

# امثال و حکم

علی اکبر دہخدا

گزیدہ و شرح: فرج اللہ شریفی گلپایگانی

جلد دوم



ھیرومند



دهخدا، علی اکبر، ۴۱۲۵۸ - ۱۳۳۴.

[امثال و حکم، برگزیده]

گزیده و شرح امثال و حکم دهخدا از فرج الله شریفی گلپایگانی.

- تهران: هیرمند ۱۳۸۹.

ج ۲

مندرجات: ج ۱. الف-ع-ج. ۲. غ-ی.

۱. ضرب المثل‌های ایرانی. ۲. ضرب المثل‌های فارسی.

۳. ضرب المثل‌های عربی. ۴. اصطلاح‌ها و تعبیرها. الف. شریفی گلپایگانی،

فرج الله، گردآورنده: ب. عنوان.

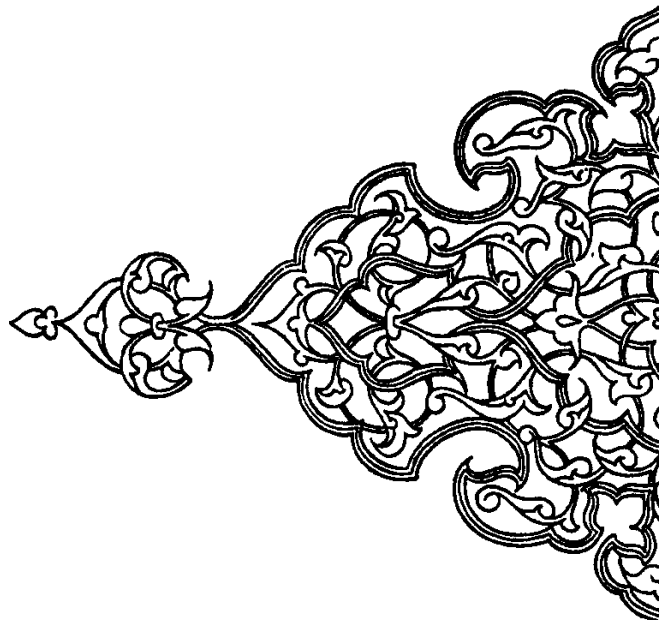
۳۹۸

فا ۹

الف ۸۳۵ د

ش ب /

# مشال و حکم



علی اکبر دہخدا

فرج اللہ شریفی گلپایگانی

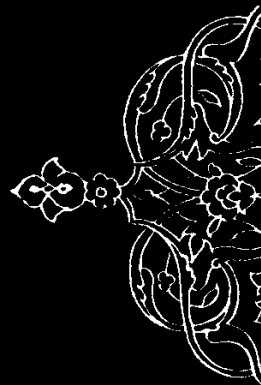
لیتوگرافی: هنرکستر چاپ: نظر صحافی: رفیوف  
شمارگان: ۱۵۰۰ چاپ چهارم ۱۳۸۹: ماده‌سازی: انده هیرمند  
طراحی کرافیک و جلد: کارگاه کرافیک مشکی  
شاپک: ۶ - ۱۶ - ۵۵۲۱ - ۹۶۴ - ۹۷۱ (دوره‌ی دو جلدی)  
شاپک: ۲ - ۱۴ - ۵۵۲۱ - ۹۶۴ - ۹۷۱ (جلد اول) قیمت: ۱.۱۱۰.۰۰ تومان  
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.  
مراکز فروش:



انتشارات هیرمند: میدان انقلاب، خیابان لبافی نژاد،  
بین خیابان ۱۲ فروردین و خیابان فخر رازی، پلاک ۲۰۴  
تلفن: ۶۶۴۰۹۷۸۷ - [www.hirmandpublication.com](http://www.hirmandpublication.com)



شهر کتاب بوستان، پونک، مرکز تجاری بوستان، دور رینک مرکزی  
تلفن: ۴۴۴۹۸۳۴۵ - [www.bbookcity.com](http://www.bbookcity.com)

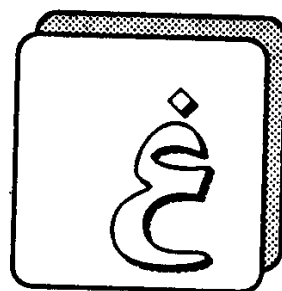


# شال و حکم

جلد دوم







### غافل نشود عاقل، عاقل نشود غافل

اشاره‌ایست بر وضع حال غافل و عاقل، عاقل در گفتار و کردار اول می‌اندیشد، نفع و ضررش را می‌سنجد، خیر و شرش را بررسی می‌نماید، سپس لب به کلام می‌گشاید و یا قدم بر می‌دارد. ولی غافل از درایت بری و به عقل و ممیزه بی‌توجه است و شعورش کارآئی ندارد. در مصحف شریف می‌فرماید<sup>۱</sup>، غافلان کسانی هستند که قلب دارند ولی شناخت و معرفت ندارند «قلبی که دل نمی‌شود» چشم دارند و حقایق و واقعیات نمی‌بینند و گوش دارند نمی‌شنوند اینان چون حیوانات هستند، بلکه پست‌تر.

### غایت جهل بؤد مشت زدن بر سندان

اشاره بر عدم مراجعه به عقل و استفاده از قوه ممیزه برای شناخت کم و کیف کار دارد. رنج بیهوده بردن و قدم بی‌فایده برداشتن و سود و زیان کار را از قبل نسنجیدن، مثل، مشت بر نیشتر زدن.

آدم عاقل به نیشتر نزند مشت

بر سر مژگان یار من مزن انگشت

### غربت دیده مهربان باشد

بلاکشیده قدر آرامش و آسایش را می‌داند، جدا از محبت کسان و خویشان و دوستان و در غربت افتاده در بازگشت، مهر و محبت اطرافیان را اجر می‌نهد و سپاس می‌دارد. قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

## غرضها تیره دارد دوستی را

اشاره بر آنچه دوستیها را به دشمنی و نیک‌اندیشیها را به کج فکری و زیباییها را به زشتی مبدل می‌سازد. غرضها همیشه سدّ راه و مخرب هستند و مفرضین آدمهای ناباب، حسود و دشمن باب می‌باشند.

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم	که تا ناگه یکدیگر نمائیم
کریمان جان فدای دوست کردند	سگی بگذار ما هم مردمانیم
غرضها تیره دارد دوستی را	غرضها را چرا از دل نرانیم

## غرقه در بحر چه اندیشه کند طوفان را

آب که از سرگشت چه یک نی چه صد نی، اشاره بر کیفیت حال کسی دارد که در بلا و گرفتاری غرق است و با مشقت‌ها دست و پنجه نرم می‌کند، چنین فردی از بروز حادثه و مصیبتی دیگر واهمه‌ای ندارد و ترسی به دل راه نمی‌دهد.

سعدی از سرزنش خلق بترسد هیهات      غرقه در بحر چه اندیشه کند طوفان را

غریبان را سگان باشند دشمن      تو چون شیر غریبان را میفکن

اشاره بر مردی و مردمی و خوی انسانی داشتن، و بر ضعیفان رحمت آوردن و نیازردن آنان باشد، مردان خدا از جدال و بدرگی با ناکسان هم خودداری می‌نمایند و خوی انسانی خود را از دست نمی‌دهند.

توان کرد با ناکسان به درگی      ولیکن زمردان نیاید سگی

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود      ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

چگونگی حال و اخلاق آزادمنشان است. بی‌نیازی و عدم تعلق به آنچه دلبستگی‌های دنیوی را سبب شود و فخر بدانچه بی‌نیازیش خوانند، که رسول اکرم (ص) فرمودند، الْفَقْرُ فُخْرٌ. اشاره به فقر و بی‌نیازی و تهی‌دستی و تفاخر به آن نه فقر معنوی.

به سروگفت یکی میوه‌ای نمی‌اری      جواب داد که آزادگان تهی‌دستند

غلط است آنکه گویند به دل ره است دل را      دل من زغصه خون شد، تو دلت خبر ندارد

اشاره بر قلب معشوقه و سنگدلی او می‌باشد، آنجا که فرهاد از عشق شیرین کوهکن می‌شود و شیرین با خسروگپ می‌زند و عشق می‌ورزد، ولی باید دانست که همه معشوقه‌ها بی‌وفا نیستند. «مجنون» قیس بن ملوح عامری به دختر عموی خود لیلی عاشق می‌شود و چون پدر و مادر لیلی



مانع از ملاقات آنان بودند، قیس دیوانه می‌شود و سر به بیابان می‌گذارد و لیلی از غم هجر او مریض می‌شود و جان می‌دهد. به مصداق:

اگر قلبم از قلبت آگاه نیست  
 پس اَلْقَلْبِ يَهْدِي إِلَى الْقَلْبِ چیست؟  
 عوام به طنز گویند دل به دل تنبوشه دارد.

### غلیان بکشم یا خجالت

در گذشته رسم بر این بود که برای خواستگاران دختر برای ازدواج، دختر قلیانی برای آنها چاق بکند، به روش آوردن و کیفیت آماده کردن و اینکه گل سرخ در کوزه قلیان انداخته‌اند یا نه این موضوع روی شخصیت و خانه‌داری و کدبانو بودن عروس خانم به حساب می‌آمد، در این موقع یکی از کمترین و کوچکترین فرد خواستگار چنین می‌گفت... در مهمانیها هم رسم بر این است، چای بنوشیم یا خجالت گفته می‌شود به ویژه زمانی که شخص پذیرائی کننده مورد احترام هم باشد.

### غم خود خور که غمخواری نداری

کسی را گویند که خود واجب‌الترحم است و بی‌کس و بدون غمخوار، ولی به خاطر داشتن عواطف خاص انسانی غم دیگران را می‌خورد و یا کسی که چیزی را خود نیازمند آنست ولی به نیازمندی دیگر می‌بخشد. در این رابطه گفته‌اند، چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.

### غم برو شادی بیا، محنت برو روزی بیا

اشاره بر سنت‌ها و فرهنگ و فولکلور ملت ایران دارد. این یکی مبین آنست که مانند گذشتگان، گذشته از آداب دینی، مذهبی، روز سیزدهم عید نوروز، مردم برای مراسم سیزده بدر به خارج از شهر می‌روند و پس از آنکه سبزی هفت‌سین را به آب می‌دهند هفت عدد سنگ کوچک برداشته و به آب می‌اندازند، این دو جمله و یا یک بیت شعر را با پرتاب هر سنگ یکبار و در جمله هفت بار تکرار می‌کنند، فرهنگ و فولکلور، آنچه ملتی بدان شناخته می‌شود و شهید مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران آن را در قالب ملت مکتوب داشته‌اند.

### غم فرزند و نان و جامه و قوت باز دارد زسیر در ملکوت

ای گرفتار و پای‌بند عیال  
 دیگر آسودگی مبنده خیال

اشاره بر مسئولیت و غم تأمین معاش خانواده است مرد را و امروزه زن را هم، که در کار اجتماع و خارج از خانه یا هر دو، هم پای مردانند بلکه یک قدم جلوتر، با کار خارج و خانه‌داری و آشپزخانه هم که ضمیمه می‌باشد.

همه روز اتفاق می‌سازم                      که به شب با خدای پردازم  
شب چو عقد نماز می‌بندم                      چو خورد بامداد فرزندم

### غُل از انگشتی نشناختن

کنایه از عدم شناخت و معرفت نسبت به چیزی و یا فردی. آنکه نیکی از بدی نشناسد، لذا نیکنام و یا بدنام را و آنکه خود را به کوچه علی‌چپ می‌زند و یا تجاهر می‌کند تا به کسی و به خلق و جامعه بدهکار نباشد. دیش است و هر را از پر تشخیص نمی‌دهد. خر و خیر برای او یکی است.

### غم چند خوری به کارِ ناآمده پیش

اشاره بر غم فردای ناآمده خوردن، ترس از زیان و شکست فردای ناآمده، چکنم چکنم گویان و خود خوری و اطرافیان را معذب نمودن، بدون توجه به اینکه با زمان بسیاری از مسایل و در رابطه با رویدادها و مراوده‌ها حل می‌شود، لذا، چو فردا شود فکر فردا کنیم، و نه غافل از فردا.

غم جهان چه خوری کو پس از تو چون باشد      چو بادِ عمر تو بنشست کو جهان بر خیز. یا،  
غم دنیای دنی چند خوری باده بخور      که زغم خوردن تو رزق نگردد کم و بیش

### غم نان و فرزند خوردن

رجوع به غم فرزند و نان

به حجی گفت روزکی هیزی                      کز علی و عمر بگو چیزی  
گفت حجی ورا که اُنده چاشت                      بهر من حبّ و بغض کس نگذاشت  
سعدی گوید: فراغت با فاقه نپیوندند و جمعیت در تنگدستی صورت نبندد. از معده خالی چه قوت آید و از دست تهی چه مرّوت.

### غم مخور ای دوست کاین جهان بنماند

عاقلان غم دنیای فانی با این عمر کوتاه را بر زندگی مسلط نمی‌سازند. باید عاشق بود و با عشق بر زیباییها، ایام را شاد نمود و زیبا کرد و دلبستگی به علائق مادی را فراموش نمود. بی‌عشق

زندگی جهنمی بیش نیست.

جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم  
عشق به زندگی و زن و فرزند، زیباییهای طبیعت، عشق و علاقه مندی به هنر و ادب، عشق به  
پیشرفت علم و سلامت جامعه و بالاخره عشق به ماهر وئی شیرین گفتار و دم غنیمت شمردن،  
غنیمت دان دمی تا یک دمت هست.

غوره فشردن، یا آب غوره ریختن

کنایه از اشک ریختن و گریه مصلحتی نمودن و بهانه گرفتن، خاصه اطفال را که با ریختن  
اشک می کوشند دل به دست آورند و مخالفتها را به رضا تبدیل نمایند. همچنین است آب  
غوره ریختن بعضی از خانمها. عوام گویند «آب غوره نچلان<sup>۱</sup>» داستان قزوینی که گربه اش را  
که در نجاست افتاده بود در جوی آب می شست عابری گفت خواهر گربه را نشوی می میرد.  
زن گوش نکرد، عابر در بازگشت مشاهده کرد که گربه سقط شده «مرده» است و زن بر بالین  
گربه محبوبش گریه می کند، گفت خواهر نگفتم گربه را نشوی، زن با اعتراض پاسخ داد، برو  
توام، از شوستنش که نمرد از چولاندنش مرد.

ز دست ساقی دولت شراب ناب بنوش حسود خام طمع می فشار گو غوره

غوره نشده مویز شده است

کنایه از عدم طی مراحل تکمیلی برای رشد جوانان باشد. کودکی که پا به پای بزرگترها  
می خواهد به میدان برود و بازی بکند، نوجوانی که در سلک جوانان وارسته داخل می شود و  
جوانی که با پیران می نشیند و می خواهد پا به پای آنان اظهار فضل نماید. غوره مویز می شود  
ولی مویز غوره نمی شود.

غول در این خانه بند نمی شود

کنایه بر نامساعد بودن محیط خانه، آنجا که نزاع همیشگی بین زن و شوهر باشد و فرزندان در  
عذاب همیشگی به سر بیرند و با بال و پر گرفتن پرواز نموده و کانون سرد و خشک بری از  
عواطف و جهنم سوزان تف کرده از آتش خشم پدر و مادر را ترک نمایند. خانه ای که غول  
در آن بند نشود، فرزند چگونه در آن روز به شب و شب به صبح آورد. فرزندان ناموفق،  
منفعل و واداده و افسرده و غیر فعال و نیز طاغی و یاغی و ستیزه جو بر حسب خوی و برداشت،

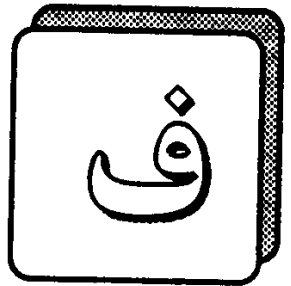
از اینگونه خانه‌ها و خانواده‌ها بیرون می‌آیند. و نیز غول بی‌شاخ و دُم به آدمهای بدقیافه و یا بدکردار گویند، که قاعده و ضابطه‌ای برای کنترل اعمالشان وجود ندارد.

### غوغا بُود دو پادشه اندر ولایتی

مشابهات آن، دو کدبانو در یک خانه «هووخانه» وجود دو کدخدا در یک ده، دو مدیر در یک مؤسسه و دو ارشد «مبصر» در یک کلاس. خانه‌ای را که دو کدبانوست، خاک تا زانوست. یا، کدبانو که دو تا شد، یا آشپز که دو تا شد، آش یا شور است یا بی‌مزه و بی‌نمک. اشاره بر وجود یک مسئول برای هر مسئولیت دارد.

### غیر فهم و جان که در گاو و خر است آدمی را عقل و جان دیگر است

اشاره بر قوه ممیزه، عقل و شعور و درایت و وجه تمیز انسان از حیوان به تفکر دارد. عکس آن انسان‌نماهای عاری از عواطف و دید و شنوایی و در مجموع احساسات انسانی، به ظاهر انسان و در معنی حیوان. مستند آن در مصحف شریف آیه شماره ۱۷۸ از سوره ۷:  
 وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ..... اینان غافلانی هستند از حیوان پست‌تر.  
 که اشرف مخلوقات به تفکر است و عمل با تفکر.



فارسی شکر است و ترکی هنر است

شکرشکن گشتند همه طوطیان هند  
زین قند پارسی که به بنگاله می رود

و مراد حافظ همان فارسی شیرین چون شهد و شکر می باشد و ترکی علاوه بر آنکه زبانی کامل است، سالم بیان کردن الفاظ آن هنر است. به همین دلیل ترک عامی خوش بیان نادر است، و منظور هم ترکی آذری می باشد، و در رابطه با اِرقِ ملی گویند، فارسی گوگرچه تازی خوشتر است.

فاسق به تواضع آراسته به از زهد به تکبر برخاسته

چه علم برای رسانیدن به کمال انصاف است و تکبر محل سلامت نفس و خودپسندی خود برهان نادانی می باشد. پس زاهد متکبر نادانی در لباس زاهد ریاکاری بیش نیست.  
از تواضع بزرگوار شوی  
ور تکبر ذلیل و خوار شوی

فال بد بر زبان بد باشد

اشاره بر خبث طینت و بدنهادی و در نتیجه بد زبانی باشد، چه زبان کلید در گنج صاحب هنر و گشاینده درهای تیات و مافی الضمیر می باشد. بدگوئی، دشنام، فال بد زدن و بالاخره با نیش زبان، زخم زبان بدتر از زخم شمشیر زدن، کار نیکمردان نیک اندیش نمی باشد.

فتبارک الله أحسن الخالقین<sup>۱</sup>

اشاره به کیفیت خلقت انسان و برتر قرار دادن او به خاطر تفکر و اندیشه و ممیزه دارد نسبت به سایر موجودات و مخلوقات. زمانی که بخواهند فردی زشت و کریه المنظر و یا کج رفتار را

دست بیندازند، و یا سرزنش نمایند بر زبان آرند و یا برعکس به تحسین و تمجید هرگونه حسنی، از صورت و یا سیرت نیکو، صداقت و درستی و وفاداری و مردم دوستی عنوان می‌کنند. برای جلوگیری از چشم زخم که در فرهنگ عوام رواج دارد، هم گفته می‌شود.

#### فتنه بیدار شد چو شاه به خفت

اشاره بر وظیفهٔ حاکمان و دست‌اندرکاران و مسئولان، در رابطه با بیداری و هشیاری و احساس مسئولیت است و شناخت وظیفه خود و حقوق مردمان. امنیت شهر و کوی و برزن و در مجموع مملکت به بیداری حاکمان وابسته است، شحنه اگر بخواهد دزد به راه می‌افتد، قانون اگر اجرا نشود، خلاف صورت می‌گیرد و خلافتکار و متجاوز جرأت پیدا می‌کند و جسور می‌شود. در شهر هرت اگر مملکت را آب ببرد، حاکمان را خواب می‌برد. زمانی عنوان کنند که سرقتی، قتل و یا حرکتی ناهنجار صورت بگیرد، ناشی از بی‌توجهی مسئولان.

#### فخر به دانش بود مر مرد را

چرا که زینت مرد به علم و ادب است نه به اصل و نسب، آنچه انسان بدان باید جوابگوی باشد عمل است و کنش در روند حرکت زندگی، می‌پرسند عملت چیست، نمی‌پرسند پدرت کیست و شجره‌ات به که وصل می‌شود. فخر به نیا و پدر و تبار، عالم را شایسته نیست و کار جاهلان می‌باشد.

گسیم پدر تو بود فاضل      از فضل پدر تو را چه حاصل؟

دانش خود فخرآفرین است و موجد و موجب احترام.

فخری که از وسیلت دون همّتی رسد      گر نام و ننگ داری از آن فخر عار دار

فدای خانه در بسته‌ات شوم مجنون      به هر طرف که نظر می‌کنم بیابان است

به طنز زمانی گویند که به درب خانهٔ دوست و یا خویشی بروند و در بسته و کسی در خانه نباشد و پشت درب بمانند، نویسند و به داخل بیندازند و یا بیاویزند، به ویژه اگر خانه در کویهای نوبنیادی باشد که اطراف خانه بیابان و بایر باشد نه دایر.

عاقبت از شهر بگذشتیم و در هامون شدیم      میهمان در خانه در بستهٔ مجنون شدیم

فراخی در آن مرز و کشور مخواه      که دل‌تنگ بینی رعیت ز شاه

زمانی عنوان کنند که بی‌تفاوتی و قصور و عدم انجام وظیفه در جامعه دامنگیر شده باشد و وجدان کاری از بین رفته و مردم احساس مسئولیت نکنند. ملت از دولت و حکومت فاصله

بگیرند آن زمانی است که بحران از راه می‌رسد و از همه جلوتر فقر و بحران اقتصادی پا به میدان می‌نهد، که سه چیز دولت‌ها را ساقط می‌کند، اقتصاد ورشکسته، سیاست ناسالم و رابطه از مردم گسسته.

### فرامش کند خشم راه ادب

از آنجا که خشم یک حرکت عصبی ویران‌کننده است، عقل را زایل می‌کند و ادب را باطل. خشمگین را منطق در کلام نباشد و بین خیر و شرّ و آنچه از او ظاهر شود، فرقی نهند. پس از هر اقدام توأم با خشم، ندامت منطقی به همراه است.

ییاویزدت خوی تندی و خشم  
بگر سیوزی بر سیاوش زنی

یکی قیرگون پرده‌ای پیش چشم  
که آزم مردم فرامش کنی

یا به قول سعدی:

خور و خواب و خشم شهوت  
شغب<sup>۱</sup> است و جهل و ظلمت  
حیوان خبر ندارد به مکان آدمیت.

فراوان خزینه فراوان غم است      نه درویش را غم زیبیش و کم است

غم فرزند و مال و اهل و عیال، آنچه مرد را پیوسته به همراه است و ندیم، مال را هر کسی به دست آورد رنجش اندر نگاهداشتن است، کوشش برای جمع و نگهداری مال با مشقاتی فراوان به همراه می‌باشد. هر که بامش بیش برفش بیشتر. آنکه نانخور بیش رنجش بیشتر. سعدی گوید:

نه بر اشتری سوارم      نه چو خر به زیر بارم      نه خداوند رعیت      نه غلام شهریارم.

غم موجود و پریشانی مفقود ندارم      نفسی می‌کشم آسوده و عمری به سر آرم.

فراوان مرغ زیرک دیده ایام      که افتادند بهر دانه در دام

اشاره بر آزمندی و بیش‌خواهی و دنبال دانه رفتن بدون توجه به دامهائی که در کمین‌اند و از پیش کاشته شده. چرا که آزمند را سیری وجود ندارد. برای دانه روان شدن همان و گرفتار شدن همان.

### فردا را که دیده است

زمانی عنوان کنند که یکی فکر فردا او را ناآرام کرده باشد. بعضی گویند، چو فردا شود فکر

۱. فتنه و غوغا انگیزتن و آشوب.

فردا کنیم، فردا را کسی ندیده. حساب نیامده را داشتن.

دمی خوش باش غوغا را که دیده است بخور امروز فردا را که دیده است ولی، کار امروز را به فردا میفکن که فردا را نیز کاری هست. بعضی هم کارها را به فردا میافکنند و گویند، فردا هم روز خداست.

### فرزند اگر چه عیبناک است در پیش پدر ز عیب پاکست

گویند هر کس خود را به کمال پندارد و فرزند خود را به جمال هر کس فرزند خود را دوست دارد و اگر در تربیت او قصور نموده و یا خود مربی خوبی نبوده است، اگر از فرزند عملی زشت و ناشایست سر بزند، به گردن همسایه و بدآموزیهای بچه همسایه و یا اجتماع میاندازد.... داستان جوانی می باشد که به علت قتل حین دزدی به پای چوبه دار، مادرش را خواست تا در گوش او چیزی بگوید و با دندان گوش مادر را کند، از فریاد و جزع مادر خشم مردم زیادت شد و مجازات هر چه زودتر او را خواستار شدند، جوان مردم را به سکوت دعوت کرد و گفت: این مادر من است که روزگرم سیاه و عمرم تباه نمود و به پای چوبه دارم آورد، چه در کودکی هر عمل زشتی که می نمودم نهی نمی کرد و به دزدی تشویق می نمود و امروز می بینید، آنچه بر من می رسد. فرزند بی ادب به انگشت ششمین ماند که دست از بریدنش به درد آید و از بودنش زشت نماید.

### فرزند حلال زاده به دائیش می برد

خواهرزاده، خالو صفت است، با توجه به مشابهت صوری و صورت ظاهر خواهرزاده به دائی، خلق و خوی او را هم به او نسبت می دهند، گرچه خوپذیر است نفس انسانی و تجلی خوی دائی در خواهرزاده زیاد است ولی آنجا که خلاء تربیتی و آموزش فکری و اخلاقی در خانواده ضعیف باشد، این تأثیرپذیری بیشتر خواهد بود، و نیز بعضی از پدر و مادرها خوبی های فرزند را نتیجه زحمات خود و بدیها را متوجه دائی می کنند و از کنش های او ناشی می دانند. به طنز و کنایه هم می گویند. خواهرزاده به دائیش می برد.

### فرشته را چه سروکار با شیاطین است

کنایه از وجود نیکی و بدی و خیر و شرّ و زشتی و زیبایی که در یک جا جمع نشوند. همچنانکه جمع مال و ثروت و علم و دانش. آنجا که نیکی حاکم باشد، بدی را جایی نیست، و آنجا که خیر آید شر برود.



بر سر آنم که زدست برآید      دست به کاری زخم که غصه سرآید  
منظر دل نیست جای صحبت اغیار      دیو چو بیرون رود فرشته در آید

فرش دولت گستراند هر که او دارد هنر      آب جیحون بگذراند هر که او داند شنا  
گویند، این گوی این میدان اگر هنری داری بیا و این هم استخر ناب شنا، گر شناگری بشتاب،  
بعضی گویند، فلان کس آب نمی بیند وگر نه شناور قابلی است. هنر سرمایه ای بزرگ و حافظی  
سترک و نیز آرایش دهنده عمر و زندگانی می باشد، فرزندان خود را هنری بیاموزید. آنجا که  
دانش به کار نیاید هنر خواهان و خریدار دارد. هنرمند هر جا که رود قدر بیند و در صدر نشیند.  
یا، اندر جهان چو بی هنری هیچکس نیافت. یا، آنجا که سخن کوتاه گردد، موسیقی آغاز شود.

#### فرشش زمین است و لحافش آسمان

کنایه بر نهایت افلاس و پریشانی و فقر دارد، آه در بساط ندارد، آسمان جل است و در هفت  
آسمان یک ستاره ندارد. داستان دزدی است که به خانه درویشی رفت و چادر شب پهن نمود  
و آنچه گشت چیزی نیافت، به هنگام خروج درویش را بر روی چادر شب خود خفته یافت،  
درویش داد زد ای دزد، در بیند تا کس نیاید. دزد گفت، به جان تو در نبندم که من زیراندازت  
را آوردم، باشد تا کسی هم رواندازت را بیاورد.

#### فرصت غنیمت است نباید زدست داد

دم غنیمت شمردن هنری است سازنده. اشاره بر خودداری از اتلاف وقت و به بطالت  
نگذرانیدن و استفاده از لحظه های موجود عمر دارد. ساقیا فرصت امروز به فردا مفکن.  
فرصت شمار صحبت، کز این دو روزه منزل چون بگذریم نتوان دیگر به هم رسیدن  
یا:

فرصت غنیمت است به هم چون رسیده ایم      تا کی دگر به هم رسد این تخته پاره ها

#### فرض محال، محال نیست

در فلسفه گفته می شود، غیر ممکن هم غیر ممکن نیست. اشاره بر امید به انجام و توفیق در هر  
کاری داشتن است. امید و امیدواری مشکلات را حل می کند، سدها را می شکند و پیروزی را  
سبب می شود، باید با تفکر سالم و اندیشه پویا و اراده ای قوی، فرض محال را که فرض و  
فرضیه است، به فرض به حال تبدیل نمود و موفق شد.

### فرع باشد بی خلل چون اصل باشد استوار

چون اصل بر شالوده و بنیان و بنیاد استوار است، لذا فرعها، فروع بر اصول خود استوار و منبعث از آن و همگون و همبسته می‌باشند. با توجه به اصل، شناخت فرع آسان است. کسانی باید به این امر توجه داشته باشند که اصل را فدای فرع می‌کنند. از گاهی کوهی می‌سازند و برای دستمال قیصریه را آتش می‌زنند. لذا پایه و اصل اگر ثابت و استوار باشد، سازندگی و بازدهی فرع هم حتمی است.  
گفته‌اند:

لاد را بر بنای محکم نه                      که نگهدار لاد بن لاد است

«بنلاد» و خلاف آن کجروی و بی‌توجهی به اصل می‌باشد که فایده‌ای بر آن مترتب نخواهد بود.

خشت اول چون نهد معمار کج                      تا به آخر می‌رود دیوار کج

فرق است میان آنکه یارش در بر                      با آنکه دو چشم انتظارش بر در

اشاره است بر دوگانگی و ناهمگونی و عدم تجانس بین دو کس، از غنی و فقیر، حسود و محسود، به مقصد رسیده و در راه مانده و متنفر از خلق به علت خبث طینت، با مردم دوست مردم‌دار.

فرق باشد در معانی گرچه در پیش نظر                      آفتاب و قرص ارزن راست شکل مستدیر  
یا: شکسته استخوان داند بهای مومیائی را.

### فرمای خدمتی که برآید زدست ما

معمولاً در بیان و اظهار ارادت و مؤدت و قبول سروری و خدمتگزاری می‌گویند و مراتب نهایت فرمانبرداری و اطاعت را حکایت دارد. اغلب تکیه کلام یاران مخلص و ارادتمند می‌باشد. به طنز هم می‌گویند، سر بخواه، جان طلب کن، کدام بی‌غیرتی که می‌دهد.

### فرو چاه کسی شدن

گول کسی را خوردن، کنایه از باطناب نامطمئن و پوسیده کسی به چاه رفتن و گول او باطناب پوسیده‌اش را خوردن. با آفرین و مرحبا و بارک... کسی به کجراه رفتن و گرفتار مصیبت شدن است. به ویژه، به چاه زنخدان کسی گرفتار آمدن و طاقت و توان از دست دادن، چاهی بسیار نامطمئن.

من رفته زگفت او فرو چاه      آن چاه که داشت در زرخدان

فروتن باشید تا بسیار دوست باشید

فروتنی را کتش و جاذبه بسیار باشد و گرایش و دوستیابی فراوان، این فروتنی اگر با بشارت و خوش خلقی هم توأم باشد نور علی نور است. مولی علی علیه السلام فرمود: بَشَاشَتْ أَلْوَجْه، عَطِيَّةُ الثَّانِيَةِ، عَطِيَّةُ دَوْمِي که خداوند به آدم خوشرو عطا فرمود، این موهبت از مظاهر فروتنی می باشد. مقابل آن فرومایه و فرومایگی باشد

فرومایه را دور کن از برت      مکن آنکه ننگین کند گوهرت

فروغ خور به گل نتوان گرفت

کنایه از فروغ و روشنائی حقیقت و صداقت و درستی می باشد. به کسانی باید گفت که می کوشند نور حقیقت را پنهان نمایند، خورشید را به گل اندود کنند، ظلمت بیداد را در جامعه بگسترانند نور حقیقت، نوری که «أَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ» است. کاری عبث و بیهوده. خلاف جریان آب شنا کردن، آب در هاون سائیدن است، آفتاب همیشه زیر ابر نمی ماند.

فریب دشمن مخور و غرور مدّاح مخر

بدان سبب که دشمن نیرنگ باز است و مار در آستین دارد و منتظر فرصت، و مدّاح و مبالغه گر، گزاف گو و گمراه کننده. دشمن دام زرق و ریا نهاده و آن یکی با غلّ و اغراق گوئی سفره طمع گسترده.

آلا تا نشنوی مدح سخنگوی      که اندک مایه نفعی از تو دارد  
که گر روزی مرادش بر نیاید      دو صد چندان عیوبت بر شمارد

فریضه چو آمد، نافله برخاست

مثل تیمم باطل است آنجا که آب است. اصل که آمد فرع جائی ندارد. واجب که آمد مستحب محلی از اعراب ندارد. محبت و انعام پدر و مادر واجب تر از کرامت به همسایه است. اول اطعام و تأمین معاش خانواده، سپس مهمان داری و مهمان نوازی و کمک به غیر، کسانی را باید گفت که خانواده خود را در عسرت و تنگدستی نگاه می دارند و در خارج از خانه با دوستان و مگسان دور شیرینی خوش می گذرانند و به خوش آیند گوئی آنها دل خوش دارند.

### فزونى نَجُست آنکه بودش خرد

اشاره بر افراد جاهل و بی‌مایه و خودخواه دارد که چون از طریق خرد و دانش نمی‌توانند در جامعه پیشی داشته باشند، تن به هر خفت و خواری می‌دهند، به هر راهی می‌روند که به شکلی دیگر مثل، قلتشن دیوانی محل، داش مشدی سر بازارچه شدن و یا مالی به دست آوردن گمان فزونى جوئی خود را آرایش دهند و نفس اماره را آرام سازند. برای خردمند، خرد خود بزرگی است و فزونى خرد را خود جاه و مرتبه در اجتماع، لذا خردمند، فزونى جو نخواهد بود که او از مردم فزونى می‌گیرد.

### فَضْلُ اللَّهِ الْمَجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا

اشارت بر فضیلت و برتری اهل حرکت و کار و جهاد در راه زندگی و سعادت بشری و دین دارد و ترجیح آنان بر بیکاره‌های حرف‌بزن و منفی‌باف و منفعل باشد. که جهادگران در رأس اهل حرکت و عمل قرار دارند و روند سالم حرکت زندگی و جاودانه ماندن ملت و سنن و آداب و دین بر مبارزه آنان استوار است و برعهده ایشان می‌باشد.

### فصل کردن می‌توان پیوند کردن مشکل است

بر نفاق‌افکنان فتنه‌انگیز گفته می‌شود که از شعار نفاق بیفکن و حکومت کن در هر زمینه‌ای پیروی می‌کنند. کسانی را شامل می‌شود که از دوستی و داد و همبستگی خودی و بیگانه رنج می‌برند و به لطایف الحیل سعی می‌کنند اتحاد و اتفاق مردم را به نفاق و جدائی مبدل سازند؛ همچنین است وضع حاکمان جبار و جدا از مردم که کارشان برای بقای خودشان نفاق‌افکنی می‌باشند و دوستی و پیوند مردم رنجی برای آنان است.

### فضول را بردند جهنم، گفت هیزمش تر است

کنایه از آنکه آدم فضول به همه چیز و همه کاری کار دارد، اختیار زبانش را ندارد، نخود هر آشی می‌شود. شامل کسانی می‌شود که در کار همه دخالت می‌کنند و به هر دری سر می‌زنند و سر می‌کشند. در هر رابطه و مورد اظهار نظر می‌کنند، بدون آنکه کسی نظر آنها را خواسته باشد.

## فغان کز هر چه ترسیدم رسیدم

وصف حال حضرت حسین ابن علی علیه السلام بر سر نعش علی اکبر شهید می باشد.

گفتم که فراغ را نبینم دیدم آمد به سرم از آن چه می ترسیدم

گرفتار بستر بیماری شدن کسی که از شنیدن بستری شدن دیگران، به خود می اندیشید و مبادا می گفت. ورشکسته ای که از شنیدن کلمه ورشکستگی وحشت داشت و بالاخره پدر و مادری که گرفتار فرزندی نالایق فراری از مدرسه و درس شده و وا اسفای آنها بلند باشد.

## فعل هر کس به اصل اوست دلیل فعل بد نیست کار مرد اصیل

گویند، هر کس به اصل خود مراجعه می کند و تربیت اولیه شخصیت و منش شخص را پایه ریزی می نماید و برداشت از مدرسه و محیط بر همگونی مایه های اولیه شخصیت راه به سوی تکامل می برد، لذا، بد کنشی کار بد سگالان است، سعدی گوید: پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است. یا، بی اصل وفا نکند، با اصل خطا نکند.

هر کسی را بود نشان پدر همچو بیخ خود است شاخ شجر.

## فقیر در جهنم نشسته است

به مصداق کَاذَ الْفَقْرَانُ یَکُونُ کُفْرًا، بسا باشد که کار فقر به کفر بیانجامد و یا، الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ سَوَادُ الدَّارَيْنِ، فقر باعث روسیاهی دنیا و آخرت می شود، که به علت فقر فرهنگی و عدم درک و شعور اجتماعی و برای ارضای میلیهای نفسانی به ویژه میلیهای ارضا نشده سرکوفته، فقر فرد را به کارهای زشت و نامشروع از دزدی تا جنایت بکشاند، چنین فردی در جهنم به رویش باز است و دود چنین جهنمی زندگی امروز او را هم تیره و تار و مصیبت بار می نماید. ولی فقر مردمانی که مرد میدان رضایند و تسلیم تیر قضا، فقر آنها فقر در بی نیازی و غنای معنوی می باشد.

## فکر نان کن که خربزه آبست

اشاره بر بیهوده کاری، به کجراهه رفتن و عمر تلف نمودن است. کسی را گویند که برنامه صحیحی در زندگی ندارد، از این در به آن در می زند، ناموفق از این کار، به کار بی برنامه ای دیگر می پردازد، و فکری اساسی در جهت کم و کیف کار ندارد. بیشتر معلم به شاگرد و پدر و مادر به فرزندان سر به هوا و خودکامه سنین جوانی می گویند.

### فلانی است نه برگ چغندر و کشک

بیشتر به طنز می‌گویند، زمانی که شخصیتی نه چندان لایق مطرح باشد. وقتی بخواهند، غیابی و یا حضوری کسی را دست بیندازند. یا مثل «سگش به از خودش بهتر است»

ترک چو تو ترک نبود آسان      ترکی تو نه دوغ ترکمانی

### فلفل مبین چه ریز است      بشکن ببین چه تیز است

اشاره بر کمیت را ملاک سنجش قرار دادن نه کیفیت را. بر نیرو و درشتی نگاه کردن و قضاوت نمودن باشد. انسانهای کوچک جثه و ریزنقش چه بسیار دارای دانش و بینش بیشتری می‌باشند تا افراد فربه و دارای جسم درشت. در گیاهان، هل با آن ریزی و آن بو و خاصیت و بوی خوش و گزدائی از اسپند و اسپندونه. داستان فریدون و سه پسر و پس از تقسیم ملک بین آن سه، نفاقها و نقارها و کارآئی کمترین در جنگ با پیروزی بر دشمن.

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد      تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس  
اشاره بر سفله و دون‌پروری دنیا به ویژه در جامعه‌ای منحط و با افکاری در وادی جهل.  
«نحوست ادبی» که مطمح نظر اهل ادب می‌باشد. گاهی و نزد بعضی به صورت چیزی لایتجزا  
از ادب خودنمایی می‌کند.

دانشا چون درینغم آئی از آنک      بی بهائی ولیکن از تو بهاست  
بی تو از خواسته مبادم گنج      همچین زاروار با تو رواست  
با ادب را ادب سپاه بس است      بی ادب با هزار کس تنهاست

### فلک رانه یکره و نه یک فن است      فلک گاه فرهیخته، گه توسن است

روزگار است آنکه گه عزت دهد گاه خوار دار  
چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد  
گویند زندگی همیشه بر یک روال نمی‌چرخد و بر یک پایه نمی‌گردد.

جهان است زیرورو دارد      رخ زشت و نکو دارد  
شب ار باگریه خو دارد      سحر بینش خندانش

یا،

یک سیب اگر به آسمان اندازی      صد چرخ خورد تا به زمین برگردد  
ولی آنچه مسلم است، انسان عاقل و کامل با تفکر و روند حرکت سالم بر رویدادهای زندگانی

خود تأثیر گزار باشد. زندگی ما ساخته افکار خود ماست. خداوند عقل و هوش و قوه ممیزه را بر ما به ودیعت نهاده است تا به کار گیریم و از آنها بهره مند شویم.

### فواره چون بلند شود سرنگون شود

کسی را شامل می شود که به پُست و مقام و مال و یا ثروتی رسیده باشد و خود را و خدای خود را نشناسد، در زندگی روزمره با مردم از در ستیز و زور درآید، کبر و نخوت سرپای وجودش را فراگیرد. زمانی که ظلم و ستم حاکمان جابر و فرمانروایان مستبد حدّ و حدودی برای خود نشناسد، زبانزد مردم خواهد بود.

در سرکشی است خاک نشینی که گفته اند فواره چون بلند شود سرنگون شود

### فوت کاسه گری

کنایه از دانستن فوت و فن و رموز کار و به ظاهر تنها توجه نداشتن. باید به علم کار وارد بود و حرکت و مشی زندگی را عالمانه شناخت، راز اصلی و نهان کار و آنچه فرد را به مقصد و مقصود برساند. داستان شاگرد کاسه گری می باشد که پس از مدّتی کار و فراگیری نزد استاد، تصمیم به کار مستقل گرفت ولی با آنکه تمام فن ها را به کار می برد ما حاصل کارش برّاق و مرغوب نبود، با مراجعه به استاد معلوم شد، آن فوت قبل از کوره به ظرفها را فراموش کرده و یا استاد به او نیاموخته است.

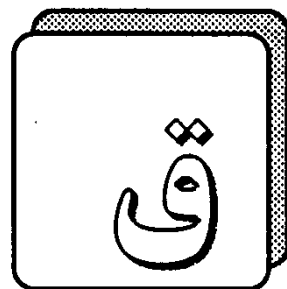
### فهم سخن گر نکند مستمع قوت طبع از متکلم مجوی

اشاره بر آنکه باید مستمعانی علاقه مند و متوجه با دو گوش شنوا باشند تا سخنگو علاقه مند به سخن شود و یا اگر شنونده چیزی بارش نباشد و یا فهم و شعور لازم را نداشته باشد، رغبت کلام متکلم چگونه پدید آید. مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد.

سخن را نپوشنده باید نخست گهر بی خریدار نبود درست

### فیلش یاد هندوستان کرده

به سرش زده، خیالاتی شده، می خواهد برود آنور دنیا، یا کسی را گویند که قصدی ناگهانی و جالب نموده باشد، می خواهد ازدواج بکند، یا به عشق زنی دیگر، خانواده اش را رها بکند و پی کار خودش برود. بی مایه و حساب و بررسی قصد کاری بزرگ نمودن است و بی گذار به آب زدن.



### قاب<sup>۱</sup> قمارخانه است

به همه کارهای زشت آشنائی دارد، هر کلکی زده است و به همه اعمال زشت دست یازیده، از هیچ منکری روگردان نیست، دست نجس به همه جای تنش خورده است، همه فن حریف است، مثل قاب قمارخانه هر ساعت با دست یکی می چرخد و بالا و پائین می رود. فردی را گویند زشتکار و بی شرم و وقیح.

### قاچ زین را به گیر نیفتی، اسب سواری پیشکشت

زمانی عنوان کنند که بیکاره ای ادعائی بزرگ داشته باشد. به او کاری مناسب حال و قدرت و سوادش واگذار نمایند ولی او کاری بزرگتر و یا مهمی را خواهان باشد و بدانند که از عهده انجام آن بر نمی آید... حقارت، عدم اطلاع، نداشتن توان کار و کارآئی افراد را شامل می شود.

### قارون گرفتمت که شدی از توانگری

اشاره بر مال و منال و ثروت دنیا و زر و سیم و آنچه فرد را بدان متمول و متمکن دانند، آنچه سبب غرور و نخوت و خودپرستی شده و شخص بدانجا رسد که برتر از خود نبیند و هر جا رود در صدر نشیند و سخن جاهلانه گوید، که جهل به مال از بین نرود. سخن نگوید الا به سفاهت و نظر به مردم نکند الا به کراهت، غافل از آن که، مالی بختت فراهم نموده و به عسرت نگاهداشته باید به حسرت بگذارد و برود.

قارون هلاک شد که جهل گنج خانه داشت طائی نمرود از آنکه، نام نکو گذاشت

۱. شتالنگ، استخوان پاشنه پا.



### قاطر پیش آهنگ آخرش تو بره کش می‌شود

به طنز به کسی می‌گویند که زحمتهای و مرارتهای دسته و طایفه و ایلی را به عهده می‌گیرد و آخر الامر هم با ناسپاسی مزدش را کف دستش می‌گذارند. گویند رشد زیاد مایه جوانمرگی می‌باشد. در قدیم با زخم چشم و نظرزدگی دیگران، زمین خوردن و مردن را هم به حساب می‌آوردند و در باره کسانی که از بار مسئولیت‌ها شانه خالی می‌کردند، می‌گفتند:

هر که گریزد ز خراجات شام  
توشه کش غول بیابان شود.

چونکه باز آید گله از ورود  
پس فتد آن بز که پیش آهنگ بود

### قافیه

کلمه ایست که در اشعار، سجع و اغلب ضرب‌المثلهای به کار می‌رود. مثل قافیه که آمد شعر را باید گفت. به پا تو قافیه گیر نکنی. قافیه چونکه تنگ آید، شاعر به جَفَنگ آید، از قافیه تا سالار قافله راه زیاد و نفس بسیار است. قافیه را نباختن، کنایه از میدان در نرفتن و مدرک به دست دشمن ندادن است.

قافیه سنجان چو علم برکشند  
گنج دو عالم به قلم درکشند

### قاف<sup>۱</sup> تا قاف

زمانی عنوان کنند که بخواهند دو فاصله زیاد را پر از افراد و یا اشیاء مورد نظر ارائه دهند، سرتاسر مهمان نشسته بود، سرتاسر دشت را قشون پر کرده بود. در رابطه با کرم و بخشش، چون حاتم طائی و یا ظلم ضحاک و امثالهم هم چنین لفظی به کار می‌رود.

روی گیتی پر از سَلَف شد و لاف  
همه زرق است و شید قاف به قاف

کَرَم این است رفته قاف به قاف  
بی‌سؤال و جواب و منت و لاف

### قانون عطف به ما سبق نمی‌شود

اشاره بر آنکه قانون و قانونمندی باید با شرایط زمان و مکان منطبق باشد. قانون باید جوابگوی خواسته‌های روز و منافع مردم باشد، قانونی که گذشته دور را شامل می‌شود و با زمان و حقوق مردم وفق نمی‌دهد، قابل اجرا نمی‌باشد لذا چنین عنوان کنند، قانون کور و کر است.

## قبای کهنه محله است

کنایه از آنکه همه او را می‌شناسند. قبائست که به تن همه رفته است. همه اهل محل را با این قبا همه جا دیده‌اند. قبائی است که بوی هر بدنی را می‌دهد. آدمهای هر جایی از هر درب درون بشو و سر هر سفره بنشین را می‌گویند و نیز کهنه کاران و رندان که لیفشان به تن همه خورده است.

## قبای بعد از عید به درد گل منار می‌خورد

کنایه از اقدام بی‌موقع، کار نا به جا. نوشدارو که پس از مرگ سهراب رسد. غذائی که پس از مرگ گرسنه سر قبرش بیاورند. کار برای تحصیل علم و پیشرفت در زندگی، پس از آنکه زمان گذشت و وقت مورد نظر سپری شد. در رابطه با هر کاری که به موقع و به جای خود صورت نپذیرد.

## قبائست که به قامت او دوخته شده

کنایه از برازندگی و زیبایی و با قد و قواره یکی بودن، بی‌کم و کاست و بی‌عیب. زمانی گویند که کاری متناسب با وضع و آگاهی و بینش کسی برای او در نظر گرفته شده باشد و دیگری بخواهد با شک و تردید و گمان و شاید با آن برخورد بکند. بیشتر در انتخاب مسئولان، سرپرستان، مدیران و اداره‌کنندگان بر زبان آرند. ریاست قبائی است به قامت او دوخته، زیبا و برازنده.

## قبله عشق یکی باشد و بس

اشاره بر وحدت در شناخت و عشق و دل به یک مقصد و یک مقصود داشتن که دوگانگی عدم وصول به مقصد و جلب و وصل به مقصود را غیر ممکن می‌سازد، دل دو جا در گرو گذاشتن دلیل بر تلون و هرزگی و قبله عشق نشناختن می‌باشد.

منظر دل نیست جای صحبت اغیار      دیو چو بیرون رود فرشته درآید

## قحبه پیر اگر توبه نکند چه کند از نابکاری و شحنة معزول از مردم آزاری

توبه کردن در جوانی شیوه پیغمبری است      ورنه هر رندی به پیری می‌شود پرهیزکار  
چرا که توبه گرگ مرگ است و،

قحبه چون پیر شود      پیشه کنند دلالی

اشاره به حال کسانی است که عمری را به زشتکاری و مردم آزاری و ستم به مردمان سپری

نموده‌اند و چون پا به سن می‌گذارند، البته نه به سیرت که به صورت پرهیزکار و متعبد می‌شوند.

### قدر بابا آن زمان دانی که خود بابا شوی

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید، مراد مصیبت قبول زحمات فراوان پدر شدن است. جگرها خون شده تا یک پسر مثل پدر گردد، آن وقت است که قدر زحمات پدر و مادر را می‌فهمد و می‌داند.

### قدرت علم را زوالی نیست

چه علم چشمه‌ایست زاینده و قدرتی است فزاینده و هر چه زمان بر آن بگذرد، گسترش یابد و نیرومندتر گردد و جز علم هرچه در دنیا باشد با زمان به سوی فنا رود و زوال پذیرد و اهل علم هر آنچه دایره مطالعه و کاوش خود را وسعت دهند، بیشتر به جهل خود پی ببرند.

تا بدانجا رسید دانش من      که بدانم همی که نادانم

قوی‌تر، کسی باشد که داناتر است چرا که دانائی توانائی است.

### قدر زر، زرگر شناسد قدر گوهر گوهری

اشاره بر آنکه هر کس قدر چیزی را می‌داند که نسبت بدان شناخت و معرفت دارد. فرزند خوب قدر پدر و مادر را، شاگرد قدر معلم دلسوز و زحمتکش را در هر زمینه‌ای که باشد و مردم یک مملکت قدر مسئولان و دست‌اندرکاران خادم، دلسوز و وظیفه‌شناس و مردم دوست را. ولی آنجا که صدف را خزف فرق نهند کار شناخت و آگاهی نیز مشکل باشد. جامعه کوران و کوردلان.

### قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار

کنایه از آنکه اسیر می‌داند اسارت چیست و از قید رسته و دردکننده و زنجیر کشیده می‌داند آزادی کدام است و چه مفهومی دارد. شکسته استخوان داند بهاء مومیائی را. بیمار و در بستر افتاده می‌داند سلامت و تندرستی چیست و در وادی ناامنی روزگار سپری نموده قدر ایمنی را نمی‌داند. *الِنِعْمَتَانِ مَجْهُوْلَتَانِ الصِّحَّةُ وَالْأَمَانُ.*

ایمنی را و تندرستی را      آدمی شکر کرد نتواند  
در جهان این دو نعمتی است بزرگ      داند آنکس که نیک و بد داند

قدر نان را گرسنه می‌داند و قدر تنبان<sup>۱</sup> را برهنه.

### قَدَمَ الْخُرُوجِ قَبْلَ الْوُلُوجِ

اول اندیشه و انگهی گفتار، اول طرح و تهیه و وسیله کار بعد شروع به کار. اول سنجیدن سود و زیان، سپس عزم و اراده و پرداختن به عامل سود و زیان. به دوستی و آداب و شروط آن اندیشیدن و به فکر جدائی از دوستان دمی بودن و سپس به سلک یاران پیوستن، که عاقل در بن بست پای نهد و به سوی سراب روان نشود.

به هر جایی که خواهی در شدن را      نگر کن راه بیرون آمدن را

### قرآن را شسته‌ام اگر دروغ بگویم

یکی از ده‌ها قسمی می‌باشد که بعضی از مردم بر حسب عادت و کسب از خانواده بر زبان می‌آورند و از دندان شکسته پیغمبر (ص) تا فرق شکافته علی اکبر (ع) و قنطاق پر خون علی اصغر (ع) مایه می‌گذارند تا دروغ خود را راست کنند، و حرف خود را به کرسی بنشانند و غافل از آنکه حرف راست، خود راست است و محتاج به قسم نیست و دروغ به قسم راست نشود.

### قران خدا اگر غلط بشود، کار او غلط نمی‌شود

کنایه از وجود نهایت درایت و حصول اطمینان نسبت به کسی است که چون کلام خدا کارش صحیح و ایمان به گفتار و عملش بدون خدشه و خرابی باشد. افراد مؤمن و معتقد و پای‌بند به اخلاق و عواطف انسانی این چنین‌اند، سخت توجه دارند به اینکه روزی مبادا انگشت ایماء و اشاره فردی از افراد جامعه نسبت به آنها نشانه برود.

از فلک خیزد بدی از طبع او ناید بدی      بدی در نهاد چنین آدمی وجود ندارد

### قران کنند حرز<sup>۲</sup> و امام مبین کشند

اشاره بر جنگ صفین و نیرنگ قرآن بر سر نیزه کردنها از طرف عمرو عاص و معاویه و سپس حکمیت و شهادت علی بن ابیطالب علیه السلام. کار افراد متظاهر به دین و ریاکاری باشد که در سایه خدا و تظاهر به آن انواع خلفها و منکرات را مرتکب می‌شوند و از دست یازیدن به

۱. شلواربندی و گشاد قدیم که اکنون هم بین طایفه ایرانی لر مرسوم است.

۲. جای محکم و استوار - پناهگاه - تعویذ دعائی.

اعمال باگناهان کبیره هم ابائی ندارند، دین و قران و پیغمبر (ص) و امام هم برای آنها وسیله‌اند نه هدف.

### قربان آن کسی که دلش با زبان یکی است

زمانی عنوان کنند که فردی را در لفظ و عمل و دل و زبان یکی به نبیند و درستی و وفای به عهد او خدشه‌دار نباشد. کسی که ریا و نیرنگ و حقه‌بازی و کلک در زندگی او جایی نداشته باشد.

### قربان برم خدا را، یک بام دو هوا را

در رابطه با تبعیض و تفریق و امتیازی نابه جا بر یکی نسبت به دیگری روا داشتن عنوان کنند، فرق قائل شدن پدر یا مادر نسبت به فرزندان، معلم درباره شاگردان، مجریان قانون و اجراء در رابطه با دو موضوع یکسان مربوط به دو نفر، در رابطه با هرگونه تبعیضی گفته می‌شود.

### قربان بند کیفیتم، تا پول داری رفیقتم

وصف حال یاران نانی و سوء استفاده‌چی و آنهایی می‌باشد که به خاطر مال و ثروت و یا قدرت و نیروی اجتماعی مگس دور شیرینی کسی می‌شوند.

این دغل‌دوستان که می‌بینی مگس‌انند دور شیرینی

عامل گرایش، شیرینی که برداشته شد و یا از بین رفت و غنای مادی صاحب شیرینی به فقر مبدل گشت، اثری از آنان باقی نمی‌ماند.

### قرض خانه و عروسی را خدا می‌دهد

تشویق و تحریضی است برای جرأت یافتن و کمر همّت بستن جهت این دو امر ضروری. آنجا که یکی جرأت قرض کردن و یا نسیه آوردن نداشته باشد و به تهیه خانه و عروسی اقدام نکند و مجرد و خانه به دوش باقی بماند. شک نیست که با تکیه بر موضوع از تو حرکت از خدا برکت، شخص مدیون فعالیت بیشتری از خود نشان می‌دهد.

### قرض که رسید به صد تومن، هر شب بخور قیمه پلو

مثل، آب که از سرگذشت چه یک نی، چه صد نی و قرض که زیاد شد چه صدتا و چه ده تا، در حال انفعال و بی تفاوتی و نفی و ابطال است. بعضی چنین‌اند به سنگینی قرض فکر نمی‌کنند و به جای کوشش و فعالیت برای ادای دیون با درآمدی بیشتر، طرز تفکری منفی و بازدارنده

دارند. آنان که از شرف و آبرو مایه می‌گذارند و از بی‌آبروئی و رسوائی ناشی از طلب خواهی طلبکاران ناراحت نمی‌شوند، قرض می‌کنند و خرج می‌کنند. به مفهوم، بزن بر طبل بی‌عاری که آنهم عالمی دارد.

#### قرمساق، قرمساق، گوش پر می‌شود

کنایه از، به بدی و گناه عادت کردن است، دزد اگر پاسبان به دنبالش نباشد هرگز از دزدی منصرف نمی‌شود. دروغگو اگر از رسوائی خاص و عام ترسد از فواید دروغ بهره می‌برد. از آنجا که تکرار، عادت و عادت طبیعت می‌شود، دزد و دروغگو و عامل فساد را باید با پیگرد و تعقیب و مجازات از ادامه کار و راه باز داشت. گویند در خانه حرف لق و سبک بین پدر و مادر نباید گفته شود که فرزندان را عادت گردد.

#### قسم بزرگش به سر فلان کس است

اشاره بر علاقه‌مندی و دوست داشتن فرد مورد قسم باشد. او را خیلی دوست دارد. یک مویش را با دوستی او نمی‌دهد، تا به دوستی صد نفر دیگر برسد. فلانی برای او خیلی عزیز است. به سر فلانی قسم که از جانم عزیزتر است. هزار جان گرامی فدای هر سخنش.

#### قسمت را باور کنم یا دم خروس را

وصف حال کسی است که گناهی را مرتکب شده و منکر می‌شود در حالیکه مدارک و شواهد و دلایل بسیاری دال بر ارتکاب به گناه او وجود دارد. زمانی که با قسم و آیه و شیون و زاری اصرار بر بیگناهی خود دارد، قاضی چنین گوید، داستان دزدی می‌باشد که خروسی دزدیده و در جیب قبای دو چاک و دراز خود جای داده بود و دمش از جیب او بیرون بود و قسم بر بیگناهی خود می‌خورد.

لنگ خروس برابر است

قسم مخور که باور است

#### قشون بی‌سردار یا قشون شکست‌خورده

زمانی گویند که نظم و ترتیب از خانه و یا موسسه و مجمعی از بین برود و هر کسی پی کار خود باشد، در خانه زن از شوهر جدا و شوهر نسبت به زن بی‌تفاوت و فرزندان نسبت به هر دو. آنجا که مدیر مدبّر وجود نداشته باشد. در صورت وجود مدیر با تدبیر، ضرب‌المثل، در خانه اگر کس است یک حرف بس است، جای خواهد داشت.

## قصاص به قیامت نمی ماند

اشاره بر آنکه در این دنیا هر عملی را عکس‌العملی است مساوی و مخالف آن، با های، هوئی باشد و با هر زشتی ناسزائی. هر چه گوئی همان شنوی و هر چه کاری همان درّوی.

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات  
ولی قصاص قبل از جنایت مذموم است.  
بدی را بد بود آخر مکافات  
دیدی که خون ناحق پروانه شمع را  
چندان امان نداد که شب را سحر کند

## قصر رفیع معرفت و کاخ مردمی در خاکدان پست جهان برترین بناست

اشاره بر شناخت و معرفت است از خود تا خداشناسی و کیفیت اخلاق نیک و خصال پسندیده مردمی و عواطف انسانی که از این خصال چیزی انسان را لازم تر نیست، که انسان به عواطف و احساس و شعور و شناختش انسان است و بدون معرفت و مردمی گمراهی محض است و در وادی فنا و نابودی. به کسانی باید گفته شود که به مال و ثروت و کاخ و وسایل تجملی خود می‌بالند و از خصلت‌های مردمی به دورند.

## قصه جهل طوی است

کنایه از بیهوده گوئی و آسمان و ریسمان به هم بافتن و رطب و یاس با هم آوردن و به قول تهرانیها چاخان کردن باشد. کسی که از گاهی کوهی می‌سازد. الفاظ را می‌پردازد و رنگ و روغن می‌زند و دروغ را به جای راست و ناباب را به عوض باب به خورد مردم می‌دهد، داستان پرداز، معرکه‌ساز، گاهی هم قصه‌هایی که از عشق و مستی زاید و پریشان و پریشان احوال سازد.

## قضا چو کارگر آید چه فایده حذر

عقیده جبریون و قدریون «اشاعره» است در رابطه با وجود سرنوشت و تقدیر و حتمی بودن قضا و ناگزیر بودن از قبول آن و تسلیم رضا. در رابطه با طرفداران اختیار که بشر را با توجه به اشرف مخلوقات بودنش مختار می‌دانند. در رابطه با ناگزیر بودن قضا و عدم امکان گریز از آن مطالب فراوان است. مثل، قضا چون زگردون فرو هشت پر همه زیرکان کور گردند و کر. یا قضا را دست بر مردم دراز است.

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه  
یا، قضای نبشته نشاید سترد.  
به شکر یا به شکایت برآید از دهنی

قضا رفت و قلم بنوشت فرمان  
تو را جز صبر کردن نیست درمان  
قضا کشتی آنجا که خواهد برد  
اگر ناخدا جامه بر تن درد  
حتی درباره مرگ هم گفته شود.

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست  
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست  
روزی که قضا باشد کوشش نکند سود  
روزی که قضا نیست در او مرگ روا نیست  
و یا درباره قضا گوید:

قضا دستی است پنج انگشت دارد  
چو خواهد کام دل از کس برآرد  
دو بر چشمش نهد دیگر دو بر گوش  
یکی بر لب نهد گوید که خاموش

### قطره‌ای از دریا

مثل، مستی از خروار، یکی از بی شمار، اندکی از بسیار، یا ارزنی از خرمنی، بیتی از دیوانی و یا موئی از پوست خرس، در مقام مقایسه و برابری عنوان می‌شود. خواجه امام مظفر حمدان، کرامات و معلومات خود را در مقایسه با ابوسعید ابی‌الخیر، چونان یک دانه ارزن از ظرفی پر از ارزن دانست. زمانیکه بخواهند دانش و بیش کسی را بستایند و وسعت دانش او را با دیگری قیاس نمایند. وزن، کمیت و یا کیفیت را بسنجند.

### قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود

به کسانی گویند که فردای مبادائی را منظور ندارند و به فکر پس انداز و ذخیره‌ای برای خود و فرزندان نیستند و می‌گویند ای بابا این صنّار سه شاهی‌ها به کجا می‌رسد. همچنین است در رابطه با خرابی و یا آبادانی مملکت که به تدریج و کم‌کم صورت پذیرد. گویند،

اندک اندک به هم شود بسیار  
دانه دانه است غلّه در انبار

اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی. یا، اندک اندک علم یابد نفس چون عالی بود و یا، پله پله رفت باید سوی بام.

### قفل به دهنها نمی‌توان زد

اشاره بر حق آزاد بودن و آزاد زیستن و آزادی بیان و قلم دارد. چرا که خداوند بشر را آزاد و مختار خلق فرموده است. به زورگویان و دیکتاتورمآبان مستبد که می‌خواهند چهار صباحی نفسها را در سینه‌ها حبس کنند تا به مراد دل برسند و اطفاء شهوت غرور و خودخواهی بنمایند، باید گفت. می‌گویند دروازه‌ها را می‌توان بست ولی دهان خلق را هرگز. نمی‌توان بد



کرد، مرتکب جنایت شد، دروغ و دزدی پیشه ساخت، سلب آزادی نمود و حقوق مردمان را ضایع کرد و انتظار داشت که بر سر هر کوی و برزن شنیده نشود. همانطور که وصف نیکی‌ها را.

### قلب مامیت محال است

مثل نعل وارونه زدن، با دروغ حقیقتی را وارونه جلوه دادن، ارزی‌ز را زران‌دود نمودن بی‌ماهیتی را رنگ و روغن زدن و جلا دادن، بابی‌دانشی خود را در صف اهل علم جا زدن و هرگونه قلب ماهیتی نمودن است.

### قلم اینجا رسید و سر بشکست

در نامه‌نگاری در برخورد با مطلبی خوش یا ناخوشایند و دلهره‌آور و احساسات برانگیز عنوان کنند، کنایه از آنکه، به علت حدت و شدت و یا سقم مطلب از ذکر آن صرف‌نظر شد. طاقت نوشتن نماند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

چون قلم در وصف این حالت رسید	هم قلم بشکست و هم کاغذ درید
چون رسید اینجا قلم درهم شکست	چون رسید اینجا سخن لب در بیست

### قلم برابر تیغ است بلکه فاضلتر

چرا که آنچه با قلم توان کرد، با شمشیر میسر نشود، مملکت با قلم سامان و زینت یابد و با شمشیر استوار گردد. پشتیبان حاکمان و مملکت داران قلم است و قلم به دست دشمن بودن به معنی بدگوئی و سخن زشت پراکنی علیه کسی باشد که دیگران به عداوت گویند. قلم اگرچه سازنده و آراینده است ولی مخرب و مفسد هم واقع می‌شود.

قلم به ساعتی آن کارها تواند کرد که عاجز آید از آن کارها قضا و قدر

### قلم طیب سخن است

اگر سخن بیانگر مکنونات قلبی و مافی‌الضمیر است از سنجیده و نسنجیده و بسا که چون گفته شود عامل و سبب ناراحتی‌ها گردد و عداوت‌ها برپا دارد، قلم در کتابت و نقش بستن کلام را نقد کرده، منتقح می‌نماید، عوامل ناخوش آیند و احیاناً مسبب فتنه و فساد را از آن می‌گیرد و در طبق اخلاص می‌گذارد. نقص و عیب کلام همان بیماری کلام می‌باشد. که با توجه به آئین نگارش و معانی بیان و عروض و قافیه در شعر سلامت می‌یابد.

### قلندر را گفتند کوچ      تخته پوست بر دوش افکند

که گفته‌اند درویشی بارامش است و مال را هر کسی به دست آورد، رنجش اندر نگاهداشتن است. این است وصف حال درویش در برابر توانگر.

نه بر اشتری سوارم نه چو خر به زیر بارم      نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم  
غم موجود و پریشانی مفقود ندارم      نفسی می‌کشم آسوده و عمری به سر آرم

### قلی هم تو سازش می‌گفت

زمانیکه کسی باطل بگوید، حرف بی‌ربط بزند، توقعی بی‌جا داشته باشد و یا بخواهد با اداء مطلبی وحشت در دل کسی یا کسانی ایجاد نماید یا سوء استفاده بنماید و شنونده دستش را خوانده باشد، عنوان می‌کنند. کسی که مطلبی را به دیگری بگوید، مطلبی که خاص و عام بدانند و تأکید نماید که او به کسی نگوید و پنهان بدارد و جزو اسرار بماند مطلبی که، آنکه نداند خواه چه حافظ شیرازی باشد. چنین گویند قلی هم تو...

### قناعت دوم بی‌نیازی بود

بی‌نیازی خود ثروتی است پاینده، چه بی‌نیاز را با نیاز سروکاری نیست به کسانی باید گفت که حرص و ولع بیش خواهی و زیاده‌طلبی، آرامش و آسایش آنها را از بین برده و به مزاحمی برای جامعه تبدیل نموده است. حدیث، عَزَّ مِنْ قَنَعٍ وَ ذُلٌّ مِنْ طَمَعٍ، عزت به قناعت و ذلت به طمع، بر تارک هر کس افرشته شد سعادت یافت و به راحت رسید. گویند،

کسی که عزت عزلت نیافت هیچ نیافت      کسی که روی قناعت ندید هیچ ندید.  
قناعت هر که کرد آخر غنی شد.

### قوت طاعت در لقمه لطیف است و صحت عبادت در کسوت نظیف<sup>۱</sup>

کنایه از نان خوردن از مجرای صحیح و نپوشیدن جامه از طریق طراری و قوادّی و کلاهبرداری و با غیر مباح زندگی را نیالودن است. به کسی گویند که بر کمیت و ازدیاد مال سعی وافر دارد و در رابطه با کیفیت به دست آورده بدون ضابطه و قاعده، به هر طرف که شود دست دراز کند و بهره‌گیرد. حلال و حرام یا مکروه و مباح برای او فرقی ندارد. غرض کسب مال است. توجه بر اینکه چه مقدار به دست آید، نه اینکه چگونه حاصل شود.

### قوزِ بالاقوز

کنایه از مشکلی روی مشکل دیگر آمدن، معضلی بر معضلات اضافه شدن، گرهی کور بر روی گره‌ها خوردن است. زمانیکه خانواده زیر بار قرض است، خسارتی یا تصادف و یا بیماری سربار بشود، غذائی در خانه وجود نداشته باشد و مهمان هم از در وارد شود. سه پلشت<sup>۱</sup> آید و زن زاید و مهمان ز در آید

### قول مرد یکی است

به شوخی در حالیکه عمری از او می‌گذشت در حضور مدیر سابق دبیرستانی که تحصیل می‌کرده می‌گفت، این آقای مدیر زمانی که مدیر مدرسه ما بود چهل و دو سال داشتند و حال هم که سی سال از آن تاریخ می‌گذرد، می‌گویند همان چهل و دو سال را دارد، آخر حرف مرد یکی است. زمانی عنوان کنند که یکی قولی داده باشد و در انجام آن تعلل و تسامح روا دارد و همچنین است در تأکید برای وفای به عهد، گویند فلانی قول و بولش یکی است. یا درباره دگری گویند اگر سرش برود قولش نمی‌رود. آدم سر قول و خوش معامله‌ایست. و با تکرار گویند، یادت باشد..... و نیز گویند، قول قول اول است. یا، قول مردان جان دارد، یا، قولیست که جملگی برآند.

### قولیست که جملگی برآند

حرف حساب است و جواب ندارد، همه آن را قبول دارند، قولیست صادق. کاریست انجام شده، آراسته و پیراسته، مردی است که همگان بر راستی و درستی و امانت او اعتراف دارند. بدگو ندارد که اگر باشد هم دشمنش است.

قوم و خویش گوشت یکدیگر را بخورند      استخوانشان را پیش غریبه نمی‌اندازند  
اشاره بر اخوت و همبستگی بین خویشان و اقربا به ویژه برادران دارد، مثل، برادران جنگ کنند، ابلهان باور کنند، در معنویت و دنیای معنا چنین است ولی برای کسب مقام و به دست آوردن مال همه ضوابط و اصول اخوت زیر پا گذاشته می‌شود. نمونه‌های بسیاری در رابطه با اعمال پادشاهان و جباران زمانه، چون کور کردن نادر پسر را و فلان شاه آل مظفر پدر و برادر را، آنچه تاریخ در سینه دارد.

۱. پلشت: چرکین، کتیف و آلوده

## قیاس به نفس کردن

چون، کافر همه را به کیش خود پندارد. یا، همه را مثل خود انگاشتن، دزد همه را دزد بداند و دروغگو خلق را دروغ زن.

هر که نقش خویشتن بیند در آب      سرزگر باران و گازر آفتاب

نقش خود در آب دیدن، چون بارمل خود حوادث را ارزیابی کردن است. به کسی که دیگری را متهم نماید او جواب چنین دهد «قیاس به نفس می‌کنی و نقش خود در آینه می‌بینی» حال مورچه‌ایست که خانه‌اش را آب برده بود و فریاد می‌زد دنیا را آب برد.

## قیامت کردن

آن که تو داری قیامت است نه قامت، با نقطه عطفی جالب، نظر دیگران را جلب نمودن و به تحسین و اعجاب واداشتن است و کاری را با مهارت و شایستگی و لیاقت انجام دادن. قیامت می‌کنی در حُسن، غرامت می‌دهم از جان ندانی حال و روزم را که چون مجنون پریشانم هیچ می‌دانی چها ای سرو قامت می‌کنی می‌کشی و زنده می‌سازی، قیامت می‌کنی

## قیامت هم به این گرمی نمی‌باشد

در رابطه با بازار گرمی و خود آراستن و نشان دادن و جلب توجه نمودن گویند. مهر و نئی بازار گرمی می‌کند و طالبان بسیار و خواستگاران، فراوان. دختر اورنگ شاه است و با مشاعره پذیرا شدن. شعبده‌باز و یا نقالی که سخنش گیرا و گرم و بیننده و شنونده فراوان داشته باشند. فروشنده اجناس بُنجل که با بازار گرمی اجناس را به آدمهای ظاهربین آب نماید و قالب بزند. و بالاخره هنرمند ارزشمندی که با نمایشگاه و یا کارگاه خود نظرها را به خود جلب نماید و به تحسین وادارد.

## قیمت خون باباش می‌گه

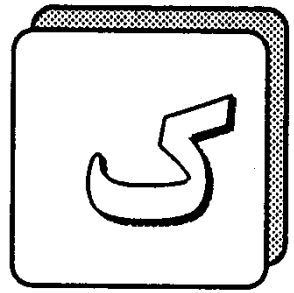
اشاره بر گرانفروشی و گران ارائه نمودن دارد. جهیزیه دختر را قیمت خون بابای علیه الرحمه‌اش گذاشته، خیال می‌کند در بی‌همتا می‌فروشد و یا خدای حُسن عرضه می‌کند. در کسب گویند، قیمت خون باباش می‌گه، اگر جنش بنجل نبود باز یه حرفی، به قاب سگ نمی‌ارزد. همه‌اش دو پاپاسی می‌ارزه. در معامله آدم خشک و بی‌گذشت و سخت‌جونی است.

## قیمت دُر نه از صدف باشد

چرا که هر چیز قیمت خودش را دارد. قیمت، قیمت اصل است. قیمت شکر نه از نی است و

چغندر که از خاصیت وی است. مقام و منزلت و ارزش آدمها هم چنین است، مایهٔ ارزشمند آدمی علم و هنر و کمال و ادب است. قیمت از مضروف است نه از ظرف. ولی انسان در معاشرت خوب یا بد را پذیرا می‌شود و تغییر وجه و وضع می‌دهد، فاسد می‌شود و یا وزن و بها می‌یابد، چون نفس انسان تأثیرپذیر است، لذا باید از همنشین بد پرهیز نمود و فرزندان را هم پرهیز داد. گفته‌اند:

با بدن کم نشین که بد مانی	خوپذیر است نفس انسانی
با بدن کم نشین که صحبت بد	گرچه پاکی تو را پلید کند
آفتابی بدن بزرگی را	پاره‌ای ابر ناپدید کند



### کاجی<sup>۱</sup> به از هیچی

زمانی عنوان کنند که کم و کیف چیزی زیر سؤال باشد با این حقوق نمی شود زندگی کرد، در چنین شرایطی... اینهم سوغاتی است که فلانی آورده؟ مُردیم و خسته شدیم از خوردن چنین غذاهائی؟ زندانی می گفت آخر روزی یک ربع ساعت هم شده استراحت و هواخوری. بستانکار لندکنان به زنش می گفت مرد که فلان مبلغ بدهکار است، ماهی شندرغاز باز پرداخت هم شد پول، جواب همه این سؤالا چنین است: کاجی به از هیچی.

### کار بوزینه نیست نجاری

کنایه از عدم واگذاری کار به غیروارد و غیرمتخصص، مثل کارهای بزرگ که به افراد کوچک واگذار شود، کار هر بزن نیست خرمن کوفتن. در این رابطه است که بوذرجمهر «بزرگمهر» گوید زمام امور مملکتی زمانی از هم گسیخته می شود که کارهای کوچک را به افراد بزرگ و کارهای بزرگ را به افراد کوچک واگذار نمایند افراد کوچک از عهدء کارهای بزرگ برنایند و افراد بزرگ به کارهای کوچک رغبت نکنند.

### كَادَ الْفَقْرَ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا

زمانی که فقر بیش از حد مطرح باشد و نیاز و ضرورت انسان را به ستوه بیاورد، گویند. حدیثی است منسوب به رسول اکرم (ص)، گفتند یا رسول الله شما که فرمودید «الْفَقْرُ فَخْرِي» فرمودند، فقر طایفه ایست که مرد میدان رضایند و تسلیم تیر قضا، نه اینان که خرقة ابرار پوشند و لقمه ادرار فروشند. «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ فَقْرِ الْمَكِيبِ وَ جَوَارِ مِنْ لِأَحَبِّ» پناه می برم به خدا از فقری که مرا ستوه بیاورد و به همنشینی که او را دوست نداشته باشم.

۱. نوع غذای سرپائی از پیازداغ و نعنا خشک و کشک، نوع دیگرش اشکنه است.

### کار آب و آتش است

زمانیکه سخن از رابطه پسر و دختر در میان باشد. غذای مطبوع از آشپزخانه بیرون نیاید و سوخته یا نپخته باشد و در رابطه با ضدین و نقیضین گوید، یا، مثل آتش و پنبه، اجتماع با فترت و افتراق در یکجا.

### کار ابزار و اسباب می خواهد

از قدیم می گفتند خدا وسیله ساز است و در توجه به وجوب وسایل و لوازم و اسباب کار چنین مطرح می نمودند که اول تمهید و برنامه و فراهم نمودن وسیله، بعد عزم و همت، سپس توان و پشتکار و عدم انصراف و نترسیدن از شکست، دست بی ابزار چون دست شکسته وبال گردن است. با استفاده از اسباب و عوامل می توان شاهد پیروزی را در آغوش گرفت.

### کار امروز به فردا میفکن، که فردا را نیز کاری هست

به کسانی باید گفت که در برخورد با مسایل سخت دنده پهن و بی تفاوت هستند. وجوب و حتمی برای آنها مطرح نیست، مسامحه و امروز و فردا و حواله صادر کردن کار همیشگی آنها می باشد. اینان با تنبلی و کاهلی عادت و دمسازی دارند، بدون توجه به مطالب فراوان در این باره، مثل، از امروز کاری به فردا ممان.

### کار به جان و کارد به استخوان رسیده

کنایه از وجود و بروز نهایت فشار و تنگدستی، فشارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی باشد، آنچه جان انسان را به لب برساند. آنجا که آدم ضعیف پای پس می کشد و منفعل و آزرده به کناری می رود و دم فرو می بندد، و انسان قوی الاراده و مبارز، راه مبارزه و ستیز با عوامل فشار را در پیش می گیرد.

تو ندانی که مرا کارد گذشته است ز گوشت تو ندانی که مرا کار رسیده است به جان

### کار به صبر و به روزگار برآید

اشاره بر نیاز کار در راه انجام، به صبر و محوّل نمودن به طول زمان، چرا که شتاب در کارها زیانبار است و خرابی به بار می آورد، گویند، آدم شتابزده کار را دوبار انجام می دهد و یقیناً دو بار هم ناسالم و ناقص. کار بزرگتر و اهمّ کارها نیاز به زمان بیشتر و صبر و استقامت زیادتر دارد، به شرطی که با کوشش و جدّ پیگیر و توجه و مراقبت همراه باشد.

### کار به کاردان سپارند

که خراب‌کننده کار نادان است و دانش کار، نصف کار. کاردانی و خبره بودن رمز موفقیت باشد، از نادان و بیکاره، کاری ساخته نیست و به حرکت او امیدی نباید داشت. به کارهای گران مرد کار دیده فرست. کار بزرگ را به افراد کوچک و کار کوچک را به افراد بزرگ نباید محول نمود... کار بوزینه نیست نجاری.

کار بی علم بار و بر ندهد      تخم بی مغز بس ثمر ندهد

کار پاکان را قیاس از خود مگیر      گرچه باشد در نوشتن شیر یا شیر

این یکی شیر است کادم می خورد      وان دگر شیر است کادم می درد

این یکی شیر است اندر بادیه      وان دگر شیر است اندر وادیه

معمولاً در رابطه با مقایسه و برابری عنوان می شود، خاصه زمانی که جاهلی خود را با دانشمندی برابر بدانند و بی هنری با هنرمندی انبازی کند یا گمراهی با رهروی قصد قیاس نماید.

### کارت را بده به جولاً،<sup>۱</sup> مرده شوی جولاً را ببرد

در رابطه با اظهار فردی به داشتن کار و اشتغال زمانی که او را به کار و یا مهمانی دعوت کنند، گفته می شود. مرده شوی جولاً را بردن بدان سبب که این فرد با کارش نزد جولاً برود و مرده شوی هر دو را با کارشان به یک کجا ببرد.

### کار جوهر مرد را زیاد می کند

همانطور که تنبلی رخوت و سستی ایجاد می نماید و جوهر و نیروی محرکه آدمی را زایل و باطل و عاطل می گذارد. کار وسیله ازدیاد نیروی فعاله و جنبش و حرکت سلامت ساز و سودآور در روند حرکت زندگی می باشد. کار باید به امید و آگاهی و سازندگی متکی باشد، آنچه با تنبلی و کاهلی همیشه در تعارض بوده است، به آدمهای تنبل باید گفت.

### کار چو از دست رفت آه و ندامت چه سود

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد، اشاره بر چاره اندیشی و پس کاربینی و از ابتداء راه به پایان آن توجه داشتن است، تهیه و طرح وسایل و نقشه کار قبل از شروع، تا از ناکامی و عدم توفیق بعدی و ایجاد آه و افسوس و حسرت جلوگیری شود، چرا که پشیمانی سودی ندارد. آب رفته

۱. جولاه هم آمده به معنی بافنده، به عنکبوت هم گویند.



به جوی باز ناید و مرغ بال و پرگشاده به قفس باز نگردهد.

کار چو از روی عقل باشد و دانش نرم شوند همچو موم آهن و فولاد

### کار حضرت فیل است

کنایه از صعوبت و اشکال کار و سهل الوصول نبودن و نیاز داشتن به قدرت و نیروئی فوق العاده می باشد. اعتراف به عجز و ناتوانی و عدم کارآئی دارد. مقصود و یا مقصدی را دنبال نمودن که حصول و وصولش مشکل باشد. بیشتر تکیه کلام آدمهای بیکاره و ضعیف النفس می باشد، که می گویند، ولش کن بابا بیکاری؟ کی میره این همه راه را.

### کارد دسته خودش را نمی برد

کسی را گویند که بخواهد به خویشان و بستگان لطمه ای وارد نماید، قصد بدی داشته باشد، و یا کسی که به زبان گفته ولی عمل ننموده است، تهدید و پیغام داشته ولی قدمی بر نداشته است. پدر نسبت به فرزند، برادر درباره برادر و دوست و محب دوست را. سهو نموده و پایش پیش نمی رفته و خطائی از او نسبت به خودی سر نزده، فردی از روی استهزاء و تمسخر بگوید، دیدی که موفق نشد و یا غلطی نکرد، جوابش چنین است. کارد دسته...

### کاردش بزنی خونش در نمی آید

کنایه از نهایت ناراحتی و عدم رضایت از برخورد با مسئله و یا کاری باشد. دیوانه شده است، به زمین و زمان بد می گوید. حالت آدمهای عصبی و یا زودرنج و پرتوقع می باشد.

### کار دنیا تمامی ندارد

به کسی گویند که عکس آدمهای تنبل دایم می رود و مشغول است، خواب و استراحت معینی ندارد. در باز داشتن و منع او از کار و مشغولیت زیاد که سبب عدم رسیدگی به کار خانواده و فرزندان شده است و از ضروریات بازمانده عنوان می شود. شکم سیرایی ندارد و کار دنیا تمومی.

### کار را که کرد آنکه تمام کرد

اشاره بر آنکه کار شروع شده را باید تمام کرد و ناتمام باقی نگذاشت، آدم کاری و با پشتکار یک کار را تمام می کند و به دیگری می پردازد. بیشتر بچه هائی را در بر می گیرد که پشتکار و حوصله ندارند. از این بام به آن بام و از این برج به آن برج پریدن است، در کرامت هم شرط

تکمیل آنست. اَلَا کَرَامٌ بِالْاِتْمَامِ.

### کارش زار است

کنایه از بروز رویدادی غیرمنتظره و بد و وصفی فلاکت بار باشد. فردی مورد غضب حاکم قرار گرفته، متهمی به اشد مجازات محکوم شده، معلّم شاگرد خاطی را که سابقه خطا و شرارت دارد از مراحل حاد و مشکل اشد مجازات را برای او در نظر گرفته است، اطرافیان به یکدیگر چنین گویند. و نیز محتکر و گرانفروشی که باید جریمه‌ای سنگین بپردازد.

عشق را عاقبت به کار نشد      لاجرم کار عاشقان زار است

### کار قلم را شمشیر نمی‌کند

اشاره بر دوری جستن از ستیز و جنگ و جدال و سامان دادن و به انجام رسانیدن کار از طریق مسالمت و یاری و همیاری باشد. از طریق مذاکره و مکاتبه و عهد و میثاق بستن کارها را بهتر می‌توان فیصله داد تا به زور شمشیر. بهترین راه همراهی قلم و شمشیر است.

### کار عار نیست، رنج خود و راحت یاران طلب

روی سخن با کسانی است که از انجام کارهای مربوط به خود هم عار دارند و باردوش و وبال دیگران هستند. طفیلی‌ها، بیکاره‌ها و مشدی‌های محل، همسرانی که بار وظیفه خود را بردوش یکدیگر می‌گذارند. پشت میز نشینی که خرید برای خانه و احیاناً کمک در خانه به همسر را کسر شأن و دون مقام خود می‌داند.

کار مایه شخصیت و جوهر تن آدمی است.

### کار کردن خر و خوردن یابو

زمانی که در کانون خانواده یکی تن به کار ندهد، عده‌ای زحمت بکشند و زن باره و شکمباره‌ای بخورد و استراحت نماید. در جامعه دسته‌ای استراحت طلب، در خور و خواب باشند و از ثمره کار و زحمت دیگران استفاده نمایند. یار شاطر که نیستند هیچ بار خاطر باشند. گویند، اگر یار شاطر نیستی، بار خاطر هم مباش.

### کارکن کار بگذر از گفتار

کسانی را شامل می‌شود که نشخوار زندگیشان، حرفست و حرفست و حرف و دیگر هیچ، پای سور و سماور، کار سازند و با کار انقلابی و جدا از آن مات و منفعل. گویندگان حرفند نه

عاملان عمل. اینان با حرف خود مظلّمه برند نه بهره‌ور -

دیدى که چه کرد اشرف خر      او مظلّمه برد و دیگری زر

کار که رسید به چانه، عروس میاد تو خانه

کنایه از آنکه مذاکره و گفتگو جهت فیصله دادن هر امر، نصف راه و نصف کار است. با مذاکرات مسالمت آمیز و چانه زدن‌ها نه تنها مشکلات کوچک بلکه معضلات بزرگ جامعه و دنیا را هم حل می‌کنند، جنگ و ستیز و دست به گریبان شدن نمونه‌ای از جهل و بی‌دانشی است، عروس هم با موافقت اولیه پدر و مادرش و سپس خواستگاری و بله‌برون به عقد نکاح در می‌آید و به خانه داماد می‌آید. در ازدواج‌های خویشی سراپا عیب که سهل‌الوصول و کم‌هزینه است، چنین مطلبی عنوان می‌شود، نه چک زدم نه چونه عروس اومد تو خونه. و مظهري از شادی خانواده داماد.

کار نشد ندارد

به کسانی باید گفت که در روند حرکت زندگی و برخورد با کارها، کلمات، اگر یا شاید، مشکل است و همیشه، ورد زبان‌شان است. منفی‌بافانی که گره کور روی کار می‌زنند و آیه یأس می‌خوانند، بدون توجه به اینکه در برابر عقل و خرد و شعور و ممیزه انسان «نشد وجود ندارد و غیر ممکن هم غیر ممکن نمی‌باشد».

مشکلی نیست که آسان نشود      مرد باید که هراسان نشود

یا،

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع      سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش  
یا:  
کار مشکل شود آنگاه که مشکل‌گیری      گزش آسان شمري زاوّل آسان‌گردد

کار نیکو کردن از پر کردن است

اشاره بر تجربه‌ایست که فرد نسبت به کار مورد نظر دارد و تبخّر و نیک‌کاری که در این راه موجود است. گویند فلان کس چشم بسته کار می‌کند، آنچه از فرط تکرار و پر کردن حاصل شده است. صاحب تجربه کار کرده و کار آزموده است و علم هم ثمره همین تجربه‌ها می‌باشد «التَّجْرِبَةُ فَوْقَ الْعِلْمِ» و به طنز گویند،

کار نیکو کردن از پر خوردن است.

گفت پر کرده مرد کار این کار      کار پر کرده کی بود دشوار

## کار نباشد زرنگ است

اشاره به وضع حال آدمهای بیکاره و پرمدعا دارد، ادّعی زیاد دارند ولی مرد کار نیستند. گویند، اگر آب نباشد شناگر قابلی است. اگر میدان نباشد دونده ماهری است. داستان سعدی و جوان گردنکشی که در قافله داد سخن می داد که اگر دزدان سر برسند، چنین و چنان خواهم کرد و بر حسب اتفاق چون سر رسیدند، لرزه بر اندامش افتاد و بر پشت سنگی مخفی شد.

## کارها نیکو شود اما به صبر

چرا که صبر مفتّح ابواب و حلال مشکلات است. به شرطی که با تدبیر و پیگیری همراه باشد. عجله کار شیطان است، سعدی گوید، کارها به صبر برآید و مستعجل به سر درآید.

## کار هر بز نیست خرمن کوفتن

کنایه از واگذار کردن کار به کاردان و خبره و آگاه باشد. به ناکار کرده مفرمای کار.  
کار هر بز نیست خرمن کوفتن  
گاو نر می خواهد و مرد کهن

## کاری بکن بهر ثواب، نه سیخ بسوزد نه کباب

اشاره بر رعایت عدل و انصاف و میانه روی در کارها به ویژه قضاوت و رسیدگی به امر اختلاف بین دو کس یا دو دسته برای حلّ عادلانه اختلاف باشد به طوریکه حق فرد و یا دسته ای ضایع نشود. این ضرب المثل بدان آورده اند که اگر گوشت کافی نباشد سیخ بسوزد و اگر گوشت زیاد و توجه به کم و کیف آتش نشود کباب بسوزد، و در میانجیگری رعایت و در نظر گرفتن منافع دو طرف قضیه باشد.

میانجی چنان کن به راه صواب  
که هم سیخ بر جا بود هم کباب

## کار یک بار همیشه

کنایه از آنکه اتفاق یکبار می افتد، حدوث هر حادثه ای یکبار است. جلو بچه را بگیرد که لب حوض نرود، تنها از خیابان پر تردد نگذرد، دنبال طلب برو پولت نفله نشود. درست بخوان مبادا در امتحان رد بشی. خطر تصادف با اتومبیل در این تهران شلوغ با ترافیک سنگینش زیاد است. با سرما خوردگی سرکه و سرخ کرده نخورد، تا کیدی بر چنین جمله ایست. احتیاط شرط سلامت کار است و غیر محتاط بسا که به سر آمده باشد.

### کاری که به عقل بر نیاید دیوانگی اش گره گشاید

گاهی با جسارت و بدون ضابطه و قاعده مشکلی حل و کاری انجام می‌شود. کار کسانی است که خود را بیگدار به آب و آتش می‌زنند و از چه شود و چه پیش آید هراسی به دل راه نمی‌دهند و بی حساب و کتاب قدم بر می‌دارند و اقدام می‌کنند.

عاقل به کنار آب تا پل می‌جست دیوانه بی مروّت از آب گذشت

### کاری که نمی‌کنی چرا می‌گوئی

کار افراد بی سیاست است که حرفشان را نزد همه کس می‌زنند هر فکری حتی به شکل آمال و آرزو را به عنوان آنچه که خواهند کرد می‌گویند، نا کرده خود را زیر سؤال قرار می‌دهند و نیز کسانی را شامل می‌شود که حرف زیاد می‌زنند و ادعای بی خود دارند، بلوف می‌زنند ولی عمل نمی‌کنند، ادعا به آنچه، امکان، توان و قدرت و ظرفیت و وسیله انجام آن را ندارند.

ای دل ره بیهوده چرا می‌پوئی آن ره که نمی‌روی چرا می‌جوئی  
ای دل گفتی ز عاشقی توبه کنم کاری که.....

### کاسب حبیب خداست

الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ. به شرطی که از صداقت و سلامت نفس و بهره‌وری مشروع در کسب برخوردار باشد. وگرنه دزد با چراغی بیش نیست. حبیب خدا باید راه و کار خداپسندانه داشته باشد وگرنه تظاهر به دین و تسبیح هزار دانه در دست گرفتن و با انگشتر عقیق و پینه بر چینه انداختن و سالوسانه با خلق خدای برخورد داشتن در کار کاسب تدین نیست. حال در هر دینی که باشد. دین برای تلطیف عواطف و احساسات است و اخلاق انسانی داشتن.

### کاسه از آتش گرمتر

به کسی گویند که در عزا و ماتمی بیش از صاحب عزا گریه کند و بی‌تابی نماید. در عیادت بیمار زیادتر از صاحب خانه و کسان بیمار دلسوزی کند، در رابطه با زیان و ضرر دوست و یا خویشی خود را بیش از حد متأثر و غمگین نشان بدهد و تظاهر به همدردی نماید. دایه مهربان‌تر از مادر.

### کاسه جائی رود که باز آرد قدح

اشاره بر کاسه همسایه است. که می‌دهند و می‌گیرند، آتش می‌برند و فسنجان پس می‌گیرند. حلیم می‌دهند و مسما بادنجان می‌گیرند، هر چه چرب و رنگین بدهند، چرب‌تر و رنگین‌تر

می‌گیرند. بیشتر به چشم و هم‌چشمی هم ارتباط دارد. کنایه از آنست که اگر محبت بکنی محبت می‌بینی و با بدی دشمنی مقابل خواهی داشت. از روی علاقه و ایمان و با صدق و صفا کاری را انجام دادن و بهره‌نیکو و بیشتر گرفتن است. و از مکافات عمل غافل نشدن.

#### کاسه و کوزه را سر کسی شکستن

کنایه از گناه و تقصیر را سر دیگری شکستن و به گردن او گذاشتن و متهم نمودن است. عوام و خرافه پرستان کاسه کوزه‌های مرگ، ورشکستگی و بدبختی را سر بچه‌های خود هم می‌شکنند، خدا نکند بچه‌ای به دنیا بیاید و پدر بیکار و یا ورشکسته شود، کسی بمیرد و یا بدی به خانواده برسد، او را به بد قدمی و بد طالعی و بدیمنی متهم می‌نمایند، آنوقت وای به حال او می‌باشد و برخورد خانواده با او، عکس آنهم، خوش قدم و خوش طالع است و خوش بیار. آنچه با هم ارتباط علمی نمی‌تواند داشته باشد و نیز مظهري از جهل مردمان است.

#### کاش پاهام شکسته بود

در رابطه با ندامت و پشیمانی از رفتن به محلی برای دیدن کسی، عیادت بیماری، خواستگاری عروس، درخواست وام و یا کمک و مساعدتی که با ناکامی و بد برخوردی همراه بوده باشد. کاش پاهایم شکسته بود و نمی‌رفتم، نمی‌دانی چه برخوردی داشتند، با آن همه کمکی که سابقاً به آنها کرده بودم، چه ناسپاسی کردند. آدم سگ را بنوازد دمی می‌جنابند، نمک به حرامی هم اندازه‌ای دارد. مردم را ببین، شرم و حیا و محبت را با یک لقمه ناشتا قورت دادند. کو انسانیت، کو وفا، کو صفا.

#### کاشکی دوقلو بودی

به طنز و شوخی به کسی گویند که حرکتی زشت بنماید و یا سخنی بی‌مایه بگوید و یا شوخی بی‌مزه بکند که طرف را خوش آیند نباشد. بدان معنی حالا که یکی هستی اینقدر شیرین و خوشمزه و خوش حرکتی، اگر دوقلو بودی چه مزایای بیشتری که داشتی و «نُورَ عَلٰی نُورٍ» بودی.

#### کاشکی را کاشتند چغندر هم سبز نشد

در رابطه با اقدامهای بی‌فایده و حساب نشده مبتنی بر اگر و کاشکی عنوان می‌کنند. ای کاش پولی داشتم و به مسافرت می‌رفتم. خانه‌ای می‌خریدم و از مستاجر جرات پیدا می‌کردم، آدمهایی را شامل می‌شود که حرکتی ندارند و فعالیتی از خود نشان نمی‌دهند و امید به اگر و

کاشکی بسته‌اند. مایلند آسمان سوراخ شود و به آنچه می‌خواهند برسند.

آن غریبی خانه می‌جست از شتاب	دوستی بردش سوی خانه خراب
گفت مر اینرا اگر سقفی بدی	پهلوی من مر تو را مسکن شدی
هم عیال تو بیاسودی اگر	در میانه داشتی حجره دگر
کاشکی معمور بودی این سرا	خانه تو بود این معمور ما
گفت آری پهلوی یاران خوش است	لیک ای جان در اگر نتوان نشست

کافر همه را به کیش خود پندارد

اشاره بر قیاس به نفس نمودن و همه را چون خود دانستن. از کوزه همان برون تراود که در اوست. دروغگو پندارد همه خلق چنین‌اند و مصلح صدیق باور ندارد که می‌شود دروغ گفت و نابوده را بوده انگاشت. کور مادرزاد باور دارد که همه چون او دنیا را تیره و تار می‌بینند. که را در جهان خوی زشت از نکوست به هر کس گمان آن برد کاندر اوست

كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ، الْعِلْمُ فِي الصَّغِيرِ

گویند شخصیت طفل تا پنج سالگی شکل می‌گیرد و زیرسازی می‌شود و منوط به پاسخگوئی والدین به چون و چراهای او در این سنین می‌باشد، سپس محیط و مدرسه. که آنچه در این سالها ذهن را بهره می‌رسد مانند نقش بر سنگ است و زدوده نمی‌شود. آری با آرامش و آسایش کودکی و نوجوانی علم آموخته، فراموش نمی‌شود و مایه هدایت کننده فرد به سوی کمال خواهد بود و آرامش سالهای بعد تا پیری و گور متکی بر این معلومات می‌باشد. ولی نباید فراموش کرد که، زگهواره تا گور دانش آموختن شرط زندگی می‌باشد. اَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ.

گاه از تو نیست، کاهدان که از تو است

به کسی گویند که چون به مال مفت و سفره گسترده برسد، دست از پا نمی‌شناسد، و تا حلقوم می‌خورد، در رابطه با افراط در هر زمینه‌ای از زندگی چنین موضوعی مطرح می‌باشد. آنکه برای به دست آوردن پول دست از جان می‌شوید و خود را به آب و آتش می‌زند. یا برای احراز مقام به هر پستی تن در می‌دهد.

گاه بده کلاه بده، یک غاز و نیم هم بالا بده

وقتی زحمت و خدمتی مطرح باشد که منظور نشود و کننده بدهکار هم بشود. برای خلافتی هر

چند کوچک چند نوع مجازات قائل شدن. به جای تشکر همیشه زبان انتقاد به کار داشتن و ایراد گرفتن است. داستان دهاتی است که گاله کاهش را در شهر نمی خریدند، ناچار و لاعلاج آنرا گوشه زمینی خالی کرد، محتسب و صاحب زمین سر رسیدند، کلاهش را محتسب و یک غاز و نیم پر شالش را هم صاحب زمین گرفت. مثل:

خر بده، خورجین بده تا بزم عرضت را بکنم.

#### گاه پیش سگ و استخوان پیش خر گذاشتن

کنایه از کار را به کاردان و اگذار نمودن. به نا کار کرده کار فرمودن و خُبره و کاردان را عاطل گذاردن. ابلهان را ارج نهادن و به دانشمندان بی اعتنا بودن. روشی که خاص فرومایگان است.

#### کاهلی شاگرد بدبختی است

کنایه از فقر و فاقه و بیچارگی ناشی از تنبلی و بیکارگی می باشد. کاهلی استادی بدآموز و فقرزا و بیچاره کننده است. کاهل نسبت به خود و خانواده و جامعه گناهکار است و کاهلی دوّمین گناه می باشد. باید گفت:

گذار معیشت بی رنج نیست      کسی را که کاهل بود گنج نیست

#### کباب پخته نگرده مگر به گردیدن

به افراد بی حرکت و گوشه نشینی باید گفت، تنبل های پای زرد آلو، که از حرکت و سیر و سیاحت بیزار هستند و معتکف دیر. ماندن در خانه و دیار و ذخیره مال و کسب مستقل را بر سفر و جهانگردی و تجربه اندوزی ترجیح دادن. سفر مرّبی فرد است و آموزنده کیفیت و راه زندگی و پختگی از گردش و سیاحت عاید می شود.

قدر مرد در سفر پدید آید      خانه خویش مرد را بند است  
چون به سنگ اندرون بود گوهر      کس نداند که قیمتش چند است  
بسیار سفر باید تا پخته شود خامی      صافی نشود صوفی تا سرنکشد جامی

#### کبر پلنگ و مکر روباه

اولی کنایه از نهایت غرور و خودخواهی و نخوت باشد، چه پلنگ از درندگان مغرور است، گویند از فرط غرور اگر انسان را در کوهستان پائین دست ببیند حمله نمی کند ولی اگر انسان بالای سر او باشد و بالاتر حمله می کند. و مکر روباه هم کار آدمهای ریاکار و نقشه کش و



حقه باز می‌باشد که از صداقت و راستی به دورند و از طرق نامشروع و بهره از مکر و خدعه و نیرنگ، کارشان را انجام و به مراد دل می‌رسند.

### کبک است و سرش را زیر برف نموده

کنایه از بی‌توجهی به حقیقت و ارتکاب اعمال خلاف، از دروغ و دزدی و ریاکاری بدان گمان که مردم نمی‌بینند، نمی‌فهمند و در قضاوت گمراهند. غافل از اینکه بالاخره با این بی‌توجهی و گمراهی بالاخره روزی به دام افتاده و گرفتار خواهند شد. معروف است که کبکها در زمستان سر زیر برف می‌کنند تا از دید دشمنان در امان باشند. ولی طعمه جانوران می‌شوند و یا صیادان آنها را شکار می‌کنند.

### کبکش خروس می‌خواند

کنایه از نهایت فرح و شادی و سرور باشد. آنکه از شادی سر از پا نمی‌شناسد و سر پای خودش بند نباشد. گاهی هم در رابطه با حرکات غیرعادی و بی‌اراده ناهنجار و نا به جا گفته می‌شود.

ز من مپرس که کبکم خروس می‌خواند      که من به مردم این مملکت نیم خوش بین

### کبوتر با کبوتر باز با باز

اشاره بر معاشرت و کیفیت آن باشد بدان سان که افراد هم شأن و هم خلق و خو بهتر می‌توانند با هم معاشرت نمایند که میل به معاشرت دارند «الجنس مع الجنس یمیلوا» روح را صحبت ناجنس عذاییست الیم. کند هم جنس با هم جنس پرواز.....

یا،      کبوتر کند با کبوتر پرش  
کی شود همراز عنقا با مگس      کبوتر کند با کبوتر پرش  
کند زاغ با زاغ دیگر چرش

### کبوتر حرم است

اشاره بر محرم راز بودن، همدم و همشین و ندیم بودن. در خانه، موسسه و یا سازمانی آزادانه رفت و آمد داشتن و به همه جای آن سرکشیدن و از زیر و بم و از چم و خم کارهای آنجا سر درآوردن. کبوتر حرم باید امین و مورد اطمینان هم باشد.

شکسته بال‌تر از من میان مرغان نیست      دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است  
به کبوترهای مصون و ایمن، مراکز زیارتی، حرماها، کلیساها که کسی حق تجاوز و دست

درازی به آنها را ندارد می‌گویند. گاهی هم این اهل حرم بودن و امنیت داشتن با کندن بال، فشار و ناراحتی توام است، محرم اسرار، سلاطین، حاکمان و دست‌اندرکاران اغلب چنین‌اند و بسا که سر در این راه داده‌اند.

### کبوتر دو بُرجه

آنکه هم از توبره می‌خورد و هم از آخور. زرننگ دل به دو جا گرو گذاشته. به آدمهای دورو، هم اینجا برو و هم آنجا بخور گفته می‌شود. آدمهای هرجائی، آنکه با اتکال به دو جا به هیچیک از طرفین هم خدمتی شایسته روانمی‌دارد و تنها خود را می‌جوید و به خود می‌رسد و نظرش بهره‌وری و سود بردن است. به مرد دو زنه هم گفته می‌شود.

### کجا خوش است؟ گفت آنجا که دل خوش است

در ناز و نعمت بودن، خور و خواب مرتب داشتن بدون دلخوشی چون مرغ قفس را ماند، بر آرزوی پروازی، بر درختی نشستن و نغمه سر دادن. کدام زندان و اسارت هرچند با نعمت خور و خواب همراه باشد دلنشین است و شادی آورد؟ دور از عزیزان و ازمام میهن، محرومیت‌های عاطفی چگونه لذت بخش تواند بود. با دل شکسته چگونه می‌توان لبخند بر لب داشت، دست شکسته به کار می‌رود و دل شکسته به کار نمی‌رود.

دلی دارم چو مرغ پا شکسته	چو کشتی بر لب دریا نشسته
همه گویند طاهر تار بنواز	صدا چون می‌کند تار گسته

یا

بهشت آنجاست کازاری نباشد	کسی را با کسی کاری نباشد
--------------------------	--------------------------

کجا دیدی آنکس که می‌نوش بود	که در بزم و دیدار خاموش بود؟
-----------------------------	------------------------------

گویند:

باده نی در هر سری شر می‌کند	آنچنان را آنچنان تر می‌کند
-----------------------------	----------------------------

چون خاصیت الکل گرم‌زدائی و گرما حرکت ایجاد می‌کند، لذا خورنده الکل حالتش غلیان و جوشش بیشتری پیدا می‌کند و در هر مایه‌ای که باشد، آرامش از او گرفته می‌شود و تندتر می‌گردد، لات‌صفتان عربده‌جو، و مهرجویان مهربانتر می‌شوند.

کجا کس انگبین دارد	مگس برگرد خوان دارد
--------------------	---------------------

اشاره بر وجود مگس صفتانی است که در پی شیرینی هستند. طفیلی‌ها و انگل‌های اجتماعی و

سورچرانان که دنبال لقمه و سفره می‌گردند، لذا انگین داران سفره خالی از اغیار نخواهند داشت. دغل دوستان فراوان و سورچرانان بسیارند.

این دغل دوستان که می‌بینی      مگس‌اند دور شیرینی

کجا من شکر این نعمت گذارم      که زور مردم آزاری ندارم

واقعاً نعمتی است. چرا که قدرت، خود تمرّد و تجاوز به وجود می‌آورد، تنها انسانهای آزاده و انسان دوست هستند که از قدرت و نیرو در راه خدمت به خلق استفاده می‌کنند. قدرت اگر با نادانی توأم باشد گمراه کننده است و اگر با دانش و مردمی همراه گردد در خدمت به خلق و احسان و نیکوکاری به کار گرفته می‌شود.

من آن مورم که در پایم بمالند      نه زنبورم که از نیشم بنالند  
کجا من شکر این.....

### کج دار و مریز

خیر الامور اوسطها، نه این ور نه آنور، میانه روی محض، نه توقف نه سرعت در امور زندگی و معاشرت و تماس با مردمان و در اجتماع. پیمانه را چنان نگه دار که افراد ذینفع از ریختن و تهی شدن آن بیمناک باشند. کج دار ولی مریز در معاشرت‌ها اندازه نگهدار که اندازه نکوست. در هزینه و خرج منزل همچنین باید بود و در خوردن، هم.

نه چندان بخور کز دهانت بر آید      نه چندان که از ضعف جانت بر آید  
جامی که به دست تست کج دار و مریز.

### کچلک بازی در آوردن

کنایه از حقه بازی کردن، جنقولک بازی در آوردن - شارت و شوت کردن و حرف راست نزدن و با اداء و اطوار خلط مبحث نمودن و موضوعی را ماست مالی کردن است. به کسی گویند که با حرکات غیر معقول می‌کوشد اذهان را از موضوع مورد نظر منحرف نماید. با حرکات ساختگی خود را محقّ نشان دادن و باطل را حق جلوه دادن می‌باشد.

### کچل مشو، هر کچلی بخت ندارد

بین عوام شایع است که کچل‌ها شانس دارند. به کسی گویند که بخواهد خود را به قالب و رفتار آدمی موفق و مسلط جا بزند و توفیق یابد. جاهلی بخواهد خود را در سلک دانشمندان جا بزند، به کسوت آنان درآید و بهره گیرد، و حسن شهرت بیابد، بدون امکان و وسیله و هنر

زندگی، کسب و کار و یا علم و هنر آموزی، بی‌مایه به رهروان این راهها پیوستن است.

### کدام باد شما را بدینجا آورد

کنایه از خوش آمدگویی و خیرمقدم گفتن به مهمان و تازه وارد باشد. چطور شده که قدم بر چشم ما گذاشتی و یاد ما کردی، ابراز و اظهار خوشوقتی از آمدن مسافر و از راه رسیده.

وہ چه خوش آمدی صفا کردی	چه عجب شد که یاد ما کردی
آفتاب از کدام سوی دمید	که تو امروز یاد ما کردی
پاشنه پا در اختیار تو بود	یا زسهوالقدم خطا کردی
امشب بر من زمانه شاد آوردت	جوزافش و مشتری نهاد آوردت
امید نَبُد مرا که آئی بر من	ای آتش من کدام باد آوردت

### کدام دنده به خوابانمت که بادت در نرود

اشاره بر بهانه‌جوییها و ایراد گرفتنهای طرف باشد. به کدام سازت برقصم به کدام خواستهای فراوانت پاسخ بدهم و جوابگو باشم. کدام لباس را پیوشانمت که به تنت گشاد نباشد. کمی از اداها و خواهشهای کم بکن. کدام حرفت را باور کنم که راست باشد.

### کدام گور او را قبول می‌کند یا، به چه گوری راهش می‌دهند

نهایت گناهکار، شقی، دروغگو و مردم آزار است. مردم از او بیزار هستند، کسی به او توجه ندارد، تنها و گوشه‌نشین و جدا از مردم مانده است. در هفت آسمان یک ستاره ندارد. گور هم بیرونش می‌اندازد. آخر آدم باید لااقل یک حُسن مردم‌پسند داشته باشد. می‌گویند، بی‌مایه فطیر است و قلیل سرمایه را سود قلیل.

تن من گر در این حسرت بمیرد  
به گیتی هیچ گورش نی پذیرد

### کدوئی و چناری، کجا به هم می‌خورند

کنایه از عدم تناسب و هم‌آهنگی و سنخیت باشد. دو نفری که به هیچ وجه نمی‌توانند با یکدیگر همراهی داشته باشند. کارد و پنیر، فیل و فنجان، پشه و کرگدن، لامپ و لامپا.

### کدبانو و کدخدا با هم بسازند خانه را آبادان کنند

اشاره بر یکدلی و هم‌آهنگی زن و شوهر در کار زندگی و احساس مسئولیت و انجام وظایف مورد نظر و مربوط به هر یک از سامان خانه و تربیت فرزندان و همکاری و همیاری و احترام

متقابل تا جائیکه خانه آبادان شود و فرزندان سعادت یابند و کامیاب شوند. شاعر گوید:  
نشو دستی که خاک زر گردد      از ساخته کدخدا و کدبانو

### کرایه چشم می خواهد

اشاره بر طمع و هوس و درخواستهای بی جا داشتن. کسی را گویند که هر چیزی را ببیند از آن طلب می نماید.

زدست دیده و دل هر دو فریاد      که هر چه دیده بیند دل کند یاد  
بسازم خنجری نیش ز فولاد      زخم بر دیده تا دل گردد آزاد  
وصف حال کسانی است که می خواهند ردیف چشم چرانها و کسانی که کرایه چشم خودشان را می خواهند، نباشند.

### کرایه اش نمی کند

کنایه از آنکه ارزش آنرا ندارد، به بهائی آنچنان نمی ارزد، قابل توجه نیست، صرف نمی کند. آفتابه خرج لگن است، بها مده، درآمدش با هزینه اش برابری نمی کند. آدمی نیست که بشود به او اعتماد کرد، مورد اطمینان نمی باشد، شخصیت آنچنانی ندارد. وجودش ارزش سلام و علیک را ندارد. آدمهای بیمایه و ضعیف النفس و سبک مغز، کم شخصیت را شامل می شود. کرایه را، کرایه و کرای هم می گویند.

دنیای کرای آن نکند کز برای او      بر دامن ضمیر غبار زمن رسد  
یا، نابودن خود به دیده عقل بسین      آنگه اگر کرای کند غم می خور

### کربلا رفتنت بهانه بود، کربلایت میان خانه بود

زمانی عنوان کنند که کسی در قصد و حرکتی به جز آنچه که می گوید منظور داشته باشد، کعبه و بتخانه برای او بهانه باشد. آنچه امروزه در ایران برای اکثر کاسبهای گرانفروش و محترک دست آویز و بهانه شده و چهار بار حج واجب و هفت بار عمره می روند، تا مردم فریبی آنها رونقی داشته باشد.

زان ساکن کربلا شدستی کامروز      در مقبره یزید حلوائی نیست

### کرم پیله هم به دست خویشتن دوزد کفن

اشاره بر خود کرده باشد و آنچه به دست خود برای خود می کنیم و سزای اعمالی که پاگیر و

پایبج ما می شود. خود کرده را تدبیر نیست. آنچه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی به دست خوی زشت و بد خویشتن گرفتار بودن است.

هر کس از دست غیر می نالد  
سعدی از دست خویشتن فریاد  
کرم درخت از خود درخت است.  
کفن بر تن تند هر کرم پیله  
برآرد آتش از خود هر چناری

کرم داران عالم را درم نیست      درم داران عالم را کرم نیست

اشاره بر جمع اضداد و نقیضین است که غیر ممکن می باشد. هزینه دشمن ثروت است و با هزینه غیر متناسب با درآمد، درمی باقی نمی ماند، حاتم طائی بخشید و داد و چیزی در جیب باقی نگذاشت و قارون نداد و گرفت و گنج یافت. بیمار بود و نیاز به سرکه هفت ساله داشت، گفتند فلان کس دارد، باشد که بدهد گفت اگر می خواست بیخشد هفت ساله نمی شد.

خداوندان نعمت را کرم نیست      کریمان را به دست اندر درم نیست

کرم کار است

کنایه از وارد به کار بودن و تبخر و تخصّص و نیز شوق و شور و عشق به کار داشتن است. خوب کار می کند؛ به موقع تمام می کند، کارش سالم است، استخوان لای زخم نمی گذارد. امروز و فردا نمی کند و سر نمی دواند و به چم و خم و زیر و زبر کار وارد است.

کر مصلحتی دوا ندارد

کنایه از خود را به مصلحت به کری زدن و حقایق را ناشنیده گرفتن باشد. چون حاتم اصم معمولاً رجال و دست اندرکاران بعضی چنین می کردند، برخی خریّت را هم اضافه می کردند، جم نخست وزیر دوره طاغوت کری را با خری توام می کرد، وقتی به او می گویند فلان وزنه بردار «نامجو» رکورد را شکسته است پس از لحظاتی کرگوشی و تکرار مطلب می گوید هر که شکسته تاوانش را هم خودش بدهد.

کرّه خراز خریّت پیش پای مادر است      کرّه اسب از نجابت در قفای مادر است

در رابطه با اصالت و نجابت و یا عدم وجود آن نزد فردی گفته می شود، فرزندی که احترام پدر و مادر خود را ندارد و آنکه حرمت والدین به جا دارد. بجاست که گفته شود، هر دوان و هر دو برخوردار از آنچه برای طفل در کودکی و در خانواده گذشته، نشأت می گیرد. چه فرزند مظهر افکار و اخلاق خانواده می باشد. فرزندی که پیش از پدر و مادر وارد خانه بشود.

### کسادی بازار و کرایهٔ دگان

اشاره است بر مشکل که دو تا و یا چند تا می شود. سه پلشت آید و زن زاید و مهمان ز در آید.  
 بیچاره خر آرزوی دم کرد      نایافته دم دو گوش گم کرد  
 بیکار بود و دنبال کار می رفت، افتاد و پایش هم شکست. خلاف خوش بیاری و به یک کرشمه  
 دو کار روبه راه شدن. به زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار نایل شدن باشد.

### کس آرزو نکند از سراب نیلوفر

که با بیهودگی و بطالت، تهیدستی و سرگردانی همراه است. دل بر سر آب بستن کنایه از به هیچ  
 و پوچ دل بستن باشد و به نبود دل خوش کردن. حسابهای بیهوده داشتن و طرحهای ناشدنی  
 ریختن، و امید واهی داشتن.  
 بزک نمیر بهار میاد کمبوزه با خیار میاد. مجو، زگنبد نیلوفری وفاق<sup>۱</sup> از آنک....

### کس از پیش بینی نبیند گزند

چرا که پیش بینی و پیش گیری شرط توفیق است. به آدمهای سهل انگار و بی گدار به آب بزن  
 گفته می شود که بی طرح و نقشه به کار مشغول می شوند، مال و عمر خود را تلف می کنند و  
 بهره ای هم از کار و زحمت و اتلاف وقت و عمر خود نمی گیرند. اینان از مشورت با خبرگان و  
 آگاهان هم اکراه و ابا دارند و به فکر و بینش خود معتقد و مطمئن.  
 حسابی که فرمود رأی بلند      کس از.....

### کسب بازو قوت جان و تن است

اشاره بر علاقه به کار و کارآموزی و نیروی فعاله بدن را با تفکر و اندیشه سالم به کار گرفتن و  
 عاطل نگذاشتن و از آن برای سامان زندگی بهره گرفتن و از لذات مشروع حیات و زندگی  
 مستفیض شدن است. به کسانی باید گفت که از کار کردن عار دارند و خفت بیکاری را بر عزت  
 کار کردن ترجیح می دهند و یا پذیرا می شوند و رنج خود و راحت یاران را فراموش می کنند.

### کس بر نداشته است به دستی دو خربزه

کنایه از، با یک دست دو هندوانه برداشتن، با یک سر دو سودا و با یکدل دو عشق در یک  
 خانه دو همسر، بر ردّ دو کاره و چند کاره بودن و کارهای ناسالم و نادرست و ناتمام داشتن.

غیرممکن بودن دو اندیشه در آن واحد در یک مغز پروراندن.

ای خون دوستانت به گردن مکن بزه کس بر نداشته.....

### کس به غلط نام نگیرد

که نام از شخص و منش و کنش آوازه گیرد و بلند مرتبه گردد، همچنانکه نام ارزیز بر زر نهند نام دانا و دانشمند به سفله ندهند و احمق و سفله نامور نشوند الا به سفاهت و نادانی. به کسانی باید گفت که بیهوده انتظار و توقع احترام از مردمان دارند، بدون توجه بدانکه هر کس با توجه به ماهیت و پندار و کردار خود شهره گردد و بی مایه فطیر است.

### کس به گل آفتاب اندود نکند

کنایه از آنکه روی حقیقت را با دروغ و نیرنگ پنهان نمی توان نمود همانطور که فروغ خورشید را نمی توان پشت ابری همیشگی پنهان کرد، و چراغ فضل و دانش را نمی توان با سیاهی شب، جهل و نادانی خاموش نگاه داشت.

کس به گل آفتاب نننداید  
فضل را روزگار کی پوشد؟

### کس بیکسان خداست

آنکه خالق است و روزی ده و نگهدارنده، باید حرکت کرد و از او برکت طلبید، که بی حرکت برکتی وجود نخواهد داشت، برکت بر وجود است نه لا وجود. از تو حرکت از خدا برکت.

همی گویم خدایا کردگارا  
بزرگا، کامکارا، بردبارا  
تو یار بیدلان و بیکسانی  
همیشه چاره بیچارگانی

### کس را مباد، عشق و غریبی و بی زری

هر سه با هم مصیبی باشند عظمی و هر یک به تنهایی مایه گرفتاری بسیار. اگر غم نان فرزند و عیال هم به آنها اضافه شود، تحمل آنها کوه را طاقت نباشد.

بی وصل دلفروز تو ای بس که گفته ام  
کس را مباد، عشق و غریبی و بی زری  
عاشقم پول ندارم مشکتا یار آتش کنم

### کسرا نداده اند برات مسلمی

اشاره به عقاید و نظریه های دینی بعضی از افراد است که باور دارند، خداوند هر چه لازم بوده برای آنها مقدر فرموده و کار و کوشش اضافی آنها در تغییر وضع اثری ندارد، لذا از کار و



کوشش باز می‌ایستند، به ویژه اگر در روند حرکت زندگی دچار شکست و یا زیان و ضرری هم بشوند، بدون مراجعه به عقل و شعور و ممیزه و آنچه به جهت راهنمایی و راهیابی در آنها به ودیعت نهاده شده است، غافل از آنکه خداوند انسان را فعال و یا فاعل مایشاء خلق نموده و مخیر داشته است تا چاه را از راه باز شناسد. گویند،

آسودگی مجوی که از صدمهٔ اجل کس را نداده‌اند.....

کس را وقوف نیست که انجام کار چییست

لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ الْأَهْوَى، رسول اکرم (ص) فرمود، لَوْ يَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ بَعْضِي أَنْ رَأَيْتُهَا بِأَيِّ مَكَارِمٍ كَانَتْ، او می‌تواند به پایان آنها توجه داشت و به حسن عاقبت امیدوار بود و عافیت را پیش‌بینی نمود مربوط می‌سازند.

کس نافهٔ آهو نبرد جانب ختا

چون، زیره به کرمان، خرما به بصره و عراق و یا زعفران به خراسان بردن باشد. اشاره بر خودداری از اظهار فضل نزد اهل دانش و خرد و با بی‌هنری نزد هنرمندان سر بلند کردن و به هنرمندی تظاهر داشتن.

ختلان و خنگ! چاچ و کمان! روم و پرنیان! توران و تیر! مصر و شکر! هند و توتیا!  
کرمان و زیره! بصره و خرما! بدخش و لعل! عمان و دُرّ! حدیقه و گل، جنت و گیا!

کس نتواند که کند کوه کاه      گفتمش از علم مرا کوههاست

اگر از کوه نمی‌شود کاه ساخت، که وجود را نمی‌توان انکار نمود و لا وجود دانست. ولی بسیارند که از کاه کوهها می‌سازند، هیچی را چیزی می‌کنند. نبود را بود و بی‌پایه و مایه را بر پایه‌ای هر چند سست نهاد و فروریختنی می‌گذارند و بدان دلخوشی که امروزه موفق‌اند و پیروز. تا،

که فردا چه پیش آورد روزگار      چو فردا رسد فکر فردا کنیم

دانشمندی هم که بخواهد، دانش خود را چون کوهها بسیار و استوار بداند، جاهلی بیش نیست که عرصهٔ دانش را حدّ و حسابی نباشد و دانشمندی آگاه و نسبت به دامنهٔ علم شناسا، گوید، تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم.

کس نخارد پُشت من، جز ناخن انگشت من

کنایه از قطع امید کمک و یآوری از این و آن و به خود متکی بودن و خود را ساختن و شناختن

است. به کسانی باید گفت که همیشه منتظرند دری باز شود و دست کمکی دراز گردد و از عدم توجه و یاوری دیگران گله دارند. آنها که در رابطه با خود، دیگران را موظف می‌دانند و خلاف آن را انتظار ندارند. باید به اینان گفت، هر کس به امید همسایه نشست گرسنه می‌خوابد، کس نکند به جای تو آنچه به جای خود کنی. گفته‌اند:

به غمخوارگی جز سرانگشت من      نخارد کس اندر جهان پشت من

### کس نژادست مهتر از مادر

اشاره بر آنکه همه از مادری یکسان زاده شده‌اند، یکی در سایه تربیت مادری لایق و عقیف، دانشمندی شده و دیگری با محرومیت از این مواهب زندگی حتی در دوران نوجوانی خود را در گوشه زندان یافته است. جنایتکاران، دزدان و مفسدان همه مادری داشته‌اند و مولودند. علم امروز مختصر رابطه‌ای که با اصل و نهاد «ژنتیک» برقرار می‌سازد، دامن مادر و زانوی پدر را در کیفیت رشد جسم و روح فرزند موثر می‌داند.

کس نژادست مهتر از مادر	کهران مهتران شوند به عمر
وز خیال پریر و دی بگذر	مردمان را به چشم وقت نگر
چند گوئی فلان چنانش پدر	چند گوئی فلان چنانش مام
سنگ بوده است ز ابتدا گوهر	ناف آهو نخست خون بوده است
آهن و آبگینه هر دو به نام	سنگ را از دو گونه فرزند است

### کس نکرده است جز به مایه خمیر

بی مایه فطیر است. کار دانش و سرمایه می‌خواهد، با گذشت و فداکاری، بی مایه قصد سخنوری داشتن. بی علم به سلک عالمان درآمدن و بی هنر در صف هنرمندان نشستن است. باید علم و شناخت، شوق و عزم و اراده و وسایل کار را داشت و سپس اشتغال ورزید.

خوی نیک است و عقل مایه دین      کس نکرده است جز به مایه خمیر

### کس نکند درد نهان از طبیب

کسانی را شامل می‌شود که از طرح و بیان مشکل خود نزد صاحبان بصیرت عار و یا اکراه دارند، درد را به دلیل آنکه صعب است از طبیب پنهان می‌دارند غافل از آنکه درد، از درون ایجاد فساد می‌نماید. باید همانطور که درد را به طبیب ارائه می‌دهیم، مشکل و معضل اجتماعی و یا زندگی درونی خود را هم به کسانی که خبره هستند و می‌توانند ارائه طریق نمایند

بگوئیم و راهنمایی بطلبیم، زن به شوهر، دوست به همیار و همراه و فرزند به پدر و مادر.

کس نکند به جای تو آنچه به جای خود کنی هر چه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی  
گویند زندگی ما ساخته افکار خود ماست و افکار ما انعکاسی از رویدادهای زندگی  
روزمره مان، و بازگشت اعمالمان هم به سوی خودمان می باشد و هر عملی را عکس العملی  
فیزیکی مساوی و مخالف آن، اگر با خلق خدای نیکی کردیم، نیک می بینیم و اگر بدی، بد  
سزای عمل ما می باشد پس هر چه می کنیم از بد و نیک به خودمان می کنیم و باید پذیرا و  
پاسخگوی آنها باشیم و از بد زمانه آنقدر نالش و چرخش نداشته باشیم.

کس نگوید که دوغ من ترش است

کنایه از آنکه، هر کس خود را به کمال پندارد و فرزند خود را به جمال. گفتند بچه سوسکه از  
دیوار خانه بالا می رفت، مادرش گفت، قربون دست و پای رنگینت «بلورت» برم مادر. هر چه  
غرور بیشتر، خودخواهی زیادتر و کار و عمل خود را کامل تر و سالم تر دانستن، آنانکه خود  
را خطا کار نمی دانند، در حالی که انسان جایز الخطا و در محل خطا واقع شده است. لذا گویند،  
هر کسی را به کار خویش هُش است کس نگوید که...  
زنگی از چه سیاه فام بود پیش مادر مهی تمام بود

کس نیاید به زیر سایه بوم و ر همای از جهان شود معدوم

عاقل به سراب دل نبندد و بر سایه بید بقا نبیند. بر بیهوده دل بستن نه کار بخردان باشد، اشاره بر  
گریدون مردم به سعادت و عوامل نیکی و نیکبختی و روگردانیدن از زشتی ها و عوامل  
تیره روزیها دارد. مردم فرزانه تا همای سعادت به پرواز است از سایه شوم بوم گریزانند و گر  
همای هم معدوم شود زیر سایه جغد شوم بالین نگیرند.

کس نیابد چشمه آب حیات اندر سراب

کنایه از دل به هیچ و پوچ بستن و خوش داشتن، پی. هوای دل و خیالات واهی رفتن باشد.  
سراب خود بی مایه است و بر هوا، آب حیات و مایه عمر جاودانی در سراب چگونه می تواند  
باشد. گفتند اسکندر در ظلمات آب حیات یافت ولی اسکندری جاوید کس ندید.

در دل غافل نیابی سوز عشق از بهر آنک کس نیابد چشمه آب حیات اندر سراب

## کس نیاید به جنگ افتاده

اشاره بر علت جنگ و ستیز و برخوردها و جدالها دارد که همیشه دو طرفه است و با افتادگی و سکوت یک طرف جنگ و ستیزی پیدا نخواهد شد و وجود نخواهد داشت.

کس نیاید به جنگ افتاده

سعدی آزاده ایست افتاده

## کسی برگردن خر در نیندد

کنایه از جاهلان و فرومایگان را تعریف و تمجید نمودن است، که چون درّ و جواهر برگردن خر باشد، ناپسند و ناخوش آیند. عکس آنهم ستودن جاهلی دانشمندی را که تأثرانگیز است و ملال آور. دانشمندی را گفتند فلان جاهل مدح تو می گفت، بشنید و زارزار گریست، سبب گریه پرسیدند، جواب داد، نمی دانم از من چه عمل زشتی سر زده که آن جاهل را خوش آمده است - شاد باش که مورد بغض جاهلان واقع شوی.

## کسی بوی وفا نشنید ز ابنای لّام

از کوزه همان برون تراود که در اوست. هر چیزی خاصیت خودش را دارد. اشاره بر دنائت و پستی آدمهای پست و بد نهاد است که از آنان انتظار نیکوئی و نیکدلی نمی توان داشت. از بدان نیکوئی نیاموزی، نکند گرگ پوستین دوزی. زاده خار است گل زان نیستش بوی وفا و همین پنج روز و شش باشد. از مار نزاید جز توله مار.

## کسی دعا کند زنش نمیرد که خواهرزن نداشته باشد

گویند خواهرزن نان زیرکباب است. مضافاً بر مرد زن مرده ازدواج با خواهرزن مباح باشد. معمولاً خواهرزنها به شوهرخواهر تعلق خاطر بیشتری دارند. کنایه از آنکه کسی از محرومیت مال پدر نگران است که زن پدر ثروتمندی نداشته باشد. کسی از دست دادن دوست خود ناراحت است، که دوست محب و بهتری نداشته باشد.

## کسی را به گور دیگری نمی گذارند

کنایه از آنکه هر کس مسئول اعمال خودش است و پاسخگوی نیک و بد آن. نه عبادات کسی را به حساب دیگری و نه جنایت یکی را به پای آن یکی می گذارند.

که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش

بگذار زکف تو حیلۀ و دستان را

گر می نخوری طعنه مزین مستان را

تو غره از آنی که ننوشی می ناب صید کار کنی که می غلام است آنرا  
به کسانی باید گفته شود که پیوسته دنبال عیبجوئی و سرزنش دیگران هستند، عیبهای خود را  
زیر بغل نهاده و نقص کار و رفتار اطرافیان را با انگشت اشاره نشانه می‌روند.

### کسی را پاسبان باشد که در خوان باشدش کالا

دلی را معرفت باشد که در جان باشدش ایمان. مال و ایمان دو نیرو دهنده جسم و جانند. آنکه  
صاحب مال است باید خود را از کجی و انحراف مصون بدارد و برای حفظ مال خود پاسبان به  
کار بگمارد و صاحب ایمان هم اگر شناخت و معرفت خود را از دست بدهد، سقوط به چاه  
بی‌ایمانی او حتمی می‌باشد. چه بهتر که با ایمان و معرفت، کیسه تهی باشد و غم مال بلای جان  
نباشد و غم موجود و پریشانی مفقود دایم نیازارد و نفس آسوده و عمر راحت شخص را میسر  
گردد.

### کسی را در غریبی دل شکیباست که در خانه نباشد کار او راست

در چنین شرایطی حدیث «علیکم بالسَّوادِ الاعظم» مرد را نصب العین قرار می‌گیرد و مسافرت  
و ترک خانه و زاد و بوم و غربت پیش می‌آید. که گفته‌اند،

آنچه اندر سفر پدید آید      مرد اندر حضر کجا یابد.

آنکه در بحر قوطه می‌نخورد      سلک درّ و گهر کجا یابد

گر هنرمند گوشه گیر بود      کام دل از هنر کجا یابد

به ویژه اگر جنگ در خانه هم باشد که ضرورت سفر چند برابر باشد، فردوسی گوید،

تهی پای رفتن به از کفش تنگ      که رنج سفر به که در خانه جنگ

### کسی را ز دانش ندیدیم رنج

به کسی گویند که از کسب دانش و هنرآموزی بیزار است و آن را بی فایده می‌داند. کسانی  
چنین‌اند که خطّ مادیات پیش پایشان است و پیوسته به نحوست ادبی و فقر علمی اشاره  
می‌کنند. مضافاً که شاهان به علم و عالمان نزدیک، کمتر به جنگ و ستیز می‌پرداختند و به سلم  
و صلح و صفا بیشتر توجه داشتند.

دانش طلب و بزرگی آموز      تا به نگرند روزت از روز

### کسی را سزد گنج کو دیده رنج

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود. به افراد بیکاره و تنبل که تن به کار نمی‌دهند و پیوسته وبال این

و آن هستند و دستشان این ور و آنور به گرفتن قرض دراز است و یا متکدیان باید گفت،  
که اندر جهان گنج بی رنج نیست      کسی را که کاهل بود گنج نیست

کسی را کجا پیشرو شد هوا      چنان دان که کارش نگیرد نوا  
روند و روال زندگی یا با کار و کوشش است و یا با هوای دل دمساز بودن و سازگاری نشان  
دادن، که این دو با هم سازگاری ندارند و دمساز نیستند.

منظر دل نیست جای صحبت اغیار      دیو چو بیرون رود فرشته درآید

کسی را کز طمع جنبید علت      نداند کردنش بقراط درمان  
یکی از بزرگترین علتها طمع است و محتاج تر آدم طمعکار که هرچه بدو رسد سیری پذیر  
نیست. تنگ نظری او جهان را به محدوده‌ای مبدل می‌کند که باید در آن تنگنا، خود را یافت و  
ساخت و نجات داد، کسانی را شامل می‌شود که کیفیت مال‌اندوزی برای آنها مهم و مطرح  
نیست، بلکه کمیت آن. حلال و یا حرام، مکروه و یا مباح، باد آورده و یا از راه کسب، یک  
هدف را دنبال می‌کند و آنهم پر کردن انبان است.

طمع آبروی تو قر بریخت      برای جوی دامن دُر بریخت  
چو سیراب خواهی شد از آب جوی      چرا ریزی از بهر آن آبرو

کسی را که دل باشد آموزگار      بود آگه از رمز این روزگار  
اشاره بر بیش و درک عمیق و داشتن بصیرت است. اگر آموزگار را به معنای آموزنده و یاد  
دهنده و ناصح و پندده پذیریم باید قبول بکنیم که آموزگار به معنی جامع کلمه از رمز و سر  
زمان و چم و خم دورگردان آگان است و آگاه و آموزش می‌دهد. آموزگار نه به صورت بلکه  
به سیرت آگاه است و می‌تواند در روند حرکت زندگی مرشد و راهنما باشد.

کسی را که کوتاه باشد خرد      زدین نیاکان خود بگذرد  
نقص و عیب سبب گمراهی در ندانستن و کمی خرد و بیش است. سطحی دیدن و کم اهمیت  
انگاشتن موضوع باعث انحراف و به کجراه افتادن می‌شود و سطحی نگر به جهل و نادانی  
خود هم نتواند وقوف یابد، چه او با کوتاهی خرد و عدم وسعت دید پندارد که همه چیز همگان  
را می‌دانند و نیازی به آموزش و گردش و ازدیاد بیش ندارد. چنین آدمی، به هیچ اصل و  
عقیده‌ای هم پای بند نیست و از اصلی تبعیت نمی‌نماید.

### کسی کو انگبین جوید چه باک از نیش زنبورش

که با هر نوشی، نیشی و پشت هر گلی خاری باشد. طالب عالم جور استاد و رنج سفر و حجره و دود چراغ را به جان می‌خرد، چه می‌داند که رنج نابرده در این راه به جایی نرسد و در رختخواب راحت آرمیده به وسعت علم دسترسی نیابد.

هر آن گاهی که داری گلچدن کار روا باشد اگر دستت خلد خار

### کسی کو بیفتد زنان و زنان برو بر ببخشای روز نیاز

گویند سه کس واجب الترحم‌اند، دانشمندی که بین جاهلان واقع شود و مورد محبت آنها باشد، بینوائی که به نوائی برسد «تازه به دوران رسیده، ندید بدید» و عزیزی که ذلیل بشود. چنین افرادی به ویژه آنها که دارای شخصیتی اصیل و معنوی هستند، می‌گویند «از اسب افتادیم ولی از اصل نیفتادیم.»

### کسی کو می‌تواند لعل و دُر سفت چرا ریزد برون خرمهره در گفت

اشاره بر آنکه: تا ندانی که سخن عین صوابست مگوی. تا زبان به نیکی و سخن به هده می‌چرخد، چرا بیهوده گویی. تا لطف و محبت است و کلمات با مهربانی، چرا سخط و سخت زبانی و یاوه‌سرائی. منش و قدر شخص محفوظ است تا زبان گشوده نشده.

زبان در دهان خردمند چیست	کلید در گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی	که گوهر فروش است یا پيله‌ور
سخنگوی پرورده پیر کهن	ببیندیشد آنگه بگوید سخن

### کسی کو نترسد ز یزدان پاک مر او راز سوگند و پیمان چه باک

وصف حال کسانی است که در راه کسب مال یا به دست آوردن مقام به هر خلافی دست می‌زنند، به هر راهی هر چند در مسیر گمراهی و تباهی قدم می‌گذارند، از دندان شکسته رسول اکرم (ص) تا فرق شکافته علی اکبر مایه می‌گذارند تا با قسم و آیه دروغشان را به عنوان حرف راست به کرسی بنشانند - اینان ترس از ننگ و رسوائی ندارند و در قاموششان چنین چیزهایی وجود ندارد، خدا و رسول و دین و آئین برای آنها وسیله است.

### کسی که با مادر خویش زنا کند، با دیگران چها کند

اشاره به آدمهای بد سرشت و بد نهاد و دیو سیرت است که از انجام هیچ عمل زشتی روگردان نیستند. به همه کس بد می‌کنند، هدفشان رسیدن به مقصد و کام دل است، بر سر راه هر آنچه

پدید آید بر می‌دارند. زمانی عنوان کنند که یکی در حق نزدیکترین کسان خود بدی کرده و بیگانه‌ای از او گله‌مند باشد.

کسی که خانه خود را راه تواند برد، دنیائی را راه تواند برد

در رابطه با اداره خانه و عائله خود، آنهم خانه‌ای که زن در آن مدعی و ناسازگار باشد، مشکلی بزرگ وجود دو کدخدا در یک خانه باشد. تدبیر و سیاست اداره منزل خود عملی است وسیع و با شاخه‌های مختلف و برای هر زن و مرد یک شاخه که یکی و تدبیر آن با تدبیر در خانه دیگر بیگانه است همچنین گفته‌اند «اگر کسی بتواند مدرسه‌ای را اداره نماید، می‌تواند مملکتی را اداره نماید.»

کسی که خری را به پشت بام خانه برد، پائین هم می‌تواند بیاورد

کنایه از کاردانی و آگاهی به کار باشد. گویند هر تیری را شکننده‌ای و هر شکننده‌ای را ترمیم کننده و هر مخرب‌بی را مصلحی به دنبال باشد. آنکه مشکل و معضلی را به وجود آورده و مسئله‌ساز شده است، گره‌گشائی و حل آنرا هم می‌داند.

آنکه رویانید تاند سوختن      و آنکه بدریده است داند دوختن

کسی که دل به کسی داد پس نمی‌گیرد

اشاره بر وفای به عهد و دلدادگی باشد که به‌گرو گذاشته را باز گیرند ولی دلدادگی به عشق و وفا را به بقا و ثبات برجا دارند، دل هر جانی بازگرفتنی باشد ولی دل به عشق و محبت و مردمی را پس نمی‌گیرند. چه عشق و محبت واقعی زایل شدنی و کانون آن پس‌گرفتنی و پس‌دادنی نمی‌باشد. عاشق و دلدادۀ واقعی گوید،

دلی دارم گرفتار محبت      کزو گرمست بازار محبت  
دلی دارم که درمانش ندانم      سری دارم که سامانش ندانم

کسی که عزت عزلت نیافت هیچ نیافت

ابوالعلاء معری گوید، روزی به سعادت واقعی رسیدم که از تنها جدا شدم و به تنهایی رسیدم. گنج آزادگی و کنج قناعت گنجی است که به شمشیر میسر نشود سلطان را. انسان در تنهایی خود را می‌یابد و با وجدان خود خلوت می‌نماید و نیافتنیها را می‌یابد.

دلا خوکن به تنهایی که از تنها بلا خیزد      سعادت آنکسی دارد که از تنها پرهیزد



کسی که مایه ندارد سخن چه خواهد گفت

ای تهی دست رفته در بازار      ترسمت باز ناوری دستار  
گویند، بی مایه فطیر است. بایی دانشی در بازار اهل علم خودنمایی کردن. بی تکلم و زبان بسته در جمع متکلمان نشستن است. و خزف بر دست را با صدف گستران و سفته گران مروارید داعیه بیع شری داشتند، هوسی بیهوده و فکری عبث.

کسی که منار می دزدد باید اول چاهش را بکند

اشاره بر تهی و تمهید وسیله وانگه شروع به کار باشد. ز ابتداء کار آخر را دیدن و سود و زیان آنرا سنجیدن و به نظر آوردن. کسی را شامل می شود که بدون مطالعه و بررسی جوانب کار و نسنجیدن خیر و شر و برد و باخت و سود و زیان آن به کاری اقدام می کند و در مواجهه با ناکامی و شکست دست تغبان بر هم می زند و انگشت حسرت به دندان می گزد.

اول اندیشه وانگهی گفتار      دست افزار وانگهی کردار

کسی که نمی داند خواجه حافظ شیرازی می باشد

اشاره بر سخنی که در هر کوی و معبر به گوش برسد و زبانزد باشد. آنچه همگان بدانند و طرف مدعی باشد که آنرا مخفی و مستور نگاهداشته و به احدی نگفته است. سخنی که از دهان جسته و بر دهان خلق نشسته و از دروازه گذشته است.

کشته از بسکه فزون است کفن نتوان کرد

اشاره بر زیادی گرفتاری و هم و غم و خود را نشناختن و دهنه اسب و مهار شتر را از دست دادن و گیج و مات و مبهوت شدن است. کنایه از عاجز ماندن در پذیرائی و یا درمانده از انجام وظایف، آنجا که مهمان زیاد باشد و مشغله فراوان. گویند، مهمان که یکی باشد صاحبخانه شتر برای او نخر<sup>۱</sup> می کند.

کشتی بر خشک راندن

کنایه از یاوه سرائی کردن، اقدام بیهوده نمودن. قدم نابه جا برداشتن و نقش بر آب زدن باشد. به کسی گویند که گز نکرده پاره می کند. بی حساب و کتاب معامله می نماید، نشناخته و نسنجیده دوست می گیرد و بر شوره زار تخم می کارد. غافل از آنکه گفته اند،

زمین شوره سنبل بر نیارد      در آن تخم عمل ضایع مگردان  
 به خشکی درون ناو رانم همی      که این نامه بر چون تو خوانم همی  
 دلم وصال تو می جست و عقل می گفتش      به خیره کشتی بر خشک تا به کی رانی

کشتی شکستگان را هر موج ناخدائی است

اشاره بر امید و امیدواری به هنگام شکست و ناکامی و استفاده از هر وسیله و اسباب نجات هر چند کوچک و غیر قابل توجه باشد، که، *الغریقُ یَتَسَبَّطُ بِكُلِّ حَشِيشٍ*. کشتی چو بشکند چه زیان تخته پاره ای و دعای کشتی شکستگان که گویند،  
 کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز      باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

کشش چو نبود از آن سو، چه سود کوشیدن

اشاره بر کشش و کوشش در عشق و عاشقی باشد.

تا که از جانب معشوقه نباشد کششی،      کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد  
 در تمام شتون و مراحل مختلف و مراوده های زندگی امر چنین است. در دوستی، معامله، معاشرت و طلب و درخواست باید تمایل دوطرفه در بین باشد، یکطرفه خواستن و کوشیدن مشت بر سندان کوفتن و آب در هاون سائیدن است.

چه خوش بی تا محبت هر دو سر بی      که یکسر مهربانی در دسر بی

کشک چه، پشم چه

در حالت و هنگام حاشا و انکار، به ویژه به هنگام امانت خواری و بالا گرفتن و پس ندادن امانت کسی و بیشتر به شوخی و طنز گویند. در بازی نوجوانان و گروگان گیری و به غنیمت بردن مال دوست بیشتر شنیده می شود. دوستی به دوست خود گوید، قلم یا قلمتراش مرا بده و او که نمی خواهد پس بدهد به شوخی می گوید، کشک چه....

کش، کش است چه زرکش، چه کوتکش

اشاره بر لفظ بدون توجه به معنا باشد. به کسانی گویند که دوغ و دوشاب برای آنها یکی است. برای دوستی و دشمنی فرقی قائل نیستند، به صفا و صمیمیت و دوستی ارجی نمی گذارند، همانطور که به دشمنی واقعی نمی نهند. منش و سنجش آنها ضعیف است، حالات تأثر در آنان نمودی ندارد، آثار غم و شادی را در چهره آنان نمی توان خواند. شناخت اینان مشکل و حشرونشر با آنها کاری آسان نیست.

## کشور آباد نگرود به دو شاه

مثل یک خانه و دو کدبانو، یک ده و دو کدخدا، یک موسسه و دو مدیر و همکار و یک شهر و دو حاکم و فرماندار، گفته‌اند، خانه‌ای را که دو کدبانوست، خاک تا زانو است. ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی به سر نبرند.

از دو بانو چو شود آشفته  
خانه، امید مدارش رفته  
رنج طفل است ادای دو ادیب  
مرگ رنجور دوی دو طبیب

## کشی افعی و بچه‌اش پروری به دیوانگی ماند این داوری

معلول را از بین بردن و علت را نگاهداشتن است.

پدر کشته و تخم کین کاشتی  
پدر کشته را کی بود آشتی  
یکی بچه گرگ می پرورید  
چو پرورده شد خواجه را بر درید

در رابطه با افرادی عنوان می‌شود که دشمنی می‌کنند و دشمن می‌تراشند و از عواقب آن غافلند. ندانند که دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد و از گزند او ایمن بود. چو دشمن تراشیدی ایمن مباش.

## کفاف کی دهد این باده‌ها به مستی ما

کنایه از زیاده‌روی و افراط در کار معاش و زندگی دارد، در رابطه با کسانی می‌باشد که در روند حرکت زندگی حساب و کتابی در کارشان نیست. دخل و خرجشان ضابطه و قاعده‌ای ندارد، دخل کم و هزینه با قرض و قوله بسیار، در معاشرت هم آداب و رسمی نمی‌دانند. زندگی آنان توام با هرج و مرج است و بدون ضابطه و رابطه. آنجا که قاعده‌ایست بین افراط و تفریط به نام میانه‌روی که باید نصب‌العین باشد «خَيْرَ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا»  
خم زمانه تهی شد زمی پرستی ما کفاف کی دهد.....

## کف پاش می خارد

کنایه از میل به تنبیه در اثر کجروی و زیاده‌روی در عمل خلاف و برای بچه‌ها در شیطنت و هرج و مرج طلبی باشد. در مکتب‌خانه‌های قدیم چون خاطی را فلک می‌کردند و چوب کف پاهاش می‌زدند، به کسی که ناراحت بود و شیطنت می‌کرد چنین می‌گفتند. مثل، تنش می‌خارد. یا، سرش به تنش زیادی می‌کند. خوشی زیر دلش زده و همیشه دنبال داستان و ماجرا می‌گردد، سرش برای جدال درد می‌کند.

### کف دست که مو ندارد از کجاش بکنند

اشاره بر خواستن و مطالبه از هیچ است، از کوسه ریش و شادی از دلریش؟ عدم امکان هبه و بخشش با دست تهی و فقر و نیستی، مثل، برهنه و تنبان، خرس و بادیه مس و کچل و زلف چین دار.

### کف دستم را که بو نکرده بودم

در مقام بازخواست و توییح در رابطه با عدم توفیق در کاری که ناآگاهانه و بدون بررسی قبلی به آن اقدام شده است عنوان کنند. علم غیب که نداشتم و نخوانده ملامت که نبودم. به کسانی گویند که امری صادر می‌کنند، دستور می‌دهند، ولی اجازه پرسش و سؤال نمی‌دهند و زمانیکه خرابی به بار آمد و زیان و ضرر خود را ظاهر نموده، زبان به سرزنش و عتاب می‌کشایند.

### کف دست که بخارد علامت پولدار شدن است

عوام را اعتقاد بر این است. مثل لرزیدن پلک چشم راست در رابطه با شنیدن خبر خوش، ردیف شدن استکانهای چای و آمدن مهمان و نیز وجود ساق چای روی فنجان یا استکان. سوار شدن لنگه‌ای از کفش بر دیگری، در پیش بودن سفر، همچنین است رابطه صدا کردن آبی که از ظرف روی زمین می‌ریزند با شنیدن خبری خوش.

### کفران نعمت کردن

اشاره بر قدر نعمت ندانستن. نعمت رزق و روزی، سلامت و شادابی، تندرستی و امنیت رفاه و آسایش و در جامعه میان مردمی خوشبخت زندگی کردن.

شکر نعمت نعمت افزون کند      کفر نعمت از کفت بیرون کند

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ۱

### کفرش بالا آمده

کنایه از عصبانی شدن بیش از حد، از کوره در رفتن. کسی را گویند که نهایت عصبانی باشد، خون جلو چشمش را گرفته و دیگر کسی را نمی‌شناسد. به هیچکس ابقا نمی‌کند، به همه فحش می‌دهد و به زمین و زمان بد می‌گوید کفری شده نه انگار که فردائی و ساعتی دیگر هم هست و

چشمش توی چشم مردم خواهد افتاد، شرمساری خواهد برد، خجالت خواهد کشید و رنج خواهد برد.

### کفش پولادین و عصای آهنین لازم دارد

زمانی که راهی دور و یا کاری صعب و مشکل در پیش باشد، همتی والا، اراده‌ای آهنین و عزمی مردانه لازم باشد، عنوان کنند. رخش می‌باید تن رستم کشد. قدرت پیل می‌خواهد تا اینکار را به سرمنزل مقصود برساند. بیشتر آدمهای تنبل و بیکاره و بی‌اراده هم برای شانه خالی کردن از کار به چنین عنوانهایی متوسل می‌شوند.

### کفش از دستار نشناختن

کنایه از نهایت عجله داشتن، بی‌صبری کردن و یا از شادی سر از پا نشناختن. موقتاً حس تشخیص را از دست دادن، از خود بی‌خود بودن. به افراد عجول و بی‌صبر و تحمّل می‌گویند که اغلب یک کار را به علت شتاب و بی‌صبری دو بار انجام می‌دهند و بسا که هر دو بار هم ناموفق.

چو آسمان و زمین را به انبیا بنواخت یکی از این دو ندانست کفش از دستار

### کفش پینه‌دوز پاشنه ندارد

هر کس مشکل کار خودش را دارد، قفل درِ دولابچه نجّار همیشه خراب است و یک لنگه درش از پاشنه درآمده، کوزه گر همیشه از کوزه شکسته آب می‌خورد. اغلب مردم لنگِ آن چیزی هستند که کاربرد آن با خودشان است، فرزند معلّمی که رفوزه شود و نیاز به درپوزگی برای نمره پیدا کند و واعظ غیر متعظ.

### کفش تنگ و پای لنگ

فردوسی گوید،

که رنج سفر به که در خانه جنگ

تهی پای رفتن به از کفش تنگ

تنگی معیشت هم معاش را لنگ دارد.

برون کش پای از این گهواره تنگ

که کفش تنگ دارد پای را لنگ

و از بدی اتفاق، سنگ هم به پای لنگ می‌خورد،

باشد که سه پلشت آید و...

مرد اگر پای از کفش تنگ به در نکند

## کفشهای جفت و حرفهای مفت

به طنز و عتاب گویند، نه حضور تو را تحمل می‌کنم نه وجودت را، کفشهایت را به پاکن و یالله. به خطا کار، مزاحم و کسی که او را دوست نداشته باشند و یا زمانی که حرفهای مفت صد تا یک غاز، کسی را نخواهند بشنوند می‌گویند. گاهی با دوستان به شوخی چنین گویند. تو را بخیر و ما را به سلامت. نه خانی آمد و نه خانی دیدیم.

## کفگیر ته دیگ خورده است

کنایه از تمام شدن نقدینه و موجودی و فنا شدن مایملک و چیزی در کف نداشتن است، هزینه بر درآمد اضافه بوده است، چرخ زندگی الکی می‌گشته و حساب و کتابی در کار نبوده. همچنین به سخنان بی‌مایه‌ای گویند که در میان خطابه از گفتن سخن نغز و کلام متین و با مفهوم باز ماند و پوچی و بی‌مایگی بنماید.

## کلاغه از وقتی که بچه‌دار شد شکمی سیر به خود ندید

اشاره بر غم اهل و عیال و زن و فرزند و تأمین معاش آنان دارد. مسئولیت و فشاری که فکر نان آور خانواده را همیشه مشغول و گرفتار دارد.

دیگر آسودگی مبند خیال

ای گرفتار و پای‌بند عیال

که به شب با خدای پردازم

همه شب اتفاق می‌سازم

چه خورد بامداد فرزندم

شب چو عقد نماز می‌بندم

کلاغه از وقتی که خواست راه رفتن کبک را بیاموزد راه رفتن خودش را هم فراموش کرد

اشاره بر تقلید کورکورانه و اطاعت بی‌چون و چرا از دیگران، راه خود را رها کردن و به راه

دیگران رفتن، سنن و آداب شرقی و اجدادی خود را رها کردن و جدا از علم و پیشرفتهایی

علمی غرب به اخلاق و آداب و سنن آنها گرویدن. که گفته‌اند:

ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

خلق را تقلیدشان بر باد داد

## کلاغه روده خودش درآمده بود می‌گفت بابا جزاحم

کسانی را شامل می‌شود که همه جای زندگی‌شان لنگ است. سر تا پاشان گرفتاری است. به جای

سالم ندارند ولی حساب دیگران را دارند، از همسایه و دوست عیبجوئی می‌کنند و کار به کار

همه کس دارند. بابا، کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی، آگه بیل زنی به بیل در کون

خودت بزن.

اگر دانی که نان دادن ثوابست خودت بخور که بغدادت خراب است

کلاغه سر لانه خودش قارقار نمی‌کند

کنایه از آن که زور و توانت را برای کسان و خویشان و دوستان به کار مبر. حرمت خویشان و اقربا بدار که سگ درب خانه صاحبش هف هف می‌کند. مهربانی را با مادر خویش و تشدد و زورت را در راه احقاق حق با بیگانه به کار ببر. به کسانی باید گفت که در خانه شیرند و خارج از خانه روباه.

کلاغها سیاه می‌پوشند

زمانی عنوان می‌کنند که کسی دیگری و یا کسان خود را به ترک خانه و یا خدمتی بنماید و یا تهدید به خودکشی کند. گویند نترس سیاه نمی‌پوشم، پشت چشم باز خواهد ماند. از غصه یا شب خواهم مرد یا روز. و از فشار حرص و جوش یک وعده غذا بیشتر خواهم خورد.

کلاهش پشم ندارد

کنایه از بی‌عرضه و بدون اتوریته «Autorité» و توان حلّ و فصل و فسخ امور را نداشتن است. کسی به حرفش گوش نمی‌کند، فرمان و حکمش خریدار ندارد و اجرا نمی‌شود. کسی پیروز به پالانش نمی‌گذارد. خودش هم خودش را باور ندارد. از هیبت او دشمنان خواب راحت ندارند. که به طنز گفته می‌شود، کلاهش...

كُلُّ طَوِيلٍ أَحْمَقُّ وَكُلُّ قَصِيرٍ أَفْتَنَةٌ<sup>۱</sup>

در مجموع عقیده‌ایست و نظریه‌ای. از قدیم و ندیم باقیمانده، نه علمی و نه بی‌مایه بلکه قابل توجه و بررسی و دقت. نظیر، الْأَحْمَقُّ مَنْ طَالَ وَ طَالَ بِالْعُقْبَةِ<sup>۲</sup>. مصطلح عامند ولی مایه علمی ندارند. و اگر بتوان توجه داد و اشارتی داشت کلی نخواهد بود.

كَلِمَةُ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ

بامردم به اندازه فهم و شعورشان باید حرف زد. در محفل عالمان جاهلانه بحث کردن و جاهلان را با فلسفه و کلام پیچانیدن، کار خردمندان نیست. گویند کلام بر سه قسم است: در تطویل که کلام بی‌معنی باشد با لفاظی و حرّافی، در تقصیر که در خور عالمان و پرمعنی، سوم

۱. بلندان احمقند و کوتاهان فتنه

۲. احمق قد دراز و گردن دراز است

در توسط که کلام و معنی برابر و در هر محفلی روا و در خور بیان و همه خلق را از آن فهم و بهره باشد. با پیران سخن سنجیده و با کودکان با زبان کودکی.

چونکه با کودک سروکارت فتاد	پس زبان کودکی باید گشاد
به قدر عقل هر کس گوی با وی	اگر اهلی مده دیوانه را می
لَا تَفْعَلْ وَأَفْعَلْ نکند چندان سود	چون با عجمی کن و مکن باید گفت

### كُلُّكُمْ زَاعٌ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ

هر کس در کار خودش باید رعایت اصل و وظیفه و احساس مسئولیت بنماید، هر کس به اندازه کار و مسئولیتش. به کسانی باید گفته شود که کار را از دیگران می خواهند و خود را ناظر به اعمال می دانند و از انجام وظیفه شانه خالی می کنند، یا خود را آقا بالاسر می دانند و یا برعکس نظاره گرند و می گویند مسئولیت با بزرگان است.

هر کسی را به قدر ملکی هست	که بر آن ملک حکم دارد و دست
اندر این ملک و پادشاهی خود	ثبت کن نام بیگناهی خود
بی حسابی مکن بهانه مجوی	که حسابت کنند موی به موی

### كُلٌّ مَمْنُوعٌ مَطْبُوعٌ

انسان به آنچه ممنوع است و نهی شده حریص و مایل می شود. طفل را از هر چه بازدارند بدان ولع نشان می دهد، «الْإِنْسَانُ حَرِيصٌ عَلَىٰ مَا مَنَعَهُ» همانطور که هر مسکری حرام است و منهی.

### كُلٌّ مَوْلُودٌ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ

اشاره بر آنکه هر چیز به اصل خود مراجعه می کند و هر کس به بنیادش. در این رابطه علم جدا شده از فلسفه به نام روانشناسی به جز در صدی مربوط به مسایل ژنتیکی، تربیت خانواده و اهلیت آن را ملاک منش و شخصیت می دانند و به سه عامل منزل و محیط و مدرسه توجه کامل دارد و روانشناسی شخصیت فرد را جدا از منش خانواده پذیرا نیست و ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس، را مردود می دانند. یا پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است.

کلنگ از آسمان افتاد و نشکست      وگرنه من همان خاکم که هستم

در یاوه سرائی و بیهوده گوئی سخنان بعضی و کلام بی ربط آنان عنوان می شود. خر دادن و خیار ستدن. پیرمردی زدرد می نالید، پیرزن سندلش همی مالید. درختی در نهاوند می پریدند که از بوی دلاویز تو مستم - خروس آتقی رفت کول مرغم والا من کجا و بیوفائی.



### کَلُوا وَ أَشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا<sup>۱</sup>

به کسی گویند، شکم باره و پرخور که گوید،

کَلُوا وَ أَشْرَبُوا دُرِّ گَوشِ کُن  
وَلَا تُسْرِفُوا رَا فَرَامُوشِ کُن

و شعار سروجان فدای شکم نصب العین است او را و گوید، هر کجا سور است شرکت می‌کنم من افتخاراً. این مثل را گفته‌ام من از برای جمله سوریها کراراً - عده‌ای هستیم سوری از برای سوریلان، هر کجا سورا است شرکت می‌کنیم آنجا قطاراً. و نیز، به مال مفت که رسیدی خودی هلاک نما که بعد قرنی چنین اتفاق می‌افتد.

### کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است

هر عملی را عکس‌العملی است مساوی و مخالف آن، بلکه تندتر و مهیب‌تر. هرچه گوئی همان شنوی و هر چه کاری همان دِروِی. جواب‌های، هوی است. در رابطه با جنگ دوم جهانی و ورود متفقین به ایران و فرار رضاخان و اقدام فروغی برای توجیه ورود آنها، یکی از روزنامه‌ها چنین نوشت.

فروغی<sup>۲</sup> با کلوخ کهنه خویش      سر مردم شکست و گفت جنگ است  
حریفی بر سرش سنگی زد و گفت      کلوغ‌انداز را پاداش سنگ است

### کله‌پز برخاست، سگ جایش نشست

چون کله‌پزهای دوره گرد با دیگی سیار صبح زود جلو مسجد و یا حمام محل می‌نشستند و پس از اتمام کار، سگهای محل آنجا پرسه می‌زدند، به طنز به کسی گویند که در مجلسی جای دیگری را بگیرد و او سرپا بماند، مثل جا داشتیم ولی جانشین نداشتیم.

### کله‌شق و کله‌خر

به آدم نفهم و احمق زوردار گویند که به هیچ صراطی مستقیم نیست. نه و همیشه ورد زبانش است، حرف حساب و منطق در زندگی روزمره او جایی ندارد. حرف حرف خودش است و شکست و رویدادهای ناگوار و زیان بخش هم برای او عبرت آموز نمی‌باشد. اگر سرش به سنگ هم بخورد درد نمی‌گیرد. رویدادهای ناموافق زندگی هم برای او عبرت آموز نیست.

۱. مصحف شریف، سوره ۷ آیه ۲۸

۲. محمدعلی فروغی نخست وزیر و فراماسیونر دوره پهلوی نویسنده‌ی کتاب سیر حکمت در اروپا

## کله گنجشک خورده است

کنایه از وراجی و حرّافی، زبان همیشه به کار داشتن و از سخن باز نه ایستادن، آنچه بیشتر حالت خانمها می باشد. چون با پرگوئی درستی و شیرینی کلام از بین می رود و به آدم پر حرف چنین گویند و آنان نیز چنین توجیه کنند که نشخوار آدمی حرف است.

## کمال الجود، بذل الموجود

اشاره بر نهایت بزرگواری و بخشش. دادن و بخشیدن آنچه که موجود است و مایملک. که هر کس چیز می بخشد ز آن خویش می بخشد نه چون حافظ که می بخشد سمرقند و بخارا را بیشتر به کسانی گویند که چیزی در بساطشان نیست ولی آن اندکی را هم که وجود دارد می بخشد و کرم و احسان شعارشان است.

کمال العلم فی العلم<sup>۱</sup>

شتاب و بی صبری حرکتی جاهلانه است و عجله کار شیطان. حلم زائیده علم و آگاهی می باشد. لذا به کسی این صفت دهند که با علم حلم را همراه نماید، حلّ معما به زمان و صبر نیاز دارد و حلال و گره گشای مشکلات و معضلات علم است. الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ.

## کمال همنشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم

در رابطه با تأثیرپذیری اخلاق در معاشرت و همنشینی باشد.

پسر نوح با بدان بنشست	خاندان نبوتش گم شد.
سگ اصحاب کهف روزی چند	پی نیکان گرفت و مردم شد

لذا گفته اند،

همنشین تو از تو به باید      تا تو را عقل و دین بیفزاید

یا،

دو تا گاو را که پیش هم بیندند هم رنگ نمی شوند ولی هم خو می شوند.

گیلی خوشبوی در حمام روزی	رسید از دست محبوبی به دستم
بدو گفتم که مشکمی یا عیبری	که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتم من گلی ناچیز بودم	ولیکن مدتی با گل نشستم

کمال همنشین در من اثر کرد.....

### کمان رستم را شکسته

به طنز به کسی گویند که کاری کوچک کرده ولی بزرگ بنمایاند، از خودش و شاهکارش تعریف بکند. منم منم بگوید، من آنم که رستم بود پهلوان، که رستم یلی بود در سیستان. کورقیب تا پوستش پرگاه بکنم. یا آنکه از انجام کاری کوچک اظهار خستگی و کوفتگی بنماید. گویند کمر غول را شکسته یا بیژن را از چاه درآورده است.

### کمانش را نمی توان کشید

کنایه از زورمندی و زورمداری طرف باشد. رخس می باید تن رستم کشد. کسی زورش به او نمی رسد. کسی از پس او بر نمی آید، سردار و سالار است و کسی طاقت پنجه درافکندن با او را ندارد.

ولی نتوان کمان او کشیدن	توان ابروی او از دور دیدن
مشکل توان کشیدن از این پس کمان تو	با ابروان به کشتن ما عهد بسته ای

### کم است غریبش کن

به طنز در جواب کسی که چیزی را که به او رسیده بگوید کم است، عنوان کنند. چه از غریب نخاله ها رد نمی شوند، همانطور که از امتحان بی مایگان و ناصالحان می مانند و قبول نمی شوند و چون هر کمی از زیاد بدون کیفیت بهتر است گویند کم اصلاح شده و جامانده از بد را پذیر، که، کم شود قیمت کالا چو فراوان گردد، با فراوانی کالا ضرر آمیخته اند. و نیز.

کم اندوه آن را، که دنیا کم است	فراوان خزینه فراوان غم است
--------------------------------	----------------------------

### کم بگو و سنجیده بگو

در رابطه با افراد پرگو و وراج عنوان می شود، چه پرحرفی دلیل بی مایگی است. پرحرف سنجیده و حساب نشده حرف می زند و همیشه لو رفته و دستش باز است. پرحرف اختیار اسرار زندگی خود را ندارد و حرفش بر سر هر کوی و برزن است... گفته اند،

کم گوی و گزیده گوی چون در	تا زان دک تو جهان شود پر
لاف از سخن چو در توان زد	آن خشت بود که پُر توان زد

## کمترکی نترکی

به پرخور و شکم باره اسراف کار گویند و توصیه بر اینکه کم بخور، همیشه بخور. اسراف حرام است.

نه چندان بخور کز دهانت برآید	نه چندان که از ضعف جانت برآید
جاهل شکم باره است و گفته‌اند،	
خوردن و خفتن به کاهلی و جهالت	کار ستوران و عادت حیوان است

كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمَلُ أَشْفَارًا<sup>۱</sup>

به کتابخانه‌دار بی مطالعه گویند. آنکه برای زینت خانه کتاب جمع می‌کند. نه خود می‌خواند و نه به کسی می‌دهد که بخواند. در مقابل چراهای خودداری از دادن کتاب به دیگران گوید، کسی که کتاب امانت بدهد احمق است و بازآورنده کتاب از او احمق‌تر. چنین آدمی،

نه محقق بود نه دانشمند	چارپائی بر او کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و هنر	که بر او هیزم است یا دفتر

## کم عیالی دوم توانگری است

شعار دست اندرکاران امروز برای مردم «عائلة کمتر زندگی بهتر» گویند مهمان که یکی باشد صاحبخانه برای او شتر سر می‌برد، فرزند کمتر هم از مراقبت و تربیت بیشتر والدین بهره‌ور می‌شود. هزینه زندگی چند نفر صرف معاش عده‌ای کمتر با رفاه و آسایش و پایه‌ریزی سعادت بهتر به همراه می‌باشد.

## کم کن الف مراد تا مرد شوی

کنایه بر کم کردن توقعات و خواسته‌های فراوان به ویژه شهوتها و امیال سیرناشدنی باشد. پشت پا زدن به هوسها و میلیهای بی حد و حصر سرمنشأ آسودگی و رفاه تن و آسایش جان باشد. چه نیازها و خواسته‌های بیش از حد مرد را در تک و دو دارد و تن ناآرام جان را معذب می‌نماید.

شرط است که چون مرد ره درد شوی	خاکی تر و ناچیزتر از گرد شوی
هر کو ز مراد کم کنند مرد شود	کم کن الف.....

کمند دیده نیفتد دگر به خم کمند

اشاره بر داشتن تجربه و آگاهی بر امری باشد، آنجا که توجه به آن امر رنج مضاعف و گرفتاری بیشتر در بر داشته باشد، زندگی باید عبرت آموز باشد.

هر که نامخت از گذشت روزگار      هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

دنیادیده و تجربه اندوخته از ستیز و جدال دوری جوید، لذا گرفتار رنج و مصیبت نشود که، کمند بر اسبان بدلگام زنند و اسب رام و آرام نیاز به کمند ندارند.

کمند بر سر اسبان بدلگام زنند      مرا کمند میفکن که خود گرفتارم

کم نئی از دانه‌ای هر جا که افتی خود درآ

به کسانی باید گفت که منفعل‌اند و مایوس و گوشه‌ عزلت‌گزیده. آنها که پیوسته آیهٔ یأس می‌خوانند، زندگی را تمام شده و رسیدن به سر منزل سعادت را امری غیر ممکن می‌دانند.

کم نئی از نرگسی هر گه که خیزی جام‌گیر

کم نئی از دانه‌ای هر جا که افتی خود درآ

همّت بلند دار که مردان روزگار      از همّت بلند به جایی رسیده‌اند

کمیتش لنگ است

کنایه از درماندگی و به هم ریختگی و بی‌سامانی معاش باشد. آنجا که کوشش و تلاش هم به جایی نرسد و کارآ و چاره‌ساز نباشد. دخل و خرجش برابری ندارد و درآمد به جایی نمی‌رسد و چاله‌چوله‌های زندگی پر نمی‌شود. اسبی را هم که رنگش بین سیاه و قرمز «کَهر» باشد می‌گویند کمیت. اشاره بر سواری که آماده‌ی نبرد نیست.

مرا با ملک طاق جنگ نیست      به صلح و یم نیز آهنگ نیست

اگر باد پایست خنگ<sup>۱</sup> ملک      کمیت مرا نیز پا لنگ نیست

گنجدی گر دهد تو را گردون      دبه‌ای بنددت سبک بر کون

مال را هر کسی به دست آورد رنجش اندر نگاهداشتن است. اشاره بر زحمت مال و نگاهداری آن است. به ویژه زمانیکه فراوان و اضافه بر نیاز زندگی روزمره باشد.

نیست بی‌رنج راحت دنیا      خنک آنکس که کرد هر دو رها

کند ار عاقلی تو را در خشم  
به از آن کت ببندد دابله چشم  
گفته‌اند

دوستی با مردم دانا نکوست  
دشمن دانا بلندت می‌کند  
عاقل با فهم و درایت عیب تو را می‌گوید و ارشاد می‌نماید نادان که نفع و زیان خود نشناسد  
چگونه تو را راهنمایی نماید، جاهل که خود گمراه است، کژیها و گمراهیها را می‌ستاید.  
همه کار تو باد با عقلا  
دور بادی ز صحبت جهال

کند بی‌شرم هر کاری که خواهد  
نترسد ز آنکه آب او بکاهد  
آنکه شرم ندارد به هر زشتی و پستی تن در می‌دهد و حرمت هیچکس نگاه نمی‌دارد. کار را از  
دروغ شروع می‌کند و به دزدی و خیانت و جنابت می‌رساند. چنین افرادی را در کوی و برزن،  
محل کار و هر گوشه‌ای از اجتماع می‌توان یافت. آبی که آبرو باشد از صورت آنان ریخته  
است و بر سیرتشان کدورت و تیرگی جای گرفته است. آب زندگی از سرشان گذشته، گویند  
چه یک نی، چه صد نی، بی‌خیال.

کند شدن دندان کسی  
مراد دندان طمع است. به طنز گویند چه خوب بود انسان دو دندان را نداشت. دندان عقل و  
دندان طمع، رسم است بین کهنسالان که چون گویند دندانم را کشیدم، می‌گویند، کدام دندان  
را. در اینجا مفهوم بی‌طمع شدن و عدم امکان رسیدن به مقصد و منظوری را هدف باشد.  
گویند چرا فلان کس فلان چیز را تصاحب نکرد، پاسخ آنکه دندانش کند شده، یارائی ندارد،  
یا دندان طمعش را کشیدند.

کند کاهلی مرد را دل نژند  
در دانش و روزی آرد به بند  
گفته‌اند، از تو حرکت از خدا برکت. مفهوم زندگی در کار و کوشش و حرکت خلاصه شده  
است. آب که در چاله بماند می‌گنجد. کوشش و حرکت و سفر از شهر و دیار پی کسب و روزی  
و بیرون شدن، زندگی ساز است و سعادت آفرین. تنبل تنگ روزی بود، به کسانی باید گفت  
که با داشتن نیروی کار و حرکت با فقر و تنگدستی زندگی می‌کنند، از جانی خیزند و دست از  
آستین بر نمی‌آورند. «که با کاهلی ناز انباز نیست.»

## کننده جهنم است

کنایه از مال دوستی و طول امل و آرزو و با پیری جان کندن و حق ناحق نمودن برای جمع و جذب بیشتر مال، پابرجا و ثابت، با خست دمساز و بیرحم نسبت به زن و فرزند. بی غم از فقر و مسکنت خویش و همسایه. نه لقمه‌اش را کس بیند و نه خوشه‌ای از باغ زندگیش کسی چیند. بی توجه به خلق خدای و مفتون کوشک و سرای. چنین آدمی از طایفه **اُولَئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْهُمْ اَضَلُّ**، باشد.

## کند همجنس با همجنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز

عرب گوید، **اَلْجِنْسُ مَعَ الْجِنْسِ يَمِيلُوْا**. زمانی عنوان شود که گویند چرا فلانی با فلان کس رفت و آمد دارد. چرا بچه همسایه از فرزند ما بیزاری می جوید. به چه علت همسایگان فلان ساختمان با هم جوشش دارند و معاشرند و همسایگان این قسمت جدا از هم و نجوش و از این قبیل.

## کنگر خورده و لنگر انداخته

کسی را گویند که به مهمانی رفته و جا خوش کرده و قصد رفتن ندارد. سورچران شکم پرست بی خانمان بی کس و کار و بی جا و مکان. قهر کرده از زن و در خانه خواهرزن رحل اقامت افکنده. بی نوائی در نوانخانه جای گرفته. نوه‌ای که از فشار و بازخواست پدر و یا مادر به تنگ آمده و در خانه پدر و مادر بزرگ سکنی گزیده و از محبت اغلب بی جای آنان که مخرب هم هست، بهره‌مند شدن و قصد بازگشت نداشتن است، غافل از آنکه در رابطه با مهمان گفته‌اند، مهمان روز اول درّ بی قیمت است، روز دوم طلا، روز سوم نقره، روز چهارم مس، روز پنجم ارزیز روز ششم از ارزیز هم پست تر است و برابر با خاکستر و هفتمین روز از آنهم کمتر.

## کنون باید این مرغ را پای بست نه آندم که سررشته بردت ز دست

اشاره بر دم و وقت غنیمت دانستن است تا کار از کار نگذشته باید فکر چاره بود، تا هدف دسترس است باید شلیک کرد. مرد فرصت از دست داده با آه و افسوس و ندامت همراه می شود، آنجا که ندامت و پشیمانی سودی ندارد، چه تیری که از شست بشد به دست باز ناید و آب رفته به جوی بر نگردد. افراد مهمل، بی حرکت و تنبل و فرصت از دست بده را شامل می شود. آنان که ورد زبانشان در رابطه با کوشش و حرکت چنین است، ای بابا، درست می شه، غصه نخور، فردا هم روز خداست و ما هم بالاخره خدائی داریم و به جائی می رسیم.

کنون کوش کاب از کمر درگذشت      نه وقتی که سیلاب از سر گذشت

کنون سخت پیش آمدت سخت باش

توصیه بر مقاومت و پایداری در برابر مشکلات و شاید مردافکن روزگار و نترسیدن از سیلی آن. ترک یار و دیار نکردن و خود را نباختن و منفعل نشدن است. خلاف آن، کار افراد سست عنصر و بی اراده و دون همت و زبون باشد.

مرد باید که در کشاکش دهر      سنگ زیرین آسیا باشد

کنونم آب حیاتی به حلق تشنه فرو کن      نه آنگهی که بمیرم به آب دیده بشوئی

تا ریشه در آب است امید ثمری هست، اشاره بر خدمت و ابراز محبت تا زندگی هست و محل پذیرش باقی که چون کار بشد و فرصت گذشت تفلّاً و کوشش و یا پس از مرگ شیون و زاری را چه سود. نوشداروی پس از مرگ سهراب باشد و افسوسها و اگر و مگرهای بی فایده.

کوتاه نظران را نبود جز غم خویش

اشاره بر حال افراد بی غم و بی مسئولیت و جدا از مردم است که فقط خود را می شناسند و به فکر خود هستند، نه از غم دیگران رنجور می شوند و نه از مرگ بی موقع و ناشی از فقر و مرض هموعان متأثر. درنده خوئی در جلد انسان. همه غرور و خودخواهی و خودبینی.

صاحب نظران را غم بیگانه و خویش

که یاران فراموش کردند عشق

که لب تر نکردند زرع و نخیل

نماند آب جز آب چشم یتیم

کزو مانده در استخوان پوستی

چه در ماندگی پیشت آمد بگوی

تو را هست بط را ز طوفان چه باک

چه گوئی و پرسی سئوال خطاست

مشقّت به حد نهایت رسید

نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش

کوتاه نظران را نبود جز غم خویش

چنان قحط سالی شد اندر دمشق

چنان آسمان بر زمین شد بخیل

نجوشید سرچشمه های قدیم

در آن حال پیش آمد دوستی

بدو گفتم ای یار پاکیزه خوی

گر از نیستی دیگری شد هلاک

بفریّد بر من که عقلت کجاست

نبینی که سختی به غایت رسید

نخواهد که بیند خردمند ریش

کوتاهی به ز قصه ناخوش

خَيْرُ الْكَلَامِ قَلٌّ وَ دَلٌّ. سخن چنان گوی که نه طولانی و بی معنی و نه کوتاه و پیچیده باشد.



بهترین سخن، در حدّ متوسط از کلام و معنی باشد نه نارسا و نه مغلق و خسته کننده.  
کم گوی و گزیده گوی چون دُر تا زانندک تو جهان شود پر  
کلام دراز قصّه ملال آور است و خسته کننده، آنچه به یادها نماند و در ذهنها اثری باقی  
نگذارد.

### کوچه آشتی کنان

کوچه های تنگ و باریک و احياناً بن بست را گویند که دو نفر با هم مشکل از آن توانند گذشت  
تنگناهای آشتی کنان را چنین عنوان کنند، آنجا که دو نفر قهر کرده بین دوستان و خویشان در  
تنگنا قرار گرفته و مجبور به آشتی می شوند، موقعی که رویها به روی هم می افتد و حیا و شرم  
مانع از ادامه کدورت می شود.

کوچه آشتی کنان نقل و نبات ریزان است قهرها آشتی شده عطر و عبیر بیزان است

### کوچه علی چپ

عوام یمین را به راست و راستی، پیچیدگی و کژی را به چپ و دروغ نسبت می دهند و نیرو و  
قدرت را وسیله گرایشی به راستی و ضعف و ناتوانی را میل به کژی و کاستی. نقش سعد و  
نحس هم در این مورد بی ربط نبوده و نیست. لذا به کوچه علی چپ زدن به معنی حقیقت را  
انکار کردن و به کجراه افتادن. زیر قول و قرار زدن و از راه راست منحرف شدن باشد.  
خوب زدی به کوچه علی چپ و بابا را دست به سرش کردی، فکرش را هم نمی کرد، از این  
بهتر نمی شد که دستش بیندازی.

### کوچه نسیه خورها

از قدیم می گفتند، هر وقت خواستی کسی را نبینی و به سراغت نیاید به او قرض یا نسیه بده،  
چون بدهکار کمتر به سراغ طلبکار می رود. لذا کوچه خلوت و کم رفت و آمد را بدین نام نامند  
و هر جا را که مردم از تردد در آنجا تبرّی جویند هم، چنین عنوان کنند.

### کو در زمانه آنکه نرنجد ز حرف راست

چرا که حرف حق تلخ است و راستگو و حق گو در مظان اتهام و زیر باران ناسزا. برای کجروان  
و اهل خطا و گناه سخن راست و کلام به جا ناراحت کننده است و درد آور، لذا راستان را  
دشمنی بزرگ دروغگویان و کجروان هستند.

پروین به کجروان، سخن از راستی چه سود کو در زمانه آنکه نرنجد ز حرف راست

کودک به کام خویش نَبَرَد دَم از لبین      عاشق به کام خویش نخواهد فراق دوست  
 غریزه‌ای و میلی چون علاقهٔ کودک به شیر مادر وجود ندارد، عشق هم در موجودات خاصه  
 انسان غریزه‌ای مشروع و فطری می‌باشد و هر مشروعی برای انسان چنین حال و بنیانی دارد،  
 آنجا که خواهند فردی و یا ملتی از حقوق حقّه خودش، آنچه با شیر اندرون شد و با جان به در  
 رود، صرفنظر نماید، چنین عنوان کنند.

کودکان را حرص لوزینه و شکر      از نصیحتها کند دو گوش گر  
 چونکه درد دملش آغاز شد      در نصیحت هر دو گوشش باز شد

کودک آن باشد که او بینای نفس خود نشد

اشاره بر شناخت میلیها و شهوتهای نفسانی بی حدّ و حصر باشد، نه تنها کودکان را، که افراد در  
 سنین بالا را هم تحت تأثیر و فرمان قرار داده و از راه راست منحرف کرده و بینائی واقعی در  
 رابطه با شناخت خود از آنها سلب نموده است.

کودک آن باشد که او بینای نفس خود نشد

کانکه او بینا به نفس خویشتن شد کور نیست

کور از خدا چه خواهد، دو چشم بینا

اشاره بر نهایت میل و آرزو و خواست یک انسان است و در تمام شئون زندگی مصطلح  
 می‌باشد. در رابطه با سؤالهائی اینچنین، می‌خواهی در آزمون سراسری قبول شوی؟...  
 علاقه‌مند هستی به مسافرتی تحقیقی به خارج از کشور بروی؟ ..... می‌خواهی شغلی آبرومند  
 برایت دست و پا بکنیم؟ ... می‌خواهی زندانی ات نجات یابد.

آئی و گوئی که بوسه خواهی؟ خواهم      کور چه خواهد به جز دو دیدهٔ بینا  
 من آن خواهم که باشی تو شکیباً      چه خواهد کور جز دو چشم بینا

کور به کار خود بیناست

از آنجا که کور از سایر حواس به ویژه، سامعه و لامسه قوی‌تر از دیگران است، راه خود را هم  
 از چاه تشخیص می‌دهد و مصلحت خویش می‌داند. کوری آنست که شخص سود و زیان و  
 مصلحت کار خود نداند و راه از چاه تمیز ندهد. برای نوع بشر کوردلی بدترین است و این  
 خود مایه گمراهی و باعث عدم درک و شناخت می‌باشد.

### کور خود است و بینای دیگران

کنایه از عیب خود ندیدن و حساب گمراهی دیگران را کردن. این هنرها نهاده بر کف دست، عیبها را نهفته زیر بغل. خود را نشناختن و پیوسته انگشت ایما به سوی دیگران داشتن. آنانکه همه خلق خدا را کج و منحرف و گناهکار می دانند جز خود. کار افراد خودخواه، از خودراضی و عزیز بلاجهت و تافته های جدا بافته می باشد.

### کور اوغلی خواندن

سخن بیهوده گفتن، یاوه سرانی، از زیر بار سخن حق شانه خالی کردن و در بحث و گفتگو و در رابطه با احقاق حق رجز خواندن و مغلظه کردن باشد. کسی را شامل می شود که گوش شنوا برای حرف حق و سخن بیهوده ندارد، باطل گفتن و سفسطه نمودن کار اوست. در کوتاه مدّت موفق و در دراز مدّت آبرورفته و خجل. در مجموع با دعاوی ناحق و گفته های باطل حقی را انکار کردن است.

### کور شود دگانداری که مشتری خود را نشناسد

معلمی را گویند که شاگرد درس نخوان و توجیه گر خود را بشناسد. آنکه وظیفه خود را انجام ندهد و بر آن تعلل و تسامح روا دارد و بخواهد که نزد مسئول و کارگزار نعل وارونه بزند و ایزگم کند. زن کوچه گرد و از این خانه به آن خانه بروئی که هنگام غذا، در سر سفره خالی همسر و فرزند بخواهد بهانه ها و داستانهای توجیهی بیاورد و نان خالی و پیاز اشتها آور را به کامشان گوارا سازد. آنچه غیرممکن است.

### کور و نظر بازی

بی پول و قمار بازی، اخنث و عشق بازی، چلاق و کبوتر بازی، شاه سلطان حسین و امرد بازی. آنچه امکان انجام آن نباشد، وسیله اش فراهم نگردد و فرد قدرت و توان انجام آن را نداشته باشد. مثل، کور و آینه داری. پیش قاضی و معلق بازی، با حقّه باز و بندباز چاچول بازی. و با حرّاف و ورّاج پشت هم اندازی.

### کوری رود عصاکش کور دگر شود

غرق شده ای که بخواهد مغروقی را نجات بدهد. از پای افتاده ای که قصد به راه آوردن مانده ای کند. سراپا قرض داری که بخواهد مقروضی را از زیر بار قرض درآورد. فردی را گویند که خود گرفتار است و در پی رفع گرفتاری دیگری سخن سر می دهد و مژده

کمک رسانی به او را عَلم می‌نماید.

کل اگر طیب بودی سر خود دوا نمودی. دیگ به دیگ گفت روت سیاه، سه پایه گفت صل علی. «ضرب المثل قدیمی تهرانیها».

### کوزه بی‌دسته چو بینی به دو دستش بدار

کنایه از حقیر نشمردن بی‌برگ و نوا و تهی‌دستان و از پا افتادگان باشد. نزدیک شدن و گرم گرفتن با آنان و بها دادن به وجود و علم و حلم آنان و بهره‌وری از مصاحبت آنان و چونان سبوی بی‌دست وجود خنک‌کننده و آرام‌بخش آن را مغتنم شمردن باشد. بینی که اهل علم و آزادگی اکثر تهی‌دست و از مال دنیا بی‌بهره‌اند و مصاحبتشان سراسر سود و بهره، به کلام شیخ اجل توجه کنید که گوید:

درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند      جهان جوان شد یاران به عیش بنشستند  
به سرو گفت یکی میوه‌ای نمی‌آری      جواب داد که آزادگان تهی‌دستند

### کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد

اشاره بر وضع حال مردمی که از آنچه دارند بهره نمی‌گیرند و در محرومیت به سر می‌برند. دانشمندی که جمال مردمان را به علم و کمالش نمی‌آراید و خست علمی به خرج می‌دهد، هنرمندی که هنرش را با خود به گور می‌برد و کسی را از آن بهره‌مند نمی‌سازد، مالدارانی که مالی به زحمت گرد آورد و به خست نگهدارد و به زحمت بگذارد و برود.

### کوس رسوائی ما بر سر بازار زدند

زبان حال کسی است که با شرف و آبروی خود بازی کرده و رسوای خاص و عام شده است و از کجراه هم باز نگردد و چون او را نهی کنند گوید آب که از سرگذشت چه یک نی و چه صد نی. کسی را گویند که از گذشت زمان و رویدادهای زمانه پند و اعتبار نمی‌گیرد، آنان که رویدادها هر چند صعب و طاقت‌فرسا باشد عبرتشان نمی‌دهد و از آن عبرت نمی‌گیرند.

### کوس لمن الملکی زدن

کنایه از رجز خواندن، و خود را قدرت مطلقه و تسخیرناپذیر دانستن، من من و منم منم کردن، و کسی را بالای دست خود ندیدن و به حساب نیاوردن باشد، کار آدمهای مغرور، کم تفکر و ظاهربین و کم ظرفیت می‌باشد. آنانکه با یک غوره طبعشان سرد و با یک مویزگرم می‌شود. به قول اصفهانیها، دیزی دو سیرونیمی که با پنج سیر گوشت سر می‌رود و کُپ‌کُپ می‌کند.

«دیگوله دهناری را که بیست و پنج کهنه گوشت توی آن بریزند.»

### کوسه و ریش پهن نمی شه

اشاره بر جمع نقیضین و اضداد است، با دیوانگی و عقل؟ به قول عوام هم خدا را خواستن و هم خرما را. مثل، دوستی با دشمن دوستان، به کمال و کتاب توجه نداشتن و انتظار به کمال دانش رسیدن. با خست و مردم داری، جوانمردی. کسی را گویند مردم آزار که در این روند انتظار دارد مردم او را دوست داشته باشند و محبوب القلوب هم باشد.

کوسه کم ریش دلی داشت تنگ      ریش کشان دید یکی را به چنگ  
گفت رخم گرچه زجاجی وش است      ایمنی از ریش کشان هم خوش است

کوشش بی فایده است، وسمه بر ابروی کور      کس نتواند گرفت دامن دولت به زور  
زمانیکه راه ناهموار و وسیله کار فراهم نباشد شناخت و معرفت نسبت به حرکت و فکر جائی نداشته باشد و روند حرکت کار ناسالم. چونان جلب محبت دیگران بدون تمایل طرف محبت. کوشش بی فایده چون مشت بر سندان کوبیدن و آب در هاون سائیدن است. برخلاف مسیر تند آب رودخانه شنا و یا حرکت نمودن. کوشش چه سود چون نکند بخت یاوری. کوشش به جا مایه خوشبختی و رسیدن به سر منزل مقصود می باشد.

### کوفته همسایه تخم غاز دارد

مثل، مرغ همسایه غاز است. معمولاً بچه ها به غذا و خوردنی همسایه میل بیشتری دارند عادت انسان است که هر چیز همسایه و دیگران را از مشابه خودش و خانواده اش بهتر بداند. این سیری و سرخوردگی از خود است همچنانکه برای فرزندان حرف و نصیحت دیگران گیراتر از سخن پدر و مادر و اهل خانه می باشد.

### کو فرصت

معمولاً زبان حال افراد بی برنامه و کسانی باشد که درک مسئولیت نمی کنند، وقت شناس نیستند و وقت خود را تلف می کنند. در کار سستی و اهمال به خرج می دهند و به زندگی و اهل عیال خود نمی رسند. به کافه و قهوه خانه علاقه ای بیشتر نشان می دهند و زمانی که از نابسامانی وضع خود و خانواده شان سؤال شود، چنین پاسخ دهند... در صورتیکه فرصت همه کاری، برای همه کس و در هر زمان وجود دارد، برنامه می خواهد و نظم و ترتیب.

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یارب از مادر گیتی بچه طالع زادم  
 در رابطه با عدم رضایت از زندگی و رویدادهای آن و سردرگمی نسبت به شناخت وضع و  
 زندگی خود و علل و عوامل بروز بدبختیها و نارسائیها، عنوان شود. کسانی که به نقش عقل و  
 هوش و قوه ممیزه در وجود خود اعتقادی ندارند و همه حرکات را مقدر و از قبل تعیین شده  
 می‌دانند، آنجا که فرد باید از کار و کوشش و حرکت دست بردارد و خود را به سرشت و تقدیر  
 بسپارد و نقش عقل و شعور را به هیچ انگارد.

### کوک و کلک کردن

کنایه از، با مهارت و تردستی وسیله کاری را فراهم نمودن و از هیچ چیزی ساختن و مایه  
 تعجب دیگران شدن به نحوی که از دیدن و برخورد با عمل او دهان دیگران باز بماند. آنکه  
 در رابطه با تمهید و تهیه وسایل و انجام کار اظهار عجز و درماندگی نکند و از خطر نهراسد و  
 به هر وسیله‌ای متوسل بشود.

### کولی کولی را که می‌بیند چوبش را زمین می‌اندازد

کنایه از حریف خود را دیدن و عقب‌نشینی نمودن است؛ آنکه گوید، با همه آری با ما هم  
 آری؛ پیش قاضی و معلق بازی؟ در مقابل حرف حساب دیگران تسلیم شدن و لنگ انداختن.  
 زور در مقابل زور و منطق در مواجهه با منطق. کولی، کولی را دید، چماقش را دزدید. گرگ  
 ضعیف چو گرگ قوی را دید دمش را ورچید.

### کون ترازو به زمین زدن

کنایه از عدم صداقت در کار و مراوده و معامله است. آنکس که به آنچه گوید عمل نمی‌کند.  
 گندم نمای جو فروش - کم فروش و گرانفروش که هم از وزن می‌دزدد و هم به بها می‌افزاید.  
 آنکه در کار و حرف و عمل استخوان لای زخم می‌گذارد، صراحت و صداقت ندارد، همیشه  
 طرف را نگران و منتظر نگاه می‌دارد. دست پیش را می‌گیرد که پس نیفتد. چنین آدمی نه تنها  
 مقبول نظر عامه نیست بلکه مورد تنفر و انزجار آنان است. تعلل و تسامح شگرد کار این قبیل  
 افراد می‌باشد.

### کون خر

کنایه از آدم احمق، ابله و به کجراه افتاده گمراه، نادان از خود بی‌خبر. آنکه سود و زیان خود  
 نداند، فقط پول و مال را بدون توجه به کار برد و کارکرد آنها می‌شناسد و به مال و منال هم

فخر می‌کند و خود را بزرگ می‌داند. سعدی گوید:

گر بی‌هنر به مال کند فخر بر حکیم  
کون خرش شمار اگر گاو عنبر است  
چرخ داند که ریخشند است این  
نه چو آن ریش گاو و کون خر است

### کون نداری هلیله<sup>۱</sup> چرا می‌خوری

اشاره بر وضع و حال کسی باشد که توان کاری را ندارد ولی اقدام می‌نماید. قدرت ستیزه با کسی را ندارد ولی در جنگ و ستیز وارد می‌شود. باید کار آئی و توان هر اقدامی را سنجید و وضع خود را با کم و کیف آن بررسی نمود و شناخت، سپس اقدام نمود. آنکه با زورمندی پنجه نرم می‌کند و پس از شکست دست تغابن بر هم می‌زند و آه و فغان سر می‌دهد. تو که موش از... بلغور می‌کشد و رمق نداری، چرا ستیز می‌کنی. تو که شندر غاز حقوقت، نان و آبت را کفایت نمی‌کند، مهمان‌داری هر روزهات چیست؟ با قرض و قوله، بلند پروازی چرا.

کوه با آن عظمت آنطرفش صحرا بود  
دست بر دامن هر کس که زدم رسوا بود

اشاره بر بزرگان به صورت نه به سیرت، که ظاهری آراسته، بزرگ و جاذب و جالب دارند ولی از پس این شخصیت صوری وضعی خراب و آلوده، ننگین و رسوا باشد. مقایسه ظاهر با باطن، ادعا با واقعیت. کوس با آن صدای مهیب و عظیم از درون تهی است. و صدایش منبعث از تو خالی بودن آنست. نظیر، کاسه آسمان ترک دارد.

### کوه به کوه نمی‌رسد ولی آدم به آدم می‌رسد

اشاره بر برخورد و مراوده افراد با یکدیگر و رعایت قلبی روشن و روئی خوش بر این برخورد داشتن است. گریز از ارتکاب خلاف و عمل زشت در دوستی و معاشرت، آنچه مصاحبت‌ها را تیره و قلبها را مکدر می‌نماید. به افرادی باید گفت که حق نمک به جا نمی‌آورند و نگاه نمی‌دارند و فردائی را که این برخوردها و چشم در چشم افتادنها تکرار خواهد شد، منظور ندارند.

باور نکردمی که رسد سوی کوه کوه  
مردم رسد به مردم باور بکردمی

### کوه در سوراخ سوزن کی رود

اشاره بر عدم سنخیت و تناسب و همگونی دارد، چون فیل و فنجان، پشه و پیل، شیر و موش و

۱. دانه‌ای هندی مخصوص ازدیاد سوء چشم که کوبیده آن را می‌خورند، در دو نوع زرد و سیاه می‌باشد.

در رابطه با آدمها، ابله و احمق و حقه‌باز نیرنگ ساز. عالم و جاهل. صاحب اراده و عزم و همت در رابطه با تنبل پای درخت زردآلو، خسیس و ولخرج افراطی، ملاحظه کار و سیاستمدار با آدم ساده و ظاهر و باطن یکی و بی‌شيله و پيله. آنجا که در قاعده تناقض و تضاد هیچیک از این دو با هم دمساز نشوند و همراهی نکنند. به گنجشکه گفتند منار به کونت گفت به چیزی بگو که بگنجد.

### کوه را با سوزن سنبیدن<sup>۱</sup>

آنچه ناشدنی باشد و غیرممکن. حیلۀ دشمن بر مدبری سیاستمدار و چاره‌اندیشی علیه آنکه خود چاره‌ساز است. ضربه روحی زدن به کسی که ضربه‌ناپذیر باشد و مشت بر سینه یلی زورمند زدن که مشت را جواب دهد. شخصیت بزرگان را با یاوه‌سرائی قصد تخفیف داشتن و اجر صاحبان عطا و همت و مردمی را به عوضی ضایع نمودن. آنچه در قاموس مردمی نگنجد و همت مردمان ضایع نگرداند.

### کوه را روی کوه می‌گذارد

افرادی تنبل و بیکاره را گویند که چون به کاری کوچک دست بزنند و حرکتی اندک انجام دهند بدان اهمیت دهند و از قدرت خود سخن بگویند و به رخ این و آن بکشند. من آنم که رستم بود پهلوان. اینان شجاعت خود را به امثال کشند و بر همت والای خود درودها فرستند. در توجیه و تأیید زورمندی مقتدر هم چنین گویند.

### کوه را دیدن و کان را ندیدن

اشاره بر به اصل توجه داشتن و ریشه‌ای فکر کردن و به فروع توجه نداشتن و منبعثهای زائیده از اصل را مورد غفلت قرار دادن است. چنین آدمی در زندگی اجتماعی و طرز تفکر، قشری و اصل‌گرا و بدون توجه به شرایط زمان و مکان در تحولات و مسایل اجتماعی می‌باشد، از ریشه درخت نمی‌توان به میوه آن پی برد بلکه این شاخه است که معرف میوه و جنس و سنج آن می‌باشد. آدمهای سطحی‌نگر و آنانکه به رابطه اصل و فرع توجه ندارند هم چنین اند که جوهر بی‌عرض لا وجود است.



### کوه را فرهاد کند و لعل را پرویز برد

برده‌ام صد رنج و شد وصلت نصیب دیگران. زمانی عنوان کنند که یکی یا دسته‌ای کار بکنند و دیگر و دسته‌ای بخورند و بهره ببرند. کار کردن خر و خوردن یابو. آنجا که انسان آزاده، رنج خود و راحت یاران طلب نماید و خود را برای رفاه و آسایش دیگران به زحمت بیندازد و دچار رنج و تعب نماید.

محنتا بلبل کشید و برگ گل را باد برد      بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد

### کوه‌کندن و موش بر آوردن

کنایه از ضایع شدن نتیجه کار و بی‌بهرگی و بی‌نصیبی از آن است. زمانی عنوان کنند که بهره و ثمره کار در خور مایه و اصل و کارکرد نباشد. انتظاری که پدر و مادر از برداشت زحمت و کارکرد و هزینه خود برای فرزندان دارند، اگر ناچیز و ناموفق باشد. به فردی بزرگ که حرفی کوچک و بی‌ارزش بزند و در خور شأن او نباشد، گویند، کوه زائید، به معنای آنکه این کلام در خور شأن تو نبود. این همه تحصیل و مطالعه، با این بازدهی؟

### کوه موقر کجا و گاه محقر

باز همان قصه کوه و موش است و مقایسه جهل و علم و جاهل و دانا آنجا که جاهلی در برابر عالمی گاهی در برابر کوه باشد، انسان دوستی با مردم آزاری از این هم کمتر. توطئه و سخط و غضب جاهلان بر عالمان همچون وزش طوفان پر از گاه و خس و خاشاک است بر صخره‌های کوهستان. این همیشه پا برجا ماند و آن پیوسته از سبکی در یک جا نماند. آنجا که بخواهد فردی حقیر در محضر بزرگی اهل علم، خودنمایی کند عنوان می‌شود.

### کوه و گاه پیش او یکسان است

مردی راد و بخشنده و با کسی که شعور تشخیص ندارد و بین خوب و بد، و یازشت و زیبا فرق نمی‌گذارد. آنکه شعور و ممیزه‌اش کار نمی‌کند. شامه، و دید اجتماعی‌اش ضعیف است. نوسانات و تحولات اجتماعی برای او جالب توجه نیستند و او را به خود نمی‌گیرند و یا آنقدر بزرگوار است که باگذشت و فداکاری در نگرش به نیک و بد دیگران یا مسلط نمودن نیکی بر بدی به یکسان می‌نگرد، بلکه نیکی را پرده استتار بدیها می‌نماید.

### که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت

طرز تفکر و برخورد با مسایل زندگی از طرف افراد طرفدار جبر و تقدیر است آنانکه عقل و

شعور و قوه ممیزه را در تعیین خط مشی و روش زندگی بی‌اثر و انسان را ناچار و مجبور و تسلیم می‌دانند نه فاعل مختار، حال آنکه خداوند تبارک و تعالی، عقل و شعور و قوه ممیزه را در انسان به ودیعت نهاده تا به مدد آنها راه زندگی و بهتر زیستن و رسیدن به کمال را بشناسد و به مدد آنها به کامیابی برسد.

چاه است و راه و دیده بینا و آفتاب  
چندین چراغ دارد و بیراه می‌رود  
تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش  
بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

که از آن دنیا آمده که بگویند نیم سوز به کار می‌برند  
به مزاح در برخورد با مسایلی غامض و ناشناخته عنوان می‌کنند. آنجا که کنکاش و تلاش  
جهت شناخت و آگاهی جایز نباشد. با توجه به قضاوت‌های ناصحیح در رابطه با مسایل پیچیده  
و ناشناخته.

که خندید که نگریست روزی زار

اشاره بر آنکه غم و شادی به دنبال هم و در پی‌اند. بعضی برآنند که از پی هر خنده آخر  
گریه‌ایست. کس اشک شرف نریخت تا گریه نکرد. از آنجا که شکست و پیروزی، وصل و  
هجران، و زادن و مردن از پی همند. خنده و گریه هم پاسخگوئی در خوردند. با نوش نیش  
است و مرگ هم در پیش.

که داند که فردا چه پیش آورد روزگار

در رابطه با پیش‌بینی‌های غیر معقول و غیر علمی. آنچه رمالان، فالگیران و طالع‌بینان پیش‌بینی  
می‌کنند. آنانکه دست در کار کائنات می‌برند و از ماوراء الطبیعه خبر می‌دهند. سعد و نحس را  
ورانداز می‌نمایند و ستاره اقبال را بیدار می‌کنند.

که داند در این گنبد تیز گرد  
در او سور چند است و چندی نبرد

«لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ». از همه بدتر، دون علم و دین، ادعای تسخیر ارواح باشد.

کرا آرزو بیش، تیمار بیش

هر که بامش بیش برفش بیشتر. هر که مالش بیش کارش بیشتر. آنچه در رابطه با آرزوهای زیاد و  
طول امل از رنج و درد و زحمت باید متحمل شد. چرا که هر چه دایره خواستها و تمنیات و  
خواهشهای نفسانی زیادتر شود. الم و مشقت بیشتر گردد. آزادی و آزادمنشی رهائی از قید  
این آرزوها و امیال بی‌حد و حصر می‌باشد.

چند خواهی پیرهن از بهر تن      تن رها کن تا نخواهی پیرهن

که را خواسته است، کارش آراسته است

در توجیه حلال مشکلات بودن مال و زر و پول گفته شده است. بعضی به غلط گفته‌اند،

ای رز تو خدا نئی ولیکن به خدا      محبوب قلوب و قاضی الحاجاتی  
ولی سعدی می‌گوید،

گر بی‌هنر به مال کند فخر بر حکیم      کون خرش شمار اگر گاو عنبر است

کرا<sup>۱</sup> در جهان هست هوش و خرد      کجا او فریب زمانه خورد

چرا که عقل و خرد راهبر و مددکارند و مانع از گمراهی نادان که راه از چاه شناسند، به کجراه رود و با زرق و برق ظاهر فریب‌زندگی، عنان اختیار از گفش بدهد و در پی حصول و وصول مال و جاه به هر پستی و دنائتی تن در دهد.

کرا دست کوتاه یابی زدانش      مشو فتنه بر مال و دست درازش

کرا رنگ چهره سیه‌تر ز ننگ      بدو کی پدید آید از شرم رنگ

گویند عمل زشت و ارتکاب خیانت انسان را روسیاه می‌نماید و سیاه‌روی سیاه روز است و سیه روزی نصیب او باشد. بالاتر از سیاهی ننگ و خیانت رنگی نیست. و جهل که همان فقر معنوی باشد باعث روسیاهی دارین می‌شود. الفقر سواد الوجه فی الدارین. فقر معنوی.

که را شده است میسر شمار ریگ زمین

کنایه از به حساب آوردن شمار غیر ممکن‌ها و دنبال مسایل باطل و واهی رفتن و توجه به چیزهایی که در خور توجه نیستند، چون پیدا کردن نقطه مرکز فلان قاره و یا دریا، یا شمردن تعداد درختان یک جنگل، یا دنبال علمی که حلم آن را نداریم رفتن و به کاری که توان انجام آن را نداریم دست یازیدن است. پرسید، مرکز دنیا کجاست. گفت همین جا که من ایستاده‌ام.

که را معاینه باشد خبر چه سود کند، مرا تو راحت جانی معاینه نه خبر

شنیدن کی بود مانند دیدن. اشاره بر آنچه با چشم دیده می‌شود و نیازی به خبر و خبرگزاری ندارد. گفت شنیدم مرده بودی، سؤال کرد، از که شنیدی، گفت از یک آدمی مطمئن، جواب داد از خودم که جلو تو ایستاده‌ام و می‌بینی ام مطمئن تر بود آنجا که به دیده می‌توان اطمینان

داشت به خبر نباید توجه نمود. کی بود خود دیده مانند شنود.

که گفتت به جیحون برانداز تن      چو افتاده‌ای دست و پائی بزن

اشاره بر وضع و حال افرادی است که به دست خود برای خود گرفتاری به وجود آورده‌اند و برای خلاصی از آن تلاشی نمی‌کنند و فریاد هل مَن ناصِرُ یُنْصِرُنِی بلند می‌کنند و انتظار دارند مردم رأساً رفع گرفتاری آنان را بنمایند و خلق را قیّم و بدهکار نسبت به خود می‌دانند.

که گفتت برو دست رستم بیند      نسبند مرا دست چرخ بلند

کی مرده، کی زنده

بیشتر در رابطه با انفعال و بی‌تفاوتی و سرخوردگی و عدم علاقه به کار و کوشش و پی‌چوئی مسایل و حلّ مشکلات عنوان می‌شود. رهاکن بابا، فردا را که دیده. برای فردای نیامده و ندیده و اینکه معلوم نیست چه شود خود را به زحمت بیندازم؟ بیشتر کار و حال افراد سست‌عنصر و بیکاره است زمانی که جنبش و حرکتی مفید لازم باشد و به کار خوانده شوند، گویند، از انجام و یا عدم آن به وسیله من، نه دنیا آباد می‌شود و نه خراب. کی می‌دونه گربه کجا تخم می‌گذارد و فردا چه می‌شود.

کهن جامه خویش پیراستن      به از جامه عاریت خواستن

اشاره بر قانع بودن به مال و دسترنج خود و چشم‌طمع به مال و ناموس دیگران نداشتن است، با خواست و تمنا از این و آن قدر و منزلت خود ضایع نمودن و خود را سبک داشتن به افراد مخصوصاً خانمهایی باید گفت که با داشتن همه‌گونه لباس و وسایل زینتی، باز هم، به گاه مهمانی از این و آن لباس و جواهر به عاریت می‌گیرند، عرض خود می‌برند و رنگ به رو می‌آورند.

کهنه نوکر است

اشاره بر افراد نوکرصفت و نوکر مآب دارد که با داشتن استقلال و تمکن مالی با شغل مناسب از ابراز و اظهار چاکری و نوکری دریغ ندارند، گویا این لغات با خونشان عجین شده و نوکرصفتی، افتخاری برای آنان می‌باشد که گریز از آن را راهی نیست. برخی هم در کار خدمت‌گزاری و نوکری نه تنها ماهرند و چاکر بلکه مفتخراً چاپلوسی می‌کنند و سنگ تمام می‌گذارند و از کفش پاک کردن هم ابائی ندارند، چرا که گرد آن توتیای چشم است.

که و مه راست باشد نزد نادان      چو روز و شب به چشم کور یکسان  
 اشاره بر عدم درک و شناخت خیر و شر و یکسان بودن بد و نیک نزد نادان. چرا که او رهروی  
 است بی چراغ در تاریکی که قوه تشخیص ندارد و قوه ممیزه اش کار نمی کند. او که، که و مه را  
 به لباس می شناسد، اینجا لباسی هم نمود ندارد. اگر دانا بود که را از مه در تاریکی با سخن و  
 کلام شیوا و حکیمانه حکیم و گفتار سفیهانه جاهل تمیز می داد و باز می شناخت. کور چشمی  
 هرگز با نادانی و کوردلی یکسان نباشد.

کی بود یارای آن خفّاش را      که ببیند آفتاب فاش را  
 در رابطه با افرادی می باشد که از شنیدن حقیقت و دیدن نور آن ناراحت می شوند، می کوشند  
 نه ببینند و نه بشنوند. حرف حق برای آنان تلخ است و از حقیقت گریزانند. همانطور که دزد  
 نمی تواند عس را ببیند و جانی قاضی و محکمه را و هر دو چوبه دار را.

کی بی حریف ماند، رندی که خوش قمار است  
 اشاره به افراد خوش مشرب و خوش ذوق و مردم دوست باشد که همیشه بین جمعند و یاران  
 موافق دور آنان و تنها نمی مانند و تنهایی برای آنها مفهومی ندارد. خلاف آنانکه با اخم و  
 ابروی درهم کشیده ارث پدر از مردم طلب دارند. در کوچه از این کنار می روند و از آن کنار  
 بر می گردند. از زندگی حرفی ندارند که با کسی بزنند. زیرا، زندگیشان محدود به خور و  
 خوابست و بی مسئله.

کی بی حریف ماند، رندی که خوش قمار است      آن را که خُلق خوبست تنها نمی گذارند  
 بَشَاشَتِ الْوَجْهِ عَطِيَّةُ الثَّانِيَةِ. خنده روئی و خوش مشربی دومین عطیه است که خداوند به انسان  
 عطا فرموده.

کی بَبَرَدِ تَبِغِ دَسْتَهُ خَوِيْشِ رَا      رو به جراحی ببر این ریش را  
 زمانی عنوان کنند که از خویش به خودی آسیبی برسد، یا کسی چنین قصدی نماید. چرا که  
 انتظار و توقع چنین آسیب و یازیانی نباید متصور باشد. خلاف رأی و عقیده بعضی که گویند:  
 شیشه نزدیکتر از سنگ ندارد خویشی      هر بلائی که به هر کس برسد از خویش است  
 یا  
 من از بیگانگان هرگز ننالَم      که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

کی توان حق گفت جز زیر لحاف  
 طنزی است مصطلح به آنچه که دیگر شوخی بردار نیست و شدنی و انعکاس داشتنی.

## کی دلاور ز پی لشکر بشکسته رود

اشاره بر جوانمردی و ترحم بر بیچارگان و امر بران که خود فرستاده و دست پروده‌اند و هنگام شکست و عقب‌نشینی قشون آسیب‌پذیرترین جمعیت، لذا جوانمرد بر شکست خورده و زمین افتاده بی‌رحمی روان دارد و شفقت نماید، که، آدمیت رحم بر بیچارگان آوردن است.

## کی رفته را به زاری باز آری

در رابطه با اسف خوردن و حسرت بردن بر گذشته زیانباری است که بعضی خود را از غم آن جدا نمی‌سازند و با چراها و اگرها، ایام خود را ضایع و تباه می‌گردانند و بسا که سزاوار و شایسته آن باشند. رودکی شاعر دوره سامانی در این رابطه چنین گوید:

ای آنکه غمگنی و سزاواری	واندر نهان سرشک همی باری
رفت آنکه رفت و آمد آنک آمد	بود آنکه بود، خیره چه غم داری
هموار خواهی ساخت گیتی را	گیتی است کی پذیرد همواری
شو تا قیامت آید زاری کن	کی رفته را به زاری باز آری
مستی مکن که نشنود او مستی	زاری مکن که نشنود او زاری
اندر بلای سخت پدید آید	فضل و بزرگمردی و سالاری

## کی ستاند حکیم فرزانه داروی صرع را ز دیوانه

زمانی عنوان کنند که به هر علت درد را به طبیب درد نگویند. و یا عاقلی از درمان دیوانه اکراه داشته باشد، دانشمندی از ارشاد و نصیحت شانه خالی کند و گمراهی را به راه راست هدایت نکند و یا معلمی شاگرد سربه هوا و پریشانی را از تربیت و تعلیم محروم دارد. کار را به کاردان بسپاریم و برای درد به طبیب مراجعه نمائیم آنگاه نتیجه مطلوب طلب نمائیم و انتظار فلاح و نجات و درمان داشته باشیم.

## کیست آنکس که در این دایره سرگردان نیست

به کسانی باید گفت که از گذشت و گردش نابسامان زمان نالشها و شکوه‌ها دارند، آنکس که گله ندارد و شکیب دارد دیوانه‌ایست سرگردان در تاریکی و روشنائی روز و شب، او رانه فکری و نه درایتی و نه انعکاسی آزاردهنده از حرکات زمان. عاقل عاشق است و عاشق در نقطه پرگار وجود سرگردان.

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند

حیرانی و درماندگی اینان از بهت و حیرت در عدم شناخت وجود و طبیعت و کیفیت برخورد با عوامل آن می‌باشد.

### کیست گو نیست دشمن، دشمن

در ترغیب کسی گویند که علیه دشمن می‌جنگد، توجیهی الزامی چرا که جنگ و ستیز و دشمنی مظهري از جهل است و دانا دشمنی نشناسد که دشمنی نماید. در عرف خانواده بعضی فرزند را دشمن و فرزندزاده یعنی نوه را دشمن دشمن و در نتیجه دوست می‌دانند، دوست پدر و مادر بزرگ.

### کیسه خالی و دلی خواهان

کیسه خالی، دل طالب و شهوت غالب. اشاره بر فقر و نیازمندی باشد، آنجا که انسان برای هر چیزی حسرت به دل باشد، حال اگر این تهی دستی و جیب خالی با پز عالی هم همراه باشد، دیگر سؤال برانگیز است و شماتت‌زا همسایه را. جیبی چون کف مفلس از زر تهی.

دعوی اکسیر چه سود ای حکیم	کیسه چو خالی بود از زرّ و سیم
کایچ گنبد نگه ندارد گوز	بر وفای سپهر کیسه مدوز
دوخته خلق کیسه‌های امید	اندر آن گیسوی سیاه و سپید

### کیسه دوختن برای کسی یا چیزی

کنایه از طمع به مال کسی داشتن و خطّ و نشان کشیدن برای تصاحب مال و ارثی که در رابطه با مال موروثی متوفی علیه وارث کیسه‌ای گشاد دوخته و تیر بر چله کمان طمع و نیرنگ نهاده. غافل از آنکه ته چنین کیسه‌هایی سوراخ است و آنچه را باد آورد بادش بَرَد.

### کی شناسد طفل قدر سیلی استاد را

زمانی توجه بدین مضمون جلب می‌شود که فرزند گله جور استاد را نزد پدر و مادر می‌آورد و برخورد با استاد را می‌طلبد، و آنان نیز با توجه به روش غلط اعمال محبت والدین و فرزند استاد را شماتت می‌نمایند. سعدی گوید،

خرسک زنند کودکان در بازار

استاد معلّم چو بود کم آزار

و نیز می‌گوید:

لوح سیمیش در کنار نهاد

پادشاهی پسر به مکتب داد

جور استاد به زمهر پدر

بر سر لوح او نوشته به زر

مراد از آزار و جور، تنبیه و چوب و فلک و داغی نیست.

### کی شنیدستی که گردد تشنه سیراب از سراب

کنایه از نهی و بازداشتن از دل بستن به چیزهای پوچ و بی‌مایه. امید واهی داشتن به غیر، ممکن و توجه داشتن و باکار و کوشش از رزاق روزی خواستن و در نتیجه در بیابان به دنبال سراب ندویدن باشد. زندگی سالم و آرام با اتکاء به کار و امید.

### کی شود سنگ بدگهر، گوهر از خرد بدگهر نگیرد فر

اشاره بر اصالت و سلامت نفس و تزکیه می‌باشد. شخص را که منشأ آن جدا از مسایل ریشه‌ای «ژنتیکی» تربیت خانوادگی، سپس محیط و مدرسه است. روانشناسی به عنوان علمی مستقل و جدا از فلسفه، کارآ و چاره‌ساز، بنیاد بد و کج و زاده از مادر را پذیرا نیست و زیر سؤال قرار می‌دهد. اگر سرشت را بدینسان که گفته شد بپذیریم، آنوقت در رابطه با اهلّیت و شروع آن با تربیت باید به گفته حکیم طوس توجه نمائیم که:

درختی که تلخست ویرا سرشت	گرش بر نشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب	به پا انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام هرکو به بار آورد	همان میوه تلخ بار آورد

### کی عمر رفته کس به دویدن گرفته است

گویند، عمر رفته، آب ریخته و آبروی برباد رفته باز گرفته نشوند. باید به کسانی گفت که عمر به بطالت می‌گذرانند و از گذشت و هنجار و ناهنجار زمان عبرت نمی‌گیرند و برای دو نان آبرو نزد دونان برباد می‌دهند. غافل از آنکه عمر دوباره باز نگردد و زیبا گفته است شاعر:

دوش از او خواستم دو بوسه و گفتم	مکرمتی کن به آب لطف خسی را
گفتی یکی بس بود اگر دوستانی	فته شود آزموده‌ایم بسی را
عمر دوباره است بوسه من و هرگز	عمر دوباره ندادند کسی را

### کی فرار از خویشتن آسان بود

کنایه از آنکه، هر کس خودش، آنست که هست، بسا آنکه بنمایاند و یا خلاف آن. خودشناسی خداشناسی است. به کسانی اطلاق می‌شود که می‌کوشند به جز آنچه هستند خودنمایی کنند. ظاهر و باطنشان یکی نیست، آنانکه گرفتار هوای نفس و آرزوهای دور و دراز خود و در نتیجه آز و مال‌اندوزی هستند و در این راه به هر منکری دست می‌زنند و خود را متقی و



پرهیزکار هم می‌دانند، چرا که به آنچه ممکن نبوده دست نیازیده‌اند.  
می‌گریزم تا ز گم جنبان بود  
کسی فرار از...

### کی فروزد چراغ کس بی‌زیت

که چراغ مردمی بی علم روشن نشود و جوانمردی که روشنی بخش زندگی است جز با گذشت و فداکاری میسر نگردد، خدمت به خلق در جبین انسان تلؤلوثی از رضایت و نوری از ایمان به وجود می‌آورد و صفای ضمیر و شادابی ظاهر را دو چندان می‌کند. از چراغ بی‌زیت نور خواستن چون دل به سراب بستن است و از نخوانده و نشنیده، دانشمندی.

### کی کار شیطان است

در رابطه با وعده‌های تو خالی و کی و کجا گفتن‌ها عنوان می‌کنند. آنجا که امید و اطمینان نیست و شک و تردید در تصمیم و اراده نفوذ دارد. کی خواهد رفت، کی اقدام می‌کنی، بالاخره به کجا می‌روی و از این قبیل چون، اگر و مگرها و کی و کجاها.

### کیک<sup>۱</sup> «گگ» در شلوار کسی افکندن

کنایه از مشوش نمودن، ناراحت کردن، افکار کسی را پریشان نمودن و از خود بی‌خود ساختن. یقین کسی را به شک تبدیل نمودن. کار آدمهای زرنگ و شارلاتان و پشت‌هم‌انداز و ردیف بکن و چاچولباز می‌باشد. بیشتر دلالت برای به شک و تردید انداختن فروشنده در قیمت تعیین شده این چنین‌اند. به همین دلیل وقتی از شیطان پرسیدند بین اهل معامله که را دوست می‌داری گفت دلالتان را، چرا که دریافتم دروغ می‌گویند و صحنه‌سازی می‌کنند، به آنها نزدیک شدم. بعد متوجه شدم که برای توجیه دروغ خود قسم هم می‌خورند با آنها دوستی یکرنگ شدم.

حذر آنگه کنی که درفتدت      سنگ در کفش و کیک در شلوار

### کیکش نگزید

کنایه از ناراحت نشدن، منصرف نگشتن، تصمیم خود را به علت رویداد و یا ناراحتی عوض نمودن. از ضرر و زیان و یا رویدادی ناراحت‌کننده، جا نخوردن و بی‌اهمیت جلوه دادن.

۱. کیک حشره‌ایست کوچک چون شپش، بال ندارد، ولی چون پاهایش بلند است خوب می‌جهد و نیش می‌زند. اغلب ناقل میکرب هم می‌شود.

خبری بد را تحمّل نمودن و عکس‌العملی نشان ندادن است.

### کینه شتری

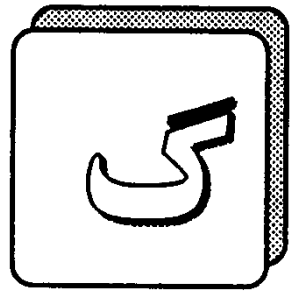
به آدمهای بد کینه و انتقامجو نسبت می‌دهند، آنانکه کینه به دل می‌گیرند و تا انتقام نگیرند دست بردار نیستند، شتر را حیوانی بد کینه و انتقامجو می‌دانند. گویند، کینه‌جوئی کار انسان عاقل و سالم نیست، کینه‌دان اصل ضلال و کافری، یعنی عین گمراهی و ترک دین. کینه‌جوئی روش سالم انسان نیست. مولوی گوید،

باز فرو ریخت عشق از در و دیوار من      باز بدرید بند، اشتر کین دار من

### کینه شکم تا چهل سال است

مثل، داغ شکم تا چهل سال می‌ماند. مربوط به آدمهای شکم‌پرست و شکم‌باره و پرخور است، ناخنک‌چی‌های ماهر که فروشندگان مواد خوراکی را هنگام خرید به ستوه می‌آورند و آنچنان ولعی دارند که هنگام خوردن اگر کسی بر سفره نشیند متوجه نشوند.





گازر مباش کز پی تزیین دیگری جامه سپید کرد و ورا رو مسود است

کنایه بر کار افرادی است که خود رنج می‌برند و زحمت می‌کشند ولی از کار خود بهره‌ای نمی‌گیرند و نیز افرادی، کاسه گرمتر از آش که برای برائت و تطهیر دیگری از فساد که به بردارد، خود را به میان انداخته، آلوده می‌نمایند و بدنامی و بی‌بهرگی نصیب آنان می‌شود.

گازری از بهر چه دعوی کنی چونکه نشویی خود دستار خویش.

چون، چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. به واعظ غیر متعظ باید گفت، ای فقیه اول نصیحت کن تو نفس خویش را. آنکه خود مستحق نصیحت بود کرا خواهد ارشاد نماید. به کسی گویند که از خود بی‌خبر است و خود را شناسد ولی پیوسته انگشت اشاره او به سوی دیگران است.

گاوان و خران بار بردار به ز آدمیان مردم آزار

وقتی حرکت و رفتار و حتی شعار کسی در راستای مردم آزاری باشد و بیماری که از ناراحتی و ناله و جزع دیگران آرامش بیابد، مشمول اولئک کالانعام بلهم أضل، می‌باشد. از این قبیل اند، شکنجه‌گران، و مأموران شداد و غلاظ حکام و دست اندرکاران و مأموران چوبه و یا جوخه‌های اعدام و به حاجی گرانفروش و محترک که خود مردم آزار است هم گویند.

حاجی تو نیستی شتر است از برای آنکه بیچاره بار می‌برد و خار می‌خورد

گاو بکش گنجشک هزارش یک من است

اشاره بر کار اصولی نمودن، فرع و یا فروع را به جای اصل نگرفتن. خود را به کارهای ریشه‌ای و اصولی سرگرم کردن و از کارهای جنبی که باعث اتلاف وقت و عمر عزیز می‌شوند پرهیز نمودن است. در زندگی فکر اصولی داشتن و به حاشیه و کنار و آسان‌گذری توجه نمودن.

گویند، گوشت را از بغل گاو می‌برند. کارهای بزرگ و افکار بزرگ مردان بزرگ می‌طلبند.

### گاو بی شاخ و دم

به آدم بی‌شعور و بی‌اراده و کسی که ضابطه و قاعده‌ای برای کارهایش وجود ندارد گفته می‌شود. اگر قصدی دارد، بی‌محابا هرچه سر راهش بیاید با خود می‌برد و یا از بین بر می‌دارد، به کسی رحم نمی‌کند. اگر مجری است، ظالم و مظلوم و گناهکار و بیگناه سرش نمی‌شود، گاو بی‌شاخ و دم است و به هر طرفی می‌زند. نادانی بالفطره و بی‌درایت است.

### گاو پیشانی سفید

معروف و مشهور است، همه کس او را به خاطر شهرتش می‌شناسد. کسی را گویند که مشهور و معروف خاص و عام می‌باشد. دانشمندی که به خاطر دانش و کشف و تجسس خود معروف شده، خدمتگزار مردم دوستی که به جهت خدمت به خلق و مردم داری چون حاتم طائی شناخته شده است. قاتل و جنایتکاری چون اصغر بروجردی قاتل سی و سه نفر، و زیانزد خاص و عام، کلک و حقه بازی چون آرسن لوپن، هنرمندی کم‌دی و بزرگوار و انسان دوست چون چارلی چاپلین.

### گاو حاج میرزا آقاسی

زمانی که پای ولگردی و مفت خوری در بین باشد و شخص افسار گسیخته و دله‌ای به هر جا برود و بر سر هر سفره بنشیند، عنوان نمایند. گاوان امین الشریعه‌ها هم در اغلب شهرها چنین وضعی داشته‌اند گاو و گوساله‌هایی که بدون افسار و مراقب صبح از خانه به صحرا می‌رفتند و از مزرعه‌های این و آن می‌خوردند و کسی هم جرأت تعدی و تجاوز به آنها را نداشت و عصر هم به خانه باز می‌گشتند و خانواده امین الشریعه از شیر حلال آنها نوش جان می‌کردند. گاوهای حاج میرزا آقاسی هم چنین وضعی داشتند.

### گاو خوش آب و علف

آدمی که به همه جا سرک می‌کشد، از هر سفره‌ای لقمه بر می‌گیرد. از دست و دهان او هیچ خوردنی در امان نیست. موقع خرید مخصوصاً خرید آجیل و شیرینی ناخنک چی خوبی است. سر سفره رحم به صغیر و کبیر نمی‌کند و هرچه جلو دستش بیاید می‌بلعد.

هرچه بر سر سفره و خوان تو نهند      هرچه بر کام و دهان تو نهند

بخوری خواه گزرا<sup>۱</sup> خواه صفی گاو و خر نیست بدین خوش علفی

### گاو دل و گاو زهره

کنایه از آدم ترسو و بزدل باشد. آنکه از سایه خودش هم می ترسد. کسی که جرأت و جسارت ندارد. ترسان و لرزان، از شنیدن هر صدائی وحشت می کند. به جن و اشباح و حضورشان همه جا برای مزاحمت اعتقاد دارد. هرگز آب داغ روی زمین نمی ریزد که دست و پای بچه اجنه های حاضر در همه جا بسوزد و اجنه ها او را دیوانه کنند، از بچگی پدر و مادرش او را از لولو و جن می ترسانیدند. زندگی او سراپا با اوهام و خرافات توأم است.

### گاو شیرده فلانی بوده

کسی را گویند که به سادگی برای دیگری بیگاری و مفت کاری می کرده، یا فرمانبردار و حرف شنو او بوده، نوکر بی اجر و مزد، گذران معاش کسی بی مزد و بهاء از کیسه و سفره دیگری گویند فلانی گاو شیرده به همان است. خوب فرمانبر رام و آرامی است.

### گاو<sup>۲</sup> ریش بودن

کنایه از ابله و نادان بودن، احمق بالفطره. آنکه هر را از بر و گاو را از گاو میش و هر دو را از خر تشخیص نمی دهد. با گاوریشان مجالست نمودن و به سبک آنان درآمدن، عقل خود را زایل نمودن و دین و دانش باطل کردن است.

گاو ریشی بود او برزیگری داشت جفت گاوی و طاق خری

### گاو ش زائیده

کنایه از بروز رویدادی غیرمنتظره و مشکل، بد آوردن و گرفتار شدن، در کار کسب زیان کردن، به جای خبر خوش، خبر ناخوش آیند رسیدن. از کار و شغل و منصب منفصل شدن، اقدام برای خدمت و یا ارشاد و راهنمایی نمودن و مورد سوء ظن و بدگمانی طرف واقع شدن، قصد انجام خوبی داشتن و بدی دیدن است آدمهای با حسن نیت اغلب با چنین رویدادهائی مواجه می شوند. با حقوق کم صاحبخانه کرایه را بالا بردن است.

گاو م است آبم است و نوبت آسیابم است

مثل، سه پلشت آید و زن زاید و مهمان زدر آید. خرجی گزاف متوجه کسی شدن و کیسه خالی

بودن. مثل، گاو مان دو قلو زائید، جفتش هم گیر کرد. آدمهای معتقد به بدیاری و سعد و نحس، رویدادهای اینچنینی را اینگونه تفسیر می‌کنند.

### گاو نه من شیری است

خدمت می‌کند و با یک حرکت غیر معقول اجر خود ضایع می‌گذارد. مثل گاوی که زحمت دوشیدن نه من شیر را تحمل می‌کند و سپس با لگدی می‌زند و ظرف شیر را بر می‌گرداند. کنایه از نیکی‌های کرده خویش را به بدی ختم کردن باشد.

چو آن گاوی که از وی شیر خیزد      لگد در شیر کوبد تا بریزد  
ترف<sup>۱</sup> عدو ترش نشود زانکه بخت او      گاویست نیک شیر ولیکن لگدزن است

### گاهی نوبت تیغ است و گاهی نوبت ساغر

اشاره بر رنج و گنج و زحمت و بهره‌وری. که نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود دنبال رنج و مشقت، دوران آسایش است. در جوانی باید کوشش کرد، رنج برد و متحمل زحمت شد تا با ورود به زندگی اجتماعی و تشکیل خانواده و سپس دوران پیری از رفاه و آسایش لازم برخوردار بود. به کسانی باید گفت که بدون دست بردن به تیغ ساغی می‌طلبند و بی رنج گنج می‌خواهند.

### گدا را اگر همه عالم بدو بخشند گداست

گدا به لقمه نانی شکر گزارد و دعا نماید و گداصفت اگر دنیا بدو رسد سیرانی نداشته باشد. کسانی را شامل می‌شود که هر چه زیادتر به آنها برسد، نیازی بیشتر احساس نمایند. گداصفتان به علت گدائی همیشه حساب این و آن را دارند و دست دراز می‌کنند بدانچه متعلق به آنان نیست. به قول سعدی، محال عقلست اگر ریگ بیابان در شود که چشم گدایان پر شود.  
از تنگی چشم پیل معلوم شد      آنکس که غنی تر است محتاج تر است

### گدا به گدا، رحمت به خدا

زمانی عنوان کنند که ممسکی گداصفت بخواهد گدا صفت دیگری را سرکیسه نماید و یا گدائی دست در جیب گدائی دیگر بکند و یا محتاجی بخواهد کلاه سر محتاجی دیگر بگذارد. وقتی یکی از دیگری چیزی بگیرد و شخص ثالثی مبلغ و یا مقداری از آن را مطالبه

کند، اظهار نمایند.

### گدا داند که ممسک کیست

چرا که دست پیش همه کس دراز کرده و می‌کند، لذا ممسک و خسیس را از صاحب کرم و بخشش تشخیص می‌دهد و می‌شناسد. بر بخل خداوندان نعمت نمی‌توان وقوف یافت الا به سبب گدائی و گرنه هر که طمع یکسو نهد و دست تکدی دراز نکند کریم و لثیمش یکی ماند، محک داند که زر چیست و گدا... گدا قیافه شناس و روانشناس هم می‌شود.

### گدا در جهنم نشسته است

بدان سبب که درآمد بدون سرمایه و هزینه دارد، دست بگیر دارد و دست بده ابد. لذا اگر دستی دراز کرده و چیزی یافت که در کیسه بهشتش باز است و گرنه می‌گوید به جهنم که نداد و از این به جهنمها زیاد می‌گوید. به طنز می‌گفتند اصفهانیا در بهشت و شیرازیا در جهنم نشسته‌اند، چرا که اصفهانی ولخرج نیست و هر چه یابد به بهشت که محل ذخیره باشد می‌فرستد و شیرازی چنین درآمدی را با ولخرجی به جهنم می‌رساند و نابودش می‌کند، لذا اصفهانی همیشه از شیرازی بستانکار است.

### گدا را چه یک نان بدهی و چه یک نان از او بستانی

فقر درجه یک و دو آن فرقی ندارد، عسرت و تنگدستی در هر میزان و مایه‌ای که باشد، فقر است، اصل قبول و به آن رضا دادن است و این کلام دوریشان باشد. می‌گویند، آب که از سر گذشت چه یک نی چه صد نی. ولی گدا صفتان را هر چه بیشتر دهی نیازشان بیشتر شود.

### گدا، گدا را نمی‌تواند ببیند و خسیس ممسک هیچکدام را

مثل مهمان مهمان رانمی‌تواند ببیند، صاحبخانه هیچیک را... گدا به گدا، رحمت به خدا.

### گداها را می‌گیرند

زمانی عنوان کنند که آدم پرروئی با سماجت چیزی از کسی طلب نماید و او نخواهد بدهد به طنز و یا جدی گفته می‌شود. بین دوستان به شوخی زیاد رد و بدل می‌شود.

### گدای در زن و مول کتک زن

هر دو پررو و وقیحترین هستند، که اولی به زور می‌خواهد و می‌طلبد و دومی فاسق زن شوهردار است و در برابر اعتراض شوهر آن زن فاسقه به زور و کتک متوسل می‌شود و او را



ساکت می نماید. البته این عمل با توافق زن فاسد و مرد فاسق صورت می گیرد.

### گدائی کار بیمایه ایست

نه پول می خواهد و نه کار و نه نیاز به عرق جبین دارد، فقط کمی پروئی لازم است به کسی که عادت به رایگان از خویش و همسایه گرفتن و پس ندادن داشته باشد هم به طنز می گویند. گدائی کن تا محتاج خلق نشوی. گدائی اگر ننگی ندارد، برکتی هم ندارد. گدای شرمگین در سیاهی شب بی حیا گردد. گدای جهودهاست، نه دنیا دارد نه آخرت. گدا را که رو می دهی صاحبخانه می شود.

### گذر پوست به دباغخانه می افتد

در رابطه با بی اعتنائی و جواب ردّ به خواست و تمنای کسی دادن عنوان می شود، توهّم فردائی داری، پای تو هم توی تله گیر خواهد کرد. کسی را گویند که از همه توقع کمک دارد ولی سودش به کسی نمی رسد و در برابر خواست دیگران جوابش منفی می باشد. دست رد به سینه هرخواهان و تقاضاکننده ای می زند، بدون توجه به فرداهای سراپا گرفتاری و نیازهای فراوانش.

گذر عارف و عامی همه بر دار افتد      شه اگر باده کشانرا همه بر دار زند

کنایه از آنکه، اگر روز حساب برسد پای عارف و عامی لنگ خواهد بود. زبانها دراز و کلامها گویاست تا زمانیکه پای حساب و کتاب به میان نیامده است.

چون اشتر مست در قطاریم همه      چون شیر گرسنه در شکاریم همه  
گر پرده ز روی کارها بردارند      معلوم شود که در چه کاریم همه

### گذشت آنکه تو را زلف عنبرافشان بود

داشتم و داشتم گذشت، دارم و دارم هم می گذرد. جوانی به پایان می رسد و پیری می آید، بر گذشته حسرت آوردن خطاست. کسی را گویند که پیوسته در حسرت گذشته است و از وضع موجود بهره نمی گیرد و یا عمر و مایه زندگی را بیهوده بر باد می دهد. و به یاد جوانی گوید:

جوانی من از کودکی یاد دارم      دریغا جوانی، دریغا جوانی

### گذشت آنکه عرب طعنه بر عجم می زد

اشاره بر ظلمهای عرب به ویژه، بنی امیه و بنی عباس که به ایرانیان روا می داشتند. و عجم را

موالی و چاکر و غلام می‌دانستند و کوشش داشتند زبان فارسی و سنت‌های ملی ما را از بین ببرند و زبان و آداب عرب را جای‌گزین آن نمایند، ولی ایرانیان تنها ملت و مردمی بودند که با تسلط اعراب زبان و ملیت خود را فراموش نکرده، رها ننمودند و تنها از عرب دین اسلام را پذیرا شدند.

### گذشت برگشت ندارد

حتی یادآوری و زبانزد آن هم زشت است. کسی را گویند که آنچه به کسی دهد چون کودک که هرچه دهد باگریه پس بگیرد، باز پس گرفتن آن را مطرح می‌نماید و یا سر هر کوی و برزن، بخشش و کرم خود را عنوان می‌نماید. آنانکه بازگو کنند و منت نهند.

یکی گفتم به آن برگشته ایام	چه می‌خواهی ز مردم گفت دشنام
چرا چون هرچه دیگر می‌دهندم	به جز دشنام منت می‌نهدم

### گذشته مرد معترف مرد است

بدان سبب که گذشته مشحون و پر از کردارها و اعمال انجام شده است و خوب و بد و زشت و زیبای آن اعمال که زبانزد هم شده است، منش و کنش و شخصیت فرد را معترف می‌باشد و به نیک و بد و خیر و شر آن مرد را شناسند.

### گر آزاده‌ای بر زمین خسب و بس مشو بهر قالی زمین بوس کس

لقمان پسر را گفت، پسر همیشه غذای شاهانه بخور و در رختخواب شاهانه بخواب. پسر گفت ای پدر، پسر لقمان چگونه چنین خورد و خُسبید. پدر گفت غذا سر سیری مخور و آنچنان با گرسنگی بر سفره نشین که نان خالی تو را طعم غذای شاهانه دهد و زمانی به فراش برو و بخواب که اگر بر زمین لخت بخوابی، خواب شیرین بینی. آنجاست که انسان منت کس نکشد و گلیم از قالی باز نشناسد. نان خود خوردن و نشستن به که کمر زرین بستن و به خدمت ایستادن. که گفته‌اند:

آلوده منت کسان کم شو	تا یکشبه در وثاق تو نمانست
ای نفس برسته قناعت شو	کانجا همه چیز نیک ارزانست
تا بتوانی حذر کن از منت	کاین منت خلق کاهش جانست

لذا آزاده باش و از تهی دستی ترس که آزادگان تهی دستند.

به سروگفت یکی میوه‌ای نمی‌آری	جواب داد که آزادگان تهی دستند
-------------------------------	-------------------------------

## گرامی بود جان مگر روز جنگ

جان عزیز است و «حفظ البدن من الایمان»، ولی روز جنگ و دفاع مقدس هم میهن دوستان و ناموس خواهان برای حفظ ملک و ناموس جان بر کف می‌نهند و به میدان جنگ می‌روند. مرگ در راه دفاع از میهن و ناموس چیزی ارزنده و بس گرامی می‌باشد.

## گرانست ارزانش می‌کنم

گفت چگونه، این فروشنده است که باید ارزانش بکند. نه تو خریدار. گفت از ترک خرید، نخوردن غیر لازم و نپوشیدن غیر واجب و ترک مستحبات خاصه و سایل زینتی همه چیز ارزان می‌شود.

گر از بسیط زمین عقل منهدم گردد      به خود گمان نبرد هیچکس که نادان است  
گویند هر کس خود را به کمال پندارد و فرزند خود را به جمال. هر چه جهل بیشتر، ادعا  
زیادتر، که این دو با هم نسبت مستقیم دارند. چرا که اهل دانش و بصیرت گویند  
تا بدانجا رسید دانش من      که بدانم همی که نادانم

## گر از هر باد چون بیدی بلرزی      اگر کوهی شوی گاهی نیرزی

کنایه از استقامت و پایداری و توان و پایداری باشد. به کسانی باید گفت که با باد حوادث چون  
گاه از این طرف به آن طرف می‌روند. متزلزلند و لرزان اینان چون ضعیفند و مانند گاه لرزان از  
گاه حرکت‌های خود همیشه کوه می‌سازند و از قهرمانیهای خود یاد می‌کنند.  
رهائی خواهی از سیلاب اندوه      قدم بر جای باید بود چون کوه

## گر اندیشه بد کنی بد رسد

در رابطه با اندیشه و عمل است که آنچه شخص در مغز و مخیله خود پیروانند در کوران  
زندگی به عمل گراید و صورت پذیرد و چون عمل و کنش جهت آن به سوی خلق باشد از  
عکس العمل آن غافل نباید بود که از نیکی، نیک و از بدی بد آید، و چون بد آید هر چه آید  
بد شود. زنهار بد نیندیشی که بد کنش گردی و بد کنش گناهکار منفور و ملعون خلق باشد.  
اگر ایمن کنی مردمان را به داد      خود ایمن بخشی و از داد شاد

## گر به جانی به خری یکدم، خوش ارزانست

اشاره بر دم غنیمت شمردن است و از لحظه‌های زندگی بهره بردن وقت و عمر را بیهوده تلف

نمودن. خاصه عمر و لحظات را با یاران همدم و همراه و اهل صفا و پاکی و پاکدلی گذرانیدن.

گر به جانی به خری یکدم، خوش ارزانست دم خوش بایدت از خویش برون آی چو گل  
صاحباً عمر عزیز است غنیمت دانش گوی خیری که توانی ببر از میدانش

### گر بدم گر نیک همزمان توام مبتلای خویش و حیران توام

زمانی که خویشی، نزدیکی، دوستی و قرینی از اعمال انسان که بسا خوش آیند نباشد، گله نماید، عنوان کند. پوست و گوشت مال شما است و استخوانم را که شما دور نخواهید انداخت، اشاره بر آنکه گله شما بی مورد است و از شما هستیم. در این رابطه، عرض خود هدر ندهید آنانکه گویند از ماست که بر ماست.

چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

### گر به دولت بررسی مست نگر دی مردی

اشاره به کسی که ظرفیت و قدرت تحمل و ثروت و ثروت و یا مقامی را نداشته باشد و با رسیدن به یکی از این عوامل محرک و مخرب خود را نشناسد و به قول معروف خود را گم کند، انتظار سلام و احترام از دیگران داشته باشد و با کسب جاه و مقام، غرور و خودخواهی افزون نماید و دست آزار و اذیت سوی آزادگانی که به مال و جاه واقعی نگذارند دراز نماید.

### گر به ریش و خانه مردستی کسی هر بزی را ریش و مو باشد بسی

اشاره بر ارجح بودن عوامل معنوی و اخلاقی شخصیت بر صوری و آراستگی آن به مال و ثروت و جاه و مقام. اگر چنین نبودنی دلالت مال اندوز که شیطان می گوید دوستی آنان را بدان سبب پذیرفته و انیس شده ام که دروغ می گویند و برای کسب و تثبیت و اثبات آن قسم هم می خورند، باید مرد مردانه و اصلح قوم باشند نه کسی از آنان بهتر، و نه دسته ورسته ای از آنان واجب التکریم تر. گفته اند اگر ریش تکریم و اعلمیت را سبب می شد به بز می گفتند میرزا عبدالکریم.

### گر به عیب خویشتن دانا شوی کی به عیب دیگران بینا شوی

اشاره به حال و وضع افرادی می باشد که به عیب خود توجه ندارند و پیوسته عیبجوی دیگرانند. عمل ننگین خود نمی بینند و آوازه ننگ همسایه را هر چند کوچک، بر سما می رسانند.

ای هنرها نهاده بر کف دست  
تا چه خواهی خریدن ای مغرور  
عیبها را نهفته زیر بغل  
روز درماندگی بسیم دغل

گر به نام بی‌دینی نیکوئی کنی بهتر  
تا به نام دینداری فسق ورزی و عصیان  
اشاره به ظاهر فریبان ریاکار دیندارنما دارد که با لباس دین و تظاهر بدان به هر منکری دست  
می‌زنند و اقدام به خلاف و گناه می‌نمایند و اگر انگشت اشاره به سوی آنان دراز شود الله الله  
گویان چماق تکفیر بلند می‌کنند و مدعی را به فسق و فجور متهم می‌نمایند که من و خلاف و  
پای بیرون از جاّه مردمی و عفاف؟

گر به گفتا که موش گه خورده  
کی به کجراه می‌روم بنده  
ندرم موش را به دندانان  
که شدم عابد مسلمانان

گر به آمد دنبه را بر بود  
نال و آه هم ندارد سود

کنایه بر وقوع حادثه در غفلت و بی‌خبری باشد، کسانی را شامل می‌شود که حساب کار و  
زندگی و گذران زمان را ندارند، پیوسته در برابر عمل انجام شده قرار می‌گیرند و انگشت  
تحریر به دندان می‌گزند، ای کاش می‌دانستیم و جلو کار را می‌گرفتیم، چرا توجه نکردیم. اگر  
توجه داشتیم چنین وضعی پیش نمی‌آمد و از این اگر و مگرهای بسیار. باید گفت، خوابت  
بخیر، سار از درخت پرید، آتش سرد شد.

گر به خانه هم باید مقبول<sup>۱</sup> باشد

کنایه از زیباپرستی و خواست بشر به لذت بردن از زیباییهای زندگی و آنچه در خلقت و  
طبیعت زیباست، چرا که مشاهده زیبایی بهجت انگیز است و شادی آفرین. همچنانکه نگرش  
زشتی‌ها و پلیدیها نفرت انگیز و غم افزا و اشاره به خانه داری، زنان ولنگار و تنبل و  
بی‌توجهی است که زندگی به هم ریخته و آشفته دارند که از دیدن نابسامانی آن اندرون، دل  
آدم به هم می‌خورد. هر چیز زیبای آن خوبست، همانطور که کلام زیبا و آواز خوش از کام و  
دهان و لب شیرین که با نغمه و یا بدون نغمه هم دلفریب می‌باشد.

گر به در دکان شیشه‌گر

اشاره بر عامل خرابی و شکست و به هم ریختگی و اضمحلال. همچون موش در دکان

۱. زیبا و قشنگ را مراد است.

خواربار فروش. مثل بچه گرگ پروریدن و امید زندگی سالم داشتن. اشاره بر افکار و عقاید کسانی است که در جمع اضداد سلامت می طلبند و در تف و دم گرما، هوای لطیف و جانبخش. از بدان انتظار نیکوئی داشتن و از گرگ پوستین دوزی نمودن. از خسیس عطا و کرم و با بیکاری و تنبلی درهم و دینار.

گر به که دستش به گوشت نمی رسد می گوید پوف، گنده

بعضی از آدمها چنین اند چون دستشان به چیزی نرسد آنرا نزد دیگران هم بد می دانند و می گویند بد بود نخواستم، اخ بود تفش کردم.

گر به خانه زال بودن

کنایه از قانع بودن و به کم اکتفا نمودن و به لقمه ای رضا دادن، نه انزوا و ترک دنیا کردن و عُسرت کشیدن که روزی در کار و کوشش است و فراخ روزی گشاده دست و کارساز باشد، آنکه بارنج گنج یابد. داستان گر به خانه پیر زال است که بوی کباب به خانه امیر کشانیدش و بر تیر غلامان مجروح شد و در حال فرار و بازگشت به خانه زال در حالیکه خون از تنش می چکید می گفت.

من و کنج ویرانه پیرزن  
قناعت نکوتر به دوشاب خویش

اگر جستم از دست این تیرزن  
نیرزد عسل جان من زخم و نیش

گر به را بر موش کی بوده است مهر مادری

داستان ظالم و مظلوم و عدم رحم و شفقت در وجود ظالم، همچنین است ایراد فشار و جور صاحبان زر و زور و طالبان مال دنیا و مقام پرستان بر خلق خدای و زیردستان که بدون اعمال آن مالی به دست نیاید مضافاً که با دروغ و نیرنگی هم باید همراه باشد، و نیز حالت گر به و جوجه را باید،

ناله مادرش ندارد سود  
جوجه را گر به پس نخواهد داد

لیک چون گر به جوجه را بر بود  
گر تضرع کند و گر فریاد

همچنانکه جابر ستمگر حق مظلوم را واپس نخواهد داد جز با اعمال قدرت و حق طلبی مصرّانه.

گر به را در حجله باید گشت

طنز گونه ایست در رابطه با قدرت نمائی و خود نمودن در ابتداء هر کار و رابطه ای که طرف،

حساب کار خودش را بکند و به فکر تجاوز و تخطی نیفتد، مردان قدرت طلب و آنان که می‌خواهند در خانه مطلق العنان باشند، معتقدند که باید شب عروسی و در حجله با عملی دیکتاتور مآبانه نازشستی به عروس نشان داد که در طول زندگی زناشویی برای او سرمشق باشد.

### گربه رقصاندن

کنایه از دوز و کلک چیدن، مسخره بازی در آوردن. در کار صادق و درستکار نبودن و برای کلاه گذاشتن سر طرف به چپ و راست زدن، از کوچه علی چپ رفتن و رقیب را گمراه نمودن آنکه حرف راست توی دهانش نیست و از امانت و صداقت بوئی نبرده است.

### گربه مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک از هوا برداشتی

اشاره بر احوال ظالمان مظلوم نما و آنان که در زندگی اجتماعی برای ارتکاب هر خلافی آمادگی دارند ولی محیط مساعد و میدان مناسب پیدا نمی‌کنند، آبی فرا راهشان نیست و گرنه شناگر قابل هستند، ولی ادعای درستی و پاکی و راست‌رویشان جالب است.

شاخ گاو را اگر خر داشتی نسل آدم از زمین برداشتی

### گربه شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ

اشاره بر جبهه گرفتن افراد ضعیف کش که برای زیردستان قادرند و جبهه گشا و در برابر بالاترها و مسئولان موش دم بریده، در مقابل افراد ضعیف و تسلیم، هل من مبارز می‌گویند و رجز می‌خوانند و در آستانه در صاحبان قدرت خاضع و خاشع و در حال تکریم و تعظیم. اینان افرادی کوچک، ضعیف النفس و جدا از منش انسانی و شخصیت فردی می‌باشند. ابن الوقت و نان به وقت روز بخور و پیوسته در حال سنجش و سبک و سنگین نمودن قدرتها، از این رسته و دسته‌اند.

### گر تو بهتر می‌زنی بستان بزن

زمانی که فردی در رابطه با کاری با پروئی ادعای تبخر و خبرگی بنماید و بخواهد طرف را خلع نماید به طنز گویند. پاسخ آدمهای پر مدعا و خودخواه و فضولباشی است. آنکه خود را نخود هر آشی می‌کند به هر جریانی قاطی می‌نماید و وکیل و قیم همه می‌داند.

آن یکی نی زن که خوش نی میزده است ناگهان از زیر او بادی بجست

نای را بر کون نهاد او که زمن گر تو بهتر می‌زنی بستان بزن

## گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را

در برخورد با انتقادهای سخت و جدی و در برابر چراها قرار گرفتن عنوان کنند. آنجا که راه پس و پیش وجود ندارد و طرف هم حاضر به عقب نشینی و اصلاح نظر خود نیست،

در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند  
گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را  
آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است  
با دوستان مروّت با دشمنان مدارا  
و ظریفی به طنز چنین گوید،

رندی به بار پنبه پنهان نمود تریاک  
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا  
درویش از غذاها ته دیگ دوست دارد  
گر تو نمی پسندی تغییر ده «غذا»<sup>۱</sup> را

## گر جامه گلیم یا که دیباست چون شسته و پاک بود زیباست

چرا که پاکی در طهارت است و طهارت ازالّه عین نجاست. همچنین است ماحصل زندگی و آنچه انسان با کدّ یمین و عرق جبین به دست آورده است که بدون توجه به کمّ و کیف، خوبی یا بدی و یازشت و زیبایی صوری آن در اصل و ماهیّت زیبا و پسندیده است. کم است و اندک ولی از راه حلال و کوشش و جهاد به دست آمده است. چنین است پوشیدن لباس در نظافت و خوش پوشی.

## گر جانت به کار است نگهدار زبان را

که زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد. اشاره بر رابطه زبان و سلامت جان و تن دارد. زبان را برای الفاظ و گفتار صحیح و سالم و مفید به کار بردن و از بدگوئی و هتّاکی و کلام مضرّ و غیبت در هر زمینه‌ای که باشد نگاهداشتن است.

جانست و زبانست و زبان دشمن جانست  
گر جانت به کار است نگهدار زبان را

## گرچه بازو سخت داری زور با آهن مکن

اشاره بر سخت کوشی بی جا و غیر مفید، آنجا که توان از بین برود و نیرو زایل شود ولی چیزی حاصل نگردد و عاید نشود. مشت بر سندان کوبیدن و برخلاف مسیر رود خروشان شنا کردن. نیروی فکری خود را در راه کسب علمی که استعداد آن وجود ندارد عاطل گذاشتن و بی ذوق و قریحه شاعری به سرابندگی قلم بر کاغذ نسودن. به کسانی باید گفت که استعدادها و توان فکری و جسمی خود را حساب نشده باطل و ضایع گذارند و بیهوده به کار گیرند.



## گرچه تیر از کمان همی گذرد از کماندار بیند اهل خرد

داستان المأمور معذور است در رابطه با کار افرادی که خلاف مرتکب می‌شوند به نام مأمور تعدی می‌کنند و ظلم و ستم روا می‌دارند ولی گناه را به گردن آمر می‌اندازند و خود را بی‌گناه می‌دانند. چونان والدینی که گناه کجروی فرزندشان را به گردن بچه‌های محل و فرزند همسایه می‌اندازند و تأثیرپذیری را مطرح می‌نمایند بدون توجه به اینکه مبنا و اساس از خانواده و خودشان می‌باشد. در زندگی اجتماعی و روابط عمومی هم اگر عامل و مأمور مردم آزار و کجرفتار نباشد، آمر و دستوردهنده کج فکر و ظالم و بدگفتار هم وجود نخواهد داشت.

## گرچه دانی که نشنوند بگوی

زیرا که در گفتن تأثیر و حلاوتی دیگر است، به ویژه در تکرار کلام درست و پندآمیز و در مایه‌های ارشاد تأثیرپذیری چند برابر می‌شود، لاجرم باید که سخن در راه صواب و صلاح باشد و خلق را از شنیدن آن خوش آید. از مصحف شریف است سوره ۵۱، آیه ۵۵ - وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ.

هر چه دانی که نیکنامی و پند	گرچه دانی که نشنوند بگوی
بدو پای اوفتاده اندر بند	زود باشد که خیره سر بینی
نشنیدم حدیث دانشمند	دست بر دست می‌زند که دریغ

## گرچه کاشیست خانه یا چینی دل بگیرد چو بیش بنشینی

اشاره بر خودداری از خانه نشستن و تنبلی و کاهلی پیشه نمودن و در نتیجه از تنگی معیشت نالیدن و دست پیش این و آن دراز نمودن است که:

فلان چاشت بده یا شامم	نان و آبی که خورم و آشامم
-----------------------	---------------------------

از این و آن قرض کردن و وسیله به عاریت گرفتن. آنجا که از خانه به در رفتن و تن به کار دادن همه این گرفتاریها و نارسائیها را بر طرف می‌نماید و مرد، مرد میدان می‌شود و مبارز کارساز و زندگی پرداز.

## گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند

زمانی عنوان شود که، گرفتاری، کجروی و فساد و گناه، آلودگی بیش از حد در جامعه ایجاد کرده باشد و اگر کسی را از عمل خلافت نهد نمایند در پاسخ چنین گویند، باباکی به کی است. کجاش سالم و کی درست است که ما ناسالم و خراب باشیم، آقا روباهه کدام تپه و تل را پاک

گذاشته. تو آدم درست پیدا کن، آنکه یه پاش لنگ و یه جاش خراب نباشد.  
ای باغبان ای باغبان بر ما چه در پیچیده‌ای      گر خورده‌ایم انگور تو تو برده‌ای دستار ما

### گردد خرّم و پدرام ملک از عدل و کشت از نم

اشاره بر دادگری در ملک و خودداری و دوری از ظلم و مردم آزاری باشد. آنچه باعث ویرانی و خرابی خانه و کاشانه و مملکت گردد همچنان که آب مایه آبادانی و خشکی سبب قحطی و نابودی می‌شود. گفته‌اند، الْمُلُكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ. که مملکت با کفر باقی بماند ولی با ظلم ویران شود. همچنین است تأثیر محبت و دوستی و داد نسبت به خودی و بیگانه و اطرافیان و خانواده.

### گردد کده ویران، چو کدیور دو شود

اشاره بر اختلاف آراء و عقایدی است که مانع از تصمیم‌گیری و اقدام به ساخت و ساز می‌باشد، خانه‌ای را که دو کدبانو است، خاک تا زانوست، چنین باشد در یک ده وجود دو کدخدا، یک شهر و دو حاکم و یک کشور و چند فرمانروا، که عدم همفکری و تجانس سبب تشتت و تفرقه و عدم تصمیم‌گیری گردد و بالاخره ویرانی‌ها به بار آورد.  
گردد کده ویران، چو کدیور دو شود      دل بیش کشد رنج، چو دلبر دو شود

### گر در جهان دلی ز تو خرّم نمی‌شود      باری چنان مکن که شود خاطری حزین

به شیطان گفتند چه موقع خوشحالی تو بالا می‌گیرد، گفت آن موقع که انسانی را از جور هم نوع خود گریان و نالان می‌بینم، بیشتر از آن، زمانی است که ظلم را در محیطی سایه گستر می‌بینم و از عدل و داد خبری نیست. لذا به آدم نماهای ظالم و مردم آزار باید گفت.  
تا توانی دلی به دست آور      دل شکستن هنر نمی‌باشد  
و به قول باباطاهر:

تو که نوشم نئی نیشم چرائی      تو که یارم نئی پیشم چرائی  
تو که مرهم نئی ریش دلم را      نمک پاش دلم ریشم چرائی

### گر در یمنی چو با منی پیش منی

زمانی که دوستی از دوری و دور شدن دوست خود نزد او شکوه کرده و اظهار ناراحتی نماید پاسخ دوست وفادار چنین است، اشاره بر همدلی و داد و دوستی که یاران مخلص را از دور و نزدیک به هم قرین دارد، چرا که دلها یکی است و میلها بر یک منوال.

من با تو چنانم ای نگار یمنی  
 خود در عجبم که من توام یا تو منی  
 گر پیش منی چو بی منی در یمنی  
 گر در یمنی چو با منی پیش منی  
 عوام گویند دل به دل تنبوشه دارد.  
 اگر قلبم از قلبت آگاه نیست  
 پس القلب یهدی الی القلب چیست

#### گرد دست ما تهی است ولی چشم ما پر است

گویند، فلانی چشم و دل سیر است، یعنی گدا و گداصفت نمی باشد. کنایه از بی نیازی و علیرغم نداری و تهی دستی غنی بودن و احساس بی نیازی کردن، همچنانکه بعضی مال و ثروت را با گدا صفتی توام دارند، مخصوصاً تازه به دوران رسیده‌ها و ندید بدیده‌ها. ندید بدید، وقتی که دید، به خود...

#### گرد نام پدر چه می گردی، پدر خویش باش اگر مردی

اشاره بر طرز تفکر و برداشت کسانی است که به جای خود ساختن و خود بودن، به نام و کنیه و پدر و تبار متوسل می شوند و متکی هستند.

گیرم پدر تو بود فاضل  
 از فضل پدر تو را چه حاصل  
 لقمان گوید: یا بُنّی اَنکَ مَسْئُولُ یومَ القِیَمَةِ بِمَا ذَاکَ تَسَبَّبْتَ وَلَا بِمَنْ اَنْتَسَبْتَ. از تو می پرسند عملت چیست نمی گویند پدرت کیست، مال از کجا آوردی و چگونه خرج کردی، رفتارت با مردم چگونه بود، مهربانی کردی یا آزار.

#### گردن بی طمع بلند بود

اشاره بر سرافرازی با نیکنامی و عمل نیکو باشد. چرا که الخائنُ خائفٌ. آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. بی نیازی و سرفرازی.

طمع آرد به مردم رنگ زردی  
 طمع را سر بیگر مرد مردی  
 و نیز گویند:

هر که بر خود در سؤال گشاد  
 تا بمیرد نیازمند بود

#### گردن خاراندن

کنایه از مجامله و این دست و آن دست کردن، باری به هر جهت گفتن، رک و راست و صریح نبودن، و صراحت لهجه و کلام نداشتن است. کلام را با اگر و شاید توام نمودن و طرف را بین زمین و آسمان نگاهداشتن یا انگشت بر پیشانی زدن و به ظاهر خود را در بحر مکاشفت فرو

بردن. این قبیل مردمان اکثراً از صداقت و راستی به دورند، ظاهر و باطنشان یکی نیست و کسی از تیت و کارشان سر در نمی آورد. به آنها اعتماد نباید کرد.

گردن ما از مو هم نازکتر است

در مقام خود کم و کوچک شمردن و طرف را بها دادن و به نیرو و توان او توجه نمودن و یا بزرگ نمودن، چنین گویند. کنایه از تسلیم و رضا بودن و قصد ایستادگی و جدال و محاربه نداشتن. بیشتر به طنز و مزاح گفته می شود. در مقام تحقیر و خود ذرّه و کاه و طرف مقابل را کوه شمردن گویند، سگ که باشیم که در خانه آقا پارس کنیم و دم بجنبانیم. ما همه غرق گناهیم و یک حسین داریم. اگر ما آلوده گناهیم او دریای رحمت است و گردن ما...

گردن منه ار خصم بود رستم زال منت مکش ار دوست بود حاتم طی

اشاره بر داشتن صفات مردمی چون دلاوری و مردانگی و مناعت طبع و بی نیازی و دوری از ترس و جبن و تسلیم پذیری و منت خلق به خاطر مال و جاه کشیدن. در هر حال باید در برابر سیل و سیر حوادث مقاوم و تسلیم ناشدنی بود.

مرد باید که در کشاکش دهر سنگ زیرین آسیا باشد

یا:

تا بتوانی حذر کن از منت کاین منت خلق کاهش جانست

گردن و ریش و پای و قد دراز از حماقت حدیث گوید باز

عرب گوید أَلَا حَمَقُ مَنْ طَالَ وَ طَالَ بِالْعُقْبَةِ يَا، کل طویل احمق و کُل قصیر فتنه.

گردون به جز موافقت دون نمی کند

علت هم این است که افراد با فرهنگ و خوی و خلق مردمی برای بقاء و چند روز بهتر زیستن حاضر نمی شوند به هر پستی و دنائتی تن در بدهند و یا حقه بازی و کلک پشه سازند. لذا با محرومیت و تنگی معیشت دست به گریبانند، به ویژه اگر اهل ادب و دانش باشند که به نحوست ادبی هم گرفتار می شوند. چرا که دانش و خواسته یکجا به هم گرد نیایند. .... و ایام جز خسیس دون همت نمی پرورد.

گر زاغ سیه باغ ز بلبل بستاند دستان نتواند زدن و نادره الحان

اشاره بر آنکه هر کس کار خودش را می کند و هر چیز ارزش خودش را دارد. زاغ چهچه بلبل

تواند زند و بلبل با رفتن از باغ از دستان و الحان نایستد. کنایه از عدم صلاحیت آنانکه با غضب جاه و مقام صاحبان صلاح و صواب می‌خواهند مقبول عامّه باشند و تکریم و تعظیم در خور اهل فضل و دانش را شامل. آنانکه با ریاکاری و تظاهر می‌خواهند به نقشی برسند جز آنچه شمول آن را متظاهر باشند، در نتیجه امور ضایع و کارها عاطل و تیات باطل بماند. همچنین است زمانی که در جامعه‌ای کار افراد بزرگ به افراد کوچک و وظیفه افراد کوچک را به بزرگان محوّل نمایند.

### گرز آئین و کیش برگردی      به که از قول خویش برگردی

اشاره بر کیفیت رفتار و عدم وفای به عهد افراد بدقول و بی‌وفا و ناسپاس و عهدشکن باشد. چه وفای به عهد با منش و شخصیت فرد بستگی دارد. مردان بزرگ و نیکومنش به عهد خود وفا کنند و بی‌وفائی پیشه نسازند. که گفته‌اند. **الکریم اذا وعد وفا.**

وفای عهد نکو باشد از بیاموزی      وگر نه هر که تو بینی ستمگری داند

### گر زبان تو رازدارستی      تیغ را با سرت چکارستی

اشاره بر رازداری و جز به ضرورت چیزی نگفتن و سخن اندیشیده بر زبان آوردن. به عواقب سخن توجه داشتن و در سخن رعایت شأن و منزلت دیگران نمودن.

اگر طوطی زبان می‌بست در کام      نه خود را در قفس دیدی نه در دام

### گرز به خورند پهلوان

کنایه از کار در خور توان و آگاهی و درایت، کننده. به بی‌خردان و بیمایگان کار بزرگ محوّل نمودن، کار را به کاردان سپردن و از مدعیان بیکاره پرهیز نمودن. زمانی به طنز و کنایه گفته می‌شود که نااهل و بیکاره‌ای را مصدر کاری نموده باشند و موفق نشده و خرابی به بار آورده باشد. **رخش می‌باید تن رستم کشد یا،**

دو صد من استخوان خواهد      که صد من بار بردارد

### گر زر داری به زور محتاج نئی

چرا که زر خود عامل و موجود و موجب زور و قلدری می‌باشد. بی‌منطقی و شاخ و شانه کشیدن و به زور متوسل شدن کار صاحبان زر است. در دنیای سیاست هم زورمندان زرداران و صاحبان اقتصاد شکوفا و پیشرفته هستند. زر به عنوان حلال مشکلات و برآورنده حوائج عاملی بزرگ است. در عالم اقتصاد، پول حرف اول را می‌زند و سیاست باز دست و دل باز

است.

زر بر سر فولاد نهی نرم شود، به طنز هم گویند،  
ای زر تو خدانتی ولیکن به خدا  
ستار عیوب و قاضی الحاجاتی

### گرسنگی عمارت باطن کند و سیرخوردگی عمارت بطون

اشاره بر آنچه کم خوری و گرسنگی در انسان به وجود می آورد و کاری که پرخوری در جسم سبب می شود، اولی مغز را به تفکر و دومی با بخار بیش از حد معده آن را از تفکر و اندیشه می اندازد. سعدی گوید، دو نفر را که یکی چاق بود و دیگر لاغر به تهمتی بگرفتند و در اطاقی محبوس نموده و در به گل اندود نمودند. پس از چند روز بی گناهی آنان ثابت شد، در بگشودند، قوی را مرده یافتند و ضعیف جان به سلامت برده، چرا که ضعیف کم خور، طاقت گرسنگی داشت صبر کرد و زنده ماند و قوی پرخور طاقت گرسنگی نداشت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

### گرسنه چون سیر شود رگ فضول در وی بجنبد

شکم که سیر شد و مغز و چشم بی کشش و جاذبه و بیکار و بی خیال زیر شکم به حرکت در می آید. آدمهای بی خیال و بدون تفکر رگ فضولشان بیشتر می جنبد. که نیروی اکتسابی بدن به چهار قسمت می شود، به مغز است و چشم و قوه بآ و تمام بدن. آنان که با مغز و چشم نیرو نگیرند و مصرف نکنند به آن دو دیگر بیفزایند و عکس آن هم ثابت است.

### گر شبان پاس ندارد رمه را      گرگ از پای درآرد همه را

اشاره بر کشور بی سرپرست و یا سرپرست و حاکمان و مسئولان غیر متعهد و بی توجه به کار ملک و مملکت داری و غافل از حال و احوال ملت، آنجا که گسیختگی فزون گردد و مهار هدایت از دست برود و هرکس راه خود گیرد و دشمن غلبه نماید. همچنین است در تمام شئون زندگی پاسداری و نگهداری و نگهبانی و احساس مسئولیت مسئولان را. پاسداری پدر و مادر مر فرزندان را، کدخداه را و حاکم شهر را و والی ولایت را.

### گر عبادت به مردم آزاری است      زان عبادت خدای بیزار است

اشاره به وضع کسانی است که با به جا آوردن صوری واجبات و تظاهر به دینداری و در زیر چتر دین از سایر قیود دینی و اخلاقی خود را آزاد می سازند دروغ و ریا و سالوس کارشان است، اگر کاسبند یک برده فروختن و احتکار نمودن کار روزمره آنهاست. وگر مسئولند و

آمر بدرفتاری با خلق خدا و آزار زبردستان شعارشان که غرور بیش از حد دارند و به عالم و عامی فخر فروشند. انگشتر عقیق بر چپ و تسبیح هزاردانه بر راست پیچند.

گر غم مرگ را به سنگ سیاه بنویسند از او برآید آه

کسانی را شامل می‌شود که دل به دنیا بسته، زر کعبه آمالشان است و به هنگام نزع و جان دادن باید آتشی پیش چشمشان افروخته شود، که چشمان حریصشان مال و منال سوخته بیند و جان به عزرائیل دهند. غمی که صعوبت و شدت جان دادن را صد چندان می‌کند. آنکه هرگز به مرگ نمی‌اندیشد.

گر فراق نکشد جان به وصالت بدهم      تو گرو بردی اگر جفت اگر طاق آید  
 اشاره بر نهایت شیفتگی و علاقه‌مندی به معشوق باشد، آنجا که جان در ره او بی ارزش است.  
 گفته بودی که بیانی غم دل با تو بگویم      چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیانی  
 گر بیانی دهمت جان ور نیانی کشدم غم      من که بایست بمیرم چه بیانی چه نیانی

گر کسی همدم ددان باشد      به که هم صحبت بدان باشد  
 اشاره بر هم صحبتی با بدان و تأثیرپذیری اخلاق همشینان دارد، که آنچه از بدان برسد از ددان نرسد.

با بدان کم نشین که صحبت بد      گرچه پاکی تو را پلید کند  
 آفتابی بدان بزرگی را      پاره‌ای ابر ناپدید کند  
 روح را صحبت ناجنس عذایست الیم.

گر کسی بار نکشد، بار نگاری باری  
 اشاره بر بار منت دونان نکشیدن و گر لاجرم پای منت کشیدن به میان آید منت عزیزی و معشوق با وفائی و دل آرامی روح بخش را سزاوار است که جان بخشند و روح افزایش دهد، و یا منت معلمی انسان ساز و یا طبیبی عیسوی هُش نه چون بعضی طبیبان آدمی کش.

گرگ اجل یکایک از این گله می‌برد      وین گله را ببین که چه آسوده می‌چرد  
 اشاره بر عدم پندپذیری و عبرت‌آموزی از رویدادها و پیش آمدهای ناهنجار به ویژه مرگ و ترک دنیا، چرا که برای بعضی گویا مرگی وجود ندارد و گر هست برای دیگران است و او آب حیات خورده و عمر جاودان یافته: هنگام مرگ و تشییع جنازه و مراسم یادبود اغلب

ردیف اشعار و مراثی دیگر عنوان می‌شود. همچنین به گوش کسانی خوانند که سخت به دنیا و مال و منال آن چسبیده و گمان ندارند که مرگی هم وجود دارد.

### گرگ باران دیده بودن

کنایه از سرد و گرم روزگار چشیدن و تجربه و تبخّر داشتن و از گم و کیف روند حرکات زندگی سر در آوردن است. آنکه تجربه اندوخته و کار و بارش با حساب و کتاب است و بی‌گدار به آب نمی‌زند، رنگها دیده است و به ظاهرها فریفته نمی‌شود و فریب نمی‌خورد. به عمق و اصل و پایه توجه دارد. چنین آدمی گمراه نمی‌شود، فریب نمی‌خورد و به کجراهه نمی‌رود. عاشقی گوید،

دوش می‌رفتم به کوی دوست بارانم گرفت در میان عاشقان من گرگ باران دیده‌ام  
یا، تو خیلی پاردم<sup>۱</sup> سائیده باشی همانا گرگ باران دیده باشی

### گرگدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست

در رابطه با عدم تحرّک آدمی تنبل و بی‌اراده که جنب و جوشی ندارد. تنبل پای زردآلو آنکه نشسته و منتظر کمک و مساعدت این و آن است و تمایلی برای جذب و جلب این کمکها هم از خود نشان نمی‌دهد، عنوان نمایند. تنبلی که به قول معروف منتظر است غذا را هم حلقش بکنند. در عسرت است و تهیدستی او را می‌آزارد ولی قدمی بر نمی‌دارد و حرکتی سازنده ندارد و اقدامی نمی‌کند تا چیزی به دستش آید و به یسر برسد.

### گرگ در لباس میش

کنایه از ظاهری آراسته داشتن بر باطنی پلید، واعظ غیر متعظّ بودن، طبیعی کاسبکار و زراندوز، معلّمی غیر مسئول آنکه درد جامعه و نیاز آن را احساس نکند. پاسبان و عس همراه دزد و قاضی بند و بست چی و از همه بدتر حاکمان وطن فروش و بایبگانه بساز باشد. چنین است در غلبه فساد و تباهی بر صداقت و درستی و مردمی.

### گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده

زمانی عنوان کنند که فردی بی‌گناه مورد اتهام واقع باشد. سوءظنّ با غرض ورزی نسبت به کسی. آش نخورده و دهن سوخته. مال کسی را نخورده و بدنامی برده. آن که در بروز و وقوع



حادثه‌ای دخالت نداشته ولی او را به جای عامل اصلی زیر سؤال قرار داده باشند و محکوم نمایند.

گرگ را دوختن باید آموخت که او خود دریدن نیکو داند

از بدان نیکوئی نیاموزی      نکند گرگ پوستین دوزی

اشاره بر آنکه بدان خود بدند و منحرفان به کژی افتاده و در مسیر خطا روان، لذا نیاز به آموزش ندارند که کار روزانه شان خود مکتبی است آموزنده. اشخاص منحرف برای پیشبرد کار و مصون بودن از گرفتاریهای ناشی از کجرویشان پیوسته از رویدادهای اجتماعی کج و منحط بهره‌گیری می‌کنند و سرمشق می‌گیرند. او خود در این روند استادی متفکر است. شیطان را درس می‌دهد.

گرگ گرسنه چو گوشت یافت نپرسد      کاین شتر صالح است یا خر دجال

اشاره بر آنکه درمانده و لنگ و تنگ معاش به جهت اعاشه و سیر کردن شکم خود و عائله‌اش اگر ایمانی هم نداشته باشد، سئوالی برای خود مطرح نمی‌نماید و حدّ و مرزی در تخطّی و تجاوز نمی‌شناسد. *لادینَ لِمَنْ لَا مَعَاشَ لَهُ، وَلَا أَمَانَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ.*

به شیخ شهیر فقیری زجوع بود پناه	بدان امید که از لطف خواهدش نان داد
هزار مسئله پرسیدش از مسایل گفت	که تا جواب نگوئی نخواهمت نان داد
نداشت حال جدال آن فقیر و شیخ لجوج	ببرد آبش و نانش نداد تا جان داد
ولیک با همه دانائی این نمی‌دانست	که حق به بنده نه روزی به شرط ایمان داد
به حجی گفت روزکی حیضی	کز علی و عمر بگو چیزی
گفت حجی ورا که انده چاشت	بهر من حُبّ و بغض کس نگذاشت

گرگ و میش هوا

صبح صادق و اختلاط تاریکی و روشنی باشد گرگ و میش زندگی هم زمانی است که تشخیص خوب از بد، زشت از زیبا، روا از ناروا، هنجار از ناهنجار، ظلم از عدل و داد از بیداد نه تنها مشکل بلکه غیرممکن باشد. در حکومت جبّاران و ناصالحان ظالم ساحت مقدّس جامعه چنین وصفی پیدا می‌کند.

گرگ میزبان کلاغ است

زمانی عنوان کنند که مفتخواره و لاشخوری شکم باره و شهوت پرست چون فردی ضعیف تر

و کوچکتر را قیم و روزی ده شود، دلالی که کار محتکری را سامان دهد. پاسبانی که دزدی را زیر چتر و مال خود بگیرد. فرمانروای جباری که عمله اگله او، مأمور وصول دزد و مردم آزار، ضارب و سرفلک بگیر، شکنجه گر و میرغضب باشد و آنان را اطعام کند و حقوق بگیر نماید.

### گرگ و میش با هم آب می خورند

اشاره به سلامت و همفکری و همراهی اعضای یک خانواده، مردم یک شهر و جامعه‌ای زیر چتر عدل و داد با وجود حاکمانی دادگر و فرمانروایانی آزادمنش و انسان دوست و از متن جامعه بیرون آمده دارد. اصطلاحی که مداحان و برخی شاعران و بادمجان دورقاب چینان و سبزی پاک‌کن‌ها برای سلاطین و حاکمان می‌گفتند و می‌گویند به نشانه آن که گسترش عدل و داد در جامعه به حدّ اعلا می‌باشد، تجاوز به حقوق دیگران وجود ندارد. در نمایشهای روی حوضی و سیاه‌بازی بیشتر از این جمله‌ها به طور طنز استفاده می‌شد. شاعری گوید:

جهاندار محمود شاه سترگ      به آب‌خور آرد همی میش و گرگ

یا

آهوی ماده با سیاست تو      در عرین دایگان شیرانست

و در مدح سلطانی دیگر:

باز و کبک از امن او باشند در یک آشیان      گرگ و میش از عدل او باشند بر یک آب‌خور  
و یا:

باشه<sup>۱</sup> عدلش شده با پشه خویش      گرگ به دورش شده چوپان میش

### گرگ همیشه گرسنه است

اشاره بر آدمهای طمّاع دارای حرص و ولع است، آنان که میل و اشتیاق فراوان به مال‌اندوزی دارند و دنبال پول در تک و دو هستند و هرچه زیادتر پیدا می‌کنند از مشروع و نامشروع بیشتر به تک و دو می‌افتند و در این روند حرکت از حلال و حرام کردن و ضایع نمودن عرض و شرف و آزار و اذیت مردمان و دروغ و مفسده‌جوئی دریغ ندارند. ندید، بدیدهای تنگ‌نظر هم در بین این جماعت هستند، برای اینان گفته‌اند:

از تنگی چشم پیل معلوم شد      آن کس که غنی‌تر است محتاج‌تر است

۱. قرقی، قوش، پرنده‌ایست شکاری با چشمانی زرد.

### گر مادر خویش دوست داری      دشنام مده به مادر من

اشاره بر احترام دیگران نگاه داشتن تا حرمت خود پایدار بماند، چه در زندگی جواب های، هوی است.

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات      بدی را بد بود آخر مکافات

با هتک حرمت دیگران مصون ماندن حرمت خود، خواهان مباش. کسانی را شامل می شود که مرگ را برای همسایه و عمر جاودان را برای خود می خواهند. به زیان همسایه خوشحالند که اگر خود حرکتی و برکتی ندارند از او عقب نمی مانند. آنکه به حفظ شأن و شخصیت خود توجه ندارد. آنچه که انعکاسی از رفتار و گفتار زشت او نسبت به دیگران است.

### گر ما مقصّریم تو دریای رحمتی

در رابطه با استغفار از گناه و توبه و طلب عفو و بخشش و رحمت از طرف گناهکاران است به درگاه باری تعالی. خطا کاران زیر دست و لقاظ و کم وزن برای بزرگترها به خصوص مسئولان و حاکمان هم عنوان می کنند. جرمی که می رود به امید عطای تست...

### گرم برانی از این در      درآیم از در دیگر

کنایه از ابراز علاقه و پایبندی نسبت به فرد مورد نظر باشد، به بزرگان ذی صلاحیت گویند و یا محبوب مجذوب نموده، آنجا که بخواد دست رد به سینه طرف بخورد. تعلق خاطر بیش از حد را می رساند.

### گر مذهب عاشقان عاقل داری      یک دوست بسنده کن که یکدل داری

اشاره ایست به وضع و حال افرادی که یک دل را چند جا گرو می گذارند، آنان که به گرفتن و انتخاب دوست و رها کردن او چون عوض کردن پیراهن خود عمل می کنند. افراطی و بی محابا و نسنجیده با مردم رفتار نمودن، دوست گرفتن، عاشق شدن و معامله و همکاری کردن، ولی ترک دوست، عشق و همکاری نمودن و از دوست بیزاری جستن. در این رابطه گفته اند:

دلا یاران سه اند خواهی که دانی      زبانی اند و نانی اند و جانی

به نانی نان بده از در برانش      محبت کن به یاران زبانی

ولیکن یار جانی را نگهدار      به راهش جان بده گر می توانی

بعضی گویند، خدا یکی، یار و معشوق هم یکی، برخی گویند، در جهان کاری مکن الا ز روی پختگی، زن مگیر الا یکی.

گر ملک این است و همین روزگار  
 زین ده ویران دهمت صد هزار

زمانی عنوان کنند که نالایقی تصدّی مسئولیتی بزرگ را شاغل باشد، مدیریت و سرپرستی و تدبیر و درایت در کار نباشد، مسئولیتی احساس نشود، شهر هرت، هرکس هر کاری دلش می خواهد بکند، کارهای بزرگ به افراد کوچک و کارهای کوچک به افراد بزرگ محول گردد. حاکمان ستم پیشه باشند و ظلم و ستم نمایند و جنایت کنند. همچنین است در خانواده‌ای با پدری غیر مسئول و رفیق‌باز و بی‌توجه به وضع زن و فرزند که ساعات جدا از کار را در خارج از خانه با دوستان ناباب بگذرانند و با عبرت خانواده با دوستان به عشرت باشد.

### گرم و سرد روزگار را چشیده

خبیره و کار آزموده، کنایه از دانش و بینش و تجربه داشتن همراه با درایت و واقع بینی و به عمق رویدادها توجه داشتن است. کارشناس و کاردان مورد تأیید و لایق و مقبول مشورت، آن که رأی صائب دارد و به او در درستی رأی می توان اعتماد نمود. او که:

واقعات زمانه دیده بسی  
 گرم و سرد جهان چشیده بسی

### گرمی را سردی سازد و سردی را گرمی

اشاره بر وجود طبایع در طبّ قدیم از سردی و گرمی. که طبع سرد دافع امراض عفونی و آمیزشی باشد و طبع گرم حاذب آنها. بر این بودند که طبع گرم یک شب با تو همراهی نکند و طبع سرد تا پایان عمری بلند تو را همراهی نماید. و نیز چهار طبع مخالف و سرکش که هر کدام از حالت عنصری چون، خون، صفرا، سودا و بلغم. حکایت کنند:

چار طبع مخالف سرکش.  
 چند روزی بوند با هم خَش

چون یکی زین چهار شد غالب  
 جان شیرین برآرد از قالب

معمولاً صاحبان طبع سرد از هیچ خوردنی امساک ندارند و از سلامت بیشتر جسمی هم برخوردار می‌باشند.

### گر نان خشک دیر خوری گلشکر خوری

سفارش مشهور لقمان به پسر در رابطه با خور و خواب یادآور شود «قبلاً آمده» که اگر نان خشک و خالی دیر وقت بخوری چون غذای شاهانه بود. چون خوابیدن به موقع و دیرتر و آمده است که:

گر نخواهی تو چهره چون گل زرد  
 گرد افراط اکل و شرب مگرد

و به شوخی گویند

کُلُوا و اَشْرَبُوا را دُرُ گَوشِ کَن  
ولا تُسْرِفُوا، را فَرَامُوشِ کَن  
گر نان خشک دیر خوری گلشکر خوری  
گر گلشکر خوری به تکلف زیان بود  
نه چندان بخور کز دهانت برآید  
نه چندان که از ضعف جانت برآید

### گر نبودی چوب تر فرمان نبردی گاو و خر

افرادی را شامل می‌شود که نقش ارشاد و راهنمایی در آنان تأثیری ندارد. بی‌مایگانی که از تربیت صحیح اولیه خانوادگی محروم بوده و از آن بهره‌ای نبرده‌اند. دم‌گرم اندرزگران در آهن سردشان بی‌فایده بوده است و بی‌اثر، چون تربیت بر گاو و خر.

### گر نخواهی دل از ندامت پر به بدی از قرین خویش مبر

اشاره بر اظهار مودت و محبت و دلجوئی و نیکی کردن و باید که رشته محبت و مودت با دوستان را قطع نکرد و با خویشان و نزدیکان محب و قرین بود و جهت جلوگیری از ندامت گسستن رشته پیوند قبلاً گذشت و فداکاری نمود. خواجه عبدالله انصاری گوید: اگر بر هوا روی مگسی باشی و اگر بر زمین خسی باشی، زنه‌ار دل به دست آرتا کسی باشی.

### گر نخواهی که بر تو خندد خر نزد گوهرشناس بر گوهر

کنایه از نظریه صحیح و بینش درست را از متبحر کاردان و خبره طلبیدن و راه راست را از راهیار و راهنما. کار را به دست کاردان سپردن و از او نتیجه مثبت و مفید خواستن. برای معالجهٔ مرض پیش طبیب رفتن نه از بیکار استمداد گرفتن. زر را با محک سنجیدن و شناختن و برای آموزش پیش معلم رفتن. سعدی گوید: جاهلی را چشم درد گرفت، نزد بیطار<sup>۱</sup> رفت، با داروی او چشمش کور شد. شکایت نزد قاضی برد، دانائی که این قصه شنید، گفت، اگر خر نبودی به جای حکیم پیش بیطار نرفتی.

### گروهی آن گروهی این پسندد

زمانی عنوان کنند که از کسی به سبب انتخاب دین، آئین و یا شغلی و یا چیزی با شناخت و آگاهی، ایراد گرفته شود و او زیر سؤال برود. بدون آن که زیانی به کسی رسانیده و یا مزاحمتی ایجاد کرده باشد. اشاره بر آزادی انتخاب و گرایش‌های سالم و علمی و مردمی

۱. دامپزشک، آنکه حیوان‌ها را معالجه نماید.

دارد، که طبایع مختلف است و سلیقه‌ها متفاوت و تمایلات نزد همگان به یک سو نیست.  
متاع کفر و دین بی‌مشری نیست      گروهی آن، گروهی این پسندد

### گره بر باد زدن

کنایه از دنبال فکر و کاری عبث و بیهوده رفتن باشد. بر باد سوار شدن، با طوفان دست و پنجه نرم کردن، برخلاف جریان سریع سیلاب شنا کردن.  
متاع جهان هست باد روان      گره بر زدن باد را چون توان؟

### گره‌گر دست بگشاید، چرا آزار دندان را

گره‌گی که با دست باز می‌شود به دندان نباید سپرد. کنایه از آن که هر کاری را از راهش و هر معضلی را با ابزارش باید رفت و حل کرد و گشود. لقمه را از پشت سر به دهان نمی‌گذارند. کاری را که از راه بهتر و آسان‌تر و بی‌جدال و ستیز و دشمنی می‌توان انجام داد، انتخاب راه مشکل توأم با مشقت و برخورد ایجاد دشمنی با دیگران کار عاقلان نیست و عاقل راه راست را ترک نکند و از بیراهه برود. که گفته‌اند.

از راه برو اگر چه دور است      دوشیزه بگیر اگر چه کور است

### گر همی باید سهیلت،<sup>۱</sup> قصد کن سوی یمن

کنایه از آن که اگر قصد توفیق در زندگانی داری باید رنج و زحمت و تعب و مشقت را بر خود هموارسازی و در پی کسب علم و دانش بکوشی تا به مدارج بلند علمی برسی. که نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود. در پی کشف شهود باید ریاضتها کشید و سختی‌ها تحمل نمود که همه چیز همه جا و در همه حال به دست نیاید.

گر همی باید سهیلت، قصد کن سوی یمن      در دیار تو نتابد ز آسمان هرگز سهیل

### گر یار اهل است، کار سهل است

اشاره بر همراهی و همیاری و توافق دارد، که اگر در برخوردها و گفتگوهای فیما بین و در مسایل اجتماعی دو طرف اهل منطق و پای‌بند قاعده و قانون باشند، مقصدها سهل الوصول و انجام کارها آسان و حل مسایل بدون زحمت و دردسر خواهد بود. به کسانی باید گفت که به

۱. ستاره‌ای از ثوابت قدر اول است و آخر فصل گرما ظاهر می‌شود که میوه‌ها در آن وقت می‌رسند. چون در یمن بهتر دیده می‌شود به سهیل بمانی معروف شده است.

قول معروف یک موی راست در تنشان نیست و به هیچ صراطی مستقیم نیستند، با منطق و اصول سر و کاری ندارند. حرف، حرف خودشان است و با رفتار و گفتارشان گره کور بر گره‌های موجود می‌زنند. اینان اهل و صاحبان کبر و غرورند که باید از معاشرت با آنان اجتناب نمود و برخوردی جنبی با آنها داشت. و حاصل آن که:

گر ناز کشی ز یار سهل است      چون یار تو مهربان و اهل است

### گریز به هنگام، پیروزی است

می‌گویند، زدن به مردی و جستن هم به مردی. به هنگام احساس شکست، عقب نشینی و به ضرورت تسلیم، کاری عاقلانه است و خود نوعی پیروزی.

گریز به هنگام با سر به جای      به از پهلوانی و سر زیر پای  
چو ثابت نباشد به جنگ و ستیز      از آن به نباشد که گیری گریز

### گریز نیست کسی را ز حادثات قضا

به اعتقاد قدریون و طرفداران جبر در دین و آنان که به تقدیر و سرنوشت و پیشانی نوشت معتقدند، چنین است از قبول سرنوشت گریزی نیست و ناگزیر باید به آن تن در داد که خود عقیده‌ای مغایر با مضمون و مفهوم نص صریح آیه می‌باشد. در برابر طرفداران اختیار در دین که می‌گویند خداوند تبارک و تعالی به انسان عقل و هوش و قوه ممیزه و حواس تشخیص داده است تا خوب را از بد، زشت را از زیبا و راه را از چاه باز شناسد و به مقصود برسد. ولی بسیاری از اتفاقات و تصادفها غیر مترقبه و ناگهانی است و قابل پیش‌بینی هم نمی‌باشند مگر با تعقل و احتیاط کلی که درصد بروز آن را کاهش می‌دهد. ممیزه‌ای که انسان را اشرف مخلوقات قرار داده است.

### گریستن از مردان نیکو نیست

درست است که بین شیعه این شعار که،

گریه بر هر درد بی‌درمان دواست      چشم گریان چشمه فیض خداست

جائی دارد و همه حاجت‌های خود را از درگاه خداوند و رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) با خضوع و گریه می‌طلبند ولی کلاً گریه را روانشناسی دلیل ضعف جسمی و به ویژه روحی می‌داند که فرد ضعیف‌النفس بدان متوسل می‌شود و دست می‌ازد. در مسایل عاطفی گریزی از گریه نیست و با تأثر اشک سرازیر می‌شود، گویند فلانی، اشکش در آستین است و به شوخی

عنوان کنند که اشکش دم مشگش است. شاعر می‌گوید:

گریستن گرچه از مردان نه نیکوست  
به من نیکوست بر هجر چنان دوست  
فردوسی گوید:

کسی را که در دل بود درد و غم  
گریستنش درمان بود لاجرم  
گویند، گریه اسلحه سرد زنهاست، بعضی آن را بخشی از مکر زن «البته زن بی‌سواد جاهل»  
می‌دانند: آنچه به نام مکر زن در قدیم شهرت داشت به خصوص در رابطه با هووداری و فرزند  
ناتنی هوو دیدن و بزرگ کردن، توام با جادو و جنبل.  
به طنز گویند: اگر خنده دلی خوش می‌خواهد، گریه دلی سرشار از خوشی می‌طلبد. گریه هم  
دل خوش می‌خواهد.

### گزنکرده پاره کردن

کنایه از بی‌مطالعه اقدام نمودن. ره نشناخته به راه افتادن. به کم و کیف اخلاق افراد و منش و  
شخص آنها آگاهی نداشتن و واقف نشدن طرح دوستی ریختن. بدون مایه و سرمایه و تمهید  
وسيله به کاری دست زدن و با شکست مواجه شدن و انگشت ندامت به دندان گزیدن، حاصل  
کار گزنکرده پاره کنها می‌باشد. نباید چنین کرد، همچنان که هیچ بزازی<sup>۱</sup> پارچه را گزنکرده  
پاره نمی‌کند. مثل:

اول اندیشه وانگهی گفتار  
جمع ابزار وانگهی کن و کار  
«گزن و پاره کن».

### گشادبازی کردن

کنایه از زیاده‌روی کردن در کار و هزینه زندگی، به ویژه همکاری و برخوردهای معاشرتی با  
دیگران. ولخرجی و حساب دخل و خرج خود را نداشتن و در کار معاش گشادبازی کردن. در  
رفاقت و معاشرت با دوستان به حساب و رضایت آنان گذشت زیاد نمودن و در مجموع بدون  
توجه به زیان خود کار کردن است. در بازی نرد این اصطلاح به کار برده می‌شود. طاس خوب  
نشست ولی طرف گشادبازی کرد.

### گفتار بی‌کردار ضایع ماند

واعظی را که گفت باشد و بس  
هر چه گوید نگیرد اندر کس



گفتار بی کردار شمع بی نور را ماند. گفتار قول است و قول گفتار و هر دو عهدزا و تعهد آور.  
وفای عهد نکو باشد از بیاموزی وگر نه هر که تو بینی ستمگری داند  
یا، دو صد گفته چون نیم کردار نیست. یا، به عمل کار بر آید به سخندانی نیست. «الْكَرِيمُ إِذَا  
وَعَدَ وَفَا».

گفت آری پهلوی یاران خوش است لیک ای جان در اگر نتوان نشست  
اشاره به حال و احوال آدمهای اهل، اگر و شاید و بسا و ممکن است، می باشد. اگر خاله ام فلان  
می داشت خان دانی خوبی می بود. اگر بز می توانست سر پا راه برود با آن زیر لیبی بلند بهش  
می گفتند میرزا عبدالکریم.

آن غریبی خانه می جست از شتاب دوستی بردش سوی خانه خراب  
گفت مر این را اگر سقفی بدی پهلوی من مر تو را مسکن شدی  
هم عیال تو بیاسودی اگر در میانه داشتی حجره دگر  
کاشکی معمور بودی این سرا خانه تو بود این معمور ما  
گفت آری پهلوی یاران خوش است لیک ای جان در اگر نتوان نشست

یا

اگر را با مگر تلیق کردند از او عضوی برآمد کاشکی نام

گفت از خود تو می ترسم

زمانی که به عامل و مسبب اصلی ترس توجه نشود عنوان کنند. اشاره به کسی که یکی را به  
سبب ترس از زیان و ضرر و یا هیات و هیبت از شخص ثالثی ترسیده داند، در صورتیکه  
عامل خودش باشد و ترس آن فرد از خود او باشد، ایزگم کردن. دده سیاه لب کلفت و بینی  
پهنی کودک خواجه جدید خود را در آغوش داشت، کودک زار می زد و از ترس بی قراری  
می کرد، دده سیاه به کودک گفت من که با تو هستم از چه می ترسی، کودک چنین پاسخ داد...

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری

اشاره رسول اکرم (ص) بر موضوع خواستن توانستن باشد و جوینده یا بنده بودن. که چون  
دری کوبیده شود، از آن درب سری بیرون آید و جواب خواست مشروع اجابت است و قبول،  
پس بخواهیم تا بیایم، بکوشیم تا موفق شویم. پاسخ آدمهای تنبل و بیکاره است، که نمی شود،  
ممکن نیست، وسیله نداریم و دیگران جا برای ما نگذاشته اند شعارشان می باشد. من قرع باب

## وَلَجَّ وَلَجٌ

چون نشینی بر سر کوی کسی  
عاقبت بینی تو هم روی کسی  
از تو حرکت از خدا برکت.

گفت خانه قاضی عروسی است، گفت به توجه،

گفت مرا هم دعوت کرده اند، گفت به من چه.

اشاره بر بی ربط بودن طرح مسئله ای برای کسی که توجهی به آن ندارد، مربوط به او نیست و سود و زیانی برایش مترتب نیست. به ویژه مطالبی که قدر و منزلت و وزن شخص گوینده و مطرح کننده را کم می کند و دیگران را بر امور و اسراری که دانستن آنها لزومی برای غیر ندارد مسلط و آگاه می سازد و سخنی که گفته شد چون آب ریخته است و آن را نمی توان جمع کرد و باید در هر کوی و برزن از دهان خودی و بیگانه شنید.

## گفت سوراخ دعا را گم کرده ای

کنایه از خطا رفتن و اشتباه کاری و قضاوت بی جا نمودن باشد. به کجراهه رفتن و واهی و موهوم را پیگیری کردن، دنبال سراب رفتن است. به کسی گویند که بی ربط و نسنجیده حرف می زند و نتیجه گیری غلط می نماید و به باد هوازنده است و باور دارد که راسترو است و دارای شناخت به زندگی و مسایل آن. مثل، سرنا را از ته گشادش باد کردن.

## گفت کم گو که من چه خواهم کرد      گوی کردی مگو که خواهم کرد

وضع حال کسانی را شامل است که پیشاپیش افکار و آرا و قصد خود را به این و آن می گویند و اغلب بدین روش کار از دستشان به در می رود، دیگران به جایشان می نشینند و یا با آگاهی از تیشان به خرابکاری و سنگ اندازی در راه آنها اقدام می نمایند. عرب گوید «أُسْتُرُ ذَهَبِكْ وَ ذَهَابِكْ وَ مَذَهَبِكْ» سه چیز را از مردم پنهان بدار، مال، راه، و مذهب را.

## گفتگوی کفر و دین آخر به یکجا می کشد

اشاره بر برابری حق و باطل است و مقایسه آن دو با یکدیگر جهت ردّ و قبول یا یکی از آنها، مباحثاتی را شامل می شود. در شک و یقین، حق و باطل، کفر و دین که از دورداد خارج نیستند و شق ثالثی ندارند و طرف باید یکی از آنها را پذیرا باشد. اینگونه بحث ها به سفسطه نمی انجامد و بالاخره به یکجا می رسد.

گفتگوی کفر و دین آخر به کجا می کشد      خواب یک خواب است، باشد مختلف تعبیرها

گفتند پیش میا می افتی، آنقدر پس رفت که از آن سو افتاد  
 اشاره بر بی توجهی و حدّ و اندازه نگاه نداشتن از افراط و تفریط باشد. که در رابطه با  
 میانروی و حدّ وسط را رعایت نمودن هر دو نازیبا و غیر معقول باشند. مثل:  
 نه چندان بخور گر دهانت بر آید      نه چندان که از ضعف جانت بر آید  
 در زندگی روزمرّه و در رابطه با کار و خانواده، یکی امساک و خست و عسرت خانواده و  
 دیگر زیاده روی و ولخرجی و ولنگاری، هر دو مذمومند.

گفتند کی آمدی، گفت پس فردا، گفتند پس فردا که هنوز نیامده،  
 گفت پیش می افتم که پس نیفتم

اشاره بر وضع گفتار و کردار کسانی است که همیشه دست پیش را می گیرند و طرف را بدهکار  
 می نمایند، یک نوع زرنگی. اگر طرف مطالبه طلبش را بنماید خدمتی را که پدر مرحومش به  
 خانواده آنها نموده مطرح می نماید و زبان او را می بندد. اگر از بی تربیتی بچه آنها در  
 همسایگی شکایت کند، فوراً قضیه دوران کودکی و مدرسه و شکستن دستش را که احیاناً او هم  
 در کیفیت بروز آن ذی مدخل بوده به میان می کشد.

گفتند مار تخم می گذارد یا بچه می کند. گفت از این دم بریده هرچه بگویی برمی آید  
 اشاره بر وضع و حال افراد حقه باز، موذی و نیرنگ باز دارد که برای رسیدن به مقصود به هر  
 کلکی دست می زنند و انواع حقه ها را سوار می نمایند. نامردی و مردم آزاری شعارشان و  
 کارشان بهره بردن از رنج و زحمت دیگران و شادیشان در غم آنها می باشد. چنین مردمانی  
 هستند که به قصدشان نمی توان پی برد و دستشان را هم خواندن نتوان، که مرموزند و پشتک و  
 وارو بزنی ماهر و افکار را منحرف کننده.

گفتند نوری در خانه است، گفتند دخترش در خانه است، گفتند نور علی نور  
 زمانی عنوان کنند که به قصدی قدمی بر می دارند و اقدامی بکنند ولی با بهتر از آنچه انتظار آن  
 را داشتند مواجه شوند. برای خواستگاری دختر آقانور آمده بودند که توسط والدین او را  
 ببینند ولی چون حدیث، أَكْرِمَ الضَّيْفِ وَلَوْ كَانَ كَافِرًا مطرح بود می بایست به داخل خانه هدایت  
 شوند و دختر آقانور که دیدار او هدفشان بود تا آمدن پدر و مادر از آنها پذیرائی کند، لذا او  
 را خوب نظاره و ورنانداز نمایند. کور از خدا چه خواهد، دو چشم بینا.

## گفتیمان، نگفتیمان

اصطلاحی نزد قزوینیان همشهریان علامه دهخدا می‌باشد. زمانی عنوان کننده که شخصی مطلبی را طوری بیان بکند و تفسیر نماید که طرف متوجه نشود و چیزی دستگیرش نگردد و اگر بگویند و سؤال نمایند که متوجه شدید یا نه، چنین پاسخ دهد. در رابطه با نارسائی و گنگی مطلب و دوپهلوی بودن و زیرجلی و پشت پرده صحبت کردن گفته می‌شود.

اگر سیرت نیامد ز آنچه دیدی      نه من گفتم سخن نه تو شنیدی

## گلاب برویتان

از الفاظ ضمیمه اخلاق عوام است. زمانی که بخواهند مطلبی در مفهوم و یا به ظاهر ناخوش آیند را بیان نمایند، به ویژه رسم خانمها می‌باشد. و اضافه می‌نمایند، رویم سیاه، زبانم بریده، به ویژه اگر طرف مورد احترام باشد، و کوچکتر در برابر بزرگتر. دور از جناب شما، دشمنان روسیاه باشد، آن وقت به طنز و کنایه هم حرف خود را می‌زنند و درد دل خودشان را بیرون می‌ریزند، آنچه اغلب شنونده را خوش آیند هم نباشد.

## گلاب گل بیابانی بویاتر باشد

همچنان که کلام و گفتار آدمی آزاده و رها از قید علائق دنیوی و به معنی پیوسته از گفتار دیگران ارزنده‌تر، رساتر و بی‌قید و بندتر است. او که در آزادگی با آدمها سروکار پیدا کرده، با اهل فضل و دانش پژوهان نشسته و کمال اندوخته و به آزادگی رسیده است. که نه چیزی او را مقید می‌سازد و نه از دنیادار وابسته و زشت سیرتی مکدر. همچون گل بیابانی که عطرش از گل مقید به چهار دیواری شهر زیباتر و بویاتر می‌باشد.

همی ز طبع و دل بنده خوشتر آید شعر      بدان صفت که گلاب از گل بیابانی

## گل از خار برآمدن

مثل، گل از مزبله سر درآوردن، زیبا و سرکشیده، ولی این کجا و آن کجا. بویائی گل از خار برآمده و بوی آن از مزبله سر درآورده.

شکر مازندران و شکر هندوستان      هر دو شیرین‌اند، اما این کجا و آن کجا

دانه فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه      هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا

که گل مزبله با همه زیبائیش مانا و پویا نیست ولی گل از خار برآمده را به هنگام چیدن، خلیدنش را بر دست خود گلچین روا می‌دارد، چه او مفتون رنگ و بوی گل می‌شود و دردی

احساس نمی‌نماید. سعدی آن قلندر شیراز گوید، که هر جا گل است خارست و با خمر خمارست و بر سر گنج مارست و آنجا که در شاهوار است نهنگ مردم خوار است و لذت عیش دنیا را لذغه<sup>۱</sup> اجل در پیش است و نعیم بهشت را دیوار مگاره در پیش.

هر آن گاهی که داری گلچدن کار روا باشد اگر دستت خلد خار  
جور دشمن چکند گر نکشد طالب دوست گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم‌اند  
همچنین است جور استاد و حضور اهل فضل و دانش، که اگر فرد را رنج است، با دانش پژوهی  
و محنت و زحمت خُلق و خوی احسن‌پذیری، به کمال و جمال علم و آراستگی فردا گنج باشد  
و گنجوری علم آراستگی زندگی.

### گل است سعدی و در چشم دشمنان خار است

اشاره بر حسادت، حسودان و عداوت سفیهان و نادانان، اهل فضل و دانش و هنر را  
هیچ دانی که چرا با تازی این سگانی که به شهرند بدند  
علت این است که تازی هنری است وین سگان بی‌ادب و بی‌هنرند  
هنر در چشم بی‌هنران خار است و هنرمند نقش آفرین مزمار<sup>۲</sup> که صدا دارد و نقش فریبنده  
چون مار بر شزار و هر دانشمندی را سفیهی دشمن است.

### گل بشفکد چو همنفس صبحدم شود

اشاره بر همنشین و همنفس خوب و زیبارو و نیک‌نفس و بافهم و شعور دارد که در معاشرت با  
جاهلان و با جهل و دیوسیرتی، روشنی و صفا و پاکی زندگی و شکفتگی آن به تیرگی و زشتی  
و گمراهی مبدل گردد.

همنشین تو از تو به باید تا تو را عقل و دین بیفزاید  
در همنشینی با بدان و بدسیرتان کژیها پیدا شود و خصالهای نیکو به زشتی بدل گردد و  
استعدادهای کارآ و مساعد و نیکو از بین بروند.

### گل به بوستان بردن

زمانی است که دسته‌گلی زیبا برای عزیزی دوست‌داشتنی و دوستی ارزنده و وفادار و یا  
استادی عالیقدر که خود گلستان و بوستان علم و دانش و صفا و مردمی باشد، ببرند. گفته شود،  
خودتان گل هستید و بوستان پرگل ولی گل به بوستان آورده‌ام. مثل، زیره به کرمان بردن.

گل آورد سعدی سوی بوستان

به شوخی و فلفل به هندوستان

گل به دست داری مبوی

کنایه از توصیه به شتاب درآمدن و در شروع به کار باشد، هرچه زودتر حرکت نما و خود را برسان که کار از دست می رود و ثمره ضایع می شود. زمانی عنوان کنند که ضایعه ای پیش آمده باشد، تصادفی رخ داده و خطر جانی در بین باشد و یا در حال نزعی بخواهد برای آخرین بار عزیزی از دیاری دوردست را ببیند.

گل بود به سبزه نیز آراسته شد

کنایه از آمدن عزیزی یا محبوبی به مجلس و محفل که مقدمش گرامی باشد.

زان سبزه که بر عارض تو خاسته شد	تا ظن نبری که حسن تو کاسته شد
در باغ رخت بهر تماشای دلم	گل بود به سبزه نیز آراسته شد
و چه خوش آمدی صفا کردی	چه عجب شد که یاد ما کردی
آفتاب از کدام سوی دمید	که تو امروز یاد ما کردی

گل بی خار نچیده است کسی

که هر جا گل است خار هم هست، با گنج مار است و با پیروزی رنج. تا رنج نبری گنج نیابی برای رسیدن به کمال و یافتن جمال و به زیور علم آراستگی، باید به جور استاد متحمل بود و رنج تحصیل علم را به جان پذیرا. گویند:

گل بی خار میسر نشود در بوستان

گل بی خار جهان مردم صاحب هنرند

یا:

گل بی خار اندر گلشن دهر

به چشم تیزبین کی می توان دید

گل بی عیب خداست

زمانی گویند که بخواهند عیب خود یا کسی را توجیه نمایند. کنایه از آن که بر هر کسی عیبی باشد و موجود بی عیب نتوان یافت کامل و بی عیب خداست و همه در نقص و عیب هستند. تنها ذات باری او از عیب مبرا است. نقص و عیب مرتبط با جسم و ترکیب است و ذات باری که: نه مرکب بود و جسم و مرئی نه محل بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق مبرا از همه و هر چیز.

گلخنی<sup>۱</sup> را رو سیه از دود یا خاکستر است

اشاره بر انعکاس عمل و کار در زندگی انسانها باشد، همچنان که عطر فروش پیوسته معطر است. با عمل نیک همیشه سرشار و خندان و نزد مردم روسفید و با کردار زشت خجل و شرمسار و سیه روی بودن.

گلخنی مفلس ناشسته روی      مرد سراپرده انوار نیست  
گلخنی را رو سیه از دود یا خاکستر است      سفله گر خجلت کشد ز آثار فعل خود کشد  
این جهان کوهست و فعل ماندا      سوی ما آید نداها را صدا

گلی را باش، گلدان را باش، یخ را باش، دیزی بیار، جیزه<sup>۲</sup> بدار،

کاشکی نه‌نم، زنده می‌شد این دورانم دیده می‌شد.

زبان حال ندید، بدید، تازه به دوران رسیده است. این منم تی تیش مامانی ببرم. ندید، بدید، وقتی که دید به خود برید. گویند سه کس واجب‌الترجم‌اند. الف. بینوائی که به نوائی برسد و ظرفیت آن را نداشته باشد، ندید، بدید، عزیزی که ذلیل بشود و دانشمندی که بین جاهلان واقع شود.

## گل سر سبد بودن

شاخص و مورد تأیید و سر آمد جمع، بین فامیل، طایفه و ایل، مردم شهر و استان و یا یک مملکت، بودن. فردی را گویند که به واسطه خلق خوش اخلاق پسندیده با کردار نیک، عمل صالح، مردم‌داری و جلب اعتماد مردم، مورد تأیید و سر آمد جمع باشد. احمق‌ترین و بدترین، مردم کسانی هستند که می‌کوشند به روز مورد تأیید باشند و وجیه‌المله گردند و یا به مال خود را برتر و شاخص بدانند.

## گل کاغذی بو نمی‌دهد

اشاره بر اصالت و مایه و اساس و شالوده هر چیز و در نتیجه بازدهی و بهره‌وری از آن باشد. کُل شِیْیِ یَرْجَعُ اِلَیْ اَصْلِهِ. با اصل خطا نکند و بی‌اصل وفا نکند. همانطور که گل کاغذی بو ندارد شب‌نم هم به گل کاغذی ننشیند و طراوت بدو نبخشد که طراوت ناپذیر است.

ذات نایافته از هستی بخش      کی تواند که شود هستی بخش

۱. تونتاب.

۲. یک شربت آب و خوراک که به مسافر برای یک شبانه‌روز بدهند.

## گلوگیر بودن

کنایه از لقمه بزرگ برداشتن در حالیکه ظرفیت و کیفیت گلوی خود را ندانیم. اقدامی نابجانا به جا نمودن. قبول کارهای بزرگ بدون شناخت کار آئی خود، با قرض و قوله خانه و زندگی اضافه بر ظرفیت و قوه پرداخت دایر نمودن. و با فقر مالی زنی پر توقع و پرخرج خواستگاری کردن و همه یکسره گلوگیر شدن و خفقان ایجاد نمودن باشد. حساب نشده هزینه نمودن، چک بی محل کشیدن، و لخرجی کردن و با دوستان ناباب مجالست نمودن است، آنچه باید پس داده شود. گاهی عاشق شدن را هم گویند، فلانی گلویش گیر کرده.

گله را راندند و فاطمه را بردند، شکر خدا که به خیر گذ

اشاره بر شکر کردن های بی جا، که اگر از این بدتر می شد چه می کردیم. در رابطه با افکار کسانی باشد که در رابطه با خیر و شر می گویند. از بد بتر هم هست لذا از آنچه پیش آمده و بدتر از آن هم ممکن بود بشود پس باید شکر کرد.

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد ای خواجه بدان

## گلی برای کسی یا کسانی آب گرفتن

کنایه بر نقشه بدی ضد فردی کشیدن، فکر بدی برای او داشتن، توطئه علیه کسی نمودن قصد سوئی در سر پروراندن و به زیان فردی اقدام نمودن و قدم برداشتن و مزاحمت ایجاد نمودن است. بیشتر به طریق پیغام و تهدید می گویند، گلی برای فلانی آب بگیریم که پای تا هفت پشتش داخل آن گیر بکند. نانی برایش بپزم که تو گلوش گیر بکند.

گلی که تربیت از دست باغبان نگرفته اگر به چشمه خورشید سرکشد خودرو است

اشاره بر تاثیر تربیت و نقش مربی و مرشد در پروراندن فرد و اخلاق نیک در او به وجود آوردن و از زشتیها و بدیها زدودن و به زینت علم و ادب آراسته نمودن است. وگرنه چون گل خودرو و پیوند نخورده ای ماند که نه معطر است و نه رشدی موزون و سالم دارد، و از هر بندش شاخه ای هرز به در می رود و بی گل و بار می ماند.

گلیم بخت کسی را بافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

اشاره بر اعتماد افرادی است که گویند هر کس تقدیری دارد و سرنوشتی و گریز از آن ممکن نیست که خود مخل عدل الهی می باشد، که یکی را خوشبخت و دیگری را بدبخت بیافریند. در صورتیکه همانطور که قبلا آمد خداوند بشر را مختار خلق فرموده است و اوست که به



کمک عقل و هوش و ممیژه باید تصمیم بگیرد و راه را از چاه باز شناسد.

### گلیم خود را از آب بیرون کشیدن

کنایه از خود را نجات دادن، جلو زیانهای اجتماعی را گرفتن، از چنگک بدسیرتانی که به هر طریق قصد آزار و اذیت و زیان رسانیدن داشتند و دارند گریختن و خود را به کناری کشیدن است. گویند فلانی دیگر بچه نیست و از آب و گل درآمده و می تواند گلیم خودش را از آب بیرون بکشد، یعنی خودش را تامین و اداره نماید. در اینجا مجموعاً احساس مسئولیت نمودن و پاسخگویی اهل عیال و مسایل مربوط به زندگی آنها بودن، باشد.

### گمان است در هر شنیدن نخست شنیدن چو دیدن نباشد درست

به مفهوم شنیدن کی بود ماند دیدن. که چون سخن در افواه منتشر شود رنگها بگیرد و معنیها و تفسیرها پذیرد، لذا باید دید و باور کرد، نه شنید و قبول نمود. گفته اند، از حق که اکثر دیدنیها را شامل می شود و شنیده که ناحق و مطالب بی اساس را در بر می گیرد یک و جب فاصله است.

### گمان می کند علی آباد هم شهری است

در مقابل ادعاهای بی اساس و خودنمائیها و فخر فروشی و بزرگ نمائی و بی خبر از ملل و بلاد، خود را به محلی ناشناخته منسوب داشتن که معروف و محبوب مردم آن دیار است، عنوان کنند.

### گمنامی به که بد نامی

به کسانی باید گفت که معروف شدن و شناخته شدن برای آنها مهم است، حال به هر طریقی که باشد. مراد نفس امر و معروف بودن است، حال با خوش نامی و خدمت به خلق، یا خیانت و آزار خلق حتی با جنایت، کیفیت برای آنها مطرح نیست، مراد رسیدن به مقصود است، لذا گمنامی از نامور شدن بدنامی بهتر می باشد.

### گناه از بنده و عفو از خداوند

کوچکترهای گناهکار در برابر صاحبان عفو و بخشش و بزرگترها عنوان می کنند. تو که از خدا بزرگتر نیستی پس ببخش، و با خدای خود گویند، گر ما مقصریم تو دریای رحمتی.

بزرگاگر خطائی آمد از من      مگیر از من و گر باشد بزرگ آن

خطای از بندگان باید به هر حال      که تا پیدا شود عفو بزرگان

عفو و بخشش الهی مسئله‌ای است ولی به اعمال زشت دست یازیدن، مرتکب گناه کبیره شدن، حق الناس به گردن داشتن، مثل حرام از راههای نامشروع به دست آوردن و مزگی نمودن، به عرض و ناموس مردمان تخطی و تجاوز نمودن و صورتاً خود را تواب و متدین نشان دادن و از این طرف دل به عدل الهی بستن موضوعی است دیگر، ناسالم و قبول ناشدنی.

### گناه بی بی به گردن کنیز است

و همیشه چنین بوده است، بزرگان گناه کرده‌اند و کفاره‌اش را قوم و ملت پرداخته‌اند، جنگهای بزرگ اغلب چنین ریشه‌هایی داشته، مثل جنگ اول جهانی. مضافاً که پرده پوشی خطاهای بی بی و بزرگ و سرور و رئیس قوم زحمت چندانی ندارد و علت تجاوز و تخطی را طور دیگر عنوان نمودن سهل و آسان است و از شهرت و آوازه انداختن شاعری گمنام گوید: بی بی گناهکار، کنیز بدهکار.

شعر من و مرگ فقرا ننگ بزرگان این هر سه متاعی است که آوازه ندارد

### گناه تخم چه باشد زمین چو قابل نیست

اشاره بر سلامت و اصالت و سپس تربیت صحیح است که نشو و نمای سالم و بارده و بازده را در جامعه میسر می‌سازد به کسی باید گفت که خطا و گناه فرزند و افراد را صرفاً به گردن جامعه می‌اندازد، بدون توجه بدان که گویند.

زمین شوره سنبل بر نیارد در آن تخم عمل ضایع مگردان

یا:

تخم رادر شوره زاری کاشتن بی حاصل است صبر کن تا یک زمین قابلی پیدا شود  
گوهر خود را مزن بر سنگ هر ناقابلی صبر کن گوهر شناس قابلی پیدا شود

### گناه دگری بر دیگری نوشتن

کار دادگاه بلخ و در شهر هرت است. هر که به هر که بودن، ضابطه و قاعده‌ای وجود نداشتن هر کس به راهی و هر بی صلاحی به کاری. آنجا که زاهدی ناصالح و بسا خطا کار دائم عیبجوئی خلق نماید و طهارت و پاکی خود به رخ مردمان کشد و از فسق و فجور در جامعه و انحراف و کثری مردمان فغانها سر دهد. در این حال گویند:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت  
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

امر به معروف و نهی از منکر هم کار مصلحان قوم است.

### گناهکار در عقوبت بردبار است

و باید که باشد، چون، هر کس خربزه می خورد پای لرزش هم باید بنشیند. به کسی گویند که از مجازات گریزان است و در صورت اعمال مجازات سرو صدا راه می اندازد و فغان سر می دهد و خدا و رسول را دست آویز قرار می دهد، قسم می دهد و آیه می آورد و اعلام توبه می نماید و خود را تواب بزرگ قلمداد می کند.

عابد و زاهد مسلمانا

مژدگانی که گریه عابد شد

و دیگر، ندرد موش را به دندانان.

دیروز باور نداشت که رسیدن به عقوبت و پاداش عمل دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد، و امروز فغان سر می دهد و به زمین و زمان بد می گوید، که چرا؟

### گناه کردن پنهان به از عبادت فاش

اشاره به اعمال ریاکارانی است که دین و آئین را وسیله فریب و گمراهی کرده. تمسک به نماز و روزه و چرخاندن تسبیح هزاردانه را رندانه به رخ خلق کشیدن. ظاهر فریبی و هر جا از توجه خود به دینداری و ترس از فوت شدن یک وعده نماز داد سخن دادن، خدمات دیندارانه خود را بیان کردن و شرح دادن و از همه بدتر نه یکبار که ده بار به حج واجب و عمره رفتن و خود را به ظاهر تطهیر نمودن و باید گفتن مجوز مردم فریبی به دست آوردن، زائران واقعی و خداپرست و مردم دوست خانه خدا را زیر سؤال قرار دادن. متأسفانه در جامعه امروزی ما اکثر متظاهرين به دینند و این چنین.  
باید گفت:

بهرتر ز طاعتی که ز روی ریا کنیم

هفتاد زلت از نظر خلق در حجاب

که به شمشیر میسر نشود سلطان را

گنج آزادگی و کنج قناعت گنجی است

آنان که درویشی و آزادگی پیشه ساخته و دست از هواجس و آرزوهای بیکران زندگی شسته و نه افسوس به از دست داده های گذشته خورند و نه فرداها با نو آوریها و شادیهایش از توجه به حقایق و صرف نظر از معنویات بازشان خواهد داشت، بی نظری را سرلوحه کامیابی های خود قرار دهند و به بی نیازی و آزادگی نایل گردند.

جواب داد که آزادگان تهی دستند

به سرو گفت یکی میوه ای نمی آری

## گنج در ویرانه است

کنایه از پریشانی و نابسامانی ظاهر اهل علم و دانش، به زیور علم و دانش آراسته نه به صورت پیراسته که نه هر که به صورت بهتر به سیرت مهتر و برازنده تر.

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست	ای برادر سیرت زیبا بیار
مرد را در لباس خلقان جوی	گنج در جایهای ویران جوی
به گنج دل رسی آنگه که دل شود ویران	که گنج را نتوان داشت جز به ویرانه

## گنجشک در دست به از بازی در هوا

این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار. نظیر، عصفور<sup>۱</sup> فی آلید خیر من عشره فی الهوا. سرکه نقد به از حلوای نسیه، عمل امروز به از امید به وعده فردا. پیروزی امروز در کار به که رها کردن و به امید توفیق فردا نشستن، کنایه از نقد و امروز را از دست ندادن باشد.

## گنجشک روزی بودن

کنایه از کم درآمد بودن و استطاعت کافی نداشتن و درآمد به نان و آبی بیشتر نرسیدن است. کسی را گویند که به هر در می زند، باز نمی شود، گشایشی در کارش نیست و به لقمه نانی هر چند کم باید بسازد او که دست به دهن است از امروزش چیزی برای فردا باقی نمی ماند و از ذخیره و پس انداز هم خبری نیست. او گوید:

آسمان رزق ما در گردش است ای مدعی      لقمه نانی به صد خون جگر پیدا شود

## گنج قارون داشتن

به دو گونه و به طنز گفته می شود، زمانی که اهل و عیال ول خرج باشند و از حاجی جبار پول کلان مطالبه کنند و او نخواهد پردازد. دیگر وقتی که بخواهند زیادی ثروت، مال و منال و ذخیره فردی را منعکس نمایند. مگر من گنج قارون دارم، یا، فلانی پولش با پارو بالا میره، گنج قارون دارد. مشدی چار سوقی می گوید:

شب عید است و یار از من چغندر پخته می خواهد

گمان دارد که چاکر گنج قارون زیر سر دارم

۱. یک گنجشک در دست، به از ده تا در هوا باشد.

## گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم اند

اشاره بر وضع حال کسانی است که با یک پیروزی خود را نمی‌شناسند و به اصطلاح گم می‌کنند و از یک شکست خود را می‌بازند، افسرده و غمگین و اغلب منفعل می‌شوند. به قول بعضی با یک مویز طبعشان گرم و با یک غوره سرد می‌شود. بدون توجه به روند حرکت زندگی و اینکه از پس هر گریه آخر خنده‌ایست و خوب و بد و زشت و زیبا و غم و شادی چون گل و خار، با هم در صحنه زندگی حضور دارند. انسان عاقل کسی است که در بهره‌وری از آنها دچار افراط و تفریط نشود. ندگی تجزیه و تحلیل صحیح می‌خواهد.

شادی بی غم در این بازار نیست  
گنج بی مار و گل بی خار نیست

## گندم از گندم بروید جو ز جو

اشاره بر این که این دنیا مرزعه‌ایست برای درو و بازدهی چه در این دنیا و چه برای آخرت. هر چه کاری همان دروی و هر چه گوئی همان شنوی. هر چه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی. از سکافات عمل غافل مشو، که هر عملی را عکس‌العملی است به سوی کننده، از نیک و از بد. که جو کشته گندم ندرود، درو.

## گندم خوردیم و از بهشت بیرونمان کردند

وقتی کسی خلافی و یا گناهی نه چندان بزرگ مرتکب شده و مجازات شدید باشد، عنوان کنند. اشاره بر اینکه کاری نکرده‌ام که مستوجب مجازاتی این چنین باشم. قاتل را رها کنند و دزد، آن هم آفتابه دزد را به چوبه دار بفرستند. ماند به طلبه‌ای که به سبب خطائی نه در خور مجازات آن چنانی از مدرسه بیرونش کرده‌اند، علت خراج سؤال شد. گفت، از مدرسه بیرون رفتیم. چرا که خود را مستوجب اخراج نمی‌دانست.

## گندم نما و جو فروش

کنایه از انسانی خوش ظاهر و بد باطن، آنکه گفتار و کردارش یکی نباشد. دوگانگی در حرف و عمل را گویند، خبیث مدعی مردم داری و انسایت.

گندم نتوان درود چون جو کاری  
از ما تو چرا امید نیکی داری  
ما را صنما همی بدی پیش آری  
رُو، رُو جانا همی غلط پسنداری

## گنگ اندر حدیث و در آواز به که بسیار گوی بیهده تاز

کار رجز خوانها و متظاهرين بی مایه است که بیهوده سخن می‌گویند و خود را بالاتر و برتر از

آنچه که هستند نشان می دهند. پیوسته می گویند ولی عمل نمی کنند. بدون توجه به آنکه  
 لاف از سخن چو در توان زد      آن خشت بود که پرتوان زد  
 فردی ژاژ خوی بیپده گوی، با مطالبی صد تا یک غاز، پر حرف و وراج.

### گنه چشمان کِرن، دل مبتلابی

مفهوم دو بیت،

ز دست دیده و دل هر دو فریاد      که هر چه دیده بیند دل کند یاد  
 بسازم خنجری نیش ز فولاد      زخم بر دیده تا دل گردد آزاد  
 دل می خواهد آنگاه که چشم ببیند و تا چشم و دل و حیات هست این گرفتاریها هم وجود  
 دارند. باید انسان پاک، باگذشت و فداکار باشد و چشم را بر غیر مباح نگرداند، مشروع را  
 بررسی و واریسی کرد تا دل بخواهد و کار و کوشش و تحقیق و مطالعه را به دنبال بیاورد، و در  
 مجموع گناه از چشم است که،

اگر دیده نکردی دیده بونی      چه دونی دل که خوبان در کجایی  
 بلایی دل، بلایی دل، بلایی      گنه چشمان کِرن، دل مبتلابی

### گنه را عذر شوید، جامه را آب

اشاره بر غرور خود شکستن به هنگام گناه و عذرخواهی نمودن است. نمی شود هم مرتکب  
 مردم آزاری، توهین و بد رفتاری به خلائق شد و هم بالا نشست و غرور خود را حفظ کرد،  
 مضافاً که،

گنه کار چون بد نبیند به گناه      دلیری کند بیشتر بر گناه  
 خرد را می بیند چشم را خواب.

### گنه کرد در بلخ آهنگری      به شوشتر بریدن سر مسگری

آنجا که قانون و عدالت حکمفرما نباشد. قضاوتها سطحی و صوری و یا از روی حقه و عمد و  
 اعمال نظرهای خاص صورت پذیرد. در دادگاه بلخ و شهر هرت. زمانی عنوان کنند که گناه  
 یکی را به حساب دیگری بگذارند و مظلوم را به جای ظالم تعقیب نمایند. کارها و بررسیها  
 نابه جا و امور ناسالم باشد و دزد به جای عسس و داروغه باشی. شاید شعر فردوسی منظور بوده  
 که گوید:

بود داوریمان چو حکم سدوم<sup>۱</sup> همانا شنیدستی آن حکم شوم

گنه یک تن ویرانی یک شهر بود

زمانی عنوان کنند که عمل خلاف یک نفر باعث رنج و زحمت و گرفتاری مردمی بشود. در جنگها بیشتر اتفاق می افتد، یکی تعصب به خرج می دهد و علیه دشمن غاصب بی موقع و تحت تأثیر احساسات عملی انجام می دهد و کشتار و رنج ساکنان شهری را سبب می شود. آنچه در جنگ اول جهانی اتفاق افتاد و سبب آن کشتن ولیعهد اطریش به دست یک دانشجو بود و سپس ویرانها و میلیونها کشته. و نیز با عمل زشت، جنایت و بدنامی یک نفر، مردم کوی و برزن و شهری را بدنام کردن و مورد بی توجهی قرار دادن. آنچه مردم کرمان تا سالها بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی متحمل شدند و با سوء قصد به آقا محمد خان قاجار، اعدامها و کله منارها.

گواه عاشق صادق در آستین باشد

اشاره بر حاضر جوابی و بی ترسی و شجاعت و تهور در اثبات مدعا برای کسی که بی گناه است، آنکه مرتکب عمل خلافی نشده باشد. آنکه نیرنگ و شيله و پيله ای در کارش نباشد. در آستین بودن کنایه از دم دست و آماده داشتن جواب منطقی را گویند.

به راه صادق اگر دست من شکسته چه باک      کسی که عاشق صادق بود چنین باشد  
گواه من بود اکنون در آستین آری      گواه عاشق صادق در آستین باشد

گورم کجا بود، تا کفنم باشد

کنایه از نداشتن موقعیت اجتماعی، آسمان جل و بی سر پناه بودن، با وجود فقر مالی داشتن محرومیت های مختلف، از اینجا مانده و از آنجا رانده. جواب کسی است که از مال و مکنّت و شغل و مقام و جاه و منصب، آنچه را که ندارد از او سؤال نمایند. بگذار قاچ زین را بگیرم، سوار کاری پیش کشم. فردی که باگله و خواست بهی و بهبودی این سخن را می گفت، رندی به او پاسخ داد. صنار بده آش، به همین خیال باش.

گور کن در بحر و کشتی در بیابان داشتن

کنایه از بیگانگی و ناجور و نابسامان بودن عوامل و وسایل کار و زندگی باشد. فقر و فاقه نزد

۱. نام شهری از فلسطین از قوم لوت و نیز شتر نر به هیجان آمده و تیز شهوت.

اهل دانش و خرد و رفاه و آسایش برای بی‌خردان دون و ابله و سفله. مثل استخوان را در آخور استر گذاشتن و گاه را پیش سگ ریختن. به نبودن ضابطه و قاعده در جامعه و ساخت و پاخت و زد و بندها مربوط می‌شود و در این عدم تجانس همه چیز عاطل و باطل. نه حق کسی داده شود و نه کسی از آنچه داده شده توان بهره‌وری داشته باشد. که نعل‌ها وارونه خورده است. هم استر ناراحت و عاطل و هم صاحبش بی‌بهره و ایامش باطل.

### گوساله به روزگار گاوی گردد

کنایه از آنکه هر ناچیزی با مرور زمان چیزی شود. ریز درشت و کوچک بزرگ گردد. و موضوعی کوچک مُعضل و مسئله و روزنه امید و مفرّ رفاهی، رفاه و آسایش به وجود آورد. اگر از هیچ چیزی به دست نیامده و نخواهد آمد، ولی سیر تکاملی زندگی و عوامل تشکیل‌دهنده آن راه خود را طی می‌کند. با مشکل باید دست و پنجه نرم کرد تا به حلّ آن نایل شد، ولی اگر بر کنار بماند و توجّهی به آن نشود مشکلاتی را سبب خواهد شد. به افراد بی‌اعتنا، خونسرد و گاهی منفعل و بدبین باید توجّه داد. قبل از آنکه گوساله بسته رشد یافته را بزند که چرا؟

### گوساله بسته ملا نصرالدین است

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشر بریدن سر مسگری

می‌گفت نمی‌دانی این چه ظالم بلائی است و اگر نزنمش چه کارهائی که نمی‌کند مگر برادرش را ندیدی چه کاری کرد و تا خواستم بزنمش فرار کرد. همسایه قبلی خود و بچه‌های خیلی اذیت می‌کردند، حالا اینها را اذیت می‌کنم. گفته‌ام بچه‌ها امان بچه‌هاشون را ببرند تا جرأت آزار و خلافکاری پیدا نکنند، دست پیش را گرفته‌ام که پس نیفتم. گوساله‌های ملا هم چنین وضعی داشتند. که یکی فرار کرده بود و ملا نتوانسته بود او را بازگرداند، گوساله بسته را می‌زد که فرار نکند چون شیطان است و اگر باز بشود فرار خواهد کرد. خسرو را می‌زند، تا فرهاد عبرت بگیرد.

### گوساله من پیر شد و گاو نشد

کنایه از باسواد شدن و ملا نشدن و آدم نشدن باشد. پیر شدن و عاقل نشدن، با دوستان بد نشستن و ضربه دیدن و متنبه نشدن، درک و شناخت پیدا نکردن و پند و اعتبار نگرفتن به آدمهائی می‌گویند که بی‌حساب به کاری شروع می‌کنند، به راهی می‌روند. زیان می‌بینند و صدمه



می خورند، ولی توجه ندارند که به علل و عوامل اصلی شکستها پی ببرند. بدون توجه بدانکه گفته شده.

هر که نامخت از گذشت روزگار      هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

گوسفند امام رضا را تا عصر نمی چراند

کنایه از بی وفائی، نداشتن پشتکار و عدم صداقت و همراهی در همکاری و یگانگی طرف در زندگی اجتماعی باشد. آن که با کسی پیوند دوستی و همکاری نمی بندد. بدانچه می گوید خود هم اعتقاد ندارد. پیوند و رابطه بین حرف و عملش نیست. اگر تعهدی بنماید تا پایان کار همراهی نمی نماید. چنین افرادی شایستگی دوستی و عقد محبت و وداد را ندارند.

گوسفند را به گرگ سپردن

مثل گوشت را به دست گربه دادن. کنایه از سپردن کار و امانت به دست کسی که مورد اطمینان نیست. آن که سرمایه ات را به او بسپاری در معاشرت به او اطمینان نمائی، محرم اسرار خود نمائی. مالت را به یغما برد، متجاوز به ناموس و عرض و شرف گردد و اسرار را برملا سازد و قدر محبت دوستی ضایع گذارد. این چنین فردی، خائنی بالفطره است. چنین دوست و همنشینی، گرگی است در لباس میش.

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله ماست      آنچه البته به جانی نرسد فریاد است

اشاره بر بی توجهی طرف باشد. دوست و یا همکار و یا رئیس و حاکم و صاحب اختیار، آنان که به سخن و خواست و یا ناله زبردست و کارگزار توجهی ندارند و از فریاد اعتراض و یا آه و درد و یا مرگ آنها ککشان نمی خلد و هرگز ناراحت نمی شوند. همچنین معشوق سنگدلی که از آه و فغان و سوخت و ساز عاشق سوخته دل غمی به دل راه نمی دهد و هرگز ناراحت نمی شود. خونسرد، بی تفاوت و لایتغیر بودن بعضی انسانها در رابطه با برخورد با انسانها و هموعان دیگر.

گوش به در بودن یا گوش به در داشتن

کنایه از انتظار ورود عزیزی را داشتن. چشم به راه بودن. رسیدن خبر خوشی را انتظار داشتن. از هر حرکت و شنیدن هر صدائی در این رابطه به هیجان آمدن و ناراحت شدن است. مسافر عزیزی باید از راه برسد، خبر سلامت بیمار و یا مصدومی مورد نظر است. گوش به زنگ بودن.

مانده عطار کنون چشم به ره گوش به در  
چنان گوشم به در چشمم به راه است  
امشب از باد صدای جرسی می آید  
تا ز نزدیک تو ای ماه چه فرمان آید  
تو گوئی خانه ام زندان و چاه است  
همه شب گوش به زنگم که کسی می آید

### گوش به فرمان بودن

کنایه از مطیع و تسلیم بودن و فرمانبردار. افراد نوکرمآب و چاکرمآب را گویند که در حال عادی و در معاشرتهای روزانه هم، درحالی که نان خودشان را می خورند، نوکرنده و چاکر و حلیم حاج عباس را به هم می زنند که ته نگیرد. این گونه افراد ضابطه و قاعده ای در کارشان وجود ندارد، زندگیشان سامانی ندارد. فرمانبردار و گوش به فرمان هر صاحب نفوذ و مقتدری می شوند. ابن الوقتند و نان به وقت روز می خورند. لذا شایستگی دوستی و اطمینان را ندارند و نمی توان به آنها اعتماد نمود.

### گوشت جوان لب طاقچه است

اشاره بر رشد و نمو و جبران سریع کمی و ضایعه و صدمه در جوانان باشد. که التیام جراحی و درد به سبب توان و نیروی جوانی در آنان سریع است. لذا ضعف ناشی از بیماری و لاغری منبعث از آن زود التیام می یابد و سلامت اعاده می گردد. برعکس پیران و سالخوردگان که به علت ضعف پیری کمتر از بیماریهای درونی و یا جراحی جان سالم به در می برند. لذا زمانی که کسی از ضعف و لاغری جوانی اظهار ناراحتی و یا گله نماید چنین پاسخ دهند.

گوشت چون گنده شود آن رانمک درمان کند      چون نمک گنده شود آن را به چه درمان کنند؟  
اشاره بر فساد اهل علم و دانش و روحانی و معلّم و راهنما دارد که باید ناجی جاهلان و گمراهان باشند. جامعه ای که معلّم و مرشد و روحانی آن فاسد شود، چه وضعی پیدا خواهد کرد و مردم به چه سرنوشتی دچار خواهند شد، همچنین است وضع حاکمان و مسئولان و دولتمردان. یا پدر و مادری که صلاحیت ولایت نداشته باشند. در رابطه با عالمان و معلّمان گفته شده، إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ. فساد عالم دنیائی را فاسد می کند.  
هر چه بگنجد نمکش می زنند      وای به روزی که بگنجد نمک

### گوشت را باید از بغل گاو برید

زمانی که بر مظلومان و ضعیفان از طرف حاکمان و دست اندرکاران ستم روا گردد و ظلمی برسد ولی صاحبان مال و قدرت مصون و برکنار باشند عنوان می شود. مالیات به جای مستقیم

بر غیر مستقیم و مصرف عموم که عائله مندان کم درآمد پرداخت کننده آن هستند، بسته شود، ثروتهای کلان و املاک و اراضی و مراکز تجاری از بغلشان چیزی بریده نشود. فرزندان کارگر و دهقان سرباز و محافظ مرز و بوم و منافع کلان سرمایه داران باشند و فرزندان آنها و خانواده هایشان در کشورهای مرّقه دنیا به عیش و نوش مشغول باشند و ثروت کشور را به تاراج ببرند و درآمدها را جذب نمایند. کار کردن خر، خوردن یابو.

### گوشت سگ مردار به سگان اولی

یا، گوشت مار خوراک لاک پشت، عروس بد اخلاق و بیکاره و ناسازگار، به خانه باباش بهتر، مال بد بیخ ریش صاحبش. گدا به گدا، رحمت به خدا. به طنز. *الْخَبِيثَاتِ لِلْخَبِيثِينَ. اَللّٰهُمَّ اشْغَلِ الظّٰلِمِيْنَ بِالظّٰلِمِيْنَ.*

### گوشت و پوستش از تو، استخوانش از من

در قدیم وقتی فرزندی به ملاّی مکتب دار می سپردند چنین می گفتند. اجازه ای بود برای تنبیه و جور تا سرحدّ مرگ. امروزه جور استاد را جدا از تنبیه و آزار و چوب و فلک می دانند، همان زحمت استاد و کوشش به جهت فراگیری شاگرد می باشد که برای بعضی از دانش پژوهان بدون زحمت و مرارت هم نیست. سعدی گوید:

لوح سیمیش در کنار نهاد

پادشاهی پسر به مکتب داد

جور استاد به ز مهر پدر

بر سر لوح او نوشتند به زر

نظیر، چوب معلم تاج سر است یا:

### گوشت و پوست یکدیگر را بخورند، استخوانش را پیش غریبه نمی اندازند

کنایه از نهایت وداد و دوستی و محبت بین چنین دوستان و یا خویشان و بستگانی باشد. ترجیح خودی بر غریبه و بیگانه و به هنگام نقار و کدورت با خویشان و اقربا رازهاشان را فاش نمودن و اسرارشان را با دیگران در میان نهادن، کظم غیظ نمودن و حفظ الغیب کردن و در این رابطه به سخن مصلحان و خیراندیشان نیک مرد گوش فرا دادن شرط انسانیت و مردمی و حفظ پیوند خویش و دوستی باشد.

یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

گوش تو دو دادند و زبان تو یکی

اشاره بر آن که:

تا ز اندک تو جهان شود پر

کم گوی و گزیده گوی چو در

به آدمهای وِزّاج و پرحرف باید گفت که اگر دو تا گوش مفت پیدا کنند به کرمی می‌کشاند. به کسی مهلت حرف زدن نمی‌دهند. دوست دارند متکلم وحده باشند و مردم مستمع و آن چه هم می‌گویند، از صحیح و غلط، رسا و نارسا، زشت و زیبا و خوب و بد همه را در بست، دیگران قبول کنند. مصلحت در کم گفتن است و به نصیحت بزرگان گوش فرا دادن و به گوش دل نیشیدن و از پرحرفی و وِزّاجی پرهیز نمودن. که گفته‌اند:

دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز      یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

### گوش خوابانیدن

حالت حیوانها و درندگان باشد که به هنگام احساس خطر و یا گاه حمله و شکار گوشها بخوابانند و عزم جزم کنند. کنایه از دنبال فرصت گشتن و در پی طرح و نقشه و تمهید وسیله برای اجرای برنامه‌ای علیه کسی یا به نفع خود. فلانی گوش خوابانیده تا فرصت مناسبی به دست آورد و دخل یارو را بیاورد، یا گوش خوابانیده، به هر قیمتی شده روی کار مورد نظر دست بیندازد و خود را به سود کلان آن برساند. و بالاخره گوش خوابانیده تا دست یارو را به وقت مناسب بخواند.

### گوش سخن شنو کجا، دیده اعتبار کو

اشاره بر نبودن گوش شنو نزد بیشتر مردم و پند نگرفتن آنها از رویدادهای ناراحت‌کننده و بر باددهنده. کسانی را شامل می‌شود که به زندگی و رویدادهای آن سرسری می‌نگرند و از گذشت زمان پند نمی‌آموزند و هر آن زیان‌آوری برای آنها عبرت آموز نمی‌باشد. و نصّ مبارکه، فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ. برای آنان مفهومی ندارد.

### گوشش پر است

کنایه از این که سرد و گرم روزگار چشیده، حرکتها کرده، معاشرتها داشته. عهدها بسته و شکسته، و از این حرفها زیاد شنیده است، لذا... گوشش بدهکار این حرفها نمی‌باشد. با این حرفها و این برنامه‌ها تغییر جهت و مسیر نمی‌دهد و ککش هم نمی‌خلد. سفر کرده و دور دنیا گشته است. سفر کرده بسیار گوید دروغ. رحمت و شفقت ندارد و این چیزها سرش نمی‌شه. محنت و بار غم کشیده را هم می‌گویند.

### گوش شیطان کر

زمانی که می‌خواهند خبری به گوش کسی نرسد، موضوعی را کسی نشنود که خللی در روند

حرکت و عمل وارد شود، عنوان نمایند. گوش دشمن کر و شیطان هم. خدا روز بد نیارود که اگر گوش شیطان کر به گوشش برسد چه کارها که نخواهد کرد و چه فغانها که سر نخواهد داد. هفت قرآن در میان، هدهد سلیمان در خواب که مبادا از طریق انسان دوستی به گوشش برساند. به در می‌گویم که دیوار بشنود و همین جا توی این دیوار بدون موش دفن شود. که گفته‌اند: دیوار موش دارد موش هم گوش دارد. آن وقت خربیار و معرکه بار کن، یا، باقلی بار کن.

### گوشمالی به واجب دادن

کنایه از تنبیه لازم نمودن خاطی و گناهکار به نحوی که متنبه شده و دیگر گرد خطا و گناه نگردد و تنبیهی که در خور گناه باشد. شاگرد بی‌ادب را معلم گوشمالی به واجب داد. پدر فرزند غفلت نموده از درس و تحصیل را مجازات نموده و گوشمالی به واجب داد که دیگر گرد غفلت نگردد و فیلش یاد هندوستان نکند.

### گوش که عزیز است، گوشواره‌اش هم عزیز است

بیشتر در رابطه با مهمانان خانوادگی و عزت و احترام آنها گفته می‌شود. زمانی که گفته شود فلانی از آمدن کسان همسرش به مهمانی ناراحت شده بود، چنین گویند که مهمانان هر یک از زن و یا شوهر به گوشواره گوش می‌مانند، چرا که از گوشواره به گوش نزدیکتر نداریم. به ویژه نزد ما ایرانیان که مهمان خیلی عزیز است و در رابطه با حدیث «أَكْرَمَ الضَّيْفِ وَلَوْ كَانَ كَأَفْرًا» باید مقدم او را گرامی بداریم. کسانی را باید گوشزد نمود که از وجود مهمان بیزارند. سورچران می‌گفت، من دلم می‌خواد، مهمانی برم، مهمان بشم و یا مهمان بکنندم. من نمی‌خوام کسی خانه‌ام به مهمانی بیاد و اگر بیاد ناراحت می‌شم.

گوهر اگر در خلاب<sup>۱</sup> بیفتد همچنان نفیس است و غبار اگر بر فلک رود همچنان خسیس اشاره بر اصالت و تربیت و کیفیت رشد و ادب و هنرمندی شخص دارد. هنرمند هر جا که رود قدر بیند و در صدر نشیند، ادیب و دانشمند همه جا چراغ و روشنی بخش مجلس باشد و دیگران از وجود او پرتوگیرند و مستفیض شوند.

گوهر پاک بیابد که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

## گوهرکانی را به آتش آزمایشند و گوهر آدمی را به می

اشاره هر اثر می بر روی انسانها است. بدان جهت که هر سکر آوری دگرگونی ایجاد می نماید، که گفته اند:

باده نی در هر سری شر می کند  
آنچنان را آنچنان تر می کند  
تنها شراب ظهور در مصحف شریف است که «لَا يَصْدَعُونَ فِيهَا وَلَا يُنْدِفُونَ» که غیر قابل نفوذ است و مستی نمی آورد. مستی می حالتها و خلقها را جالب توجه تر می نماید و ماهیت شخص را آن چنان که هست نشان می دهد.

## گوی از میدان ربودن

کنایه از موفق شدن و به پیروزی دست یافتن و بر رقیب غالب آمدن است. گویند فلانی گوی سبقت از حریف ربود. حریف را از میدان به در کرد. در بحث و مناظره هم، چنین عنوان کنند.

## گوئی پی آتش آمده است

کنایه از تعجیل و شتاب داشتن است. روی پای خودش بند نمی شود. نیامده می خواهد برود. گوئی سوار از پی او و پشت سرش است. به کسی گویند که دیر آمده و زود می خواهد برود. دختر بچه ای را مادرش به خانه حکیمی در همسایگی فرستاد که حبه ای آتش زیر خاکستر بگیرد. حکیم گفت تو که ظرف نداری آتش را با چه وسیله ای می خواهی ببری؟ دختر بچه فوراً مقداری خاکستر سرد در دستش چپش ریخت و از حکیم خواست که آتش را روی آن بگذارد. حکیم بر هوش و ذکاوت دختر آفرین گفت.

## گوهر هر کس از سخن او پیدا شود

چون سخن معیار سنجش معلومات، فضل و دانش و هنر و منش فرد می باشد لذا تا مرد لب به سخن نگشاید قدر و مرتبه او روشن نگردد.

عیب و هنرش نهفته باشد

تا مرد سخن نگفته باشد

لب بگشای تا بگویم کیستی

کلید در گنج صاحب هنر

زبان در دهان خردمند چیست

که گوهر فروش است یا پله ور

چو در بسته باشد چه داند کسی

به افراد بی مایه ای باید گفت که در محفل اهل ادب و فضل با و راجی و بیهوده گوئی اجر خود ضایع می کنند و قدر خود هم زایل.

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود ولیک به خون جگر شود  
 اشاره بر نتایج صبر و استقامت و خودداری از عجله و شتاب باشد. به افرادی که با کار شتابان  
 می روند، صبر و تحمل ندارند و با عجله همیشه کار را خراب می کنند باید گفت. گویند، فلانی  
 مثل این که سوار پشت سرش گذاشته اند، عجله می کند. ولی صبر، الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ. صبر  
 تلخست ولیکن بر شیرین دارد. یا:

صبر و ظفر، هر دو دوستان قدیم اند      بر اثر صبر نوبت ظفر آید  
 و به طنز هم:

گویند صبر کن که تو را صبر بر دهد      آری دهد ولیک به عمر دگر دهد  
 گویند صبر کن که شود خون ز صبر مشک      آری شود ولیک به عمر دگر شود

### گویی سر آورده

کنایه از عجله داشتن با ادعای پاداش بدون کم و کاست، چه مأموران وقتی برای حاکمان سر  
 می آوردند پاداش می طلبیدند. کاری بزرگ انجام دادن و یا خبری جالب آوردن.

### گهر جوی نندیشد از آب ژرف

اشاره بر تحمل مشقت ها و دشواریها و صدمه ها در راه رسیدن به مقصود و پیروزی است.  
 همان طور که غواص برای به دست آوردن صدف به عمق دریاها می رود و هراسی هم به دل  
 راه نمی دهد. متوجه کسانی می شود که می خواهند بدون تحمل رنج و زحمت به سر منزل مراد  
 برسند... چنین کار نبود ز عاشق شگرف.

### گهر به دست کسی کونه اهل آن باشد      چو آبگینه بود بی بها و پست بها

اشاره بر آن که هر چیز باید به دست اهلش باشد. کار را باید به کاردان سپرد و برای شناخت  
 ماهیت هر چیز و هر کس هم باید به کارشناس مراجعه نمود و از تجربه رأی خواست که خزفی،  
 خزف از صدف باز شناسد. همان طور که عالم بین جاهلان قدر و منزلتی ندارد. کسی را شامل  
 می شود که هر از برّ تشخیص نمی دهد ولی ادعای کمال و دانش دارد. حس نمی شناسد و از  
 حساسیت داد سخن می دهد.

### گهی پشت به زین و گهی زین به پشت      چنین است رسم سرای درشت

اشاره بر فراز و نشیب ها و شکست و پیروزیها در تلاطم زندگی دارد. افتادن و ایستادن، قبول  
 زشتی ها و زیباییها، خوبیها و بدیها و تحمل سردیها و گرمیها و سود و زیانها باشد. کسانی باید

توجه داشته باشند که آهو را شناسند ولی اهرمن ناشناس، آنان که از زندگی فقط پیروزی و زیبایی و گرمی می طلبند. بدون توجه به آن که:

چنین است رسم سرای درشت...

چنین است رسم سرای سپنج	گهی عشق و شادی گهی درد و رنج
گهی زو فراز و گهی زو نشیب	گهی شادمانی و گاهی نهیب

گیتی ز یکی شیطان پرفتنه بُد و غوغا  
 اکنون چه کند گیتی با صد گله شیطان

اشاره بر وجود آدمهای شیطان صفتی می باشد که در جامعه امروزی پا گرفتارند. ازدیاد اینان رونق بازار فسق و فجور، دروغ و ناپاکی و زشتی و تباهی همراه دارد. تقلب و دورویی، فتنه و فساد نقش و کارشان است. از کیفیت کارهایشان شیطان انگشت به دهان می ماند. سعدی در مطایبات خود گوید: مردی قصد جماع با شتری را داشت چون از حیث قد با شتر تناسبی نداشت، ترازوی آورد و شاهین آن را بر جهاز شتر بست و پا بر کفه های آن نهاد و به کار پرداخت، در اثنای کار، بالا و پائین رفتن کفه های ترازو مانع از انجام عمل او می شد. بی اختیار به شیطان لعنت فرستاد. شیطان ظاهر شد و گفت «به بابات لعنت و به خودت، من که شیطانم نمی دانستم با شتر چگونه باید جماع نمود من باید به تو لعنت بکنم، نه تو به من». اَلشَّيْطَانُ اِيعِدْكُمْ بِالْفَقْرِ وَ يَأْمُرْكُمْ بِالْفَحْشَاءِ «قرآن مجید».

گیتی است کی پذیرد همواری

اشاره بر ناهموار بودن راه زندگی و با سراب به جای آب و توقع بی جا داشتن از این عجوز هزار داماد سلامت بدون شکست و درد و یا ناراحتی، چرا که غم و شادی منبعث از رویدادهای مختلف خوب و بد و زشت و زیبا باشد و از پی هر گریه آخر خنده ایست. رودکی شاعر نابینای قرن سوم و چهارم هجری در قصیده معروف اندر بلای سخت در وصف دنیا چنین گوید:

ای آن که غمگینی و سزاواری	وندرد نهان سرشک همی باری
رفت آن که رفت، آمد آنک آمد	بود آن که بود خیره چه غم داری
هموار خواهی ساخت گیتی را	گیتی است کی پذیرد همواری
شو تا قیامت آید زاری کن	کی رفته را به زاری باز آری

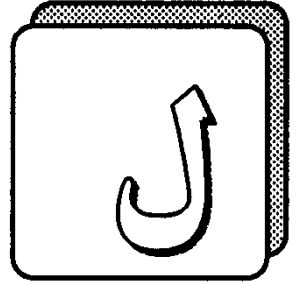


مستی مکن که نشود او مُستی      زاری مکن که نشود او زاری  
 اندر بلای سخت پدید آید      فضل و بزرگمردی و سالاری  
 «چند بیتی است از آن قصیده»

گیرم پدر تو بود فاضل      از فضل پدر تو را چه حاصل

وصف حال و برداشت کسانی است که تکیه بر نام و عنوان پدر و جدّ و ایل و تبار و شجره‌نامه دارند و بدانها می‌بالند، بدون توجه به آن که خود کسی باشند. اگر خود چیزی و مایه‌ای ندارند، خوشند که فرزندزاده فلانند. به مقام و منصب و احیاناً علم پدر و یا جدّ خویش فخرها دارند. بدون توجه بدانچه گفته شده

از تو می‌پرسند عملت چیست نمی‌پرسند پدرت کیست و با که نسبت داری. رفتارت با مردم چگونه بود، مال از چه راه به دست آوردی و به چه راه خرج کردی. مهربانی کردی یا آزار.



### لابالی چکند دفتر دانائی را

اشاره بر بی خودی و لاابالیگری و نداشتن شعور و علم و عقل و هوش است، در رابطه با دانش و بینش و شناخت و تمیز خوب از بد و زشت از زیبا. افرادی را شامل می‌شود که به روند حرکت زندگی و رویدادهای آن بی توجه‌اند و پند و عبرت ناپذیر. اینان نسبت به مردم و غم و شادی آنها هم بی تفاوتند و درد و رنج آنها بر آنان بی‌تأثیر. در جهل مرگب غوطه‌ورند و مصداق بیت اول این مثلث شعری:

در جهل مرگب ابدآلدهر بماند

آن کس که نداند و نداند که نداند

و چه راحت.

لنگان خرک خویش به منزل برساند

وانکس که نداند و بداند که نداند

اسب شرف از گنبد گردان بجهاند

آن کس که بداند و بداند که نداند

بیت سوم مؤید شعر معروف ابوشکور بلخی شاعر اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری می‌باشد که می‌گوید:

که بدانم همی که نادانم

تا بدانجا رسید دانش من

لا ايمانَ لمنْ لا امانةَ له، لا دينَ لمنْ لا عهدَ له ولا معاشَ له<sup>۱</sup>

زانکه اساس زندگی بر دین و آیین و اخلاف و وفای به عهد و مردم دوستی استوار است و ثبات اینها بر معاش مطمئن و تأمین. چه با فقر و تنگدستی بسا ایمانها که سستی پذیرد و بر باد

رود و اخلاقها که به زشتی پذیرا گردد. سعدی گوید: از معدۀ خالی چه قوت آید و ز دست  
تهی چه مرّوت و ز پای شکسته چه سیر آید و از دست گرسنه چه خیر  
شب پراکنده خسب آن که پدید  
مورگرد آورد به تابستان  
نسب و وجه بامدادانش  
تا فراغت بود زمستانش  
فراغت با فاقه نیبوند و جمعیت در تنگدستی صورت نبندد، همچنین است عدم وفای به عهد  
و امانت خواری به جای امانت داری که فقر می تواند سرمنشأ آنها باشد. عرب گوید: أَعُوذُ بِاللّٰهِ  
مِنَ فَقْرِ الْمَكْبِ وَ جَوَارٍ مِّنَ الْأَجْبِ.

### لأبد که باز، باز پراند ز آشیان

اشاره بر «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» هر چیز به اصل خود مراجعه می نماید. از آب آب بر آید  
و از باد سراب و بچه عقاب از آشیانه عقاب و مار از تخم و سوراخ مار. از پدر و مادری لایق  
و شایسته و انسان دوست فرزندان نیکو خصال و دختری شایسته از دامان عفت و طهارت  
مادری عقیف و پاک نهاد و کدبانو.

از اصل نیک هیچ عجب نیست فرع نیک باشد پسر چنین چو پدر باشد آنچنان

### لا تَفْعَلْ و أَفْعَلْ نکنند چندان سود چون با عَجْمی گن و مَكْن باید گفت

اشاره بر کیفیت بیان و اداء کلام با توجه به شرایط محیط و مجلس و محفل، چه، هر سخن  
جائی و هر نکته مقامی دارد و با توجه به حدیث کَلِمَ النَّاسِ عَلَىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ. با مردم سخن به  
اندازه و در خور فهم و شعورشان باید گفت، با کودکان به اندازه سال و فهم و درکشان.

چونکه با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد.

با دشمن سخن به مدارا و با دوست جاذب و متین و گیرا، که اولی از دشمنی دست بکشد و  
دومی ترک دوستی و همشین ننماید.

### لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

خود را به دست خودتان دچار مصیبت و گرفتاری ننمائید، چرا که انعکاس اعمال ما به سوی  
ماست و گریبانگیرمان می شود.

این جهان کو هست و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا

کسانی را شامل می شود که برای خودشان میخ و شاخ می تراشند. به قول معروف آرامش و

آسایش زیر شکمشان می‌زند. نان راحت از گلویشان پایین نمی‌رود. فتنه‌انگیزی و مزاحمت و بلاجویی، بابتی از بابهای حیاتشان می‌باشد. و به قول سعدی:

گر چه کس بی‌اجل نخواهد مرد  
تو مرو در دهان اژدرها

لَا تَنْظُرْ إِلَيَّ مِنْ قَالٍ، وَ أَنْظُرْ إِلَيَّ مَا قَالَ.

به مفهوم سخن توجه داشته باشید نه به گوینده، حال اگر گوینده هم فردی موجه باشد چه بهتر، ولی کلام خوب، علمی و دلپذیر متعلق به هر گوینده‌ای که می‌خواهد باشد. سخن باید که بر دل نشیند و آن سخنی است که از دل برآید، به آدمهای شخص‌نگر و فردستا باید گفت که سخن را از شخص مورد نظر پذیرا هستند. حال، هر گفته و هر نوشته نامعقولی که می‌خواهد باشد.

معروف است به خواجه شیراز حافظ شیرین سخن گفتند چرا مصراعی از بیت شعر یزید را

أَنَا الْمَسْمُومُ مَا عِنْدِي بِه تَرِيَاقٍ وَلَا رَاقٍ      أَدِرْكَاساً وَ نَاوِلَهَا أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي

مطلع اولین غزل دیوان خود آورده‌ای. گفت کلام خوب مربوط به هر کس که می‌خواهد باشد.

وَلَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ

اشاره بر ثبات قدم و پابرجا بودن به رأی و یقین خود و دوری از تلّون عقیده و رأی باشد. افرادی سست عنصر و دهان‌بین و تحت تأثیر القآت این و آن را شامل می‌شود که به مصلحت و یا از روی جهل یقین خود را با شکّ و کلام تردید آمیز دیگری عوض می‌نمایند. آن که باید مشهورات سالم خود را به آنچه در ذهن می‌گذرد تلفیق نموده و با ثبات قدم به عقیده و رأی خود پای‌بند باشد. که گفته‌اند:

جائی که یقین باشد شکّ را چه محل باشد      ظلمت به کجا ماند با نور که بستیزد

لَا تُوَادِبُوا أَوْلَادِكُمْ لِأَنْفُسِكُمْ لِأَنَّهُمْ لِرِزْمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ

فرزندانتان را با خلق و خوی خودتان و برای امروز تربیت نکنید که آنها متعلق به جامعه فردا می‌باشند: به کسانی باید گفته شود که سعی دارند از فرزندان خود الگوئی چونان که مایلند بسازند و افکار و عقیده‌های خود را در آنان رسوخ دهند. بدون توجه به اینکه زمان در گذر است و آراء و افکار در تغییر و تبدیل و تربیت و ساخت خمیره فکری و فرهنگی فرزندان باید به استاد و مدرسه واگذار شود تا بسازند و پویا نمایند، چرا که درک کیفیت روند حرکت جامعه فردا به طرز تفکری نو و نوگرا نیاز دارد. فردا امروز نیست و فردا را شکل و رنگی دیگر است.

### لات و لوت آسمان جل

کنایه از فقر و درماندگی همراه با بی بند و باری و لاپالی‌گری می‌باشد. به درویش بی‌نیاز آسمان جل، عنوان لات و لوت اطلاق نمی‌شود. به کسی گویند که دنبال اعاشه و کسب روزی هم نیست. گدائی که ایام را به بطالت و به یللی می‌گذرانند. غم نان اهل و عیال هم اگر داشته باشد حرکتی در او ایجاد نمی‌کند. بی تفاوت است و بی مسئولیت. آسمان جل آه در بساط ندارد و در جیبش کارتنگ زده است و ممکن نیست احساس وظیفه بنماید.

### لا زُهَبَانِيَّةٌ اِ فِي الْاِسْلَامِ

به کسانی گویند که گوشه‌نشینی اختیار نموده از حرکت در زندگی باز ایستاده و اغلب مسجد را چون گوشه‌ای از دیر راهب اختیار کرده و به عبادت پرداخته‌اند. چرا که در اسلام نَصٌّ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ و جهاد، پیش روی مسلمان نهاده شده و موظف به اجرای آن است. آنان که درویشی در پیش گرفته و با حداقل معیشت و حتی عسرت و تنگدستی می‌سازند و گاهی هم نظر سعدی را در ابیاتی چاشنی می‌نمایند و خود را بدینگونه به ظاهر آسوده می‌نمایند:

نه بر اشتری سوارم، نه چو خر به زیر بارم      نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم  
غم موجود و پریشانی مفقود ندارم      نفسی می‌کشم آسوده و عمری به سر آرم  
راه رهبانیت که در اسلام نهی شده است، در پیش گرفته‌اند.

### لاصواب مع ترک المشوره

اشاره به حدیث «أَمْرُهُمْ فِي الشُّورَى» و تأکید بر مشورت و هم‌فکری که یک مغز یک فکر دارد و ده مغز ده فکر، یک فکر به اشتباه نزدیک است و ده فکر با مشورت از اشتباه به دور. مشورت باید با افراد بینا و آگاه و خُبره به کار صورت گیرد. مشورت با جاهل از نادانی است. افرادی باید توجه نمایند که از مشورت گریز دارند و مشورت را دخالت دیگران در کار خود می‌دانند. و شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ. جدا از شور و مشورت در کار مملکت‌داری راه‌گشای دیکتاتوری و خودکامگی می‌باشد.

### لاف در غربت، آواز در بازار مسگری

به مصداق، جهان‌دیده بسیار گوید دروغ، آن هم در غربت و نزد بیگانگان ناشناس. زمانی

عنوان کنند که فردی بخواهد نزد و در حضور افرادی که شناختی نسبت به او ندارند و یا درباره کار و حرکتی که از آن ناآگاهند داد سخن بدهد و صاحب نظری در آن میان باشد و به دروغ بودن سخن طرف و لاف و گزاف او توجه کند. همان طور که آواز در بازار مسگری نمودی ندارد ولی در اصل «گوز» به بازار مسگری بوده که صداهای موجود مانع از آبروریزی می شوند. و صدا هم خوب یا بد و انکر و یا داودی آن معلوم نمی شود.

### لَا فِقْرَ أَشَدُّ مِنْ الْجَهْلِ

کنایه از ضلالت و گمراهی جاهل و فقر ناشی از جهل که فقری از تهی مغزی و خلأ فکری بدتر نیست. جاهل به سبب فقر دانش و معرفت، خود را از همه بهتر و والاتر می بیند و به ویژه اگر مالی هم به دست آورده باشد که ترازوی سنجش شخصیت او مالش باشد نسبت به دیگران، بدون توجه به این که بزرگی به علم است نه به مال. شهید بلخی شاعر اواخر قرن سوم و اوایل چهارم چنین گوید:

دانش و خواسته است نرگس و گل	که به یک جای نشکفند به هم
هر که را دانش است خواسته نیست	هر که را خواسته است دانش کم
مولا علی علیه السلام فرموده، لَا فِقْرَ لِلْعَاقِلِ.	

### لَا شَرَفَ مَعَ سُوءِ الْأَدَبِ

بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد  
بی ادب شرف و بزرگی نیابد. متوجه کسانی است که در مجالست و سخن گفتن جانب ادب را رعایت نکنند. علی علیه السلام فرمودند: *أَدَبُ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ ذَهَبِهِ*. ادب مرد بهتر از مالش باشد و نیز فرموده، «مَنْ أَسَاءَ آدَبَهُ أَضَاعَ نَسِيَهُ»، کسی که بی ادب باشد نسب خودش را ضایع می گرداند. بی ادب از مردم جدا می شود و خلق از او می گریزند، او همیشه منزوی است. در صورتی که ادب خود همراه و سپاه است، همان شهید بلخی گوید:

با ادب را ادب سپاه بس است	بی ادب با هزار کس تنهاست
---------------------------	--------------------------

### لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ

کنایه بر ارتکاب گناه به دستور و برای رضایت دیگران دارد. به فرمان حاکمان، فرماندهان، رجال و هر امردهی، ارتکاب به جرم، دروغ، دزدی، مردم آزاری و غارت اموال مردم و سپس خود را مبرا و بی گناه دانستن و توجیه نمودن. به موضوع «المأمور معذور» این نوع گناه و

گناهان در رابطه با عامل و فاعل آن بخشیدنی نیست و با حق الناس و دیون شرعی و اخلاقی همراه است. عرف و دین با توجیه این گونه اعمال بیگانه است.

### لاف کار اجلاف است

اشاره بر جلف بازی و لاف زدن فرومایگان و افراد پست باشد. آنان که برای توجیه خود و عمل ارتكابی به لاف و گزاف متوسل می شوند، می گویند، آنچه را که بدان اعتقاد ندارند و ادعا می کنند، آن چه را که ندارند. آدم جلف بی مایه و تهی مغز است. فردوسی گوید:

نگوئیم چندین سخن به گزاف      که بیچاره باشد خداوند لاف  
هنر باید از کار کرده نه لاف. مثل، لاف به غریبی و گوز به بازار مسگری رواج دارد.

### لالائی می دانی چرا خوابت نمی برد

تو که دیگران را نصیحت می کنی چرا خودت گمراه هستی. اگر کاردان و خبره و آگاهی چرا اقدام نمی کنی؟ زمانی عنوان کنند که گمراهی بخواهد دیگران را موعظه نماید، واعظ غیر متعظ.

اگر دانی که نان دادن ثوابست      خودت بخور که بغدادت خراب است  
می گوئی ولی خود عمل نمی کنی، می شنوی ولی خودت را به کرگوشی می زنی. از انصاف سخن می گویی ولی بی انصافتترین مردم هستی.

### لام کشیدن

نقشی بود که جادوگران و نظر بندان و رمالها برای رفع نظر خوردگی و حفاظت از چشم بد بر پیشانی کودکان با رنگها ترسیم می کردند. همچنین بود، آویختن نظر قربانی، مهره مار و کوزک آبی. مایه ی رنگین لام عبارت بود از عنبر و مشک و سپند سوخته و نیل و لاجورد، و آن هم مخصوص اغنیا، فقیران بدان دسترسی نداشتند. دسته اخیر صورت بچه های خود را نمی شستند تا نمودی زشت داشته باشند و چشم نخورند و نیز او را دو کلماتی با اشکال که بر لوحهای برنجی حک شده بود برگردن آنها به ویژه پسران می آویختند. برای جلب محبت، مهره مار و چهل ورد از زنان کولی می گرفتند و از فالگیران دعاها ی مخصوص که مفهومی معین نداشتند، مثل، کاتی کوتی کلماتی، «تسمه زیرمغاتی، یال دمبی چراغ سمبی» و از این قبیل لاطائلات. متأسفانه با پیشرفت علم هنوز هم بازار این جادو جنبلها و ورد و دعاماندها رواج دارد. مثل ستاره دیدن، کف بینی، رمل و رمالی، فال قهوه، به تسخیر ارواح و خبر از

آینده گرفتن و هیپنوتیزم و امثالهم.

لانیجین<sup>۱</sup> پیاله کن که لب یار نازک است

به طنز و کنایه، وقتی مایع آشامیدنی را در ظرفی بزرگ و ضخیم بریزند عنوان می شود مثل اشعار طنزآمیز،

ای تنگ تر از گوشه میدان دهند  
ای من به فدای آن لبان هیزم شکنت  
ای نرمتر از خام مغیلان بدنت  
اشتر به قطار می رود در دهند

لا یتیم الریاسته الا بالسیاسته

اول سیاست است که شرط ریاست است او را ریاست است که یکسر سیاست است به کسی گفته می شود که در زندگی سیاست و درایتی در کارش نیست. اشاره بر آن که رئیس، مدیر، و هر اداره کننده ای باید کارش توأم با سیاست باشد، مدیری لایق و کاردان سیاست را با کیاست همراه می سازد. نظر خواجه نظام الملک وزیر است که می گوید: کار ملک بی سیاست تباه است و زمام امور مملکت زمانی از هم گسیخته می شود که کارهای بزرگ به افراد کوچک و کارهای کوچک به افراد بزرگ واگذار شود. افراد کوچک از عهده کارهای بزرگ بر نیایند و افراد بزرگ به کارهای کوچک رغبت نکنند.

لا یَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ

همه چیز در ید قدرت باری اش هست و هیچ کس جز او غیب نمی داند. و او دانای بزرگ است.

لایق ریختن آب به دست او نیست

مثل، تره برای او خرد نمی کنند، کسی به او اهمیت نمی دهند. لیاقت آن را ندارد که کفش برای او جفت کنند. کنایه از بی مقداری و بی مایگی و عدم صلاحیت و حقارت فرد مورد نظر باشد. آب به دست ریختن، قدیم چنان بود که پس از صرف غذا یک یا چند نفر هر کدام آفتابه لگنی با آب گرم و حوله ای آویخته بر دست، دست یک یک مهمانان را می شستند. یعنی آب می ریختند تا مهمانان چربی دستهای خود را بزدایند، چون قاشق وجود نداشت و غذا خوردن با انگشتان دست بود.

۱. ظرفهای بزرگ سفالین باشد.



## لب برچیدن

کنایه از آمادگی برای گریستن. بیشتر حالت بچه‌ها باشد که لحظه‌هایی قبل از گریه به لب بر می‌چینند. به طنز گویند بعضی اول گریه می‌کنند بعد لب بر می‌چینند و عده‌ای هم لب بر می‌چینند بعد می‌گریند. گویند ترکها، یعنی آذریها به علت شدت غلیان احساسات و با اتکاء به اعتقادات قومی مذهبی‌شان، اول می‌ترکند بعد بغض می‌کنند، در صورتی که فارسها اول بغض می‌کنند، بعد بغضشان می‌ترکد.

## لبش را تو گذاشتن

کنایه بر کوتاه آمدن در سخن جدال‌آمیز، اهمیت ندادن به موضوع مورد نزاع و یا اختلاف. کوچک شمردن، مورد اختلاف. درز گرفتن موضوع، خودداری از اطاله کلام و وراجی حساسیت نشان ندادن روی بعضی از موضوعها و مسئله‌های جزئی و یا به مصلحتی در مجادله و یا گفتگو قسمتی از مطلب را ناگفته گزاردن. به کسانی باید گفت که دنبال حرف را می‌گیرند و شرّ به پا می‌کنند. سرشان برای بحث و جدال درد می‌کند. آرام ندارند، آسایش خود و دیگران را مختل می‌نمایند.

## لب‌گزیدن

یا لب به دندان‌گزیدن، کنایه از تأسف خوردن، پشیمانی و ندامت بسیار در رابطه با انجام کاری و اداء مطلبی باشد. کسی لب‌گزد که اول حساب کار را نکرده، بی‌مطالعه شروع به کار نموده، گز نکرده پاره کرده، و حال گوید، اگر پشیمانی شاخ داشت، شاخهای من یک متر بود. در این رابطه سفارش نموده‌اند و حافظ می‌گوید:

بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار      کاخر ملول گردی از دست و لب‌گزیدن  
و به قول ناصر خسرو قبادیانی که هنگام گله با خدای خود گوید:

لب و دندان ترکان ختا را      به این خوبی نبایست آفریدن  
که از دست لب و دندان ایشان      به دندان دست و لب باید‌گزیدن

## لحاف را برای شپشی بیرون نیندازند

کنایه از فدا نکردن اصل به پای فرع، جز برای کلّ، به علت و برای گناه یک نفر خانواده و یا قوم و دسته‌ای را مجازات نمودن. به کسی باید گفت که برای هیچ و پوچ خود را دچار زحمت می‌نماید و به سبب یک سوء تفاهم غائله بر پا می‌کند. مثل، برای یک دستمال قیصریه را

آتش زدن.

لحن خوش‌دار چون به کوه آبی کوه را بانگ خرچه فرمائی  
کنایه از انعکاس و بازگشت اعمال باشد که به سوی کننده و عامل است، همچون انعکاس  
صوت در کوهستان که گوش صاحب صدا را نوازش می‌دهد و یا مزاحمت دارد.  
این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا  
گویند دنیادار مکافات است. پس نرم و متین باش تا با نرمی و ملاحظت دمساز باشی. از  
مکافات عمل غافل مشو.

لر به بازار نره، بازار گند بهش می‌افتد  
کنایه از نداشتن سلیقه در هر گونه انتخاب به ویژه برای خرید باشد. زمانی که کسی جنسی  
نامرغوب را به بهائی گران خریده باشند عنوان کنند و نیز به گاه سر کسی کلاه رفتن و رودست  
خوردن به طنز بگویند، دست بیندازند و مسخره نمایند.

لذت یافتن، از یافته به

به سبب کاوشها و پی‌یابی و جستجوهای آزار دهنده و مزاحم، خبر یافتن خود لذتی و  
حلاوتی دارد. عربی شتر خودش را گم کرده بود و ندا می‌کرد که هر کس شتر گم شده مرا به  
من باز رساند شتر را بدو بخشم. گفتند در این میان تو را چه فایده، گفت، «فَأَيْنَ حَلَاوَةَ  
الْوُجْدَانِ». نمی‌دانید لذت یافتن گم شده چقدر است.

لرزانک خودش را نمی‌تواند داشت، مرا چگونه نگاه می‌دارد  
اشاره بر خودداری از تکیه و اعتماد به کهران و از خود ناچیز تران و افراد بی‌مایه و سبک سر  
دارد. دل به سراب بستن و پشت به باد هوا دادن. پاسخ کسانی است که قدرت و مایه‌ای ندارند و  
می‌خواهند با پیغام و تهدید دیگری را وادار به عقب‌نشینی نمایند. شهرستانی می‌گفت «گندی<sup>۱</sup>  
خودش چیست که آبش چه باشد. زاغ خودش چیست که آوازش چه باشد.

لطف حق با تو مداراها کند چون که از حد بگذرد رسوا کند  
کنایه از عفو و اغماض تا حد لزوم و متعارف باشد. از طرف دیگران از گذشته پند گرفتن است  
و مرتکب اعمال خلاف گذشته نشدن که لطف حق و عفو و اغماض بندگان او هم حد و

۱. خوراکی از بلقور و تره و لپه، ثقیل و دیرهضم.

اندازه‌ای دارد. پرهیز از آنچه که باعث سبکی و بی‌مایگی نزد خلق شده و عدم اعتماد آنان را سبب شده باشد. که گفته‌اند، تکرار عمل خلاف اشتباه باشد و تکرار اشتباه خیانت است و غیر قابل بخشایش.

### لطف‌کن آنجا که بینی ستیز

باز هم مربوط به عفو و اغماض و امر بدین منوال. **الْكَاطِمِينَ الْغِيصَ وَالْعَائِقِينَ عَنِ النَّاسِ** را می‌توان مصداق قرار داد، نزاع و جدائی را که بین دو طایفه از قریش اتفاق افتاده و به قتل انجامیده بود. ابوسفیان حکم بود، او رو کرده به مردم و گفت، «**يَا مَعْشَرَ الْقُرَيْشِ أَتْرِيدُونَ الْحَقَّ أَوْ مَا هُوَ فَضْلٌ مِنْهُ، قَالُوا وَ هَلْ شَيْئٌ أَفْضَلُ مِنَ الْحَقِّ، قَالَ نَعَمْ، الْعَفْوُ. وَ بَادِرَ الْقَوْمِ إِلَى الصُّلْحِ.**» لطف‌کن و نرمی و عفو مظاهری از انسان دوستی و فداکاری می‌باشد، و خلاف آن نمونه‌ای از جهل و خودپرستی و عدم گذشت:

چو پرخاش بینی تحمل بیار      که سهلی بیند در کارزار.

### لب شیرین اگر ترش ننشیند      مدعیانش طمع برند به حلوا

کنایه از داشتن وقار و سنگینی و دوری و اجتناب از جلفی و سبکی به ویژه مربانوان را که باید ملاحظت و زیبایی را با متانت و حجب و حیا توأم دارند و این دو را پوششی برای حفظ و حراست آن دو به کار برند.

خار اگر پاسبان نخل نبودی      بر زبر نخل کس ندیدی خرما

### لعل به بدخشان<sup>۲</sup> بردن

کنایه از نزد اهل فضل و دانش ادعای فضل نمودن و در محفل سراینندگان سرهم کردن کلمات به نام سرود و شعر. زیره به کرمان بردن، ادویه به هند و ناف آهوی مشک به ختاوختن، فیروزه به خراسان و عقیق و بُرد به یمن، که دلیل بر عدم شناخت و آگاهی باشد.

سر خجالتم از پیش بر نمی‌آید      که دُر چگونه به در یا برند و لعل به کان.

### لعنت به دکانداری که مشتری خودش را نشناسد

زمانی عنوان کنند که فردی ناآگاه و بی‌مایه در امری و نزد خبرگان و آگاهان مربوط به آن کار

۱. گفت ای جماعت قریش حق را می‌خواهید یا برتر از آن را. گفتند برتر و بالاتر از حق هم چیزی هست. گفت آری، عفو. پس صلح برقرار شد.

۲. ناحیه‌ای از ماوراءالنهر باشد به جانب سیحون و جیحون.

بازار گرمی بکند و مدّعی دانش و آگاهی باشد، جمله و کلمه سرهم بند بکنی که به نام شاعر در محفل شاعران و سرایندگان بخوهد سری بین سرها بیرون بیاورد. پشت هم اندازی که بخوهد در انجمن سخنوران لفاظی و پشت هم اندازی نماید، و بالاخره مشتری نسیه بری که قصد داشته باشد ضمن توجیه علّت عدم پرداخت بدهی‌های قبلی از دکاندار محل باز هم نسیه ببرد. پاسخی است که هر یک از اهل شناخت و دانش و معرفت و کسب و کار به مدعیان بی‌مایه و جسور و خودخواه، می‌دهند.

### لعنت به کار دستپاچگی<sup>۱</sup>

می‌گویند آدم شتابزده و عجول کار را دوبار می‌کند و به سبب همین اتلاف وقت و عدم انجام صحیح کار از قافله عقب می‌ماند. هم وقت را تلف می‌کند و هم کار را درست و سالم انجام نمی‌دهد. آمده است و در نصوص و روایات، که عجله کار شیطان است. شیطان را گفتند به چه علّت آدم دستپاچه و شتابزده را دوست داری، گفت بدان سبب که دستیار خوب من است.

### لعنت به همکار بد

معمولا در عالم جهل و کج فکری همکار همکار را دوست ندارد، و احيانا بعضی در کار یکدیگر کارشکنی و خرابکاری هم می‌نمایند، به طنز زمانی که کسی آواز می‌خواند و بر حسب تصادف خری هم صدا سر می‌دهد، آوازه خوان. صدای خود را قطع می‌کند و چنین می‌گوید و یا دیگران می‌گویند. نقل است خیاطی بود در محله بیداباد اصفهان، خیلی اخمو و کم حرف و کسی لبخند او را ندیده بود، یک روز کاسبهای همسایه مشاهده کردند که او می‌خندد، با تعجب سبب را پرسند، پاسخ داد که می‌گویند در نجف آباد خیاطی مرده است. مثل اینکه می‌گویند و باز هم به طنز «مهمان مهمان را نمی‌تواند ببیند و صاحبخانه، هیچکدام را».

### لقمان را حکمت آموختن غلط است.

اشاره بر، هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. زمانی گویند که جاهلی بخوهد دانائی را پند دهد، در امر به معروف و نهی از منکر، آمر و ناهی باید نسبت به امر و نهی شونده، ارجح، افضل و اعلم باشد و خلاف آن ادب و حکمت از لقمان آموختن است.

لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی‌ادبان که آنچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد، از

فعل آن پرهیز کردم و حکمت را از نابینایان که تا جائی را بررسی نکنند پای نهند و قدم نگذارند.

### لقمه به اندازه دهان بر داشتن

کنایه از توجه به تاب و توان و قدرت ساخت و ساز و تفکر و عمل خود داشتن است. درخور و به اندازه درآمد خرج کردن، در ازدواج برای فرزندان سنخیت و تناسب مادی و معنوی فیما بین را رعایت نمودن. در رابطه با خلاف این روندها، گویند، چرا لقمه به اندازه دهانت بر نداشتی، خانه‌ای ساختی که زیر قرضش بمانی، همسری اختیار کردی که از عهده هزینه‌ها و خواستهای سنگینش بر نیائی. مثل لقمه بزرگ گلوگیر است.

### لقمه چربی است

کنایه از آنکه. موضوع جالب، نافع و نام‌آور و مایه سربلندی می‌باشد. به کاری پر در آمد دست زدن، پست و منصبی را عهده‌دار شدن. با زن و یا مرد پولداری ازدواج نمودن. خانه ملک و یا چیزی ارزنده را به ثمنِ بَخْس خریدن، کاری که دلّالان به قول خودشان بز خرید می‌کنند. بالاخره آدم بی‌دست و پائی را که نمی‌تواند از منافع و حقوق خودش دفاع نماید با اندک مزد به مزدوری گرفتن. مثل لله‌ها و دده‌های سابق.

### لقمه را از پشت سر به دهان گذاشتن

کنایه از عدم توجه به کیفیت شروع کار و تشخیص راه از چاه. از بیراهه رفتن و ثمره زحمت و کوشش خود را هدر دادن. یا برای رسیدن به مقصود از کجراهه زحمت و دردسر بیشتری تحمّل نمودن و راه طولانی‌تری را پیمودن است. تا راه راست هست از بیراهه چرا. عاقل لقمه را مستقیم به دهان می‌گذارد، نه پس از چرخانیدن دور سر. از راه صلاح و صواب رفتن و در راه و مسیر کار و حرکت خود، سدّ و مشکل ایجاد نمودن، کار عاقلان است.

### لقمه سر سیری است

کاری را که کسی از روی بی‌میلی و به قول معروف به زور و یا به ملاحظاتی از جمله رودربایستی و یا عدم احتیاج قبول کرده باشد و یا بخواهند که قبول نماید ولی اکراه داشته باشد. رغبت و میل نشان ندادن. حوصله به خرج ندادن، توجه کافی مبذول نداشتن. آنکه قاطع نباشد و این دست و آن دست نماید. با دست پیش کشیدن و با پا پس زدن.

### لقمه گلوگیری است

کنایه از بزرگی، صعوبت و اشکال در کار باشد، بدون ملاحظه و حساب نشده تن به ازدواجی داده‌اند که حساب زندگیشان را به هم زده است. کاری را بدون حساب و بررسی کامل قبول کرده‌اند که از عهده انجام آن بر نمی‌آیند. به کسی گویند که کارش حساب و کتابی ندارد و دل به دریا می‌زند، بی‌گدار به آب می‌زند. آنجا که طرف متوجه شود، هزینه‌ها سنگین است و ناراحتیها فراوان. اگر معامله و حرکت سازندگی است، زیان کلان به دنبال دارد. اگر همسر است ادامه زندگی با او میسر نخواهد بود و اگر حاکمان کشوری هستند، نتیجه اعمالشان شورش و قیام مردم را به دنبال خواهد داشت. در هر صورت گلوگیر است. به خلاف لقمه‌ای چرب و سبک و اشتها آور.

### لقمه را هم باید جوید

اشاره بر آنکه با قبول هر کار باید زحمت انجام و تحمّل رنج آن را پذیرا بود. نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود. یا گنج بی‌رنج کی‌توان بردن. همانطور که لقمه نجویده سر دل می‌ماند. بی‌تحمل رنج هم کار سامان و پایان نمی‌یابد. به افراد سست عنصر و باری به هر جهت گو و کار امروز به فردا افکن باید گفت.

### لقمه

برای لقمه گفته‌اند. داغ لقمه چهل سال است، لقمه لقمه است. لقمه باز آن صعوه نیست، لقمه بزرگ گلو را پاره می‌کند. لقمه شکم را سیر نکند اما محبت را زیاد می‌کند. لقمه «طعمه» هر مرغکی انجیر نیست.

لقمه با بیم جان خورد آهو

زان ندارد نه دنبه نه پهلو

لقمه مستان ز دست لقمه شمار

کز چنین لقمه داشت لقمان عار

سعدی گوید. بر سفره حاتم جمعی نشسته بودند، حاتم یکی را گفت فلانی موی از لقمه بگیر، مرد ترک سفره کرد و برفت، حاتم گفت باز آوردنش و پرسید چرا طعام نمی‌خورده از سفره برخاستی، گفت «نان آن کس که موی در «لقمه» بیند نتوان خورد.

### لقمه مردان نمی‌شاید به طفلی باز داد

به خردان مفرمای کار درشت. کار بزرگ به افراد کوچک و اگذار کردن رنج خود ضایع نمودن است و پذیرای بی‌بهرگی و خرابی شدن. از هر کس به اندازه فهم و شعور و دانش و بیش او

باید توقع داشت. ناگفتنی را به آدمهای ابله نباید گفت که چنین سَرّی را در افواه و بر سر کوجه و بازار باید شنید. به کسانی باید گفت که در واگذاری کارها و گفتن اسرار، کنش را با منش افراد نمی‌سنجند و بدون توجه به مناسبتها اقدام می‌نمایند. چنین کنشی را رنجش و ندامت و تأسّف به دنبال خواهد بود.

### لِكَلِّ أَمْرٍ سَبَبٌ

اشاره بر قانون علیّت دارد، که هر معلولی را زائیده علّتی می‌داند. می‌گویند دوستی بی‌سبب می‌شود ولی دشمنی بی‌سبب چرا در دگرگونیهای طبیعت چون سیل، زلزله، طوفان، آتش‌سوزی اگر تا دیروز علّت قهر خدایان بود، امروزه علّت و علّتهای طبیعی و علمی آنها شناخته شده‌اند. همچنین اند دوستی‌ها و دشمنی‌ها و سبب بروز جنگها، تصادفها و تصادمها، شکستها، و پیروزیها و مرگها و پایان زندگیها.

### لِغَدِّ بَخْتِ خَوْذِ زَدَنٍ

کنایه از علیرغم وضع موجود و مصلحت و بر خلاف روند سالم و کارساز حرکت موزون زندگی قدم برداشتن، خود را دچار زحمت نمودن و به مهلکه افکندن است. کسی به بخت خود لگد می‌زند و یا پشت پا به بخت خود می‌زند که به ارشاد و راهنمایی صاحبان تجربه و خبرگان توجه ندارد، خلاف مصلحت و راه نمود خیراندیشان قدم بر می‌دارد، لجوج و لجباز است، خیر و مصلحت خود را فدای لج و لجبازی می‌نماید و زمانی هم فدای حرف و یاوه‌سرانی دیگران می‌شود. گاهی هم دچار غضب بارک ... شده و به سر به چاه می‌افتد.

### لِكَلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ

که برای هر چیزی حکمتی است و نوشته‌ای را و کتابی، آنچه از گذشتگان به ما رسیده و از انبیا و اولیا و اوصیا و دگر چیزهایی که از ما به آیندگان خواهد رسید. و يَمْخُوْا لِلّٰهِ مَا يَشَاءُ وَيُخَيِّرُ. زندگی هر فرد هم خود کتابی است، قابل مطالعه و آموزنده. همنشینی به از کتاب مخواه. جامی گوید:

بهرتر ز کتاب در جهان یاری نیست      در غمکدهٔ زمانه غمخواری نیست  
هر لحظه از او به گوشهٔ تنهایی      صد فایده هست و لیک آزاری نیست

## لگد به گور حاتم زده است

کنایه از نهایت تنگ نظری و بخل و خست باشد. کسی را گویند که آب از دستش نمی چکد، خشک و خسیس است، مزه لقمه اش را کسی نچشیده، آنکه نان خودش هم از گلویش پائین نمی رود. یکی به دیگری می گفت من روا ندارم، کسی نانم را بخورد دیگری می گفت من نمی توانم ببینم کسی نان دیگری را بخورد، سومی اظهار داشت من از اینکه کسی نان خودش را هم بخورد ناراحت هستم. کسی به دوستش می گفت، من دوست دارم همش مهمانی برم یا مهمان بشم و یا مهمان بکنندم، من میل ندارم کسی خانه ام به مهمانی بیاید.

## لگد مادیان به اسب نر درد آور نیست

چه هم اسب به سبب کسب لذت تحمل می کند و هم مادیان ضربه محکم نمی زند. قهر و آشتیها و نزاعهای غیر ریشه ای زن و شوهرها چنین وضعی دارد، گاهی یک نواختی و سکوت و بی تفاوتی آرامش طرفین را به هم می زند، چه از پس هر گریه آخر خنده ایست و نیز این دفع را جاذبه ایست گرمی زا و شادی آفرین، شادیهای که پس از گله گزاریها به وجود می آیند. زن و شوهر قهر کنند، زندگی را بهتر کنند.

## لنگ انداختن

کنایه از تسلیم شدن، از زور آزمائی و جدال صرف نظر نمودن و به ضعف خود در هر روند حرکتی که باشد اعتراف کردن. در گفتگوها و جدالهای لفظی هم گفته می شود و اغلب با کلمه «بابا» می آید، بابا ما لنگ انداختیم. عوام نام مولا علی علیه السلام را هم زمزمه می نماید «بابا به علی ما لنگ انداختیم» سابقه و وجه تسمیه و عنوان حرکتی آن از زورخانه ها می باشد، بدین صورت که وقتی دو نفر در گود زورخانه کشتی می گیرند و پس از زور آزمائی بسیار یکی از آن دو می برد و دیگری باید تسلیم بشود ولی رها نمی کند و دست بردار نیست، به اشاره میاندار، مرشد لنگی<sup>۱</sup> را به طرف مغلوب پرت می کند و آن ها یکدیگر را رها می کنند و مغلوب شناخته می شوند.

## لنگ حمام است هر کس بست، بست

کنایه از هر جایی بودن، پای بند به اصول و قاعده ای در زندگی نبودن. عمله آگله هر کس شدن،

۱. پارچه زرشکی و چارخانه و قالبی ریشه داری است که در حمامها افراد برای ستر عورت به خود می گیرند.



در کار و حرکت‌های زندگی حقارت نشان دادن و مورد سوءاستفاده دیگران قرار گرفتن. خر این و آن شدن و به هر کس و ناکس سواری دادن. کسی را گویند که هر لینی به تنش می خورد، وزن و شخصیتی ندارد. و مالا بی اراده و سست عنصر است و هر کس می تواند او را عامل و فاعل قرار دهد، ضابطه ای در زندگی او مطرح نیست.

### لنگر انداختن

کنایه از جا خوش کردن، و رحل اقامت افکندن و انگل و مفتخواره بودن است. کسی را گویند که به عنوان مهمان وارد خانه ای شده و جاخوش کرده و قصد رفتن ندارد. گویند فلانی کنگر خورده و لنگر انداخته است. در جایی تن آسانی و دیر ماندن.

سبکی کرد و به هنگام سفر کرد و برفت تا نگویند فرو هشته بر ما لنگر

### لوخ<sup>۱</sup> به پالان کسی گذاشتن

کنایه از منت کشیدن و بیش از حد مایه و ارزش فردی به او وقع و احترام نهادن است. کار کم ارزش کسی را زیاده بها دادن. فردی بی مایه و حقیر را ردیف افراد بزرگ قرار دادن، آنجا که ارزش و لیاقت آن را ندارد. بی بها را بها دادن است.

### لوزینه به گاو دادن از کون خریست

چه هر کس از چیزی بهره گیرد و سود برد که آن را بشناسد و مفهوم و معنی و قدر آن بداند، که لذت در شناخت و دانستن است، مثل

خر چه داند قیمت نقل و نبات توبره کاهی سرکند کنج رباط

یا، قدر، زر، زرگر شناسد، قدر گوهر، گوهری، و هر چه از حس و خیال بیرون است و ابلهان بر آن معرفت ندارند از آن نصیب نبرند و بهره وری آنان هم از آن غیر ممکن باشد. چنانکه لذت بردن گاو و خران از طعم و مزه لوزینه و حلوا و مرغ بریان. همانطور که جاهلان را از لذت دست آوردهای متنوع علم بهره ای نیست.

### لولیگری<sup>۲</sup> تخم نیست که بکارند، استعداد می خواهد

کنایه از آنکه شروع به هر کاری استعداد و ذوق و علاقه به آن کار را می خواهد. هنر مطربی در

۱. نی که از آن بوریا بیافند «زیرانداز حصیری، از گل آن هم در ملات آهکی استفاده نمایند.

۲. لولیگری عبارت از مطربی باشد، لوری، هم می گویند.

هر کسی وجود ندارد. همچنین است نقاشی، خطاطی، کتابت و سخنوری و شاعری، همه و همه استعداد و ذوق لازم دارد و سپس پیگیری و ادامه راه. بدون استعداد و ذوق عاقل گذاردن زندگی و باطل نمودن و ضایع کردن وقت است. به کسانی باید گفت که استعداد و یا استعدادهای خود را نمی‌شناسند و هر روز به کاری و بدون اخذ نتیجه دست می‌زنند. از اینجا مانده و از آنجا رانده، مصداقی جالب برای اینان می‌باشد. جالب برای والدین است.

### لبیشه،<sup>۱</sup> لویشه بر سر اسبان بد لگام زنند

مفهوم مخالف آنکه، مرا که با کسی کاری نیست، دیگران را با من چکار باشد. آزار کسی روا نداشته‌ام که آزارم دهند، گناهی نکرده‌ام که مستوجب عقوبت باشم، جرمی مرتکب نشده‌ام که در خور زندان باشد. به کسانی باید گفت که همیشه در برخورد با دیگران هستند و مرتکب گناه می‌شوند و در باز یافت و بازگشت نتیجه اعمالشان فغان سر می‌دهند و به زمین و زمان بد می‌گویند. بی‌گناه و مظلوم تحت پیگرد واقع شده و ستم کشیده. بدون توجه به اینکه گفته‌اند. هیچی بده را با هیچی بستان کاری نیست.

### لولهین، لولهنگش خیلی آب می‌گیرد

کنایه از ابهت و بزرگی و مالداري و یا زورمداری کسی باشد. به طنز زمانی که از صلابت و یا قدرت فردی سخن به میان آید، عنوان کنند و در پاسخ به بیان قدرت و ابهت و صلابت کاذب اشخاص بیشتر مطرح است. در مقام تحقیر گویند، خیلش یک گاله ایست یا یک گاله ای میشه، اگر باباشو ندیده بود ادعای پادشاهی می‌کرد.

### لَيْسَ الْخَبْرَ كَالْمَعَايِنَه

اشاره به وضع و حال افراد سطحی‌نگر و دهان‌بین است و آنان که به عمق و اصالت کارها و مطالب توجهی ندارند، شنیدنیها برای آنها ملاک عمل است. سخن مغرضان هم آنها را بر می‌انگیزاند و می‌شوراند. به کسانی باید گفت که به دیدنیها کمتر از شنیدنیها اهمیت می‌دهند یا به دیدنیها توجه ندارند، دنبال عیثیات نمی‌روند. دهان‌بین‌اند و با حرف این و آن جا به جا می‌شوند و اقدام می‌کنند. این دسته از مردمان گمراه هستند و پیوسته در اشتباه، به غلط تصمیم می‌گیرند و خرابی به بار می‌آورند و خود را گرفتار می‌نمایند. بدون توجه بدان که گفته‌اند:

۱. شاخ گوسفند و یا قطعه چوبی است که نخ‌بر آن بندند و اسب و الاغ و استر بدقلق را به گاه نعل کردن لب بدان بندند.

شنیدن کی بود مانند دیدن      زلیخا گفتن و یوسف شنیدن

لَيْسَ الْغَنَى بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَإِنَّمَا الْغَنَى، غِنَى النَّفْسِ

اشاره بر عزت نفس و مناعت طبع و درویشی و بی‌نیازی باشد، غنی واقعی کسانی هستند که به مال دنیا توجه ندارند، به اندازه ضرورت و نیاز گرد می‌آورند، به مال دیگران طمع نمی‌ورزند و می‌دانند که غنا به مالداري و ثروت اندوزي نمی‌باشد. چرا که ثروتمند هر چه زیادتر بیندوزد نیاز بیشتری احساس می‌نماید.

از تنگی چشم پسیل معلوم شد      آنکس که غنی‌تر است محتاج‌تر است  
و به قول سعدی مالی به زحمت فراهم آورند و به خست جمع کنند و به زحمت بگذارند و بروند. و نیز گوید

گر بی‌هنر به مال کند فخر بر حکیم      کون خرش شمار اگر گاو عنبر است  
و از آنجا که مال و خواسته با دانش همراهی ندارد.

لَيْسَ أَعْلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ

اشاره بر آنکه چشم دارند و نمی‌بینند و گوش دارند و نمی‌شنوند قلب دارند و بی‌عاطفه هستند، و هرگاه گناهی مرتکب شوند به نوعی توجیه می‌نمایند و بر خود حرجی روا نمی‌دارند، حال آنکه در مصحف شریف، بر کور و شل و مریض حرج روا نداشته‌اند، به اینان باید گفت.  
چاه است و راه و دیده بینا و آفتاب      تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش  
تو که چشم داری چرا کج می‌روی و خود را به تباهی می‌کشانی.

چندین چراغ دارد و بیراه می‌رود      بگذار تا بیفتد و ببیند سزای خویش

لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرَهُ دِيَارٌ

زمانی که به مهمانی بروند و صاحب خانه نباشد و پشت درب بمانند، نویسند و به جا بگذارند. آمدیم و غیر ذات باریش دیارِی نبود. یا نویسند به طنز:  
آنجا که عقل و دانش و تدبیر و رای نیست      خوش گفت پرده‌دار که کس در سرای نیست.

لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى

اشاره بر سعی و عمل و نتیجه کار و کوشش دارد، هر چه کاری همان دروی و هر چه گوئی

همان شنوی، برداشت انسان ثمره کار و کوشش او باشد، که جو کشته گندم ندرود درو  
هر آنگاهی که داری گل چدن کار روا باشد اگر دست خلدخار  
یا،

سعی ناکرده در این راه به جانی نرسی مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

### لیلاج است

لیلاج به معنی بسیار آگاه در قمار، آنکه با چشم بسته کار می کند. آنکه زندگی اش را در قمار فنا می کند، می بازد و دست بردار نیست. قرض می کند، می فروشد و به بازی از دست می دهد. لیلاج باید همه را ببرد ولی خودش هم می بازد، چرا که در قمار بُرد وجود ندارد. قمار بازان همه مقروض و تهی دستند و عائله آنان در عسرت و تنگدستی. گویند جوانی برای آموختن فنّ قمار نزد لیلاجی رفت که همه چیز را باخته و از فرط تنگدستی و فقر به خاکستر تون حمام نشسته بود. او سه قاپ به بام حمام انداخت و گفت قاپها چنین نشسته اند، راست، جیک، چُپ، و میانین وانبه، جوان به بام شد و چنان یافت که گفته بود، لیلاج گفت با همه مهارتی که دیدی عریانم و خورش مرا خون جگر است و پوشش خاکستر. اینک اگر خواهی نیز تو را بیاموزم. کلمه لیلاج در پیش برد به کارهای غیر مباح و ناروا مثل دزدی و کلاهبرداری هم عنوان می شود.

### لیلی را از چشم مجنون باید دید

گویند لیلی چندان هم زیبا نبوده ولی از چشم مجنون که عاشق بود زیبا به نظر می آمد، چنانکه زیباتر از او نبود.

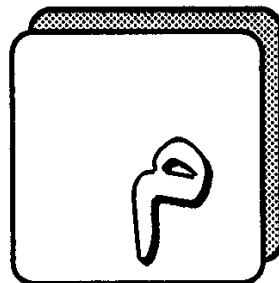
اگر بر دیده مجنون نشینی به غیر از خوبی لیلی نبینی

لذا به طنز گویند نه پیر را بفرستید اسب و مرکوب بخرد و نه جوان را اجازه دهید زن انتخاب نماید که اولی فکر یک سال سواری را می نماید و جوان فکر یک شب را، عشق عقل را کور می کند. بیشتر عاشق و معشوقها زندگیشان به جدائی رسیده و عاقبت به خیر نبوده اند. هر عاشقی معشوقش را زیبا می بیند، لذا چشم دید و خرد عاقل کور است.

### لیس کل<sup>۱</sup> ما یعلم یقال

اشاره بر آنکه همه سخنها درست و به جا گفته نمی شود. حرف بی معنی و بی ربط زیاد زده

می‌شود. سخن هنجار کم و ناهنجار زیاد و چون باد هوا در گردش است. به همین سبب افراد دروغگو و ژاژخای و کج رفتار فراوانند. لذا باید در معاشرت و همنشینی، این قبیل مردم را شناخت و با آنان برخوردی به جا و عاقلانه داشت.



ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگوی که روزی مقرر است

اشاره بر اکتفا نمودن به آنچه روزانه از کدّیمین و عرق جبین و فکر و اندیشه می‌رسد، و در ظلّ درویشی و قناعت احساس رضایت نمودن و از کمّ و کیف موجود گله‌مند نشدن و شکوه و شکایت نداشتن است. آنجا که آبرو و آبروداری با قناعت و بی‌نیازی باشد، و بی‌آبرویی زائیده طمع و زیاده‌طلبی و انحراف از راه راست.

طمع آبروی توقّر بریخت برای جوی دامن در بریخت

ما آردمان را بیختیم و الکمان را گلّ میخ کردیم

کنایه از کناره‌گیری از کارها و به‌کناری نشستن و صمّ بکم گوشه‌ عزلت اختیار نمودن است. کسی عنوان کند که کاری و حرکتی و یاراهی به او پیشنهاد بشود و نخواهد برای انجام آن تن در دهد، و یا نتواند، گوید، از ما گذشته است، توان آن را نداریم، خورند و خوشایند سن و سال ما را ندارد. ما از آن سرای برخاسته‌ایم و حال و حوصله و هوای عشق دیرینه پاک بر باد رفته است. آردمان را ...

ما از خیک دست بر داشته‌ایم، خیک از ما دست بر نمی‌دارد

زمانی عنوان کنند که کسی از نزاع و یا برخوردی خود را کنار بکشد ولی او را رها نکنند و پای او را به میان بکشد ولی هر چه دلیل و برهان بیاورد که من کاری ندارم و طرف رها نمی‌کند دیگران باور نکنند. داستان خرسی است که با آب روان می‌رفت. شخصی پنداشت پوستینی باشد شناکنان به طرف آن رفت، چون دست بر آن زد، خرس خسته دو دستی او را در میان گرفت. مرد فریاد می‌زد ولی خرس رها نمی‌کرد ناظران ندا در می‌دادند و می‌گفتند پوستین یا خیک را رها کن و او چنین پاسخ می‌داد...

ما از مدینه تا به جوار تو آمدیم آخر تو از نجف قدمی بیشتر بیا

وصف حال و نوحه سرائی اهل بیت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام است. با روح مولی الموحدین حضرت علی علیه اسلام زمانیکه به کربلا آمده و در محاصره دشمن بودند. زبان حال و مقال کسانی است که در برخورد و جدال و یا نزاع از کسی انتظار کمک داشته باشند. پیغام بدهند و یاری بطلبند و یا آنجا که طرف با صلح و صفا موافقت ننماید و راه ستیز ادامه دهد، و با سازش موافقتی نداشته باشد.

### مَا لِحَبِّ الْأَلِجِيبِ الْأَوَّلِ

گویند، هر چیزی نو و تازه اش خوب است به غیر از دوست که کهنه و قدیمی و دیرینه اش. می گویند، دوست، دوست اول، زن، زن اول و شریک هم شریک اول. به افراد دمدمی و متلون المزاج باید گفت که دوست را هم مانند لباس خود عوض می نمایند، هر روز با دوستی و هر ساعت به راهی باشند بدون توجه بدان که گفته اند:

نباشد یار چون یار نخستین	که هر معشوق چون معشوق پیشین
چو جان باشد گزیده یار پیشین	تو بر یار گزیده هیچ مگزین

ما این ور جوی، شما آن ور جوی

کنایه از تعیین حد و حدود و میدان کار و فعالیت و یا برخورد و معاشرتها باشد. زمانی که دو نفر که با هم توافق همکاری و همیاری ندارند، آیشان به یک جوی نمی رود، با هم سازش ندارند، بین آنها همیشه شکر آب است و بهترین وجه جدائی و فاصله گرفتن آنها از یکدیگر باشد، چنین عنوان کنند. یکی گوید، ما را به خیر و شما را به سلامت.

ما برای وصل کردن آمدیم

زمانی عنوان کنند که فردی به عنوان مصلح و میانجی برای از بین بردن نزاع و طرح آشتی بین دو یا چند نفر آمده باشد، ولی بحث و گفتگوها خرابی را بیشتر و جدائی و فراق را زیادتر نماید. نی برای فصل کردن آمدیم. آنجا که مصلح صلاحیت میانجی گری نداشته باشد، چرا که مصلح قوم باید، پخته، صاحب تجربه و سود و زیان کشیده و سرد و گرم روزگار چشیده باشد و گر نه هر مدعی، مصلح نتواند شدن. مدعی اصلاح برون را بنگرد و قال را و مصلح صالح درون را و حال را.

### ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما

زمانی که بخواهند. بازگشت نتیجه عمل را از نیک و بد و زشت و زیبا یادآور شوند چنین گویند، بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان. یکی بخواهد عمل نیک و رفتار پسندیده خود را با بد کرداری دیگری مقایسه کند و او را از عمل خود باز دارد و به راه راست هدایت نماید. آنجا که در کشوری دامنه ظلم و جور گسترده باشد و به مردم عادی و زحمتکش ستم روا دارند، چه عاقبت کار، محمود نخواهد بود.

### مابین آسمان و زمین جای عیش نیست

کنایه بر وجوب و لزوم داشتن محل امن، از خانه، شهر و کشور برای زیستن. در سکون و آرامش و در امن و امان بودن. محلی امن، کاری ثابت و روندی صحیح برای کسب معاش و حرکت موزون زندگی. چرا که بدون وجود محیطی امن و با نداشتن کاری پای گیر و مورد علاقه و مسئولیت برانگیز، با هوسرانی، بی بند و باری و احساس عدم مسئولیت و کارآئی و کارسازی، زندگی رنگ و روئی نخواهد داشت و سلامت از آن بر نخواهد خاست.

### ماتم زده را به نوحه گر حاجت نیست

اشاره بر وجود زمینه مساعد جهت انجام کاری. برای شادی وجود مطرب و دف و تنبور و نی. برای عزا مرثیه خوان و مرگ عزیز و اهل ماتم و برای ارتکاب گناه، زمینه مساعد فکری برای ارتکاب و تحریک و تشویق مغرضان. زمانی عنوان کنند که یکی بخواهد آماده انجام کاری را بدان کار تشویق و ترغیب نماید. حاجت مشاطه نیست روی دل آرام را که دل آرام زیبا خود زمینه مساعد دارد و زیباست.

### ما خود شکسته ایم چه باشد شکست ما

اشاره بر آنکه از پای افتاده را آزردن کار جوانمردان نیست. آنکه در میدان زور آزمائی از پا افتاده با زخم زبان، شکست خورده در عالم سیاست راه، سیاست نمودن. و به در رفته از میدان جنگ را تعقیب و کشتار، سعدی در این باب گوید،  
بیشتر در مقام شکسته نفسی و فروتنی.

حاجت تیغ بر کشیدن نیست

ما خود افتادگان مسکینیم

مادر بتهها، بت نفس شما است

اشاره بر نفس اماره است و مردمی که تسلیم این نفس می شوند و به کجراهه می روند. بتی که در



حقیقت جوئی و راستی و پاکی را بر انسان می‌بندد. ولی آنجا که پای راستی و حقیقت جوئی در میان باشد نفس اماره را جای پائی نیست. شیطان نفس از مردان نیک اندیش و راست کردار بیزار است و میلی به دیدارشان ندارد و دشمن خود می‌داند. به کسانی باید گفت که گرفتار نفس اماره‌اند و دچار هوای نفس و خواستهای نفسانی.

#### مادر دزدگهی سینه می‌خورد، گهی سینه می‌زند

کنایه از آنکه دزدی در کوتاه مدّت سبب انبساط خاطر و شادی و فراخ دستی و بذل و بخشش می‌شود ولی در دراز مدّت با گرفتار شدن دزد، باعث ناراحتی و ایجاد درد و رنج و غم برای پدر و مادر و اطرافیان به ویژه اهل و عیال می‌باشد و آن زمانی است که ما در کباب سینه خورده باید. سینه بزند و فغان نماید، چه هر خنده نا به جایی گریه‌ای به دنبال خواهد داشت و گفته‌اند، از پس هر خنده آخر گریه‌ایست. و این مربوط به همه کسانی می‌شود که به کارهای خلاف دست می‌زنند و به بازدهی و عاقبت بد کار گرفتار می‌شوند. خود کرده را تدبیر نیست.

#### مادر را دل سوزد و دایه را دامان

اشاره بر آنکه هیچکس جای مادر را نگیرد و مادر نشود. مهر و محبت مادر به فرزند، بالاترین عاطفه است. زمانی عنوان کنند که یکی دایه مهربان‌تر از مادر بشود و تظاهر به محبتی بیش از مادر بکند. یا در عزائی بیش از صاحب عزا متظاهر به زاری و جزع باشد. که همه اینها جز ریا و ریاکاری چیز دیگری نمی‌تواند باشد. گفته‌اند، دایه مهربان‌تر از مادر را باید فلانش را داغ کرد...

شنیده‌ای که چه با شمع گفت پروانه      که در فراق تو سوزان تری بگو یا من  
جواب داد که سوز است نام هر دو ولیک      مرا دل است که می‌سوز و تو را دامن

#### مادر زنت دوستت دارد

زمانی که فردی به خانه‌ای وارد بشود و سفره پهن باشد و سهمی از غذا به او برسد چنین گویند. صاحبخانه عازم سفر باشد و به موقع برسد و با او همسفر گردد. عکس آن هم صادق است، سر سفره بر چیده رسیده، آنجا که از ماحضری چیزی باقی نمانده باشد. چون که محبت مادر زن موهبتی و نعمتی است که کانون خانواده را به طور غیر مستقیم گرم می‌نماید. آن وقت است که داماد به طنز گوید،

مادر زن خرم کرده      تو بره بر سرم کرده

گاهی هم این دوستی سبب مداخله و خرابی می شود.

### مادر عاشق بی عار است

اشاره بر مهر و وفا و عاطفه مادر نسبت به فرزند دارد. مادر که عمر و جسم و جانش را فدای معشوق خود که فرزند باشد می کند و با همه بی مهریها و نامهربانیها و کج مداری فرزند از او دل بر نمی کند و مهرش را دریغ نمی دارد. مضمون قطعه شعری به نام مادر. از ایرج میرزا شاعر دوره قاجار چنین است. معشوقه سنگ دل که مادر عاشق را مزاحم خود می بیند، ضمن شرح مزاحمتهای او، از عاشق می خواهد که مادرش را بکشد و قلب او را برایش بیاورد، عاشق چنین می کند، مادر را به خاک می افکند و قلب او را بیرون می آورد، هنگام خارج شدن از منزل پایش گیر می کند و به زمین می خورد و دل گرم مادر بر زمین می افتد.

آن دل گرم که جان داشت هنوز	اوفتاد از کف آن بی فرهنگ
از زمین باز چو برخاست نمود	پی برداشتن دل آهنگ
دید کز آن دل آغشته به خون	آید آهسته برون این آهنگ
آخ دست پسرم یافت خراش	وای پای پسرم خورد به سنگ

### مادر که نیست، با زن پدر باید ساخت

گفته اند، در ضرورت اکل میته واجب است. زیاد که نیست به کم باید قناعت نمود، وقتی تهیه پلو و مسما میسر نباشد نان خالی را باید خورد و سر بر آسمان سائید. اشاره بر درک شرایط موجود و موقع و مکان ضمن گذشت و فداکاری دارد.

دستت چو نمی رسد به گلزار	دریاب سحر کنار جو را
ولی از کار و کوشش هم نباید غافل بود.	

### ما را از مدرسه بیرون رفتیم

اشاره بر وضع حال طلبه ایست که به سببی او را از مدرسه اخراج کرده بودند و چون علت ترک مدرسه از او سؤال شد چنین جواب داد. وضع و حال کسی را شاهد است که نابسامانی و در مخمصه قرار گرفتن از او سؤال شود و او بر شرح ماوقع اکراه داشته باشد. ورشکسته ای که نخواهد علت را دیگران بدانند. رانده و مانده ای که با دو پا به گل فرو رفته باشد و زن طلاقیه که خود را در روند حرکت جدائی مقصّر نداند و یا بخواهد گناه خود را کتمان نماید.

### ما را اصفهان بس است

در بسندگی و قناعت و رضا به آنچه هست عنوان کنند. متحمل زیان فراوان شدیم و چیزی باقی نمانده، دزدها به تاراج بردند و چیزی نگذاشته‌اند، جواب چنین است. منسوب به سلطان حسین صفوی می‌باشد که گفته‌اند، جواب داد... بسندگی و کفایت در حداقل مربوط به افراد بی تحرک و تنبل و باری به هر جهت گو می‌باشد و آنکه دارای اعتقادهائی سخیف چون سلطان صفوی می‌باشند، که حرکت نمی‌کنند سر جای خود می‌نشینند، زمانی که می‌گویند افاغنه حومه شهر را گرفته‌اند چنین جواب می‌دهد و زمانی هم که داخل اصفهان می‌شوند، تاج سلطنت را به سر محمود افغان می‌گذارد و می‌گوید، مشیت این بود فرزندم که تا امروز من سلطان باشم و از فردا تاج و تخت به تو تعلق خواهد داشت.

### ما را به سخت جانی خود این گمان نبود

اشاره بر پایداری و استقامت بیش از حدی که شخص در خود می‌یابد ضایعه مربوط به مال و فرزند و گرسنگی و سیل و زلزله و تحمل آنها با عزمی استوار و صبر و استقامت در برابر رویدادهای جان‌کاه، آنجا که شخص به خود و نیروهای مقاوم درونی خود امیدوار می‌شود، خود را می‌شناسد و نیروها را در هر زمینه‌ای که لازم باشد به کار می‌گیرد و مورد استفاده قرار می‌دهد، اینجاست که خودشناسی در مایه‌های « من عرف نفسه فقد عرف ربه » متجلی می‌شوند.

### ما را به گازران ری چکار، که جامه را درست شویند یا نادرست

اشاره بر خودداری، فضولی و دخالت در کار دیگران و توجه خود را از کار و زندگی دیگران منعطف نمودن، و به کار دیگران دخالت نمودن باشد. به کسانی باید گفت، که بیماری مداخله و سرک کشیدن دارند، می‌خواهند از کار و بار و راه همه سر در بیاورند. اگر همکارشان تند راه برود می‌گویند خیر باشد او قورت<sup>۱</sup> بخیر، اگر یواش راه برود، زیر سؤال می‌برند که خدا بد ندهد. مداخله جویانی بی‌آزم.

### مادران و پدران کنند و رودان<sup>۲</sup> کشند

اشاره بر بازگشت نتیجه اعمال پدر و مادر در زندگی و حیات فرزندان دارد. از نظر برخوردارها و رویدادهای تربیتی چنین باشد، و نیز مردم پای فرزندان را در ارتکاب گناه والدین به میان

۱. عزم و اراده و راه باشد.

۲. فرزندان.

می‌کشند و در سزای اعمال سهیم می‌نمایند، مضافاً که فرزندان مظهر افکار و اخلاق خانواده و دنباله‌رو راه و اعمال و کارکرد آنان می‌باشند. مثل، آنچه کند پدر و مادر، کشد رود، بیخبر.

ما را هم از این نمد کلاهی هست

کنایه از اینکه از ثمره فلان کار و بهره و نتیجه آن کارکرد چیزی به ما هم می‌رسد یا نه؟ در فلان شرکت سهمی هم برای ما منظور شده است؟ در فلان تور مجانی مسافرتی جایی هم برای ما در نظر گرفته شده؟ در استفسار از حق و حقوق و سود و بهره عنوان می‌شود. بیشتر آدمهای مفتخوار و چشم انتظار کمک دیگران چنین سوال و انتظاری دارند. یا، معامله‌ای کلان و سودآور صورت گرفته طرف می‌خواهد بداند برای او هم سهمی منظور شده یا نه.

ما را همه از برای خود می‌خواهند خود را از برای ما نمی‌خواهد کس

اشاره بر بیت شعر باباطاهر عریان باشد که گوید:

چه خوش بی‌تا محبت هر دوسر بی که یک سر مهربانی در دسر بی  
بیشتر بزرگان قوم و قبیله و طایفه و خانواده گویند، آنهایی که در خدمت دیگران هستند، به همه کمک می‌رسانند، ولی بر حسب عادت و روال حرکت همیشگی کسی به آنان توجهی ندارد و در صدد کمک و یآوری به آنان بر نمی‌یابد، چرا که او خادم است، و گمان اینکه خادم نیاز به خدمت ندارد و مخدوم نمی‌شود. افرادی خدمتگزار اغلب چنین طرز تفکری در رابطه با خدمت متقابل و مهربانی دو طرف دارند.

مار از پونه بدش میاد در لانه‌اش هم سبز می‌شود

زمانی که یکی از دیگری خوشش نمی‌آید و نمی‌خواهد با او معاشرت نماید ولی طرف رها نمی‌کند و نزد او می‌آید. فردی مورد تنفر که گاه‌گاه در خانه و یا محل کار مخل و مزاحم باشد. مزاحم انگل، سور چران و دعوت سر خودی که سر سفره این و آن حاضر می‌شود و شرم و حیا را هم با لقمه اولی قورت می‌دهد.

مار بد به از یار بد

چرا که مار یک نیش دارد و یار بد نیشها زند. مار بد بر جان زند، یار بد بر جان و بر ایمان زند. به قول سعدی سر مار را به دست دشمن بکوب که از احد الحسنین خالی نباشد، اگر مار کشته شود از زهر و نیشش برهی و اگر یار بد، از شرش امان یابی و راحت شوی، با یار بد چه باید

کرد و چگونه از شرش نجات یافت؟

به دست کسان چون توان کشت شیر      نباید تو را پیش او شد دلیر

مار خفته را نمی‌زند

کنایه از آنکه آزار بی‌پناهان و بی‌کسان و سودجویی و بهره‌گیری از کار و وجود آنان و ضعیف را آزرده عین ناجوانمردی باشد. چنین است خفته و غافل را آزار رسانیدن.

مار خوردن و افعی شدن

زمانی عنوان کنند که فردی مرتکب اعمال زشت شده و برای به دست آوردن مال راههای کج و منهی را پیموده و کارهای منکر و زشت مرتکب شده و ثروتمند گردیده است. گویند فلانی مار خورده و افعی شده است. کسی که سالها تحت تعقیب بوده و مزه زندانها چشیده و دیگر ترسی از مکافات و تعقیب و زندان ندارد. آنکه دست قرض‌گرفتنش پیش همه دراز است و چک و اسنادش به گرو نزد همه، دیگر طلب‌خواهی عادی و قانونی برای او ناراحتی ندارد و بالاخره شاگرد درس‌نخوان و تنبلی که جور همه معلّمان را کشیده و بارها مورد شماتت قرار گرفته باشد، ردّی در امتحانات هم سر بارش.

مار خوش خط و خال است، ظاهرش زیبا و نیش آن سمی

آدمی ریاکار و خوش‌ظاهر و بد باطن را ماند. آنکه به آنچه گوید عمل نکند و برای رسیدن به مقصود و آنچه خواهد از ارتکاب به اعمال خلاف و زشت و منهی ابا و اکراهی نداشته باشد و از هیچ جنایتی فروگذار نکند. گرگی در لباس میش که اگر غفلت شود گله را به یک جا بدرد.

مار در آستین پروردن

یکی بسّچه گرگ می‌پرورید      چو پرورده شد خواجه را بر درید

کنایه از محبت نمودن به آدمی پست و رذل و به ظاهر انسان، بها دادن به دون‌صفتان بی‌آزم و پناه دادن به دزدان مال و ناموس و بر باد دهندگان عرض و شرف. چنین است عملی به خیر به ظاهر ولی مایه شرّ و فساد به باطن و گور خود به دست خود کردن.

مار پوست بگذارد ولی خوی نمی‌گذارد

اشاره بر افراد بد نهاد و زشت سیرت است که هر چه به آنها محبت بکنی و لقمه دهی و اطعام نمائی، نمک و لقمه و رأفت و محبت، از انعکاس و کارکرد فطرت و خبث طینت بازشان

نمی‌دارد. چه خوی مار نیش زدن است و عادت طبیعت دومی او. *الْعَادَةُ طَبِيعَةُ الثَّانِيَةِ*. آنکه به همه خود وفادار نیست، تعهد می‌کند ولی انجام نمی‌دهد، وام می‌گیرد و پس نمی‌دهد، در گرفتن خندان و به گاه پس دادن گریان. آشنا و محبّ در گرفتن و زمان پس دادن و اداء دین دشمن و بیگانه.

### مار دم‌کنده

کنایه از آدم زیان دیده و زخم خورده، آنکه کفّاره گناهش را می‌پردازد ولی خوی انتقامجویی دارد و منتظر گاه ضربه زدن روز شماری می‌کند، مثل مار دم بریده و بدکاره زجر دیده و هجران کشیده، آنکه چون مار زخم خورده، انتقام برای او لذّت بخش است.  
 مار را چون دم گسستی سر بیاید کوفتن      کار مار دم گسسته نیست کار سرسری

### مار که پیر شد قورباغه سوارش می‌شه

هر ضعیفی چنین وضعی دارد. مثل، گرگ که پیر میشه رقاّص سگ میشه. اشاره به بروز ضعف و سستی برای آدمی می‌باشد، آنجا که دشمن میدان می‌یابد، هار می‌شود و امان نمی‌دهد. در فتور و ضعف مال و مقام و منصب هم وضع چنین است، مضافاً که زبان طعن و ملامت هم دراز می‌شود و سرزنشها جای تعریف و تمجیدهای گذشته را می‌گیرد. گناهان فرد شکست خورده و دچار ضعف یکی یکی بر شمرده می‌شود. چنان چون هیچگاه سر پا نایستاده بوده و قدرتی نداشته و محلّ سلامی نبوده است.

### مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد

کنایه از آنکه بلا دیده همیشه نگران است و کسی که بر خلاف انتظار و میلش مورد آزار دوستی و محبّی واقع می‌شود، نسبت به دیگران هم این نگرانی را پیدا می‌کند و ترس در این زمینه وجودش را فرا می‌گیرد. بدبینی خود بدی به وجود می‌آورد و موجب و موجد تحریک دیگران و انگیزش آزار و اذیت از طرف آنان می‌شود. همچنین است وضع کسانی که از دیگران در برخوردهای روزانه و زندگی اجتماعی بدقولی دیده و نارو خورده‌اند، آنکه مالش را خورده و پس نداده باشند. پسر و دختری که به قصد ازدواج طرح دوستی ریخته و یکی از آنان خیانت نموده و یا زیر قولش زده و زیر پای طرف را خالی کرده باشد. سعدی گوید:

زمام عقل به دست هوای نفس مده      که گرد عشق نگر دیده مردم هشیار  
 من آزموده‌ام این رنج و دیده این سختی      ز ریسمان متنفر بود گزیده مار

### مار نزاید به جز مار بچه

ولی مار تخم می‌گذارد. به یکی گفتند مار تخم می‌گذارد و یا بچه می‌کند، جواب داد، از این دم‌بریده هر چه بگوئی بر می‌آید. اشاره اصل به آن باشد که، هر چیز به اصل خود مراجعه می‌نماید. بچه بلبل قرقی نمی‌شود و به قول قزوینی بچه قورباغه، بلبل. از بدکش هم امید نیکی نباید داشت. خوی بد طینت، خیانت و مردم آزاری است.

از بدان نیکوئی نیاموزی      نکند گرگ پوستین دوزی  
عاقبت گرگ زاده گرگ شود      گر چه با آدمی بزرگ شود

### ما ریگ ته جو بییم و دیگران آب گذرا

به ندید، بدیدهای تازه به دوران رسیده که صاحبان وقار و بزرگی را قبول ندارند باید گفت. آنهاییکه نیامده می‌خواهند بروند، به قول معروف با یک مویز طبعشان گرم شده، آنچنانکه خدا را بنده نیستند و آنانکه تحمل مصائب و مشکلات زندگی را ندارند در برابر کسانی که چون صخره و ریگ ته جوی آب پا بر جا و ثابت قدم هستند و با هر بادی جا به جا نمی‌شوند و از خود بی‌خود نمی‌گردند. مردان کوه پیکر و پابرجای.

### ما ز یاران چشم یاری داشتیم

زمانی عنوان کنند که از دوست و نزدیک و یا همکار مورد علاقه و نظر حرکت و عملی سر بزند به خلاف انتظار. در برابر و به از خدمتی که به او شده بدی بنماید، در دوران تنگدستی و فشار به او کمک شده ولی در دوران گشاده دستی خواستی از دوست قدیم خود را برآورده نکند و نه اینکه بر او متنی هست. دوستی که به روز گرفتاری و مصیبت به کمک دوست خود نرود و محبت و مهر دیده‌ای که به روز فشار فراق و هجران به کمک محب قدیمی خود نشتابد. ما ز یاران... نی غلط بود آنچه می‌پنداشتیم

### ما سپر انداختیم گر تو کمان می‌کشی

بیشتر به معشوق کمان ابرو گویند، آنکه با تیر مژگان و از کمان ابرو طرف و عاشق بیچاره را خلع ید می‌نمایند و به زانو در می‌آورد. همچنین است کشاکش بین دو طرف، ضعیف و قوی، غنی و فقیر و بی‌پناه و طرف حرم و حشم دار. کسی گوید که از مجادله، گفتگو و مباحثه و جنگ، خسته و تسلیم شده و انتظار ترک مجادله و خصومت از طرف را دارد. مثل، ماستها را کیسه کردن و ترک مبارزه نمودن.

### ماست تو دهانش مایه زده‌اند

کنایه از آنکه حرف و تیّت خودش را نمی‌تواند ادا نماید. قدرت تظلم و دفاع از خود را ندارد. کسی را گویند که می‌داند و می‌تواند ولی اظهار نمی‌نماید. خاصّه در جلسه دادگاه و مبارزه بین حقّ و باطل بیشتر در اعتراض به کسی که به موقع حرفش را نزده و از خود دفاع ننموده، عنوان کنند.

### ماست مالی کردن موضوع

حقّی را ناحقّ نمودن، واقعیتی را لوّث کردن، زمانی صورت پذیرد که نخواهند موضوع مبهمی روشن شود، حقّ و یا حقوقی اعاده گردد. یکی صلاح نداند که در رابطه با موضوعی صریح و سلیس بحث و گفتگو شود. حقایق را پایمال و لامال کردن است و خلط مبحث نمودن. خود را به کوچه علی‌چپ زدن و به کرگوشی انداختن و پاسخ درست هم ندادن.

### ماستها را کیسه کردن

کنایه از جاخوردن، ترسیدن و از میدان مبارزه به در رفتن و هم پائی نمودن دارد. به کسی گویند که مرعوب شده و با ترس و لرز و احياناً رسوائی ترک مبارزه نموده است. دیگر شاخ و شانه نمی‌کشد دست ستیز و بزنش بالا نمی‌رود و خود را کاملاً باخته. آنکه باور ندارد که دیگر بتواند سر بلند نماید.

### ماستی که ترش است از تغارش پیداست سالی که نکوست از بهارش پیداست

اشاره بر ماهیتی ناسالم و ناهنجار که ظاهرش خود مبین چنان ماهیتی باشد. «الاعمال بالنیات». کارکرد و عمل انسانها بیان کننده و نشان دهنده طرز تفکر آنها می‌باشد. اگر گفته‌اند بگو دوستان تو کیستند تا بگویم کیستی، هم گفته شده، بگو چه می‌خوری تا بگویم چگونه فکر می‌کنی، به معنی اینکه اگر نان سالم و حلال و از مجرای صحیح به دست آمده نمی‌خوری پس فکر و عمل سالمی هم نداری همانطور که ماست ترش را از شوره پشت کوزه و تغارش و سال نه نیکو را از بهار سرد و پر طوفانش شناسند.

### ما صد نفر بودیم تنها، آنها دو نفر بودند همراه

در رابطه با افاغنه و مردم یکی از شهرهای مرکزی آمده است که دو نفر از افاغنه صد نفر از آنها را لخت کرده و تحت متقاد در آورده بودند. اشاره بر اتحاد و دوری از ائتفاق و دوگانگی باشد.



صد هزاران خیط یکتا را نباشد قوقی      چون به هم تافتی اسفندیارش نگسلد  
یک دست صدا ندارد و صدا از دستها می باشد.

### ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجا

زمانی عنوان کنند که طرز تفکر و سطح آن در دو نفر یا دو دسته و یا مردم دو مملکت یکی نباشد و خیلی با هم فرق بکند. یکی می خواهد با صلح و صفا زندگی بکند و دیگری در فکر مردم آزاری و تجاوز است. دسته ای به حق خود قانعند و دسته ای دیگر متجاوز همسایه، کشوری صلح طلب است و آن دگر متجاوز جنگ طلب. یکی عاشق پیشه است و در پی خوبان زمانه و گرفتار کمند ابرو و خال رخ معشوق، دیگری عشق و شیدائی برایش مفهومی ندارد، زندگی برای او گوشه ایست و جلقی و دلقی... ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجا. و نیز در تعریف و تمجید از کسی به ویژه در علم و تقوی و معرفت، عنوان کنند.

### ما که رسوای جهانیم غم عالم پشم است

زمانی که بخواهند، بی تفاوتی و بی اعتنائی خود را در رابطه با شکست، درماندگی و رسوائی ارائه و نشان بدهند، عنوان نمایند. آب که از سرگذشت چه یک نی و چه صد نی. بیشتر و به گاه انعکاس عدم توجه خود به این و آن باشد.

طبل پنهان چه زنی طبل من از بام افتاد      ما که رسوای جهانیم غم عالم پشم است  
چرا در گوشی می گوئی و پچ پچ می کنی.

### مال است نه جانست که آسمان بتوان داد

اشاره بر وضع حال و دلبستگی آدم دنیا دار، زراندوز و خسیس دارد که حاضر است جان بدهد ولی پول ندهد و مالی از خود جدا نسازد. آنکه عمر را صرف گرد آوردن مال نماید، غافل از آنکه گفته اند مال از برای آسایش عمر است نه عمر از برای گرد کردن مال، حال مال اندوزی است که مال را از جان خودش هم بیشتر دوست دارد آنکه گوید، مال خودم از خودم، مال مردم هم مال خودم و بدون توجه به اینکه مال دنیا به دنیا می ماند و مال، خود وبال آخرت می باشد.

مال را هر کسی به دست آورد      رنجش اندر نگاهداشتن است  
مال و ملکی که بر گذر باشد      نکند عاقل اعتماد بر آن

### مال بچه یتیم نیست

زمانی عنوان کنند که مهمان امساک نموده و چیزی نخورد، دست به ماحضر دراز نکند. و ملاحظه نماید. به خلاف آدمهای دله و بی ملاحظه، آنان که اختیار شکم خودشان را هم ندارند.

### مال بد به ریش صاحبش

آنکه همسر خود را طلاق بدهد و آنکه طلاق بگیرد و همسر فردی نالایق بوده باشد عنوان کند. ما را به خیر تو امید نیست شرّ مرسان، همچنین است مورد معامله‌ای که باز پس داده شود چون طرف مغبون شده باشد.

### مال حرام بود، به راه حرام رفت

مثل، آنچه را باد آورد، بادش برد. اشاره بر مال کسی است که از طریقی نامشروع و حرام به دست آمده باشد و انتظار دوام و بقا بر آن را نمی‌توان داشت. به چنین مالی دل نباید بست. چه آنچه زندگی را نباید دل بستگی را نشاید.

### مال خانه به صاحبخانه می‌برد

«الْمَالُ يَشْبَهُ بِصَاحِبِهِ». چنانکه پرورش می‌دهید می‌رویم. صفای هر چمن از روی باغبان پیداست. فرزند مادری کدبانو و انسان، دختری منضبط و انسان دوست و خانه‌دار می‌شود. پسر پدری وظیفه‌شناس و خادم و کار آگاه پسری خدمتگزار جامعه و متعهد و سازنده خواهد بود. همچنانکه خانواده‌ای متشتت و پریشان و به هم ریخته نمی‌تواند فرزندی موفق و سعادتمند به جامعه تحویل نماید.

### مال فقیران چه می‌شود یا پسر است و یا دختر

بین خانواده‌های فقیر چنین بیانی مرسوم است، زمانی که در رابطه با جنس مولود از آنها سؤال شود. سابقه آن به امیرزاده‌ای می‌رسد که سر شب لله‌اش رخصت خواست تا برای پرستاری دخترش که درد زایمان داشت به خانه برود. صبح که لله بازگشت، امیرزاده از او سؤال کرد دخترت چه زائیده و او چنین پاسخ داد، مفهوم مخالف آن اینکه در حلال زادگی او شکی نیست.

### مالک‌ترین کس بر علم، عمل‌کننده آنست

چرا که علم بی‌عمل چون شمع بی‌نور است و علمی که بدان عمل نشود خطی است که قلم بر

لوح کشیده و فیضی و بهره‌ای بر آن مترتب نیست. سعدی گوید،

علم هر چند بیشتر خوانی	چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند	چارپائی بر او کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر	که بر او هیزم است یا دفتر
عالمی را که گفت باشد و بس	هر چه گوید نگیر اندرکس
هر علم را که کار نبندی چه فایده	چشم از برای آن بود که بنگری

### مال ماگلی منار است و مال مردم زیر تغار

کنایه بر عمل مردمی که عیبهای خود را پنهان می‌کنند و عیب همسایه را به تقاره‌خانه می‌دهند. آنان که عیب خود را زیر بغل می‌گذارند و عیب دوست و یا معاشر و همکار را برملا می‌سازند. آنکه عیب خود نبیند و عیب دیگران به چهار چشم نگردد. بدون توجه به آنچه که گفته‌اند و سعدی بر آن تأکید دارد.

ای هنرها نهاده بر کف دست	عیبها را نهفته زیر بغل
تا چه خواهی خریدن ای مغرور	روز درماندگی به سیم دغل.

### مال مردم را باید با مردم خورد

به کسانی باید گفت که هر چیز را برای خود می‌خواهند. بدون توجه به آنکه، مال مردم، مال مردم است و مال مرده هم از پس مرده می‌رود که میراث‌خوار بر باد ده است و ارث را به نوه هم نمی‌رساند. مالی که به زور و یا با کلک و حقّه‌بازی از دیگران گرفته شود و یا با گرانفروشی و احتکار در کسب به دست آید، باد آورده است که بادش برد، چون ارث که به صاحبش وفا نکرده بر کوله‌بار وارث چگونه ماند.

### مال مفت و دل بیرحم

مختص مفتخواران و سورچرانان باشد، ناخنکچی بیرحم که چون به شیرینی فروشی و یا آجیل فروشی رود، تا فروشنده جنس را به دستش بدهد، دلی از عزا در آورد. شکم فراخی که بر سور عروسی بنشیند و وارث بیرحمی که بر ارثی گران دست یابد. گفته‌اند مال مفت از غسل شیرین تر است و زود پایان پذیرد، و این هم وصف حال سفره‌نشینان دعاگو،

هر کجا قاب پلو، جوجه و کوکو دارد      مال وقف است و تعلق به دعاگو دارد

و نیز زبان حال مفتخواران دله و سورچران هم چنین باشد:

هر کجا سور است شرکت می‌کنیم ما افتخاراً این مثل را گفته‌ایم ما از برای جمله سوریها کراراً  
عده‌ای هستیم سوری از برای سور ویلان هر کجا سور است شرکت می‌کنیم آنجا قطاراً.

### مال یک جا می‌رود و ایمان هزار جا

اشاره بر عیب‌جویی بدگمانی و سوءظن به دیگران به ویژه که همسران یکدیگر را. و چنین است در سرقتها که پای بسی بی‌گناه که به میان کشیده شود و متهم گردند ولی به سارق اصلی گمان نرود و یا شناخته نشود، که گفته‌اند زینهار از سوءظن نسبت به دیگران، که اگر مالتان را به یکجا ببرند ایمانتان به چند جا نرود و مدیون دیگران نشوید.

### ماما که دو تا شد سر بچه کج می‌شود

مثل، خانه‌ای را که دو کدبانوست، خاک تا زانو است، حال دو کدخدا در یک ده، دو حاکم و آمر و دو دسته از حاکمان و آمران با روشها و سلیقه‌های مختلف در یک مملکت. همچنین است ضعف حاکمان در اداره دستگاه و میدان گرفتن غیرمسئولان سوءاستفاده‌چی و بازگذاشتن دست آنان. که خود خرابی مضاعف است.

### مامور است و معذور

به جهت سلب مسئولیت از اعمال مرتکب شده بسیار گفته می‌شود، سر فلک بگیر، شکنجه‌چی و مأمور اعدام، مأمور بررسی و ورنانداز و تعیین عوارض و مالیات. از قدیم که مأموران سلاطین برای وصول مالیات به شهرها می‌ریختند و علاوه بر تعیین و وصول مالیاتهای سنگین، جنایتها هم مرتکب می‌شدند و سپس بدینسان توجیه می‌کردند.

### ماند از کلّ هر که شد مشتاق جزء

اشاره بر روش و کار کسانی است که به کلّ توجه ندارند و در عالم فروع غوطه‌ورند، آنانکه اصل را فدای فرع می‌کنند و اصول گران هستند، در کار دین چنین‌اند و اندر مسایل اجتماعی هم بدینسان برخورد دارند، آنچه معلم، طبیب، جامعه‌شناس و دست‌اندرکاران امور مملکتی باید به آن توجه داشته و پی‌یابی نمایند. مولانا جلال‌الدین شاعر و عارف نام‌دار، در این رابطه چنین گوید:

بی‌غرض نبود به گردش در جهان غیر جسم و غیر جان عاشقان  
عاشقان کلّ‌اند و این عشاق جزء ماند از کلّ هر که شد مشتاق جزء

### مانعه الجمع بودن

جمع اصداد، نقیضین، دو چیز جمع ناشدنی و ناپیوستنی، دین و کفر، ادب و بی فرهنگی، فقر و غنا، مال و علم، خوب و بد، زشت و زیبا، بالا و پائین در هر زمینه‌ای که باشد، ولخرجی و قمار با مالدار، دو دوست با دو طرز تفکر متناقض، زن و شوهر با دو فرهنگ ناسازگار و بالاخره کار و فعالیت با تنبلی و بیکارگی، حدّت و شدّت با نرمی و ملاحظت و بغض و کینه با دوستی و عاطفه و انسائت.

### ما و شمائی در کار نیست

کنایه از یکرنگی بودن و دوجان در یک قالب و وجود عواطف بسیار و حقیقی فیما بین باشد، چون دو برادر تنی از خانواده‌ای منسجم و رثوف و متحد. زمانی که دوستی به دیگری چنین گوید نهایت یکرنگی و صمیمی بودن را بیان وجود محبت واقعی فیما بین را منعکس نماید، آنکه محبّ است و به هنگام ورود به خانه دوست به او گویند  
خوش آمدی که خوش آمد مرا ز آمدنت هزار جان گرامی فدای هر قدمت

### ماه از کدام طرف در آمده

در خوش آمد گوئی به مهمانی عزیز و یاری دوست داشتنی چنین گویند. آنکه بخواهد تازه وارد را اعزاز و اکرام کامل نماید. باید گفت ایرانیان در این رابطه سر آمد هستند و شاعر چنین می‌گوید،

وہ چه خوش آمدی صفا کردی	چه عجب شد که یاد ما کردی
آفتاب از کدام سوی دمید	که تو امروز یاد ما کردی
پاشنه پا در اختیار تو بود	یا ز سهواً قدم خطا کردی

### ما هم خدائی داریم

زمانی گفته شود که حقی از کسی ضایع شده باشد. ظلمی به کسی روا دارند که نتواند از خود دفاع نموده و رفع شر و ظلم بنماید. معمولاً دروغگویان و مفتریان آنچنان تهمت می‌زنند و افترا وارد می‌نمایند که طرفهای افترا و تهمت گیج می‌شوند و مبهوت می‌مانند. چه چنین اتهاماتی به مغز آدمهای سالم خطور هم نمی‌کند و برای آنها بهت آور و تعجب‌انگیز است و در رفع اتهام و جسارت و بی‌شرمی طرف در می‌مانند و نمی‌دانند چگونه باید از خود دفاع نمایند.

### ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

اشاره بر آنکه دیگران رفتند و رسیدند و ما هنوز حرکت نکرده‌ایم. در عقب ماندگی از قافله تمدن، عقب ماندگی فرهنگی و فکری، اسیر خرافات و افکار منسوخ و سخیف و ارتجاعی بودن، به جای دینداری واقعی و توجه به اصول و فلسفه دین به خرافاتی به نام دین گرفتار بودن، به علم و پژوهشهای علمی و پیشرفتهای مربوط به علم کم توجه بودن و از قافله پیشرفت‌های علمی و تحولات اجتماعی و فرهنگ و ادب زبان و هنر عقب ماندن است. در این مایه و روند حرکت گفته شده،

هفت خوان عشق را عطار گشت  
ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

### ماه همیشه زیر ابر نمی‌ماند

چرا که دروغگویان و مفتریان در کوتاه مدت شاید که موفق باشند ولی نور حقیقت بالاخره تجلی خود را نمایان خواهد نمود. حقیقت برای همیشه در پرده‌های دروغ و اتهام بدون نمود نخواهد ماند و خود را نشان خواهد داد. دروغ چون بی پایه و اساس است. تا به هنگام سقوط خود در هوا معلق می‌ماند.

### ماه نو شیفته را بر سر دیوار آرد، همچنانکه معشوق زیبا روی عاشق دلباخته را

هر میل به زیبایی شوق‌انگیز است و شیفته را به جوش و حرکت وامی‌دارد. طالب علم، نیرو و قدرت جسمانی و توان روحانی خود را در این راه با شوق بر می‌انگیزد، هر مطلوبی برای طالب برانگیزنده است و شوق آور. رسم بر این بوده و در بین عوام هنوز هم هست به ویژه کهن سالان که هلال ماه نور را روی آب، آینه و یا شیئی نورانی ببینند، یا اگر چیزی نبود روی جمال عزیزی دوست داشتنی. لذا اولین کسی که از خانواده ماه نو را رؤیت می‌نمود و اعلام می‌داشت، دیگران با ظرف آب یا آینه به دست بر سر دیوار می‌آمدند و از خداوند می‌خواستند که ماه نو بر آنها مبارک باشد و با توفیق و خوشی و سعادت همراه. سعدی گوید.

ماه نو هر که ببیند به همه کس بنماید  
به همه کس ننمودم خم ابرو که تو داری

### ماهی از سرگنده گردد نی ز دم

چون رشد جسمی و روحی و نیز سستی و فتور و سرماخوردگی هر دو از مایه‌های مغزی سازنده یا مخرب هستند. میله‌های سر کوفته که به عقده‌های حقارت تبدیل می‌شوند و در بزرگی طغیان و شورش و جسارت و یا انفعال و سرخوردگی به وجود می‌آورند و شخص را

از مسیر راست و سالم حرکت زندگی منحرف می‌نمایند. در ضرب‌المثل کلمه‌گنده را گنده به معنی بزرگ هم می‌توان گفت و هر دو مفهوم تحلیل شده را توجیه می‌نمایند.

### ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است

عنایت به آنکه کار نیک را همیشه می‌توان انجام داد. نیکی و خیر همیشه کِشنده و جالب و مثمر می‌باشند. انسان نباید افسوس گذشته را بخورد که چرا در موقع مناسب فلان عمل نیک را انجام نداده است، چرا که خیر خود همیشه خیر است و فیض و هستی بخش. باید کوشش کرد که این وقت از دست نرود مافات را همیشه می‌توان جبران نمود. معمولاً پاسخ کسانی است که حسرت گذشته و عدم استفاده از آن ایام را می‌خورند. وصف حال همسرانی می‌باشد که سالها رابطه زناشویی نیکوئی نداشته‌اند و متوجه می‌شوند که فرزندانشان دارند قربانی جدال و عدم هم‌آهنگی آنان می‌شوند و تصمیم به ایجاد حسن رابطه و سلوک و سازش می‌گیرند. قماربازی که متوجه فتنای خانمان خود می‌شود و ترک عادت می‌نمایند و دانش آموز و دانشجوئی که سالهای عمر عزیز را به جای علاقمندی با تحصیل و فراگیری علم به یللی و بی‌عاری و بی‌توجهی گذرانیده و می‌خواهد که گذشته را جبران نماید.

### مایه را خایه کردن

کنایه از اتلاف وقت، عمر عزیز را به بطالت گذرانیدن، سرمایه زندگی را بر باد دادن است کاسبی را گویند که سرمایه را از بین برده و با ولخرجی و زیاده‌روی به خاک سیاه نشسته و طلبکارانی پشت سر دارد. آنکه به وظیفه خود در کوران زندگی توجه نداشته و عمرش با ضرر و زیان همراه بوده است.

### مایه عیش آدمی شکم است

دو کس عنوان می‌کنند، یکی شکم پرست دله و پرخور و هر جایی که هر جا سفره‌ای گسترده ببیند بی‌تعارف پا دراز می‌کند و کافیت بوی غذائی به مشامش برسد، بو بکشد و ردیابی نماید. دوم آنکه زندگی را نه محل خور و خواب بلکه کانون و محلی از زندگی واقعی، کار و کوشش توأم با احساس مسئولیت و خدمت متقابل به خلق می‌داند و به آنچه از ثمره کار و کوشش به تدریج و روزانه می‌رسد قانع است و آن را بسنده می‌داند.

### مباش ایمن از گردش روزگار

اشاره بر حدوث رویدادها، رنجها و مرارت‌های روزانه وارده و آنچه قبلاً نمی‌توان پیش‌بینی

نمود. به کسانی باید گفت که بی خیال و دغغه خاطر، می خورند و می آشامند و می آرامند. نه اینکه فردائی هست و با آن فردا رویدادهائی غیر منتظره و آرامش و سکون بر هم زن و بسا توام با مرگ و نابودی. اینان در خواب غفلت هستند و باید بیدارشان نمود که خواب به خواب نروند.

چنین است رسم برای درشت      گهی پشت به زین و گهی زین به پشت  
چنین است رسم سرای سپنج      گهی عشق و شادی، گهی درد و رنج

### مبارک خوشگل بود آبله پوکه هم در آورد

در رویدادهائی که به قول معروف قوزبالاقوز می شود، عنوان می کنند. سه پلشت آید و زن زاید و مهمان عزیز هم ز در آید و بابی پولی و بیکاری و تهی دستی، همه وبال و آزاردهنده. آنجا که برای بهبود وضع موجود کاری انجام دهند ولی از بد، بتر شود اوضاع. خیلی فلانی خوش پر و پی است، قدم آهسته هم می رود، خیلی خوش نفس یا... است جلو باد هم می نشیند. خیلی خوش خنده است قهقهه هم می زند. خیلی خوش حساب و پر درآمد است که قرض و قوله زیادی هم به بار آورده و باری سربار، سایر بارها نموده است. آدمی که کارش حساب و کتاب ندارد.

### مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن

چرا که اصل و مبانی اخلاق و عرف و دین بر انسان دوستی و ابراز محبت و صفا و اعمال مردمی می باشد. به کسانی باید گفت که آرامش خود را در ناآرامی دیگران می یابند، سرشت و طبیعت آنها با مردم آزاری سازگاری دارد و از آزار و اذیت دیگران لذت می برند و بیگانه و خودی هم برای آنها فرقی ندارد.

چگونه است اخلاق و کار اینان با کسانی که باتوجه به مفهوم،

میازار موری که دانه کش است      که جان دارد و جان شیرین خوش است  
آزارشان به کسی نمی رسد. یا داستان شبلی آن عارف بزرگ و مورچه:

یکی سیرت نیک مردان شنو      اگر نیک مردی تو مردانه رو  
که شبی ز حانوت گندم فروش      بده برد انبان گندم به دوش  
نگه کرد موری در آن غله دید      که سرگشته هر گوشه ای می دويد  
به رحمت بر او شب نیارست خفت      به مأوای خود بازش آورد و گفت  
مروت نباشد که این مور ریش      پراکنده گردانم از جای خویش



درون پراگندگان جمع دار      که جمعیت باشد از روزگار

مبرز<sup>۱</sup> و سطل و آلت تغسیل<sup>۲</sup>      همه بر خانه مان کنند دلیل

چونانکه، اثبات شئی نفی ما ادا نمی کند. وجود ابزار هر کاری دلالت بر حدوث و انجام آن کار و بهره گیری از ابزار و آلات مربوطه دارد. اظهار ندامت و پشیمانی دلیل بر قبول جرم و عمل به گناه باشد. همچنانکه وجود سطل و مبرز و جارو حاکی از وجود خادمان است. چونان قاتل منکر که از وجود آلت قتاله و حرکات غیر عادی و گفته های ضدّ و نقیض شناخته می شود. لذا در تمام شئون زندگی باید به عوامل توجه داشت.

حذر از مالدار پر تکبر      که مبرز گنده گردد چون شود پر

مبرز غم به چیزی که رفتت ز دست

اشاره بر آنکه، بر گذشته حسرت آوردن خطاست ولی عبرت گرفتن و عبرت آموزی و پند گرفتن از کم و کیف رویدادها شرط ضروری آموزندگی برای راه یابیهای بعدی می باشد. فَاغْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ پند بگیرید، ای صاحبان بینائی، ای کسانی که خود را صاحب عقل و چشم و گوش و ممیزه می دانید از گذشت زمان پند بگیرید. که گفته اند،

هر که نامخت از گذشت روزگار      هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

مبین نرمی پشت شمشیر تیز      گذارش نگرگاه خشم و ستیز

مثل،

فلفل را نبین چه ریز است      بشکن ببین چه تیز است

به ظاهر قضاوت ننمائید، بلکه به ماهیت توجه داشته باشید. یا، دشمن آرام و خوش ظاهر چون مار خوش خط و خال را حقیر شمردن است که نیشی پشت زبان دارد.

مپندارگر سفله قارون شود      که طبع لئیمش دگرگون شود

آنچه امروزه روانشناسی به عنوان علمی سازنده و کارگشا با بسیاری از این عقاید، چون:

تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است، یا، ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس، یا

درختی که تلخست ویرا سرشت      گرش بر نشانی به باغ بهشت

سرانجام هر کو به بار آورد      همان میوه تلخ بار آورد

سازگاری ندارد ولی آنکه تربیتش از او خُلق و خُوئی تغییرناپذیر به وجود آورده است،  
رویدادها در او تغییری به وجود نمی‌آورد.

که سفله خداوند هستی مباد      جوانمرد را تنگدستی مباد

متاع در همه جا کم‌بها، ز بسیار است

اشاره بر آنکه هر زیادی ارزش واقعی خود را از دست می‌دهد، جنس فراوان در بازار سبب  
ارزانی آن می‌شود. پرحرفی و وراجی ابهت شخص را از بین می‌برد.

کم‌گوی و گزیده‌گوی چون دُرّ      تا ز اندک تو جهان شود پر  
لاف از سخن چو در توان زد      آن خشت بود که پر توان زد

متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست

«گروهی این گروهی آن پسندند. خود مسئله‌ایست اینکه هر کس راه خود را، درست و هدف  
خود را سالم و شناخته شده و فکر و عقیده خود را صحیح و انسانی و مردمی می‌داند.  
همانطور که پیروان همه ادیان هر یک، دین خود را بر حقّ و مورد تأیید ذات باری او می‌دانند  
و هر کس خود را به کمال و فرزند خود را به جمال می‌داند. هدف انسان بودن، و خلق و خوی  
نیکو داشتن و با خلق خدای سازگار بودن و وظیفه و دین خود را در رابطه با بهره‌ای که در کار  
معاش از جامعه می‌گیریم، ادا کردن است. شاعر گوید،  
چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عوفی      مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزانند

منته به خشخاش گذاشتن

کنایه از دقت بیش از حدّ نسبت به مردم و کارهای روزانه داشتن، مو از ماست کشیدن آنکه  
خرده گیر است و ریز بین. ایراد بنی اسرائیلی گرفتن و عاملان را با کنجکاوی و کنکاش بیش از  
حدّ تحت فشار قرار دادن و آزار رسانیدن. چنین آدمی خود هم همیشه در عذاب است و  
آرامش لازم زندگی را ندارد. علی بهانه گیر هم چنین روشی دارد. باید گفت ظرافت در کار و  
گفتار و به جزئیات توجه داشتن جدا از بهانه گیری می‌باشد.

متکلم را تا کسی عیب نگیرد، کلامش درست نشود و صلاح نپذیرد

چرا که هر گوینده‌ای خود را سخنوری جامع الشرایط می‌داند و از فصاحت و بلاغت کامل  
برخوردار. گویند،

تا مرد سخن نگفته باشد      عیب و هنرش نهفته باشد

سخن چون هر کالائی باید از طرف اهل فنّ و فرهنگ و ادب از عیبها زدوده شود و ویراسته و پیراسته گردد. سخن است که قدر و منزلت شخص را معین و مشخص می‌سازد. سعدی گوید.

زبان در دهان خردمند چیست      کلید در گنج صاحب هنر  
چو در بسته باشد چه داند کسی      که گوهر فروش است یا پيله‌ور

مثال طبع چوکان آمد و سخن گوهر      اگر طلب نکنندش بماند اندر کام

کنایه از آنکه طبع شعر و قدرت سخنوری را باید آزمود، شوق و وجد ایجاد کرد و بهره‌وری نمود، استعدادهاى نهفته، در مایه‌های هنر و ادب و شعر و سخنوری و نویسندگی را باید از کان درون به منصفه ظهور کشانید و بروز داد و نمایان ساخت. در عدم طلب برای بروز است که استعدادهاى بسیار نهفته می‌ماند، ظهور نمی‌کند و شکفته نمی‌شود، و از بین می‌رود و با صاحب استعداد و طبع به گور می‌رود. این امر در مرحله اول به عهده پدر و مادر است برای فرزندان و سپس در وظیفه معلمان و مربیان جامعه جای دارد.

مثقال نمک است و خروار هم نمک

اشاره به ماهیت و اصل و ریشه و خاصیت است که در هر چیزی جزء و کلّ از آن برخوردار می‌باشند.

دل هر ذره‌ای که بشکافی      آفتابیش در میان بینی

ذره هم همان مایه را دارد. که کل، همانطور که کلامی چند ماهیت فکری و علمی گوینده را روشن می‌سازد. باید گفت سخن است که ماهیت را برملا می‌سازد. یک نشست و برخاست، بیان چند جمله کم و بیش برای پی‌بردن به ارزش واقعی و حدود آن در شخص گاهی بسنده و کافی می‌باشد، به ویژه در رابطه با کسانی که می‌کوشند در یک نشست و با یک گفتگو خود را بشناسانند و معرفی نمایند. لذا آنجا که رسوائی به بار آید باید به گفته سعدی توجه شود که می‌گوید

زبان بریده به گنجی نشسته صُمُّ بکم      به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

مثل آب اماله می‌ماند<sup>۱</sup>

کنایه از رفت و آمد و تردد زیاد از حدّ فردی به محلی باشد، مادر زنی که به منزل دامادش زیاد

۱. شیشه تنقیه برای بیماری که ثقل معده داشت و رودل کرده بود برای وارد کردن آب توام با دارو به روده او از پشت.

رفت و آمد دارد و با اصطلاح مرتب به دخترش سر می زند. طلبکاری که هر روز سری به محل کار و یا مسکن بدهکار می زند و مطالبه طلب خود را می نماید. به رفت و آمدهای توأم با عدم رضایت و دلخوری گویند. وجه تشابه آنکه بدن بیمار آب اماله را نگرفته پس می دهد.

واینهم از مثل و ماندها:

مثل آب حیات: زندگی جاودان بخش.

مثل آب زبیو: آبگوشت بی مایه و گم گوشت و چای رنگ پریده آژدان دیده.

مثل آب و آتش: دو ضدّ و دو گردهم نیامدنی.

مثل آبی که روی آتش بریزید: خاموش کننده و عمل خوابانیدن سرو صداها.

مثل آتش: نهایت گرم و سوزان.

مثل آتش پاره: جلد و چالاک و زرنگ.

مثل آتش و پنبه: غیر قابل آمیزش و سازگاری.

مثل آدم: مؤدّب و معقول و سر جای خود.

مثل آستین رنگ رز: رنگارنگ.

مثل آب و روغن: که قابل آمیزش نباشند.

مثل آتش بر قله کوه: از همه طرف هویدا و آشکار و روشنی بخش.

مثل آبنوس: سیاه چون زلف یار و شبق.

مثل آتش و اسپند: که یکی صدای دیگری را درآورد و بسوزاند.

مثل آدم مقوائی: بی حرکت و بی دوام و بی خاصیت.

مثل آسمان غرمبه: غرغر و، تق بزن.

مثل آس سرخ حصار: آمیغی از چیزهای نامناسب، آشی که سلاطین قاجار هر سال به عنوان

ندری می پختند.

مثل آس شله قلمکار: مخلوطی از بسیاری چیزها.

مثل آشیانه عقاب: بلند و رفیع.

مثل آهن: سخت با دوام.

مثل آهو: با چشمی شهلا، تندرو، معشوقه سبکسار و رمنده.

مثل آینه: با دلی پاک و روشن که هر چه را ببیند عیناً ارائه نماید.

مثل آینه دق: عبوس و بداخم و بد برخورد.

- مثل ابابیل: آنکه چیزی نمی خورد و لاغر و استخوانی باشد.
- مثل ابر بهار: گریان و گریستن به افراط و باهای های.
- مثل ابر سیاه: حایل و حاجب و بی فایده و بی باز.
- مثل ابلیس: از لاحول و بسم... گریزان آنکه از حقیقت هم گریزان است.
- مثل اجل معلق: به ناگاه وارد شدن و رسیدن کسی که از دیدن او کراهت دارند و رسیدنش را به فال نیک نگیرند.
- مثل ارغوان: یا رخساره ای سرخ و گلگون.
- مثل استخوان: نانی نهایت خشک.
- مثل اسفند بر آتش: بی قرار و بی تاب و در تقلا و اضطراب.
- مثل اشتر در گل: بی حرکت و ساکت و ناتوان.
- مثل اشک چشم: صاف و پاک و بدون آلودگی.
- مثل الاغ: نفهم و کودن و باربر و متحمل.
- مثل الف: راست و برهنه و سرو قامت.
- مثل الماس: سخت برنده، زیاده سرد، رخشان و گرانبها.
- مثل آلولوی سر خرمن: مترسک بی فایده و حرکت، بی کاره.
- مثل اهل کوفه: بی وفا، زنهارخواه و بدقول و ظالم.
- مثل اینکه طشتی آب داغ بر سر من ریختند: وحشت کردم می ترسیدم چون غیر مترقبه و غیر منتظره بود.
- مثل اینکه پی آتش آمده: خیلی عجله دارد، نیامده می خواهد برود.
- مثل اینکه مویش را آتش زدند: غفلتاً و بدون اطلاع و به طور ناگهانی حاضر شدن.
- مثل باد: چابک و تند. مثل باد صرصر، تند و سریع و سوزنده.
- مثل بادمجان: بنفش از غلبه خون و یا سورت سرما.
- مثل بازار شام: مثل اسباب و ادواتی به هم ریخته و آشفته.
- مثل باغ ارم: با طراوت و سرسبز و خرّم و عطر آگین.
- مثل ببر: توفنده و چالاک و شدید در حمله و بی رحم و قتال.
- مثل بت قندهار: بسیار زیبا و افسون بار.
- مثل بچه: ناشکیبا و زودباور و هراسان.
- مثل بچه رقصها: با آرایش و پیرایشی قبیح و نه در خور.

مثل بچه مکتبی‌ها: مثل بچه مکتبی‌ها، گریزان از کار و اجتماع و دیرآموز و کند.  
 مثل بختک: با سنگینی جثه به روی کسی افتادن.  
 مثل برادر: بسیار مهربان، دوست‌داشتنی و با وفا.  
 مثل برادران یوسف: از برادری به دور، نامهربان و ستمکار در حق برادر با قرابت ظاهری و عداوت درونی.

مثل برج زهرمار: نهایت خشمگین و عبوس و در حال انفجار.  
 مثل برف: بسیار سفید و تمیز و بدون لک و پس.  
 مثل برق: تند و چالاک و زرننگ و سریع.  
 مثل برگ خزان: در جنگ یا صانحه‌ای که افراد بسیاری کشته شوند و چون برگ روی زمین بریزند.

مثل برگ گل: چهره، بدن با بناگوشی نازک و لطیف.  
 مثل بره: نهایت آرام و بی آزار و تسلیم و بدون عکس‌العمل در برخوردها.  
 مثل بز اخفش<sup>۱</sup>: بی فهم و بی درک، گفته‌ها و شنیده‌ها را با سر جنبانیدن تصدیق کردن.  
 مثل بزمجه: کودک چالاک و زرننگ و پرحرکت، با جست و خیز بسیار.  
 مثل بلبل: زیبا و خوش آواز و چهچه‌زن، خوش بیان و خوش صدا.  
 مثل بلور: بسیار شفاف و روشن.

مثل بوتیمار<sup>۲</sup>: غمزده و سر به جیب تفکر فرو برده.  
 مثل بوجار لنجان: ابن الوقت و از هر طرف که باد بیاید باد دادن، متملق و بدون عقیده ثابت.  
 مثل بوقلمون: متلون و رنگ به رنگ و بر یک خو و راه و روش نبودن.  
 مثل پشمک: نخ و یا ابریشمی افشان و مرتب، موئی زیبا و نرم. برنجی خوب پخته و دم‌کشیده.

مثل پنجه آفتاب: خیلی زیبا و خوشگل و پرتلؤلؤ، با رخساره‌ای بی اندازه جمیل.  
 مثل پوست پیاز: پارچه و لباس بسیار نازک و پرپری و بدن‌نما.  
 مثل پوست کرگدن: بسیار سخت و زمخت.  
 مثل پیراهن عثمان: وسیله و دستاویز برای برانگیختن حس انتقام و بدبینی و ایجاد دشمنی.

۱. به نحوی که از چهره زشت بود و چون کسی با او بحث نمی‌کرد. بزی را تربیت کرده بود درس را با بز می‌گفت و بز سر می‌جنبانید.

۲. بوتیمار یا مرغ غم و حسود گویند آب نمی‌خورد، که مبادا آب دریا تمام شود.

- مثل پیه‌دان: ساعتی بدکار و نامنظم.
- مثل تار عنکبوت: بسیار ظریف و نازک و نحیف.
- مثل تپاله: <sup>۱</sup> بسیار کاهل و بی‌جنب و جوش، آن که چابک نیست و بدقواره هم باشد.
- مثل تنگ طلا: طالبی و گرمکی که خوش‌رنگ و شیرین باشد.
- مثل تنور: نهایت گرم و پرحرارت.
- مثل توبره‌گداها: پُر از مواد و چیزهای جوراجور و گوناگون، از خوردنی و پوشیدنی و سایر چیزها.
- مثل تیشه رو به خود: آن که همه چیز را برای خود می‌خواهد و همه کس را در خدمت خود.
- مثل جغد: با چشمی گرد و دیر پا و بی‌حرکت و دقیق. بدخبر، بدشگون و نامیمون و بدیمن، منزوی و خرابه‌نشین و از آدمها به دور. و بدآواز.
- مثل جگر زلیخا: لت و پاره و مجروح و رنگی سرخ و با قلبی شکسته.
- مثل جن بو داده: به مزاح گویند زرننگ و چست و چالاک در حرکات و جالب و جاذب به حضور.
- مثل جهنم: بسیار گرم و سوزان و پر از عوامل گناه با فغانها و ناله‌ها.
- مثل جهود: ترسان و خوفناک، خسیس و نم‌پس‌نده، نالان از دردی کم و سر و صدا راه بینداز و آن که خون نتواند ببیند. هم فریاد و اوایلا دارد و هم می‌زند و حقّ به جانب و از همه طلبکار.
- مثل چرم‌گاو: نان سنگگی مانده و سفت شده، گوشت و بادنجان و یا هر نیم پخته سخت و چغری. «چغل».
- مثل چشم آهو: شها و شفاف و محزون.
- مثل چوب خشک: دهانی از تب خشک و بی‌رطوبت که زبان در آن نمی‌گردد. بدنی بی‌حرکت. تنی لاغر.
- مثل حاتم طائی: بسیار بخشنده و با دستی گشاده، سفره‌دار و مهمان‌نواز و مردم‌دار.
- مثل حب نبات: دختر بچه کوچک و ملوس و زیبا و دوست‌داشتنی.
- مثل حریر: بسیار لطیف و نرم و هموار.

۱. تپاله - پهن و مدفوع گاو را گویند.

مثل حلقة انگشتر: محیط و دربرگیرنده و دانه‌ای ارزنده در بر.

مثل حلوا: شیرین و چرب و دلچسب و انعطاف پذیر.

مثل خاکشی: سازگار و متحمل با هر طبع و اخلاقی. خاکشی مزاج.

مثل خاله خرسه: زنی گنده و چاق، بی احساس و بی درد و رنج، با دوستی حساب نشده، دوستی خاله خرسه.

مثل خاله سوسکه: دختری کوچوله و ریزنقش که به تقلید و اداء دیگران چادری بر سر کرده باشد.

مثل خانمها: دختر خانمی مؤدب، با وقار و سنگینی و رفتاری چون خانمها.

مثل خانه زنبور: سوراخ سوراخ، آنچه جائی سالم نداشته باشد.

چون خانه زنبور شد این خسته دل من آن غمزه غماز تو چون نشتر زنبور  
مثل خایه حلاج: لرزان و چرخان و گردنده.

مثل خر: نادان، ابله، متحمل و باربر و بی آزار.

مسکین خر اگر چه بی تمیز است چون بارکشد همی عزیز است

مثل خر چشم به آب و علف داشتن: بدون احساس و عاطفه و مخلص سفره و غذای چرب و شیرین داشتن.

مثل خرچنگ قورباغه: خطی بد، در هم و برهم و بدون استیل، چون خط طیبیان.

مثل خر دجال: غوغا برپاکن، سر و صدا راه بینداز و جلب توجه کن و جمعی را به دنبال داشتن.

مثل خرس تیرخورده: بسیار خشمگین و عصبانی و در حال انفجار و انتقام.

مثل خرما: دانه‌های توت سفید و سیاه شاداب و تازه را گویند.

مثل خرمن: گیسوان زیاد و پف کرده و شکل داده و مش زده.

مثل خروس: کثیرالشهوه، جوان نوتا‌هل و تازه ازدواج.

مثل خروس بی محل: گاه و بیگاه گفتن و خواهش نمودن. آن که به موقع گوید و نه به وقت، اقدام نماید.

مثل خروس جنگی: هنگامه جو، جنگ و غوغا طلب و میدان گیر.

مثل خری که به نعلبند بنگرد: با نظری خشمگین و پرمعنی و طلبکار.

مثل خمره: با شکمی بزرگ و بالا آمده، پرخور و جاگیر.

مثل خواهر: مهربان و همزبان و هم درد و محب لاینفک.



- مثل خوک: گنده و بی ادب و بدقیافه و خشمگین.
- مثل خون: هندوانه سرخ رسیده و پر آب را گویند.
- مثل خون ناحق: بی قاعده و مقدمه و بی جهت و بدون تقصیر ریخته شده.
- مثل دال: پشت خمیده، کوتاه، کوز و فرتوت.
- مثل دست خر: برای لقمه دراز، بچه به بغل.
- مثل دسته گل: کودکی پاکیزه، نظیف و مرتب.
- مثل دلو حاج میرزا آغاسی: گردان، یکی پر و یکی خالی، یکی درون و یکی برون.
- مثل دم کژدم: پرگره، نار است و نیش دار با زبانی درد آور.
- مثل دم مار: تلخ چون گنه گنه.
- مثل دنبه: سفید و نرم و چرب چون پشت دست.
- مثل دندان گراز: بدنما. درشت و نامرتب و کثیف و پس و پیش.
- مثل دو اسب کالسکه: دو قولوهای همیشه همراه، شبیه و مانند.
- مثل دو ال پا: انگل و خود را به دیگری پیچان و کمک گیر.
- مثل دو طفلان مسلم: غریب و مظلوم و بی کس و مورد ستم واقع شده.
- مثل دوک: لاغر و نحیف و استخوانی.
- یکی را حکایت کنند از ملوک      که بیماری رشته کردش چو دوک
- مثل دیگ بر آتش: جوشان و خروشان و در تلاطم و غلغله. چون سیر و سرکه.
- مثل دیلاغ<sup>۱</sup>: قامتی بلند و بی قواره و ناموزون.
- مثل دیو: لاشه‌ای بزرگ و کلان و بد هیبت و ترسناک.
- مثل دیوان بلخ: با احکامی به خلاف، دور از عدل و داد و دلخواه.
- این مگر آن حکم باشگونه بلخ است      آری بلخ است روستای سیاهان
- مثل دیو از قل اعوذ و لاحول گریختن: بی منطق، از حق گریزان، بی توجه به حرف حق و منطق.
- بدخواه لعین را بود از هیبت نامت      قهری که ز لاحول بود دیو لعین را
- مثل زغال: سیاه و تیره رنگی که به سیاهی گراییده باشد از اثر چرکی خون.
- مثل رخس: خوب و تیز تک، رزم آزموده، سنگین و پا بر جا به گاه رزم.

۱. گویا شترمان باشد، کلمه‌ای ترکی است.

- مثل رستم: قوی، درشت هیکل، رزمجو و پابرجا و محاربی آگاه و صف شکن.  
 تا به مردی گشته‌ای چون رستم دستان مثل در جهان بهر تو هر جا داستانی دیگر است.  
 مثل رنگ مشاطه: ناپایدار و زودناپدید بشو، بی‌وفا و گریز پا.  
 مثل روباه: با پوزه‌ای باریک و پیشانی پهن، مکار، محتال و نیرنگباز.  
 به حيله چو روبه فریبنده بود      به کینه چو شیر ستیزنده بود  
 مثل زالو: مکنده و خونخوار و چسبنده و نیش زن و سمج.  
 مثل زبانه شاهین ترازو: راست و تعیین کنند بدول کژی و کاستی.  
 مثل زرده تخم مرغ: سبب زمینی با زغال پخته و پوست‌کنده و زرد.  
 مثل زمهریر: سخت سرد و آزاردهنده و طاقت فرسا. آب زلال گشت به سختی چو آینه.  
 آب زلال گشت به سختی چو آینه      باد شمال گشت ز سردی چو زمهریر  
 مثل زن سلیطه: بدزبان و بدرفتار و ناسازگار، رها کردن او مشکل و نگاهداشتن  
 طاقت فرسا.  
 مثل سایه: پس دیوار مانده و یا دنبال هرکس رفتن.  
 همه شب پریشان از او حال من      شب و روز چون سایه دنبال من  
 مثل ستاره سهیل: کم‌پیدا با طالب و خواهان.  
 مثل سد سکندر: با قدمت و ثبات و پابرجا و محکم.  
 ای مسلمانان فغان زان دلربایی مستحیل      کو جهان بر جان من چون سد اسکندر کند  
 مثل سرطان یا غده سرطانی: کشنده و لاعلاج. مزاحم و کج‌رو و واپس‌گرا.  
 مثل سرکه هفت‌ساله: نهایت ترش و خوش‌بو و خوش آیند.  
 مثل سرگردنه: جایی که دزدان میدان‌دار باشند و از رسیدگی و عدل و داد هم خبری نباشد.  
 مثل سُرنا: بینی دراز و بلند و خرناس بکش.  
 مثل سرو: قامتی رعنا و زیبا و موزون ولی بی‌میوه.  
 مثل سگ جان‌کندن: سخت‌جان، بسیار رنج‌بردن، تحمل زحمت نمودن و دوام آوردن.  
 مثل سگ حسن‌دله: هرجائی، سر هر سفره‌ای بنشین، به هر خانه‌ای برو و بی‌شرم و حیا.  
 گفت تقی با جلیل از ره مستی      رو که تو هم دل در ازدواج چو بستی  
 رفت ز دست تو کیف عالم هستی      زن چو گرفتگی و پیش او چو لمیدی  
 حوصله کن و سگ حسن‌دله باشد      مرد نباید که تنگ‌حوصله باشد  
 مثل سگ نازی‌آباد: پاچه‌گیری و پارس‌کن. مزاحم و مردم‌آزار، خودی و غریبه‌نشناس.

- مثل سنگ لاس: چاپلوس و متملق و دم‌لیسه بکن و منت‌کش و موس موس بکن.  
 مثل سنگ و گربه: با هم ناسازگار و در جدال همیشگی.  
 مثل سنگ هار: دائماً خشمگین و گزان و گیران.  
 مثل سنگ هفت جان دارد: سخت جان و پرتوان و با نیروئی بیش از حد برای برخورد با مشکلات و دشواریها.  
 مثل سندان: سخت و محکم که هر چه بر سرش کوبند از جا نجنبند.  
 مثل سنگ زیرین آسیاب: ثابت و پابرجا.  
 مرد باید که در کشاکش دهر  
 سنگ زیرین آسیا باشد  
 مثل سنگ پشت: آهسته برو و پرتحمل و در موقع خطر سر بر لاک کشیده و مصون و محفوظ.  
 مثل سنگ صبور: پرتاقت و صبور و پابرجا و از تصمیم و راه منحرف نشو.  
 وین که در کنج کلبه‌ای امروز  
 در فراق توام چو سنگ صبور  
 تا بدانی که اختیاری نیست  
 هیچ مختار نیست جز مجبور  
 مثل سنگ و آبگینه: دو فراهم نیامدنی، دو ناهمگون و ناسازگار، یکی سخت و یکی شکننده.  
 یکی با من چو جان با غم به کینه  
 یکی مانند سنگ و آبگینه  
 مثل سوراخ سوزن: تنگ و مشکل برای استفاده یا مانند چشم سوزن تنگ.  
 مثل سوسک سیاه: به طنز و مزاح به کودکان سیه‌چهره گویند و بدان تشبیه کنند.  
 مثل سوسن: زبان دراز و دارای ده زبان.  
 نیکو نبود که باشی ای سلسله موی  
 چون سوسن ده زبان و چون لاله دو روی  
 مثل سیب سرخ: با گونه‌های سرخ و بنا گوش شفاف.  
 مثل سیب زمینی: بی‌رگ و بی‌غیرت و از مردانگی به دور.  
 مثل سیبی که از میان دو نیم کرده باشند: دو انسان هم‌شکل و یا دو چیز مثل و مانند، دو دختر شبیه به هم. دوقلوها.  
 مثل سیر و سرکه: در حال جوشش و اضطراب و دگرگونی.  
 مثل شاخ شمشاد: جوانی رعنا، بلندبالا، سروقامت. بری از هر عیبی.  
 مثل شاگرد آشپزها: چرکین، چرب و چولی و کثیف.  
 مثل شپش لحاف کهنه: دیرپا، زاینده و پابرجا و به ستوه آورنده.

- مثل شتر زنبورکخانه و یا نقاره‌خانه: که از بسیاری صدا، از صداهای مخوف و هولناک نترسد و از آواز درای هم.
- مثل شتر لوک<sup>۱</sup>: انتقام جو و کینه کش و همیشه کف طغیان بر لب.
- مثل شتر مرغ: که چون گویی پیر گوید: شترم و چون گویی بار بردار، گوید: مرغم. ز ناتمامی خصم تو چون شتر مرغ است نه زور بار کشیدن نه قوت پرواز
- مثل شمشیر خطیب: کند و آبداده و صیقلی و فقط نمودی محض.
- مثل شیر برفی: یا شیر علم، نمودی، یکی دروغین و دیگری تصویری و هر دو بی فایده.
- مثل شیر برنج: وارفته و بی نمک غیر جاذب.
- مثل طاوس: خوش خرام و الوان و خودنما و خودفروش.
- مثل طاوس مست: خوش خرام و خودنما و زیبا و جالب توجه.
- مثل طبل تهی: بی مایه و پر صدا و میان تهی، حرّاف و وّراج.
- مثل طبله عطار: خوشبو و کشنده و شادی آور.
- مثل عروس: مزین و به مشاطه رفته و زیبا.
- مثل طوطی: همان که یاد دهنده مرا همان گویم. چون طوطیان شنوده همی گویی تو بر بطنی به گفتن بی معنی.
- مثل طوق لعنت: زشت و نمایان، چون طوق برگردن، زن بد، همسر بد، یار بد.
- مثل علی بهانه گیر: به هر چیز عیبی گذاردن و از هیچ چیز خورسندی و رضایت نشان ندادن.
- غول بیابانی: بدقواره دراز و بد هیبت و بسا برای بچه‌ها ترس آور. غول بی شاخ و دم.
- مثل فرقره: تند و چالاک و زرنک و گردنده.
- مثل قاب قمارخانه: آلوده و به هر دستی گشته و همه فوت و فن‌ها و کلکهای قمار زندگی را آزموده، وقیح و زشت کردار.
- مثل قبای بعد از عید: آنچه به موقع نرسد، مانند نوشداروی بعد از مرگ سهراب، قبای بعد از عید برای گل منار خوبه.
- مثل قحبه‌ی زشت: خسر الدنیا و الاخره. قحبه پیر و زشت اگر توبه نکند چه کند؟
- مثل قرآن بی عیب: وحی کامل و سالم و بی عیب آنچه شبیه و نذیر ندارد.

۱. شتر بزرگ و معمولاً کف به دهان از سر مستی.

- مثل قرص ماه: چهره‌ای روشن، جمیل و زیبا و تابناک یا چون قرص قمر.
- مثل قشون شکست خورده: پراکنده و از هم جدا و هر کسی به راهی. هر کسی کار خودش بار خودش آتش به انبار خودش.
- مثل قصه چهل طوطی: داستانی بی‌انتها، گفتاری که تمامی ندارد، حرفهای مادر شوهر.
- مثل قیطان: لبی باریک و عمیق رنگ بر رخساری روشن و زیبا.
- مثل کارد و پنیر: غیر متجانس و غیر قابل همنشینی. ضد یکدیگر، ناسازگار یکی دیگری را آزار دهنده.
- مثل کاروانسرا: خانه‌ای بی‌در و پیکر، آنجا که هر کس می‌تواند وارد شود و حساب و کتابی در آن نیست.
- مثل کبک سرش را زیر برف کرده: کارهای ناروا و خلاف انجام می‌دهد و گمان می‌کند کسی از کار او سر در نمی‌آورد و همه چیز او مکتوم و سرپوشیده است. گویند کبک زمستان سرش را زیر برف می‌کند به گمان اینکه جانوران نمی‌بینندش.
- مثل کبوتر: با دلی طپنده و لرزان و ترسان از پرندگان شکاری تیز پرواز.
- مثل کدخدای کیگا: احوال چون همه اهالی آنجا. گویند اهالی کیگا که دهی در نزدیک امامزاده داود (ع) تهران است همه چشمانشان چپ است.
- مثل کرم پیله: دور خود چرخیدن و تنیدن واز جامعه گریزان بودن، انزوا طلب.
- مثل کریم شیرهای: با حرکاتی مضحک و خنده‌دار و خوش آیند.
- مثل کف دست: صاف و پاک و غارت شده و چیزی باقی نمانده حتی یک مو.
- مثل کمند: گیسوانی بلند و خم‌دار و زیبا.
- مثل کنیز حاج باقر: لند لندن و غرغرنان و کم کار.
- مثل کوره: تنی از تب سوزان.
- مثل کون خروس: چشمی خرد و به گودی فرو رفته و با پلکهای سرخ.
- مثل کوه: ستیز و پا بر جا و بلند و مقاوم، مانند الوند یا دماوند.
- مثل گاو: نادان، ابله، نعره‌زن و کثافتکار.
- مثل گاو حاج میرزا آقاسی: آنکه بی‌اذن و اجازت به هر خانه در آید و به هر مزرعه سر بکشد و چرا نماید و کسی را جرات اعتراض نباشد.
- مثل گاو شیرده: بهره‌رسان و نافع، آنکه در برابر کار و نفعی که می‌رساند انتظار کمک و مساعدت و بازدهی ندارد.

مثل گدای سامره: سمج و پرتوقع و به ستوه آورنده.  
 مثل گراز: یا دندانهای بیرون آمده و سر پائین و به زیر انداخته و بی ملاحظه و زیانبار.  
 مثل گربه: که از هر دست و طرف بیندازندش، چهار دست و پا به زمین می آید زرننگ و باهوش و زیرک.  
 مثل گربه کوره: ناسپاس و نمک به حرام و حق شناس.  
 مثل گردن قاز: گردنی دراز و باریک و استخوانی.  
 مثل گرگ گرسنه: درنده و با شره و جوع تمام، بی رحم و زیانکار.  
 گرگ گرسنه چو گوشت یافت نپرسد کاین شتر صالح است یا خر دجال  
 مثل گرگ یوسف ندریده: بی گناه و بی جهت بدنام، خطا نکرده و متهم.  
 در کوی تو معروفم و از روی تو محروم گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده  
 مثل گل: لطیف و خوشبو، بی وفا، کم عمر و زودگذر.  
 مثل گل گاو زبان: چای جوشیده و دیر مانده.  
 مثل گنج در ویرانه: آنکه عزت و احترام به جای خود را نبیند و در انزوا باشد.  
 مثل گوشت قربانی: آنچه هر کسی که از راه برسد تکه ای از آن را با خود ببرد.  
 مثل گوی: گردان و سرگردان، سر از پا نشناخته.  
 همچون گویم که در ره او دارم سر او و سر ندارم

یا،

همچو گوئی بود سرگردان مدام هر که خود را مرد این میدان نمود  
 مثل لب شتر: لبی ضخیم و تیره و جلو آمده «قلوه ای» مثل لب کاکاها.  
 مثل لشکر بی سردار: پریشان و متفرق و از هم جدا، آنجا که هر کس فقط به فکر خویش  
 است و آشفته گی حاکم.  
 جهانم بی تو آشفته است یک سر چنان چون امیر آشفته لشکر  
 مثل لعل: شرابی سرخ، انگوری قرمز و روشن، لبی موزون و گلگون.  
 مثل لوله آفتابه: خونی زیاد از سوراخهای بینی در حال ریزش.  
 مثل لیلاج: در قمار زندگی ماهر، آگاه از فوت و فن کار.  
 مثل لیلی و مجنون: عاشق و دلباخته، سخت شیفته یکدیگر و با عشق و محبتی واقعی.  
 مثل لیمو: پستانی کوچک، برجسته و جلو آمده.  
 مثل مادر: با نهایت مهر و عاطفه، مهربان و دوستدار

مثل مار خوش خط و خال: خوش ظاهر و بدباطن، فریبنده‌ای زهردار و خطرناک.  
 مثل مارگزیده: بی‌قرار و بر خود پیچان. آنکه از حرف، اتهام و یا عمل خلاف دیگری ناراحت شود و تاب تحمل نداشته باشد.

مثل ماسوره: لاغر و باریک، اما فرزند و چابک، کارآ.

مثل ماه: چهره‌ای روشن و زیبا، با چشم و ابرو و لبانی قشنگ.

مثل ماه نو: مورد توجه همه و انگشت‌نما، نه بر گناه و زشتی و یا بدی، بلکه به سبب زیبایی و بی‌مانندی.

مثل ماهی از آب بیرون افتاده: بی‌قرار و مضطرب و در تقلا، از این پهلو به آن پهلو.

مثل مجسمه: بر جای مات و مبهوت و خشک زده و بی‌حرکت و گاه انگشت به دهان.

مثل مخمل: بسیار نرم، چون قالی خوب، صورتی نرم و سرخ، چهره‌ای گلناری.

مثل مجنون: آشفته و بی‌قرار، بی‌تاب و در حرکت

مثل مربای آلو: بی‌خاصیت و بی‌رنگ و از نظر افتاده.

مثل مرد: دلیر، متهور و شجاع و راستگو

مثل مرغ حق: شب و روز نفرین‌کنان و ناله سرده و بی‌شکيب.

مثل مرغ زیرک: آنکه به دام نیفتد، آگاه است و متوجه به نیرنگها.

مرغ زیرک که می‌رمید از دام      با همه زیرکی فتاد به دام

مثل ملانصرالدین: حساب کار دستش نیست. صد دینار می‌گیرد خروس اخته می‌کند. یک

عبّاسی می‌دهد کفاره‌اش را و به حمام می‌رود و غسل می‌کند، در محاسبه افراد،

خر سوار را حساب نمی‌کند.

مثل مورد: کشمش، خیار و یا هر چیز سبزی کامل عیار.

مثل مور و ملخ: از راه رسیده، غارت‌کنان به گاه سور بر سفره‌ها با جوع حمله‌کنان، چون

قشون سلم و تور.

مثل موش آب‌کشیده: از باران و نزولات آسمانی خیس و یا در آب سقوط کرده و بیرون آمده.

مثل موم: نرم، انعطاف‌پذیر، مطیع و به هر شکل و حالتی قابل تبدیل.

مثل موی در چشم: آزاردهنده، محرک، فرورونده و کوبنده، جسمی خرد و نازک،

آزاری فراوان و دردناک.

مثل مهتاب: رنگ و روئی از وحشت و یا درد و رنج پریده و بی‌رنگ.

مثل میخ طویله پای خروس: قدی کوتاه و کوتوله و ناقص.  
 مثل میمون: با صورتی زشت و حرکاتی مضحک و خنده آور.  
 مثل نان گدائی: تگه تگه و از انواع و اقسام نانها، در شکلها و مزه‌ها و هر چیز جورا جور و  
 ناجور و ناهمگون  
 مثل نبات: یا حبّ نبات، انگوری شیرین و جاافتاده پاییزی.  
 مثل نخودچی: چشمانی ریز و گرد و گویا، چشمها دارد نخودچی، ابرو ندارد هیچی.  
 مثل نردبان دزدها: با قدی دراز و بی قواره و دیلاغ.  
 مثل نرگس مست: چشمانی شهلا، خمار و دور کبود و گیرا.  
 مثل نی غلیان: باریک و نزار و به دست.  
 مثل نیم سوز: صورتی سیاه و لک دار، یا سخت سیاه.  
 مثل وادی خاموشان: سخت ساکت و آرام و بی صدا، نه چنان که آدمی یا آدمیانی در آنجا  
 زندگی می کنند.  
 مثل وامق و عذرا: چون لیلی و مجنون و مانند شیرین و فرهاد، سخت عاشق و شیفته.  
 مثل هلاهل: زهری بسیار خطرناک، چیزی سمی و کشنده، قتال و کشنده.  
 مثل هلوی پوست کنده: با صورتی تمیز، سرخ و سفید، تازه و تر، نورسیده و بالغ  
 مثل یابو: سرش را پایین انداخته و می رود و هر چیز جلوش باشد پایمال می نماید  
 مثل هوار: «آوار» با جثه‌ای سنگین روی کسی افتادن، روی کسی خراب شدن چون دیوار  
 مثل یاس: جامه و پارچه‌ای نیکو شسته و برّاق، بناگوشی سفید و تمیز از ماهروئی زیبا  
 مثل یخ: با بدنی سرد، افسرده، بدون حرارت و گرمی، گفتاری بی نمک از دهانی یخ  
 مجوید همسایگی با بدان: الجار ثم الدار اول همسایه را ببینید و پسندید بعد خانه بخرید  
 مدارید افسوس نابخردان

محبت دو سر دارد:

دل لیلی از او شوریده تر بود	اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت
سِنِّ بِالسِّنِّ و الجروح قصاص	محتسب خم شکست و من سر او
	از هر دست بدهی از آن پس می گیری
که یک سر مهربانی درد سر بی	چه خوش بی تا محبت هر دو سر بی
	محبت یک طرفه مزاحمت است و سرخوردگی



### محتسب را درون خانه چه کار

اشاره بر آنکه هر کسی باید وظیفه‌اش را در محل کارش انجام بدهد، محتسب کارش در کوچه و چهارسو بازار است، او اگر در خانه بیارامد، دزدان به آسانی دستبرد بزنند و آسایش و آرامش مختل نمایند. محتسب سیه مست، مست را چگونه می‌گیرد.

قاضی ار با ما نشیند بر فشانند دست را محتسب گر می خورد معذور دارد مست را کلاغه روداش در آمده بود می‌گفت من جراحم.

### محرّم به یک نقطه‌ای مجرم است

رابطه دوستان را یک شوخی بی‌ربط به نقار و کدورت مبدّل می‌کند، همچنانکه کلمه‌ای با یک نقطه. کم و یا زیاد معنی و مفهوم خودش را از دست می‌دهد. دشمنی‌ها هم با ابراز و اظهار لطفی به دوستی مبدّل می‌شود.

چو محرّم شدی از خود ایمن مباش که محرّم به یک نقطه مجرم نشود

### زاده خسرو شکافت سینه خسرو

که با من هر چه کرد آن آشنا کرد  
سعدی از دست خویشان فریاد

آهن و آبگینه هر دو به نام  
وان دگر هتک را نمود حرام

### محرّم دارا درید سینه دارا

من از بیگانگان هرگز ننالم  
هر کس از دست غیر می‌نالد  
کرم درخت از خود درخت است.

سنگ را از دو گونه فرزند است  
این یکی بر سر پدر کوبد

### محض خالی نبودن عریضه

اشاره بر پر کردن جای خالی، کسری موجود، احترامی بیشتر. در قدیم رسم بر این بود که چون خواستی را با نامه‌ای مطرح می‌نمودند، هدیه‌ای هم به همراه می‌فرستادند و چنین می‌نوشتند و یادآور می‌شدند. شاگرد تنبل و درس نخوان را با نمره و تویخ مجازات می‌کردند و یک پس گردنی هم برای خالی نبودن عریضه نثارش می‌کردند.

### محک داند که زر چیست

کنایه از آنکه هر کار را باید به کارشناس آن کار واگذار کرد، به ناکار کرده مفرمای کار. زمان امتحان فرق بین کاردان و ناآگاه مشخص می‌شود، گدا داند که ممسک کیست و بر بخل خداوند نعمت و قوف نیافته الا به علّت گدائی و دستی دراز که چیزی بر کف آن نهاده‌اند، چه

هر که طمع به یک سو نهد، کریم و بخیلش یکسان باشند.

### محلّ قابل و آنکه نصیحت قابل

زمین شوره سنبل بر نیارد در آن تخم عمل ضایع مگردان  
پند پذیری و بازدهی آموزشی و تربیتی انسان‌ها به استعداد ذاتی و مایه‌های درونی آنان بستگی دارد. سر به هوائی و بی‌توجهی با نصیحت پذیری و پیشرفت منافات دارد. باید زمینه مساعد باشد تا ادب و تربیت و تعلیم و کمال شکل بگیرد. چو گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال. یا، گناه تخم چه باشد، زمین چو قابل نیست.

مخالط همه کس باش تا بخندی خوش نه پای بند یکی کز غمش بگریی زار  
اشاره بر دوست داشتن و دوستی و محبت و مودت است. بین دوستان بودن از محبت جمع استفاده نمودن که اگر محبتی ترک دوستی نمود و یا از دست رفت، مودت و صفای دیگران جایگزین باشد، گفته‌اند، هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار، مخالفت دوستان و یاران مخلص کهن را از دست مده، که هر چیز نو و تازه آن خوبست به جز دوست که قدیمی و کهنش ارزنده‌تر است. سعدی که در رابطه با دوست‌یابی و دوست داشتن مطالبی جالب با توصیه‌های فراوان دارد، چنین نظری را هم در این بیت عنوان می‌نماید.

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار که برو بحر فراخت و آدمی بسیار

مخلان اندر کسان درفش به تندی چون نتوانی به خود خلاندن سوزن  
یک سوزن به خود بزنی، یک جوال دوز به دیگران. توصیه و تنبیه بر خوداری از آزار دیگران و امر بر نیکی و نیکوئی به مردمان، بدین سان که هر چه به خود نپسندی به دیگران مپسند، نخواهد که بسند خردمند ریش  
نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش

مخندید بر پیر و بر دردمند

به مست و به دیوانه مدهید پند:

تازه جوانی ز سر ریشخند گفت به پیری که کمانت به چند

پیر بخندید و به گفت ای جوان چرخ برین می‌کندت این بدان

زهرخند درد آور است پیر و دردمند را که خود درد می‌کاهدشان. از جوانمردی به دور است، به طنز و کنایه با آنان سخن گفتن و درد بر دردهاشان افزودن.

### مخواه از موم نفع مومیائی

کنایه بر آنکه از آدم سست عنصر و بی مایه و بی فرهنگ وفای به عهد و دوام در دوستی را توقع مکن همانطور که موم دوام و بقاء مومیائی و به یک شکل ماندن را ندارد و با اندک حرارت و گرمی تغییر شکل می دهد. چنین مردمی هم متلون و دمدمی هستند و ناپایدار در دوستی و وفای به عهد. مردمی که در هر مقوله و عرصه‌ای تنها به سود خود می اندیشند و هرگز منافع جامعه را منظور ندارند.

### مخور حسرت صید ناکرده را      مخور غم ز صیدی که ناکرده‌ای

غم رفته و گذشته را خوردن و اندوه ناآمده و ناشده را داشتن کار عاقلان نیست. همانطور است نداشته و به دست نامده را بخشیدن « به دشت آهوی ناگرفته بخش» به کسانی باید گفت که به درد « چکنم چکنم» گرفتارند. « گذشته زیان بار را چگونه فراموش کنم و فردای نامعلوم را به چه نحو ارزیابی نمایم که برنامه‌ای ندارم و طرحی نریخته‌ام و امید عافیت ندارم

### مخور جمله، ترسم که دیرایستی      به پیرانه سر بد بود نیستی

تأکید بر خودداری از اسراف و زیاده روی و به فکر فردا و فرداهای دور بودن. به کسانی باید گفت که نه تنها آنچه به دست می آورند از دست می دهند بلکه خرجشان بر دخل آنها فزونی دارد. گفته‌اند.

بر احوال آن مرد باید گریست	که دخلش بود نوزده خرج بیست
همیشه دچار کمی و کمبودی و قرض و طلبکار. سعدی گوید	
پوش و بنوش و ببخش و بده	برای دگر روز چیزی بنه
مبادا که در دهر دیر ایستی	مصیبت بود پیری و نیستی

### مدارا خرد را برادر بود

اشاره بر مصالحه و گذشت و سازش و عفو و اغماض، آنچه کار عاقلان است. چرا که خرد با ستیز و جدال سازگاری ندارد و جنگ را مظهر جهل و خودخواهی و مظاهر ناشی از آنها می داند. خرد بر سر جان چو افسر بود، کسانی را شامل می شود که سازش و گذشت و عقب نشینی را برای خود حقارت و سرشکستگی می دانند. ابلهانی خودخواه و خودبین

### مدان به ز دانش یکی خواسته

هر مال و خواسته‌ای به سبب بخشش و دهش کسری گیرد و کاسته گردد، جز دانش که با داد و

دهش فزونی یابد و اعتلا گیرد. دانش مرشد و راهنمای بشر است ولی مال و خواسته چون فزونی گیرد سبب گمراهی و گرفتاری شود. جنگهای دنیا بر سر مال و خواسته است و دانش، عدالت‌پذیری و دادگری را سبب شود و جنگ و جدال را زایل گرداند. مال جوانان را به کجراهه می‌کشاند ولی دانش مرشد راهنمای آنان به کمال و پیشرفت و رفاه زندگی می‌باشد.

ز دانش به اندر جهان هیچ نیست      تن مرده و جان نادان یک است  
بود مرده آن کس که نادان بود      که بی‌دانشی مردن جان بود

مدان ای خجسته‌تر از آور مُزد      رهاننده دزد را غیر دزد

اشاره بر حدیث «الْجِنْسُ مَعَ الْجِنْسِ يَمِيلُوا» دارد.

کند هم جنس با هم جنس پرواز      کبوتر با کبوتر باز با باز  
کسانی را شمول دارد که ادّعی پاک‌ی و صداقت دارند ولی با ناپاکان و دروغگویان هم پالکی‌اند<sup>۱</sup> و همنشین، ریاکارند و دروغگو و ادّعی خلوص نیت دارند ولی از صفا و پاک‌ی در آنان خبری نیست.

مدان بد هر آن بدنمائی که هست      که آن نیز نیکوست جائی که هست

اشاره بر قانون نسبت دارد. آنجا که هر چیز نسبت به خودش خوب است و اگر بد است از آن بدتر هم می‌باشد. پس:

بد مطلق نباشد در جهان      بد به نسبت باشد ای خواجه بدان

مدح خود کردن پنبه جاویدان است

گفته‌اند خودپسند پشت در است. با خودبینی و خود بزرگ کردن کسی بزرگ نمی‌شود. به پیش خویش هر کس شهریار است. گفت خود را کجا شناختی، گفت آنجا که مردم از من سخن می‌گفتند. که ثنای خویش گفتن بود از تهی مغزی و مدح خود گفتن ناپسندیده است اگر چه همه راست باشد.

ندزد و نترس

الخائن خائف. اشاره بر آنکه دارنده نقطه ضعف خوفناک و ترسان است. آنرا که حساب پاک

۱. نشیمن‌های چوبی که سابقاً در مسافرت بر پشت استر می‌بستند و مسافران بر آن می‌نشستند، چون کجاوه ولی بدون سقف.

است از محاسبه چه باک است. چوب را که بر می‌دارند، گربه دزده حساب کار خودش را می‌کند و جیم می‌شود

تو پاک باش و مدار ای برادر از کس باک ز نند جامه ناپاک گارزان<sup>۱</sup> بر سنگ

### مده دل به غم تا نکاهد روان

اشاره و توصیه بر شادی آفرین بودن و فکر و خیال را به دست افکار غم آور و غم افزاندادن و با ایجاد کار و سرگرمیهای شاد و شادی آور، اوقات را به شادی گذرانیدن است. به کسانی باید گفت که پیوسته سر به جیب تفکر فرو دارند، با خیالات واهی برای خود دردسر ایجاد می‌کنند و غم می‌آفرینند. افراد خیالاتی، بدگمان و ناراضی از زندگی و وضع موجود چنین اند... به شادی همی دار تن را جوان.

### مذلت است تواضع به نزد سفله نمود

آنچه مال اندوزان سفله توقع انجام آن را از دیگران به ویژه نیازمندان مستحق دارند. ده‌ها دعا و ثنا می‌خواهند تا دیناری بر دست فقیری بنهند. به افراد سفله و بی‌مقدار نباید تواضع نمود. به قول سعدی افرادی مفتتن جاه و ثروت، متکبر و مغرور که سخن نگویند الا به سفاهت و نظر نکنند الا به کراهت، علما را به گدائی منسوب کنند و فقرا را به بی‌سر و پائی معیوب گردانند. که خود مکروهند و سفیه و نه لایق تواضع.

### مدینه گفتمی و کردی کبابم

با یادآوری موضوعی جالب از گذشته، جالب و خوب و یا ناسالم و درد آور عنوان کنند. با دوستی در شهری ایامی را گذارنیده و حال ذکر آن ایام کنند. زنی خوب داشته و از دست رفته. از دوستی محبّ و فداکار، نادرست و به سببی بریده است، حال یاد آور شوند. دوران شکوفائی زندگی و خاطره‌ها را که ذکر نمایند.

### مذهب عاشق ز مذهبها جداست عاشقان را مذهب و ملت خداست

خدای درویش و صوفی و عشق او. عشق مادر به فرزند، عشق و جوانی و دلدادگی با ماهر و سیمین بر. عشق به انسانها و اهتمام در خدمت به خلق عشق معلّم به اعتلای دانش و فرهیختگی جامعه، عشقی مقدّس و جدا از همه عشقها.

مرا از شکستن چنان درد ناید      که از ناکسان خواستن مومیائی  
 آلوده منت کسان کم شو      تا یکشنبه در وثاق تو نمانست  
 تا بتوانی حذر کن از منت      کاین منت خلق گاهش جان است  
 اشاره بر عزت نفس و قناعت است و زیر بار منت دونان نرفتن. به تعظیم سر فرود نیاوردن و با  
 عزت سربلند نگاه داشتن، تن به خفت و خواری ناشی از منت سفلگان پست ندادن. نان خود  
 خوردن نشستن و خودداری از کمر زرین بستن و به خدمت ایستادن.  
 مرا به خیر تو امید نیست شرّ مرسان.

مرا به قبر یا به گور تو نمی‌گذارند  
 کنایه از آنکه هر کسی مسئول عمل خودش است. و نتیجه اعمال به کننده و عامل بر می‌گردد.  
 تو نیکی می‌کن و در دجله انداز      که ایزد در بیابانت دهد باز  
 کسانی را شامل است که پیوسته در پی عیبجوئی دیگران هستند و هنرهای خود بر کف دست  
 نهاده و عیبها به زیر بغل، بدون توجه به اینکه هر کس پاسخگوی اعمال خودش است. نه  
 مزدکار و فایده خدمت و رأفت و مهربانی کسی را برای دیگری منظور می‌دارند و نه خیانت و  
 گناه این یکی را به پای آن یکی می‌نویسند  
 مرا به مرگ عدو جای شادمانی نیست      که زندگانی ما نیز جاودانی نیست

مراد از مردمی آزاد مردیست      چه مرد مسجدی و چه کنشتی  
 دین برای تلطیف عواطف و احساسات است و هدف از دینداری انسان بودن و به خلق و خوی  
 انسانی متجلی بودن و آزاده زیستن و رنج خود و راحت یاران طلبیدن. به ظاهر دیندار و در  
 عمل مردم آزار بودن چه سود که مردم هم‌نوع خود را نه با دعا و حرف، بلکه در عمل و به  
 کردار شناسند

که آزاد مردان به دین اندرند      ره مردمی را به دین بسپرنند  
 کسی را کو به اصل اندر خلل هست      نبینی تو از او آزاد مردی  
 مرا ای کاشکی مادر نمی‌زاد  
 در رابطه با برخورد به مشکلات و گرفتاریها و به گاه درماندگی عنوان کنند، به ویژه در  
 برخورد و مراجعه با مرگ عزیز باشد.

مرا دردیست اندر دل اگر گویم زبان سوزد وگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد  
در نهایت و شدت تأثر و برخورد با رویدادی صعب و مشکل و طاقت فرسا، آنجا که مشکل  
بتوان درد را با دیگری در میان گذاشت و مطرح نمود. روزی که روز محنت است و یاران  
زبانی و نانی شخص را رها می‌کنند و تنها یاران جانی که جانی کم و تعدادی انگشت شمار  
دارند باقی می‌مانند.

مرا در روز محنت یار باید وگر نه روز شادی یار بسیار  
اندر روزهای هجوم رنج و گرفتاری باید، همدردی انسان دوست باشد تا غم دل با او در میان  
گذاشته شود و از آلام بکاهد.

مرا هر که بر آری مطیع امر تو شد خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد  
اشاره بر هوای نفس و تسلط نفس اماره است مرانسان را، چرا که به هر یک از هواهای خود که  
برسد و کام گیرد، طالب تر شود و سرکش تر. زنهار که دل به هوای نفس ندهیم و از متابعت آن  
سرباز زنیم. مطاوعان هوای نفس گمراهانی سعادت از دست داده و زندگی بر باد داده  
می‌باشند.

مرا رسوا چنین می‌بین و فکر خویشتن می‌کن  
هر که به فکر خویش است، کوسه به فکر ریش است، دشمن بلُفت و لیس است. بر ما چنین  
گذشت وای بر احوال دیگری و آنکه ناآشنا و بیگانه است. مراد آنکه فکر روز حساب و  
محاسبه و بررسی خلافاکاریها، با این کژیها و تندرویها را بکن، که، وای اگر از پس امروز بود  
فردائی. این ره که تو میروی به ترکستان است.

مرا نام باید که تن مرگ راست  
در روبه روئی و برخورد با مشکلات و سختیها و جنگ و ستیزها، آنجا که بسیاری از مدعیان  
شانه خالی می‌کنند، زمانی که خطر از همه طرف تهدید می‌کند و بعضی فقط به فکر جان و مال  
خود هستند و حفظ بدن را تجویز می‌کنند، عنوان می‌شود. زمانیکه کشور و همونوع و ملت و  
شرف و مردمی با هجوم دشمن در خطر است و فردی وطن پرست و شجاع و مردم دوست  
چنین گوید،

مرا عار آید از این زندگی که سالار باشم کنم بندگی  
و با تسلیم نام نیست که ننگ است.

## مرا نداند، زانگونه کس که من دانم

هر کس خود را باید از دیگران بهتر بشناسد. «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ». خودشناسی خداشناسی است. در برابر مفتریان و بدنام کنندگان باید گفت، من خود می دانم که هستم و از بدی و بدسیرتی که تو گوئی دو صد چندان بدترم. اینم که هستم. برو بوق و کرنا بردار و بر سر کوی و برزن بر آن باد بکن «بدم» از من چیزی کاسته نخواهد شد.

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

## مر خاتم را چه نقص اگر هست انگشت کهین محلّ خاتم

که گفته اند شرف المکان بالمکین و این صاحب مقام و ماهیت است که به مکان جاه و منزلت و شرف می بخشد. به خلاف امروز که مکان جای مکین را گرفته است. و شرف المکین بالمکان، جای گزین اولی شده است، بی مایه ای که پشت میز مقام مدیریت و یا وزارت نشسته است. بی نوائی بی مایه و ادب که به نوائی رسیده و واجب الترحم شده است. افراد بی مایه و حقیر به جاه و مقام و میز و منصب خود را بزرگ می پندارند.

## مر خرد را به علم یاری ده که خرد علم را خریدار است

علم زینت ده خرد است و گمراهی و آوارگی در ساحت زندگی سبب جهل، با علم خرد راهبر شود و متجلی گردد. خرد سپید طوماری است که علم بر آن نقشها پدید آورد و صحیفه زندگی کند و راهبر و راهنما سازد. باید با علم خرد را یاری ساز باشیم و به راه راست راهسپارش گردیم. با غیبت علم و عدم برخورد و نشست با دانش، شیطان راهنما و مشوق خرد می شود و به کجراهه می کشاند و گمراه می نماید.

خیر و شر زوبدان پدید آید که خرد چون سپید طومار است

## مردار سگان را و سگان هم آنرا

خلایق هر چه لایق.

بلبل به باغ و جغد به ویرانه ساخته هر کس به قدر همت خود لانه ساخته می به می خواره و خاشاک به گاله ارزانی باد. بد به بدان و فساد بر مفسدان. «اللَّهُمَّ اشْغَلِ الظَّالِمِينَ بِالظَّالِمِينَ». ظالم را گرفتار ظالم و بد را با بدان. به مصداق، «الْجِنْسُ مَعَ الْجِنْسِ يَمِيلُوا». بسیارند آدمیانی که مردار خوارند و به هر منکری خود را می آلاینند و به هر فسق و زشتی تن در می دهند و از هر لاش مرده ای تغذیه می نمایند. زنا، ربا، و ریا سه استاذ و راهنمای ایشان



هستند باید لایق بود و دمساز نیکان.

به که هم صحبت بدان باشد

مرد اگر در دم ددان باشد

### مردان را از مادر شوی کرده عار است

بعضی را اعتقاد بر این است که زن، زن اول و شوی هم همسر اول. جامعه برای زنان و مردانی با اینچنین طرز تفکر احترام شایسته‌ای قائل است. در این میان مسایل حاد، زن پدر و یا پدر خواندگی، فرزند ناتنی و مسایل مورد اختلاف و موجد و موجب دشمنی‌ها از بین می‌روند. مردان و یا زنانی که با از دست دادن همسر، کمر همّت بسته فرزندان را یک تنه بزرگ می‌نمایند از احترام بالائی برخوردار هستند. و برای مردان گفته‌اند:

در جهان کاری مکن الا ز روی پختگی	زن مگیر الا یکی
مرد آزاده به گیتی نکند میل دو چیز	تا وجودش به همه عمر سلامت باشد
زن نخواهد اگرش دختر قیصر باشد	وام نستاند اگر وعده قیامت باشد

### الْمَعْنَى فِي بَطْنِ الشَّاعِرِ

البته نظری طنزآمیز است و با روال زندگی عادی و حرکت‌های اجتماعی وفق نمی‌دهد، ولی افرادی عمر به تجرّد گذرانیده و یا از زن بد تحمّل رنج نموده چنین نظری دارند و قابل نهی هم نیستند. چون: قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

### مرد اگر یک قراضه کار کند زن به کدبانوئی چها کند

اشاره بر نقش زن کدبانوی خانه‌دار در روند حرکت زندگی خانوادگی باشد. آنجا که زن با صرفه‌جوئی و برداشت صحیح و صرف و خرج به جا و جلوگیری از افراط و زیاده‌روی و برج‌های متزلزل‌کننده به کانون خانواده نظم و آرامش ببخشد و مبنای آن را استوار سازد. در این خانواده است که مرد با رغبت و میل فراوان و اشتیاق کار می‌کند و به خانه می‌آورد و از شکل و حرکت زندگی و شادابی زن و فرزند لذّت می‌برد. چنین مردی از کار احساس خستگی نمی‌کند و کارش با خمیازه توام نیست. و خلاف آن چنین است.

حال سامان خانه چون باشد

گر ز شو خرج زن فزون باشد

کدخدا رود است و کدبانوست بند.

### مرد این میدان نیست

کنایه از آنکه جربزه و قدرت مبارزه در این میدان را ندارد. اهل رویاروئی و مبارزه با

مشکلات و معضلات زندگی نیست، از مبارزه شانه خالی می‌کند. اگر عائله‌اش در تنگی معیشت باشند، مردکار بیشتر نیست و قادر به برطرف نمودن عُسرت خانواده خود نمی‌باشد. سست عنصر و کم همت است مرغ انجیر خوار نمی‌باشد. اینان اغلب توجه گرانی گزافه گو هستند و به جای آنکه لب ببندند و بازو بگشایند، حرف زیاد می‌زنند. مردان در میدان جهند و اینان به گاهدان.

#### مرد آن است که لب بندد و بازو بگشاید

اشاره بر آنکه، دو صد گفته چون نیم کردار نیست. به آدمهای پرحرف و کم کار باید گفت.

گر آنها که می‌گفتی کردمی      نکو سیرت و پارسا بودمی

آنانکه حرفهایشان بدون عمل است و ادعاهای واهی و بی‌مقدار و بی‌ارزش دارند و بیش از حدّ من و من می‌گویند. من آنم که رستم بود پهلوان. من آنم که رستم جوان مرد بود. بدون توجه به آنکه، مردان نزنند لاف مردی.

#### مردانه دوختیم و کس از ما نمی‌خرد

کنایه از وضع جامعه‌ای است که در آن مردی و مردانگی قدر و منزلت خود را از دست بدهد. غیرت و حمیت و مردمی از آن رخت بر بندد. فسق و فساد و نامردمی جایگزین عواطف و احساسات انسانی بشود. حس میهن دوستی و برادری ضعیف شود. اقویا از ضعیفان دستگیری نکنند و دولتمردان توده مردم را فراموش کنند، و یا به هیچ انگارند. آنجا که همت نمودی نداشته باشد و شرف را به هیچ نخرند.

#### مرد اگر در دم ددان باشد      به که هم صحبت بدان باشد

بگو دوستان تو کیستند تا بگویم کیستی. یا، بگو چه می‌خوری و از کجا، تا بگویم چگونه فکر می‌کنی. اشاره است بر گریز و دوری از مصاحبت با بدان چرا که، روح را صحبت ناجنس عذاب‌یست الیم.

همچو دریاست صحبت اشرار	که از آن نیکوئی بود به کنار
از بدان نیکوئی نیاموزی	نکند گرگ پوستین دوزی
همنشین تو از تو به باید	تا تو را عقل و دین بیفزاید
صحبت ابلهان چو دیگ تهی	از درون خالی از برون سیاهی

### مرد باید نصف سرش را شانه بکند و نصف دیگرش را نکند

کنایه از احساس مسئولیت در برابر خانواده و با شوق و ذوق کار کردن و صبح زود به طوری از خانه بیرون رفتن که فرصت کامل شانه زدن موی سرش را نیابد. ازدواج و قبول مسئولیت باید مرد را متعهد بدارد، که از هر فرصتی هر چند کوتاه جهت تأمین رفاه و آسایش خانواده استفاده نماید. اینجاست که زن خانه هم چون کدبانوئی وظایف خود را انجام می‌دهد و وسایل آسایش خانواده را با تأمین آرامش فراهم می‌سازد. بهره‌وری فرزندان هم در چنین خانواده‌ای در خور تحسین خواهد بود.

مرد باید خواه خاص و خواه عام	کو بود در فنّ و کار خود تمام
ذره‌ای گر نیک نامی بایدت	در همه کاری تمامی بایدت

### مرد باید که در کشاکش دهر سنگ زیرین آسیا باشد

اشاره بر استقامت و پایداری انسان در برابر مشکلات زندگی و رویدادهای صعب و طاقت‌فرسا، دارد. مبارزه برای بهبود وضع زندگی که موانع بی‌شماری در سر راه دارد. برداشتن موانع، تسلط سوار شدن بر کار به پایداری و استقامت نیاز دارد. درد و رنج، فقر و تهیدستی را با کار و کوشش و استواری می‌توان از بین برد. مردان سست عنصر و ضعیف النفس در روند حرکت زندگی همیشه ناموفق بوده و هستند. توفیق در کار و زندگی با تنبلی و بیکارگی منافات دارد. به کسانی باید گفت، تنبل پای زردآلو، که چشم بر آسمان دوخته تا روزی بر سرشان بیارد.

گفت مرد آن بود که در همه وقت	سنگ زیرین آسیا باشد.
مرد ثابت قدم آن است ز جا در نرود.	

### مرد باید که عیب خود ببیند

به خلاف، خودبینی، عجب و خودپسندی که مانع از عیب خود دیدن و به نقطه‌های ضعف خود واقف شدن است. خودپسند حمال عیب دیگران است و عیب خود نمی‌بیند. دوستان هم باید عیب یکدیگر را نادیده بگیرند تا دوست صاحب عیب در صدد اصلاح خود بر آید. سعدی گوید،

از صحبت دوستی به رنجم	کاخلاق بدم حسن نماید
کو دشمن شوخ چشم چالاک	کاخلاق بدم به من نماید.
مرد دانا به هر چه در نگرد	عیب بگذارد و هنر نگرد

### مرد باید که گیرد اندر گوش ورنه نوشته است پند بر دیوار

اشاره بر عبرت آموزی و با چشم دل از روند حرکات زندگی بهره‌وری و پندآموزی داشتن است. نزد اهل خرد همه رویدادها چه خوب و چه بد، چه با عاقبت به خیری همراه باشد و چه ناموفق و نامیمون، عبرت آموز است ولی بصیرت می‌خواهد و به دل نگریستن و با گوش دل شنیدن. کسانی که به طور سرسری و سطحی و ساده بر رویدادها و مسایل مربوط به آنها می‌نگرند چیزی در رابطه با پند و عبرت نصیبشان نمی‌شود.

### مرد چون می‌رود، نامرد پا می‌گیرد

رسم بر این بود که با خانه‌نشین شدن و کناره گرفتن مردان لایق و شایسته و انسان دوست از عرصه سیاست و زندگی، نامردان و سو استفاده چیان پای گرفته و عرصه بر انسانها تنگ نمایند. اوباش میدان گیرند، و به تاخت و تاز پردازند، اراذل به رذالت پردازند، خوبی با بدی و زشتی با زیبایی جای عوض نمایند. از نیکان به بدی نام برند و اخوان الصفا را بردار برند. گرگهای آدمخوار بر جامعه مسلط گردند، نیکی و نیکو پنداری از گناهان کبیره شود و کسی را جرات اظهار نظر در رابطه با سلامت و سعادت افراد جامعه نباشد که خود گناهی نابخشودنی دیگر است و مستحق مجازات و مکافات.

### مرد خندان لب نباشی، مرد سندان دل مباش

اشاره بر رأفت و مهربانی و مدارا و به عدل و انصاف با خلق خدای برخوردار داشتن. ترحم بر ضعیفان و افتادگان و با لبخند رضایت به دستگیری آنان پرداختن و پرهیز از سنگدلی و نامهربانی اعمال تندی خشونت عین نامردمی و مردم آزاری باشد. بابا طاهر عریان گوید:

تو که نوشم نئی نیشم چرائی	تو که یارم نئی پیشم چرائی
تو که مرهم نئی ریش دلم را	نمک پاش دل ریشم چرائی

### مرد خود بین خدای بین نبود

خلاف، «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ». باشد، چرا که خودبین در خود فقط جمال ببیند و بر عیبهای خود وقوف نیابد، لذا از خدا و اوامر و در رابطه با بندگان خدا غافل و ناآگاه می‌ماند. و جز برای تأمین منافع و بالابردن مقام صوری خود هدفی و ایده‌ای ندارد. از خلق خدا و وظیفه خود نسبت به آنها برکنار و بسا ناآگاه. چنین آدمی خسرالدنیا و الاخره و مورد نفرت افراد جامعه قرار می‌گیرد. مردمی این چنین اخوان الشیاطین اند و در گمراهی مطلق و دور از ثواب

دنیا و همراه با عقاب آخرت‌اند.

### مرد در زیر سخن پنهان است

از کلمه مرد، مراد انسان است. کلام بیان ما فی الضمیر و افکار نهان است. لذا، تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد. انسان باید لب به سخن بگشاید تا شخصیت و قدر و منزلت او ظاهر گردد.

زبان در دهان خردمند چیست	کلید در گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی	که گوهر فروش است یا پيله‌ور

### مرد را اعتبار در هنر است

هنر خود یکی از معیارهای سنجش درک و فهم و شعور یک فرد است. هنر زندگی کردن بهتر زیستن. از مواهب و زیباییهای زندگی بهره گرفتن. هنرهای خلاق و سازنده چون نقاشی و مجسمه‌سازی و خطاطی و بسیاری هنرهای دیگر، خلاق و سازنده، آراستن و پیراستن و آفریدن. بدان سبب است که هنرمند قدر و منزلت والائی دارد و هر کجا که رود قدر بیند و در صدد نشیند. سفارش شده که فرزندان خود را هنری بیاموزید باشد که در محیط و شرایطی دانش به کار نیاید و هنر کارساز شود. سازنده‌ترین و اعجاب‌انگیزترین هنرها، هنر موسیقی می‌باشد در رسائی و عظمت و سازندگی آن همین بس که گفته‌اند: آنجا که سخن کوتاه گردد موسیقی آغاز شود.

### مرد را اول بزرگی نفس باید بعد نسب

اشاره بر منش و بزرگواری شخصی و داشتن علم و فرهنگ و هنر و شخصیتی مزین به زیورهای انسان دوستی و مردم‌داری و محبت نبوغ بشر از خودی و بیگانه. میراث پدر خواهی علم پدر آموز کاین مال پدر خرج توان کرد به یک روز لقمان پسر را گفت: «یا بنی انک مَسْئُولَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ بِمَاذَا اَکْتَسَبْتَ وَلَا بِمَنْ اَنْتَسَبْتَ» از تو می‌پرسند علمت چیست نمی‌پرسند نسبت تو به که می‌رسد و پدرت کیست:

جائی که بزرگ بایدت بود	فرزندى من نداردت شود
------------------------	----------------------

### مرد را رسوا کند بس زود زر

زراندوزی رسم بی‌مایگان جدا از علم و دانش و زندگی می‌باشد. دانش و مال به یکجای جمع نشوند چونان لاله و نرگس که در یک زمان به بازار نیایند و با هم همراه نگردند. در زراندوزی

که به زرپرستی منجر می‌شود، حس مردم دوستی و رحم و شفقت در فرد نقصان می‌یابد و بسا که در بعضی از بین می‌رود. زر محک مردم بدگوهر است. و اینجاست که با پیدایش غرور و خودخواهی ماهیت غیر مردمی زراندوز بر ملا می‌گردد. اهل دانش را زر و زیور فریب ندهد اینان بندهٔ سیم و زر نشوند.

### مرد را شرم سرخ روی کند

شرم و حیا نشانهٔ عفت و پاکدامنی و درستی و صداقت است و برابر آنها بی‌شرمی و وقاحت، پرروئی و جسارت و در کمترین آن پرروئی و بی‌ادبی و پرخاشجوئی می‌باشد. مردان صادق و راستگو و عفیف و پاکدامن در برخورد با کمترین و کوچکترین مسئله و حرکت توهین‌آمیز رنگشان تغییر می‌کند و گلگون می‌شود، خون چهره‌شان را رنگین می‌نماید. آنچه علامت ناراحتی از شرم و حیا و آزر می‌باشد.

با دل خود به شرم داد کند  
بَدَرَد پَرده‌های مستوری

هر که او از گذشته یاد کند  
هر که را کرد شرم از او دوری

### مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

اشاره بر ثبات و استقامت و پایداری و پایداری باشد، مردان ثابت‌قدم و مصمم، مردانی که مشکلات و معضلات زندگی خللی در عزم و اراده آنها به وجود نمی‌آورد، چون کوه استوارند و چون سنگ زیرین آسیاب پایدار و پابرجا. اینان از فراز و نشیب راه و صعوبت نیل به مقصود هراسی به دل راه نمی‌دهند، مرد ثابت‌قدم و مصمم سر می‌دهد ولی برای رسیدن به مطلوب وانمی‌دهد

ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل      که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز  
مرد رهی دامن مردی بگیر      زنده دلی در ره مردی بمیر

### مرد که تنبانش دو تا شد فکر زن نو می‌افتد

حال مردان تازه به دوران رسیده و کم ظرفیت و ندید، بدید باشد به قول اصفهانیها مثل دیگوله<sup>۱</sup> دهناری که چون نیم دهنار بر آن اضافه کنی، در جوشش کپ کپ کند و سر برود چرا که بیش از ظرفیت بار گرفته است. همچنین است حال آدمهای کم ظرفیت، به ویژه صاحبان عقده‌های حقارت ناشی از میله‌های سر کوفته که می‌خواهند خودی بنمایند و وزنی نشان بدهند،

۱. دیزی دوسیر و نیمی باشد، با نیم دهنار اضافی می‌شود بیست و پنج کهنه. بیست و پنج هم پنج سیر یا ۳۷۵ گرم.

در این روند حرکت است که به فکر زن دوم می‌افتند و بعضی تا دو عقدی و چهار صیغه هم جلو می‌روند و در پایان کار فرزندان نااهمگون، با هم دشمن و بیگانه و دودمانی متلاشی و پراکنده به جای می‌گذارند که مصداق این و چنین به اصطلاح خانواده‌ای بیت وصف حالی است که گوید

مرگ پدر مقدمه جنگ و ارث است      خوشبخت آنکسی بمرد و کفن نداشت

### مردم از گفتن نبیند جز زیان

نه هر گفتنی بلکه گفتن اسرار و رازهای مگو. اشاره بر حفظ اسرار و نگاهداری زبان از بیان مطالب غیر ضروری، که کلام گفته شده چون آب ریخته است. عرب گوید، استر ذهبک و ذهابک و مذهبک. راه و مذهب و مالت را به غیر منما، این سه را بر مردمان ناشناخته بدار، ولی افراد پرحرف و وراج مالاً اسرار مگو از دهانشان خارج می‌شود، چرا که نمی‌توانند روی گفته‌های خود و برای بیان آنها معیار و میزان سنجشی داشته باشند.

اگر طوطی زبان می‌بست دکام      نه خود را در قفس دیدی نه در دام  
زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد.

### مردم از مردم کمال یابند

اشاره بر مفهوم،

همنشین تو از تو به باید      تا تو را عقل و دین بیفزاید  
توصیه و تأکید بر معاشرت با نیکان و اهل سخن و ادب و فرهنگ است، چرا که گفته‌اند:  
با بدان کم‌نشین که بد مانی      خوپذیر است نفس انسانی  
عوام گویند، دو گاو در یک طویله هم خو می‌شوند ولی هم‌رنگ نمی‌شوند.

از بدان نیکوئی نیاموزی      نکند گرگ پوستین دوزی  
گیلی خوشبوی در حمام روزی      رسید از دست محبوبی به دستم  
بدو گفتم که مشکمی یا عبیری      که از بوی دلاویز تو مستم  
بگفتا من گلی ناچیز بودم      ولیکن مدتی با گل نشستم  
کمال همشین در من اثر کرد      وگرنه من همان خاکم که هستم

مردم بد و نیک با تن خویش کنند

هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی، چرا که گفتار و کردار معرف شخص و نماد کم

و کیف منش و اخلاق و وجود معنوی او می‌باشند. و بازگشت نتیجه اعمال متوجه خود فرد است. بانیکی و نیکدلی و مردم‌داری مردم‌گرایی می‌یابند و همراه می‌شوند و در غم و شادی شریک و روز مبادا یاری می‌نمایند. در مایه‌های بدی، پستی و ذنات و رذالت، اعمالی که خود نفرت‌انگیزند، سبب جدائی از مردم، انزوا و برانگیختن تنفر و انزجار خلق می‌شوند. آنجا که انسان به نتیجه اعمال بد خود گرفتار می‌شود و دیگر خواندن «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا بَشُوءِ اَعْمَالِنَا» هم تأثیری باقی نمی‌گذارد و دگرگونی ایجاد نمی‌کند.

این جهان کوهست و فعل ما ندا      سوی ما آید نداها را صدا

### مردم بی‌اصل و بدگهر را سروری نشاید

در رابطه با اصل و نسب و تربیت خانوادگی و تأثیر آن در معاشرت با مردم است که گویند با اصل خطا نکند و بی‌اصل وفا نکند. اصل مردمی هم در کم آزاری و محبت به مردمان و گذشتن از گناه و عیب دیگران است. چنین اند بدان در برابر نص صریح مصحف شریف، قرآن کریم که می‌فرماید: **لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.** قلب دارند و شناخت و معرفت و عاطفه ندارند، چشم دارند نمی‌بینند، گوش دارند و نمی‌شنوند. اینان از حیوانات هم پست‌تر و از زمره غافلانند.

نه هر چه جانورند آدمیتی دارند      بس آدمی که در آفاق نقش دیوارند

اینان کسانی هستند که اگر به سروری برسند، ظلم و جور آغاز نمایند و روزی را به شب نرسانند مگر آن که گناهی مرتکب شده و یا جنایتی بنمایند. برادران آنتونی شرلی که در زمان سلطان صفوی، عباس اول به ایران آمدند، در سفرنامه خود می‌نویسند، از دربار انگلستان به ما گفتند، سفارش آن دانشمند یونانی را به اسکندر فراموش نکنید و به کار ببندید. گفتیم چه باشد، گفتند فیثاغورث به اسکندر گفت، برای سهولت در کار کشورگشایی به هر جا که رسیدی و تسخیر نمودی، پست‌ترین افراد را به حکومت بگمار تا با سرکوب ملت و مردم خود کار تو را آسان نمایند. کسانی که بری از رحم و شفقت و انصاف به هموعان خود می‌باشند.

مردم چرا از کاری پشیمانی برند که یکبار کرده و دگر بار خورده باشند

گویند تکرار اشتباه خیانت است. علمی آنست، آن که متفکر است عمل می‌کند و آن که عمل



می‌نماید مرتکب اشتباه می‌شود ولی تکرار اشتباه را نمی‌توان بخشید. انسان عاقل باید به سود و زیان ناشی از اقدام‌های خود توجه داشته و از تکرار آنچه زیان‌آور بوده است پرهیز نماید. پند و اعتبار از گذشته لازمه سلامت زندگی می‌باشد و تکرار اشتباهات اگر خیانت نباشد، دلیل بر نداشتن عقل و درایت باشد.

مردم دل‌داده را چه سود دهد پند «پنددهی» کز بلای عشق حذر کن  
عشق آن چیز است کو چون بر فروخت غیر معشوقه هر چیزی بسوخت  
عاشق پندپذیر نیست. شاهد مدعا، کور و کر بودن جوانان در رابطه با عشق و عاشقی و عدم توجه به نصیحت بزرگترها و حتی پدر بزرگ و مادر بزرگها می‌باشد. ازدواج‌های زودرس در دوران غلیان احساسات و بدون تعقل حاصل این‌گونه عشق‌ها می‌باشد که به جدائی و رسوائی می‌کشد.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود  
عاشقی پیداست از زاری دل نیست زار پی چنان زاری دل

#### مردم را از تهمت گریز نیست

اتهام کار افراد بدکار، کج‌فکر و زیانکار است. آنان که برای تأمین منافع خود و رسیدن به مقصود و برای از سر راه برداشتن مانع‌ها هر خلافتی را مرتکب می‌شوند و به هر منکری دست می‌آیند، از جمله متهم نمودن افراد، به ویژه صالحان و درستکاران است. بدان سبب که صالحان سر سازگاری با بدان و ناسپاسان ندارند، و مورد اتهام واقع می‌شوند. لذا آن‌که زنده است و اجتماعی و در میدان مبارزات اجتماعی فعالیت دارد، نمی‌تواند این رویدادها برای او غیرمنتظره باشد. اتهام‌هایی که با گذشت زمان بر طرف شدنی و باعث شرمساری تهمت‌زننده خواهد بود.

#### مردم را در غیبت همان گوی که در برابر توانی گفت

اشاره بر پرهیز و دوری از دورویی و نیرنگ و بدنام کردن و هتک حیثیت دیگران دارد، به بدگویان یا وه‌سرا نباید اعتبار کرد، چه آنچه اینجا برای دیگران می‌گویند، آنجا برای تو خواهند گفت. که گفته‌اند:

رفیقی که شد غایب ای نیک‌نام  
دو چیز است از او بر رفیقان حرام  
یکی آن که مالش به باطل خورند  
دگر آن که نامش به زشتی برند  
هر آنکو برد نام مردم به عار  
تو خیز خود از وی توقع مدار

که اندر قفای تو گوید همان      که پیش تو گفت از پس دیگران

### مردم را پیش خلق پند دادن چون ملامت باشد

بدان سبب که مردمان این پند و اندرز را حمل بر جهل و نادانی طرف می‌نمایند. لذا نباید امر نصیحت در ملاء انجام پذیرد. خاصه نزد معاندان و بداندیشان. به کسانی باید گفت که با وجود عدم صلاحیت علمی و فکری در حضور دیگران سربلند کرده و اندرز می‌دهند. و اگر طرف هم سکوت بنماید که صدا البته خود را محق و او را مستحق ارشاد آنچنانی خواهد دانست، مضافاً که توفیق یافته و احساس رضایت هم می‌نمایند.

### مرد روزی نبود بی حسود

«دریا هرگز نبود بی نهنک» اشاره بر کاهلان بیکاره و تنگ‌نظرانی است که به سبب فقر و تهی‌دستی خود، پیوسته حساب کار و زندگی این و آن را دارند. حسودانی بی‌آزم و دشمن با اهل کار و کوشش به ویژه عالمان و راهبران که پیشرفت و تکامل زندگی اجتماعی مرهون وجود آنان می‌باشد.

هیچ دانی که چرا با تازی      این سگانی که به شهرند بدند  
علت این است که تازی هنری است      وین سگان بی‌ادب و بی‌هنرند.

### مردم عیب خویش را نتوانند دانست

چرا که هر کس خود را به کمال پندارد و فرزند خود را به جمال. مردم نادان حمال عیب دیگرانند و خود را عاری از عیب و نقص می‌دانند. افراد متکبر و مغرور چنین‌اند، سر بر آسمان دارند و چون عقابی که بر فراز آسمان پر گشوده است، بالاتر از خود کس نبینند. هر جا که روند صدرنشین مجلس‌اند و با سخنان جاهلانه و بی‌مایه خود قصد جلب توجه و ارشاد دارند، غافل از آن که گفته‌اند: نه هر که به سخن و ادعا پیشتر نه به دانش و اندیشه بیشتر.

### مرد نبود هر که نه عاشق باشد

عشق منبع حرکت و شوق و علاقه برای کوشش و تلاش است و زندگی بدون عشق مرگ تدریجی را شاهد و مثال باشد. عشق به بهره‌مندی از زیباییهای زندگی، عشق به خانواده و همسر و فرزندان، عشق به توفیق در زندگی و خدمت به خلق، رسیدن به کمال انسانیت و خود را در شناخت و معرفت دیدن، در محور عشق خود را شناختن و از گذشت زمان راضی بودن است: کوهنورد هم عاشق صخره و کوه و کمر است و عظمت را در آنجا می‌بیند.

### مردمی چیست راز پوشیدن

«پهلوانی به خیر کوشیدن» اشاره بر رازداری و اسرار مردمان نیکو و پنهان نگاهداشتن است. بدترین مردم کسانی هستند که اسرار دیگران بر ملا می‌نمایند و رسوا می‌کنند تا غرور و انتقام‌جوئی خود را ارضا نمایند و در این روند و کاری که انجام داده‌اند خود را هم موفق و مشحون از شعف و شادی ببینند. و آن‌که زور بازو دارد، باید در خدمت به خلق به کار گیرد و با قدرت تفکر ناشی از قدرت جسم، در حفظ اسرار دیگران بکوشد.

### مردنت به که مردم آزاری

ای زبردست زیر دست آزار  
تا به کی گرم باشد این بازار

به چه کار آیدت جهان‌داری... گفته‌اند، مردم آزاری طریق دد بود. چرا که آزار رسانیدن خوی درندگان و دیوسیرتان باشد، مرد حق انسان دوست است و به آزار دیگران دست دراز نمی‌کند، که به آزار مردمان دست یازیدن نه کار صالحان باشد. نیکان نیک‌اندیشند و نیک‌رفتار و نیک‌کردار و بدی از جانب بدان است و بد اندیشان.

### مرد نباید که تنگ حوصله باشد

«دوست نباید ز دوست در گله باشد» چرا که کم‌حوصله مرتکب اعمالی می‌شود که باگذشت زمان برای او ندامت به بار می‌آورد، تصمیم گرفتن با عجله از عقل و درایت به دور است و زیانبار و اعمال آدم عجول اغلب باعث شرمساری او می‌شود. او اغلب کار را دو بار انجام می‌دهد و هر دو بار هم ناقص و ناسالم. با کم‌حوصلگی و تصمیم‌گیری بی‌جا اغلب کار زیانبار انجام دادن است و دوستان و محبتان را رنجانیدن و از خود دور نمودن. عجله کار شیطان است.

### مردن به عزت به که زندگانی به ذلت

عزیز در زندگانی یکبار می‌میرد و ذلیل روزی یک بار. آلوده منت دیگران شدن تن به کار و کوشش ندادن و طفیلی این و آن و اجتماع بودن و بالتیجه زخم‌زبانها و سرزنشها شنیدن عین ذلت است. تحمل خواری از خودی و بیگانه و اهل و عیال مذلتی مضاعف است. همچنین است آزمند بودن و به حق خود قانع نبودن و دست به مال و ثمره زندگی این و آن دراز نمودن، که عزت در بی‌نیازی و درویشی باشد و مرگ با چنین عزتی افتخار و نیز دارا بودن حس میهن پرستی و دفاع از میهن و در برابر خصم ایستادن و مرگ سرخ را بر زندگی ننگین ترجیح دادن،

## مرد میراثی چه داند قدر مال

اشاره بر آنکه، آنچه را باد آورد بادش برد، مالی را که مرد بدون زحمت و مرارت و سختی به دست آورده قدرش را نداند و به هیچ و پوچ از دست بدهد. پولی که با رنج و زحمت و کوشش و کار به دست نیامده باشد دوام و بقائی ندارد. میراث خوار میراث‌دار نمی‌باشد.

میراث پدر خواهی علم پدر آموز کاین مال پدر خرج توان کرد به یک روز

## مرده از نیشتر کجا نالد

کنایه از آنکه آدم بی‌همت و کم حرکت و مهمل، از رنج خود و کسان و مردم و طنش دردی احساس نمی‌کند، چه او بی‌رگ است و هم ردیف سیب‌زمینی، که اگر دنیا را آب ببرد او را خواب می‌برد، غم و رنج دیگران در او تاثیری ندارد. به خلاف افراد زنده به جان و خرد که غمخوار مردمند و غمگسار آنان، افراد مسئولی که مصداق این بیت می‌باشند.

نخواهد که بیند خردمند ریش نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش

## مرده شوی را به بهشت و جهنم کاری نیست

کنایه بر کار افراد غیر متعهد و بی‌مسئولیت دارد که از چگونگی و کم و کیف کارها غافلند و یا کاری ندارند و نمی‌خواهند به خود زحمت بدهند و یا زحمت ایجاد نمایند، سهل‌انگارند و ساده‌اندیش. اگر کارگزارند و عامل می‌کوشند از حدّ و حدودی که برای آنها تعیین شده، قدمی بیرون و یا فراتر نهند، کیفیت برای آنها مطرح نیست و افراد متعهد را بیمار می‌دانند. بی‌تفاوتی مطلق و تن به حساب و کتابی ندادن. کسانی را شامل می‌شود که تنها عاملند و مأمور و المأمور معذور. آنان که به خوب و بد و یا زشت و زیبا و کم و زیاد موضوع توجه ندارند.

## مرده از جوع به که زنده به قرض

مربوط به کسانی می‌شود که دخل و خرجشان برابری ندارد و درآمدها از خرجشان کمتر است.

به احوال آن مرد باید گریست که دخلش بود نوزده خرج بیست

آنان که ترتیبی و برنامه‌ای در زندگیشان وجود ندارد، هزینه‌های زائد دارند با بدهی‌های فراوان. بدون توجه به آنکه دست‌پیش‌دیگران به گرفتن قرض دراز نمودن خود مذلتی جان‌کاه.

گر شود مرد ره به چاه دچار به که گردد به قرض خواه دچار

هر چه داری به قرض ده بالفرض...

### مرده از نیشتر مترسانش

اشاره بر آبرو رفته و پاک باخته است، آنکه کوس رسوائی او بر سر هر کوی زدند. رسوا و آبرو رفته از شماتت و اشاره نیشخند مردمان باکی ندارد. شعار چنین مردمی. آب که از سرگذشته چه یک نی چه صدنی، باشد، مال مردم خواری که از وام خواهی و مراجعه طلبکار باکی ندارد و ترسی به دل راه نمی‌دهد. آبرو و حیثیت برای او مفهومی ندارد، بدون توجه بدان که گفته‌اند آبی که آبرو ببرد در گلو مریز، آنچه شرف و مردمی حکم می‌کند.

### مردیت بیازمای آنکه زن کن «اول مردی بیازمای وانکه زن کن، سعدی»

آنچه بسیاری از مشکلات خانواده‌ها را مشکل‌تر می‌کند و یا تحت شعاع قرار می‌دهد، منشا اختلاف‌های خانواده‌ها، اول مسئله جنسی و دوم مالی آنچه در رسیدگی به موضوع اختلافها مورد توجه و بررسی قرار نمی‌گیرد و به دم نکشیدن چای و کوک نبودن قلیان سوق داده می‌شود. همچنین است در مسایل و کارهای روزانه، بدون توجه به امکان مالی، قدرت داد و ستد توان کار و قبل از تهیه وسایل و تمهید آن، و تهیه نقشه به کاری شروع نمودن و با عدم توفیق مواجه شدن و گناه را به گردن عمر و وزید و یا شانس و اقبال انداختن. چنین است در مراحل مختلف و قبل از شروع مردی نیازموندن... دختر مشان به خانه و شیون کن. تو را که دست بلرزد گهر چه دانی سفت.

### مردی نبود فتاده را پای زدن

اشاره بر خودداری از ظلم و جور و آزار رسانیدن بر مظلومان و افتادگان دارد.  
 ره نیک مردان آزاده گیر      چو استاده‌ای دست افتاده گیر  
 مردی نبود ستیزه با دلشده‌ای. مردی حکم می‌کند دلشده را دلجوئی کردن و تسلی دادن، گرفتار را نجات دادن، به نجات مغروق و مقروض شتافتن. آنانکه دشمن زمین خورده را ضربه‌ای مضاعف می‌زنند از عطوفت و مردمی به دورند و این خود صفت ددان و درندگان باشد.

حکم بر این است که:

گر بر سر نفس خود امیری مردی	گر دست فتاده را بگیری مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن	گر در نظر خویش حقیری مردی

مردی همه شب بر سر بیمار گریست چون صبح شد او بمرد و بیمار بزیست  
 حاکی از مغرور و مطمئن به سلامت آنی و صوری بدن خود نبودن و غافل بودن از بروز  
 حوادث و رویدادهای مهلک و تصادفهای آنی. لذا حکم زندگی متوجه فردا و فرداهای خود  
 و وابستگان بودن است. عوام گویند. اجل گشته میرد نه بیمار سخت.

ای بسا اسب تیز رو که بمرد خرک لنگ جان به منزل برد

مرغابی بچه را شنا نباید آموخت:

که شنا در فطرت و نهاد او به ودیعت نهاده شده. لقمان را حکمت آموختن زمانی عنوان کنند  
 که فرزند پدر و مادری علیم و اصیل و تربیت یافته را فردی بی مایه و عاری از کمال و دانش  
 بخواهد ارشاد نماید و رهبر و راهنما گردد، آنچه در همسایگی و روابط اجتماعی اغلب پیش  
 می آید.

بچه بط اگر چه باشد خرد آب دریاش کی تواند برد  
 شیر را هم بچه می ماند به دو وَلَدَ الصِّدِّیقِ سِرَّابِیة

مرغ آمین در راه بود

آمین گفتن هنگام دعا از طرف مستمعین در همه ادیان معمول و مرسوم است. اشاره بر آنکه  
 بسا که دعا مستجاب شود. عوام به شرایط و حالات و کیفیات و زمان و مکان در استجاب دعا  
 معتقد می باشند. می گویند گاهی در حین دعا مرغ آمین گو که در حال پرواز است از آنجا  
 می گذرد و با شنیدن ندا و ندبه و دعا، استجاب آن را میسر می سازد و یا آنکه اختری مساعد  
 مسلط باشد. ستاره ای سعد. سعد و نحس در فرهنگ عوام جایی مقبول دارند. در رابطه با نفرین  
 هم چنین است و به مادران توصیه می شود که در شرایط عصبانی بودن و وجود ناراحتی،  
 فرزندان خود را نفرین نکنند، بسا که به گوش ملک آمین گو برسد. بسا فالی که از بازیچه  
 برخاست چو اختر می گذشت آن فال شد راست.

مرغ است هم آن طوطی و هم جغد ولیکن این از در قصر آمد و آن از در ویران  
 دو ذیروح هم یکی شیطان است و عامل گمراهی و گناه و دیگری ملک، منادی و مبشر  
 خوشبختی و سرور و شادی و ارشاد و راهنمای به راه راست. انسانها هم از نظر فطرت و  
 اخلاق و گرایشهای اجتماعی چنین اند، یکی عامل دروغ و کثری و گمراهی، دیگری هادی و  
 مرشد به راه راست و راستی و درستی. در اینجا اشاره بر عقایدی در رابطه با سعد و نحس

نسبت به وجود بعضی از حیوانات و جانوران وجود دارد مثلاً هما را مرغ سعادت و نشستن آن را بر بام خانه مبشر خوشبختی و بهروزی و جغد را در چنین شرایطی نحس و وحشت‌زا و نگران‌کننده در رابطه با رویدادی بد و یا شنیدن خبری ناخوش آیند می‌دانند. همچنین است نحوست عدد سیزده و میمنت عدد هفت.

### مرغ را به مرغ توان گرفتن

بر مبنای «الجنس مع الجنس یمیلوا» کند هم جنس با هم جنس پرواز. کنایه بر اینکه مردان صدیق از دوستان نابکار و دورو ضربه می‌خورند. سلاطین و حاکمان از این قبیل‌اند. بعضی از صیادان با رها کردن پرندگان مقید با دانه پرندگان دیگر را جلب و جذب می‌نمایند و به دام می‌اندازند. یا با تقلید صدای پرنده از محل دام.

هر کس از دست غیر می‌نالد      سعدی از دست خویشان فریاد

### مرغ بی‌وقت خوان را سر می‌برند

مثل خروس بی‌محل، خروسی که به جز صبحگاهان بخواند. به طنز به کسانی که کاری و اقدامی بی‌موقع بنمایند گفته می‌شود. آن که بی‌موقع سخن بی‌جا بر زبان آورد، کلامی بگوید که درخور مجلس نباشد. در حرکت‌های اجتماعی شعار بی‌جا دادن و راه بی‌جا رفتن باشد.

جبر گفتن در میان رهزنان      مرغ بی‌هنگام کی یابد امان  
دیو گوید بنگرید این خام را      سر برید این مرغ بی‌هنگام را

یا:

چون شمع صبحگاهی و چون مرغ بیگهی      الا سزای مردن و گردن زدن نئی  
مرغ پرنازسته چون پیران شود

کنایه بر حرکت بی‌موقع و اقدام بی‌جا. موی پشت لب برنیامده ادعای مردی داشتن. بدون علم و درایت به کارهای بزرگ دست یازیدن. عاری از بزرگی و بزرگ‌منشی تکیه بر جای بزرگان زدن. در جوانی نقش پیران بازی کردن و بدون وسیله و آگاهی و برنامه و تجربه به کاری اقدام نمودن است. بدون تجربه، بی‌موقع، بدون علم و آگاهی و بدون نقشه و راهنما، لامحال در قمار زندگی باختن باشد. و مرغ:

چون برآرد پر پیرد او به خود      بی‌تکلف، بی‌صفیر نیک و بد

## مرغ دانا قفس شکن باشد

کنایه از داشتن درایت و فهم و ادراک و با مراجعه به عقل و تمسک به تجربه به کارها اقدام نمودن. دانائی توانائی است و جاهل گمراه و ناتوان. مرد صاحب فهم و ادراک مشکلات زندگی را از پیش پای خود برمی دارد و برگرفتناریها فائق می شود. مرغ دانا، داستان طوطی ای است که هنگام سفر صاحبش به هندوستان گفت سلام مرا به طوطیان هند برسان و او چون به هند رسید و در جمع طوطیان، سلام طوطی اش را ابلاغ کرد، آنها یکی پس از دیگری از درخت به زیر افتادند و به ظاهر مردند. صاحب طوطی، پس از بازگشت با تأسف، کیفیت حال را بازگو نمود. طوطی با شنیدن شرح حال، خود را به مردن زد و به کف قفس افتاد. مرد که سخت ناراحت شده بود، او را که مرده می پنداشت از قفس به در آورد و پس از لحظاتی چند به باغچه خانه انداخت، طوطی خداحافظ گویان پرزد و خود را رها نمود و در حقیقت قفس شکست.

شیر صندوق خویش خود شکند

مرد گرد نهاد خود نتند

## مرغ دل

ترسنده، ترسناک و کم دل و جرأت، آن که طاقت دیدن رویدادهای سخت را ندارد. مرغ دل در قفس سینه همیشه در هوای پرواز است و در پی آمال و آرزوها و سیر و سیاحت و کامروائی و به هوای آنچه در سر است، رسیدن.

قصد کن زانکه بمانی تا شام

چون به بستان برسی تو گه بام

شو چو پروانه و پرواز نما

مرغ دل از قفس آزاد نما

دم آن مرغ از سر او به

مرغ دم سوی شهر و سر سوی ده

مرد حق را کافر مطلق کند

یا ده مرو ده مرد را احق کند

مربوط به زمانی می شود که مردم ده عقب مانده و پای بند خرافات و افکار واهی و جدا از علم بودند. لذا دهاتی را به بی درایتی و نداشتن شعور اجتماعی متهم می نمودند، حال آن که هر کدام از فرزندان ده که به شهر می رسیدند و به مدرسه و علم دست می یافتند، به شهادت تاریخ و فرهنگ بزرگان قوم را رقیب و همتا می شدند. باز گفته اند،

از سر و دمش کدامین بهتر است

بر سر بارو، یکی مرغی نشست

روی او از دم او میدان توبه

گفت اگر رویش به شهر و دم به ده

خاک آن دم باش و از رویش بجه

ور سوی شهر است دم رویش به ده



## مرغ را پر می برد تا آشیان

کنایه از داشتن امکان، وسیله و همت و عزم و اراده باشد - آنچه مرد را سبب اوج گرفتن و به سر منزل مقصود و سعادت رسیدن است. مردان موفق صاحبان عزم و اراده و همت بوده اند.

همّت بلنددار که مردان روزگار      از همّت بلند به جایی رسیده اند

و نیز گفته اند:

همّت اگر سلسله جنبان شود      مور تواند که سلیمان شود

مرغ را پر می برد تا آشیان      پر مردم همّت است ای مردمان.

## مرغ را هم به لطف صید کنند

اشاره بر ابراز لطف و محبت و اظهار یگانگی و مودت در به دست آوردن دل دیگران دارد. از محبت خارها گل می شود. برای یکدلی و یگانگی، گانه بودن شرط است نه بیگانه. جلب محبت به زور و به اکراه ممکن نیست عارف بزرگ خواجه عبدالله انصاری گوید، اگر بر هوا پری مگسی باشی و اگر بر زمین، خسی باشی، دل به دست آر تا کسی باشی.

تا توانی دلی به دست آور      دل شکستن هنر نمی باشد

با لطف و محبت، سنگدلان را هم می توان همراه نمود و عواطف را در آنها متجلی و زنده گردانید، که، هیچکس از مادر، سنگدل و بدنهاد زاده نشده است.

## مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدهش

اشاره برداشتن و اعمال صبر و استقامت در مواجهه و برخورد با مشکلات و مسایل حادّ زندگی باشد. کسانی را شامل می شود که در برخورد با مشکلات زود خود را می بازند و ترک مبارزه می نمایند و از میدان به در می روند و حالت انفعال در پیش می گیرند. حافظ می گوید:

باغبان گر چند روزی صحبت گل بایدهش      بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدهش

ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال      مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدهش

## مرغ زیرک که می رمید از دام      با همه زیرکی به دام افتاد

کنایه بر حال و وضع افراد زرننگ و پرمدعا می باشد که با همه زرنگی و ادعا به دام می افتند. آنان که به گاه گرفتاری و مشقت دیگران زبان به شماتت می گردانند و مسخره می کنند و متلک می گویند، و ندا در می دهند که اگر من بودم چنین و چنان می کردم و ناخواسته علیرغم همه زرنگیها خود هم به دام می افتند و گرفتار می شوند.

## مرغ نیست که پایش را ببندم

مادران به طنز دربارهٔ بچه‌های متحرک و شیطان خود در رابطه با ایراد و گله همسایگان می‌گویند. معمولاً بچه‌های سالم شیطان هستند و پرحرکت و اگر تحت کنترل قرار نگیرند کارشان به خارج شدن از موازین ادب و تربیت می‌کشد، لذا مادران و یا پدرانی که این جمله شعارشان است و به آن معتقد می‌باشند فرزندان‌شان در برخورد با همگنان و همسایگان از محدوده ادب و تربیت توأم با شیطنت خارج می‌شوند و به مزاحمی بی ادب تبدیل می‌گردند.

## مرغ همسایه غاز است

برای کسانی مطرح است که به آنچه خود دارند قانع نیستند، همیشه به فکر بیشتر و زیادتر می‌باشند و چشمشان به مال مردم و آن چه دیگران دارند می‌باشد، حتی آن چیزهایی که خود مشابه آن را دارند. این گونه آدم‌ها، تنگ‌نظر و حسودند و شب و روز را با نگاهداشتن حساب زندگی دیگران به سر می‌کنند. اگر مرد است ادب و تربیت بچه‌های همسایه و کدبانوگری زن همسایه را به رخ همسرش می‌کشد و اگر زن است مردانگی، محبت به زن و اولاد و پر و پیمان نگاهداشتن خانه را چون چماقی بر سر مرد همسر با شماتت می‌کوبد.

## مرغ یک پا دارد

کنایه از خودسری و خودرایی آدمهای یک‌دنده و حقّ به جانب و کسانی است که به هیچ وجه حاضر نیستند از عقیده و رأی خودشان در موردی هرچند هم غلط و ناصواب باشد برگردند و تغییر رأی و مسیر بدهند. جمله «اینکه من می‌گم» شعارشان می‌باشد. اینان برای به اثبات رسانیدن حرفشان به قول معروف دو پا را توی یک کفش می‌کنند و سماجت به خرج می‌دهند. اما خاطره‌ای در این مورد: در مسافرت ایام عید از شهر یزد بر می‌گشتیم، به رستورانی رفتیم که همگی جوجه کباب بخوریم. آن زمان جوجه کباب، هر سیخ می‌بایست شامل نه قطعه باشد، در این رستوران همه سیخها هفت تکه داشت و یک پای هر مرغ کم بود. زمانی که مسئول را صدا کردیم و به او تذکر دادیم، پس از گفتگوها با آن لهجه شیرین یزدی و به شوخی گفت، «حالا یادتون باشه که تو یزد مرغ یک پا داره».

## مرغی که انجیر می‌خورد نوکش کج است

به طنز کسی را گویند که راه ناشناخته‌ای را رفته، کاری مشکل را بدون شناخت و مشورت شروع نموده و ادعای زیادی هم دارد ولی ناموفق است. در عدم توفیق و به گاه شکست به او

چنین گویند. یا مثل، کار بوزینه نیست نجاری. مولوی گوید:

بر سماع راست هر کس چیر نیست      طعمه هر مرغکی انجیر نیست

یا

شغالی که مرغ می‌گیرد بیخ گوشش زرد است.

### مرگ اگر مرد است گو نزد من آی

اشاره بر حال و وضع و طرز تفکر افرادی دارد که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند، از مرگ نمی‌هراسند و تسلیم آن نمی‌شوند، به گاه بیماری روحیه خود را نمی‌بازند و جرأت آنها زایل نمی‌شود. اینان افرادی هستند شجاع، پرجرات که از مهلکه‌ها می‌گریزند و بیماریهایی گوناگون را با حفظ روحیه و مبارزه با بیماری، از سر می‌گذرانند. جرأت ابراز عقیده و نظریه خود را نسبت به دشمنان و حاکمان مستبد دارند. چون از مرگ نمی‌هراسند، سخن خود را بر زبان می‌آورند و آن چه در دل دارند و بدان معتقدند می‌گویند. که گفته‌اند: آنکه دست از جان شوید هر چه بر زبان آید گوید. چه، مرگ بهتر است از زندگانی با شماتت دشمن.

### مرگ حق است، اما، برای همسایه

شعار کسانی است که همه چیز و هر چیز زندگی را برای خودشان می‌خواهند. اگر به ضرورتی به زیان کوچکی برای خود راضی شوند نابودی همسایه را هم طلب می‌نمایند. تب برای خود، مرگ برای همسایه. اینان از گرفتاری و درد و رنج دیگران متأثر نمی‌شود، در قحطی و جنگ و مصیبت‌های اجتماعی به هر پستی و دنائت و خیانتی تن در می‌دهند، برای دشمن جاسوسی می‌کنند و به مرگ هموعان خود راضی می‌شوند تا خود را نجات داده و از مهلکه جان سالم به در برند. بدون توجه مفهوم به انسان دوستی و انسانیت که

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

### مرگ خر عروسی سگ است

کنایه از شادی و شادمانی افراد گرگ‌صفت است که گرفتاری و ذلت و ناراحتی خودی و بیگانه مایه مسرت آنها می‌باشد. و اینکه اگر از مرگ حتی برادرشان چیزی به آنها برسد خوشحال می‌شوند. چنین افرادی از عاطفه و احساسات انسانی عاری و حیوان‌صفتند. در کسب و کار و

برخورد با همکاران بدون توجه به اینکه هر کس سهم خود و بهره کار و کوشش و روزی خودش را می خورد، وضع بدتری دارند. می گویند در یکی از شهرستانها مرکزی که مردم آن از قدیم به خست معروف بودند، خیاطی بدعتی و بداخلاق دگانی داشته، او اهل معاشرت نبوده و کسی هم خنده او را ندیده بود. روزی همسایگان او را خندان می بینند و سبب آن را جویا می شوند، می گوید، خیاطی که در دهستان کنار شهر بوده مرده است و علت شادی او مرگ همکار بوده، آنچه به رزق و روزی و درآمد او تأثیری نمی گذارد.

#### مرگ، شتری است که در هر خانه ای می خوابد

در رابطه با مسایل ضروری و لاعلاج و ناگزیر که نمود و وقوع آنها حتمی می باشد عنوان می کنند، آمدن مأمور مالیات و مطالبه مالیاتهای عقب افتاده. خراب کردن خانه و مستقالات بدون جواز از طرف شهرداری، مرگ هم چنین رویدادی می باشد که دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد. فقیر و غنی هم نمی شناسد.

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست	روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد کوشش نکند سود	روزی که قضا نیست در آن مرگ روا نیست

و نیز شاعر گوید،

شعر من و مرگ فقرا ننگ بزرگان  
این هر سه متاعی است که آوازه ندارد

#### مرگ همسایه واعظ تو بس است

اشاره بر پندپذیری و اعتبار از رویدادهای زندگی برای خود و آن چه برای دیگران باشد. از زیان و ضرر دیگران، از مرگ همسایه و برادر و کسان و از نتیجه اعمال که گریبانگر مردمان شده است. اوحدی گوید

چند باشی به این و آن نگران	پند گیر از گذشتن دگران
واعظت مرگ هم نشینان بس	اوستادت فراق اینان بس
پدرت رفت و باخبر نشدی	مادرت رفت و دیده ور نشدی
داغ فرزند و هجر همسالان	همه دیدی نمی شوی نالان
این دل و جان آهنین که تراست	نتوان کرد جز به آتش راست

#### مرگ یک بار شیون یک بار

زمانی عنوان کنند که از ترس عواقب پیش آمدی ناهنجار، وحشت دایمی برای خود به وجود

آوریم. اگر کوشش بر آن باشد که وقوع حادثه را به تأخیر بیندازیم و حشت دائمی ما را عذاب خواهد داد. چه بهتر که اگر وقوع واقعه‌ای اجتناب‌ناپذیر باشد هرچه زودتر رخ دهد تا وحشت همیشگی مان برطرف گردد. مثل، گوسفندی را که دم صبح گرگ می‌خواهد ببرد و لامحال صورت خواهد گرفت چه بهتر که سرشب ببرد تا راحت بخوابیم. دزد و قاتل فراری و تحت تعقیب که بالاخره گرفتار پنجه عدالت خواهد شد، چه بهتر که خود را هر چه زودتر معرفی نماید.

مرو به هند و بیا با خدای خویش بساز      به هر طرف که روی آسمان همین رنگ است  
اشاره بر وضع افراد دمدمی مزاج و رنگ و خط عوض‌یکن می‌باشد که ثبات قدم ندارند و در کار پابرجا نیستند. کسانی را شامل می‌شود که هر روز به فکری هستند و هر ساعت به راهی می‌روند، کاری را تمام ناکرده به کار دیگر می‌پردازند، اگر با عدم توفیق روبرو بشوند و در کار موقّق نشوند گناه را به گردن این و آن می‌اندازند و زمان و مکان را مقصّر می‌دانند و سعد و نحس را ذیمدخل می‌دانند. اینان هیچگاه خود را نمی‌شناسند و به علل و عوامل شکست خود پی نمی‌برند و اغلب همه کاره و هیچ‌کاره‌اند و متلون. گویند: شیر خشتی مزاج.

#### مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

توصیه بر کار و کوشش و بهره‌گیری از ثمره آن باشد. آن که طالب زندگی بهتر است باید بکوشد و از وجود مانع‌ها و مشکلات هراسی به دل راه ندهد. که بارنج گنج است و نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود. از تو حرکت از خدا برکت،

سعی ناکرده در این راه به جانی نرسی      مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد بر  
عوام گویند: مزد خرچرانی، خرسواری است.

#### مزن تا توانی به گفتار دم      نکوگوی اگر دیرگوئی چه غم

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد. مرد خردمند، به دیرگفتن و سخن سنجیده گفتن توجه معطوف دارد، که سخن بی‌مایه وزن شخص سبک‌گرداند و عرض او ببرد و سخن گفته شده چون آب ریخته است که جمع کردن آن ممکن نباشد. اندیشه کردن که چه گویم، به از تأسف خوردن که چرا گفتم.

سخندان پرورده پیر کهن      بیندیشد آنگه بر آب گوید سخن

### مزن فال بد کاورد حال بد

عوام را با تفال رابطه‌ای عمیق است، زندگی فردا و حال و مقال آینده را با فال و پیشگویی رابطه می‌دهند. کسانی را که به هنگام شروع کاری نظری نامساعد ابراز دارند، راه را خطرناک بدانند، وجود مشکلاتی را پیش‌بینی و پیش‌گویی نمایند و یا به هر نحو مخالفتی بنمایند، فال بد بزن می‌دانند، چرا که فال بد حال را بد می‌کند و بر روند حرکت اثر می‌گذارد. لذا بسیارند که زبان و کلام و قدم بعضی را نحس می‌دانند که حضورشان به گاه تصمیم‌گیری کار را خراب می‌نماید. همچنین است وضع کسانی که سرشب به دنیا آمده‌اند، پا سنگین هستند و قدمشان مبارک نیست و از این موضوعهای خرافی.

### مزه دهن کسی را چشیدن

پی‌گیری کردن و حرف از دهان کسی کشیدن و به هدف و مقصود او پی‌بردن باشد. بیشتر اهل کسب و کار و بازاریها به این موضوع توجه دارند و به آن تکیه می‌کنند. مطلب‌های دیگری هم مثل، جوش دادن معامله با توجه به مزه دهن یارو و رنگ کردن آدم ساده و غافل و از کار معامله به دور، بیشتر کار دل‌الها و بنگاه‌های دل‌الی می‌باشد که یار شیطانند. به شیطان گفتند چرا از میان مردم اهل کسب و کار و از بین آنها دل‌الان را انتخاب کردی، گفت، بدان سبب که دروغ می‌گویند با آنان دوست شدم و بدان علت که برای اثبات و پا برجا نمودن دروغ خود به قسم متوسل می‌شوند. ارادتمند آنها شدم. چرا که شیطان هم مزه‌های دل‌الها را چشیده است. کاری پر درآمد و بی‌زحمت و دردسر که به اصلاح و صواب همراه نمی‌تواند باشد و در پایان هم ثوابی به دنبال نخواهد داشت.

### مزه لوطی خاک است

می‌توان به کم توقع بودن افراد باگذشت و لوطی صفت اشاره کرد و روشی است برای آنان که جهت انجام خدمتی و رسانیدن کمکی نوک انگشتان دست راست بر زمین رسانند و سپس بر لب و بر چشم نهند و یا علی‌گویان شروع به کار نمایند. کنایه از بی‌نظری باگذشت و فداکاری و روشی خادمانه داشتن است و جه گفتار آن مربوط می‌شود به شرابخواری لوطیان قدیم که به جای مزه و غذا انگشت به خاک می‌زدند و بر دهان می‌گذاشتند و چنین می‌گفتند، و نیز در این رابطه گفته شده،

اگر شراب خوری جُرعه‌ای فشان بر خاک از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک

مژدگانی که گربه عابد شد عابد و زاهد و مسلمانا<sup>۱</sup>

کنایه بر وضع حال کسانی است که در گمراهی مطلق بوده و ناگهان ریاکارانه تغییر جهت و حرکت داده و راه صلاح و صواب در پیش می‌گیرند، و تظاهر می‌کنند که طالب ثواب آخرتند، ترک دنیا گفته و طاهر گشته‌اند. آنچه در کوران و جریان انقلاب ایران صورت گرفت و بسیاری از منحرفان و دشمنان مردم، آنانکه در ستم شاهی ستمکار بودند و مردم آزار و بسا اغلب می‌خواره، تغییر صورت دادند بدون تبدیل سیرت، لباس مبدل پوشیدند و بسلک حزب... در آمدند و حزب... واقعی و خدمتگزار را بد نام نمودند. بسا که با جازدن در صف انقلاب، انقلابیون واقعی را عقب زدند و از پاپ هم پاپ‌تر شدند.

## مژه بر چشم زیادتی نکند

در رابطه با عزیز بودن کسان و بستگان و اطرافیان همسر مرد زن را و مرد عزیزان و خویشان زن را. همچنین است در کارها و روابط اجتماعی دوست دوست و دشمن دشمن را. در معاشرت‌ها و ارتباطها باید عزت عزیزان، خویشان و دوستان و اطرافیان ملحوظ گردد. گوش که عزیز است گوشواره هم عزیز است.

هشیار که بی‌ادب بود مستش گیر

مست از ادبی نمود هشیارش دان

گویند،

آنچنان را آنچنانتر می‌کند

باده نی در هر سری شر می‌کند

باید هم چنین باشد، چه محرّکی عامل حرکت را در هر مایه‌ای که باشد نیرومندتر می‌سازد و به حرکت وامیدارد. لذا با توجه به فحواى این بیت، با ادب باید مظاهری بیشتر از ادب نشان بدهد، و خلاف آن هم،

آزاده اگر فروفتد دستش گیر

ناکس چوبه عیوق<sup>۲</sup> رسد پستش گیر

گه فراوان خورند مستانا

مست بودم اگر گهی خوردم

بیت شعر از داستان موش و گربه عبیدزاکانی است که قصه‌ای در طنز و کنایه و در رابطه با حاکم کرمان و معاندینش می‌باشد. اشاره بر بی‌خبری و دگرگونی حالت افراد است به گاه مستی و افراد ضعیف النفس و لاابالی ولات که کنترل خود را از دست می‌دهند و اراده از آنها سلب

۱. از موش و گربه عبیدزاکانی.

۲. ستاره‌ایست سرخ‌رنگ و روشن در طرف راست کهنکشان.

می شود، لذا در مستی بسیاری از ناگفتنی‌ها را می‌گویند، و انجام نشدنی‌ها را انجام می‌دهند و باخماری پشیمانی گریبانگیرشان می‌شود. مست از کجا شرم از کجا، زمین هم در بهاران مست می‌شود چون:

مست است زمین زیرا خورده است به جای می در کاس سر هرمرز خون دل نوشروان

### مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد

کنایه از آنکه بین شنونده و گوینده باید رابطه جذب و دفع وجود داشته باشد. که اگر سخن نیکو باشد شنونده جذب شود و اگر کلام مفید و جاذب نباشد ناخود آگاه بی‌توجه گردد و ترک محفل نماید. همچنین است واعظ را توجه و علاقه‌مندی و شنوا بودن مستمعین که سبب تمرکز حواس و دست‌یابی به مکنونات و محتویات فکری گشته و وعظ و خطابه او سودمند و سازنده واقع می‌شود. در کلاسی که شاگردان حضور ذهن و گوش شنوا نداشته باشند، معلم هم رغبتی به تدریس و آموزش نخواهد داشت.

سخن را نیوشنده باید نخست گهر بی‌خریدار ناید درست.

و نیز،

مستمع گر نیست خاموشی به است نکته از نااهل اگر پوشی به است

مستوری بی‌بی از بی‌چادری است، یا، خانه نشینی بی‌بی...

اگر متجاوزی دست تظاول و تجاوز دراز نمی‌کند، یقین به سبب ضعف و نداشتن وسیله و نبودن امکان است، ریاکاری که به سبب نامساعد بودن شرایط و توجه عامه، خود را صالح و متقی نشان بدهد و در صف نیکان و پاکان جای بگیرد و در چنین شرایطی متنی هم بر خلق... داشته باشد، لذا گویند:

نیست دشمن را تقاعد جز که از بی‌قوتی هست مستوری مریم از چه از بی‌چادری

یا:

سرگاو عصار از آن در که است که از کنجدش ریسمان کوتاه است

### مستی و راستی

اشاره بر آنکه انسانها در حال مستی با تحولی که در مغزشان ایجاد می‌شود ناگفتنی‌ها را می‌گویند، چه از آنان سلب اراده می‌شود و قیدها و عوامل باز دارنده آزاد می‌شوند. لذا بعضی مست و دیوانه را به یکجا جمع می‌کنند.



من مست و تو دیوانه  
صد بار تو را گفتم  
ما را که برد خانه  
کم خور دو سه پیمانہ

و با مستی است بر طرف شدن پرده اسرار.

وقت مستی خوش که با صد راز دیگر باز گفت آنچه در هشیاری از من دوش پنهان کرده بود  
یا،

به مستی توان درّ اسرار سفت که در بی خودی راز نتوان نهفت.

مسجد را نساخته کور عصایش را زد

یا مسجد نساخته گدا درش ایستاده. یا، آتش نذری نپخته کاسه به دستها جلو خانه صف کشیده‌اند. الاغ حاجی هنوز سقط نشده، شغالان زوزه کشان اطراف پرسه می‌زنند. مسجد گرم و گدا آسوده. مسجد جای خر بستن نیست. الْمَسْجِدُ أُسَسَ عَلَی التَّقْوَى.

مسلمان نشنود کافر نبیند

در رابطه با صعوبت رویدادها، خبری درد آور و الم‌انگیز، واقعه‌ای هولناک، مرگی جانکاه و شنیدن هر بد، مشکل و مضمض‌کننده عنوان کنند... مسلمان بگو تا آتش جانم نشیند.

مشت به درفش زدن

مثل، با خرس جوال رفتن. مشت بر سندان کوبیدن، برخلاف مسیر و حرکت رود شنا کردن. یا شیر پنجه در افکندن، همه اینها عقل سلیم را سازگار نیست و چاره درد نمی‌کند. کنایه از چاره‌جویی و راه‌یابی به خلاف عقل و منطق و تفکر سلیم باشد. کسی را شامل می‌شود که بدون شناخت و درک برای رسیدن به مقصود، راهی جز آنکه خرد و دانش ارائه می‌دهند، انتخاب نماید. آن که گمراه شود و ناکام بماند.

مشتِ درکونی

کنایه از آزار رسانیدن به جای تشکر و پاداش از کسی که خدمتی انجام داده است، زحمتی کشیده، رنجی را متحمل شده و بر خود هموار داشته است، توهین و بدزبانی و ناسپاسی نمودن. قدر استاد ندانستن و به جای شناخت علمت عدم توفیق در علم او را گناهکار دانستن. به هنگام گرفتاری از قدرت و نفوذ و مال کسی استفاده نمودن، و به جای قدرشناسی به موقع، ناسپاسی کردن، زیان و آسیبی کوچک پس از تحمل زیان و آسیبی بزرگ. و این تعبیر مثلی است، از مستی که سلاخ پس از دمیدن زیر پوست گوسفند بر زیر دنبه‌اش می‌زند. پوستش را

می‌کنند مثنی هم می‌زنند. آن هم چنین مثنی!

### مشتی<sup>۱</sup> رخسارگان را کم نباشد مشتری

اشاره بر آنان که روی نیکو دارند، چرا که هر جنس خوبی خریدار و مشتری فراوان دارد، هر چند گران قیمت باشد، که گفته‌اند هیچ گرانی بی حکمت نیست و هیچ ارزانی بی علت. همچنین انسانهای خوش برخورد و خوشرو و مردم دوست که محبوب القلوب می‌باشند و در دلها جای دارند:

مشتی رخسارگان را کم نباشد مشتری      مشتری روئی و هر دل مشتری روی تو را

### مشت نمونه خروار است

زمانی که موضوع، توجیه و تشبیه از جزء به کل باشد در روش استقراء. اگر فرزند یک خانواده بد است. بگویند همه آنها بد هستند. اگر در یک شهر چند ناسپاس، ولگرد و مردم آزار پرتسه می‌زنند چنین برخوردی را برای همه داشته باشند. برخوردی عوامانه، هر چند رواج دارد ولی قیاسی این چنین جایز نیست، چون در جهان و طبیعت دو چیز طبیعی را مطلقاً شبیه نمی‌توان یافت، لذا مشت نمونه خروار به جز در مورد جمادات نمی‌تواند کلی باشد و به آن جنبه علمی داد.

ولی،

یک کف گندم ز انباری بین      فهم کن کان جمله باشد همچنین

### مشک آن است که خود ببوید نه آن که عطار بگوید

اشاره بر اصالت و ماهیت اشیاء و انسان و حیوان دارد، قاطر چموش لگدزن و اسب نجیب مرکوب، نمودی یکسان ندارند. زمانی عنوان کنند که فردی از خود و یا کسان خود تعریف نماید، و مدح و ثنا بگوید و در این روند سخن به گزاف گفتن باشد با غلو و اغراق، آن چه پذیرا نیست و مردم را مورد قبول واقع نشود مثل، عروسی که نه‌نه‌اش از او تعریف بکند برای آقاداتش خوبه. هر کس خود را به جمال پندارد و فرزند خود را به کمال. بچه سوسکه از دیوار بالا می‌رفت، سوسکه می‌گفت نه‌نه قربون آن دست و پای رنگینت بروم. در رابطه با هر جنس و کالائی وضع چنین است.

هنر نمودن اگر نیز هست لایق نیست      که خود عبیر ببوید چه حاجت عطار

۱. یکی از سیارات منظومه شمسی و از زمین بزرگتر می‌باشد، پس از زهره روشن‌ترین سیاره منظومه است.

## مشکل دو تا شد

زمانی عنوان کنند که بحث اطراف مسئله و یا مشکلی باشد و سخن از مشکل دیگر به میان آید یا در شناخت موضوع ابهامی به وجود آید، شک و تردیدی دیگر حاصل شود. گفت آن که تو می خواهی شناسی. چون است و از کجا؟ گویمت کز بدخشان است، پرسید بدخشان چه چیز باشد؟ پرسید نگین این انگشتر چیست، گفت عقیق و آن هم یمانی. گفت چگونه از یمان درست می کنند و یمان سنگ است یا چیزی دیگر، اینجاست که مشکل دو تا می شود.

## مشورت با هزار کس کن و راز خود با یکی مگوی

و شاورهم فی الامر، یک سر یک فکر دارد و ده نفر ده فکر و نظر و نظرهای درست و صائب در مشورت یکجا شوند. مشورت و رازداری هر دو در سلامت زندگی و پیشرفت و جلوگیری از اشتباهات و ضربه زدن دشمنان نقش آفرینند. هر آن رازی که داری با دوست در میان منه شاید روزی دشمن گردد و هر آن آزاری که توانی به دشمن مرسان، بسا که روزی دوست شود و شرمساری بری و نیز در رابطه با مشورت گفته اند.

مشورت ادراک و هشیاری دهد      عقلها را عقلها یاری دهد

## مصطفی (ص) مه می شکافد نیمه شب      ژاژ می خاید ز کینه بُولهَب

اشاره بر شوق القمر است که در مصحف شریف<sup>۱</sup> مذکور است، بولهَب و زنش از معاندین و مخالفان رسول اکرم (ص) بوده اند. اشاره بر ناسازگاری و نابکاری بدان نسبت به نیکان دارد. بی هیزان نسبت به هنرمندان و ناپاکان و گمراهان در رابطه با صالحان و رهروان طریقت.

## مصیبت بود پیری و نیستی

کسانی را شامل می شود که در جوانی و کارآئی به فکر پیری و درماندگی نیستند، با مصلحت اندیشی رابطه ای ندارند، در صرف هزینه زیاده روی دارند و به فکر پس انداز نمی باشند. با خلق خدای رفتاری خوش آیند ندارند که در دوران پیری یارانی به دستگیری داشته باشند، غافل از آن که پیری و تنهائی و تهیدستی مصیبتی عظیم است، که گفته اند.

پوش و بنوش و بیخس و بده      برای دگر روز چیزی بنه  
مبادا که در دهر دیر ایستی      مصیبت بود پیری و نیستی

مَضَرَت است و منافع شراب را بسیار اگر قیاس کنی این به آن نمی‌ارزد

اشاره بر زیانهای فراوان خمر از مال به باد دادن و با مستی و عربده کشی عرض و شرف لکه‌دار کردن و منفور نظر خلق شدن، در رابطه با منافع کمی که به همراه دارد. عاقل سودی قلیل را با زیانی کثیر توزین ننماید. شراب شام نیرزد به بامداد خمار. در پس مستی خماری است که از آن عیبها ظاهر می‌شوند و کژیها صورت می‌بندند.

چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز تو را قد چون سرو نماید به مثل سرو چو نی  
گر کشی عربده گویند که وی کرد نه می ورکنی بخشش گویند که می کرد نه وی  
لذا هر آن حس را که در شخص ظاهر شود به می نسبت دهند و رذالت و زشتی‌ها را به شخص  
و گویند،

این همه آوازه‌ها از وی نبرد نی که از بطری و هم از می بود

معامله نقد بوی گلاب می‌دهد و نسیه بوی گند

ورودی بعضی از دگانها مطالبی این چنین به چشم می‌خورد: این نقد بگیر و دست از آن نسیه  
بدار، امروز نقد و فردا نسیه، و این جمله‌ایست که می‌توان به اتکاء آن نسیه نداد. یا،  
ای که در نسیه‌بری همچو گل خندانی پس سبب چیست که در دادن آن گریانی  
من به این خون به دلی جنس مهیا کردم شرط انصاف نباشد که تو نسیه‌اش ببری  
سرکه نقد به از حلواى نسیه، یا، نسیه نمی‌دهیم مخصوصاً به جنابعالی. علت هم این است که  
نسیه خورهای ببر و پس‌نده، به عهد و وفا و صداقت و درستی لطمه‌زده و حداقل حس اعتماد  
را از بین برده‌اند، لذا اهل کسب و کار، معامله نقد را بر نسیه ترجیح می‌دهند.

معدۀ لیز و آب هندوانه

اشاره بر عدم امکان جمع اضداد و نقیضین، مثل، خانه خرس و بادیه مس، یا کور و سرمه و  
سرمه‌دان، برای کور و آتش و اسپند، خانه ملا و کله‌قند، همچنین است همنشینی دو نفر با  
تفاوتها و عدم تجانس و توافقه‌های اخلاقی، همسرانی که همیشه در جنگ و جدالند، همکاران  
و شریکانی که در کسب و کار و یا کارهای اجتماعی و اداری با هم سازگاری ندارند. در این  
گونه رابطه‌ها، جدائی بهتر است از آشنائی.

مَعْرِفَ از مَعْرِفَ اَجَلی باید

همانطور که امام جمعه و یا جماعت باید از مأموم، اعلم و ارجح و افضل باشد. چنین باشد

وضع امر و ناهی در امر به معروف و نهی ز منکر، آنچه اغلب جاهلان بی‌مایه بدان مبادرت می‌نمایند و گمراهانی که خود نیاز مبرم به ارشاد و راهنمایی دارند. در این رابطه است صلاحیت معلم و استاد و پدر و مادر برای تربیت فرزندان و هر رهبر و مربی.

هر آن چیز کت دل به دو رهبر است به چیزی شناسی کز آن بهتر است

### معرف مرد گذشته او باشد

مردمان خود را صالح و آراسته به کمال و جمال مردمی می‌دانند، آن چه می‌تواند مورد قبول عامه و معرف شخص باشد. آینده که نیامده، اعمال در گذشته صورت گرفته، از خوب و بد و زشت و زیبا ملاک تشخیص کیفیت اخلاق و رفتار و خلق و خوی مردمی داشتن و یا عاری از آنها بودن است، آن چه احتیاج به تفسیر و توضیح ثانوی ندارد، همچنان که صورت زیبای دلدار مشاطه را، معشوق خو بروی چه محتاج زیور است. کار خیر، انسان دوستی و خدمت به خلق خود معرف نیکان است.

چشمی که دل برد به تاراج دانی که به سر مه نیست محتاج

### معشوق من است آن که به نزدیک تو زشت است

اشاره بر آن که هر کسی به چیزی علاقه دارد که مورد نیازش باشد. گرسنه به نان، برهنه به ثناب، نایینا به دو چشم بینا، شل به پای سالم، بیوه به همسر و عاشق به دلبر. که بسا آنچه مورد علاقه کسی باشد، دیگری را ناخوش آیند بلکه تنفرانگیز باشد، جلاد و شکنجه‌چی نور چشم حاکم جبار است و میل چشم مظلوم بینوا. داروغه دوست مردم خواهان آرامش و سکون است، دشمن دزد و مردم آزار. چنین اند روشها و بینشها در زندگی.

ای سیر تو را نان جوین خوش ننماید معشوق من است آن که به نزدیک تو زشت است

### معما چو حل گشت آسان شود

برای کسانی عنوان می‌شود که پس از شناخت معضل و بر طرف شدن مشکل، به اظهار نظر و فضل فروشی می‌پردازند و با الفاظی این چنین، من از قبل می‌دانستم، نظر من هم این چنین بوده، ولی بهتر است فلان مطلب بدان اضافه شود و یا اظهار مطلبی و پاسخی مشابه آنچه گفته شده، بیشتر روش آدمهای ابن‌الوقت و سوءاستفاده‌چی و خودخواه و گاهی هم احمق می‌باشد.

## معنی توفیق غیر از همت مردانه چیست

پاسخ به کسانی باشد که انتظار دارند خضر کار سازشان باشد، دستی از غیب برسد و مشکل آنها را حل نماید، دعا و وردی گره از کارشان بگشاید. اینان کسانی هستند که به جای همت و کوشش و زحمت به دعا نویسی و رمال و جادوگر هم مراجعه می نمایند و اگر با کار و اقدام آن هم اغلب ناخود آگاه فرجی در کارشان پیدا شود به حساب رمال و جادوگر می گذارند، بدون توجه به آنکه،

همّت اگر سلسله جنبان شود      مور تواند که سلیمان شود

## معنی نتوان دید مگر در صورت

و این صورت نمود اعمال و کارهای ما و کیفیت برخورد و نحوه معاشرت با دیگران است. که مبین و معرف طرز تفکر و اعتقادهای قلبی و گرایشهای مربوط به این طرز تفکر می باشد، شناختی که جامعه از شخصیت، بزرگی و مناعت و یا پستی و حقارت ما دارد برداشت از همان اعمال و رفتار و برخوردهای صوری ما می باشد. بکوشیم به سیرت همانطور باشیم که به صورت هستیم و آنچه می گوئیم مبین افکار و خواستههای درونی ما باشد.

## معیار دوستان دغل روز حاجت است

یار خوب را روز بد باید شناخت. گفته اند، هر کس را خواهی بشناسی از او وام بخواه و یا حاجتی را با او در میان بنه. یار موافق به روز درماندگی شناخته شود، که در روز فراخی و گشاده دستی همه یارند و موافق

معیار دوستان دغل روز حاجت است      قرضی برای تجربه از دوستان طلب.  
معیار هر وجود عیان گردد از صفات      مقدار هر درخت پدید آید از ثمر.

## مغز خر خورده است

یا مغز خر خوردش داده اند. به مفهوم بلاهت و سفاهت و نادانی محض باشد. کسی را گویند که درک و فهمی نه و از شناخت و تحلیل مسایل اجتماعی عاجز باشد - خود را نشناسد و در نتیجه برخورد او با افراد جامعه با موازین و آداب و فهم کامل به او دست ندهد و خنگ و دیر فهم است. در این رابطه گفته اند

هر که را احمقی بود به تمام      خلق گویند مغز خر خورده است  
در سرش مغز نیست پنداری      مغز او را خری دگر خورده است

## مغز سر گنجشگ خورده است

کنایه از پر حرفی، ورّاجی و پشت هم اندازی باشد، به ویژه بعضی از بانوان را، آنکه تا از او نپرسیده‌اند با پشت هم اندازی شروع به سخن نمایند. یا مطلبی را که با دو جمله می‌شود بیان کرد با چندین جمله ادا نمایند. بیشتر کسانی را شامل می‌شود که در محفلی با کمی معلومات و محفوظات بخواهند فضل فروشی نمایند. که گفته‌اند، خَيْرَ الْكَلَامِ قَلٌّ وَ دَلٌّ.

مغیلان<sup>۱</sup> زیر پهلو چون توان خفت

کنایه از آنکه با ناراحتی و اضطراب چگونه می‌توان زندگی کرد، آنجا که آرامشی وجود نخواهد داشت. زندگی با درد و حرمان، رنج و مشقت و دشمنی و عداوت. با افکار پریشان خوابیدن و با کابوسهای وحشتناک و خوابهای پریشان از خواب پریدن. زندگی بدون ایمنی و ثبات و در جنگ و جدال و ستیز همیشگی. و بعضی را این چنین زندگیها عادت است

## مفرداتش خوب است، مرده شور ترکیبش را ببرد

یا، تجزیه‌اش خوب است مرده شور ترکیبش را ببرد. زمانی گویند که بخواهد حسنی از فردی را در رابطه با عیبهای او به طور انتزاعی بسنجند. آنکه مطالب به ظاهر جالب و بی‌سر و ته بگوید ولی از درون تهی باشد، مدّعی پرادّعا ولی بدون عمل.

## مفلس در امان خداست

تا احمق در جهان است مفلس در امان است. الْمُفْلِسُ فِي أَمَانِ اللَّهِ. زمانی که بخواهند از نظر مالی کسی را زیر سؤال قرار دهند گفته می‌شود. او که چیزی ندارد که پاسخگوی دیگران باشد. ولی این جمله وسیله است و دست‌آویزی برای مردمی که بخواهند از زیر بار مسئولیت و یا کمک به دیگران شانه خالی کنند. حال مفلس چنان است چون کف دست. ولی،

ز افزونی حرص گم کند راه

مفلس که رسد به گنج ناگاه

شک نیست که دست و پا کند گم

افزون ز طلب چو یافت مردم

ندید، بدید وقتی که دید، به خود...

## مقدار هر درخت پدید آید از ثمرش

اشاره بر آنکه ارزش انسان هم بستگی به کار و کوشش و بازدهی و خدمتی دارد که انجام

۱. گیاهی بیابانی با خارهای فراوان و ریز و گل‌هایی و زرد و کوچک، با طاق تشنگی زیاد.

می‌دهد. آدم بیکار و تنبل، لایبالی و ولگرد، طفیلی و مزاحم چه ارزشی برای جامعه می‌تواند داشته باشد. فرق یک سگ پاسبان و یا شکاری با سگی ولگرد در چیست، کار و کوشش است ۲ که به انسان ارزش و معنویت می‌بخشد و بها می‌دهد، همچنانکه درختی پربار را با درختی بی‌بر، به پای هم نمی‌نهند و به یک چشم نمی‌نگرند.

#### مقدمه هر واجبی واجب است

دوست داشتن والدین، که محترم شمردن آنها دلیل بر دوست داشتن آنان می‌باشد. شرط قدردانی و امدار، از وامده، استر داد به موقع و به جای وام است، و دوست داشتن معلّم و احترام به او مستلزم فراگرفتن درس و انجام تکالیف از طرف متعلّم است. کسی را دوستدار وطن و میهن پرست گویند که وظایف خودش را نسبت به میهن انجام دهد و به گاه حمله دشمن و دفاع، کمر همت ببندد و جان در کف بدهد. انجام وظایف شرط دوست داشتن میهن است و دلیل بر میهن پرستی.

#### مقصود توئی کعبه و بت‌خانه بهانه

در رابطه با معبود و معشوق و مراد می‌گویند. آنکه با خدای خودش راز و نیازی دارد او در وجود خود و همه موجودات نور خدا را متجلی می‌داند و او را همه جا حی و حاضر، هر جا که روم صاحب آن خانه توئی تو و در رابطه با معشوق ماه پیکر، گوید:

ای فدای تو هم دل و هم جان      وی نثار رخت هم این و هم آن  
دل بریدن زکوی تو مشکل      سر نهادن به راه تو آسان

و نیز سر به راه استاد می‌دهند که خودش حیات بخش او شده است.

مقصود من از کعبه و بت‌خانه توئی تو      مقصود توئی کعبه و بت‌خانه بهانه

#### مکافات بد خبر بدی نیست بس

هر عملی را عکس‌العملی است مساوی و در خور آن، از خوب و بد و زشت و زیبا و خدمت و خیانت، اهل دین به آخرت موکول می‌نمایند و اهل دنیا. پاداش را در این دنیا و گویند بدون صرف نظر کردن از آن دنیا، در این دنیا هم هر کسی پاسخگوی اعمال خودش می‌باشد، گویند، هر هائی را به دنبال هوئی است،

این جهان کو هست و فعل ما ندا      سوی ما آید نداها را صدا  
یا، مکافات بد را بد آید پدید



گندم از گندم بروید جو ز جو

از مکافات عمل غافل مشو

فردوسی گوید.

کنون روز باد افره ایزدیست

مکافات بد را ز یزدان بدیست

مکافات به قیامت نمی ماند.

مکش سر ز رایبی که بخرد زند

اشاره بر وجوب مشورت با اهل خرد و دانش و خبرگان جامعه است هر امری را که با مشورت کارها نیک سامان یابند، مشورت تجربه‌ها را به کار گیرد که یک مغز یک فکر و ده مغز را ده فکر باشد و سازندگی با جمع افکار سلامت یابد و صورت پذیرد.

که پیل حرون<sup>۱</sup> بر صف خود زند

مکش سر ز رایبی که بخرد زند

نه ای نیز محتاج رای بلند

ورت دل به یزدان بود زورمند

مکش که مادرش همین یکی را دارد

به طنز به کسی گویند که دیگری را تهدید به مرگ نماید. یا گویند، بیا و از خر شیطان پیاده شو. مزین ظالم که این بابا ندارد، یتیم و بی کس و همتا ندارد. بیا امروز را مهلت بده بگذار برای فردا، آخر فردا هم روز خداست. خدا غافراًلذُنُوب است تو چرا نمی بخشی. عفو کن، در عفو لذتی است که در انتقام نیست.

مکش مرگ ما

به آدمی ظریف و آراسته و خوبرو و خوش پر و پی گفته می شود، آنکه حرکاتی فریبنده و دلربا هم داشته باشد.

شنیدن کی بود مانند دیده

مکن باور سخنهای شنیده

به آدمهای دهان‌بین و گوش به حرف این و آن بده گویند، که با هر حرفی و سخنی که شنوند جهتی می گیرند و عقیده و مسیر حرکت عوض می کنند، متکی به اصول نیستند و با منطق سر و کار ندارند. سطحی نگرها، همان طور که از حق تا ناحق یک قدم فاصله است، از راست تا نادرست و از صحیح تا ناصحیح هم یک وجب است.

مکن بد به کس گر نخواهی به خویش

اشاره بر پرهیز و دوری از بدی و بدرفتاری نسبت به مردم دارد. بد مکن که بد افتی، چه مکن که خود افتی.

هر کسی چاهی کند بهر کسی  
اول خودش دوم کسی  
مکن بد که بد بینی از روزگار. معاشرت با بدان هم بدکرداری نسبت به خود است،

هم نشین تو از تو به باید  
تا تو را عقل و دین بیفزاید

و بزرگترین گناه در حق خود، بدی کردن باشد، آنچه انحراف و سقوط و بدبختی را به دنبال خواهد داشت («حفظ البدن من الایمان»).

مکن بد که بینی به فرجام بد  
ز بد گردد اندر جهان نام بد

مکن مستی میان بزم اوباش  
که مستی می کند اسرار را فاش

چون در مستی عقل زایل گردد به حکم آن که می، آنچنان را آنچنان تر می کند و در چنان شرایطی است که ناگفتنی ها بر زبان می آیند و اسرار مگو فاش می شوند، گویند، مستی و راستی. و نیز،

حرام از بهر آن کردند می را  
که با اوباش می خوردند ویرا

مکوب در کسی را تا نکوبند درت را

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات  
بدی را بد بود آخر مکافات

اشاره بر سزای اعمال بد و پاداش نیک و بد است، که چون مال کسی را ببری، مالت ببرند.

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند  
بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست

اگر قصد ناموس کسی کنی، قصد ناموست کنند و مصوئیت از خانه ات سلب گردد. هر چه کاری همان دروی و هر چه گوئی همان شنوی.

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس  
تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده  
حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت

گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار  
تا باز کجا کشته شود آن که تو را کشت

مگر آسودگی بر ما حرام است

پدري دلخور و نا آرام به فرزند آرام و ماجراجوی خود چنین می گوید. به حادثه آفرینان و به آنان که آرامش ندارند باید گفت که آرامش و سکون و آسودگی حق هر ذیجودی به ویژه

انسان است. یکی آرامش آزارش می‌داد، سوزن به خایه خودش می‌زد و فریاد می‌کرد، یکی گفتش مگر آسودگی شاخ به شکمت می‌زند که چنین می‌کنی، مگر آسودگی به سرت سنگینی می‌کند، گفت نمی‌دانی در پس این فریادها چه آرامشی است. افراد ناآرام و حادثه‌آفرین چنین‌اند از آرامش همیشگی لذت نمی‌برند.

#### مگر پشت شمس‌العماره<sup>۱</sup> لبلبو گفته‌ام

کلام و دفاع کسی است که بیهوده و یا به گناهی کوچک مجازاتی بزرگ در حق او قائل شده‌اند. مگر به اسب شاه گفته‌ام یابو، یا به خربزه جالیز صدراعظم گفته‌ام کُنبوزه<sup>۲</sup> یا از دیوار خانه کسی بالا رفته و یا متجاوز ناموس کسی شده‌ام و یا چرخ چاه آقاسی را توی چاه انداخته‌ام. در عهد قاجاریه، دستفروشی از جمله لبوفروشی اطراف کاخ سلاطین ممنوع بود و مجازات داشت، حتی برای ناخودآگاه. خلافی کوچک با مجازاتی بزرگ.

#### مگر پی‌آتش آمده بود

تازه واردی که نیامده و استراحت ناکرده باز می‌گردد. مهمانی که پذیرائی نشده قصد مراجعت دارد. در گذشته چون کبریت وجود نداشت هر خانواده‌ای می‌بایست با استفاده از ذغال چند حبه یا گُل آتش در اجاق خانه نگاه می‌داشت. لذا کسانی که آتش خانه‌شان خاموش می‌شد، می‌فرستادند و از همسایه یکی دو گُل آتش می‌گرفتند، و آن‌که دنبال آتش آمده بود می‌بایست زود برگردد. مگر اسب سوار از پی او گذاشته بود، مثل دزدی که پاسبان به دنبال او باشد و یا آن‌که از شر مصیبتی می‌خواهد فرار نماید و جان سالم به در ببرد. عطار گوید:

ای گشته دلم بی‌تو چو آتش گاهی      وز هر رگ جان من به آتش راهی  
چون میدانی که در دل آتش دارم      ناآمده بگذری چو آتش خواهی  
مگر آتش داغ تو دهانش است

کسی را گویند که بی تأمل و نسنجیده و سریع سخن بگوید و شنیدن را بر شنونده مشکل بدارد. بی‌توجه بودن به معنی و مفهوم کلام و طوطی‌وار حرف زدن. خلاف آن، ماست توی دهان کسی مایه کردن، که کنایه از آهسته و با تأنی بیان کردن و شنونده را منتظر گذاردن است.

۱. کاخ سلاطین قاجار بین خیابان ناصرخسرو و ابوسعید ابی‌الخیر و درب اندرون.

۲. خربزه کال و نارس را گویند.

### مگر اجلت فرا رسیده است

به کسی گویند که در کاری خطیر عجله دارد. خود را به خطر می اندازد و دنبال ماجرای می گردد. به دشمنی دیگران را تحریک و وامی دارد، و به دست خود، خود را دچار مهلکه و خطر می نماید، با پای خود به گور می رود، بدون توجه به سفارش در مصحف شریف که می فرماید: «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ».

### مگر اردستان است که باج به شغال بدهند

زمانی عنوان کنند که کسی به زور بخواهد وجهی یا مالی از دیگری بستاند، معامله ای را به سود خویش جوش بدهد و طرف راضی نباشد، آن چه دلآلها می گیرند. باج سبیل گرفتن، به مرگ گرفتن و به تب راضی نمودن مایه ضرب المثل از اردستان تابع استان اصفهان می باشد که باغداران به هنگام به ثمر رسیدن انگور گوسفندانی را که می کشتند، امعاء و احشاء حیوان را در راه آب باغها می ریختند تا شغالان با خوردن آنها از تجاوز به انگورهای شیرین صرف نظر نمایند.

### مگر وقتی بلال<sup>۱</sup> بمیرد، اذان گو قحط می شود

زمانی گفته شود که، حرکت و وجود و پایدگی و بالندگی کاری در زندگی و کم و کیف آن را بخواهند به یکنفر وابسته نمایند، به نحوی که بدون وجود او شکست و تزلزل و عدم پیشرفت کار حتمی و یقین باشد. فلانی قهر کرد و رفت، کار خوابید و باید فاتحه خواند. دیگر کوشش فایده ای ندارد. آرزوی توفیق را باید به گور برد.

### مگر تو بیابان مانده‌اید

زمانی که مهمان یا مهمانهای نیامده بخواهند بار سفر و عزیمت و یا مراجعت ببرند عنوان می شود. قدمتان روی چشم ماست مگر خانه ما قابل شما نیست، چه کنیم درویشی است، می شود یکی دو شب هم بگذرانید و از این قبیل تعارفها.

### مگر پشت گوشت را ببینی

کنایه از محروم ماندن از دسترسی به چیزی و یا مقصدی و مقصودی. عدم توفیق در کاری که طرف می تواند در مسیر حرکت و پیشرفت آن خرابکاری نماید، آن که تو دیده بودی و امید

۱. اذان گوی رسول اکرم (ص) و اولین مؤذن در اسلام.

بدان داشتی لولو برد و به پشت کوه قاف انداخت، رسیدن به آن برای تو خواب و خیال و آرزوئی خواهد بود.

### مگر پول را از کاغذ می‌برند

تکیه کلام حاج جبار است به اهل و عیال، مخصوصاً به پسر تنبل نمک به حرامش. مگر پول علف خرس است. مگر اسکناس را از باد هوا می‌گیرند، پدر آدم در میاد تا یک عباسی<sup>۱</sup> برسد به چهار عباسی. چندی باید کون ترازو را زمین بزنم و حق الناس را ناحق<sup>۲</sup> بکنم تا صنار<sup>۳</sup> در بیارم آن وقت تو پسره می‌خواهی مثل ریگ خرج بکنی. کنایه از اسراف و زیاده‌روی و ولخرجی می‌باشد، آن که حساب دخل و خرج خود را ندارد.

### مگر تخم مرغ دو زرده می‌کند

به گاهی که بخواهند به وجود و حضور کسی بیش از حد ارزش قائل شوند، عنوان می‌شود. یا خود شخص ادعائی داشته باشد که با مایه‌های کاری و علمی و فنی او هم آهنگی نداشته باشد، بلوف و ادعای واهی. آن که حضور او مهم نیست و مشکلی را حل نمی‌کند.

### مگر حکیم جوجه خروسم فرموده است

زمانی عنوان کنند که کاری، چیزی و یا مطلب و موضوعی برای فردی برازندگی نداشته باشد و ارضا ننماید و به شایستگی او لطمه وارد سازد. دختری را که بخواهند به نکاح نوجوانی نورسته درآورند و او گوید به این پسر بچه که هنوز «سبَلت»<sup>۴</sup> موهای پشت لب او درنیامده شوی نخواهم کرد. مگر عجله دارم و سوار پشت سرم گذاشته‌اند. یا قرآن خدا غلط می‌شود.

### مگر خاکشی نبات به حلقم ریخته‌ای

به نامادری و یا دایه و کسی که زحمت به پای کسی نکشیده باشد گویند، مگر دو سال زحمت شیر دادم را متحمل شده‌ای، مگر قن‌داقم را باز و بسته کرده‌ای که توقع و انتظار خدمت بیش از حد داری. کاری نکرده‌ای که مزدی طلبکار باشی. و یا زمانی که به جان کسی در چنین شرایطی قسم بخورند، که باید به جان عزیزان قسم یاد کرد. مثل، مگر سر کچلم را چاق کرده‌ای. یا پای چلاقم را تیمار نموده‌ای.

۱. واحدی به میزان یک پنجم قران «ریال» در زمان صفویه و قاجاریه.

۲. صنار نصف عباسی.

۳. حق مردم را به ناحق خوردن و کش رفتن.

۴. موی پشت لب بالای نوجوان.

### مگر خم رنگریز است

کنایه از آن که کار آسانی نیست که به سادگی بتوان انجام داد، وقت می‌خواهد تا مراحل ساخت آن طی و تمام بشود. به کسانی گویند که برای انجام کاری عجله دارند، نیامده می‌خواهند بروند، آنان که به روند حرکت و مدتی را که شامل می‌شود توجه ندارند.

### مگر خوشی زیر دلت می‌زند

به کسی گویند که کار و زندگی خوب و مرفه‌ی دارد ولی فیلش یاد هندوستان بکند و بخواهد سامانش را برهم بزند و به کار دیگری پردازد و یا به دیار دیگری برود که آینده‌اش نامشخص باشد، مانند بسیاری از مهاجران و ترک میهن‌گفته‌هایی که در سرزمینهای بیگانه در عسرت و محرومیت به سر می‌برند.

### مگر ریشت را توی آسیاب سفید کرده‌ای

به کسی گویند که گز نکرده پاره می‌کند، حساب نشده و نسنجیده به کاری شروع می‌کند که نتیجه مطلوب از آن حاصل نمی‌شود. آنکه بیگدار به آب می‌زند، کارهای حساب و کتاب درستی ندارد. عاری از دقت نظر است بدون توجه به آنکه باید گذشته‌ها عبرت آموز باشند و چراغ راه آینده. آدمهای سر به هوا و بی‌بند و بار چنین‌اند. موی سپید کرده و تجربه نیندوخته.

آن که نامخت از گذشت روزگار      هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

### مگر زبانت درد می‌آید

کسی را شامل می‌شود که از رسانیدن پیام یکی به دیگری که تمنا شده باشد، اکراه داشته و خودداری نماید. آن که دارای دانش و تجربه‌ایست ولی از پسند و اندرز دادن و ارشاد و راهنمایی گمراهانی مستحق و قابل ارشاد و نجات، دریغ و اکراه داشته باشد. حال آن که با ارشاد و نصیحت نه تنها چیزی از انسان کم نمی‌شود، که بر معلومات و تجربه‌ها اضافه می‌گردد. این راهنماییها مستلزم گفت و شنود است. می‌ترسی چیزی ازت کم بشود؟ مگر ماست تو دهانت مایه کرده‌اند.

### مگر سرگردنه است

قدیم‌الایام دزدان در بیابانها سرگردنه‌ها را می‌گرفتند و کاروانیان را لخت می‌کردند و اموالشان را می‌بردند، آنجا دیگر حساب و کتابی در بین نبود، آه و زاری و التماس نقشی نداشت و قسم و آیه و استرحام کار بردش را از دست داده بود. دزدم و گله می‌زنم چماق به گله

می‌زنم. می‌برم من مالتا نمی‌گیرم من جانتا. زمانی عنوان کنند که کسی بی‌محابا در کسب و کار خلافتکاری نموده، تعدی نماید و گران بفروشد و تابع هیچ ضابطه و قاعده‌ای هم نباشد. کار در شهر هرت.

#### مگر سیب سرخ است که برای دست چلاغ خوب نباشد؟

زمانی عنوان کنند که کسی چیزی را که مورد علاقه دیگری باشد از او به عنوان پیشکش در خواست نماید. تسبیح، انگشتر و یا هر چیز دوست داشتنی دیگر و برای خانمها، کیف، روسری و از این قبیل، بیشتر به طنز گفته می‌شود. چشمهایت را درویش کن و طمع به مال غیر میند. همسری زیبا خواستن و خواستگاری کردن بدون شایستگی

#### مگر شتر خالی راه نمی‌رود

زمانی که ظرف بزرگ و مظروف کم و یا کوچک باشد، عنوان می‌کنند، برای خرید مایعی کم، ظرفی بزرگ با خود بردن. آنجا که محلّ ایراد قرار بگیرد و چراها را مطرح نماید. کیفی بزرگ با محتوای کم. با دانشی زیاد و بینشی قوی کاری کوچک قبول نمودن. مگر شش ماهه به دنیا آمده‌ای: به آدم عجول، کم حوصله و آنکه برای حرکت و رسیدن به مقصود قرار و آرام ندارد می‌گویند که چون زود به دنیا آمده و تحمل نه ماه ماندن در شکم مادر را هم نداشته، پس این شتاب به آن تعجیل پیوسته است.

#### مگر شما از عقدی هستید و ما از صیغه‌ای

در گذشته که حال هم وجود دارد، افراد مالدار و مخصوصاً حاجیها دوزن عقدی و چند صیغه داشتند و یا حداقل یکی و یکی و بین فرزندان عقدی و صیغه‌ای فرق قائل بودند. فرزندان زنان صیغه‌ای اغلب از ارث هم محروم می‌شدند. زمانی گویند که در شرایط مساوی در تقسیم مال و یا بهره‌وریهای دیگر بخواهند تبعیض قائل شوند. فرد مورد تبعیض قرار گرفته چنین گویند:... چرا خود را بر ما ارجح قرار می‌دهید، مگر تو از بانو خانم به دنیا آمده‌ای و ما از کنیز؟ چه شد که تو تافته جدا بافته شدی.

#### مگر شاه با لله‌اش بازی می‌کند

زمانی عنوان کنند که سلسله‌مراتب در هر کاری رعایت نشود. اگر خانه است پدر و مادر و بعد فرزندان، اگر در محل است اول ریش سفیدان و پیران و اهل علم و سپس مردم عامی، اگر در محل کار است اول استاد و راهنما و رئیس و مسئول و بعد کارکنان، زمانی که ترتیب به هم

بخورد و هر که به هر که بشود و کوچک به بزرگه زور بگه، چنین گویند... همچنین است در نشستن و جای خود را شناختن در مجالس. در بازی هم رعایت کردن قواعد و مقررات بازی را.

#### مگر شهر هرت است،

آنجا که قاعده و قانونی در کار نباشد و هر کس آزاد باشد هر کاری دلش می خواهد بکند. کاسب به گران فروشی و اجحاف، پاسبان به زورگوئی و تجاوز، دزد آزاد و گردنه بگیر. به کسی گویند که دست تجاوز به مال دیگری دراز کند و ترسی هم به خود راه ندهد، چون به پرس و بازجوئی وجود ندارد، مگر شهر هر که به هر که می باشد و حساب و کتابی وجود ندارد، مگر شهر...؟

#### مگر علف خرس است

کنایه از نهایت ارزانی و کم بهائی، به کسی گویند که بخواهد چیزی را مفت و مجاناً و با کمترین بهائی تصاحب نماید و یا به گاه مصرف زیاد و بی قاعده مواد مصرفی و عدم توجه به کم و کیف آن، عنوان شود. چه خبر است این همه و بی قاعده مصرف می کنی، اینها نتیجه کار و زحمت و ماحصل کوشش های شبانه روزی ما می باشد، باید در مصرف به جای آنها دقت و توجه مبذول گردد، چرا اینقدر بی رویه، مگر علف...؟

#### مگر قرآن خداست که غلط شده باشد

زمانی که مطلبی گفته شده و یا حرکتی انجام گرفته باشد و مورد اعتراض واقع گردد عنوان کنند، قرآن خدا که نبود، درست است که بر شما گران آمده، حقیقتی است که گفته شده و کاریست انجام گرفته، ولی همگان بر این مطلب و روند حرکت اعتراضی ندارند و یک نظر مخالف هم نمی تواند ملاک عمل قرار گیرد.

#### مگر مال خودت از گلویت پائین نمی رود؟

چون فردی مال خودش را بیش از حد لزوم به عنوان صدقه و کمک و یا برای تظاهر و نام یابی ببخشد عنوان کنند. ولی بعضی هم به حقیقت مال خودشان از گلویشان پائین نمی رود، پیوسته سر سفره خویشان و بستگان و یا دوستان شکم خود را سیر می نمایند. گویند فردی خسیس و اینچینی را همسر و اطرافیان اغوا نمودند. بدینسان که مواد غذایی بسیار از خانه خودش به خانه یکی از بستگان منتقل نموده و غذاهای رنگارنگ و مفصلی ترتیب دادند و او را دعوت



نمودند ولی او به خوردن غذا رغبت و میلی نداشت. پس از صرف غذا حاضران به خنده و استهزاء گفتند مالت را به خوردت دادیم، حاجی که متوجه موضوع شده و کلاهی که به سرش رفته بود، گفت: حالا اقرار می‌کنم که امروز غذاها به خلاف سایر غذاها و روزهای دیگر باب میلم نبود و بدلم نمی‌نشست و با رغبت همیشگی نمی‌خوردم. آری بسیاری افراد میراث‌دار و امانت‌دار که مال خودشان از گلویشان پائین نمی‌رود و به وارث می‌رسد.

### مگر مال دزدی است

چه آن چه را باد آورد بادش برد، زمانی که کسی مالش را بی‌محابا به این و آن ببخشد و یا به حلق این و آن بریزد، عنوان کنند. یا یکی بخواهد مورد معامله‌ای را از منقول و غیرمنقول ابتیاع نماید، و به بهائی خیلی کمتر از آنچه فروشنده گفته است طالب و خریدار باشد، فروشنده چنین گوید، مگر مال...؟ آنچه که کم بها باشد. چه مال دزدی را شرخرها و گنده خرها به ثمن نجس می‌خرند. چیزی که فاقد ارزش و بهاء واقعی آن باشد.

### مگس چیزی نیست ولی دل را چرکین می‌کند

سخنی کوچک ولی سبک و توهین آمیز که سبب رنجشی بزرگ گردد. راهی کوتاه پیمودن با عوایبی خطیر و موجد ناراحتی همیشگی. آدمی نیست و شخصیتی ندارد که کارش آزاردهنده باشد ولی دیدارهای بعدی او موجب زنده شدن رویداد گذشته و ناراحتی خواهد شد. دیدنش کراهت دارد. دیدارش خاطرات تلخ را زنده می‌کند.

### مگس می‌پراند

کنایه از بی‌روتق بودن کسب و کار باشد، کسی که جلو دکان خود نشسته، چرت می‌زند ولی مشتری پیدا نمی‌شود. مثل بیکاره‌ای که، خیابان گز<sup>۱</sup> می‌کند، سگ دو می‌زند، پهن پا می‌زند، شپش قلیه می‌کند و همه به طنز گفته می‌شود.

### مگسهای خایه خر را شمردن

کنایه از بی‌توجهی به سخنی که گفته می‌شود و یا عدم دقت به کاری که در حال انجام است و یا به آنچه مورد تماشا و دیدنی باشد. آنچه در اثر بی‌علاقه بودن به موضوع حادث می‌شود. گویند زنی دخترش را پندی دراز همی داد. پس از اتمام گفتار پرسید، حال دانستی که از این

۱. کمی از نیم متر بیشتر. گزکن و پاره کن یا گز نکرده پاره کردن.

پس چسان باید زیست. دختر گفت ای مادر ندانستم چه می‌گویی، چه از آنگاه که تو سخن آغاز کردی من... می‌شمردم.

### مگسی راکه تو پرواز دهی شاهین است

به کار و عمل کسی بیش از حدّ و اندازه اهمّیت دادن و وزن قائل شدن است. بیشتر به امیران و حاکمان می‌گفتند. شاعران صله بگیر، چنین تعریف و تمجیدهایی می‌کردند. مثل، هر عیب که سلطان پسندد هنر است. نعل اسب شاه را به هلال ماهی تشبیه نمودن که هر ماه آسمان مفتخرأ بر سر می‌نهد. و یا قد او را به سروی آراسته. رودکی در مدح امیر سامانی در شعر بوی جوی مولیان چنین گوید.

میر ماه است و بخارا آسمان      ماه سوی آسمان آید همی  
میر سروست و بخار ابوستان      سیر و سوی بوستان آید همی.

### ملا بیمار کن است مثل آخوند خدا بد نده

کسی راکه بیماری و کسالتی ندارد با گفتن مطالبی به شکّ و تردید انداختن، امر را به طرف مشتبه نمودن، از، هیچی چیزی به وجود آوردن است. مربوط به شاگردان مکتبی می‌شود که قصد کردند با گفتن آخوند خدا بد نده، حالت او را دگرگون و مکتب را تعطیل نمایند. چون یک به یک پس از سلام صبح چنین گفتند، امر بر آخوند مشتبه شد و خود را بیمار یافت و شاگردان را به خانه فرستاد. تلقین به نفس خود موجد بسیاری از حالها و حالتها می‌شود و دگرگونی به وجود می‌آورد.

### ملاحظت باید اول پس فصاحت « فصاحت می‌فروشی بی‌ملاحظت ».

آواز خوش از کام و دهان و لب شیرین      گر نغمه کند و نکند دل بفریبد  
سعدی گوید:

«فَکُم تَمَرَّرَ عِیْشِی وَ اَنْتَ حَامِلٌ شَهِدِی      جواب تلخ بدیعست از آن دهان نباتی  
روی زیبا با صدای خوش، روی خوش و صورت خوش و یاران موافق. با روی نازیبا و صدای ناهنجار باشد، اَنَّ اَنْکَرَ اَلْاَصْوَاتِ لِصَوْتِ اَلْحَمِیْرِ».

### ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل

کنایه از علم با عمل و تقوی و پرهیزکاری. کسب علم نه به منظور اسم ملاّ با خود یدک کشیدن، بلکه خلق و خوی انسان داشتن و به کمالات آراسته بودن. گویند، ملاّ شدن چه آسان، آدم

شدن محال است چون انسان بودن مدارج و مراتب بسیاری دارد که دسترسی به قلّه رفیع آن دشوار است: و به مرحله کمال رسیدن هم تنها به کسب علم و دانش نیست.

مفتی و فقیه و صوفی و دانشمند این جمله شدی ولیک آدم نشدی

ملانصرالدین است خر سواریش را به حساب نمی آورد

کنایه از خراب بودن و تفکری ناسالم داشتن و یا خود را به خریّت زدن چونانکه گرگوشی اختیار کردن و خود را به کری زدن باشد. ملانصرالدین است سر شاخه نشسته و بیخش را ازّه می کند. صد دینار می گیرد سگ اخته می کند و یک عباسی می دهد که به حمام برود و غسل بکند. ملانصرالدین با حرف مردم جهت گیری می کند، از خر پیاده می شود و به حرف آنان سوار می شود. حرف مردم ملاک و سبب حرکت او در زندگی می باشد.

ملک خدا تنگ نیست

«عَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ» در رابطه با کار و فعالیت و به گاه بیکاری و تنگدستی به شهرهای بزرگ و محل کار روی آوردن و خود و عائله را از عسرت و تهیدستی نجات دادن گفته شده. اَرْضَ اللَّهِ وَايِسَعَهُ. به کسانی باید گفت که به گاه فشار و تنگدستی، دست روی دست نهاده و خود را به چه کنم چه کنم گرفتار می نمایند. اینجا تنها همت و اراده است که انسان را به دیاری دیگر رهنمون می شود و عسر را به یسر تبدیل می نماید.

ملک را عدل پاسبان باشد

بدیع الزمان گوید،

چو شاه بود این رای کش بماند ملک  
دراز ماند بر دودمانش آن سلطان  
به سوی داد گراید نیازدش به ستم  
که ملک را ستم شاه برکنند بنیان  
آنچه باید نصب العین حا کمان و دست اندرکاران باشد. که، الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم.

ملک را گرچه عدل چون سازوست<sup>۱</sup> ملک بی تیغ دست بی بازوست  
ظلم بنیان کن است خاصّه از طرف حا کمان بر ستمدیدگان و مظلومان و ملت تحت سلطه.

۱. نخعی که از لیف خرما درست کنند و برای خط کشی و تعیین سمت روی چوب به کار می برند.

## ملک رفته و اتابک خفته

کنایه بر نابسامانی و آشفتگی در خانه، شهر و یا مملکت دارد، در حالی که صاحب خانه، حاکم شهر و یا حاکمان ملک خفته و بی خبر باشند و ککشان هم نخلد و هرکس هر خلافی که بخواهد مرتکب بشود و ارتکاب منکرات برای همه آسان باشد. دزدی و تجاوز به مال و ناموس مردم گناهی به حساب نیاید، راههای راست بسته و کجراهها باز باشد. داستان زنی است که دزدان به خانه اش دستبرد زده بودند پیش کریم خان زند رفت و باب شکایت گشود، کریم خان پرسید هنگام سرقت کجا بودی، پاسخ داد که خفته بودم. کریمخان گفت میخواستی نخوابی، زن گفت گمان داشتم که کریمخان بیدار است. ملک آباد به حکام و خراب از آنان است.

## ملک ویران رفته را اندیشه تاراج نیست

از تنم چون جان و دل بردی چه اندیشم ز مرگ؟ بالاتر از سیاهی رنگ دگر نباشد. آب که از سرگذشت چه یک نی چه صد نی. وقتی کوس رسوائی شخصی را بر سر هرکوی و برزن بزنند، ترس او از رسوائی چه صیغه ای باشد. مال به غارت رفته را از هیبت دزدان چه باک. اشاره بر کشوری آشفته و مردمانی مشوش و در بیم و هراس که راه نجاتی برای خود نمی بینند، آنجا که امن و امان از بین برود و هرکس به فکر خویش باشد و خواهد که گلیم خود از آب بیرون بکشد. عواطف و احساسات و حس انسان دوستی کیمیا گردد. انسان دوست مورد استهزاء و طنز و کنایه واقع شود، ابن الوقتها و نان به وقت روزبخورها او را غیر عادی تلقی نمایند. زمانی است که فلاح و نجات در آرزوها باقی بماند و به شکل آرمان درآید.

## مناره از چاه نشناختن

اشاره بر نهایت نادانی و گمراهی و خوب از بد نشناختن است. گروهی که چنین اند مناره از چاه نشناسند و سکوت بر جهل خود بسته اند و معتقدند که خاموشی به از گفتار:

خامشی به که ضمیر دل خویش      با کسی گفتن و گفتن که مگو

گفتن و اثبات جهل نمودن خود علامت جهل مرکب است.

## مناعی مکن که بر سرت آید

کنایه از توصیف وضع بد مردمان، و ترس از آن که از هر چه بدت می آید، گرفتارش شوی، از آنچه بدم می آمد به سرم آمد. مار از پونه بدش میاد در لانه اش سبز می شود. بد مردمان را زبانزد نکردن و هنرهای خود بر کف دست و عیبها زیر بغل نهادن.

گفتم که فراق را نبینم دیدم آمد به سرم از آنچه می‌ترسیدم

یا:

دختر همسایه طلاق گرفته یا پسرش با او باش همراه شده

من آنم که خود دانم

هرکس خود را بهتر از دیگران می‌شناسد. خودشناسی خداشناسی است. من عرف نفسه فقد عرف ربه. خود را می‌شناسم و از قضاوت غلط معاندان درباره‌ام غمی به دل راه نمی‌دهم و می‌کوشم با رفتار و برخورد و عمل نیک خودم تأثیر قضاوتها و اظهارنظرهاشان را خنثی نمایم. به کسانی باید گفت که خود را نمی‌شناسند و هیچگاه تصمیم نگرفته و نخواسته‌اند خود را بشناسند تا در مسیر حرکت زندگی کمتر دچار اشتباه بشوند و به کجراه نروند. مرا نداند آن گونه کس که من دانم.

من آن مورم که در پایم بمالند نه زنبورم که از نیشم بنالند

من آن چه شرط بلاغست با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

به گاه ارشاد و نصیحت افراد، زمانی عنوان کنند که طرف از این اندرز دادن ناخشنود باشد و نخواهد که دیگران اندرزگوی او باشند و چنین است داستان و ما علی الرسول الی البلاغ. و یا، بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ<sup>۱</sup> و ان لم تفعل فما بلغت رسالته. و باید که در زندگی هرکس رسالت خودش را ابلاغ نماید، پدر و مادر نسبت به فرزندان، معلم نسبت به شاگرد و روحانی و مبشر و مبلغ در رابطه با همه مردم.

من از آسیاب می‌آیم تو می‌گوئی پستا<sup>۲</sup> نیست

گویند آسیاب است و پستا و روند حرکت زندگی هم اینچنین است هرکسی چند روز نوبت اوست، من از بغداد می‌آیم تو تازی می‌گوئی. من کار را برنامه‌ریزی کرده‌ام تو می‌گوئی ممکن نیست.

من اینجا و خلیفه به بغداد

کنایه از خودخواهی و خودپسندی بعضی از انسانها باشد که خود را بنده نیستند. خودشان را برتر و بالاتر از همه می‌دانند. من آنم که رستم بود پهلوان. غرور بی‌جا، آنچه مرد را از جامعه

۱. سوره ۵ آیه ۷۱ مصحف شریف.

۲. نوبت.

بشری جدا و بر زمین می زندش.

منتظران را به لب آمد نفس ای ز تو فریاد به فریادرس

بیشتر در رابطه با ظهور حضرت مهدی (عج) گویند. اشاره بر نهایت انتظار با علاقمندی و میل شدید به دیدار گویند. برای دوستی غایب، عزیزی از نظر پنهان و آن که مشتاق دیدار او باشند.

منع چو بیند حریص تر شود انسان

الإنسان حریص علی ما مئیع. حالتی است مر انسان را چون کودک که هر آینه او را نهی کنند به چیزی که به حال او نافع نباشد، میلش زیادتر شود.

عقلم گوید دلا مگر نشنیدی منع چو بیند حریص تر شود انسان

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

و قاعده بر این است که انسان از خودی انتظار یاری و مساعدت و نیکی دارد نه بدی و بدکرداری و دشمنی. بیگانه اگر وفا کند به ز صد خودی.

فریاد مردمان همه از دست دشمن است فریاد سعدی از دل نامهربان دوست

یا

هر کس به طریقی دل ما می شکند بیگانه جدا دوست جدا می شکند  
بیگانه اگر می شکند حرفی نیست از دوست بپرسید چرا می شکند  
بشکست دلم کسی صدایش نشنید آری دل مرد بی صدا می شکند

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت

زمانی عنوان کنند که فردی از اعمال و رفتار کسی نا به جا انتقاد و او را به بدی منسوب نماید. مرا توی گور تو نمی گذارند، هر کس مشول و پاسخگوی اعمال خودش از نیک و بد و زشت و زیبا می باشد. تو که نیکی برو نیکان به بر گیر.

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

یا

گر می نخوری طعنه مزین مستان را بگذار ز کف تو حيله و دستان را  
تو غره در آنی که نوشی می ناب صد کار کنی که می غلام است آن را

من تو را خواهم تو مرا خواهی، اینها همه حرف است آقانسیر

هوا سرد است آقانسیر، زمین پر برف است آقانسیر

در رابطه با دوستی‌های بی‌شائبه باشد که سردی و گرمی، روشنی و تاریکی، فقر و غنا و فراخ‌دستی و تنگدستی در آن و کم و کیف روابط اثری ندارد، هر دو نفر یکدیگر را می‌خواهند و صمیمی هستند. دو دوست جانی نه دوستانی، نانی و زبانی.

من در چه خیالم و فلک در چه خیال

اشاره بر آن که هرکس دارای آمال و آرزوهای بسیار است، بسیارند مردمانی با کوتاهی عمر و طول امل، آنان که آرزوها را با خود به گور می‌برند. چه می‌خواستم و چه شد. چه می‌پنداشتم و چه دیدم.

آنچه دلم خواست نشد      آنچه خدا خواست همان شد

ولی باید گفت خواست با مشیت و کار و کوشش باید همراه باشد. خواستن توانستن است.

من که پیرم و می‌لرزم، به صد جوان می‌ارزم

به مردانی مسنّ و باتجربه و زنده‌دل و با انرژی و پرحرکت تعلق دارد. که پیری برای آنها مفهومی ندارد. گویند:

پیرم و آرزوی وصل جوانان دارم      خانه خالی بود و میل به مهمان دارم  
پیری است و دنیائی از خاطرات:

جوانی من از کودکی یاد دارم      دریغا جوانی، دریغا جوانی  
درباره بعضی هم گفته‌اند. زمستان را شبی و پیران را تبی! شتری است که در خانه همه می‌خسبد.

تازه جوانی زیر ریشخند      گفت به پیری که کمانت به چند

پیر بخندید و بگفت ای جوان      چرخ برین می‌کندت این بدان

مَنْ قَرَعَ بَابَ وَ لَجَّ وَ لَجَّ. مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَ جَدَّ وَ جَدَّ

گفت پیغمبر که چون کوبی دری      عاقبت زان در برون آید سری

خواستن توانستن است، چون طلب کنی خواهی یافت، بکوش تا به مقصود برسی و بخواه تا بیایی.

بکوب حلقه در را که عاقبت ز سرای      سری برآید چون حلقه را بجنابانی

من که رسوای جهانم، غم عالم پشیم است

کسی گوید که آب از سرش گذشته و رسوای خاص و عام است، آن که از بد بتر، برای او مفهوم ندارد. آب که از سر گذشت چه یک و جب چه صد و جب. آن که کارش از کار گذشته است. ورشکسته‌ای در کسب که طلبکاران به دنبال او هستند، برای او فرقی نمی‌کند که روزانه چند نفر درب خانه او را به صدا در بیاورند. چون که از حد بگذرد رسوا شود.

من که نمی‌خورم ولی برای هر کس که غذا می‌گذارید کم است

اشاره بر کودکی است که به هنگام عشا آشفته و قهر کرده و خفته بود، چون او را به خوردن غذا با اصرار دعوت نمودند حاضر به صرف آن نشد، لذا برایش سهمی نهادند که صبح بخورد. او که سر زیر لحاف و ناظر این کار بود چنین گفت: ... وضع حال کسانی را شامل می‌شود که در روند حرکت زندگی و برخورد با دیگران مصمم نیستند، نه پاپیش می‌گذارند و نه عقب‌نشینی می‌کنند، نه قهرند و نه آشتی، دوستی و دشمنی آنها معلوم نیست و قاطع نیستند، مذبذب‌اند و بی‌تصمیم، اینان در جامعه جایی ندارند و در کارها به حساب نمی‌آیند. امروز موافقند و فردا مخالف. امروز سر جنگ دارند و فردا طالب سازش. با یک دست پیش می‌کشند و با دست دیگر پس می‌دهند و عقب می‌نهند. قصد و نیت باطنی خود را هم در شرایط عادی بروز نمی‌دهند و اغلب مرموز و چون آب زیرکاه می‌باشند.

منگر اندر بتان که آخر کار نگریستن گریستن دارد

اشاره بر عدم دلبستگی به معشوق و مهوشان سیمین‌بری دارد که دلبستگی به آنها ایجاد وابستگی نماید و گسستن از آنها با درد و رنج و ناراحتی توأم باشد و نیز گاهی سبب انفعال و گوشه‌گیری نیز بشود. همچنین است دلبستگی به هر چیز مورد علاقه و دلپسند و دلچسب چون مال دنیا و زرپرستی و دنیاداری و تعلق خاطر در این رابطه، که گفته‌اند، آنچه بقا را نیاید دلبستگی را نشاید.

من گرسنه در برابرم سفره نان همچو عزیم بر در حمام زنان

اشاره بر نیازهای جسمی و ژنتیکی و روانی دارد که هر انسانی از بدو تولد تا به گاه مرگ و متناسب با کیفیت بدنی خود احساس می‌نماید و لازم است که از آنها بهره‌ور گردد، گرسنه به نان و سفره رنگین و برهنه به لباس محفوظ دارنده از سرما و گرما و پسر و دختر عزب و جوان به هم‌بستر و جنس مخالف برای ارضای شهوات. لذا عدم برخورداری هریک از مورد نیازها



به میله‌های سرکوفته و سپس به عقده‌های حقارت تبدیل می‌شوند و انفعال و سرخوردگی و یا طغیان و شورش را به دنبال خواهند داشت. لادینَ لِمَنْ لَامَعَّاشَ لَهُ، نیاز به بطن و فرج ایمان را زایل می‌سازد. مضافاً که با عدم ثبات و استقامت همراه باشد.

#### من مست و تو دیوانه، ما را که بَرَد خانه

زمانی عنوان شود که دو نفر همراه، همکار و با زندگانی مشترک هر دو گرفتار باشند و ناراحت و یکی نتواند رهبر و راهنمای دیگری باشد، زن و شوهری و لخرج که زندگی آنها حساب و کتابی نداشته باشد. دو شریکی که هیچ یک در کسب و کار ضابطه و قاعده‌ای در کار اعمال نکنند و در کارشان بی‌نظمی حکم فرما باشد. دو دوستی که هر دو از عوالم و ضوابط دوستی بی‌بهره باشند و بالاخره دو می‌خواره‌ای که هر دو در خوردن می‌زیاده‌روی نمایند و شبانگاه بخواهند به خانه برگردند.

من مست و تو دیوانه، ما را که بَرَد خانه      صدبار تو را گفتم کم خور دو سه پیمان

#### من می‌گم اَیْف تو بگو اَیْف

معلم مکتبی را شامل می‌شود که لکنت زبان داشت و به شاگرد به جای الف می‌گفت، اَیْف و شاگرد هم همین را تکرار می‌کرد و مورد اعتراض آخوند معلم قرار می‌گرفت. حالت عمومی کسانی می‌باشد که به عیب خود توجه ندارند، و عیب منبعث از خود در دیگران را با خود غیرمربوط می‌دانند، خانواده‌ای که در تربیت فرزندان نقص اصولی تربیتی دارند، و عیب بی‌تربیتی فرزندان را به جامعه و معاشر و همسایه نسبت می‌دهند. همیشه خود را مطهر و دیگران را آلوده و گناهکار دانستن. ورشکسته‌ای در کسب و کار که به نظم و ترتیب و کیفیت کار و برخورد با مشتری توجهی ندارد و وجود همکارهای زرنگ و مردم‌دار و باضابطه را در همسایگی خود از علت‌های ورشکستگی به حساب می‌آورد و از این قبیل.

#### من می‌گویم مو ندارد او می‌گوید بکن

کف دستی را گوید که مو ندارد. غیر ممکن را می‌خواهد ممکن نماید. می‌گویم فلج است می‌گوید راه ببر. می‌گویم بز نر است، می‌گوید بدوش. کسی را باید منظور داشت که وجود و لا وجود و مثبت یا منفی برای او فرقی ندارد، شعور تشخیص او گویا نیست و یا زورگو و قدرصفت است و می‌خواهد حرف خود را به کرسی نشاند، آن که می‌خواهد از سراب ماهی بگیرد. نادرقلی است و پول می‌خواهد. به این قبیل افراد بی‌منطق باید گفت، غیر ممکن است و

از غیر ممکن چیزی حاصل نشود و امکان ایجاد نشود.

من ندهم گر تو توانی بگیر

بی منطق و زورگو و قلدر مآب، آن که دین خود را ادا نکند و به گاه مطالبه چنین گوید... دیگری که مال سرقت شده اش را بیابد و سارق پس ندهد و رجز بخواند.

من ندیدم سلامتی ز خسان      گر تو دیدی سلام ما برسان

از افراد شقی، پست و دون همت انتظار مساعدت، یاری و مردم داری، اشتباه محض است.

من ندیدم جز شقاوت در لثام      گر تو دیدستی سلام ما رسان  
از بدان نیکوئی نیاموزی      نکند گرگ پوستین دوزی

من نوکر سلطانم نه نوکر بادنجان

آدمهای نوکر مآب و بی اراده و ابن الوقت و نان به وقت روز بخور این چنین باشند. کسانی که خود اراده و نظری ندارند و تابع نظر دیگران به ویژه صاحبان زور و زر و حاکمان هستند و شعارشان نیز چنین است «هر عیب که سلطان پسندد هنر است». سلطان محمود را بورانی بادنجان آوردند، بخورد و خوشش آمد و گفت بادنجان خوب چیز است، ندیم در مدح بادنجان چیزها بگفت، دگر روز با غذاها بادنجان آوردند که طبخی دیگر داشت بخورد و به ذائقه اش خوش نیامد، گفت بادنجان چیز خوبی نیست، ندیم در مذمت آن چیزها بگفت. محمود گفت مگر تو آن نیستی که در مدح بادنجان داستانها گفتی، پاسخ داد، قربان من ندیم سلطان هستم نه ندیم بادنجان.

من و گرز و میدان افراسیاب

کار رجزخوانان و میدان داران و مدعیان گردنکش و افراد خودخواه و پرمدعا می باشد. که خود را همه جا رهبر و راهبر می دانند و از خود بالاتر کسی را نمی شناسند و خود را متصف به صفات حسنه می دانند.

من آنم که رستم بود پهلوان      که رستم یلی بود در سیستان

نجویم بر این کینه آرام و خواب من و... داستان جوانی مغرور و ستبر بازو را به یاد می آورد که با کاروانیان به شام می رفت، آنگاه که سخن از دزدان و حرامیان به میان می آید، برای دفع و قمع آنها داستانها می گفت، اتفاقاً دزدان سر رسیدند و قافله را غارت نموده و به تاراج بردند، جوان را در آن هنگام دیدند که لرزه بر اندامش افتاده و بر پشت تخت سنگی مخفی شده است

جرات خودنمائی و پای پیش نهادن ندارد.

### منه بیرون ز حدّ خویشتن پای

برو سودای بیهوده میماید» اشاره بر حدّ و حدود خود در زندگی رعایت کردن و پا از گلیم خویش بیرون نهادن و به حریم دیگران تجاوز نمودن باشد. قدم به راه ممکن گذاردن. لقمه به اندازه دهان برداشتن. قبول کار در حدّ توان و قدرت و با توجه به امکانات موجود. سودای بیهوده در سر پروراندن و خود را به آب و آتش زدن، آن چه و خواستهائی که با عدم توفیق همراه خواهد بود و بسا که گرفتاری هم به دنبال خواهد داشت.

### منه در میان راز با هر کسی که جاسوس همکاسه دیدم بسی

تأکید بر رازداری و حفظ اسرار مگو از هر کسی حتی با نزدیکتر کس، که راز چون عیان شد بر سر زبانها افتد و زیانها و رسوائیها به بار آورد. به ویژه آنگاه که به گوش بدخواه ریاکار و آدمیزادگان هفت رنگ و به ظاهر دوست برسد. آنها که نمک می خورند و نمکدان می شکنند، امروز با دوست هستند و فردا در جبهه دشمن. هر آن رازی که داری با دوست در میان منه. شاید که روزی دشمن گردد.

### من هم پایم شکسته است

داستان کشیشی می باشد که در کلیسا می گفت مردان هم از زنان خود ناراضی اند و علت را سؤال می کرد. زنی نظر او را وارد ندانست و رد کرد، کشیش گفت به رأی می گذاریم و خواست همه کسانی که از زن خود ناراضی هستند، قیام بکنند، همه بلند شدند به جز یک نفر. کشیش اظهار داشت. خوشحالم که اقلّ یک نفر راضی در این رابطه پیدا شد. مرد گفت من هم دیروز با زنی نزاع کرده ام و پایم را شکسته است و گرنه بلند می شدم.

### مواز زبان برآمدن

کنایه از تکرار مرتّب مطلب و دستور و فرمان، بدون آن که در کسی مؤثر واقع شود و یا گوشش به آن بدهکار باشد. از آمر و گوینده تکرار و از شنونده و مجری کم شنیدن و ملحوظ نداشتن است. شاگردی که سر کلاس به سخنان و درس معلّم بی توجه است. فرزندی که به ارشاد و راهنمایی والدین خود اهمّیت ندهد، پند آنها را از این گوشش بشنود و از آن گوش به در نماید. فرزندان و شاگردانی اینچنین را، سر به هوا گویند.

### مور در خانه خود حکم سلیمان دارد

چون، به پیش خویش هر کس شهریار است. آنجا که فردی جلو خانه خودش که پشتیبانی وجود دارد، سربلند کند و مبارز بطلبد. سگ درب خانه صاحبش پارس می‌کند و در کوچه پستی دم لای پا می‌کشد. گربه در خانه صاحبش شیر نر است. اشاره بر حال و مقال افرادی دارد که نزد خودی و بیگانه، در شهر خود و یا غربت، گاه توان و یا ناتوانی برخوردارند و بر یک منوال نمی‌گویند و عمل نمی‌کنند. چرا که از صداقت و سلامت نفس برخوردار نیستند.

### موش از...ش بلغور می‌کشد

کنایه از نهایت ضعف و ناتوانی و درماندگی طرف باشد، زار و نزار است، قدرت حرکت و دفاع از خود ندارد. آدمی معتاد و مبتلا که هست و نیست خود را به بهای مواد مخدر داده و آه در بساط ندارد. قماربازی که نقدینه، منقول و غیرنقول را پای قمار باخته است. اینان کسانی هستند که دیگران رغبت یاری و کمک به آنها را ندارند. مطرود دوست و خانواده و منفور جامعه‌اند.

### موش به سوراخ نمی‌رفت جاروب به دمش می‌بست

آنکه پائین پائینها نمی‌ره، بالا بالاها هم راهش نمی‌دهند. توی ده راهش نمی‌دادند، خانه کدخدا را سراغ می‌گرفت. خانواده‌اش به نان شب محتاجند، مهمان دعوت می‌کند. در شرایط عادی اهل محل از رؤیت و وجود او بیزارند، میخوارگی و بدمستی هم می‌کند. کسانی را شامل می‌شود که خود را نشناسند، ادعاهای بزرگ داشته باشند و بدون امکان و وسیله به کارهای بزرگ دست بزنند.

### موش خودش چپست که کله و پاچه‌اش چی باشد

زمانی گفته می‌شود که فردی بی‌مایه و حقیر که در بین اقران و امثال جا و وزنی ندارد دیگری را تهدید بکند و پیغامی این چنین بدهد. داداش اینا باش... خودش چه آشغالیه که تهدیدش چی باشد. سگ خودش چیه که پشمش چی باشد. کتّه خودش چیه که آبش چی باشد. در مقام تحقیر و توهین به ویژه در پاسخ پیامهای تهدیدکننده و توهین آمیز عنوان کنند.

### موش دوآیندن در کار کسی

کنایه از خرابکاری کردن، چوب لای چرخ گذاشتن، استخوان لای زخم باقی گذاردن، خلل

وارد نمودن و غیر مستقیم و موزیانه در روند حرکت و کار کسی کارشکنی کردن باشد. مانع از انجام صحیح و سالم کار شدن است.

#### موش کور نمی‌خواهد که آفتاب برآید

همچون شب کور که از آفتاب بیزار است و از نور فراری. چنین است هر خائن بیمناکی را از رسیدگی و بروز خیانت و گناه، دزد از آفتابی شدن کیفیت کار و سرقت و رسوائی و تعقیب و محاسبه و حسابرسی، شاگرد تنبل و فراری از امتحان، زن فاسد و خائن از بارداری و دروغگویی و دروغگو از پایان کار و افشای حقیقت.

#### موش و گربه چون به هم سازند، وای بر دکان بقالی

آنجا که دزد و پاسبان با هم بسازند. خواب و آسایش مردم از بین برود. می‌خواره و ساقی که با هم بسازند بدمستی و بدکرداری را سبب شود.

سگ چو با گرگ سازگار شود  
کار چوپان و گله زار شود

#### موم از سر نرمیست چنین نقش پذیر

کنایه بر انعطاف‌پذیری و دارا بودن حس سازش‌الفت و در سختیها و روبه‌روئی با معضلات نرمش و نرمی به خرج دادن باشد، به خلاف افراد یک‌دنده و سختگیر، آنان که به سبب جهل و خودخواهی ناشی از آن در برخوردها و گرفتاریها حاضر به گذشت نیستند. پدری که گناه فرزند و همسر خود را حتی برای یک دفعه هم نمی‌بخشد، بدون توجه به آنکه انسان جایزالخطا می‌باشد، معلمی که شاگرد خاطی را نمی‌بخشد و بسا که با فشار بر او باعث ترک تحصیل می‌شود حال آنکه معلّم باید چون پیغمبری بخشنده باشد، نه لجوج و انتقام‌جو بلکه مرشد و راهنما و راهبر.

#### مومن مسجد ندیده

لابالی و نداشتن مشی و قاعده‌ای معنوی در زندگی ضمن ادّعی داشتن کمالات انسانی کسی را گویند که مدّعی می‌باشد ولی چیزی در او مشهود نیست.

#### موی از ماست کشیدن

کنایه از کنکاش و بررسی خیلی دقیق و داشتن دقت نظر باشد. آنکه سطحی و سرسری به رویدادها ننگرد، عمقی و ریشه‌ای بررسی نماید، قاضی و داوری که اظهارات مختلف و همه

جانبه از شاکی و مشتکی و شاهد و ناظر همه را دقیقاً بررسی نماید. معلمی که علل عدم توفیق دانش‌آموز را زیر ذره‌بین قرار می‌دهد. بررسی توفیق و یا عدم توفیق ملتی را در اقتصاد و سیاست و روابط اجتماعی. آنچه در بقا و یا سقوط حاکمان دخالت مستقیم دارد و موثر می‌تواند باشد. مثل، مته به خشخاش گذاشتن.

#### موی بر اندام کسی راست شدن

اشاره بر هراس بیش از حد داشتن، ترسیدن و ترس ناگهانی، همچنین است جا خوردن با تعجبی شدید از شنیدن و یا دیدن حرکت و رویدادی صعب و آزاردهنده و مدهش. یک سر موی از اندام تو گر کم گردد مویها گردد از آن بیم بر اندام راست. آدم چیزهایی می‌بیند که مو بر بدنش راست می‌شود. تعجب ترس و تأثیر درونی آن. کنش و واکنش.

#### موی بینی بلند شدن

حکایت از مزاحمت و عامل مزاحمت پیدا شدن دارد. یا روموی دماغ شده و رها نمی‌کند. نمی‌دانی چقدر سمج است. ول کن معامله نیست. دو پاشو به زمین چسبانده و می‌گردد نمی‌شم. دو پاشو تو یک کفش کرده و مطالبه می‌کند. کار آدمهای مزاحم و بی‌منطق و به حرف درست و حسابی بی‌توجه باشد. درد سر ایجاد کردن. به زحمت انداختن و ناراحت نمودن است.

#### موی به درزش نمی‌رود

اشاره بر دقت نظر و اهتمام و درستی و صحت عمل و اطمینان خاطر در کار باشد. فلانی خیلی دقیق است، مودرز کارش نمی‌رود. به هر گاه تصمیم بگیرد به هیچ عنوان و هیچ شکل منصرف نخواهد شد و با اطمینان آن را به پایان می‌رساند.

نمودند هرچ از هنر داشتند  
به سالی کم و بیش، بیش از هزار  
شتابنده کوهی ز آسیب باد  
که در درز او موی را ره نبود.

هنرپیشگان تیشه بر داشتند  
کشیدند کشتی به دریا کنار  
اساسی که بر آب داند ستاد  
مهندس ز پیوند آگه نبود

#### موی در میان دو تن نگنجیدن

کنایه از نهایت محکم بودن پیوند دوستی و یکرنگی، دوستانی یکرنگ، دوستانی جانی نه

نانی و زبانی. دو دوست که هیچ رویدادی نخواهد توانست آنها را از هم جدا نماید  
 کجا رسم به کنار تو با تنی چون موی که موی با تو مرا در میان نمی‌گنجد  
 گفتم به میان من و تو موی نگنجد زان لاجرم از بنده نهان کرد میان را  
 لب اندر لب نهاده روی بر روی نگنجد در میان هر دوشان موی

مویش را آتش زدند.

داستان آتش زدن موی دیو در داستانها می‌باشد که چون دارندگان موی یکی از موها را آتش  
 می‌زدند، دیو تنوره کشان حاضر می‌شد و به آنها کمک می‌کرد، یا چون چراغ جادویی  
 علی‌بابا و چهل دزد بغداد. زمانی که مطلبی در رابطه با کسی مطرح باشد و او بی‌خبر و ناگهان  
 سر برسد، چنین گویند... همان زمانی رسید که حضور او ضرورت داشت.

مویش را در آسیاب سفید کرده است

کنایه از آنکه از گذشت عمر پند نگرفته و عبرت و تجربه نیندوخته و هر پیری تجربه‌ای را  
 چنین گویند... با آنکه پیر است بی‌تجربه و نادان است. چون آسیابان که از گرد آرد همیشه سر  
 و مویش سفید است ولی تجربه‌ای نیندوخته است.

موی شکافتن

کنایه از کنجکاو بودن، دقت نظر برای پی‌بردن به عمق مطلب و موضوع. مثل موی از  
 ماست کشیدن

مه چو لاغر شود انگشت نما می‌گردد

اشاره بر هلال ماه شب اول است که همه بر آن توجه دارند و در آینه و آب زلال و یا روی  
 عزیزی به آن نظاره می‌کنند و خوشی و خوشبختی برای خود و کسان خود در آن ماه آرزو  
 می‌نمایند، حال آنکه به بدر و تربیع نظری نیست. پیشرفتهای علمی هم به ریاضت و زحمت و  
 مشقت بستگی دارد. لذا ریاضت کشی که به بادامی می‌سازد، تنی نحیف دارد و نیز عالمی و  
 ریاضی‌دانی که مورد احترام جامعه می‌باشد.

خمار آلوده با جامی بسازد

دل عاشق به پیغامی بسازد

ریاضتکش به بادامی بسازد

مرا کیفیت چشم تو کافی است

## مهربانی مهربانی آورد

هر عملی را عکس‌العملی باشد درخور آن. دل به دل راه دارد.

اگر قلبم از قلبت آگاه نیست      پس القلب یهدی الی القلب چیست  
آنچه که باید، از پدر و مادر نسبت به فرزند، معلم در رابطه با شاگرد، بزرگترها با کوچکترها و  
بالاخره همه افراد جامعه نسبت به یکدیگر اعمال شود و به خلاف دشمنی که یک طرفه هم  
می‌شود، مهر و محبت و دوستی باید دو طرفه باشد، بابا ظاهر گوید،

چه خوش بی تا محبت هر دوسر بی      که یک سر مهربانی در دسر بی

## مهر را که داده و گرفته

هنگام بله برون برای ازدواج و به گاه تعیین مهریه گفته می‌شود. بیشتر خانواده عروس که  
می‌خواهند مبلغ و میزان مهریه را بالا ببرند، چنین گویند... در صورتیکه با عدم توافق و طلاق،  
بسیاری مهر را داده و یا گرفته‌اند.

## مهر گیاه دارد

کسی را گویند که جلب محبت می‌کند، گرم و صمیمی است. کنایه از دارا بودن نیروی جاذبه  
دوستی باشد. آنکه دوستان بسیاری دارد. مثل، مهره مار داشتن.

## مهرم حلال و جانم آزاد

در رابطه با عدم سازش بین زن و شوهر و نداشتن توافق اخلاقی، آنگاه که زن بخواهد خود را  
آزاد نماید مهریه خود را می‌بخشد و چنین می‌گوید... همچنین است در نابسامانیهای اجتماعی  
و عدم سازشها. خانه شاگردی که می‌گفت حقم حلال و جانم آزاد. رهایم کنید، چیزی از شما  
نمی‌خواهم

## مهره افتاده تا چه نقش آید

اشاره بر آنکه کاری است انجام شده، راهی است طی گشته، معامله ایست پایان یافته تا ثمره  
کار چه باشد، اینجا دیگر تدبیر نقشی نمی‌تواند داشته باشد و چه پیش آید. در رابطه با نرد و  
تخته و مهره، شاعری چنین گوید، و اینکه سر رشته کار از دست من و تو خارج است.

آسمان تخته و انجم بودش مهره او      کعبتیش مه و خورشید و فلک نرّاد است  
با چنین تخته و این مهره و این کهنه حریف      فکر بردن بودت عقل تو بی‌بنیاد است  
کار بر آمد کار است نه دانستن کار      طاس چون نیک نشیند همه کس نرّاد است



مه‌فشانند نور و سگ عو عو کند «هر کسی بر خلقت خود می‌تند»

در رابطه با یاوه‌سراییه‌های معاندان و دشمنان بدخواه عنوان کنند. آنجا که بدخواه زبان به شماتت و بدگوئی بچرخاند. که زبان در حال بدگوئی و غیبت مردمان چون سیخ تنوری است که در چرخش، آتش را شعله‌ورتر سازد. رواج مطالب زشت و ناهنجار و بدبین‌کننده و رجزخوانیها، هم چنین پاسخی دارند.

### مهمان حبیب خداست

اشاره بر احترام و بزرگداشت مهمان باشد. «أَكْرَمَ الْأَضْيَافِ وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا»، مهمان را گرامی بدارید اگرچه کافر باشد. در بین ایرانیان معروف است که مهمان روزی خود را با خودش می‌آورد. مهمان هر که هست، خانه هر چه هست، یا، رزق خود به دست تو می‌خورد مهمان. در رابطه با مهمان، مطلب بسیار است که اجمالاً شمه‌ای از آنها از نظر می‌گذرد. مهمان دیروقت خرجش با خودش است. مهمان ناخوانده هدیه خداست. مهمان که یکی شد صاحبخانه گاو می‌کشد. مهمان یک روز دور روز است. به طنز هم گویند، مهمان خر صاحبخانه است. مهمان خنده بر لب است و صاحبخانه خون به جگر، البته مهمانی که جاگرم کرده و قصد رفتن نداشته باشد. یا مهمان منی به آب آن هم لب جوی. مهمان مهمان را نمی‌تواند ببیند و صاحبخانه هیچکدام را. مهمان تا سه روز عزیز است.

### مهمات تأخیر بر نگیرد

اشاره بر آن که، در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست. امر مهم فوریت دارد، چرا که برای جلوگیری از انجام امری مهم امکان خرابکاری وجود دارد، با کارشکنی و چوب لای چرخ گذاشتن هم می‌توان مواجه شد. لذا باید در انجام کارهای مهم تأخیر روانداشت، که دشمن و معاند و بدخواه در کمین‌اند.

### میازار موری که دانه کش است

اشاره بر خودداری از آزار و اذیت زبردستان و ضعیفان دارد. به افرادی باید گفت که از بالاترها و مسئولان اطاعت امر می‌کنند و خود را کوچک می‌نمایند و به هر زشتی و دنائتی برای امثال امر آنان تن در می‌دهند ولی با زبردستان و کوچکترها و مادونها چون حیوان و برده رفتار می‌کنند. ضعیف‌کنند و از نوکر صفتی برای آمران شاد و خوش‌دل.

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش<sup>۱</sup> است  
مردم آزاری طریق دد بود.

### میاسای ز آموختن یکدمی

أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ. یا، أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالسَّيْنِ. ز گهواره تا گور دانش بجوی. علم را طلب بکنید، اگر باید که به چین بروید «آن روزها رفتن به چین مشکل بوده است» از وجود مشکلات در راه تحصیل علم نباید ترسی به دل راه داد.

ز دانش میفکن دل اندر گمان میاسای ز آموختن یکزمان

### میان این هیرو ویر، بیا و زیر ابروی مرا بگیر

زمانی گفته می شود که در بحبوحه گرفتاریها و بروز مشکلات و مشقات یکی خارج از برنامه، مطلبی به نفع خودش را مطرح نموده و بخواهد که به کار او توجه شود. زیر ابرو برداشتن ینگه<sup>۲</sup> زمانی که کار عروس لنگ است و همه منتظر. کرایه خانه پرداخت نشده، هزینه های کمرشکن زندگی برای مرد ناراحتی ایجاد کرده و خانم خانه برای رفتن به مهمانی و یا مجلس عروسی لباس و یا تزئین مخصوص بخواهد.

### میان پیغمبرها جرجیس را پیدا کرده

گویند جرجیس از صورت نازیبا بوده است، لذا هرکسی برای میانجیگری و یا اعزام به جهت حل مشکل آدمی غیر واجد شرایط انتخاب و معرفی نماید، چنین گویند... «فردی می خواهد وام بگیرد به کسی که وام دهی ناجور را معرفی نماید می گویند. «او یکی از قدیسین بوده که در زمان دیوکلسین امپراتور روم شهید شد» منسوب به پیغمبری هم بوده است.»

### میان جنگ شرح می پرسد

بیمار در حال نزع است و نیازمند معالجات فوری، او درباره کیفیت سرایت بیماری و انواع آن شرح و تفسیر می خواهد. میان دعوا نرخ تعیین کردن. کنایه از سؤال و خواست نا به جا و کلام بی جا باشد. هر سخن جانی و هر نکته مقامی دارد. میان دریا طلب گرد نمودن و در کویر دنبال چشمه آب حیات رفتن است.

۲. زن و یا زنهای همراه عروس خانم.

۱. خَش هم می گویند، در ضرورت شعری.

### میان دعوا حلوا خیر نمی‌کنند

چرا که دعوا با شرّ و بدی و جدال و نزاع توأم است. پاسخ کسی باشد که پس از خاتمه دعوا و هتّاکی و فحّاشی و زد و خورد، گله نماید که چرا طرف دعوا به او توهین نموده و فحّاشی کرده است. انتظار و توقّع بی‌جای کسانی است که در جدال و نزاع وارد می‌شوند، به جای این که با گفتگو و واسطه و میانجی مورد اختلاف را حل نمایند در عین حال که می‌خواهند به آنها توهین نشود و هتک حرمت نگردد. می‌خواهند به آب بزنند ولی تر نشوند، در صحرا با گردباد همراه بشوند ولی گرد و خاک آزارشان ندهد.

میان دو کس جنگ چون آتش است      سخن چین بدبخت هیزمکش است

در مذمت سخن چینی و نّمّامی و شکر آب نمودن رابطه بین دو یا چند نفر باشد، عملی و حرکتی ناپسند و مشمّزکننده، آنچه شرمساری و انفعال همیشگی به دنبال دارد و خفت و خواری که پس از آشتی صاحبان اختلاف متوجّه نّمّام خواهد بود.

کنند این و آن خوش دگر باره دل      وی اندر میان شوربخت و خجمل

معمولاً سخن چین باید بدنهاد و از فطرتی پلید برخوردار باشد. چه دزد مال را نیاز به دزدی وامی‌دارد ولی سخن چین را فطرت.

### میان دعوا نرخ تعیین کردن

کار آدمهای زرنگ و وقت‌شناس است، زمانی که نزاع اوج گرفته و تضاد نظرها، بالا می‌گیرد، از طرف دعوا هر چند به طور ضمنی اقرار می‌گیرد. زن و شوهری اختلاف دارند و شوهر پا تو یک کفش کرده که همسر خود را طلاق بدهد، مهریه سنگین است طرف زن با رندی از معامله و نقدینه مرد اطلاع به دست می‌آورد و در حضور جمع اقرار می‌گیرد. تهییج نمودن خلافکار بر اقرار به کارهای خلافی که به حساب خودش با زرنگی انجام داده و سوءاستفاده از آنها در گامهای ضروری. اگرها را بین دعوا مطرح نمودن است.

### میان دو سنگ آرد طلبیدن

کسانی را شامل می‌شود که در هر شرایطی به خود و منافع خود فکر می‌کنند، به خود می‌اندیشند، به هر کاری که گمارده شوند و به هر امری که دعوت شوند چنین طرز تفکّری دارند، اگر دعوت به میانجیگری شوند که شرّی را به خیر برسانند، نزاعی را به آشتی و یا غم و اندوهی به شادی مبدّل سازند، به نحوی سهم خود را دلال وارو در یک روند و حرکت منظور

می‌دارند. افرادی طمّاع، سودجو و ابن‌الوقت.

#### میان شنیدن همیشه تهی است

شنیدن کی بود مانند دیدن. اشاره بر آن که دیدن و یا شنیدن یک رویداد یا یک موضوع توسط دو نفر یک برداشت را به همراه نخواهد داشت و توضیح و تفسیر و بیان آنها در این رابطه به یکسان نخواهند بود. در اخبار به ویژه آنگاه که از زبانها شنیده شوند و به اصطلاح دست به دست بگردند، دگرگونیهای بسیار به وجود می‌آید. مطالب مغرضانه، ساختگی و تغییر وجه یافته اخبار را دگرگون و زیر و رو می‌سازد. بی‌پایه و اساس و ناهنجار بودن بیشتر اخبار به سبب دهان به دهان گشتن و با اغراض شخصی و بدسگالیه‌ها آلوده شدن است.

میان شنیدن همیشه تهی است      تو دانی که دیدن به از آگهی است

#### میان عاشق و معشوق فرق بسیار است

اشاره بر آن که عاشق طالب است و معشوق مطلوب عاشق خواهان از صمیم قلب است. تا خواست معشوق چه باشد.

تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی      کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد  
عشق آن چیز است که چون بر فروخت      غیر معشوقه هر چیزی بسوخت

#### میان کلامتان شکر

زمانی گفته می‌شود که فردی بخواهد بین سخن کسی مطلبی بگوید، یا، گوید شکر به لب نگهدارید، درست نقطه مقابل افرادی بی‌ادب و وّزّاج که میان کلام هرکسی بدون معذرت‌خواهی می‌دوند، قطع می‌کنند و قاعده و ضابطه‌ای هم در این رابطه در کارشان نیست، به قول معروف، تو حرف این و آن می‌دوند. افرادی سبکسر و بی‌مایه.

#### میان ناخن و گوشت جدائی نمی‌توان انداخت

دو چیزی که لازم و ملزوم یکدیگرند. کنایه بر وجود علقه و مودّت و پیوستگی پدر و مادر و فرزند، برادر و خواهر و حتّی دوستان جانی نه نانی و زبانی و زن و شوهرهای محبّ دوست. زمانی عنوان کنند که یکی بخواهد بین دو برادر جدائی بیفکند یا بین پدر و فرزند. که فرزندان را از پدر و مادر و خویشان را از بنی اعمام و پیوندان نمی‌شود جدا نمود. افراد بدخواه و بدسرشت چنین‌اند، سرشتی از تربیت و کیفیت رشد.

می بخور منبر بسوزان آتش اندر خرقة زن ساکن میخانه باش و مردم آزاری مکن  
در مذمت مردم آزاری و هتک حرمت و شرف دیگران، به ویژه نزدیکان و دوستان می باشد.  
برای انسانها و آنان که به رحم و شفقت و انسان دوستی پای بند می باشند. سفارشی بر حیوانها و  
حتی موران هم آمده است.

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است  
به نزد کهان و به نزد مهان به آزار موری نیرزد جهان  
پارسائی را کم آزاریست جفت شخص دین را آن شمال است، این یمین  
مردم آزاری کار افراد بدنهادی می باشد که نه تنها از غم و رنج دیگران ناراحت نمی شوند،  
بلکه راحت خود را در رنج دیگران جستجو می کنند و لذت می برند.

#### میخ طویله پای خروس

به طنز به آدمهای کوتوله و کوتاهتر از حد معمول می گویند. اغلب کوتوله های مادر زاد را نیز  
گویند، رشید و عزیز پدر و مادر. بدان سبب که هر کسی خود را به کمال پندارد و فرزند خود  
را به جمال و نیز والدین نسبت به اطفال ناقص یا بیمار عواطفی مخصوص دارند.

#### می خواهد از آب بگذرد پایش هم تر نشود

به کسانی مربوط می شود که مرتکب اعمال خلاف می شوند و می خواهند که کسی متوجه نشود،  
و اگر پاک بوده اند، آنچنان باقی بمانند، اگر خوشنام بوده اند و نکو نام، به نیک نامیشان  
لطمه ای وارد نشود. دروغ آنها بر ملا نشود و در راستگویی مشهور بمانند. بدون توجه بدان که  
هر هائی هوئی دارد و با هر عملی عکس العملی می باشد.

#### میدان آرزو فراخ است

اشاره بر آمال و آرزوهای بی حد و حصر و پایان ناپذیر که به ویژه آدمهای دنیا دار و  
پول پرست در چنته دارند، بدان حد که پایانی بر آنها مترتب نیست و کار عزرائیل را دشوار  
می نمایند.

#### میراث خوار بهتر از چشته خوار است

چشته خوار به کسی گویند که مزه خوردنی مطبوع زیر زبانش رفته و یا چیزی مفت نصیبش  
شده باشد، چنین فردی عادت به مفتخوری پیدا می کند فردی خواهد بود مزاحم و منحرف و  
کم کم دزدی ماهر از کار در می آید. ولی میراث خوار، اگر چه میراث مفت است ولی برای

یک دفعه است آن هم مال خودی.  
میراث پدر خواهی علم پدر آموز کاین مال پدر خرج توان کرد به یک روز.

### میرزا قشمششم

به آدمی جلف و بد لباس و با ادا و اطوار گویند. آنکه حالاتی زنانه هم از خود بروز می دهد. او اراده و پرنسپی درست و سالم ندارد و مقید به اصولی نمی باشد.

### میرنج همیشه و مرنجان کس را

مثل، رنج خود و راحت یاران طلب. آنکه رنج رسیده از طرف دیگران را تحمل می کند ولی در صدد عمل به مثل بر نمی آید، اهل آزار و اذیت نیست ولی به دردمندان و مظلومان توجهی انسانی دارد.

تا بتوانی خسته مگردان کس را	بر آتش خشم خویش منشان کس را
گر راحت جاودان طلب می داری.	میرنج همیشه و مرنجان کس را

### می زنی، می خوری

هر کنشی را وا کنشی. هر عملی را عکس العملی است.

چو بد کردی شو ایمن ز آفات	بدی را بد بود آخر مکافات
زدی ضربتی، ضربتی نوش کن	غم عالمی را فراموش کن
این جهان کو هست و فعل ما ندا	سوی ما آید نداها را صدا

به کسانی باید گفت که به جای نیکی انتظار نیکی دارند ولی سزای عمل بد و زشت کاری را انتظار ندارند.

چون تو بزنی بایدت خورد	این خود مثل است در خراسان
------------------------	---------------------------

### میش را به گرگ سپردن

مثل امانت را به دست دزد دادن. چون کسی که در عهد قدیم، برای مسافرت های طولانی چون حج بیت الله، همسر جوانش را به امین الشریعه ای خائن شهر می سپرد که در اندرون با همسر و بچه هایش دوران سفر شوهر را سپری نماید و به او خیانت می شد. حراست شهر و نگهبانی مال و ناموس مردم را به پاسبان و حاکم منحرف و فاسد سپردن. فرزندى را برای امر تعلیم و تربیت به معلّمی جاهل و نااهل سپردن و انتظار صلاح و رستگاری و نجات کامیابی داشتن است.

## می‌گویم نر است، می‌گوید بدوش

اشاره بر امر و حکم زورگویان بی‌منطق و قلدر مآبان بی‌آزرم است، که می‌خواهند هر غیر  
ممکنی را با زور ممکن و هر منکری را مباح بگردانند. می‌گویم ندارم، می‌گوید بده، می‌گویم  
مثل کف دست است وضع من که مو ندارد می‌گوید کاری بکن که در بیاورد. می‌گویم چاه  
خشک است و آب ندارد، می‌گوید، یک کاری بکن که یک سطل آب به ما برسد. می‌گویم  
بچه کند ذهن و عقب افتاده است و چیزی به آسانی یاد نمی‌گیرد، می‌گوید، باید عالم بشود.  
آنکه منطق سرش نمی‌شه و حساب و کتابی در روند حرکت زندگی‌اش وجود ندارد.

## میل خیر به خیر است و میل شرّ به شرّ

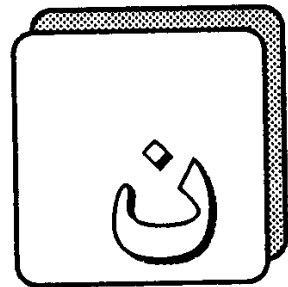
كُلَّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ، نیکان نیک پندارند و بدان بد سگال به بدی سگالیدن. نیت خیر به  
بدی نگراید و کج فکر راسترو نشود.

میان زاغ سیاه و میان باز سفید	شنیده‌ام ز حکیمی حکایتی دلبر
به باز گفت سیه زاغ هر دو یارانیم	که هر دو مرغیم، از اصل جنس یکدیگر
جواب داد که مرغیم جز به جای هنر	میان طبع من و تو میانه هست نگر
خرند از آنکه بماند ز من ملوک زمین	تو از پلیدی مردار پر کنی ژاغز <sup>۱</sup>
ز رحمت است مرا رنگ و رنگ تو ز عذاب	که من به فال ز معروفم و تو از منکر

## میمون در حمام بچه‌اش را به زیر گرفت

چون سنگهای حمام داغ بود و پشتش سوخت، بچه‌اش را واسطه و مانع قرار داد. انسانهایی این  
چنین هم وجود دارند، از عواطف و احساسات، انسانی عاری که عدم وجود رحم و شفقت و  
مهر و عطوفت زاییده آنست انسانهایی که به گاه بلا و سختی، همه چیز و همه کس را فدا  
می‌کنند، مادری که بچه‌اش را به هر وضع که باشد سر راه می‌گذارد و آنکه فرزندان را رها  
می‌کند و ترک شوی و خانه می‌نماید. نام مادر چگونه بر آنها روا باشد. حاکمان و زورمداران  
که برای بقای خود انسانها را گروه گروه می‌کشند و به دست جلادان و جوخه‌های اعدام  
می‌دهند. چه فرق است با «میمونی که در حمام پشتش سوخت بچه‌اش را زیر پایش گذارد.

۱. سنگدان، کیسه‌ای که بین حلقوم و معده مرغ.



ناامیدی را خداگردن زده است.

به افراد منفعل و سرخورده و گوشه‌نشین و مایوس باید گفت که دنیا را پایان یافته و زندگانی را مختوم می‌دانند و بر خلاف اصل امید و امیدواری گویند:

ناآمدگان اگر بدانند که ما  
از دهر چه می‌کشم نایند دگر  
بدون توجه به آنکه گفته‌اند،

در ناامیدی بسی امید است  
پایان شب سیه سپید است  
آنانکه درهای امید را بسته و زندگی را به بن بست رسیده می‌دانند.

ناپسند است غفلت از عاقل:

جاهل غافل است و غفلت ثمره کم‌خردی و بی‌دانشی باشد، او که حساب رویدادها را ندارد و از توجه به حرکتها و دگرگونیها فارغ است. فارغ‌بالی بالفطره. غفلت و بی‌توجهی آنچه از افراد عاقل و بالغ پسندیده نیست. چرا که غافل موفق نمی‌باشد. غفلت حرمان و ندامت و پشیمانی به بار می‌آورد.

ناجسته، خاک ره به کف آید نه کیمیا:

که گفته‌اند، سایه حق بر سر بنده بود  
عاقبت جوینده یابنده بود  
به کسانی باید گفت که نابرده رنج طالب گنجند.

از این بایست چندین رنج بردن  
که بی‌رنجی نخواهد گنج بردن  
کائی که کنی ز بهر گوهر  
سنگت دهد اول وانگهی زر  
چون باز زنی ز نیشکر بند  
خس در دهن آید اول از قند  
تا ک از پس غوره می‌دهد مل  
شاخ از پس سبزه می‌دهد گل



خواهی قلمت به چرخ ساید بی دود چراغ بر نیاید. «بجوی و بیاب»

ناچار خوشه چین بود آنجا که خرمن است:

آنجا که شهد است، خرس عسل خوار هم هست و هر جا که گل است زنبور شه‌گیر در پرواز، بی مایه فطیر است. «دارندگی و برازندگی» خرمنی که مایه برکت است، مسکین خوشه چین هم به گردش می‌گردد و بهره می‌برد. خرمن علم هم خوشه چینش شاگرد و متعلم است و تنها خرمنی که از داد و دهش چیزی از آن کم نشود، بلکه زیادت گیرد و به تبحرش افزایش دهد. در این رابطه است که گفته‌اند.

خداوند خرمن زیان می‌کند که بر خوشه چین سرگران می‌کند  
مال و ثروت هم باید چنین باشد و با توجه و صرف آن به امور خیریه و تأسیس مدرسه و بیمارستان سهم خوشه‌چینان را که همان نیازمندان جامعه می‌باشند، ادا نمایند.

ناچاری را چه دیده‌ای:

خانه‌نشینی بی‌بی از بی‌دچاری است. افراد سست عنصر از روی ناچاری به هر خفت و خواری تن در می‌دهند ولی صاحبان اراده و همت چاره‌جوئی می‌کنند، راه می‌یابند و ناچاری سبب بروز شخصیت آنان می‌شود. احتیاج بالاترین ضرورت و ناچاری را به وجود می‌آورد. برخی بر این عقیده‌اند که،

آنچه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج  
احتیاج ما در همه اختراعات و اکتشافات می‌باشد و این درست عکس آن نظریه می‌باشد.

ناخن به دندان گرفتن

مثل، انگشت حسرت به دندان گزیدن یا انگشت حیرت. زمانی که مشکلی رو کرده باشد و حیرت ایجاد شده باشد آنجا که فرد از عهده حل آن بر نیاید، از شخص مورد اعتماد عملی سر بزند که توقع آن را ندلمشته باشند. حادثه‌ای رخ دهد غیر منتظره و ضایعه‌ای به وجود آید. همچنین است بذل و بخشش و انعام از طرف خسیسی که نم‌پس نمی‌داد و پول به جانش بسته بود. مغرض و بدخواهی عملی نیک انجام دهد و نام نیک بجوید. در مجموع دیدن و شنیدن امری به خلاف انتظار و روال عادی - سر به جیب تفکر فرو بردن و در بحر مکاشفت مطلب مستغرق گشتن است.

## ناخن خشک بودن

کنایه از خسیس بودن و در کارهای اجتماعی و خیر شرکت نمودن. آنکه آب از دستش نمی‌چکد، تب برای خود و مرگ همسایه را روا دارد. نفعش به احدی نمی‌رسد نه یدی و نه مالی، این قبیل آدمها برای تهییج دیگران، به به گوی زرنگی هستند. ماشاالله، انشالله ورد زبانش است. به ویژه اگر از حرکت آنها چیزی هم به خودشان برسد و از نمد به دست آمده کلاهی هم نصیبشان بشود.

## ناخنکی صاحب سلیقه هم می‌شود

کسی را گویند که به هر محلّ و دگانی که وارد شود و مواد غذایی از جمله آجیل و شیرینی به چشمش بخورد، دستش برای بهترین آنها دراز می‌شود و از هر چیز بهره‌ای می‌گیرد. اغلب فروشندگان زرنگتر از آنها برای محاسبه مواد مورد ناخنک ته ترازو<sup>۱</sup> را به زمین می‌زنند. به طنز می‌گویند،<sup>۲</sup> ناخنک خر را شل می‌کند.

## نادان را بهتر از خامشی نبود

زبان و گفتار نمودار تفکر شخص می‌باشد و شخصیت و وزن را عیان می‌سازد.

زبان در دهان خردمند چیست	کلید در گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی	که گوهر فروش است یا پيله‌ور

## نادانترین مردم کسانی هستند که، از کهتری به مهتری رسیده باشد

و همچنان او را به چشم کهتر بنگرند.

اشاره بر اینکه بسا مهمتران که از کهتری به مقام رسیدند. چه بسیار از مخترعان و مکتشفان و دانشمندانی که از خانواده‌های فقیر و خدمتکار بزرگان بودند و در اثر کوشش و همت والای خود کامیاب شدند، همچنین است وضع در حکومتها یعقوب لیث صفاری رویگرزاده‌ای بود و از طریق عیاری به حکومت رسید و علیه خلیفه قیام کرد. امیر کبیر صدراعظم شاه قاجار، فرزند آشپزی بیش نبود که خادم و مهین پرستی بزرگ شد و نامور گردید.

مهتری گر به کام شیر در است	شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه	یا چو مردانت مرگ رویا روی

۱. کنایه از کم گذاشتن و کم دادن است.

۲. ناخنک یک نوع بیماری یا بلند شدن ناخن سم چارپایان می‌باشد.

## نادان نداند و نپرسد

همچنانکه دانا داند و پرسد. اشاره بر آنکه، نادان به سبب غرور جاهلانه‌اش نپرسد و نداند و پیوسته گمراه باشد، چه افراد هر چه جهلشان بیشتر باشد خود را کامل‌تر و عاقلتر می‌دانند و از پرسش و دانش اکراه دارند. خلاف دانشمندی که گوید،

تا بدان جا رسید دانش من                      که بدانم همی که نادانم

پرسان پرسان به کعبه بتوان رفتن. نادان دشمن دانا و دانش است چه این ماهیت او را بر ملا می‌سازد.

## نارگیل به دست بوزینه است

مثل، انگور خوب را شغال می‌خورد. از طرفی ساکنان سرزمینهای گرمسیر که درختان نارگیل در آنجا فراوان است. برای به دست آوردن نارگیل و آناناس میمونها را تعقیب می‌نمایند تا آنها از درخت‌ها بالا بروند و به جهت دفاع میوه‌ها را کنده و به طرف آنان پرتاب نمایند. اشاره بر آنکه با نشانه‌گیری و ضربه‌زدن، میمون می‌تواند صدمه و زیان هم برساند. مثل، اسلحه به دست دشمن است. یا چیزی نصیب کسی شده باشد که لایق آن نباشد. همسری زیبا عقیف و نجیب برای مردمی نالایق، قمار باز و می‌خواره

## ناز بر آن کن که خریدار تو است

کنایه بر توقع و خواست از خودی و کسی که قدرت را بداند و به شخصیت و انسانیت و لیاقت تو وقوف داشته باشد. منت از بیگانگان و ناسپاسان دون همت کشیدن نه کار مردان باشد.

آلوده منت کسان کم شو                      تا یک شبه در وثاق تو نانست  
ای نفس به رسته قناعت شو                      کانجا همه چیز نیک ارزانست  
تا بتوانی حذر کن از منت                      کاین منت خلق کاهش جانست

## ناف آنان را با هم بریده‌اند

کنایه از دوستی و موذت و یک دلی و یکرنگی و همفکری بین دو نفر، مثل دو قلوها. دو نفر یا چند نفر که همفکر بوده و با هم در تمام شئون زندگی سازش داشته باشند. در وابستگی به یکدیگر و قبول زشت و زیبا و سود و زیان با رفاه و آسایش یا فشار و ناراحتی. دوستانی یکدل و یک زبان و درغم و شادی یکدیگر شریک.

### ناکرده گناه در جهان کیست بگو

دکارت فیلسوف بزرگ فرانسوی می گوید، «این فقره را نمی توانم شک کنم که شک می کنم چون شک می کنم پس فکر دارم و می اندیشم و چون می اندیشم پس هستم.» لذا آنکه می اندیشد عمل می کند و آنکه عمل می کند مرتکب خطا و اشتباه هم می شود. گناه هم اشتباهی بزرگتر است که اکثر ناخود آگاه مرتکب می شوند، ولی آنانکه آگاهانه مرتکب گناه می شوند، موضوعات توجیهی دارند. که عفو و اغماض و بخشش و شفاعت و توبه از این موضوعها می باشند. لذا خیّام با اتّکال به یکی از این موضوعها که عفو و بخشش الهی باشد، چنین می گوید:

ناکرده گناه در جهان کیست بگو  
من بد کنم و تو بد مکافات دهی  
آنکس که گند نکرد چون زیست بگو  
پس فرق میان من و تو چیست بگو؟

### ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس

سعدی در این رابطه که کل مسئله کس و ناکس بودن را جنبه ژنتیکی و جنینی به آن می دهد باز می گوید،

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت ناهل را چون گرد کان بر گنبد است  
عرب می گوید السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمَّهُ، وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمَّهِ. ولی روانشناسی به عنوان علمی جدا از فلسفه و کارا و کارساز این نظرها را پذیرا نمی باشد و اهلیت و نیک و بد بودن را جدا از چند درصدی ژنتیکی که آنهم به مسایلی خاصّ تعلق دارند، به تربیت و رشد فرد از خانواده و سپس محیط و مدرسه مربوط می داند و معتقد است که شخصیت طفل تا سن پنج سالگی که دوران چون و چراهای اولیه او پایان یافته، شکل می گیرد، شکلی که از قالبی ریخته شده در خانواده بیرون می آید. لذا باید بپذیریم که ابتداء خانواده، دامن مادر و زانوی پدر و سپس محیط و معلّم در سیر تکاملی این عنصر با تربیت صحیح و یا فاقد آن، نقش سازندگی دارند.

### نالهِ آب از ناهمواری زمین است

هر ناهمواری ابتدا ناراحتی و سپس صدا که خود نوعی اعتراض است به وجود می آورد. همچنانکه حرکتهای ناشی از ناراحتیهای اجتماعی به شکل طغیان و یا انفعال و سرخوردگی نتیجه و یا بازتاب همین ناهمواریها می باشند. از ناسازگاریهای والدین و ناهمواریهای محیط خانواده، فرزندان طاعی و کجرو یا منفعل و گوشه نشین و... و احیاناً معتاد و منزوی به جامعه و

در هر دو حال به زندانها پای می‌گذارند. حکیم سنائی غرنوی چنین گوید:

گر سنائی زیار ناهموار      گله‌ای کرد از او شگفت مدار  
آب را بین که چون همی نالد      هر دم از همنشین ناهموار.

### نام آباد و شهر ویرانست

گمان می‌کنند علی‌آباد هم شهری است. داخلش خودمان را کشته و بیرونش مردم را. اشاره برهای و هوی و سرو صداهائی است که در رابطه با موضوعی تو خالی و یا قدرتهای پوشالی راه می‌اندازند. خانواده‌ها و یا افرادی که بیرون و ظاهری آراسته و فریبنده دارند ولی از درون چیزی قابل ذکر ندارند. بلکه سراسر ویرانی و نابسامانی می‌باشد. چون طبل تهی از درون خالی. از برون سیاهی، پز عالی و جیب خالی.

### نام بلند به از بام بلند

که نام بلند به سبب نیکوکاری و مردمی و خدمت به جامعه و داشتن حس مسئولیت و انجام وظیفه اجتماعی باشد ولی بام بلند را دارندگان مال و زراندوزان جهان بر پای کنند که به خلاف، نام نیک و زندگی توام با علم و دانش فرو ریختنی و ویران شدنی است، به قول فردوسی:

بناهای آباد گردد خراب      ز باران و از تابش آفتاب.  
که نام است اندر جهان یادگار      نماند به کس جاودان روزگار  
و نیز - نام توان یافت به خلق حسن.

### نام حلوا بر زبان راندن نه چون حلواستی

گفته‌اند، از حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود. عینک سواد نمی‌آورد و منم منم کردن هم سبب علو شخصیت نمی‌شود. با حرف هم زندگی سامان نمی‌پذیرد، بلکه سامان زندگی به پشتکار و کوشش و کار آئی نیاز دارد.

### نامرد زند همیشه لاف مردی

معمولاً، بشرها به آنچه ندارند تظاهر می‌کنند. دروغگویان به راستی و درستی، ریاکاران به صلاح و صواب و درستکاری، جاهلان به دانش و بینش و دور اندیشی و دینداری و تسلیم. دور از مردمی و بی‌حمیت از حمیت و مردم دوستی. زن شلخته به کدبانوگری و رباخوار در مذمت از رباخواری و دیگ و دیگچه مستمندان به گرو و رهن گرفتن.

## نام زنگی بسی برد کافور

مثل، بر عکس نهند نام زنگی کافور، به کچل گویند زلفعلی، به کور گویند عین الله. به کسی که سوار قاطر هم نشده چه رسد به اسب، گویند ابوالفوارس. به آدمی که خنده اش را کسی ندیده، می گویند، گل خندان.

## نان اینجا و آب اینجا، کجا روم به از اینجا

اشاره بر وضع و حال کسانی است که به مهمانی رفته و جاخوش کرده و حاضر به ترک خانه میزبان نباشند. فرزندی تنبل آقا، که به مال و منال پدر دل خوش کرده و تن به کار نمی دهد و از پی کار نمی رود. مفتخواره لات و سرکوچه و بازار و باج بگیر که حاضر به کار کردن نیست. زندانی مزاحم که سالها در زندان مانده و در بیرون از زندان هم وسیله معاش ندارد و گاه مرخص کردن از زندان ناراحت می شود. به ویژه اگر به خاطر قدمت و طول مدت زندان برای خود نزد سایر زندانیان امتیازی هم قائل باشد.

گفت قاضی خیز و زین زندان برو  
گفت خان و مان من احسان توست  
سوی خانه مرد کار خویش شو  
همچو کافر جستم زندان توست

## نان بده فرمان بده

اشاره بر کار بی اجر و مزد می باشد که بعضی از آن بدشان نمی آید و استعمارگران چنین اند. و چون افراد، کار نیک نکنند و مورد عتاب قرار گیرند، چنین گویند... کسی مفت برای دیگری کار نمی کند، عهد عتیق و قدیم بیشتر کاخها، بناهای عظیم و دیوارکشی های دور شهرها، چون دیوار چین به وسیله اسیران و افراد تحت ستم بدون مزد و اجر و فقط با غذائی بخور و نمیر انجام می شد و هر کس هم حین انجام کار و از ضعف و صعوبت کار می میرد جنازه اش را لای دیوار می گذاشتند. باید گفت، بی مایه فطیر است. هر کاری را اجری و مزدی باشد.

## نان به همه کس بده، نان همه کس مخور

نان به هر کس دادن کرم است و نان دونان و ستم پیشگان خوردن بر نفس خود ستم است. حتی اگر باکاری توام باشد که منت یا ظلم و مردم آزاری به همراه داشته باشد. نان خود خوردن و نشستن به که کمر زرین بستن و به خدمت ایستادن. با اُمّ الظلمه همراه شدن، مأمور شداد و غلاظ بودن و از طریق صدمه زدن به مردم و جور و ستم نان خوردن. نانت را با آب بخور، منت آبدوغ دیگری را مکش، که زندگانی را هر طور که خواهی می گذرد.

### نان خودت را می‌خوری، حرف مردم را می‌زنی

به کسی گویند که چون جمعی بر او گرد شوند و سور و سات به راه باشد، چاک دهان بدرد و سخن مردمان آغاز کند. اشاره بر خودداری از غیبت مردمان که سخت مذموم است به ویژه بدگوئی و عیبجوئی که حالتی و صفتی ناپسندیده است، مضافاً که سخن جمع، درز کند و به صاحب آن یعنی مدعی برسد و سبب کینه و دشمنی بشود و یا باعث شرمساری گردد. نان خود خوردن و حلیم حاج حسین را هم زدن.

### نان خود را حلال کردن

کنایه از نان از کدّیمین و عرق جبین یعنی باکار و کوشش و از راههای مباح خوردن. دزدی به هر طریق که باشد، از کار دزدیدن، دست به مال غیر دراز کردن و هر هفت به چنگ آمده نامشروع و دور از آداب و اخلاق. در کسب و کار، از گرانفروشی، احتکار و کم فروشی دوری جستن است، در هر حال به حق خود و به مزد کار و درآمد سالم خود قانع بودن است.

### نان به نرخ روز خوردن

ابن‌الوقت بودن و با سیر حوادث موافق همراه شدن، منت این و آن کشیدن و بله‌بله قربان‌گو بودن است. کار کسانی است که هر روز به سازی می‌رقصند، به ویژه در اطراف حاکمان و زورمندان که اگر قدرتمند عوض بشود دعاگوی بعدی می‌شوند که دشمن قبلی بوده. نوکر اربابند نه نوکر بادنجان، هر چند خان امروز بگوید بادنجان خوب است و فردا بگوید بد. در قدیم اطرافیان سلاطین را همین افراد تشکیل می‌دادند و در دربار قاجاریه به آنان سبزی پاک‌کن و بادنجان دور قابچین می‌گفتند. دارای عقیده و رأی مشخصی نبودن و با زمان و شرایط، تغییر وضع دادن است.

### نان را که نمی‌جووند و دهان آدمی بگذارند

کنایه از آنکه باید کارکرد و از دست رنج خود خورد و انتظار بهره‌گیری از زحمت دیگران را نداشت، به ویژه فرزندان بزرگ و کار آمد نان پدر و مادر را. بعضی از خانواده‌ها به ویژه مادران، چنین فرزندانانی که باید لقمه به دهانشان گذاشت بار می‌آورند، اینان در جامعه هم مخل‌اند و سربار و انتظار دارند همیشه محبت دیگران شامل حالشان باشد، مردمی خلاق و مبتکر نیستند، حرکتی ندارند و بسا که از راه راست منحرف می‌شوند و برای جلب کمک و مساعدت دیگران به کجراه می‌روند و مرتکب خیانت هم می‌گردند. نابرده رنج گنج میسر

نمی‌شود.

### نانش تو روغن است

کنایه از روند حرکتی سودمند در کارش پیدا شدن، به آلف و الوفی رسیدن، دستش به دم خر بند شدن، برای آدمی که دنبال لقمه چرب می‌گردد و در جای گرم بخوابد. کارش روبراه است و دخلش فراوان با دختر ثروتمندی ازدواج نموده و کارهای نیست. درباره افراد با صلاحیت و لایق چنین گفته نمی‌شود، که خود سازنده‌اند و خلاق و نیازی به کمک و یآوری آنچنانی دیگران ندارند.

### نانش پخته شده

کنایه از آنکه در دسری برای او درست کرده‌اند. کارش خراب است. خطری متوجه اوست دشمنان برای او خط و نقشه کشیده‌اند. گویند نانی برایت بپزم که بویش تا هفت خانه برود، یا آشی برایت بپزم که یک وجب روغن روی آن باشد. توفیق یافتن و به کام دل رسیدن را هم گفته‌اند.

پخته شد نان جهان‌داری تو      طمع خصم سراسر خام است

### نان کسی را آجر کردن

با رذالت و قساوت نان کسی را بریدن، از کار بیکار کردن، در سر راهش سنگ انداختن و خرابکاری نمودن. به جای ته ظرف بچه‌های کسی را سفید کردن، ته سفره‌شان را سیاه کردن. کار افراد بدکنش و مردم آزاری است که از ناراحتی دیگران احساس راحتی می‌کنند. درآمد کسی را بریدن و در زندگی دیگران مشکل ایجاد کردن است چوب لای چرخ زندگی کسی گذاشتن.

### نانش ندارد اشکنه      بادش درخت را می‌شکنه

کنایه از، باد و افاده داشتن با پز عالی و جیب خالی. گدای متکبر آنکه در اندرون چیزی ندارد ولی از برون کلی بار بر می‌داره و حرفها دارد. چون طبل تهی پر صدا و آهنگ است. اگر بابایش را ندیده بود، ادعای حکومت می‌کرد. افاده‌ها طَبَق طَبَق.

### نان قرض دادن

اشاره بر قرض دادن و یا کمک کردن به دیگران به انتظار بازدهی و یا کمک بیشتر. از کسی در



رابطه با اختلافی و درگیری طرفداری کردن و به او کمک نمودن، در هر صورت کار کسانی است که بدون انتظار و بازدهی دست یاری به سوی کسی دراز نمی‌کنند، کسانی که اهل معامله و بده و بستان هستند.

### نان کور و آب کور

کنایه از نهایت خست و تنگ نظری در فردی را حاکی باشد. آنکه آب از دستش نمی‌چکد، منافع الخیر و آنکه خیرش به احدی نرسد. گدا صفت از انسانیت به دور. آدم‌نمائی که از توفیق و وسعت نظر و رادمردی دیگران به عذاب است. به قول عوام آنکه دلش می‌خواهد نانش را نخورند، ولی به مهمانی برود، یا مهمان بشه، یا مهمانش بکنند؟ نان خودش را هم به خودش روا ندارد.

### نان گندم شکم پولادین می‌خواهد

اشاره به کسی گویند که خوشی زیر شکمش زده و یا از توفیقی که به او دست داده، پولی که به او رسیده، از راه راست منحرف بشود. حد و مرز خود را نشناسد، و خود را گم بکند و اگر احساس قدرت و قوت بنماید، دست تعدی به سوی این و آن هم دراز بکند، کم جنبه و کم ظرفیت است. ندید بدیدها اغلب این چنین اند... به طنز شامل می‌شود که ظرفیت زندگی مرفه و ثروتی به دست آمده را نداشته باشد. به قول اصفهانیا دیزی دو سیر و نیمه که پنج سیر گوشت در آن بریزند، سر می‌رود و کپ‌کپ می‌کند. آنکه شکمش گوشت نوبالا آورده. چنین آدمی پر توقع بشود، گردنکشی بکند. به طوری که شمر هم جلودارش نباشد.

هر کسی را به قدر خود قدمیست	نان و گرمک نه قوت هر شکمیست
شکمی باید آهنین چون سنگ	کاسیاش از حورش نباید تنگ

### نان نامرد به شکم مرد نرود، یا نماند

چون نامرد نان از راه حلال و مباح به دست نیاورد، و مرد بر سفره‌ای با چنین مایه‌ای ننشیند، که نان نامرد خوردنی نیست، نامرد چون لقمه‌ای دهد ده لقمه توقع نماید، او بی‌ریب و ریا لقمه ندهد و دست کمک به سوی کسی دراز ننماید. لذا آلوده منت اینان نباید شد خواهی انصاری گوید، نان همه کس مخور و نان خود از کسی دریغ ندار: آزاده و مرد چون لقمه کسی خورد چندان پس دهد و جبران نماید.

### ناید آواز خر از خم تهی

چون طبل تهی پر آوازه است. آدمهای جاهل و بی‌مایه تهی مغز هم هستند که سر و صدای بدون آوازه زیاد دارند، ادّعی آنها زیاد است، خود را نخود هر آشی می‌کنند، چیزی به نام علم در دسترس آنها نبوده که محک سنجش و شناخت خود قرار دهند. آنان که مدّعی‌اند به یقین چیزی بارشان نیست. ولی از اهل علم و فضل که باری سنگین دارند صدائی بر نیاید، علم آنها پر آوازه‌شان دارد. بی‌آوازه به عقیده شاعری سه کس می‌باشند.

گوید، شعر من و مرگ فقرا، ننگ بزرگان این هر سه متاعی است که آوازه ندارد.

### ناید ز دل شکسته پیغام درست

گویند، دست شکسته به کار می‌رود. دل شکسته به کار نمی‌رود.

تا توانی دلی به دست آور  
دل شکستن هنر نمی‌باشد

دل شکستن از خودی و بیگانه هنرمندی نیست. خواجه عبدالله انصاری گوید، اگر بر هوا روی مگسی باشی و اگر بر زمین، خسی باشی، دل به دست آر تا کسی باشی. و دردمندی زمانی خواهد بود که خودی و آشنا دل انسان را بشکنند،

هر کس به طریقی دل ما می‌شکند	بیگانه جدا دوست جدا می‌شکند
بیگانه اگر می‌شکند حرفی نیست	از دوست بپرسید چرا می‌شکند
بشکست دلم کسی صدایش نشنید	آری دل مرد بی‌صدا می‌شکند

### نباشد در دلی هم کفر و هم دین

منظر دل نیست جای صحبت اغیار  
دیو چو بیرون رود فرشته در آید

زمانی عنوان کنند که به کجراه افتاده و گمراهی که آثار کفر در حرکات و زندگانی او هویدا باشد، تظاهر به دیندازی نماید. همچنانکه کین با محبّت در یک دل ننگند، چرا که جمع اضداد ممکن نیست و وجود نقیضین غیر ممکن باشد و نیز زشت و زیبا، خیر و شر، نور و ظلمت در یک جا فراهم نیایند.

### نباشد دشمن دشمن به جز دوست

بیشتر به طنز نوه را می‌گویند. این مقوله به برادران آذری نسبت داده شده، که می‌گویند، فرزند دشمن و نوه دشمن فرزند، لذا دشمن دشمن، دوست پدر بزرگ و مادر بزرگ خواهد بود. عرب گوید: *أولادنا أكبادنا، صغارهما أمرأنا و كبارهما أعدائنا*. به کسی گویند که از رفتار

فرزند ناخلف خود گله‌ها دارد.

### نباشد دعای پدر بی‌اثر

گویند دعای خیر پدر و مادر سبب خوشبختی و سعادت و شکوفائی زندگی فرزند خواهد بود. همچنانکه نفرین و عدم رضایت آنان در وصول به سیه روزی و بدبختی بی‌اثر نیست. این عدم رضایت و تقابل و برخورد فرزندان با آن‌را، عاق و عقوق گویند، عقیده بر این است که عاق والدین در آتش جهنم، آتشی که خود روشن نمود، خواهد سوخت و نجات و فلاح در زندگانی او وجود نخواهد داشت.

### نباشد آب دایم در یکی جوی

کنایه از آنکه زندگانی و گذران معاش همیشه بر یک منوال نخواهد بود و طالع و بخت دایم بر یک روال باقی نمانند. به کسانی باید گفت که به گردش روزگار و بازیهای و حرکت زندگی و دگرگونیهایش توجهی ندارند.

یک سیب اگر به آسمان اندازی صد چرخ خورد تا به زمین بر گردد  
و آنان که به این عجوز هزار داماد دل می‌بندند، عجوزی که از همان روز اول کوس فراق را می‌نوازد.

### نباشد هیچ یاری بهتر از تایید یزدانی

فَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ. کسی که به خدا توکل نماید اجر و مزد خواهد داشت چرا که مورد تایید باشد همانطور که روی گردانیدن از سپاس و شناخت و کرامتها در رابطه نعمتهای او. آنجا که بشر ردیف ناسپاسان گردد و کلمه وللظالمین در پیشانیش نقش ببندد.

نباشد هیچ یاری بهتر از تایید یزدانی ترا تایید یزدانست یار اندر همه وقتی

### نباشد یار چون یار نخستین

اشاره بر صفا و محبت و یکرنگی دوستان قدیمی، به ویژه یاران دوران جوانی و مدرسه. آنجا که زندگی بی‌شائبه و ریامی باشد و دوستی بدون آرایش. گویند هر چیزی نو و جدید آن خوبست جز دوست که قدیمی آن بهترین است. آنهایی هستند که دو جان در یک قالبند. دوستانی جانی و فداکار، یاران دوران صفا و یکرنگی. همچنین است همسر با وفا و مهربان که چون رفت دیگر کسی جای او را نگیرد و گر گیرد به دل نشیند. بسیارند کسانی که از آئین دوست‌یابی بی‌بهره‌اند و قدر یار خوب شناسند.

دوست نزدیکتر از من به من است      وین عجبتر که من از وی دورم

### نباید خود آراستن ماه را

حاجت مشاطه نیست روی دل آرام را. اشاره بر آنکه همچنان بدرکه خود سنبل زیبایی می باشد. ماهروئی زیبا به مشاطه نیاز ندارد. آنکه دارای صدق صفا است احتیاجی به تظاهر و ریاکاری ندارد. چه صداقت و پاکی خود مظاهر و مصادیق کمال و درستی و انسانیت‌اند. ناسپاسان سالوسند که باید با تظاهر به دین و کمال و پاکی در جامعه متظاهر شوند.

### نَبَرَد، گنده و زندان شرف شیر زیان

مردان بزرگ در طول تاریخ از کند و زندان و دامهای تهمت و افترا سر بلند و سرافراز بیرون آمده و چه بسا با گردآوری نوشته‌هایی برای نجات از مخمصه‌ها و دردسرها و سیاه چالها با تسلیم و سازش خود را آلوده نسازند و قدر خود ضایع نگردانند و تباه نسازند.

شیر هم شیر بود گر چه به زنجیر بود      نَبَرَد، گنده و زندان شرف شیر زیان

### نَبَرَد ره به قاف غیر عقاب

کوه قاف داستانی اساطیری می باشد که عارف و شاعر معروف شیخ عطار در منطق الطیر آورده و آن مسافرت مرغان باشد به کوه قاف با راهنمایی هدهد برای دیدار سیمرغ، که چون با مرگ و رنج و سختیها بدان جا رسیدند به جز خود که سی مرغ بودند سیمرغ نیافتند. اشاره بر آنکه: به کارهای گران مردکار دیده فرست.

کار هر بز نیست خرمن کوفتن      گاو نر می خواهد و مرد کهن

چه هر کاری از هر کسی ساخته نیست به ویژه در سیاست و مملکت داری و در رابطه با عکس آن می توان گفت.

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست      عرض خود می بری و زحمت ما می داری  
جنگ آوری و رزم کار مردان رزم دیده و سرد و گرم روزگار چشیده است و اهل بزم را با رزم کاری نیست. در مایه‌های طنز به آدمهای حقیر و بی مایه و کم جربزه که به کاری بزرگ دست یازیده و باخته‌اند، گفته شود. ترا با نبرد دلیران چکار تو بر زیگری بیلت آید به کار.

### نبض تهی دست نگیرد طبیب

عرب گوید «اعوذ بالله من فقرا المکب» پناه می برم به خدا از فقری که مرا به ستوه آورد. فقر مالی بیشتر اهل علم را شامل می شود و صاحبان مال و زر و سیم علما را به گدائی منسوب

کنند. چه عیار آنها مال است و غرور و خودخواهی‌شان از ثروتی که به دست آورده‌اند، مگسان دور شیرینی هم به کامه دلشان و اگر داد و دهشی هم داشته باشند فراوان. درویش صاحب مناعت طبع کجا رود و به که ملتجی شود که از این قماش نباشند و بر طبع منت‌ناپذیر او، باکراهت اثری کشنده نگذارند و دردش افزون نکنند. لذا عطایشان را به لقایشان می‌بخشد با ترک آنها خود را با غناء معنوی خود تسلی می‌دهد.

#### نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود

چرا که با بی‌عصمتی دروغ و نیرنگ و خیانت همراه بوده و عادات زشت و نکوهیده به ویژه در کانون خانواده و سپس در جامعه نشو و نما می‌نماید. صفا و درستی و پاکی از بین می‌رود. عصمت و عفت باید در سلول زن مایه داشته باشد چه دامن او اولین پایگاه نشو و نما و رشد فرزند می‌باشد، مکتبی که هر چه هست کودک از آنجا شروع به آموزش و تأثیرپذیری می‌نماید... چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست.

#### نبود عیش چو معشوقه بود بوسه شمار

کنایه از موی در لقمه دیدن، مو از ماست کشیدن، بیش از حد و باکنکاشی زیاد به حساب و کتاب رسیدن، مردی که همسر و یا فرزند نارس و بالغش را که تازه وارد حیات اجتماعی شده، حرکت‌های آنها را به شمار آورد و زیر ذره‌بین بگذارد. همسر خانه‌داری که هر شب بخواهد از جزئیات کارها و آمد و شدها و معامله‌های شوهرش آگاهی یابد و باعث دلخوری‌ها و کدورتها بشود. همچنین مرد همسر خانه‌دارش را ... چه حدیث است مرا به که شماری نهم.

#### نبود مهتری چو دست دهد      روز و شب را شراب نوشیدن

که با عیش و نوش و شب زنده‌داری و خمّار و خمّار، نه تنها کارها سامان نپذیرد، بلکه خراب شود. اگر برای فرد است، خانمان بر باد دهد و اگر در مملکت‌داری باشد، مملکت ویران گردد و رعیت آواره شود.

یا طعام لذیذ بس خوردن	یا بالوان لباس پوشیدن
من بگویم که مهتری چه بود	گر تو خواهی ز من نیوشیدن
مملکت را ز غم رهانیدن	به مراعات خلق کوشیدن

## نبود مکافات دروغی جز دروغ

اشاره بر آنکه، جواب دروغ، دروغ است و جواب های، هوی و چون بد کردی انتظار نیکی نباید داشته باشی. او چیزی گفت که ما را خوش آید، ما هم چیزی گفتیم که او را خوش آید. هر حرفی و هر حرکتی جوابی در خور دارد.

گر خواجه ز بهر ما بدی گفت  
ما چهره ز غم نمی خراشیم  
ما غیر نکویش نگوئیم  
تا هر دو دروغ گفته باشیم

## نتوان بلند پایه پریدن چو بال نیست تو را

اشاره بر بلند پروازی بسیاری از مردم و ناکامی و عدم توفیق بعد از آن. بدون داشتن امکان و وسیله لازم به کاری دست زدن. بی مایه علمی و بدون دانش به تقلید عالمان برخاستن. در ازدواج رعایت سنخیت و توافق و همگونی دو طرف ازدواج را ننمودن. همچنین در دوست یابی و معاشرت به اصل شرایط و امکان طرح دوستی و ادامه آن مقید بودن است و در نتیجه بی بال قصد بلند پروازی داشتن، آنچه خردمندانه نیست

## نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم

عرب گوید، عَلَيكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ: کنایه از به گاه گرفتاری، قحطی، بیکاری و تنگدستی به شهرهای بزرگ و دیار مطمئن و نجات بخش مهاجرت نمودن. حُبَّ الْوَطَنِ در شرایطی نامطلوب و رنج آور نمی تواند مانع از ترک خان و مان باشد.

ز آب خرد ماهی خرد خیزد  
نهنگ آنست که از دریا ستیزد

## نتوان کردن تهی به ساغر دریا را

همانطور که با آب دستی نمی توان دریا به وجود آورد. اشاره بر وسیله و امکان برای هر کاری باشد. کارهای بزرگ را با ابزار آلات کوچک. حسن های دانشمندی بزرگ را توسط آدمی بدون ادراک و شناخت توصیف نمودن و بر شمردن.

هر آنکه گوید من بشمرم فضائل تو  
چه آنکه گوید دریا تهی کنم به دهان

## نتوان نهفتن درد از طبیبان

اشاره و تأکید بر مصلحت اندیشی و مشاوره با اهل دانش و بینش و همفکری با صاحبان خبرت، آنچه روش عاقلان است و خردمندان را از آن گریز نیست. دور از عقل سلیم است درد از طبیب و جهل از معلم پنهان نمودن.

عَلَّتْ پوشیده مدار از طیب  
 بر در او خواهش و زنهار کن  
 راز پنهان نداشت هیچ نسیب  
 در غم و علت از حبیب و طیب  
 از طیب ار نهان کنی تو اصول  
 به نگرندی بسماندی معلول  
 و در جهل هم چنین باشد، عدم مراجعه به معلّم در جهل مرگب باقیماندن است.

#### نجوید نردبان مرغ از پی بام

اشاره بر استفاده نکردن و به کار نبردن وسیله و امکانی غیر مفید و نامربوط در کاری، به جای نزد طیب رفتن به بیطار مراجعه نمودن که از سفاقت باشد. به عوض مذاکره و گفتگو و فرستادن رابط و میانجی مصلح جهت رفع مظلمه و اختلاف به نزاع و جدال متوسّل شدن. به عوض ارشاد و پند و اندرز در رابطه با فرزند و یا شاگرد سر به هوا، از توییح و تهدید و تنبیه استفاده نمودن. اموری که مفید واقع نمی‌شوند... ببخشد زر جوانمرد از پی نام.

#### نخست چشم ببیند، آنگاه دل بیسندد.

شنیدن کی بود مانند دیدن. چشم چو ببیند شناخت پیدا شود و وادی عشق روشن گردد. در رابطه با حقایق باید بینش بیشتری داشت و دیدی عمیق. گویند فلانی با چشم دل می‌بیند، به خلاف کسی که رؤیتی سطحی دارد بدون شناخت و درکی عمیق. شاعر در رابطه با این دو مزاحم که درد سرها به ویژه در عشق به وجود می‌آورند، گوید.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد  
 که هر چه دیده بیند دل کند یاد  
 بسازم خنجری نیش ز فولاد  
 زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

#### نخست نان آنگه شراب

کنایه از آنکه اول به اصل پردازیم آنگاه به فرع. اول تأمین معاش عائله و بر طرف نمودن عسر، آنگاه دنبال عشرت و با دوستان نشستن و ولخرجی نمودن. اول طرح زندگی خانوادگی ریختن، سپس زن خواستن. اشاره به وضع کسانی باشد که از پس تأمین معاش و تهیه ضروری‌ها بر نیایند و به غیر ضروری پردازند. آنانکه در میدان نبرد زندگی پیوسته با شکست روبرو هستند.

#### نخندد زمین تا نگرید هوا

کنایه از آنکه هر حرکت و رویدادی به عامل نیرو دهنده و محرک نیاز دارد. تارنج نکشی گنج نیابی. تارنج طیّ مسافتها بر تن هموار نکنی، به مقصد و مقصود نرسی.

تا نگرید طفلک حلوا فروش      دیگ بخشایش نمی آید بجوش

### نخوانده ملا

به همه کاره و هیچ کاره گویند، آنکه نخوانده و نشناخته خود را آگاه می‌داند. نخود هر آشی می‌شود و در کارها دخالت می‌نماید. جاهلی که ادّعی دانش و درایت کند. بری از تمیز و شعور و خیر و شری که در کارهای اجتماعی داعی رهبری باشد. بی‌هنری که جای هنرمندان نشیند. نخوانده ملاّ فردی امّی خواهد بود

### نخواهد اسب تازی تازی یانه

اشاره بر مایه و فطیره در آمادگی به جهت کار دارد. آنکه از استعداد و مایه‌های کاری برخوردار است و نیاز و احتیاج به سرزنش و امر و عتاب ندارد. خود کاری است و مردکار. زمانی عنوان کنند که فردی بخواهد عنصری کارآ، مستعدّ و نسبت به کار، آگاه را امر و نهی نماید و راهنما شود. آنکه خود ناآگاه است.

نماند خوف اگر گردی روانه      اگر اسب تازیست یک تازیانه  
ولی در رابطه با سرعت گفته‌اند.

اسب تازی دو تک رود به شتاب      شتر آهسته می‌رود شب و روز

### نخواهد خویشتن را هیچکس بد

اشاره بر آنکه هر کسی خیر و صلاح خود را می‌خواهد و سعادت خود را می‌جوید. اما هستند کسانی که خوشبختی و سعادت خود را در بدبختی و گرفتاری دیگران می‌جویند. چوب لای چرخ زندگی دیگران می‌گذارند، مشکل ایجاد می‌کنند، ناراحتی به وجود می‌آورند و به تب خود و مرگ همسایه راضی هستند و این روش جاهلان باشد.

### نخواهد شدن باز کبک دری

زمانی عنوان کنند که فردی بخواهد دیگری، جدا از ماهیّت و مایه و شخصیت خود، قدمی به خاطر دوستان و یا در راه رفاه و آسایش و کمک به دیگران دارد. گرگ خوی درندگی را ترک کند و پوستین دوز بشود و یا مار و عقرب نوازشگری در پیش بگیرند. یوز آهو شود و خوی آهوان گیرد، چونانکه آدم بدسگال و زشت سیرت خوی انسانی و مردمی پذیرد. چراکه هرکس به اصل و سرشت و پرورش خود مراجعه می‌نماید.



نخورد زهر عاقلی هرگز      که مرا در خزینه تریاق است

کنایه از آنکه به امید کمک این و آن و برای نجات خود کار خلاف انجام دادن. مخصصه به وجود آوردن. که در مصحف شریف فرموده **وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**. برای خود به دست خود ناراحتی ایجاد کردن و خود را به مهلکه افکندن. به دروغ و دزدی و خیانت، بی محابا با تن دادن، بدان امید که فلان کسم فلان کاره است و پشتیبانی چون او دارم. و نیز دارو به تجربت خوردن نه به دستور طبیب.

نخواهی که ضایع کنی روزگار      به ناکار کرده مفرمای کار

**التَّجْرِبَةُ فَوْقَ الْعِلْمِ**. دانش کار باید باشد، تا کار به نحو سالم صورت پذیرد. به کسی گویند که در کارها به تجربه و تبخّر و صلاح و صواب توجه ندارد و بسا که آلت دست افراد همه کاره و هیچ کاره قرار می‌گیرد. آنانکه در کاردانی و درایت مدّعی‌اند ولی بیکاره‌اند و ندانم کار.

نخورد شیر صید خود تنها

اشاره بر صاحبان جود و کرم و اهل بذل و بخشش دارد، که بیابند و ببخشند بخورند و بدهند، که تنها خوردن روش گفتارها و شغلان باشد. کسانی را شامل شود که غم تهیدستان و مستمندان دارند و کمک به آنها را وظیفه خود می‌دانند و چنین تفکّر و برخورداردی در رابطه با هموعان خود دارند. به قول شیخ اجل سعدی:

پوش و بنوش و ببخش و بده	برای دگر روز چیزی بینه
میادا که در دهر دیر ایستی	مصیبت بود پیری و نیستی

نخورد شیر نیم خورده سگ      ور به سختی بماند اندر غار

زمانی که آزاده‌ای نیازمند کمک و یاری دیگران گردد و قرار باشد فردی ناسپاس و نائسان به یاری او برخیزد، عنوان کنند. آزادگان بار منت افراد دون همت را نکشند.

اگر عتقا ز بی برگی بمیرد	شکار از دست گنجشگان نگیرد
تن به بیچارگی و گرسنگی بیه	و دست پیش سفله مدار
عقاب آنجا که در پرواز باشد	کجا از صعوه صید انداز باشد

نخورده مست بودن

کنایه از نداشتن ظرفیت است و بی‌مایه بودن طرف، آنکه دارای جزیره نیست، با یک مویز طبعش گرم می‌شود و با یک غوره سرد. تحمّل سردی و گرمی و شکست و پیروزی را ندارد.

از یک شکست هر چند کوچک خود را می‌بازد و حالت انفعالی به او دست می‌دهد و با یک پیروزی خود را نمی‌شناسد. در آسمانها به پرواز در می‌آید و کارهایی انجام می‌دهد که در شرایط عادی از او سر نمی‌زده است.

گر این منم عجب منم      چرا که لگد نزنم  
اینان همه ترک می‌پرستی کردند      جز محتسب شهر که بی می مست است

#### نخوری همیشه داری یا نخورده همیشه دارد

در رابطه با چیز کمی که به کسی داده شود و او نسبت به کم و کیف آن نظر منفی داشته باشد، عنوان کنند. به مزاح گفته می‌شود. خرجش نکنی همیشه تو جیت باقی می‌ماند.

#### ندارد بو و مزه میوه خام

همچنانکه آدمهای جاهل و نپخته و خام، بو و خاصیتی ندارند و کاربردی جالب و سازنده در آنها نمی‌توان یافت. کار سبب تجربه و تجربه پختگی و تدبیر و تدبیر را کامل می‌نماید. خطاهای بزرگ و به کجراهه رفتن کار و ثمره حرکت آدمهای نپخته و خام است.

نیابد مرد جاهل در جهان کام      ندارد بو و مزه میوه خام  
مشو چون میوه‌های نارسیده      سقط هرگز نباشد چون گزیده

#### ندارد گربه شرم از دیگ سر باز

مثل، خانه‌ای که در ندارد سگ از آن شرم ندارد. برای هر چیزی باید چفت و بستنی و برای هر امری قاعده و قانونی وجود داشته باشد. در تمام شئون با ضابطه و قاعده و مراقبت می‌توان ایمن بود و از متجاوز باکی نداشت. درب امکانه‌های مساعد برای دزد و متجاوز و خاطی را باید بست. چه سازم من که در دنیای ناساز.

#### نداری عیب نیست

اگر در رابطه با مال باشد، رسول اکرم (ص) فرمود *الْفَقْرُ فَخْرِي*. ولی اگر در رابطه با عواطف و احساسات و خلق و خوی انسانی باشد، عیب مطلق است. به کسانی باید گفت که فقر مالی را عیب می‌دانند و اغلب، علما و دانشمندان را که اکثراً با فقر مالی دست و پنجه نرم می‌کنند، به گدائی متهم می‌نمایند. ولی امان از فقر مگب، فقری که انسان را به ستوه می‌آورد.

### ندهد مرد هوشمند جواب مگر آنکه کز او کنند سؤال

دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی  
کسانی را شامل می شود که نه تنها تا از آنها نپرسیده اند به سؤال غیر مربوط پاسخ می گویند،  
بلکه همیشه بین گفتگوی این و آن هم می روند. سفید و سبک مغز و راج و دهان لقی. اینان اغلب  
سخن چین هم می شوند و حرف این را پیش آن می برند و آتش بیار معرکه برای روشن نمودن  
آتش کینه و دشمنی می شوند. تا نپرسندت مگو از هیچ باب.

چو یکبار گفתי مگو باز پس که حلوا چو یکبار خوردند بس  
سخن را سراسر ای خردمند و بن میاور سخن در میان سخن  
خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش نگوید سخن تا ببیند خموش  
تا ندانی که سخن عین صواب است مگوی.

### ندهد نقد را به نسبه کسی

سرکه نقد به از حلوی نسبه، یا این نقد بگیر و دست از آن نسبه بدار. در رابطه با وعده و  
وعیدهای تو خالی و امیدوار کننده، حاکمان و زورمداران زیردستان و حاجتمندان را، عنوان  
کنند. در بازار و اقتصاد امروزی تقریباً به جز در رابطه با دولتها، نسبه بری و نسبه دهی که اغلب  
با نسبه خوری توام بود از بین رفته است. اغلب در مغازه ها و مراکز فروش اشعار و یا  
شعارهائی این چنین به چشم می خورد

ای که در نسبه بری همچو گل خندانی پس سبب چیست که در دادن آن گریانی  
من به این خون دلی جنسی مهیا کردم شرط انصاف نباشد که تو نسبه اش بسبری

### ندهد هوشمند روشن رأی به فرومایه کارهای خطیر

اشاره بر خودداری از واگذاری کارهای کوچک به افراد بزرگ و کارهای بزرگ به افراد  
کوچک، چرا که افراد کوچک از عهده کارهای بزرگ بر نیایند و افراد بزرگ به کارهای  
کوچک رغبت نکنند. لذا زمام امور از هم گسیخته شود. بد نیست به نکته ای از سفرنامه  
برادران شرلی در زمان سلطان صفوی به ایران اشاره نمایم. می نویسند هنگام سفر به ایران از  
طرف دولت که همان دولت استعمارگر انگلیس باشد، به ما سفارش نمودند که در ایران، به  
سفارش آن دانشمند یونانی «فیثاغورت» به اسکندر توجه داشته باشید. گفته بود، ای اسکندر  
هر جا که مسخر تو شد، پست ترین افراد را به حکومت بگمار تا کار تو آسان و بی دردسر باشد،  
چه آنها که بدون رحمت و شفقت اند و قصی، کار ملت خود را می سازند و مرعوب می نمایند

و نفس‌ها را قطع می‌کنند، هدیه و کادو را هم فراموش نکنید.

ندید، بدید وقتی که دید به خود...

اشاره بر ظرفیت و کیفیت تحمل و برخورد به مال و منزلت و شأن و مقام و توفیقای صورتی و مورد توجه است، بینوایی که به نوائی برسد. سبک سر و بی‌مایه‌ای که صاحب مقام بشود. هر دو کسانی هستند که خدا را بنده نخواهند بود.

یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود      گر معتبر شود ز خدا بی‌خبر شود

نرخ گوهر نکشند هرگز به طعن مشتری

زمانی عنوان کنند که مفرضی بخواهد به شأن و منزلت اجتماعی فردی لطمه وارد سازد، با طعنه و استهزاء با او مواجه شود و یا نزد دیگران از او به بدی یاد کند. یا بخواهند صدف را با خزف همسان نمایند. دنیا داران زرپرست مقام و شان علمی و دانش هوشمندی را به سخره بگیرند و بی‌بها سازند و جایگاه علمی او را متزلزل نمایند. در این رابطه است که باید گفت نه از مقام علمی آن دانشمند چیزی کسر شود و نه صدف خزف گردد و نه درّ شاهوار از رده جواهر بیرون افتد.

نردبان پله پله باید رفت

کنایه بر خودداری از شتاب در کار به ویژه در رابطه با پیشرفت و تکامل و رسیدن به مقصود باشد. داشتن خبر و حوصله با درایت و استقامت. مدارج پیشرفت و ترقی را یکی پس از دیگری پیمودن و پله پله کردن. گفته‌اند، آدم عجول به سر می‌افتد لذا،

هست جبری بودن اینجا طمع خام	پله پله رفت باید سوی بام
بام را کوشنده نامحرم بود	چون ز صد پله بود دو پایه کم
آب اندر دلو از چه کی رود	چون رسن یک گز از صد گز کم بود

نرد خیال باختن

مثل، سودای خام در سر داشتن، افکار حساب نشده را دنبال کردن و به ناکامی رسیدن. گز نکرده پاره کردن. به دنبال سراب رفتن و از هیچ و پوچ امیدواری داشتن و خود را یافتن است  
نرسد دست من به چرخ بلند      و نه بگشاد میش بند از بند

قسمتی کرد سخت ناهموار      بیش و کم در میان خلق افکند  
بی‌مایه وسیله و تجربه و تبخّر به کارهای بزرگ پرداختن.  
این نیاید همی برنج پلاس      وان نپوشد همی ز ناز پرند

نرود مرغ سوی دانه فراز      چون دگر مرغ ببند اندر بند  
اشاره بر آنکه آدم عاقل بر رویدادها، از خوب و بد، زشت و زیبا و نافع یا مضر توجه داشته و  
پند خواهد آموخت و ارشاد خواهد شد. آزموده را نخواهد آزمود و به آنچه به چشم خود،  
دقیق و عمیق دیده است، اطمینان خواهد داشت. به کسی گویند که از گذشت زمان و سرشت  
رویدادها عبرت نمی‌گیرد و اگر حرکتی برای یکی زیان‌آور و بر باد دهنده بوده گمان دارد که  
خود می‌تواند با درایت با آن برخورد نموده، به مقصد برسد و به نتیجه‌ای مفید دست یابد.  
پند گیر از مصائب دگران      تا نگیرند دیگران ز تو پند

### نزن تا نخوری

چرا که هر عملی را عکس‌العملی است. چو بد کردی مشو ایمن ز آفات. زدی ضربتی، ضربتی  
نوش کن، غم عالمی را فراموش کن. به کسانی باید گفت که بد می‌کنند و انتظار نیکی دارند.  
گفته‌اند: هیچی بده را با هیچی بستان کاری نیست. در کس مکوب تا درت نکوبند.  
انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس      تا کس نکند رنجه به در کوفتنت مشت

### نزده می‌رقصد

مثل، نخوانده گریه می‌کند، ندیده و نشنیده شهادت می‌دهد، گز نکرده پاره می‌کند، نخوانده  
خود را ملا می‌داند، تجربه نیندوخته و سرد و گرم روزگار نچشیده خود را مشاور اعظم  
می‌داند. نخورده مست است. بی‌دف و تنبور می‌رقصد. اشخاصی را شامل می‌شود که پیوسته  
به پیشواز وقایع می‌روند و خود را جلودار می‌دانند.

### نزد شتر مخواب تا خواب آشفته نبینی

کار بد مکن تا از ترس مجازات و مکافات ناآرام نباشی و بی‌خوابی بسرت نزنند. هر کس  
خریزه می‌خورد پای لرزش هم باید بنشیند. راز خودت را پیش مردمان مگوی تا از انتشار آن  
رنج نبری. گفتار خود را با مردمان بسنج، سنجیده سخن بگو تا شرمساری نبری. کسی که  
زندگی او با افراط و تفریط توأم است، از گرفتاری مربوط به آنها هم در امان نیست. اندازه  
نگهدار که اندازه نکوست.

### نزدیکی بود، انجام دوری

اشاره بر آن که نزدیکی بیش از حدّ به دوری منتهی می‌شود. مثل همزیستی عروس و مادرشوهر یا داماد و مادرزن و بدتر از آن داماد سرخانه بودن. در دوستی و کسب و کار ضابطه و قاعده‌ای را رعایت نکردن و زیاده از حدّ خودمانی شدن و جون جونی بودن سرانجام بروز اختلافها و جدائیها.

همی گفتی به جا آور صبوری  
که نزدیکی بود انجام دوری

### نزیبید مرا با جوانان چمید که بر عارضم صبح پیری دمید

اشاره بر آن که سنخیت و سنّ و سال در معاشرت‌ها باید رعایت شود، پیر اگر بخواهد شوخ و یا بذله گو باشد در جمع جوانها مورد استهزا قرار گیرد و جوانان به ویژه آنان که شوخ طبعند او را دست بیندازند و سبک شود. و نیز جوانان در محفل انس پیران توان مجالست از دست بدهند و بیزاری به آنها دست دهد. عرب گوید، شَيَانٌ عَجِيْبَانِ هُمَا اَبْرَدُ مِنَ اَلِيْخِ شَيْخٍ تَيْصَتِي وَصَبِي يَتَشِيْخُ. دو چیزاند که سرد و یخ‌اند و از یخ هم سردتر، پیری که جوانی بکند و جوانی که بخواهد در نقش پیران ظاهر شود.

جوانی گفت پیری را چه تدبیر  
جوابش داد، پیر نغزگفتار  
که یار از من گریزد چون شوم پیر  
که در پیری تو خود بگریزی از یار

### نسیه آخرش به دعوا می‌رسد

گویند معامله نقدی بوی گل می‌دهد و نسیه بوی گُهِ. به دوست قرض مده و نسیه مفروش، بسا که نتواند بازپس دهد و دوستی بُرد. گویند هر که را می‌خواهی دیگر نبینی به او وجه دستی و یا نسیه بده. قرض دادن به کسی که توان بازدهی نداشته باشد هم این چنین عاقبتی دارد. در این رابطه هم دوست از دست می‌رود و هم پول. نسیه‌خور، بسیار خوار باشد. نسیه‌خور به پارسنگ ترازو توجهی ندارد چرا که نقطه ضعفی چون نسیه خریدن دارد. افراد دارای نقطه ضعف به کمّ و کیف کار و معامله کمتر توجه دارند.

### نشادش تند بود

اشاره بر وضع و حال کسی باشد که در حال خشم و غضب اقدامی نسنجیده و بی‌رویه و زیان‌آور بنماید، بدون ملاحظه دیگران و به قول معروف با چشم بسته علیه منافع دیگران و حتی نزدیکان خود قدم بردارد. آدمهای تندخو و عصبی مزاج چنین‌اند، رعایت هیچ چیز و هیچکس را ننمایند، پشیمانی و عذرخواهی هم برای اینان مفهومی ندارد. مردمی بی‌منطق و

خودخواه و کله پوک.

### نشاشیدی شب دراز است

در رابطه با به تعویق افتادن و عدم انجام کاری، آنجا که فردی به حرکت و روال کار معترض باشد، گفته می شود و یا در تأخیر مجازات و مکافات عمل شخصی گناهکار، دیر نشده، شب دراز است و قلندر بیدار. تعجیل در این روند حرکت جایز نیست، کار به موقع انجام خواهد شد. هنوز وقت هست.

### نشاط جوانی ز پیران مجوی      که آب روان بازناید به جوی

زمانی عنوان شود که همسر و یا فرزندان پیری سالمند از عدم وجود نشاط و خنده روئی در او سخنی داشته باشند و چون و چرا گویند.  
نشاط عمر باشد تا به سی سال  
چه پیران زنده دل، موهبتی در خانواده اند.  
شک نیست که شست را کمانی باید  
چو چل آمد فرو ریزد پر و بال  
چون شصت تمام شد کمان شد پشتم

### نشان پدر باید اندر پسر

الْوَلَدُ سِرَّ اَبِيهِ: بچه به باباش می برد، چه از کودکی و در خانواده رفتار و اعمال پدر و مادر، به ویژه برای پسر رفتار پدر الگو و نمونه خواهد بود. روی همین اصل گفته شده،  
پسر کو ندارد نشان از پدر  
یکی داستان زد بر این بر پلنگ  
مرا کارزار است گفت آرزوی  
تو بیگانه خوانش نخوانش پسر  
بدانگه که در جنگ شد تیزچنگ  
پدر از نیایم چنین داشت خوی

### نشاید زدودن سیاهی ز شب

در رابطه با اعمال و رفتار آدمهای بد و بدسگال گفته می شود. آنها که تغییر وجه، خلق و خو و اخلاق آنان ممکن نیست، چه،

با خون اندرون شد و با جان بدر رود      ز بد گوهران بد نباشد عجب

### نشاید به رایگان مردن

مثل، مرد مفت نمی میرد، به معشوقه گویند، مفت نخواهم مرد مگر پس از وصالت.  
بوسه ای زان دهان بخواهم خواست      تا بود مرگرا روندی راست

دوش از او خواستم دو بوسه و گفتم  
گفت یکی بس بود اگر دوستانی  
عمر دوباره است بوسه من و هرگز  
تربیتی کن به آب لطف خسی را  
فته شود آزموده‌ایم بسی را  
عمر دوباره ندادند کسی را

#### نشترش بزنی خون در نمی آید

کنایه از نهایت عصبی بودن و خشم باشد. عملی برخلاف میل او انجام شده، اهانتی روا داشته‌اند، دسته اول حاکمان و سلاطین چنین خشمگین شوند و دسته دوم اهل فضل و دانش و آنان که منش و شخصیت والائی دارند. توهین و تحقیر برای اینان قابل تحمل نمی‌باشد.  
چنان ز جود تو کان تیره شد که برناید  
به زخم نشتر خورشید از رگش خونی  
مثل، کاردش بزنی خون در نمی آید.

#### نشخوار آدمیزاده حرف است

پاسخ آدم پر حرف و ورّاجی است که هر جا باشد، یک ریز حرف می‌زند و متکلم وحده مجلس می‌شود و زمانی که تذکری در این باره به او داده شود، ای بابا آدم است و این لقلقه زبان، آدمی که لال باشد چی می‌تواند داشته باشد. خدا آن روز را نیاورد. ولی آدم باید وقتی زبانش تو دهانش می‌چرخد، حرف مفت و صدتا یک غاز نزند.

#### نشستند و گفتند و برخاستند

کنایه بر بی‌ثمر بودن نشست‌ها، جلسه‌های افراد نامأنوس که جز جرّ و بحث چیزی در آن وجود ندارد و مطالب تو خالی و بی‌ضابطه و مضمون ردّ و بدل می‌شود. گفتگوهای در جلساتی مصلحتی و مردم‌فریب، به ویژه از طرف حاکمان و مسئولان دست‌اندرکار... پی‌مصلحت مجلس آراستند. و از گفتار به عمل نپرداختند.

#### نشود بز به پیچ پچی فربه

با حرف کار درست نمی‌شود و امور سازمان نمی‌یابد. باید گفت و عمل نمود، مایه گذاشت و خرج کرد. زیرا اصل بر این باشد که بی‌مایه فطیر است. زمانی عنوان کنند که فرد و یا دسته‌ای بخواهند با لفاظی و حرف‌مفت، کاری را فیصله دهند و به مقصود هم برسند. اگر حاکم و مشول هستند، مردم را سرگرم نموده و با باری به هر جهت گفتن از خود سلب مسئولیت نمایند. با سرم‌گرمی ساختگی و دفع‌الوقت از زیر بار مسئولیتهای خود شانه خالی کنند.

نشود بز به پیچ پچی فربه

نشود دل ز حرف قرآن به



### نشود خشک جز به آتش راست

نهال تا تر است و قابل انعطاف و تغییر، باید راست گردد و به آن شکل داده شود. در رابطه با انسان، وضع چنین است، باید از کودکی به تربیت او همت گماشت و از پیدایش کثری و کاستی‌های احتمالی او جلوگیری نمود که چون بزرگ شود، امکان تغییر و اصلاح از دست برود. چه، با شیر اندرون شده، با جان به در رود. گفته شده،

هر که در خریدش ادب نکند  
چوب تر را چنان که خواهی پیچ  
در بزرگی فلاح از او برخاست  
شود خشک جز به آتش راست

### نشود اهل خرد غره به تمویه<sup>۱</sup> سراب

چرا که اهل خرد، واقع بین و حقیقت گرا هستند، فریب ظواهر آراسته را نمی‌خورند و به حرف و وعده و وعید فریفته نمی‌شوند. در رابطه با دولتها و حاکمان. متقدان و اهل چون و چرا، خردمندانند که عاقبت اندیش‌اند و به پایان کارها به طور علمی توجه دارند، لذا حق دارند نسبت به روند حرکت کارها و کم و کیف آنها اظهار نظر نموده و عیبجویی نمایند و راه گشا و راهنما باشند.

### نشود مرد پخته بی‌سفری

آنچه اندر سفر پدید آید  
آن که در بحر غوطه می‌نخورد  
مرد اندر حضر کجا باید  
گر هنرمند گوشه گیر بود  
سیلک و دُرّ و گهر کجا یابد؟  
کام دل از هنر کجا یابد

یا:

قدر مرد در سفر پدید آید  
چون به سنگ اندرون بود گوهر  
خانه خویش مرد را بند است  
کس نداند که قیمتش چند است

یا:

کباب پخته نگردد، مگر به گردیدن.

### نصف لی و نصف له<sup>۱</sup> والله خیر الرازقین

به طنز، در تقسیم به زیان یکی از دو طرف ادعا، طرف غالب عنوان می‌کند. حال آن که مفهوم بر دو نیمه کردن مورد تقسیم می‌باشد که نصف لی و نصف له مصداق پیدا نماید.

۱. ظاهر فریبنده، فلزی که آب طلا داده باشند و هر غیر واقعی.

## نصیحت بر ملاء فضیحت باشد

معمولاً ناصح باید بر نصیحت شونده اعلم و افضل و ارجح باشد. وای به روزی که جاهلان بخواهند دانشمندان و صاحبان بصیرت را پند دهند. پنددهی اگر در مایه‌های امر و نهی باشد باید در ملأ انجام نگیرد که به شخصیت طرف لطمه وارد سازد و سبب خفت و خواری او شود. به ویژه اگر پنددهنده و ناصح، جای پندگیرنده بنشیند و امر و نهی صورت بگیرد. مضافاً که جاهلان به جهت خودنمایی در ملاء به امر و نهی اقدام کنند.

## نصیحت ز شاهان نشاید نهفت

هر چند حاکمان مقتدر و مسئولان خود را مختار و آگاه و نیازمند نصیحت نمی‌دانند. که خودکامگان به سبب تکروی در تصمیم‌گیری بیشتر مرتکب اشتباه می‌شوند و به خلاف مصلحت تصمیم می‌گیرند و باعث زیان و تباهی و بسا مرگ کسان می‌شوند. باید از ارشاد و دادن آگاهی به آنان دریغ نداشت و غفلت نمود.

مناقی بزرگی نیست  
نظر میداشت موران را  
حساب از جمع موران کن

نظر کردن به درویشان  
سلیمان با همه حشمت  
تو هم ما را به پای خود

زمانی گفته می‌شود که به طنز بخواهند مغرور متکبری را از عدم توجه به دیگران و کبر و غرور بازدارند و یا نظر بزرگی را به خود معطوف نمایند، فقیری در مقابل غنی، ضعیفی برابر قوی، جاهلی در محضر دانای قابل ارشاد و فیض‌بخشی.

## نظرة اولی نظرة حَمَقَا است

چرا که چنین نظری در یک نگاه سطحی و بی تأمل و تعمق صورت می‌گیرد، لذا شخص دید و قضاوت و برداشت سالم و صحیحی ندارد. خلاف نظریه که دیدی عمیق و سراپا دقت را به همراه دارد و به مسایل علمی مربوط می‌شود. آنجا که با یک دید و نظره اظهار نظر نمی‌شود کرد و نظریه پردازی نمی‌توان نمود. گفته‌اند،

نظرة اول است تخم زنا

فکرت آخر است اصل بنا

## نعش تعزیه بودن

چون رل نعش در تئاتر بازی کردن یا رل نعش داشتن، سیاهی لشکر، کسی را گند که در زندگی اجتماعی کاری انجام نمی‌دهد. انگل و سربار است، در گردش کارهای اعماع نقشی

ندارد، میراث خوار بیکاره. همه کاره و هیچ کاره. شیر عَلم. ما همه شیریم و شیران عَلم، حمله مان از باد باشد دم به دم. داستان مردی گرسنه است که به دهی وارد شد و نان خواست گفتند چکاره ای، گفت، تعزیه خوان. دهقانان مؤمن وی را طعام دادند و نوازش نمودند، چون سیر شد پرسیدند در تعزیه نوحه خوانی یا مخالف خوانی می کنی، او که هنری نداشت، گفت کار من در تعزیه نعش شدن است. بیکاره ای بی هنر. نقشی مرده.

### نعل انداختن

در بیابانی برهوت، آنجا که اسبان تیز تک نعل می افکنند و سم ضایع می گردانند و اشتران مقاوم در برابر سرما و گرما و تشنگی بار بگذارند. الاغی پیر و ضعیف و وامانده را جز جان دادن چاره ای نیست. در عرصه زندگی و میدان مبارزه و کار و کوشش، افراد وامانده، بیکاره و تنبل نمی توانند نقشی داشته باشند. بسا خبرگان و اهل دانش و تجربه که اظهار عجز می نمایند و خود را درمانده می بینند. زندگی کانون کار و فعالیت و مبارزه آگاهانه می باشد نه ادعا و گزافه گوئی.

### نعل وارونه زدن

اشاره بر حرکتی عبث ولی آگاهانه انجام دادن. ایزگم کردن، طرف را با حرکتی وارونه گمراه نمودن. کلک زدن به مصلحت. امری و حرکتی را آن گونه که هست وانمود نکردن. در گذشته زمانی که می خواستند حرکت اسب و یا اسبانی را دشمن به اشتباه دنبال نماید، نعل اسب را وارونه می زدند،

تا نشان نعل اسبت گم کنند      ترکمانا نعل وارونه بزن

### نَعْمَتَانِ مَجْهُولَانِ الصَّحْتِ وَالْأَمَانِ

دو نعمت بزرگ و تا زمانی که شخص گرفتار نشده است آدمی را مجهول و کم بها. و چون بیماری صعب دست دهد و سلامت جسم و یاروح از دست برود. یا ناامنی پیش آید و سلامت جامعه خدشه دار شود، جنگ و ویرانی، و یا سیل و زلزله و آتشفشان، آنگاه انسان متوجه اهمیت و اغتنام این دو نعمت مجهول می شود.

ایمنی را و تندرستی را      آدمی شکر کرد نتواند  
در جهان این دو نعمتی است بزرگ      داند آن کس که نیک و بد داند

## نعل در آتش افکندن

در گذشته ایرانیان نسبت به نعل شکسته نظریات خاصی داشتند و اکنون هم بسیاری از مردم به این موضوع خرافی این چنین نظر دارند. مثلاً، برای رفع نظر خوردن و حفاظت از چشم بد نعل را بالای درب ورودی خانه می‌کوبند و نعل شکسته را به همین منوال در بسیاری از اماکن مثل محل کسب و کارگاه آویزان می‌نمایند. هرگاه مسافری در غربت داشته باشند و بخواهند او را به دلشوره بیندازند و برگردانند نعل شکسته اسب و استر و یا الاغ را در آتش می‌اندازند، مانند بسیاری از موضوعهای خرافی دیگر، مثل، نظر قربونی، مهره مار، نحوست عدد سیزده، صدا کردن آبی که روی زمین ریخته می‌شود، ردیف شدن استکان و فنجان و آمدن مهمان، عطسه کردن به هنگام حرکت و بازگشتن و بعد از چند دقیقه مجدداً رفتن. پاسنگین بودن بچه سرشب. بی‌موقع خواندن خروس، نشستن جغد بر بام خانه. که هیچیک مایه علمی ندارند و مطرودند.

نعمت به سگان دادی و دولت به خران پس ما به تماشای جهان آمده‌ایم

بنده به به گوی خدا که قسمت و نصیبی از نعمتهای دنیا ندارد، و تماشای خوبی می‌باشد. نحوست ادبی و محروم بودن اهل علم و کمال از مال و منال دنیا، همیشگی بوده و هست.

دانش و خواسته است نرگس و گل	که به یک جای نشکفند به هم
یا دانشا چون دریغم آئین از آنک	بی‌بھائی ولیکن از تو بهاست
بی‌تو از خواسته مبادم گنج	هم‌چنین زار وار با تو رواست

نفس از درهاست او کی مرده است از غم بی‌آلتی افسرده است

چون، آتش زیر خاکستر. نفس اماره همیشه آماده طغیان و سرکشی می‌باشد، محیط مناسب و شرایط مساعد می‌طلبد. اهل دنیا و زرپرست و دنیا دار همیشه تابع نفس، این ازدهای آتش‌زا هستند، مشکل آنجاست که اهل علم و حلم و تقوی روزی تابع نفس بشوند و پا از جاده عفاف خارج بنهند. داستان شیخ صنعان و دختر ترسا، حقیقتی در این رابطه است هر چند عشقی روحانی و بری از هر عیب و فساد بوده. گفته‌اند.

نفس اگر شوخ شد خلافتش کن	تیغ جهل است در غلافش کن
نفس خود را بکش نبرد این است	مستهای کمال مرد این است

### نفرستند ز آسمان زنبیل

اشاره بر وضع کسانی باشد که کار ناکرده مزد می طلبند و رنج نابرده گنج می خواهند. و انتظار و توقع دارند که از آسمان فرشته هر روز، روزیشان را بیاورد و بر بالیشان بگذارد. اینان در تنگی معیشت و فقر که ثمره طرز تفکر و بیکارگی آنها می باشد به زمین و زمان بد می گویند و دیگران را مقصر می دانند. ورد زبان و کلامشان این است. ای آسمان ویران شوی، ای چرخ سرگردان شوی! تنبل پای زرد آلو!

### نفسش از جای گرم بیرون می آید

کنایه از خوش خیال و آمر بودن، بر سریر تکیه زدن و امریّه بیجا و بی محل صادر نمودن است. کسی که دیگران به ویژه اطرافیان را بنده و برده خویش بداند. دستورهای صادر کند که انجام آنها ممکن نباشد. با جیب خالی خرج تراشی، چک بی محل، از کف دست و کندن مو. آنکه شرایط زمان، مکان و کم و کیف مایه و نیرو را در نظر نگیرد. می گویند آب نیست و آسیاب کار نمی کند، می گوید بگو بچرخد. می گویند مواد سوختی نیست و تنور نانوائی سرد است، می گوید به شاطر بگو پیزد. بر باد سوار خوش باور. احمقی بی منطق.

### نفس را به طعام وعده دادن آسان تر است که بقال را به درم

نسیه بر و نسیه خور را گویند، که حساب و دستک او نزد بقال صفحہ هائی پرکرده و به گاه مطالبه بدهی ها، از طرف بقال، با وعده های دور و دراز و تو خالی و خالی الوجه می خواهد او را امیدوار نماید و از مطالبه باز دارد.

### نفع زیاده طلبیدن مایه را کم می کند

چنین نفع طلبیدنی به گرانفروشی انجامد و سزای گرانفروشی نخریدن است، آنگاه است که مشتریان تحلیل بروند، درآمد کم گردد و از سرمایه هزینه شود و با نقصان سرمایه دوران ورشکستگی فرارسد. حال آن که در کسب و کار، فروش زیاد با سود کم، درآمد را زیاده گرداند و سرمایه کثرت یابد و مشتریها فزونی یابند.

### نقد خود را به دست کسی مسپار که پشیمان شوی در آخر کار

اشاره بر نفی خوش بینی و اعتماد بیش از حد و نسنجیده به دیگران داشتن است. کاسبی که می نویسد و اعلام می دارد: امروز نقد و فردا نسیه، به این موضوع توجه نموده و نقد خود را به نسیه و به دست افراد نامطمئن و بد حساب نسیه خور نمی دهد.

گویند بهشت و حوض کوثر باشد  
 آنجا می ناب و شیر و شکر باشد  
 پر کن قدح باده و در دستم نه  
 نقدی ز هزار نسیه بهتر باشد

### نقره داغ کردن

سابق بر این بدن بعضی از مجرمان را با نقره داغ می سوزانیدند. «داغ می کردند». یا گوگرد مذاب را می دادند که بخورند که کشنده بود، اعتقاد بر این بود که اگر این ماده کشنده بر او تأثیر نگذارد طرف بیگناه است، این عمل را «سوگند<sup>۱</sup> خوردن» می نامیدند که همان سوگند و قسم امروزی ما باشد. زمانی که پیاله گوگرد را به دست گناهکار می دادند از خوردن آن امتناع می نمود، چون باور داشت که اگر بخورد او را می کشد و با نخوردن سوگند به گناه خود اعتراف می کرد. نقره داغ کردن کنایه از ظلمی بی حد به کسی نمودن، مالیاتی گزاف گرفتن، جریمه نمودن باشد. هر اجحافی که به شخصی روا شود و ستمی مضاعف که برود، نقره داغ کردن باشد.

### نقش بر آب شدن

کنایه از هدر رفتن، نابود شدن، بی فایده ماندن و سعی واهی و نسنجیده داشتن و کوشش بی هدف باشد. در رابطه با بی اثر شدن فکر و اندیشه و نقشه و مقصد به ویژه، افکار شیطانی و بد برای دیگران، عنوان کنند. فکر نقش بر آب، کسی در سر نپرورد همچنان که دل خوش داشتن به نقش روی عَلم،

تو گفتی مگر نقش بر آب بود  
 تن او که شد مسح و نابود زود  
 وفا از دل تو کسی جوید ای جان  
 که خواهد که بر آب نقشی نگارد

یا:

مستمع خفته است کوتاه کن خطاب  
 ای خطیب این نقش را کم زن به آب

### نقش خود در آب دیدن

کنایه از، در فکر خود بودن بدون توجه و به حساب آوردن دیگران. منافع خود را منظور و ملحوظ داشتن. از سود و زیان و خوب و بد دیگران غفلت ورزیدن. کسانی در این روند حرکت اند که سود خود را در زیان دیگران می جویند. منافع مردم و بهره‌وری اجتماع برای آنها محلی از اعراب ندارد و بی مفهوم است. اینان چنین پندارند.

۱. سوخته در اوستا به معنی گوگرد و سوگند خوردن همان قسم خوردن باشد.

هر که به فکر خویش است  
کوسه به فکر ریش است

یا،  
هر که نقش خویش بیند در آب  
برزگر باران و گازر<sup>۱</sup> آفتاب

### نقل محافل شدن

هم نقل و هم نُقل، آن چه نقال گوید: کنایه از مشهور شدن، زبانزد گشتن، شهره آفاق و نقل هر مجلس و نشست بودن. آن چه در رابطه با خوبیها و نیکوکاریها پسندیده است و در مایه‌های بدی و بدکرداری نکوهیده و دودمان بر باد دهنده. خذلان آن زمان رسد که فردی به بدنامی مشهور گردد، آن هم نقل مجالس و زبانزد مردم در هر کوی و معبر.

نکرده کار را، مبر به کار یا، به ناکار کرده مفرمای کار  
اشاره بر آن که کار خبرگی و آگاهی لازم دارد و ناکار کرده در کار، خرابی به بار می آورد.  
ندانم کاری خود عامل و سبب خرابکاری است. کار را به کاردان بسپارید و انتظار سامان هم از او داشته باشید.

به نا آزموده مده دل نخست  
که لنگ ایستاده نماید درست  
او می داند چگونه با لنگی باید بایستد.

### نکشد بازوی حلاج کمان رستم

چرا که این کمان حلاجی است و آن تیر و چله کمان و چه سخت کمانی.  
این یکی شیر است کادم می خورد و آن دگر شیر است کادم می درد  
فرقها در ماهیتها و کیفیتها می باشد.  
فرق است میان آن که یارش در بر یا آن که دو چشم انتظارش بر در  
هر کاری تفکر و قدرت و نیروی در برخورد با آن کار را لازم دارد.  
کار هر بز نیست خرمن کوفتن گاو نر می خواهد و مرد کهن

### نکند باز قصد صید ملخ

همچنان که باید گفت. ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تست. یا، نکند شیر عزم صید  
شکال.<sup>۲</sup> یا، با همت باز باش و باعزم پلنگ. یا، نکند عشق نفس مرده قبول. اشاره بر بلند همت

۱. در قدیم پیشه اش رختشویی بود.

۲. شغال.

بودن، و به کارهای کوچک تن در ندادن و به پستی نگرانیدن، باشد. مردان بزرگ و بلند همت به کارهای بزرگ همت گمارند.

نکند دانا مستی نخورد عاقل می

اشاره بر ردّ می خواری و می خواری می باشد و زیانهائی که به همراه و به دنبال دارد. قمار و می خواری در حرکت زیان آور و بر باددهنده اند.

چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز تو را      قد چون سرو نماید به مثل سرو چونی  
گر کشی عریده گویند که وی کرد نه می      ورکنی بخشش گویند که می کرد نه وی

نکند گرگ پوستین دوزی

چنان که گویند، با اصل خطا نکند، بی اصل وفا نکند، در رابطه با برداشت و تربیت خانوادگی می باشد. از بدان نیکوئی نیاموزی.

نکند جور پیشه سلطانی      که نیاید ز گرگ چوپانی

نکور و را، نکو کردار باید

مثل،

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست      ای برادر سیرت زیبا بیار  
نیکوتر هنر مرد را بخردیست      که کار جهان فرّه ایزدیست  
نکوکار با چهره زشت و تار      فراوان به از نیکوی زشتکار

مردمان را به افکار و اعمالشان شناسند نه به روی زیبا و صورت نیکو، بلکه به اعمال نیکو. زیبارویان اغلب عهدشکن و بی وفایند و به آن چه گویند و وعده دهند عمل نمی کنند، حال آن که یکی از نشانه های پارسائی یکی بودن گفتار و کردار است.

گر آنها که می گفتمی کردمی      نکوسیرت و پارسا بودمی

نکوگوی اگر دیرگوئی چه غم

به افرادی باید گفت که در گفتگو و مصاحبت دوستان و محافل، می کوشند در سخن پیشدستی کنند و سخنگوی اول باشند. لذا در شتاب برای سخن گفتن، دچار اشتباه و مغلق گوئی و گاهی بیهوده و پرت و جدا از جوّ مجلس می شوند. باب مجلس سخن نمی گویند و بسا که بالقلقه زبان باعث رنجش دیگران هم می شوند.

مزن بی تأمل بگفتار دم      نکوگوی اگر دیرگوئی چه غم



### نکویان را دعای خیر مکن

زمانی که انسانی خیر را دعای خیر کنی، گویند کار خیر خود با دعای خیر است، همچنان که بدان را حاجت به نفرین نیست که بد خود نفرین‌زا می‌باشد. فرزندان نیک را دعای خیر پدر و مادر و مردان نیک را از آن جامعه به دنبال است. و عکس آن هم چنانست که نکوهیده و نزد اهل خرد ناپسند باشد.

نکوئی با بدان کردن چنانست      که بد کردن به جای نیکمردان

### نکوئی می‌کن و در دجله انداز

یا،

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز      که ایزد در بیابانت دهد باز  
اشاره دارد بر نیکوکاری به هر طریقی که باشد. غریقی را نجات دادن. کمک به خانواده‌ای در مانده، هزینه تحصیلی طالب علمی را دادن، پسر و دختر فقیری را با کمک‌های مادی و معنوی سر و سامان دادن هر کدام به نحوی نیک و بنوعی نیکوکاری می‌باشد. حتی سگی تشنه را در بیابانی آب دادن.

نظر انداز بر این گفته که ضایع نشود      که گفته‌اند نکوئی کن و در آب انداز

نکوئی گر کنی منت مننه‌زان      که باطل شد ز منت جود و احسان  
یکی گفتا به آن شوریده ایام      که تو چه دوست داری گفت دشنام  
چرا چون هر چه دیگر می‌دهندم      بجز دشنام منت می‌نهندم  
کسانی را باید گفت که با هر کمکی متی دارند و اینجا و آنجا بازگو می‌نمایند و هنر خود نمایان می‌سازند و در هر مجلس و محفلی عنوان می‌کنند. آفت احسان منت نهادن است

### نگاه به دست نه‌نه کن، مثل ننه غریبه کن

کنایه از آنکه هر کسی از خانواده، پدر و مادر و اطرافیان چون خاله و عمه یاد می‌گیرد و سرشت رنگین می‌سازد. فراگیری و تقلید از اطرافیان در تمام شئون جریان دارد، مضافاً که در مذهب جعفری اصل بر تقلید و تعبد است. باید کوشش کرد برای فرزندان و کودکانی که با مادر در ارتباط هستند، نوباوگان بد آموزی نداشته باشیم. که ذهن کودک چونان آینه شفاف است که هر چه در برابر آن آید نقش‌پذیر باشد و به تکرار عادت و سپس خلق و خوی شوند.

### نگاه ترجمان دل است و مبین و گواه دوستی یا دشمنی

چه از نگاه مافی الضمیر خوانده می‌شود، می‌گویند، از چشمانش شرارت می‌بارد. از چشمان او پیداست که از فلانی نفرت دارد. غم و شادی، شوق و انفعال، ترس و جسارت و حالت تفکر و یارهایی فکر و در بی‌فکری و استراحت بودن را از نگاه، به ویژه حالت چشمان می‌شود و می‌توان دید و درک کرد. نگاههای شرربار، نگاه عطوفت بار، نگاههای خشم آلود، نگاه درویش. می‌گویند فلانی چشمت را درویش کن. و نگاه متکبر، مظهري از خودخواهی و خودپسندی.

### نگفته آخ سرم

تاکنون نگفته آخ سرم، چرا که نپخته است و از روند حوادث پند نمی‌پذیرد، به قول معروف، هیچ وقت سرش سوت نمی‌کشد. برای اینکه در برابر سیر و سیل حوادث بی تفاوت است. سرد و گرم روزگار نچشیده است. کنایه از پند و اعتبار نگرفتن و با مسایل حادث زندگی با باری به هر جهت مواجه گشتن. چنین آدمی بی‌قید و لایالی هم می‌شود.

### نگفته، ندارد کسی با تو کار ولیکن چو گفתי دلیلش بیار

اشاره بر حفظ سکوت باشد و نسنجیده و ندانسته حرف زدن. تاندانی که سخن عین صوابست مگوی. سخن ناگفته انعکاسی ندارد ولیکن چو گفته شد به دلیل و برهان و اثبات معانی و اصول نیازمند شود، و گوینده در تنگنا قرار گیرد. سخن گفته شده، همانطور که می‌تواند مبین بشارتها، اخبار خوش و شادی آفرین باشد، می‌تواند درد آور و فضاحت بار و باعث ستیز و جدال و دشمنی و عناد گردد. به هر حال، گفته‌اند: بی تأمل زبان به سخن مگشا تا در اثبات درستی آن عاجز نمایی.

### نگو، نشنو

چه جواب های، هوی باشد، در رابطه با کسی است که ناسزا گفته و جواب، ناسزا شنیده باشد، چیزی هم بالاتر و از شنیدن پاسخها و انعکاس گفته‌های بد خود اظهار ناراحتی بنماید. که هر چه گوئی همان شنوی و هر چه کاری همان دروی.

این جهان کوه است و فعل ما ندا      سوی ما آید نداها را صدا

### نگویند از حرم الابه محرم

کنایه از آنکه اسرار نهان را می‌توان به محرم اسرار و رازدار گفت نه به هر کس و ناکس. همه

کس رازداری را نشاید. سخن خود به کسی گوی که از شخص ثالثی نشنوی. نماند سِرّ چو شد اسرار گفته. یا، زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد.

#### نگهدار فرصت که عالم دمی است

اشاره بر استفاده از وقت و فرصت مناسب و سازنده و ترتیب دهنده باشد. دم غنیمت شمردن و به بطلت نگذرانیدن، ضایع نمودن و جلوگیری از اتلاف آن، که از دست شده دیگر به دست نیاید چه جمال، چه مال و چه وقت و فرصت.

#### نگه کن در همه روزی به فردایت

اشاره بر آینده‌نگری و پیش‌بینی و پیش‌گیری و جلوگیری از حوادث اجتماعی فردا و به فکر فردا بودن است و نیز کار امروز را به فردا نیفکندن. آدم پس کار بین کمتر در می ماند و گرفتار می شود، او برای رویدادهای فردا زمینه چینی کرده و ابزار و وسیله فراهم نموده است. آدم عاقل در مسیر حوادث قرار نمی‌گیرد و سیل خانمانش را با خود نمی‌برد.

#### نماز جعفر طیار خواندن

زمانی عنوان کنند که کسی نهایت تائی و ملاحظه را در کار داشته باشد و اعمال نماید، دقت بیش از حدّ و غیر لازم، نیز کسی که نماز را با تمأینه توأم با اوراد و دعاهای بسیار در رکوع و سجود و قنوت و تشهد و فراغ بخواند.

#### نماز زیاده کردن کار پیر زنان است و روزه افزون داشتن صرف نان است:

حجّ نمودن تماشای جهان است و نان دادن کار مردان. «خواجه عبدالله انصاری» اولی به خاطر گوشه‌نشینی و دل از دنیا بریدن، حجّ مکرر و هر ساله، عنوان هم زیارت و هم سیاحت و اغلب ریا دارد و چهارمی کار نیکمردان آزاده‌ای است که عمر خود را در خدمت به خلق می‌گذارند، با صداقت و راستکاری، نه ریاکاری.

#### نماز را قضا باشد و صحبت را قضا نیست «خواجه عبدالله انصاری»

اشاره بر استفاده از مصاحبت با دوستان و همراهی و همیاری با آنان که ترک مصاحبت را جبران نتوان کرد. تأکید و توصیه بر ترک مصاحبت نمودن و در این رابطه حتی دم غنیمت شمردن است که نماز وقت از دست رفته را می‌توان قضا نمود و صحبت از دست رفته را، نه.

## نماند جهان نام ماند به جای

به کسانی باید گفته شود که عمر خود را به بیهوده و بدکارگی و گناه می‌گذرانند، مردم آزارند و مردم فریب، صداقت و نیکمردی در روند حرکت زندگی آنها مفهومی ندارد. به خود می‌بالند که وجودشان باعث ترس و وحشت و نگرانی و یا حداقل توجه محطاطانه دیگران است، غافل از آن که مورد نفرت و لعن مردمان می‌باشند و با یادواره‌ای از ننگ و رسوائی با مرگ از جامعه جدا می‌شوند.

نماند ستمکار بد روزگار	بماند بر او لعنت کردگار
برون می‌روم زین پتیره‌سرای <sup>۱</sup>	نماند جهان نام ماند به جای

## نماند خرد چون درآمد هوس

اشاره بر هوس و شهوت و آمال و آرزوهای دور و دراز دارد که فرزندانش شیطان نفس می‌باشند و انسان را اسیر و از راه راست منحرف نموده و به کجراهه می‌کشانند. اینان درسهائی از مکتب و کلاس آدمهای کامجو و بوالهوس می‌باشند، آنان که می‌و معشوق و شب‌زنده‌داری و کامجویی نکات و نقطه‌های بارز و روشن زندگیشان به حساب می‌آید، بی‌خبر از کم و کیف مسایل زندگی و مسئولیتهای فردی و اجتماعی، حتی سعادت و قوام کانون خانواده.

## نمد زین خشک نشدن

کنایه از در تکاپو بودن، آرامش نداشتن و پیوسته در حرکت و جدال زندگانی را به سر بردن است، آن که اهل مبارزه و جدال است. جنگجویی که نمی‌گذارد عرق اسبش خشک بشود، آن که خواب و استراحت را در جدال و مبارزه زندگی بر خود حرام می‌نماید. رهروئی که بی‌آرام از منزل به منزل دیگر و از شهری به شهر دیگر برای رسیدن به مقصد و مقصود کوشا و مقید باشد. جوینده مال، طالب مقام و شهرت، آنهایی که در این روندها دو اسبه می‌تازند.

## نمک خوردن و نمکدان شکستن

عین نامردی و نامردمی است. حقّ نان و نمک ندانستن و به جانیاوردن، قدر محبت و خدمت دیگران منظور نداشتن. نیکی را با بدی سزا دادن.

آن کس که نمک خورد و نمکدان بشکست در مکتب رندان جهان سگ به از اوست

یا:

ز کوی حق گزاران رخت بستی      نمک خوردی نمکدان را شکستی  
چون گربه کوره.

### نمک‌ها را ریختی جمع کن

در رابطه با زمین خوردن کودکان آنگاه که شیون و زاری نمایند، عنوان شود. نمک‌ها را جمع کن که آب نبرد. کودک متوجه نمکهای ریخته شده می‌گردد، سکوت می‌کند، چون چیزی نمی‌بیند، درد زمین خوردن را فراموش می‌نماید. همچنین باشد برای بزرگترها و افراد بالغ و کاملی که گاهی با توجه به سرابها، خیالهای باطل و حسابهای غلط از مسیر صحیح حرکت زندگی منحرف می‌شوند و از حقیقت دور می‌گردند.

### نمی‌توان به او گفت بالای چشمت ابروست

مربوط به افراد خودخواه و متفرغن می‌باشد، که بالاتر و برتر از خود کسی را نمی‌بینند و نمی‌شناسند، از خودراضی ملهم به خود، گر این منم، عجب منم. انتظار دارند حتی افراد متشخص و دانشمند با اجازه با آنان باب سخن بگشایند. کسی که بسیار ستیزه‌جو و نیز زودرنج است. در عداوت هم مصرّ است و ید طولائی دارد. در چنین راستائی هرگز برای آشتی پا پیش نمی‌گذارد. حرفش هم حرف اول است. چنین افرادی پیوسته جدا از جامعه‌اند و تنها.

### نمی‌توانی ورجی، فروجه

گفته‌اند، زدن به مردی و جستن هم به مردی. کاری ازت نماید عقب‌نشینی کن. نمی‌توانی به او بررسی برگرد، خود را آماده نمی‌بینی در مسابقه شرکت مکن، اهل معامله نیستی عدول نما. اول مردی بیازمای وانگه زن بخواه. و به قول سعدی «آنگه زن کن». کاری ازت بر نیاید، ادعا مکن تا خود را گرفتار نکنی و انگشت‌نما شوی. باید به همه کاره‌های هیچ کاره‌ای گفت که پیوسته گرفتار عواقب رویدادهای بعدی ادعاهای خود می‌باشند.

### ننهد پای، تانبیند جای

اشاره بر روش حرکت و اقدام آدمهای مصلحت‌اندیش و پس‌کارین دارد، که تا راه شوسه و صاف نباشد قدم نگذارند، آنان که خود را به دست خود دچار مهلکه نمی‌نمایند و گرفتار نمی‌کنند. در هر کاری امکان و وسیله و شرایط را از مساعد و نامساعد در نظر می‌گیرند و نتیجه کار را از اول پیش‌بینی می‌نمایند. اینان انسانهایی مؤمن‌اند و کمتر گرفتاری دارند.

## نوبت به اولیا که رسید، آسمان تپید

در بدیاری و مواجهه با عدم توفیق در کار، با بدبینی عنوان می‌کنند، بخشکی ای شانس، آنجا که نتیجه زحمت‌ها و کوششها منفی بوده و چیزی به دست نیامده و حاصل کار هدر رفته باشد. بعضی افراد در برخورد با عدم پیروزی به حساب این که دیگران همه موفق‌اند او ناموفق، چنین گویند و اگر به آنان گفته شود:

جهانست زیر و رو دارد      رخ زشت و نکسو دارد  
شب ار باگریه خو دارد      سحر بینش خندانش

می‌گوید، دیگری که برای من نجوشد، سر سگ توش بجوشد. چنین باشد شکایت به اصطلاح از بخت بد. آن چه مایه علمی ندارد.

## نوح به دست آر و ز طوفان مترس

دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن      هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش  
یا به قول حافظ:

ای دل ار سیل فنا بنیان هستی بر کند      چون تو را نوحست کشتیان ز طوفان غم مخور  
کنایه از عزم جزم کردن، همت نمودن، با تمهید وسیله و امکان به پیشواز حوادث رفتن و متکی به نیروئی مددکننده و پشتیبان، بودن است.

## نور حق را کی بود نقص زوال

از دلم عشق تو اندوه جهان بردارد      نور حق چون برسد ظلمت باطل گردد  
و آنجا نور حق راهبر و راهنمای بیچارگان گمراه باشد.  
نور از کجا به روزن بیچارگان فتد      چون گشت آفتاب جهانتاب ناپدید.

## نور خورشید و دیده خفاش

«عشق خوبان و سینه اوباش» اشاره بر عدم امکان جمع اضداد، نیک و بد، شرّ و خیر و سود و زیان، آنجا که نور حقیقت دیده خفاش صفتان را آزار دهد و افرادی بری از درستی و دور از حقیقت که یارائی دیدن و شنیدن حقیقت را ندارند، حتی مسایل غیبی و آن چه را که هم مشهود است باور ندارند. همچون ابر انکار و طرد و ابطال، می‌خواهند مانع از تابش نور حقیقت بشوند.

نور خورشید در جهان فاش است      آفت از ضعف چشم خفاش است

گر نبیند به روز شب پره چشم چشمه آفتاب را چه گناه

### نور عضلی نور

زمانی گفته شود که فردی به دنبال خواست و نیازی باشد و به بهتر از آن ترغیب شود و راهنمایی گردد. خواستگاران به درب خانه دختر مورد نظر رفتند و گفتند نوری در خانه است، پاسخ شنیدند که خودش نیست ولی دخترش در خانه است. گفتند...

### نوش خواهی نیش می باید چشید

هر جا که گل است خاری باشد و با نوش نیشی و برای گنج رنجی و زحمتی. تأکید و تشویق به قبول زحمت و تحمل رنج برای کامیابی در زندگی دارد.

گنج خواهی در طلب رنجی بیر خرمن ار می بایدت تخمی بکار

### نوشدارو که پس از مرگ به سهراب رسد

زمانی گویند که، بهره‌ای به کسی برسد که به علت گذشت زمان نتواند از آن استفاده نماید. طبیب و دارو زمانی برسند که بیمار بدرود حیات گفته باشد. حاجتی از کسی طلبیدن است که پاسخ آن به بعد از موعد نیاز موكول شده باشد، کاری را بدون وسیله و آگاهی و نقشه شروع نمودن و پس از شکست و مواجهه با ناکامی و زیان در صدد اقدام و شناخت علل شکست برآمدن است. به قول عوام، بعد از تنه سر حساب.<sup>۱</sup>

نوشدارو که پس از مرگ به سهراب رسد عقل داند که بدان زنده نماند سهراب گویند، قبای بعد از عید برای گیل منار خوبست.

### نوع باقی و شخص درگذر است

اشاره بر مرگ و فنا برای آدمی و تسلسل وجود و بقا برای نوع بشر دارد که آنچه از انسان ماند نام نیک است که از نیکمردی و خدمت به نوع و مردم دوستی و نوشته و مکتوب و نتیجه تحقیق و تتبع از او باقی بماند.

### نوکر بی جیره و مواجب تاج سر ارباب است

کنایه بر وجود مزد و پاداش در برابر کار است و از خدمتگزار و یا کارگر بدون حقوق و یا

۱. مواظب باش دهاتی که با الاغش وارد شهر میشه و درکوچه و بازار می‌رفت برای جلوگیری از برخورد افراد و تنه خوردن آنها از الاغ می‌گفت سر حساب.

کم مزد نباید انتظار کارکرد مناسب و علاقه‌مندانه داشت، چه او نمی‌تواند دل به کار بدهد و کاری سالم انجام بدهد. داستان کارفرمایی است که به کارگر بدون جیره و مواجب خود با تشدد و تحکم می‌گفت برو فلان جا فلان کار را انجام بده و زود هم برگرد، و او گفت آخر به پول زیادت، به راه نزدیکت، یا به زبان خوشت! به کدام حسنت دل خوش داشته باشم و کارت را انجام بدهم. گفته‌اند، دست شکسته به کار می‌رود و دل شکسته به کار نمی‌رود.

### نوکر خودم هستم و آقای خودم

زبان حال کسی است که برای مال و منال دنیا، چاکری و نوکری کسی را قبول نمی‌کند. به کم زندگی قانع است و می‌سازد. توقع زیاد در زندگی و طمع است که انسان را به کارهای شاق می‌کشاند و به قبول عبودیت دیگران وامی‌دارد و گرنه حکم عقل این است که نان خود خوردن و نشستن به که کمر زرین بستن و به خدمت ایستادن.

### نوکه آمد به بازار، کهنه می‌شه دل آزار

هر نوی خار چشم کهنه است و هر چیز نو آن خوبست به جز دوست که کهنه‌اش نیکوست. دوستان و یاران قدیمی از بهترین هستند، چرا که در نتیجه صداقت و مردمی توانسته‌اند سالها در دوستی باقی بمانند. افراد دغل و نادرست در دوستی هم پایدار نیستند. در زندگی اجتماعی و تحولات آن، نوگرانی حسنی است و حرکتی پیش رونده. ولی کهنه‌پرستی مخّل حرکت‌های سالم زندگی و مانع پیشرفت و تحوّل می‌باشد.

چو عشق نو کند دیدار در دل      کهن را کم شود بازار در دل

### نومید دلیر باشد و چیره‌زبان

گویند، هر که دست از جان شوید آن چه در دل دارد گوید. ترس و بگو. چه، بالاتر از سیاهی رنگی دگر نباشد. آنکه محکوم به مرگ است چرا حقایق را نگوید و عاملان بدبختی و سیه‌روزی خود و جامعه را معرفی و رسوا نکند. عملی که بهره‌اش به دیگران برسد و در تأمین وسایل مادی و معنوی معاش جامعه مؤثر باشد.

### نه آب و نه آبادانی نه گلبانگ مسلمانی

زمانی که ظلم و جور جامعه را فراگیرد و عدل و داد و انساندوستی رخت بر بندد، عنوان کنند. به فرد هم می‌گویند، زمانی که پایبند اصول اخلاقی نباشد و به کارهای دلخواه هرچند زشت و ناپسند دست بزند. آن زمان که بخواهند موضوع زبانزد شود و عاملان ظلم و جور از کجروی



و فساد دست بکشند و به راه راست هدایت و متنبه شوند. به گاه ملاحظه شهر و یا آبادی ویرانی هم گفته می شود و بر زبان می رود. آنجا که هیچ چیز وجود ندارد و نه از عواطف انسانی خبری.

### نه آب بیار و نه کوزه بشکن

کنایه از آن که کاری را که به اکراه انجام می دهی و یا توان انجام آن را نداری مکن. با دست پس زدن و با پا پیش کشیدن، تو که کمک نمی کنی و یارائی همکاری نداری چرا زیان می رسانی چرا زخم زبان می زنی. باباطاهر گوید:

تو که نوشم نئی نیشم چرائی	تو که یارم نئی پیشم چرائی
تو که باری ز دوشم بر نداری	میان بار سربارم چرائی

### نه آفتاب از این گرمتر می شه و نه غلام قنبر از این سیاهتر

زمانی عنوان کنند که بخواهند نهایت خرابی و پریشانی را تشریح و تمثیل نمایند. آنجا که خرابتر از آن متصور نباشد. بالاتر از سیاهی رنگ دگر نباشد. نابسامانی از این بیشتر کجا؟ آدمهای کم مایه و ظرفیت به گاه زیان و شکست بیشتر از دیگران در این مایه ها متظاهرند و قابل دید.

### نهال تلخ نگرودد به تربیت شیرین

سعدی گوید:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است ولی روانشناسی روی بنیاد بد که از خانواده باید شروع و پیدا شود نظر دارد. می توان گفت از آن که دارای خمیره ای از تربیت بد و خوی زشت است نمی توان انتظار نیکی و بهی داشت. اصل بد نیکو نگرودد، چونکه بنیادش بد است. زمانی تحقق می یابد که از نامرد انتظار مردانگی داشته باشند و عملی مردمی و انساندوستانه بخواهند.

### نهال را تا تر است و جوان باید راست کرد

چوب تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست کنایه از آن که انسان از کودکی تربیت پذیر است و باید به تربیت او همت گماشت و گرنه بی تربیت نا کسی خواهد شد کجرو و بی بهره چون چوب خشک که هیزمی برای اجاق می شود، او هم انسانی مخل و مزاحم و سربار جامعه خواهد بود. اصلاح و تربیت در بزرگی، جز با تنبیه

و زندان آن هم نه به طور کامل، میسر نخواهد بود. اسب را تا کوزه است باید لگام زد و یورتمه و رهروی آموخت.

### نه از غم فزونی بیاید نه کم

«بخور می نخور هیچ اندوه و غم» اشاره بر بی ثمر بودن تن با اندوه و غم که زار و فرسوده نمودن است. که از قنبرک زدن و زانوی غم به برگرفتن و یا سر به جیب تفکر و غم فرو بردن فایده‌ای نصیب کس نگردد. به کسانی باید گفت که به جای راه‌یابی و تفکر و مشورت با اهل خبرت و بصیرت، از یک شکست و یا شروع کاری که ابزار و وسایل آن را فاقد هستند، چون برج زهر مار تلخ می‌شوند و به زبان خوش پاسخ کسی نمی‌دهند، حتی دوستانی که می‌خواهند، پی به علت ناراحتی آنها ببرند و در صورت امکان به آنها کمک نمایند.

### نه او ماند نه تو نه فخر رازی

کنایه بر بی‌وفائی دنیا و مرگ برای کل موجودات به ویژه انسان را، با وجود بسیاری از بیماریهای درخور ابتلاء و صدمه‌ها و بلاها. به کسانی باید گفت که گمان دارند تا دنیا بوده، بوده‌اند و تا هست خواهند بود. مرگ را باور ندارند، آیا می‌توان گفت که امپراتوران و شاهان و حاکمان زورمدار طی عمر شرربار و سراپا ظلم و خیانتشان دمی هم به فکر مرگ افتاده و... یا به بی‌وفائی دنیا اندیشیده باشند.

اگر دشمن نسازد با تو ای دوست تو می‌باید که با دشمن بسازی

و گرنه یک دو روزی صبر می‌کن. نه او ماند... البته سازش از طریق آشتی و رفع نقارها و کدورتها.

### نه به آن الفت و گرمیت نه به این بی‌صفتیت

افرادی را گویند که کارشان و رابطه آنها با دیگران تابع ضابطه‌ای نیست قانون و قاعده‌ای در روند حرکت روزانه آنها نقش ندارد، در دوستی افراط و تفریطی هستند، زود می‌آیند و زودتر می‌گسلند با مطالعه و شناخت دوست نمی‌گیرند که دیرپا و مانا باشند، در این روند مراد بی‌صفتی و فراموشکاری آنها به ویژه در رابطه با نیکی‌ها و محبت‌ها به گاه دوستی و سپس ناسپاسی و نمکدان‌شکنی می‌باشد. مثل،

نه به این زینب و کلثوم شدنت

نه به آن دایره و تنبک زدنت

نه به آن شوری، شوری، نه به این بی‌نمکی.

نه به دار است نه به بار، اسمش علی خدایار است

کنایه از بیکارگی و تنبلی و خودکامگی و دل به اسمی با ابهت بستن و افتخار کردن و قانع بودن، بدانکه خدایار است و یاری دهنده او خدا. به هیچ صراطی مستقیم نیست، از هیچ دری تو نمی رود. پایش یکجا بند نمی شود و به کار تن در نمی دهد و اگر هم بدهد پای بند نیست و به هوای دلش زنده است. اینان کسانی هستند که به ظواهر زندگی و نام و کُنیه توجه دارند و بدانها دل بسته و مفتخرند و شجره نامه‌ای به عنوان فلان ابن فلان هم نصب العین و در خانه دارند «مراد از نه به دار و نه به بار، اشاره به قالی باشد که بردار و در حال بافتن است و یا بر بار که جدا شده از دار و برای استفاده و فروش آماده باشد.

نه بر اشتیری سوارم، نه چو خر به زیر بارم      نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم

زبان حال افرادی درویش صفت و جدا از مال و منال، دنیا و مافیها رها کرده می باشد. اغلب زبان حال کسانی است که تن به مسئولیتها نداده و خود را آزاد و آزاده می دانند، با دنیا به قدر نیاز و گذران ساده معیشت سروکار دارند. بیشتر دانشمندان و اهل علم چنین برخوردی با دنیا و مادیات دارند و در رابطه با دوستی هم می گویند، بهتر ز کتاب در جهان یاری نیست. یا، همنشینی از کتاب خواه...

غم موجود و پریشانی مفقود ندارم      نفسی می کشم آسوده و عمری به سر آرم  
نظیر، نه مفتیم نه محتسب نه مدرّس نه فقیه، یا، نه کدخدای جوشقان نه عامل زواره‌ام. نه سر سیرم و نه ته پیاز. یا، آسوده کسی که خر ندارد از گاه و جوش خبر ندارد.

نه بر مرده بر زنده باید گریست

آندم که خرابیها و بدبختیها از حدّ بگذرد و سامانی در کار نباشد، ظلم و جور رایج زندگی و خانه و کاشانه و آب و خاک مورد تجاوز و تاخت و تاز واقع شود و مال و عرض و شرف و ناموس در امن و امان نباشد، عنوان کنند.

گر این تیر از ترکش رستمیست      نه بر مرده بر زنده باید گریست

نه بزرگست که از مال فزون دارد چیز      آن بزرگست که از علم فزون دارد چیز

که بزرگی به علم است نه به مال. در جامعه‌هایی که انحطاط فرهنگی وجود دارد، طرز تفکر، بزرگی به مال به غلط جایگزین، بزرگی به علم شود. سعدی گوید:

گر بی هنر به مال کند فخر بر حکیم      کون خرش شمار اگر گاو عنبر است

نه بُود شاعر هر آن کو خود بباقد یک دو شعر

شاعری طبع روان می خواهد، عروض و قافیه و سجع لغت، هم معانی و بیان می خواهد. بسیاری کسانی که می توانند چند بیت شعر سر هم بکنند ولی شاعر نیستند و شرایط آن را دارا نمی باشند. شاعری چون فردوسی حماسه سرای جاودان آنگاه، که می گوید،

جهان کرده ام از سخن چون بهشت      از این بیش تخم سخن کس نکشت  
به حقّ در این روند و بالاترین شایستگی را دارا بوده و باید که به آن بیالد. هرکسی کار خودش، بار خودش، آتش به انبار خودش.

نه پایدار بود هرچه مستعار بود

اشاره بر نبستن دل به عاریتی باشد. چه، با عاریتی، عاریتی باید بود. آن چه بقا را نپاید دل بستگی را نشاید. از جمله دنیای ناپایدار و عاریتی است که چون هر چیز عاریتی، دست به دست می گردد و یکی به دیگری تحویل می دهد و می رود. عالمان و عاقلان به چنین عاریتی هرگز دل نبندند و دنیاداران و دل بستگان به آن، مال اندوزان زرپرست می باشند.

نه پای گریز است، نه دست ستیز

نه راه پس است و نه پای پیش. نه حال ماندن است و نه پای رفتن، نه قدرت ستیز است و نه پای گریز، حال کسی باشد که در روند حرکت زندگی در تنگنا قرار گرفته و قدرت حرکت برای نجات و نیز تحمل وضع موجود را ندارد. به گاه درماندگی و واماندگی و عدم امکان حرکت گفته می شود و نهایت یأس و فتور را حکایت می کند. کسی که نه پشت دارد و نه مشت.

نه جای درنگ و راه گریز      نه راه پسی و نه راهی به پیش

نه پیر را بفرست خر بخرد، و نه جوان را به خواستگاری

چرا که پیر بهره گیری و استفاده از مرکوب را با بقیه عمر خودش که آفتاب لب بام است تطبیق می نماید و جوان هم برای همسر به زندگی فردا نمی اندیشد، بلکه حال و مقال شهوت و جوانی خود را پاسخگو می باشد.

نه چندان درشتی کن که از تو سیر شوند      نه چندان نرمی که بر تو دلیر گردند

خاصه در زندگی زناشویی و در رابطه با همسران واجب الرعایه است. اشاره بر ردّ شدّت و حدّت در رفتار و نیز نرمی و ملاطفت در کردار و گفتار و در حدّ متعادل و معقول آن دارد، سعدی گوید: نه چندان نرم باش که از نرمی بخورندت و نه چندان زبر که از زبری نه بساوند،

درشتی و نرمی به هم دربه است      چو فاصدا<sup>۱</sup> که جراح و مرهم نه است  
خارج از تعادل و معمول، درشتی و نرمی، افراط و تفریط در معاشرت است، مشکل‌زا و ناراحت‌آفرین یکی باعث جدائی از دوستان و دیگری وسیله سوءاستفادهٔ ابن‌الوقتهای سوءاستفاده‌چی و هردوان مخرب.

#### نه خانی آویده و نه خانی رده

به لهجه لُری، نه خانی آمده و نه خانی رفته: زمانی عنوان کنند که کاری انجام شده، فردی آمده و رفته باشد و اثری از این رفت و آمد و یا عمل انجام شده بر جای نباشد. داستان آن دهاتی است و خربزه خوردنش در راه، که می‌خواست به روش خانها ناهار بخورد، بر سر چشمه‌ای اتراق کرده که نان، خربزه و پنیر بخورد، می‌خواست بر این روال کمی برای عابران هم بگذارد. که بگویند خان از اینجا گذشته است. پس از آن که همه را خورد، پوستش را هم به الاغش داد و تخمه‌های خربزه را هم به مرغ و خروس گرسنه‌اش که به شهر می‌برد. و دیگر چیزی نماند، گفت، حالا نه خانی...

#### نه خود خورد نه کس دهد، گنده کند به سگ دهد

در رابطه با افرادی خسیس عنوان کنند که خیرشان به احدی نمی‌رسد، و به قول معروف در روابط اجتماعی نم‌پس نمی‌دهند. مالی به زحمت فراهم آورند، به خست جمع کنند و نگهدارند و به حسرت بگذارند و بروند. کسانی را شامل می‌شود که در زندگی اجتماعی فقط فکر خودشان هستند. به خود و منافعشان می‌اندیشند و جامعه را هم در رابطه با تأمین منافع و خدمتگزاری به آنها بدهکار می‌دانند. اینان از دستشان آب نمی‌چکد و خرده نانی به موری نمی‌رسانند.

#### نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین

کنایه ایست، استعاره‌ی در تواضع و حالت افراد متواضع و سر به زیر و خاکی بودن آنها چون شاخ پر میوه، نهایت تواضع و فروتنی را حکایت نماید. برخلاف افراد متکبر و مغرور آنانکه سر بر آسمان دارند نه بر آستان. ولی باید گفت، رفعت و سربلندی با تواضع است.

تواضع سر رفعت اندازد	تکبر به خاک اندر اندازد.
تواضع کند هوشمند گزین	نهد شاخ پر میوه سر بر زمین

۱. رگزن، آن که رگ زند و خون گیرد، نوعی دیگرش حجامت‌چی باشد.

نه زمستان خدا به آسمان می ماند و نه مالیات دولت بر زمین

زمانی عنوان کنند که آنچه باید، شده و اتفاق افتاده باشد. نشده و به وقوع نپیوسته است، اواسط زمستان است و هنوز برف نباریده و هوا گرم است، بارانهای بهاری نازل نشده...

نه زور به کس بگو و نه زور از کسی بشنو

مثل، هر چه را که به خود روانداری به دیگران هم میسند. نزن تا نخوری. مال کسی را مبر تا مالت نبرند.

بیری مال مسلمان و چو مالت ببرند بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست  
یک سوزن به خود بزن یک جوال دوز به دیگران. در کس مکوب تا درت نکوبند. چشمت را  
در رابطه با مال و ناموس مردم درویش کن تا دیگران هم عمل به مثل نمایند.  
چو بد کردی مشو ایمن ز آفات بدی را بد بود آخر مکافات

نه در غربت دلم شاد و نه روئی در وطن دارم

«الهی بخت برگردی از این طالع که من دارم» بیان حال غریبی است که نه حال و جای ماندن در غربت را دارد و نه رو و پای بازگشت به وطن و دیار خود را. از وطن رانده و در غربت به عجز و فقر و ناتوانی مانده. از اینجا مانده، از آنجا رانده نه راه پس و نه راه پیش. به یاد آورد وضع و حال شاگرد سفالگری را که خواست قبل از فرا گرفتن «فوت کاسه گری» از استاد جدا شده و بدون توجه به اندرزه‌های استاد در رابطه با فرا گرفتن کامل فن و اسلوب کار، خود به سفالگری پرداخت ولی سفالهایش مطلوب مشتری نبودند، چرا که تیره و کدر بودند. متوجه شده بود که فنی در این رابطه از استاد نیاموخته است، نه کارش مشتری داشت و نه روی بازگشت باقیمانده بود. نه راه پس، نه راه پیش.

نه سرم را بشکن و نه گردو به دامنم بریز

نه بزن، نه بوسم کن، نه فحش بده و نه دست به سرم بکش. کنایه از دشمنی کردن، ضربه زدن و به زبان ملاطفت نمودن، سر طرف را شکستن و نخودچی جیبش کردن. هم چنین است بی ارزش و بی اثر بودن، مهر و محبت پس از عناد و دشمنی.

پدر کشته و تخم کین کاشتن پدر کشته را کی بود آشتی

نه سیخ بسوزد و نه کباب

کنایه بر حالت بینایی در کار و میانه روی باشد. در دوستی و روابط، اجتماعی، کسب و کار و

همکاری، اتخاذ روشی که هیچیک از طرفین نه بهره‌ای بیشتر نصیبشان گردد و نه دیگری زبانی ببیند. اعمال نظر فردی در کار نباشد و نظر بر برابری و مساوات باشد.

بر دل پر آتشم تیری ز مژگانست      آن چنان کن جان من نه سیخ بسوزد نه کباب

نه سیر بخور نه کندر بسوزان

معمولاً بوی بد را با بوی بهتری تحت تأثیر قرار می‌دهند. کسانی که به بوی بددهان مبتلا هستند معمولاً چیز معطری چون دانه‌ای هل و یا قهوه در دهان می‌گذارند. نه کار بد بکن و نه به اکراه استغفار بنما، نه بدزد و نه به گاه مجازات اظهار عجز و لابه بنما. و نیز اشاره بر اعمال کسی دارد که مرتکب گناه و خلاف شده و اصرار دارد با الفاظ و مطالب پرطمطراق و جالب خود را تبرئه نماید و بر جای بی‌گناهان بنشیند.

نه شب از این درازتر می‌شود، نه مبارک از این سیاه‌تر

درازی شب یلدا و سیاهی لایتغیر غلام حلقه به گوش سابق. اشاره بر اینکه آنچه را که حد و حدود و ماهیتش معین است و شکل گرفته، تغییری در آن نمی‌توان داد، تغییر ظاهر هم اصل و مایه را تغییر نمی‌دهد و دگرگون نمی‌سازد. با این گل و گشاد بازی و ولخرجی که تو می‌کنی نه گشایشی در کارت ایجاد می‌شود و نه زندگی از این بهتر. کسی را شامل می‌شود که در روند حرکت زندگی‌اش ضابطه و قاعده‌ای وجود ندارد ولی امید به بهی و بهروزی دارد.

نه شیر شتر، نه دیدار عرب

چون در گذشته و در صحراهای عربستان و واحه‌ها با گرسنگی و تشنگی، گرفتن شیر شتر از عرب بدون ناراحتی نبوده است در این رابطه چنین گفته‌اند... هر گاه رسیدن به مقصودی با زحمت و یا منت دیگران توام و همراه باشد و بخواهند از آن صرفنظر نمایند، لذا عطایش را به لقایش ببخشند. گفت رفتم با معرفتی دیگران مشکل را برایم حلّ نماید. یکی را دیدم لب فرو هشته و ابرو در هم کشیده و سخت بنشسته، گفتم عطایش را به لقایش بخشیدم و ترک کاشانه‌اش نمودم.

نه عیسی می‌توان گفتن، هر آنکس را که خر دارد

همچنان است، با مال و ثروت و زر و زیور، بدون عواطف و احساسات بشری با دعوی انسان بودن. بدون علم دین و صلاحیت علمی با عبا و ردا دعوی تدین و روحانیت نمودن. و آنکه ابزار و آلات هنری را دور خود جمع نموده و از آنها هنری نیاموخته و استاد ندیده دعوی هنر

و هنرمندی می‌نماید. باید جامعه‌شناس و هنرمند بود تا ارژنگی به وجود آورد.  
 نه عیسی را عقاقیر<sup>۱</sup> است و هاون      نه پیش من دواوین<sup>۲</sup> است و دفتر

نه قاضیم نه محتسب، نه مدرّس نه فقیه      مرا چکار که منع شرابخواره کنم  
 اشاره بر صلاحیت و شناخت و مصلحت در کارها دارد ندانسته و نشناخته هر کسی را به کاری  
 نباید گماشت. افراد در کارهایی که مربوط به آنها نیست و خبرت و تخصص در آن ندارند  
 نباید دخالت نمایند. آگاهی و دانش کار شرط نیک و سالم و موفق به انجام رسانیدن کار است.  
 همچنین در کار دین و امر به معروف و نهی از منکر، که ناهی و آمر باید از امر و نهی شونده  
 اعلم و افضل و ارجح و متدین‌تر باشد.

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت      که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

نه کد خدای جوشقان نه حاکم زوارهام

نظیر، نه بر اشتری سوارم، نه چو خر به زیر بارم نه خداوند رعیت نه غلام شهر یارم، کسی گوید  
 که بخواهد از کاری و مسئولیتی که در رابطه با آنها از او کمک و یاری بخواهند سلب مسئولیت  
 نموده و خود را جدا بداند. اینکه کاره‌ای نیست در نداشتن مسئولیتهای اجتماعی، یله و راحت  
 بودن. بعضی هم چنین عنوان کنند. نفسی می‌کشم آسوده و عمری به سر آرم.

نه کور می‌کند و نه شفا می‌دهد

کنایه از آنکه طرف نمی‌خواهد ترتیب کار را بدهد و غائله را رفع بکند. نه می‌گوید آری و نه،  
 نه، صراحت لهجه و گفتار ندارد، نمی‌شود دستش را خواند. استخوان لای زخم می‌گذارد.  
 امروز و فردا می‌کند، سر می‌دواند. به کسی مربوط می‌شود که صداقت ندارد، با مردم رو  
 راست نیست، ظاهر و باطن دوگانه دارد و به هم غیر مربوط. افراد را سرگردان می‌کند و نظر و  
 تصمیم و فکر خود را نمی‌گوید. افرادی سوء استفاده‌چی، مادّی و پول پرست و بدخواه و بدون  
 حسن نیت این چنین‌اند.

نه که هر مهره‌ای گهر باشد

همان طور که خر مهره گهر نمی‌شود و خزف صدف نگردد. ناکس هم کس نمی‌شود. اشاره  
 است بر جوهر و اصل و ماهیت انسان و حیوان و جماد را و این که هر کس به اصل خود مراجعه



می‌نماید. پاسخ کسانی است که بدون مایه و گوهر ادّعی واهی و بی‌جا دارند.

نه هر که آینه سازد سکندری داند	نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
کلاهداری و آیین سروری داند	نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
نه هر که سر نتراشد قلندری داند	هزار نکته باریکتر ز مو اینجا بست

نه ما را این بخت است و نه شما را این کرم

زمانی مصداق پیدا می‌کند، که فردی با اکراه و اجبار و یا با توصیه دیگران و پیغام، طالب و خواهان کمکی و خدمتی باشد. که در شرایط و کیفیت اقدام نتوان، نه آن را به خیر تعبیر کرد و گرفت و نه کمک‌گیرنده را بخت و اقبال روی کرده دانست. کرم و بخشش باید از طرف فرد، خودجوش و بدون کراهت و برحسب وظیفه و از روی عواطف انسانی باشد. کرم باید از منشأ کرامت نشأت بگیرد. ریاکاران بیشتر به کرامت تظاهر می‌نمایند و قصد مردم‌فریبی دارند.

نه محقق بود نه دانشمند      چارپائی بر او کتابی چند

زمانی صورت عمل پیدا می‌کند که فردی کتابهایی جمع‌آوری نموده و تظاهر به کتاب‌خوانی و تحقیق بنماید و در عمل مانند بسیاری از ریاکاران امروزی، کتابخانه نزد آنها نمایشگاهی بیش نباشد و ماهیتی را کتابهای ناخوانده تغییر ندهد. از چنین فردی انتظار صلاح و صواب و نیکوکاری نمی‌توان داشت، چه سخندان هم نیست که عملی نیکو انجام دهد. متظاهری می‌باشد از صراط مستقیم منحرف و به کجراه کشیده شده. به قول سعدی:

آن تهی مغز را چه علم و خبر      که بر او هیزم است یا دفتر

نه مردم بود هر که نندیشد او

چرا که خلقت انسان و گزینش او به عنوان اشرف مخلوقات به سبب وجود عقل و خرد و اندیشه و قوه ممیزه و ادراک او باشد. کسی که از این مواهب استفاده نکند. اولئیک کالآنعام بلهم أضل، در شأنش نازل شده است. و از حیوانات هم پست‌تر باشد. فردوسی گوید:

نه مردم شمر بل ز دیو و دده      دلی کو نباشد به درد آزرده<sup>۱</sup>

نه مزد است و نه منت

در رابطه با سؤال نسبت به کمکی که بشود و یا هدیه و مزد از طرف فردی خیر و بی‌ریا که

صرفاً قصد کمک داشته است، عنوان شود. صرف این مال به هیچ حسابی نیاید، چرا که محل و مکانی داشته است. خلاف کسانی که هرگز بدون منت کمکی نکنند و قدمی بر ندارند بی من و اذی و بهر خدا. در هر قدمی شان نظری است، نه بخششی و نه گرمی.

خداوندان نعمت را کرم نیست      کریمان را به دست اندر درم نیست

نه‌نهام بهتر از تو نفرین می‌کند

زمانی عنوان کنند که فی‌المثل، در رسیدگی به شکایت و احقاق حقّ مظلومی، متهم که خود را با خطر مواجه می‌بیند، نه‌نهام من غریبم در آورده و سر و صدا راه بیندازد و زبان به لعن و نفرین بگشاید در رابطه با چنان آدمی مؤمن که دست از پا خطا نمی‌کند، شاکی و یا قاضی چنین گویند. و نیز داستان دهاتی می‌باشد که از مباشر و عامل خان به قاضی شکایت برد قاضی زبان به نفرین عامل بگشود. دهاتی که نومید شده بود و می‌دانست که قاضی تحت نفوذ خان و عامل اوست. جلسه را ترک کرد، چون قاضی پرسید چرا می‌روی پاسخ داد، می‌روم پیش مادرم. چون نه‌نهام...

ننه صمد هم این کار را می‌کرد

زمانی که کارگزار با دقت و حوصله و صحیح کاری را انجام ندهد و مورد اعتراض واقع شود. معترض چنین گوید... یا در رابطه با ادّعاهای فردی که بیش از حدّ به کاری که انجام داده بها بدهد و از مهارت و کاردانی و احساس مسئولیت خود در کارها داد سخن بدهد و اجر و ارج و بها قائل شود.

نه‌نهام شوهر دارد، کی از حال من خبر دارد

زبان حال دختری است که خواستگار برایش آمده و مادرش با دلسوزی و یا خودخواهی و کج‌سلیقگی، ایراد می‌گیرد و مخالفت می‌نماید. مثل، سیر از گرسنه خبر ندارد و سوار از پیاده، بستانکار از بدهکار و خانه‌دار از مستاجر.

ای سیر تو را نان جوین خوش ننماید      معشوق من است آن‌که به نزدیک تو زشت است

نه‌نهام من غریبم در آوردن

مثل، جهودبازی در آوردن. الم‌شنگه به راه انداختن. بیشتر حالت کسانی است که با داد و قال و الم‌شنگه می‌خواهند ناحقی را حقّ نمایند و با سر و صدا و ایجاد جوّ مساعد خود را محقّ جلوه دهند. آدمهای ضعیف و کم‌تحمل هم به گاه تزییع حقّ خود اغلب چنین کنند. در رابطه با

جلب نظر و ترخم بیشتر روی می دهد مَر مظلوم را.

نه‌نه، نه‌نه پستان

در رابطه با مادری باشد که از کودکی به هنگام خواب پستان در اختیار فرزندش می گذاشت تا خوابش ببرد و پسر تا بزرگ شده بود چنین وضعی داشت. تا آن که زن خواست و عروسی کرد، مادر بر حسب عادت تنها مانده، پشت در حجله رفت و چنین گفت:.... فرزند که کنار عروس خانم بود پاسخ داد. هم زن دارم هم پستان، پستان برود قبرستان.

نه هر آرزو آید آسان به دست

کنایه از آن که حصول مقصود و حلّ مشکل راهش دراز و پرپیچ و خم است. باید همت داشت و عزم جزم کرد تا به مقصود رسید.

همّت بلند دار که مردان روزگار از همّت بلند به جایی رسیده‌اند

آرزوها اگر با امیدواری توام شوند به نتیجه مطلوب می‌رسند و کامیابی به بار می‌آورند. باید خواست و ایستادگی کرد، تا موفق شد. خواستن توانستن است.

نه هر چه که زرد باشد زر است

مثل هر گردوئی گرد است ولی هر گردی گردو نیست. اشاره بر آن که به ظاهر نباید قضاوت کرد، باید به اصل هر چیز، به جهت شناختن ماهیت آن توجه و مراجعه نمود. همچنین‌اند، انسانها، نمی‌توان به صرف حرف و ادّعای افراد فریب خورد و قضاوت نمود، بلکه باید به عمل و کارکرد و راهی که می‌روند و حرکتی که انجام می‌دهند، توجه داشت و ارزش قائل شد و بها داد. ظواهر اغلب نمود واقعیت‌ها نمی‌باشند.

نه هر که نام او حسن است همه افعال او حسن باشد

نه هر جوادی بخشنده و نه هر صادقی راستگو و درستکار باشد. این ظاهر است و نام، حال آن که، المعنی فی بطن الشاعر، و مایه‌ها و خلق و خویها چیزی دیگرند. نه هر که سر نتراشد قلندری داند. و یا هر مالداری صاحب بذل و کرم است چه بسا ثروتمند سراپا خست و گداصفتی. و نه هر کس که درس خوانده و مکتب و مدرسه رفته و باسواد شده عالمی پرهیزکار و معلّمی مردم دوست باشد، و نه هر کتابداری کتابخوان. نه هر آن کو ورقی خواند معانی داند. کسانی را شامل می‌شود که از نام و کنیه و شجره می‌خواهند سوء استفاده نمایند، آن چه در دنیای علم و کار امروز خریدار ندارد.

نه هر چه به قامت مهتر به قیمت بهتر

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست      ای برادر سیرت زیبا بیار

تلی خرف را با دانه‌ای دراز صدف نمی‌توان برابر دانست. همچنین است وزن و رتبه و مرتبت دانشمندان و محققان و مکتشفان در رابطه با مردم عادی و اجتماع. اگر مردم حلقه‌ای باشند گردهم، اینان چون نگین بر تارک آن می‌درخشند. نه هر مکتب و مدرسه رفته‌ای ملا می‌شود و نه هر ملائی آدم. که گفته‌اند، ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل: به قول سعدی اسب تازی اگر ضعیف بود همچنان از طویله‌ای خر به.

نه هر زنی زن است و نه هر مردی مرد

نه هر زنی به دو گز<sup>۱</sup> مقنعه است کدبانو      نه هر سری به کلاهی سزای سالاریست

آنچه مسلم است هر چه عقب ماندگی فرهنگی در زن یا مرد بیشتر باشد، انحراف و گرایش او به بدی زیادتر باشد. فقر معنوی و بی‌فرهنگی خود بلا و مصیبتی عظیم می‌باشد.

نه هر سنگی که از بدخشان آید گوهر است

آنگاه عنوان کنند که فردی بخواهد بدلی را اصل بنماید و یا تافته‌ای معمولی را، جدا یافته و ممتاز بداند. نه هر نی که از هندوستان آرند، نیشکر باشد و حال آن که نی فراوان است و شکرزای آن نادر، نه هر کس به ظاهر مهتر به قیمت بهتر.

نه هر کس شد مسلمان می‌توان گفتن که سلمان شد      که اول بایش سلمان شدن آنگه مسلمانی  
لذا ماهیت و نیتی چون سلمان می‌باید.

نه هر که در مجادله چست، در معامله درست

زمانی گفته شود که یکی برای به کرسی نشاندن حرف خودش، و بسا که ناصواب، به مجادله برخیزد و معرکه گیرد. چرا که حرف حسابی و منطق خود حساب است و نیاز به جدال برای اثبات ندارد. بیشتر افراد نادرست و بی‌منطق به مجادله برمی‌خیزند و سر و صدا ایجاد می‌کنند. اینان بیشتر برای اثبات حرف خودشان به دروغ و آیه و قسم هم متوسل می‌شوند، بدان جهت که یاران صدیق شیطانند.

### نه هر که رفت رسید و نه هر که کاشت درود

اشاره بر اساس و شالوده‌ای صحیح و سالم برای شروع کار و سپس بهره‌وری از آن دارد. کوشش و ممارست و پیگیری و استفاده از عوامل مساعد و تجربه دیگران و ارشاد خبرگان، که با هر کاشتی، داشت و مراقبت و سپس برداشت مفید امکان‌پذیر باشد. رفتن بدون مقصود به مقصد نرسیدن است و کاشتن بدون تهیه و تمهید وسایل کار، تخم در شوره‌زار کاشتن باشد. تخم را در شوره‌زاری کاشتن بی‌حاصل است صبر کن تا یک زمین قابل‌پیدا شود

### نه یکسان روید از دستی ده انگشت

کنایه از لزوم قبول عدم برابری در شئون مختلف زندگی اجتماعی باشد. همانطور که پنج انگشت به یکسان و یک اندازه نباشند و هر یک کار دیگری را به تنهایی نتواند کرد، ولی در جمع همه کاره باشند. این مثل بیشتر مورد سوءاستفاده ثروتمندان و حاکمان مستبد به جهت ارباب مردم می‌باشد و این که این نابرابری خواست خاصه خداوندی است و بر فقیران و محرومان، فقر و بی‌چیزی تقدیر است. اسلام به چنین فکر و اندیشه‌ای باور ندارد.

### نیابد مراد آن که جوینده نیست

گفته شده،

سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده بود

اشاره و تأکید بر لزوم کار و کوشش و فعالیت دارد، که نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود. از تو حرکت، از خدا برکت. بجوی و بکوش تا یابی. به کسی گویند، که کارنا کرده سود می‌طلبد و به جنگ نارفته پیروزی.

### نیارد فلک هیچ پیمان به جای

اشاره بر بی‌وفائی دنیا و عدم همراهی و وفای به عهد این عجوز هزار داماد باشد. هرگز به کسی وفا نکند و کسی از روند حرکت و گردش آن راضی نباشد، چرا که از نیک و بد و زشت و زیبا همیشه به هم دارد. و از پس هر خنده آخر گریه‌ایست. در چنین احوالی باید نیک‌کردار بود و مردم‌دوست که نهایت مردمی در صفا و خلوص نیت و رحم و شفقت و کم‌آزاری باشد. از نابسامانی و رویدادهای بد روزگار، ناله سر دادن و بر سر زدن کار مردان مقاوم روزگار نمی‌باشد.

## نیاید باز تیر رفته از شست

مثل، آب رفته به جوی باز نگردد. یا، سخن گفته شده، چون پراکنده شد و جذب اذهان گردید دگر باره برنگردد و در هر کوی و معبر شنیده شود. بر گذشته حسرت آوردن خطاست. به کسانی باید گفت که با یک شکست زانوی غم به بغل می‌گیرند و در دنیا را به روی خود بسته می‌بینند و آه و فغان سر می‌دهند. رودکی شاعر عالیقدر قرن سوم و چهارم هجری، در قطعه شعر «اندر بلای سخت خود» چنین توصیه و تأکید دارد.

ای آن که غمگنی و سزاواری	وندر نهان سرشک همی باری
رفت آن که رفت. آمد آن که آمد	بود آن که بود خیره چه غم‌داری
هموار خواهی ساخت گیتی را	گیتی است کی پذیرد همواری
شو تا قیامت آید زاری کن	کی رفته را به زاری باز آری
مستی مکن که نشنود او مُستی	زاری مکن که نشنود او زاری
اندر بلای سخت پدید آید	فضل و بزرگمردی و سالاری

## نیاید رهبری از مردم کور

هر چند کوردلی از کوری بدتر است، ولی رهبری علاوه بر بصیرت و فضل و سیاست و کیاست به چشم بینا هم نیاز دارد. بینا بودن و دیدن و قضاوت کردن از شرایط لازم رهبری می‌باشد، که، شنیدن کی بود مانند دیدن. کوردلی در مایه‌هایی از تعصب و عدم درک حقایق و دوری از واقعیتها می‌باشد و بر افکار و عقایدی دور از حقیقت متکی به رویدادهای غیر عینی نمی‌توان اطمینان نمود. نایبنا باید صرفاً به سخن و گفتار و نظر دیگران توجه داشته باشد.

## نیاید ز گفتار بسیار سود

اشاره بر پرحرفی و ورّاجی و روده‌درازی در گفتگو و مجالست با دیگران باشد. خَيْرَ الْكَلَامِ قَلٌّ وَ دَلٌّ. بهترین سخنها کوتاهترین و مدلل‌ترین آنها می‌باشد.

لاف از سخن چو دُر زد      آن خشت بود که پرتوان زد

## نیاید ز مرد خرد کار بد

بدی کار ناسپاسان و نابخردان است، خردمند اول می‌اندیشد و سپس اقدام می‌نماید. نسنجیده سخن نمی‌گوید و بیگدار به آب نمی‌زند. کار افراد ناآگاه است که بدون تأمل سخن بگویند و اقدام بکنند. دل آزاری نمایند، رنجش ایجاد کنند و سپس با پشیمانی به فعل بد خود بیندیشند و

حسرت برند.

اول اندیشه وانگهی گفتار      فکر و تمهید، وانگهی کردار

### نیاید ز تاج خروس افسری

کنایه از آن که هر کاری ابزار و وسیلهٔ مربوط به خودش را می‌خواهد و لازم دارد. و هر کس با توجه به نیازها و استعدادها باید به کاری که برای او مفید بوده و بازدهی داشته باشد پردازد.

کار هر بز نیست خرمن کوفتن      گاو نر می‌خواهد و مرد کهن

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند. برای افسری و فرمانروائی بر دلها، تاج زرین و ظاهر آراسته و زیبا تنها کارساز نیستند، صفای باطن، انسان دوستی و مردم‌داری در این روند شرط پیروزی می‌باشد. به کسانی باید گفت که با تاج و چکمه و زور می‌خواهند بر مردم حاکم باشند. قاتل طاووس هم شد پَرّ او، و بسیارند ظواهر فریبنده‌ای که اغواگر و بر باد دهنده می‌باشند.

### نیاید کار شیطان از فرشته

چرا که هر کس به اصل خود مراجعه می‌نماید. کار و کنش منبعث از طرز تفکر و علاقمندی و کشش فرد به سوی مورد توجه و علاقه‌اش می‌باشد. همچنان که افراد خوش فکر و نیکو کردار پای کج نهند،

از بدان نیکوئی نیاموزی      نکند گرگ پوستین دوزی

کار شیطان چون بسیاری از مردمان جاهل و منحرف گمراه کردن با وسوسه و شیطنت و ملعنت است حال آن که فرشته مرسل رحمت و سرور و شادی می‌باشد، چونان مردمان نیک و طالب ثواب و بیزار از عقاب. لذا تا مایه و فطیره نباشد کجروی مصداق پیدا نمی‌کند و صورت نمی‌بندد، *الاعمال بالنیات*، همچنان که خیر و نیکی از شیطان و شیطان صفتان بعید باشد.

### نی به نوک دماغش نمی‌رسد

کنایه از نهایت خودخواهی و غرور شخص باشد. مرد یا زن خودخواهی که جز خود کسی را نبیند و مردم را با کراهت بنگرد. از دماغ فیل افتاده است. عزیز بلاجهت و در بین مردم و خانه و محیط کار، تافتهٔ جدا بافته. معجب نفور و سر تا پا غرور. پندارند که بندهٔ خاصند و از آسمان افتاده‌اند، سر پائین نمی‌آورند و بهتر و برتر از خود را باور ندارند. به قول معروف، اگر بابایش را ندیده بود ادّعی خلافت می‌کرد. حالت عمومی جاهلان چنین است.

نی به هر جا باده خود شَرّ می‌کند      آنچنان را آنچنان تر می‌کند

باده نی در هر سرّی شَرّ می‌کند. امر بر این است، که هر غیر عادی در بدن تأثیر انفعالی و یا برانگیختن دارد، و در هر دو حال آنچنان را آنچنان تر می‌کند. به گوشه‌نشین و ضعیف‌النفس حالت انفعالی بیشتری دست می‌دهد تا آنجا که خودکشی هم پیش می‌آید و طاغی و سرکش را به طغیان و گردنکشی وامی‌دارد، دروغگو را به گزافه‌گوئی و خرق عادت می‌اندازد و نکوسیرت و مردم‌دوست دست یاری و مددکاری از آستین در می‌آورد و تا به آنجا که قبا و کلاهش را هم می‌بخشد، شاعر گوید می‌چنین حالتی دارد.

نیرزد صد سر نادان به نانی      ز دانا موئی ارزد یک جهانی

چرا که سازندگی و بالندگی جهان که با پیشرفت علم حاصل می‌شود مرهون وجود دانایان و اهل دانش و فرهنگ می‌باشد و خرابی و پریشانی و به هم‌ریختگی جامعه منبث از وجود عملکرد افراد نادان. آب حیات علم است و زاییده آن دانشمندانند که زندگانی را با بهره‌وری از نور علم و پیشرفتهای آن جاودانه می‌سازند.

نیست آب حیات جز دانش	نیست باب نجات جز دانش
هر که این آب خورد باقی ماند	چشم او بر جمال ساقی ماند
مدد روح کن ز دانش و دین	تا شوی هم‌عنان روح امین

نیست از عاشق کسی دیوانه‌تر

چرا که عشق و جنون همراهند و عاشق، دیوانه. عشق عاشق را کور و کر می‌نمایند، و شعور بررسی و قضاوت را از او می‌گیرد.

اگر بر دیدهٔ مجنون نشینی

به غیر از خوبی لیلا نبینی

عاشق، معشوق را کعبهٔ آمال خود می‌داند و جز وصال او به کعبهٔ مقصودی دیگر نمی‌اندیشد.

عشق آن چیز است که چون بر فروخت      غیر معشوقه هر چیزی بسوخت

دیوانهٔ عشق ضرب‌المثلی است سائر و دائر.

نیست اندر جهان چو خورسندی

آن چه که انسان در هر شرایطی و با هر رویدادی از بد و نیک و خیر و شرّ می‌تواند با تجزیه و تحلیل صحیح و سالم آنها از روند حرکت زندگی رضایت و خشنودی نسبی داشته باشد. چه موجود و آفرینندهٔ خورسندی و یا ناشادی و نیکی و بدی مائیم و در صورت عدم حصول و



وصول به مقصد و مقصود باید بدانیم که نیست در عالم کسی که آنچه می‌خواسته یافته باشد ولی در نسبت همه چیز امکان‌پذیر می‌باشد و قبول توفیق نسبی شرط حصول آرامش در زندگی خواهد بود. به افراد همیشه ناراضی باید توجه داد.

### نیست بی‌فضل را توانگرئی

«نیست بهتر ز فضل سرورئی» به قول سعدی، بزرگی به عقل است نه به سال و با عقل خردمندی و با فضل شناخت و دانش و راهبری همراه خواهد بود. رهبر و راهنمایی بهتر از دانش نیست و در وراء آن گمراهی محض است. توانگری به هنر است نه به مال، لذا کجای حرکت‌های سیر تکاملی جامعه را بی‌فضل و هنر می‌تواند راهبر باشد، او که خود نیاز به سروری و رهبری دارد. دانش چشمه‌ایست جوشنده و دولتی پاینده، نه سیر ناسالم حوادث بر آن خللی وارد می‌سازد و نه دزد را بر آن دسترسی باشد. ولی توانگری به مال در مسیر حوادث آسیب‌پذیر و تاراج شونده است.

پیش دانا دلان گدای ره است

مرد بی‌فضل گرچه پادشه است

این مثل زد خدای در قرآن

نیست دانا برابر نادان

آیه شریفه ۱۳ سوره ۳۹. هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.

### نیست زخم زبان صلاح‌پذیر

اشاره بر، توهین، تهمت و افتراء و حداقل ناسزا و دشنام می‌باشد. شخصیت دیگران را با این گونه الفاظ ضایع و ملوس نمودن، آن چه جبران و اصلاح آن میسر نباشد. چرا که زخم زبان از زخم شمشیر دردناکتر و کشنده‌تر است. با زخم زبان آنچه از نیک و بد در دل نشیند با مرور زمان زدوده نگردد و زایل نشود و نیز فراموشی را به آن دسترسی نباشد. به کسانی باید گفت که اختیار زبان خود را ندارند و آنان که با خبث طینت زبان در دهان می‌چرخانند و توجه ندارند که شنونده گوید،

ز بامی که برخاست مشکل نشیند

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی

چه سازم به خاری که در دل نشیند

خلد گر به پا خاری آسان بر آرم

### نیست سزاوار جغد خانه آباد

اشاره بر عدم لیاقت و شایستگی بعضی از افراد باشد که شأن و ظرفیت آنچه را یافته و یا مقامی را که احراز نموده‌اند، ندارند. چرا که جای جغد به ویرانه است و خلایق باید لایق باشند

مال و مقام را.

بلبل به باغ و جغد به ویرانه تاخته هر کس به قدر همت خود خانه ساخته  
استحقاق و سزاواری با کار و کوشش پیدا می‌شود، بدان سبب که یافته و به دست آمده ثمره  
همت و زحمت و مرارت باشد. بر سر باد آورده نشستن و به توصیه این و آن به مقام رسیدن  
چون جغد بر سر ویرانه نشستن است.

شکوه از بخت مکن گر هنری نیست تو را نیست در بی‌هنری راحت و رامش صائب

نیست غیر از زود رفتن عذر بی‌جا آمدن

«هر گنه عذری و هر تقصیر دارد توبه‌ای» همچنان که هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد.  
جبران هر عمل خلافی هم راه جبران مخصوص به خودش را دارد که باید متناسب با خلاف و  
کج رفتاری باشد. به افرادی باید گفت که از هر دری تو می‌روند و در هر کاری دخالت  
می‌نمایند و نخود هر آشی می‌شوند ولی در برابر اعتراض و یا توجه ناشی از عدم رضایت  
صاحب خانه و یا ذینفع، زبان ببخشید هم در دهن ندارند و از همه طلبکارند.

نیست کوری که به کوری نبود ارزانی

کنایه از لزوم تطبیق دادن خود با شرایط موجود در زندگانی و هر ساعت به نحوی و هر روز به  
طریقی فریاد عدم رضایت سر ندادن. مگر آنچه را که در اختیار و اراده انسان است و با کار و  
کوشش و اقدام‌های مجدّانه و مدبرانه می‌توان تغییر داد. مثل نقص عضو اگر ترمیمی و قابل  
اصلاح باشد و الا باید حتی سوخت و ساخت و خود را با آن سازگار نمود. گله و فریاد از  
بخت بد و شانس و اقبال، عاقلان مدبر را شایسته نیست.

نیست لاله بی‌داغ، شکر بی‌مگس و گل بی‌خار

اشاره بر وجود آفت برای حسن و زیبایی، زیان و ضرر برای سرمایه، نخوت و غرور برای  
آزادمنشی و شخصیت ممتاز، نسیان و فراموشی برای علم بی‌عمل، مار برای دفینه و گنج، بد  
زبانی و تندبازی برای دوستی و مودت، جغد برای آبادی و نزاع و جدال بین زن و شوهر برای  
اختلال سعادت و نیکبختی خانواده و توفیق فرزندان که هر چیز دشمن و ضد خودش را به برو  
پهلوی دارد. و دین و درستی را شیطان زایل کننده می‌باشد.

گل بیخار میسر نشود در بستان گل بیخار جهان مردم نیکو سیرند

نیست ماری در بن غاری که بهر زهر او خلق تریاکی نکرد و نافرید او متتری

## نیست مرد بی ادب صاحب مقام

چه، گفته شده، شَرَفَ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ، احترام و شرف مقام و منصب به شخصیت و شعور و شناخت صاحب مقام بسته است نه به میز. آنکه شرایط لازم از جمله شرف و بزرگواری و ادب و مردم‌داری نداشته باشد نمی‌تواند جدا از مردم و با خودخواهی و غرور و ستیز با اطرافیان صاحب مقام باشد و یا بماند. اَدَبَ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِّنْ ذَهَبَةٍ، ادب مرد از زر او بهتر است و ادب بهترین سرمایه می‌باشد. ادب حافظ و نگهبان شخص است، گفته شده،

با ادب را ادب سپاه بس است      بی ادب با هزار کس تنهاست.

## نیست می بی خمار و گل بی خار

شب شراب نیرزد به بامداد خمار و هر جاگلی باشد پهلوی آن خاری است و با فراز نشیبی و با شادی هم غمی و هر رفاهی را مشکلی به دنبال باشد.

گفت بهلول را یکی داهی      جبه‌ای برد بخشمت خواهی؟  
گفت خواهم دویت چوب بر او      گفت چوبت چه آرزوست بگو  
گفت زیرا در این سرای سپنج      هیچ راحت نیافت کس بی رنج.  
منزل اقبال هم پرفراز و نشیب باشد. و،  
نیست مهر زمانه بی‌کینه      سیر دارد میان لوزینه<sup>۱</sup>

## نیست هست نشود و هست نیست نگرود

اشاره بر کیفیت فیزیکی موجودات و اجسام می‌باشد، که از هیچ، چیزی به وجود نمی‌آید چرا که هیچ لاوجود است و از لاوجود، وجود حادث نمی‌شود و چیزی هم در طبیعت از بین نمی‌رود، هر چیز به اصل خود مراجعه می‌کند و از کمیت تبدیل کیفی پیدا می‌نماید ولی تغییر ماهیت نمی‌دهد. مراد در اینجا، تحوّل و دگرگونی و استحاله می‌باشد. بدان سبب که کل موجودات از وجود تا عدم در تغییر و تبدیل هستند. کُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ.

## نیستی آگه تو از نرخ پیاز

به آدمهای بی‌خیالی گویند که از روند حرکت زندگی هیچ اطلاعی ندارند و از آنچه اطرافشان می‌گذرد بی‌خبر هستند. کسانی که به کمّ و کیف زندگی توجه ندارند، با رویدادها بیگانه‌اند، گوششان بدهکار بسیاری از مطالب چه سیاسی و چه اقتصادی و اجتماعی نمی‌باشد، توجه به

این مسایل را دستمال بستن به سر بی درد می دانند و توصیه می کنند «سری که درد نمی کند دستمال میند». اینان خود را از همه کس زرنکتر و داناتر می دانند که نان خودشان را می خورند و حلیم حاج حسین را هم نمی زنند. به دیگران توصیه هائی دارند. ولی،

به سوال تو چو درماند بگوید به نشاط      بر محمد صلواتی خوش خواهم به آواز  
ور پیرش یکی مشکل گویدت بخشم      سخن را فضایان است که آوردی باز

نیستی پخته تا شناسی خام

مثل خفته را خفته کی کند بیدار.

و تو را بهتر که، خامی و خموشی و سکوتی و دمی. باید خبره و کارشناس بود و قضاوت نمود تا کارها درست در آید، پختگی جز با علم و تجربه حاصل نشود. باید به نخوانده ملاها گفت، بیکاره های همه کاره و نخود هر آشی، آنانکه علیرغم ندانم کاری و بی اطلاعی خود را دانای دهر و متخصص و آگاه می دانند به ویژه در جامعه شناسی و برخورد با مردم. يَقُولُونَ بِمَا لَا يَفْقَهُونَ.

نیشتن خوری، از بیشتر خوری حلوا

مثل، هر که بامش بیش برفش بیشتر. هر که مالش بیش رنجش بیشتر. اشاره و توصیه بر خودداری از دنبال مال و مقام رفتن و به امور دنیوی دل نبستن دارد. کسانی را شامل می شود که عمر عزیز خود را صرف گردآوری مال و زراندوزی می کنند و در این راه از گفتن دروغ و نیرنگ و حق کشی و آزار دیگران هم ابائی ندارند، غافل از مکافات عمل و اینکه بیشتر خواری، نظم درون را به هم زند و بیشتر و دارو طلب نماید.

نیش عقرب نه از ره کین است      اقتضای طبیعتش این است

به طنز و نیز جدی گفته می شود، ضرب المثل است بسیار ساری و همه جا نقل مجلس و محفل. در رابطه با مردم آزاری و اذیت دیگران گفته می شود. حتی به کسانی که به شوخی دیگران را می آزارند و به قول معروف انگولک می کنند هم گفته می شود. طرف جنش خراب است. تقصیر خودش نیست. جنش خرده شیشه دارد. بدی تو ذاتش است و دست خودش نیست. می خواهد که آزار نرساند ولی نمی تواند. شیطان است و از شیطنت نتواند بر کنار بودن.

درختی که تلخش بود گوهرها      اگر چرب و شیرین دهی مرورا  
سرانجام گوهر به بار آورد      همان میوه تلخ بار آورد

نیش و دم مار و دم کژدم بستن      بتوان، نتوان دهان مردم بستن

مثل، در دروازه را می توان بست ولی در دهان مردم را نمی توان بست.

خواهی که زبان بر درت بسته شود      راز و سخن خود به کسی باز مگوی  
که آب ریخته شده و سخن و راز گفته از دست رفته است و آن را از خود مدان. به کسانی به  
ویژه خانمهایی باید گفت که رازشان را می گویند و بر ملا می سازند و به طرف توصیه می کنند  
که به کسی نگوید.

خامشی به که ضمیر دل خویش      با کسی گفتن و گفتن که مگوی  
ای فقیه آب ز سرچشمه ببند      که چو پر شد نتوان بستن جوی

نیک باشی و بدت گوید خلق      به که بد باشی و نیکت خوانند

چرا که نیکی خود هویدا و ماندنی است و بالاخره در هر وضعی نمود خود را دارد و بدگوئی  
مغرضان ابر تیره ایست که مآلاً بر طرف می شود. بدی ولی به ظاهر با نیکنامی مانع از  
خودشناسی و در نتیجه سبب گمراهی خواهد شد و فریب خلق هم در این رابطه صورت عمل  
می بندد. وضع اخیر حالت بسیاری از ریاکاران به ظاهر متدین و انسان و انساندوست می باشد  
که ظاهر و باطنشان یکی نیست. حرفشان چیزی و عمل آنها چیزی دیگر است. امیر معزی  
گوید،

نیک است و بد است مردم گیتی      بد را بگذار و نیک را بگزین  
نیکبخت آن کسی است که از حال دیگران پند گیرد و شور بخت آنکه دیگران از حال او پند  
گیرند. که همان ریاکار ظاهر فریب باشد.  
پند گیر از مصائب دگران      پیش از آن کز تو پند گیرد خلق

نیک چون با بد نشیند بد شود

مثل،

با بدان کم نشین که بد مانی      خو پذیر است نفس انسانی

یا،

با بدان کم نشین که صحبت بد      گر چه پاکی تو را پلید کند  
آفتابی بدان بزرگی را      پاره ای ابر ناپدید کند

در این رابطه عوام گویند دو گاو را که در طویله پیش هم ببندند، هم خو می شوند ولی همرنگ  
نمی شوند و بیشترین تاثیر پذیری در دوران کودکی باشد انسان را.

نیکخواهان دهند پند ولیک      نیکبختان بوند پند پذیر

مثل،

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند      جوانان سعادت مند پند پیر دانا را  
یا،

نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر      هر آنچه ناصح مصلح بگویدت پذیر

نیک رو، بد مرو، که نیک و بد است که ز ما یادگار می ماند

مثل،

عزیز عمر چنان مگذران که آخر کار      چو آفتاب تو ناگاه زیر میغ آید  
هر آنکه بشنود احوال تو در آن ساعت      به خیر بر تو دعا گفتنش دریغ آید

یا،

نیک و بد هر دو توان کرد ولیکن      بی شک نیک دشوار توان کردن و بد سخت آسان

یا،

نیکوان رفتند و ستها بماند      وز لثیمان ظلم و لعنتها بماند

نیکو سخن باید تا از خاموشی به باشد

اشاره بر سخن نغز و پر معنی و شادی آور و ارشادکننده باشد و خودداری از یاوه سرائی و سخن هجو و بی معنی گفتن که دل آزار باشد و دلها برنجاند و سبب جدائی دوستان و محبان گردد. و گرنه خاموشی و زبان در کام داشتن بهتر است. سخن ناهنجار بسیار باشد که باعث گرفتاری و رنج و عذاب گوینده شود. به کسانی باید گفت که بی محابا و بی ملاحظه و در هر شرایطی از مساعد و نامساعد، لب به سخن می گشایند.

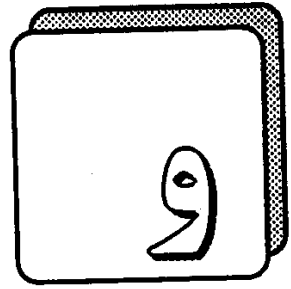
نیکی و پرسش؟

زمانی عنوان کنند که کسی برای انجام کاری خیر و عملی نیکو از دیگران پرسش و استفسار و استصواب نماید. جواب دیگرش، در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست، باشد.

نی همه یک نام دارد در نیستانها ولیک      از یکی نی قند خیزد و ز دگر نی بوریا

اشاره بر آنکه همه افراد بشر به یکسان از حیث ساخت جسمی و اعضاء و جوارح خلق شده اند و فرقی بین نژادها از سیاه و سفید و زرد و سرخ نیست. ولی محل رشد و کیفیت تربیت، تغذیه و محیط، انسانهای گوناگونی را به جامعه تحویل می دهد، شخصیت های مختلف اجتماع

محیط، انسانهای گوناگونی را به جامعه تحویل می‌دهد، شخصیت‌های مختلف اجتماع نموداری از این پرورش و تربیت می‌باشند. همچنین است تفاوت‌های زیاد بین افراد یک خانواده با روحیه‌های مختلف که زمان رشد و نحوه تربیت و چگونگی حالت و زندگی خانواده و معاشرتها در آنها اثرات بارزی باقی می‌گذارند. داستان پسر نوح و هابیل و قابیل و یوسف و برادرانش می‌تواند مؤید این امر باشند.



واجب آمد بر آدمی شش حق  
اولش حَقّ واجب مطلق  
بعد از آن حقّ مادر است و پدر  
وان اسستاد و ام و پیغمبر  
اگر این چند حقّ به جا آری  
وخت در خانه خدا آری  
حبّ ایشان سرت بر افرازد  
بغض ایشان به خاکت اندازد

حق پرستی اولین هدف هر انسان است و متابعت از پیغمبر و اولوالعزم و پدر و مادر که فرمود  
أَلْبَنَهُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأَمْهَاتِ. این غایت مردمی و وظیفه هر انسان متفکر آزاده است. أَطِيعُوا اللَّهَ وَ  
أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولُو الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

#### واقعه مشکل است و دیدن نادان شدن

اشاره بر تجاهل کردن و خود را به حزیت زدن، دیده و لمس کرده را نادیده انگاشتن، آنچه  
کار انسانی خردمند و متفکر نیست که هم دروغ باشد هم دورویی و ریاکاری. دیده و شنیده را  
کتمان نمودن، و زبان از گفتن حقایق باز داشتن و با مجامله و تعارف از کنار زشتی ها گذشتن و  
دم بر نیاوردن باشد. آری فلانی دید و به روی خود نیاورد. بعضی نامش را تجاهل العارف  
می گذارند که این خود چیز دیگری است به جز کتمان حقیقت و جدا از آن.

#### واکن کیسه و بخور هریسه<sup>۱</sup>

مثل، هر چه پول بدهی آش می خوری. سر کیسه را شل کردن است، چرا که با خست چیزی به  
دست نمی آید. شرط خوب زندگی کردن نه ولخرجی و افراط و زیاده روی می باشد و نه  
تفریط و خست و به عسرت زیستن و خود و عائله را در تنگنا و عذاب نگاهداشتن. در این  
رابطه، دست و دل باز بودن، خود لفظی است و مثل و روشی بینا بین.

۱. همان حلیم خودمان باشد.



والا به سخن گردد مردم نه به بالا

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست  
 ای برادر سیرت زیبا بیار  
 بزرگی به عقل و کمال باشد نه به جاه و جلال. سخن ملاک سنجش تفکر و شناخت و معرفت  
 شخص است، یاوه سرائی و بیهوده سخن گفتن نشانه بیهودگی تفکر و بی‌مایگی شخصیت و  
 منش فرد باشد. تا زبان به سخن گشوده نشده، قدر و منزلت هم مستور باشد و چون گشوده  
 گردد، پرده‌ها بالا برود و ماهیت‌ها بر ملا بشود.

چو در بسته باشد چه داند کسی  
 که گوهر فروش است یا پيله‌ور

والا نگشت هیچکس در عالم  
 نادیده مر معلم دانا را

مثل،

هیچکس از پیش خود چیزی نشد  
 هیچ حلوانی نشد استاد کار  
 همچنین است مادری دانا و دانشمند داشتن که گفته‌اند، هیچکس دانشمندی نشد، مگر آنکه  
 مادری توانا داشته است. دامان مادران آگاه و عفیف سازنده است و زانوی پدران خردمند  
 اعتلا دهنده و بر پا دارنده.

وا مانده به در مانده. سلام علیکم

اشاره بر حالت و احوال کسانی باشد که خود غرق گنهند و گناهکاران را سرزنش می‌نمایند.  
 واعظ غیر متعظ، آنکه خود حرفش با عمل فاصله دارد و ناصح خلق می‌شود. کوری به کوری  
 می‌گوید، فوتی توی چشمهات. خود کج روند و کجروان را ارشاد می‌نمایند. کل اگر طیب  
 بودی سر خود و نمودی.

وام چنان کن که توان باز داد  
 هاتف خلوت به من آواز داد

لقمه آنچنان گیر که بتوانی قورت دادن و به اندازه دهانت. کاری را شروع کن که توان به انجام  
 رسانیدن آن را داشته باشی. راهی در پیش گیر که به پایان آن بتوانی رسید. اشاره بر آنکه اول  
 تهیه وسایل و امکانات، سپس شروع به کار، اول مردی بیازمای آنکه زن خواه. به کسانی باید  
 گفت که دست قرض گرفتشان دراز است، بدون آنکه به باز پس دادن آن بیندیشند. همیشه  
 مقروض، گاهی هم در کنج زندان. مثل، پا را به اندازه گلیمت دراز کن.

### وامگیر تا از تو وانگیرند

حق کسی را ضایع مکن تا حقت را ضایع نکنند. نیرنگ به کار مبر تا نیرنگت نبازند دیگران را بی جهت متهم مکن تا متهم نگردانند. اشاره بر وضع و حال کسانی است که دستشان به مال غیر دراز است و دیگران را از تجاوز به مال غیر منع می‌نمایند. مصونیت و آرامش خود را در آزار و اذیت دیگران جستجو می‌کنند، بدون توجه بدان که گفته‌اند،

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس      تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت

### وای آن کو عاقبت اندیش نیست

اشاره بر مال اندیشی و به عاقبت و پایان کار و رویدادها توجه داشتن است. زیان و یا بهره، خوب و بد کار را مورد توجه قرار دادن و بدون توجه و پس کار بینی با مشکل و شکست و حرمان مواجه نشدن باشد. به کسانی باید گفت که با باری به هر جهت و بدون آگاهی و یا مشورت با غیر به اقدامی دست می‌زنند و در مواجهه با ناکامی جز خود همه را مقصر و گناهکار می‌دانند و به زمین و زمان بد می‌گویند.

### وای از آن زهدی که از بی علم یابد انتشار

وای از آن علمی که از بی عقل گردد منتشر. اشاره بر زهد و دین بدون شناخت و آگاهی آنچه بی علمی جاهل بدان پای بند باشد، تعصب و افکاری توأم با خرافات جدا از دین و علم. لذا بدون شناخت دین و پرهیزکاری جدا از منکرات و منہیات، دین و زهد می‌شود، آنچه امروزه بسیاری این چنین دارند: نماز و روزه و حج، ظاهری از مسلمانی با ارتکاب هر منکری که دست دهد و یارائی باشد. در کسب و کار، گرانفروشی و احتکار. در روابط اجتماعی تجاوز به مال و ناموس مردمان از خودی و بیگانه. عالم بی عمل، ناپرهیز کار خواهد بود، چون کوری مشعله‌دار. از علم چون شمشیری در راستای بی عملی و بی محابائی‌اش. در راه رسیدن به مقصد و مقصودهای نامشروع و غیر صحیح خود استفاده می‌نماید.

تیغ دادن در کف زنگی مست      به که نادان را فتد دانش بدست

### وای از آن مرغی که او پرید بر نارسته پر

کنایه بر عدم امکان و نداشتن شرایط لازم جهت اقدام به کاری باشد و بدون تمهید و تهیه وسایل و شناختن راه، حرکت کردن. بی علم و اطلاع و نداشتن دانش سخنوری، پشت تریبون خطیب قرار گرفتن و با بیسوادی در بحث و گفتگوی علمی وارد شدن. لذا، غوره نشده مویز

شدن است.

### وامق و عذرا

چون لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد و ویس و رامین. زمانی عنوان کنند که همسرانی وفادار و عقیف، یکدیگر را بسیار دوست داشته باشند و به یکدیگر عشق بورزند. داستانی است از دوران قبل از اسلام و به طوری که می‌نویسند از عهد انوشیروان. عنصری امیرالشعرا دربار محمود غزنوی این داستان را به نظم آورده است، چونان ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی، لیلی و مجنون نظامی گنجوی و بسیاری از عشاق اساطیری دنیا، و نیز خسرو و شیرین نظامی.

### وای اگر از پس امروز بود فردائی

زمانی عنوان کنند که فردی بدون توجه به باز دهی و اثرهای مطلوب و یا نامطلوب کار و حرکت و مسیر، بی‌اراده و یا بر حسب تابعیت از هوای نفس، به هر منکری دست بزند و بیم و هراسی هم نداشته باشد. گر مسلمانی از آنست که حافظ دارد...

### وای به خونی که یک شب از میانش بگذرد

اشاره بر جرم و جنایتی باشد که اتفاق بیفتد و به موقع مورد رسیدگی واقع نشود و پیگیری نگردد، با دفع الوقت و وقت‌گذارنی و امروز و فردا کردن به فراموشی سپرده شود یا موارد شناخت برای پیگیری و آثار جرم از بین بروند و یا اصالت و سلامت خود را از دست بدهند، شاهدی مجنون شود یا بمیرد، اوراق مربوطه از بین برده شوند و یا مخدوش گردند. سپوز<sup>۱</sup> کاری در احقاق حقی، حق را پایمال کند.

### وای بر جان گرفتاری که بندش در دل است

اشاره بر گرفتاری دل و عاشقی و اسیر دل بودن است و مفهوم حالت چنین دلی را از رباعی باباطاهر عریان عارف و شاعر شیرین سخن و مردمی ایران می‌توان درک کرد.

دلی دیدم چو مرغ پاشکسته	چو کشتی بر لب دریا نشسته
همه گویند که طاهر تار بنواز	صدا چون می‌کند تار گُسته

۱. کسی که در انجام کار تأخیر و تعلل نماید.

### وای بر قدر سخن کو به سخندان نرسد

سخن مستمع دانا و علاقمند و نیوشا می خواهد. لذا، هر سخن جایی و هر نکته مقامی<sup>۱</sup> دارد. سخندان پرورده بید کهن بیندیشد آنگه بر آرد سخن تا واقف شود که جای سخن گفتن هست یا نه، آیا مستمع یا مستمعان لیاقت درک آن را دارند؟ مستمعی که سخن را پذیرا بوده و به آن بیندیشد و در مفهوم و معنای آن غور نماید؟ سخنی که شنونده آن به گوش دل سامع نباشد ناگفتن آن اولی.

### وای به کاری که نسازد خدا

از تو حرکت از خدا برکت، خدا با سازندگان است و هر حرکتی پاداشی و اجری دارد. از خدا خواهیم توفیق امل، به نام خدا و شروع به کار با آگاهی و تهیه وسایل و عزمی آهنین شرط پیروزی می باشد تکیه کلام کسانی است که شکستها را به خدا نسبت می دهند و خواست او، و پیروزیها را منبث از درایت و شعور و کاردانی و لیاقت خود می دانند. با توکل زانوی اشتر بیند.

### وای به روزی که بگنجد نمک

هر چه بگنجد نمکش می زنند. زمانی عنوان کنند که مرشد قوم به کجراه افتد و مصلحی مرتکب خلاف بشود. واعظی غیر متعظ شود و پا از جاده عفاف خارج نهد. مدعی یا مدعیان عدالت و دادگستر نباشند به آنچه می گویند عمل نکنند و مرتکب ظلم و خیانت بشوند. آنجاست که صفا و پاکی از جامعه رخت بر می بندد و دروغ و ریا جای راستی و درستی و حرکات و افکار سالم و سازنده انسانی را می گیرد. در رابطه با عالمان و انحراف آنان، مصداقی این چنین آورده می شود. إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ.

### وای به روزی که چاروادار<sup>۲</sup> راهدار بشود

کنایه بر عدم صلاحیت افراد در رابطه با تصدی و احراز کار و یا پست و مقامی باشد. حال اگر در جامعه ای نعلها وارونه و این چنین زده شود باید فاتحه آن جامعه را از نظر سیر به طرف سعادت و پیشرفت و ترقی و کمال خواند. حیف است که بی هنران جای هنرمندان بگیرند ولی چه می شود کرد چون هنر بمیرد و هنرمندان از صحنه زندگی خارج شوند. آنکه سالها مورد آزار اذیت و بی حرمتی ماموران و راهداران و گزمه و عسس حاکمان بوده و حالا خود آمر و

۱. مکانی هم آمده است و هر دو یکی باشد. ۲. چاربادار، خرکچی و کاروان سالار باشد. خنج.

راهدار می شود و باید باج بگیرد. اگر آن کسی باشد که هست و از همه عوامل زور و ایراد فشار که با خودش برخورد داشته اند، آشنائی داشته باشد، به یقین مستقیم و غیر مستقیم دست تطاول و انتقامجویی دراز خواهد نمود. وای به روزی که قاچاقچی گمرکچی بشود.

### وَ أَمْرَهُمْ سُورِي بَيْنَهُمْ

اشاره دارد بر شور و مشورت با اهل بصیرت و کاردانی. بزرگان، عقلا و صاحبان درایت و بینائی، که یک مغز یک فکر دارد و ده مغز ده فکر. مشورت راهگشای درهای بسته و حلال مشکلات است. مشورت با صاحبان تجربه و اهل خبرت، نیل به مقصود و پایانی رضایت بخش و پسندیده را آسان می سازد و کمال مطلوب را به بار می آورد. باید به تکران سر به هوای مغرور گفته شود که خود را عقل کل می دانند و هرگز با کسی مشورت نمی نمایند، و شکست پشت شکست و ناکامی بعد از هجران دارند. عرب گوید. التجربة فوق العلم. مولوی گوید:

عقل را با عقل دیگر یار کن      امرهم سُوری بخوان و کار کن

وجود مردم دانا مثال زر طلاست      به هر کجا که رود قدر و قیمتش دانند

اشاره بر ارزش علم و بینش علمی و دانش فرهیخته باشد که همه جا خریدار دارد. دانشمندی با چنین فرهیختگی هر جا که رود قدر بیند و در صدر نشیند. رهبران را نیز دانش رهبری باید که با بی دانشی اندر این حرکت، رهبری به گمراهی و کجروی افتد و ملک مضمحل گردد و ملت به فساد و سیه روزی افتند. سعدی گوید،

بزرگزاده نادان به شهر وامانده      که در دیار غریبش به هیچ نستانند.  
وقتی افتاد فتنه‌ای در شام      هر کس از گوشه‌ای فرا رفتند  
روستازادگان دانشمند      به وزیری پادشاه رفتند  
پسران وزیر ناقص عقل      به گدائی به روستا رفتند

وجود یکیست اما شکم دوتا است

به طنز گویند، زمانی که بدون توجه به منافع و مصالح دوست و یا همکاری، ادعای همدردی و برادری نمایند، طرف چنین گوید، بدین مضمون که درد و ناراحتی متعلق به وجود من است، دردی که تو با وجودی جدا از من آن را احساس نمی کنی. به ویژه اگر گوینده جز ریا و دوگانگی چیزی در کارش نبوده و فقط به فکر خود و منافع شخصی باشد.

### وحشت آزادگان خطرناک است

چرا که آزادگان که خود اهل ظلم و جور نیستند تحمل آن را هم نتوانند کرد. قیامها و انقلابها را همیشه آزادگان رهبر و رهرواند. آنان که از مال تهی دست و در غنای معنوی هستند. لذا در قیام و انقلابها چیزی از دست نمی دهند، چرا که ندارند از دست بدهند ولی آزادی و امنیت آن را به دست می آورند و جامعه را از ترور و وحشت حاکمان مستبد رهائی می بخشند. آن چه در انقلاب شکوهمند بیست و دوم بهمن کشورمان پذیرفت.

درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند      جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند  
به سرو گفت یکی میوه ای نمی آری      جواب داد که آزادگان تهی دستند

### ورت هواست که عشرت کنی به دانش کن

در رابطه با برخورد آگاهانه داشتن با غم و غصه و رویدادهای ناهنجار آن و یا شادی و خوشی در زندگی، گفته می شود. دانش به ما می آموزد که با رویدادهای زندگی آگاهانه برخورد نموده و تجزیه و تحلیل صحیح داشته باشیم تا خود را نبازیم و یا مغرور از خود بی خود نشویم. دانش زندگی و خوب زیستن را همه کس نداند. آن که کیفیت برخورد با پیش آمدها اعم از نیک و بد و زشت و زیبا را نمی داند. گرت رضاست که سیلی خوری به نیکی نوش. اشاره بر استعانت از عقل و دانش حتی در عشرت و خوشگذرانی دارد.

### وَصَفَّ الْعَيْشَ، نِصْفُ الْعَيْشِ

بسیار مصطلح است. محرومان جامعه که از مواهب زندگی بهره ای ندارند. به این دل خوش دارند. به طنز گفته می شود. آنگاه که فردی داستانی و یا رویدادی را نقل بکند و به او بگویند، تکرارش کن، چرا که وصف العیش... ولی برخورداری با شنیدن و دل خوش کردن را فاصله و کیفیت بسیار باشد.

### وصله بردار نیست

مثل، چیزی که شده پاره وصله ورنه نمی داره. پاره شدن پرده عفت و نجابت، حجب و حیا و آبروی برباد رفته چون آب ریخته. کنایه از خرابی کار و به رسوائی کشیده شدن و بر سر زبانها افتادن است. آنجا که فرد انگشت نمای خلق بشود. چه رسوائی را با چیزی نتوان پوشید، مضافاً که با یک کلاغ به چهل کلاغ کردن عوام، رسوائیها بالا می گیرد آنچنان که مفهوم و معیار اولیه خود را از دست می دهد.

### وصلت با خویش، معامله با غیر

در رابطه با وصلت عقیده بر این است که زن خویشاوند مهربان‌تر و سازگارتر است. ولی معامله با خودی بوی گند می‌دهد و حرف به بار می‌آورد. امروز علم ثابت نمود که ازدواج‌های فامیلی از نظر جنسی و ساختار فیزیولوژی بدن «ژنتیکی» زیانهای فراوانی دارد. کر و لال مادرزاد، کور «نابینا» فلج، شش‌انگشتی و وجود عضو و یا قسمتهای زائد در بدن نتیجه این ازدواج‌ها می‌باشد، از همه بدتر وجود کودکان عقب‌مانده و کندذهن است که در این راستا وجود دارند. همچنین است تغییر رنگ مو و پوست در سالهای اولیه تولد و چهره‌های ناموزون و ناسالم. در رابطه با معامله با غیر و پرهیز از معامله با خودی. عرب گوید، تعاشروا کالاً خوان و تعاملوا کالاً جانب. تأکید بر این که با خودی هم در معامله چون بیگانه باشید، تا حرف زده نشود و ناراحتی به بار نیاید. مثل: حساب، حساب، کاکا برادر، دوستی مان سر جایش معامله مان بیگانه‌وار.

### وصله ناهم‌آهنگ است

بیشتر در رابطه با ازدواج‌های ناجور و ناهم‌آهنگ و ناسازگار گویند. به ویژه ناهمگونی ساختار تربیتی و اجتماعی و خانواده‌های عروس و داماد. به هم نمی‌آیند. خدا عاقبتشان را به خیر بکند. اگر فرزندان را مظاهری از اخلاق و رفتار خانواده بنامیم، زوجی از خانواده‌ای متدین با زوجه‌ای از پدر و مادری بی‌اعتنا به دین و اخلاق و آداب دینی. یکی با فرهنگی فرهیخته و ساخته و دیگری بی‌فرهنگ. خانواده‌ای کاسبکار و پول‌پرست با اهل بیتی از اهل علم و فضیلت و از دنیا بریده، نامتجانسند و وصله ناجور و ناهم‌آهنگ. ثمره این گونه ازدواج‌ها، جدال همیشگی می‌باشد و از بین رفتن امنیت کانون خانواده و به کجراهه کشیده شدن و فرار از خانه فرزندان.

### وطنش به خطر افتاده

مثل گاوش از شیر افتاده. کسی را گویند که زیانی متوجه او شده باشد و داد و فغان سر بدهد که ای وای مملکت رفت، قانون نیست، عدلیه داغون است، کو انصاف، مسلمانی شده حرف، حال آن که، او فقط با یک نفر طرف بوده و نفع شخصی او به خطر افتاده و یا به آن تجاوز شده است. خلاف آن می‌شود، به مشروطه‌اش رسیده، و یا وطنش از خطر جسته است. شامل کسانی می‌شود که دین و آئین و وطن و هر چیزشان پول است و سرمایه و بس.

### وعدۀ سرخرمن دادن

کنایه از تعلیق به مجال نمودن، پرداخت و یا بازدهی طلبی، بهره‌ای، پاداشی و یا هر نوع کمکی که مورد نیاز فوری و لذا توجّه طرف باشد، به طوری که وصول آن میسر نگردد. وجه این ضرب‌المثل چنین است، در گذشته که پولی در میان نبود و اگر بود کم و دهقانان را به آن دسترسی نبود، معاملات شهر و روستا پایاپای بود و دهقانان هر چه از بازار و کسبه می‌بردند نسیه برده و وعدۀ سرخرمن، که در ازاء بدهیهای خود از محصولات کشاورزی بپردازند، و چه بسا که به علّت وجود آفت، سیل و یا آتش‌سوزی محصول از بین می‌رفت و وعدۀ سرخرمن دهقان تحقق نمی‌یافت. لذا هر چیز لاوصول و از بین رفتنی را چنین تعبیر می‌کنند...

### وعظ آنگاه دهد سود که قابل باشی

ورنه، نرود میخ آهنین بر سنگ. مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد. یا، گوهر پاک نباید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود رغبت هر گوینده‌ای به سخن و شوق و ذوق او زمانی است که مستمع گوش شنوا داشته و راغب باشد. شرط دیگر به نیشیدن سخن از طرف شنونده به صلاحیت و شناخت و معرفت گوینده بستگی دارد، که واعظ باید متدین و آگاه باشد و واعظ غیر متعظ شنونده‌ای هم نخواهد داشت.

### وفا با جمال کم سازد

اشاره بر جفاپیشگی و بی‌وفائی ماهرویان است. بر سنگدلی اهل جمال هم مطلب بسیار گفته و شنیده شده است.

خوبرویان جهان را که سرشتند گلشان      سنگی اندر گلشان بود که آن شد دلشان  
باید به آنان گفت:

وفای عهد نکو باشد ار بیاموزی      وگر نه هر که تو بینی ستمگری داند

### وفا و مهر از کودک بیاموز

اشاره بر صافی و پاکدلی کودکان باشد، که روند حرکت زندگی و رویدادها آنان را آلوده نکرده و منزّه از ریا و دغلبازی می‌باشند و بی‌آلایش. هر آنچه گویند بدان عمل کنند. کارشان با صفای ضمیر و تمّای دل پاک آنان عجین می‌باشد. به چون و چراهای محیط و اطراف توجّهی ندارند و آلودگیها تا با نیازهای روزانه و زندگی توأم نشود بر آنها اثری ندارد.



وفا و مهر از کودک بیاموز  
مصاحب در ره عشق جهانسوز  
که گرما در به کین با او ستیزد  
همان در دامن مادر گریزد

### وفای هر چیزی به از آدمی است

بیشتر زمانی عنوان می‌کنند که فردی سالها از مرگش بگذرد و مال و منال او بر جای مانده و مورد استفاده دیگران باشد، اسب و استری که سوار می‌شده و دیگری را بر آن سوار ببینند. حجره و باغ و خانه‌ای که وارثان از آنها بهره‌مند می‌شوند. در طریقی بی‌وفائی آدمها را با موجودات دیگر مقایسه می‌کنند، چون سگ، اسب، طوطی و میمون و بسیاری از موجودهای دیگر، سعدی گوید:

سگی را لقمه‌ای هرگز فراموش  
نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ  
وگر عمری نوازی سفته‌ای را  
به کمتر چیزی آید با تو در جنگ  
باید گفت سگ همه جا چون مثل اعلی و صنم عقلی وفاداری شناخته شده است.

### وقت جنگ به کاهدان، وقت شادی به میدان

حالت مردمان غیر مسئول و بی تفاوت نسبت به جامعه و مسایل مربوط به زندگی اجتماعی و حتی خانوادگی می‌باشد، افرادی خودخواه و نفع پرست، که فقط نقش خود را در آب می‌بینند، در نفع جامعه شریکند و در زیانها بیگانه و جدا و برای رفع و دفع هم و غم و عسرت و گرفتاری‌های اجتماعی قدمی بر نمی‌دارند.

وقت دریاب بهر کار که سودی نکند  
نوشدارو که پس از مرگ به سراب رسد

اشاره و تأکید بر خودداری از اتلاف وقت و هدر دادن بیهوده عمر آنجا که بهره‌ای از آن عاید نگردد و اگر طرف را عقل و شعوری باشد جز تأسف برای او چیزی باقی نماند. شناخت و درک زمان و مکان و کیفیت کار و وجود ابزار و اسباب و وسیله، خود کلید اطمینانی به دست مجری و عامل می‌باشد، که امیدوار به راه ادامه دهد و به پیروزی رسد.

### وقت را غنیمت دانستن

که آنچه از دست برود توان باز یافتن جز وقت و عمر تلف شده. به کسانی باید گفت که کار امروز را به فردا می‌افکنند بدون توجه بدان که فردا را نیز کاری هست.

شب وصلت غنیمت‌دان و داد خوشدلی بستان

که مهتابی دلفروز است و طرف لاله‌زاری خوش

که می در کاسه چشم است ساقی را به نام ایزد  
که مستی می کند با عقل و می آرد خماری خوش

یا:

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی حاصل از حیات ای دل یکدم است تا دانی

یا:

صاحباً عمر عزیز است غنیمت دانش گوی خیری که توانی بیر از میدانش

### وقت سر خاراندن نداشتن

کنایه از سرگرمی داشتن و مشغله و کار فراوان ولی زیاد و بی برنامه، دارد. چرا که آدمهای اهل زندگی برای گذران معیشت به هر چیز به اندازه و حدّ نیاز توجه می نمایند و کارشان با برنامه توأم است، چرا که عدم امکان سرخاراندن دلیل بر عدم توجه به مسایل زندگی، مثل خور و خواب و استراحت باشد و همراه بودن با خانواده و توجه به مسایل و مشکلات آنان و اگر زندگی صرفاً برای بعضی کار و گرفتن بهره و زراندوزی باشد، گفته اند، مال از برای آسایش عمر است نه عمر از برای گرد کردن مال. یا،

بکوش و بنوش و ببخش و بده برای دگر روز چیزی بسنه  
وقت غنیمت شمار و نه چو فرصت نماند ناله کرا داشت سود گریه کی آمد به کار

### وقت مواجب سرهنگ است و موقع جنگ تا بین

اشاره بر حال و کم و کیف برخورد انسان با کارها و مسئولیتها می باشد. که همیشه کنارند و شانه از زیر بار زحمت خالی بکن، ولی به هنگام بررسی و پاداش جلو دارند و مدّعی. به گاه کار خسته اند و علیل و وامانده و به روز پاداش و مزد هادی اند و دلیل. وقت شادی در میان و به گاه جنگ اندر کنار.

### وقت گل نی

جواب «کی» باشد. زمانی که فردی پرسد، فلان کار کی به انجام می رسد، یا طلبکار از بدهکار پرسد کی دین خود را ادا خواهد نمود و او به طنز چنین پاسخ بدهد. وعده سر خرمن دادن و امروز فردا نمودن است. کی این پسر عاقل می شود. پس کی این خانم با شوهرش سر سازش پیدا خواهد نمود و یا کی قیمتها ارزان می شود. پاسخ چنین خواهد بود. در عمل و به اصطلاح تعلیق به مجال نمودن باشد.

وقتی جیک جیک مستانه‌ات بود، فکر زمستانت نبود؟

زمانی و به کسی گویند که در دوران فراخی و گشاده دستی به فکر روز مبادا و تنگدستی، پیری و نیستی نباشد و در این دوران دست نیاز به سوی این و آن از خودی و بیگانه دراز می‌کند و از روند حرکت زندگی هم گله‌ها دارد. جواب مور زحمتکش به بلبل خوش خوانی می‌باشد که به گاه بهار و تابستان از شاخی به شاخی می‌پرید و آواز می‌خواند و ترنم می‌نمود، ولی مور به جمع آوری دانه می‌پرداخت،

مور گرد آورد به تابستان      تا که راحت بود زمستانش

زمستانگاه بلبل به در خانه مور رفت و در خواست چیزی برای سدّ جوع نمود و مور چنین جوابش داد...

وقتی مادر نباشد با زن پدر هم باید ساخت

اشاره بر شناخت ضرورت و نیاز در شرایطی مشخص و احیاناً نامطلوب دارد. در جواب ناله و شکایت فردی گویند که از گذشته مطلوب و به آرامش با حسرت یاد کند و از وضع موجود گله‌ها داشته باشد، به ویژه که رفتار و اعمالش هم در پیدایش کیفیت حاضر موثر بوده باشد. زیاده‌روی و ولخرجی بدون توجه به کم و کیف درآمد و گرفتار عسرت و تنگدستی شدن و از کمی درآمد نالیدن. با دوستان و محبان ناسازگاری داشتن و تنها ماندن و هر آن یسری که به عسر مبدل شده باشد.

دریاب کنیز مطبخی را

دستت چو نمی‌رسد به بی‌بی

البته با رعایت مقررات اسلامی.

وگر نه من کجا و بی‌وفائی

زمانی گویند که گله‌ای در بین باشد به شکل پاسخ و نیز در جواب ناله و شکایت. به طنز در این رابطه گویند،

که از بوی دلاویز تو مستم  
والّا من کجا و بی‌وفائی  
وگر نه من همان خاکم که هستم

درختی در نهاوند می‌بریدند  
کلنگ از آسمان افتاد و نشکست  
بگفتم سایه‌ات را کم کن و رو  
ملغمه‌ایست از تضمین شعر سعدی:

رسید از دست محبوبی به دستم  
که از بوی دلاویز تو مستم

گلی خوشبوی در حمام روزی  
به‌دو گفتم که مشکی یا عبیری

بگفتا من گلی ناچیز بودم  
کمال همنشین در من اثر کرد  
ولیکن مدّتی با گل نشستم  
وگر نه من همان خاکم که هستم

### وَلَدَ الْعَالَمِ نَصْفَ الْعَالَمِ

اشاره بر آنکه هر چیز و هر کس به اصل خود مراجعه می نماید. به طنز وقتی بخواهند اخلاق و رفتار فرزند را به خانواده، پسر را به پدر یا مادر را به دختر تشبیه نمایند، عنوان کنند. در مایه های اثبات بیشتر عنوان می شود. مثل ولدالشیخ، نصف الشیخ ولی گفته نمی شود، فی المثل، وُلْدُ الْخَبِيثِ و یا وُلْدُ الظَّالِمِ نَصْفَ الظَّالِمِ، در مقام تنبیه و تنبه و یا تحقیر عنوان نمی شود.

### وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ

اشاره بر مکافات عمل، مجازات و خونخواهی ابتدا در این دنیا و سپس در عقبی باشد. که، آنچه کاری همان دروی و آنچه گوئی همان شنوی. بر شما باد قصاص و خونخواهی در این دنیا. لذا پرهیزید از بدی و بدکرداری و پرهیزکار شوید.

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات  
بدی را بد بود آخر مکافات

### وَلِ كُن تَاوَلِ كُنْمَ

اشاره بر آنکه هر نزاع دو طرفه است و اگر یکی عقب نشینی نموده و دست از عناد بردارد، طرف دیگر محلّ و محملی برای ادامه دعواندازد، لذا نزاع به پایان می رسد و آشتی فوراً و یا به مرور زمان جایگزین آن می شود و صلح و صفا برقرار می گردد. نزن تا نزنم، نگو تا نشنوی. به کسانی باید گفت که خود را در مراودات همیشه حق به جانب می دانند و گذشت و عفو و اغماض هم در کارشان وجود ندارد.

### وَمِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٌّ

زندگی به آب است و آبادانی هم از آن. در استفاده از آب گوارای چشمه ها در کوهستان گفته اند:

نوش کن نوش و دره ها کن طی  
میر آب است و حق همی گوید  
آب بهتر هزار بار از می  
ز آب رز باشد حیات بلی  
و من الماء کلّ شئی حیّ  
و من الماء کلّ شئی حیّ  
و من الماء کلّ شئی حیّ  
و من الماء کلّ شئی حیّ

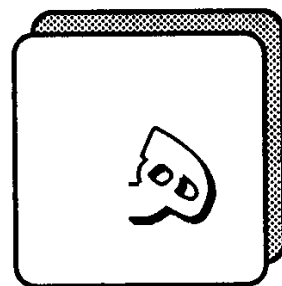
چو هست آب حیات به دست تشنه میبر  
و من الماء کل شی حی

و من یتوکل علی الله فهو حسن

اشاره بر توکل به خدا و بر او متکی بودن است در همه کارها. با توکل زانوی اشتر ببند. توکل و امیدواری نه توکل به ظاهر و ریاکاری و در هر جمله حتی با عدم و آگاهی انشالله گفتن ولی در عمل نعل وارونه زدن و مردم را فریب دادن.

ویس و رامین هم اینقدر به هم عشق نمی‌ورزیدند.

آنجا که زن و شوهری پس از سالهای ازدواج و با داشتن فرزندان و حتی نوه‌ها به هم عشق بورزند، عنوان کنند به نحوی که بسیار مورد توجه و حتی برانگیختن حس حسادت اطرافیان بشود. این دو دل‌داده چون لیلی و مجنون و یا وامق و عذرا از عشاق اساطیری می‌باشند که فخرالدین اسعدگرگانی شاعر معروف قرن پنجم هجری آنرا به نظم در آورده است. در مقابل، برخورد‌های سرد و بی‌تفاوت زوج‌هائی حتی جوان را باید مورد توجه قرار داد و عبرت گرفت. توضیح آنکه این شاعر در عهد سلجوقیان می‌زیسته و با طغرل بیک در فتح اصفهان همراه بوده است.



### هادی هادی، اسمت را به ما نهادی

بسیار مصطلح است. چرا که بسیارند اهل کذب و ریا که سالوسانه عیب و ننگ خود را بر دیگران می‌نهند و متهم می‌نمایند، زمانی که فردی بخواهد دیگری را به دروغگوئی، فریب، دزدی و خیانت و یا جنایت متهم نماید و خود را تبرئه کند و یا بی‌گناه و مردم دوست و دارای عواطف انسانی بنمایاند، چنین عنوان کنند... مفهوم آنکه چرا عیب و ننگ خود را بر ما انگ می‌زنی.

### هذا الفرس هذا الميدان

این گوی و این میدان یا این اسب و این میدان.

بیا تا چه داری زمردی و زور که دشمن به پای خود آمد به گور

در رابطه با مدعیان منم منم گو عنوان می‌شود. کسانی که تا موقع و موعد زور آزمائی نرسیده لاف می‌زنند و داد سخن از هنر و یا دانش و قدرت خود می‌زنند ولی به لب گود زور آزمائی که می‌رسند جا خالی می‌کنند و به قول معروف زه می‌زنند و در مایه‌های طنز اینان را چنین شرح می‌نمایند. من آنم که رستم بود پهلوان. یا، من آنم که حاتم جوانمرد بود. یا،  
من آنم که پیل افکنم بر زمین منم گیو و گودرز ایران زمین

### هایی شد و هوایی شد و کلّ به نوائی رسید

مثل دری به تخته‌ای خورد و کچل صاحب کلاه شد. زمانی گویند که فردی از واقعه‌ای که اتفاق بیفتد، نزاعی که صورت بگیرد و یا آشتی بین دو طرف و یا به هم ریختگی و پریشانی موضعی مناسب، سودجوئی کند و نفع خود را در آن میان تأمین نماید. مثل میان دو سنگ آسیاب آرد خودش را می‌گیرد. چرا که سودجو و ابن الوقت همیشه به فکر خود است. در این

رابطه گویند

تغاری بشکند ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه ليسان.

هدهد نشود جفت سلیمان به یک افسر

کنایه بر داشتن لیاقت و شایستگی برای احراز مقام و یا منصب به ویژه مقامهای علمی با دانش و آگاهی نه با اتکاء به معلوماتی سطحی متکی به لقلقه زبان و سرهم‌بندی کردن و پشت هم اندازی. و یا همراهی با صنف و دسته‌ای و یا به راه افتادن با جماعت در روند حرکتی اجتماعی، جایی که صلاحیت و خیرت و کاردانی و شناخت رهبر و رهبری مطرح می‌باشد و مایه و فرهیختگی عامل ربط است.

گوهر پاک ببايد که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

هراسنده مردم نیرزد به هیچ

اشاره بر آنکه از افراد ترسو و بزدل نباید انتظار حرکت و همراهی و همیاری داشت. اینان نه در قول خود پا بر جا هستند و نه به کارهای خطیر اقدام می‌کنند و دست می‌زنند، از سایه خودشان هم می‌ترسند، گمان دارند که هر حرکتی میلش علیه آنان و زیانش متوجه آنها می‌باشد. هرگز متعهدی دیر پا و مطمئن نیستند و مکر و حيله و نیرنگ اغلب دستیارشان می‌باشد. به قول همراهی ایشان دل مبندید که تو خالی و بی‌مایه است.

هر آفتی را سببی است

همانطور که سبب بی‌چیزی و درویشی از اسراف و زیاده‌روی باشد، جدائی از مردم به علت نامردمی، خستگی و درماندگی در اثر سرعت و تک و دو، زدن، زبان زد و مورد تنفر مردم واقع شدن به سبب دروغگوئی و مردم آزاری، عفونت جسمی هم از آنکه جراحت را درمان نکرده و رها نموده باشند و سوء هاضمه و دل درد اغلب به علت پرخوری و زیاده‌روی. و ورشکستگی و تهی‌دستی و افتادن از کسب و کار هم پس از گل و گشاد بازی و حساب و کتاب صحیح در کار نداشتن صورت پذیرد.

هر آن باغی که نخلش سر به در بی

مدامش باغبان خونین جگر بی

بباید کسندنش از بیخ و از بن

اگر بارش همه لعل و گهر بی

اشاره بر هر جایی و دَدَری بودن زن یا مرد باشد، به ویژه زن خانه اگر پایبند خانواده نباشد و پا

به راهی کج و دیده بر غیر داشته باشد، که فلاکتی از این بیشتر و مخرب‌تری از آن بتر هرگز وجود ندارد. همچنین است مردی که نسبت به عائله خود متعهد نباشد و وقتش را خارج از خانه و با دوستان بگذراند. اینان هر دو بیگانه نواز، خانمان برانداز باشند.

### هر آن پیری که برنائی نماید      جهانش ننگ و رسوائی نماید

اشاره بر وضع و حال پیری باشد که جوانی کند و به راه جوانان برود. چرا که نشست و برخاست پیران با جوانان زینده نیست. همچنین است احوال جوانی که بخواهد پا جای پای پیران بگذارد و بدون صلاحیت علمی و نداشتن تجربه به پیران تأسی نماید و به قول معروف ادای پیران را در بیاورد. عرب گوید:

شیلان عجیبانَ هُما اَبْرَدُ مِنْ اَلْبَيْحِ      شَيْخٌ يَتَصَبَّبِي وَصَبِي يَتَشَيْخِ.

### هر آنجاکه روشن بود راستی      فروغ دروغ آورد کاستی

اشاره بر مبارزه خیر و شر، نیک و بد، راستی و کژی و نور و ظلمت دارد. تأکید بر حذر و دوری جستن از دروغ و فتنه‌انگیزی و گرایش به راستی و درستی و اخلاق مردمی باشد. دروغ دستمایه و مایه رسوائی دروغگو می‌باشد و بدان جا می‌رسد که مردم سخن راست و مدلل دروغگو را هم باور ندارند و به آن مشکوک هستند. در جامعه‌ای که رجال دست‌اندرکار آن دروغ بگویند، در راستی و درستی به روی مردم آن بسته می‌شود.

### هر آنچ آید به آخر پیش می‌بین

اشاره است بر عاقبت اندیشی، پس کار بین بودن و با تکیه بر علم و حساب زندگی، آینده و رویدادهای احتمالی آنرا پیش‌بینی نمودن. خلاف این رویه، روش جاهلان و نابخردان ناآگاه می‌باشد که اکثراً در برابر حوادث و اعمال انجام شده قرار می‌گیرند و تأسف بر گذشته می‌خورند.

### هر آنچه زود بگویند دیر، کی ماند

کنایه از سخن نسنجیده و نپخته و بی‌مایه باشد که در بیان آن دقت نشده و به ناگاه و بی‌محابا بر زبان جاری شده باشد. چون هر زود پا گرفته و سرپا ایستاده‌ای. سخن بی‌مایه و نسنجیده دیرپا نیست و در خاطرهای باقی نمی‌ماند. لذا،

سخندان پرورده پیر کهن      بیندیشد آنکه بگوید سخن

یا، اول اندیشه وانگهی گفتار. یا، اندیشه کردن که چه بگویم به از پشیمانی خوردن که چرا



گفتم.

هر آن حدیث که بر لفظ شاعران گذرد      ز روزگار بیابی مثال آن به عیان

در رابطه با ردّ نظریّه کسانی است که به شعر و شاعری اهمیت نمی‌دهند و شعر را فاقد ارزش می‌دانند و چهار بیت مستهجن را مصداق و معیار قرار می‌دهند و حتّی پا فراتر نهاده هر چیز نامطمئن و نادرست را می‌گویند «بابا این هم شعر است.» و با آنکه خود را با سواد و مدرسه رفته می‌خوانند، شعر نو را شعر نمی‌دانند. اینان کسانی هستند که در قافیه و شش و بش زندگی گیر کرده و به علّت عدم شناخت در وادی جهل سرگردانند، که مایه‌های شعرى متّکی بر رویدادها و حوادث ارزنده و جانانه زندگی و در رابطه با عواطف و سایر معنویات انسانی سروده می‌شود.

هر آن سختی که با تو روی بنمود      گر آسان گیریش آسان شود زود

اشاره بر روش افراد سختگیر و آشتی ناپذیری باشد که با نرمش و سازش سروکاری ندارند، همیار و همراه دیگران و یار غار نمی‌شوند و همیشه سر دعوا دارند و مدّعی اند که زور و پول حلال همه مشکلات می‌باشند. مضافاً که، زور صرّافی هم لازم ندارد. اینان همیشه گرفتار ستیز با مشکلات می‌باشند و آرام و آرامش در زندگی روزمرّه‌شان محلی از اعراب ندارد و توجّه به این اندرز ندارند که،

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع      سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش

یا،

مشکلی نیست که آسان نشود      مرد باید که هراسان نشود

هر آن سرّی که داری با دوست در میان منه، شاید که روزی دشمن گردد

مثل: و هر آن آزاری که داری دشمن را مرسان، شاید روزی دوست گردد و شرمساری بری. تأکید بر حفظ اسرار باشد و در پنهان داشتن آن کوشیدن و با دشمن هم مماشات و مدارا داشتن است. که راز گفته شده چون آب ریخته باشد و بدی و آزار در حق دوست، چون تیر از کمان جسته و به دست آوردن و در اختیار داشتن هر دو از محالات.

هر آن عاقل که با مجنون نشیند      نگوید جز حدیث روی لیلی

اشاره بر توجّه به حضور مجلس و کیفیت گفت و شنودها و حالات مستمعان و درک حال و مقال و فهم و شعور و مقام و منزلت اهل مجلس داشتن، از علمی و اجتماعی و سیاسی و بهبوده

سخن نگفتن، سنجیدن و پختن کلام و سپس ادا نمودن، بدان سان که باعث شرمساری نشود. و مدح لیلی گفتن با مجنون بدان سبب که،  
 اگر بر دیده مجنون نشینی  
 حکایت بر مزاج مستمع گوی  
 به غیر از خوبی لیلی نبینی  
 اگر خواهی که دارد با تو میلی  
 چون هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد، عرب گوید کَلَّمَ النَّاسَ عَلَي قَدَرِ عُقُولِهِمْ. با مردم به اندازه فهم و شعورشان سخن بگویی.

هر آنکس که بد کرد کیفر برد

چرا که هر عملی را عکس‌العملی است. نیکی را نیکی و بدی را فرجام بد.

از مکافات عمل غافل مشو  
 گندم از گندم بروید جو ز جو  
 آنکه هر انسان به روز زورمندی و قدرت باید به فکر فردای نیازمندی خود هم باشد. گفته‌اند.  
 چو به گشتی طیب از خود میازار  
 چراغی بهر تاریکی نگهدار

هر آنکس که دندان دهد نان دهد

زندگی سیری دارد و محدوده‌ای، با به دنیا آمدن طفل و دوران رشد تا بلوغ کارآیی و کارسازی تأمین روزی با تأیید خداوندی از طرف پدر و مادر است و سپس با کار و کوشش شخص، که روزی از آسمان به زمین نمی‌رسد و با کار و کوشش تأمین می‌شود. منتهی از تو حرکت، از خدا برکت.

هر آن کسی که بود گاه عذر چون روباه گمان مبر که شود گاه قدر چون ضیغم<sup>۱</sup>

حالت افراد ضعیف‌النفس است که به حيله و نیرنگ متوسل می‌شوند و در کوتاه مدت موفق‌اند و کار از پیش می‌برند ولی در دراز مدت شکست خورده و منفعل و در گوشه‌ای خزیده. اینان به یقین به گاه بررسی قدرت و میزان حرکت و کنش چون شیر به میدان نمی‌آیند که از رسوائی معترف بر آن بیمنا کند و کمتر به مواجهه و گفتگو تن در می‌دهند. الخائن خائف. در همه حال نیرنگ بازند و حيله گر و مکار.

هر آنکو خورده او نان گدائی  
 نپنداری تواند پادشاهی

عرب گوید، العادت طبعیة الثانیة. چه، هر آنچه با تکرار و عادت در وجود فرد جای گرفت، به

سرشت و طبیعت پیوسته می‌گردد و جدائی از آن غیر ممکن می‌شود. عادات زشت و نکوهیده زودتر جای گرفته و ملکه می‌شوند تا عادات پسندیده و انسان به گاه تفوق جهل گرایش و میل بیشتری به منہیات دارد و نیز گفته‌اند، *الإنسانُ حَرِيصٌ عَلَى ما مُنِعَ*. انسان به آنچه منع شده است حریص می‌شود...

هر آنکو زاغ باشد رهنمایش به گورستان بود پیوسته جایش

روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم. اشاره و تأکید بر خودداری از همنشینی با یار بد و شرکت در کار با افراد بد.

تا تو را عقل و دین بیفزاید

هم‌نشین تو از تو به باید

و به قول سعدی،

گر چه پاکی تو را پلید کند

با بدان کم‌نشین که صحبت بد

پاره‌ای ابر ناپدید کند

آفتابی بدان بزرگی را

کودکان که ذهنی پاک و بی‌آلایش دارند، در رابطه با بدان که افکار و رفتار و گفتار بد دارند، بسیار تأثیر پذیرند.

هر آن‌گاهی که داری گلچدن کار روا باشد اگر دستت خلدخار

اشاره بر رنج بردن برای به دست آوردن گنج دارد. که تا رنج نکشی گنج نیابی. به قول سعدی هر جا که گلست خارست و با خمر خمارست و بر گنج مار. بی‌قبول رنج و زحمت و مرارت یکی به فیض و برکت دیگری نرسی.

گل بیخار جهان مردم صاحب هنزند

گل بیخار میسر نشود در بستان

ز یزدان بترس و مکن بد به کس

هر آنکه کت آمد به بد دسترس

فردوسی به محمود غزنوی می‌گوید.

چو از من نترسی بترس از خدای

الاشاه محمود کشورگشای

وجدانی بیدار، آگاه و انسانی داشتن و به بد مردمان راضی نبودن شرط انسانیت است. در رابطه با بدی در حق دیگران باید گفت، آنچه را که به خود نپسندی به دیگران نپسند

نسباید به گیتی مرا رهنمای

هر آنکه که گوئی رسیدم به جای

اگر پسند دانندگان نه‌شنوی

چنان دان که نادان‌ترین کس توئی

اشاره بر خودخواهی و خودبینی و برتری‌جوئی باشد و خود را بی‌نیاز دانستن از آموزش و

تکامل دانش و بینش و از محضر اهل علم و کمال بهره گرفتن، چرا که جاهلان خود را بی‌نیاز می‌دانند و اهل علم و پژوهش هر آنچه بیشتر می‌آموزند و بیشتر می‌روند، نیاز بیشتری احساس می‌کنند و خود را نادانتر می‌یابند و در اقیانوس بیکران علم چون قطره. دانا داند و پرسد، نادان نداند و نپرسد. یا، پرسان پرسان به کعبه بتوان رفتن.

هر آهوا که خیزد ز یک کز سُخُن      به یک راست نیکو نگرود ز بُن

اشاره و تأکید بر دقت در سخن گفتن و سخن سنجیده بر زبان آوردن. همانطور که سخن کز دل بر آید لاجرم بر دل نشیند، سخن زشت و نازیبا سبب دل آزاری و ایجاد جدائی و عداوت و ستیز و جدال شود. سخن کج و نازیبا را با سخن راست نمی‌توان زیبنده نمود و از دلها زدود. چرا که اثرات پایا و ماندگار در ذهنها باقی می‌گذارد. همچنین است دروغ و آنچه در ذهن شنونده به جای می‌گذارد.

به گرد دروغ آنکه گردد بسی      از او راست باور ندارد کسی

هر الم کز مهرخان باشد کجا مولم بود

چرا که لب لعل و روی زیبا از نشستن سخن تند و مولم بر دل جلوگیری می‌کند. چون عاشقی که همه نامهربانیها و بی‌وفائیهای معشوقه را تحمل می‌نماید و به دست گله و شکایت نمی‌دهد. گویند، جواب تلخ ز شیرین برابر شکر آید. یا،

لب لعل نمکین تو مکیدن دارد      از لب لعل تو دشنام شنیدن دارد

یا

آواز خوش از کام و دهان و لب شیرین      گر نغمه کند وز نکند دل بفریبید

هر اولی به آخری باز بسته است

مثل، از پس امروز بود فردائی.

گر مسلمانی از آن است که حافظ دارد      وای اگر از پس امروز بود فردائی

به کسانی باید گفت که فقط حال و امروز را به حساب می‌آورند و به فردا و فرداها بی‌اعتناء در برخورد و مراوده با مردمان، در رابطه با دخل و خرج و هزینه زندگی، اصولاً ضابطه‌ای در زندگی و گفتار و کردارشان وجود ندارد که در رابطه، معیارهائی را رعایت نمایند. جدائی از دوستان، قرض و بدهی و ورشکستگی و بالاخره عزلت و گوشه‌نشینی همیشه تهدیدشان

می‌کند و بسا که با آنها باید دست و پنجه نرم کنند. همچنین است نحوه تربیت فرزندان به جهت تأمین سعادت و یا شقی بار آمدن آنها و ارتباط آن با کیفیت زندگانی آینده آنان.  
هر که در خریدش ادب نکند در بزرگی فلاح از او برخاست

هر پیشه‌گمان مبر که خالیست      شاید که پلنگ خفته باشد

بیتی سائره و مصطلح است و به طنز کسانی که برای توجیه و بیان قدرت و توان خود بیان نمایند، گویند: هر پیسه<sup>۱</sup> گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ<sup>۲</sup> خفته باشد. بیشتر برای تبه و پند و اعتبار هم گفته می‌شود. می‌خواهند، قدرت و شخصیت والای فردی را خاصه در برخوردها و مراوده‌های اجتماعی به رخ بکشند و طرف را بترسانند و وادار به عقب‌نشینی نمایند. ناآشنائی به مقام و منزلت دیگری را از بین بردن است.

هر پاک جامه را نتوان گفت که پارسا باشد

مثل،

لوطی شهر چه خوش‌ساز و نوائی دارد      ای بس آلوده که پاکیزه قبائی دارد  
چه بسا که در پس ظاهرهای آراسته و بیانهای به ظاهر پیراسته و فریبنده و نصایح آزموده، افکاری پلید و طیتتهائی ناپاک و تّیاتی آلوده وجود دارد. گفته‌اند، زهد با نیت ناپاک چنان کافری است.

زنگارهاست در دل آلودگان دهر      هر پاک جامه را نتوان گفت که پارسا باشد

هر پستی یک بلندی دارد

مثل، از پس هر گریه آخر خنده‌ایست. یا، هر نشیبی را فرازی در پی است. شکستها خود راهگشای پیروزی هستند، چرا که تجربه بالاتر از علم است و بررسی علل شکستها خود علم زندگی را پزبار می‌سازند. هر هائی را هویی و هر غمی را شادی در پی است و درد را، مرهمی، جنگ را صلح به دنبال و طوفان را آرامشی باشد نه از یک پیروزی و بهروزی باید آنچنان خوشحال شد که خود را شناخت و نه از یک شکست، منفعل و از زندگی بیزار شد. شناخت یا کیفیت برخورد با رویدادها خود هنری در زندگی است.

### هر تجربه‌ای عقل را زیاده کند

همانطور که علم عقل را زیاد می‌کند، چون تجربه را بالاتر از علم و یا علم را منبعث از آن دانسته‌اند. پس عقل با تجربه فزونی یابد و شخص عاقل گردد، لذا پیران عالم و با تجربه را باید در مشورت و ارشاد پذیرا بود. باید به افرادی گفت که به رویدادها در روند حرکت زندگی، سرسری و ساده می‌نگرند و از این طریق تجربه‌ای ندارند. در پندگیری بصیرت درون لازم است و نگرشی عمیق، ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود.

### هر تیری در ترکش داشتن انداختن

کنایه بر همه اسباب نیل به مقصود را به کار بردن، از تمام امکانات استفاده نمودن، و چیزی برای فردا و روز مبادا باقی نگذاشتن است. کار افرادی می‌باشد که آینده‌نگر نیستند، به عاقبت کاری که شروع کرده‌اند توجه ندارند و در روند حرکتی که دارند پلهای پشت سر را هم خراب می‌کنند به نحوی که امید بازگشت را به یأس و غیرممکن مبدل می‌نمایند. اینان افرادی سرخورده و همیشه گرفتارند.

### هر جاکه آتش است، گل فراش<sup>۱</sup> است

به افراد فضول و مداخله‌جویی می‌گویند که در هر کاری دخالت می‌کنند و می‌خواهند همه جا آمر و ذیمدخل و دستوردهنده باشند. قلتش دیوان محل، نخود هر آتش. آن که در محل و یا در ده، سردسته دعوت نشده‌ها در عروسی و عزا و ختنه‌سوران و هر مجلسی می‌باشد، همه کاره و هیچ‌کاره. آن که در عروسی پاچه ورمی‌مالد و در غزایقه می‌دراند.

### هر جا سنگ است به پای لنگ است

مثل سنگ به در بسته می‌خورد. زمانی عنوان می‌کنند که ضعیفی، فقیری، مصیبتی بر او وارد شود و زبانی ببیند یا بیماری بر او و یا خانواده‌اش مستولی گردد. همیشه بدبختی بیچارگان و درماندگان چنین توجیه‌هایی را دارد.

### هر جا سریست، صدائی است

از سر، فرد و انسان منظور است و اراده شده. کنایه از حرکت و جنبش و توان و فعالیت است. به آدمهای تنبل بیکاره باید گفت که حرکتی ندارند و کاری نمی‌کنند و طفیلی و دست‌نگر این و

آن می‌باشند. کار و سازندگی در زندگی آنها وجود ندارد و یا اگر باشد فاقد ارزش می‌باشد. هر جا سر است، سخن از کار و زندگی هم هست جدا از کار و حرکت و سازندگی یعنی مرده‌ای متحرک و زنده‌ای بدون زندگی ولی مضر به حال جامعه.

#### هر جاکه پری رخیست دیوی با اوست

اشاره بر وجود، خار با گل، زشت با زیبا، خوب در جوار بد و نیکی را بدی و از آنجا که پریرویان اکثر خودخواه و از خودراضی و متفرعن هستند، بد اخلاق و دیو صفت هم می‌باشند و اغلب شیطان در جلدشان لانه دارد.

آری، هر جاکه رطب بود، بود خار این است که گنج نیست، بی‌مار

یا:

گل بی خار میسر نشود در بستان گل بی خار جهان مردم صاحب‌هنرنند  
نیکو سیر هم گفته شده.

#### هر چه که گند و مند است، مال من دردمند است

در بد بیاریها و رویدادهای ناخوش آیند و برخوردهای بد و ناخواسته است و فردی که خود را آدمی بدبخت و دردمند می‌داند، عنوان می‌کند. در زندگی اجتماعی کارهای سبک و بی‌ارزش را به فردی که خواهان کارهای بهتری می‌باشد، واگذار نمودن. مأموریت‌هایی دشوار، با عواقبی ناهنجار. افرادی این چنین که اغلب سرنوشت و شانس و اقبال را حاکم بر زندگی می‌دانند، سرخورده و منفعل‌اند و بدبختی را با سرشت خود عجین می‌دانند، که بدبخت به دنیا آمده و با فقر و بدبختی باید بسازند و با حسرت دیده از جهان ببینند و بروند. حال آن که چنین نیست و هیچکس در روند خلقت و حرکت زندگی، بیچاره و بدبخت به دنیا نیامده و سرنوشتی این چنین ندارد. چنین پنداری خود حاکم از عدم شناخت دین است و گمراهی محض.

#### هر جاکه نمک خوری نمکدان مشکن

کنایه از خیانت و دورویی و نمک‌شناسی و قدر خدمت و زحمت دیگران ندانستن و خوبی را با بدی سزای دادن است. حال آن که انسان آزاده و دارای عواطف انسانی بدی را هم با بد جبران نمی‌کند، عفو و اغماض و بخشش در زندگی مقامی والا دارد. «الکاظمینَ الْغَیْظَ وَالْعَافِیْنَ عَنِ النَّاسِ» ولی باید دانست که شکر نعمت نعمت افزون کند.

## هر جا که ناله ایست دردی همراه

چرا که آه از دل دردمند برآید، همچنان که خنده مظهري از شادی و خوشحالی باشد. گریه طفل از گرسنگی و طغیان و فغان مردم به علت فقر و فشار مالی و مادی و نبودن آزادی و زندگی در خفقان می‌باشد. ولی دردهای بی‌درمان مضمحل‌کننده جامعه و نابودکننده میل و عزم و اراده به کار و سازندگی در افراد می‌باشند.

## هر چند به دل دوست نداری ما را قربان محبت زبانت شوم

بیشتر دوستان یکرنگ در رابطه با بی‌توجهی‌ها و یا نامهربانیهای یکدیگر می‌گویند، به عنوان گله و جلب محبت در دوستی و وداد باشد. زمانی که محبوبه زیباروی تظاهر به دوستی نماید به زبان پیش بکشد ولی خود پیش نیاید و دستی دراز نکند. اگر نان گندمت نیست، زبان گرم و مردمی‌ات چه شد. حال که در زندگی وفا نکردی،

قربان وفاتم به وفاتم گذری کن  
تابوت همی بشنوم از رخنه تابوت

## هر چند خری سری بجنبان

به طنز کسی را گویند که پای صحبت دیگران بنشیند و به اصطلاح مستمع باشد ولی چیزی نفهمد و سری هم به علامت تأیید نجنباند. آنجا که بحث و جدال و گفتگو در بین باشد، همه بگویند و بشنوند و اظهار نظر نمایند ولی او سری هم تکان ندهد. **صُمُّ بُكْمُ عُمِي فَهُمُ لَا يَرْجِعُونَ**. چون خر بود و همچون خر رفت، هر چند بود پالونش زربفت.

## هر چند ذکر آب عطش را مفید نیست خوشتر ز وصف آتش در دفع التهاب

وصف العیش نصف العیش و نیز هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. به کسی باید گفت که در برابر دوستی ستم‌دیده و زجر کشیده از پیروزیهای خود سخن می‌گوید. با فرزند مرده و جوان از دست داده، موفقیت‌های درسی و اجتماعی فرزندانش را عنوان می‌کند. با زیان‌دیده و زیر بار قرض رفته‌ای از بده و بستانها و حرکات پولی‌اش داد سخن می‌دهد. برخوردار بدین منوالها شرط ادب و انسانیت نمی‌باشد.

## هر چه آسان یافتی آسان دهی

به میراث‌خواری گویند که ارث از پدر یا مادر و یا پیوسته‌ای را در کمترین مدت بر باد داده



است و به گاه تهی دستی دست بر هم می‌ساید، چرا و کاشکی مطرح می‌نماید. غافل از آن که مالی که به زحمت و از کدّیمین و عرق جبین به دست نیاید زود از دست برود، که گفته‌اند، آنچه را باد آورده بادش بَرَد. آنچه به یللی آید به تللی می‌رود. به همین علّت است که قماربازان همه بازنده‌اند و قمارباز برنده وجود ندارد. برده را می‌بخشند و هدر می‌دهند و باخته را باید از جیب تأمین نمایند. قماربازهای «لیلاج»<sup>۱</sup> همیشه تهی دست و بدهکارند. ارزان یافته خوار باشد. میراث خوار هم خوار باشد و ماترک بر باد دهد.

### هر چه آید بر سر فرزند آدم بگذرد

فقط شرط لازم آن است که آموزنده باشد. غم و شادی هر دو در گذرند و یکی از پس دیگری چه بهتر آن که حرکت و کارمان شادی آور باشد. در بروز رویدادی غم افزا نباید خود را بیازیم و در روبه روئی با شادی گمراه شویم، بکوشیم بر خوردهایمان سالم و منطقی باشد. غم و شادی را بشناسیم، غم خود را بزدائیم و غمگسار دیگران باشیم و نیز برای خود و دیگران شادی آفرین گردیم و غم نخوریم. که غم آفریدن و غم بیجا خوردن از سفاهت است.

### هر چه آن خسرو کند شیرین بود

یا، هر چه از دوست رسد نیکوست. یا،

آواز خوش از کام و دهان لب شیرین گر نغمه کند و نکند دل بفریید

یا، هر عیب که سلطان بپسندد هنر است. زمانی عنوان کنند که توجیه عمل و حرکتی از محبّی و یا دوستی هر چند زننده ضرورت داشته باشد و بخواهند از دلخوری و ناراحتی او در این رابطه بکاهند و یا جلوگیری نمایند. تاییدی کامل و سر بسته بدون کنکاش و بررسی. یا، از لب لعل تو دشنام شنیدن.

### هر چه آید سال نو گوئیم دریغ از پارسال

یا، سال به سال، خوشا پارسال. آنچه در این دوره و زمان و در تمام جهان نسبت به گذشته با تمام پیشرفتهای علمی و فنی آن دریغ افزا و افسوس انگیز است. مضافاً که آرامش و آسایش از مردمان و زندگی روزمره آنان گرفته و زدوده شده است. همدردیهای منبعث از عواطف و احساسات لطیف و ظریف و بی شائبه که خود زائیده علم و دانش بشری می‌باشد. این دریغ را با درد و آلام روحی همراه نموده است. معمولاً انسانها در روند حرکت، بهی و بهبودیها و

۱. اصطلاحی به معنای ماهر و چیره‌دست در قمار.

پیروزیها را منظور ندارند و شکستها و زیانها و ناکامیها را زیر ذره‌بین می‌گذارند و می‌گویند. سال به سال، دریغ از پارسال.

### هر چه از دل بر آید لاجرم بر دل نشیند

چون هر سخن از نیک و بد و خیر و شرّ و زشت و زیبا تأثیر خودش را دارد. لذا سخن نرم و نیک و توأم با ملاحظت روح را آرامش می‌بخشد و شادی به وجود می‌آورد. همچنانکه کلام زشت و ناهنجار دل آزار است و سبب رنجش و آرایش خاطر و کدورت و دشمنی می‌گردد. تأکید بر بیانی خوش و هنجار داشتن و از بد دهنی به ویژه هتاکی خودداری نمودن باشد.

### هر چه از دزد ماند رمال برد

مثل از چاه در آمدن و به چاله افتادن، از دست شمر رها شدن و بندی یزید شدن. حال و وضع کسی است که بخواهد با افسد رفع فساد بنماید. چراکه رمال و فالگیر و جادوگر دزدانی هستند در لباس شیادانی عوام فریب و نیرنگباز، در رابطه با کسانی گفته شده که برای پیدا کردن مال مسروقه خود نزد رمال می‌روند و پولهای کلانی هم به کرات و دفعات می‌پردازند. نشانه‌های رندانه‌ای هم که رمالها ارائه می‌دهند گاهی سبب ایجاد عداوت بین افراد فامیل و یا با دوستان می‌شود، چرا که علامتها و نشانه‌ها با خصوصیات فلان فرد از یاران و اقربا مشابهت پیدا می‌کند. متأسفانه امروزه بازار، جن‌گیر و رمال و فال‌بین، مُسَخَّر ارواح رواجی یافته است.

### هر چه از دونان به منت خواستی بر تن افزودی و از جان کاستی

چراکه دونان تنگ نظرند و بدون گذشت و فداکاری و هر چیز را برای خود و به منظور رفاه صوری خود می‌خواهند و عقاید را هم عنوان می‌کنند، بدان مایه که محتاجان و فقیران را خداوند چنین خلق کرده و باید که اینچنین باشند. لذا اگر چیزی هم حتی به قرض دهند، استرحامی و با منت و به قصد صدقه و رفع بلا باشد در چنین احوالی به قول سعدی:

ترک احسان خواجه اولیتر	کاحتمال جفای بّوابان
به تقاضای گوشت مردن به	که تمنّای زشت قصابان

### هر چه از ضرر برگردد منفعت است

مثل، ضرر را هر جا جلوش را بگیری منفعت است. پس از کجراهه همیشه می‌توان برگشت. و از بدی به نیکی گزاشیدن و زشتی‌ها را رها نمودن به زیبایی پیوستن همیشه ممکن و بخردانه باشد، و از این دو گانه‌ها با هر دو نمی‌توان بود، که وجود یکی نفی دیگری می‌نماید و جمع

اضداد ممکن نباشد.

منظر دل نیست جای صحبت اغیار      دیو چو بیرون رود فرشته در آید

هر چه این یکی ریخته آن یکی جمع کرده

کنایه بر همسانی و هم آهنگی و شباهت و همگامی باشد. فرزندى که خلق و خوی پدر و مادر را داشته باشد شاگردى که هر آنچه استاد گفته عیناً حفظ نموده و تقلید می نماید. دختری که پا جای پای مادر می گذارد. خو پذیر است نفس انسانی.

هر چه باشد لم یزال ناچار باشد لایزال

اشاره بر آنکه آنچه ماندنی است، ماندگار خواهد بود و آنچه وجودش سالم و سازگار نباشد به بقایش هم نباید مطمئن بود که ماندنی نباشد. همچنانکه فرزند خوب عاقبت به خیر و موفق خواهد بود. دسترسی بد و بی مایه اش هم به خیر و سعادت با دهها اگر و شاید همراه باشد. که بیمایه فطیر است. زندگی پا بر جا و لم یزال باید متکی به قواعد و ضوابط معاش و مراوده با اجتماع باشد. کار بدون تمهید و سایل و نقشه و امکان و علم و آگاهی لم یزال و ماندنی و ثابت نیست لذا ماندگار و لم یزال هم نخواهد بود.

هر چه به خاک دهی از خاک باز پس گیری

اشاره بر امانت داری باشد و تأکید بر خودداری از خیانت در امانت که خصلتی بسیار ناپسند باشد. زمین گنج را بی رنج باز دهد و دانه را یک برده و ده بر صد تحویل نماید و هر دانه را از اصل خودش و بسا که بهتر. امانت خوار هم خیانت در امانت نموده و هم مال حرام می خورد که خود زیان مضاعف باشد و خسران دو برابر. عاقل به چنین زیانی تن در ندهد.

هر چه به خود نپسندی به دیگری میسند

مثل، یک سوزن به خود بزَن، یک جوال دوز به دیگران. همان طور که بد را به خود روانداری به دیگران هم روا مدار. کاسبی به همسایه اش می گفت، تو که دوست نداری مشتری ات را غر بزَنم، مشتری ام را غر مزَن. تو که از جسارت و بی ادبی دیگران ناراحت می شوی، با دیگران جسور و بی ادب مباش که جواب های هوی است و میدان با گوی.

هر چه بر نفس خویش نپسندی      نیز بر نفس دیگری میسند

## هر چه بدانی مگویی و هر چه توانی مکن

مثل،

چو به گشتی طبیب از خود میازار      چراغی بهر تاریکی نگهدار  
که راز را با دوست گفتن خطر آن دارد که روزی دشمن گردد و آزردن دشمن را بیم آن در  
میان باشد که روزی دوست شود، پشیمان گردی و شرمسار شوی.

گر دهدت روزگار دست و زبان زینهار      هر چه بدانی مگویی و هر چه توانی مکن  
با همه عالم به لاف با همه کس از گزاف      دست‌درازی مجوی چیره‌زبانی مکن

## هر چه بدل هست ز پاک و پلید      در سخن آید اثر آن پدید

اشاره بر آن که زبان کلید در گنج صاحب هنر است و آن چه شخص را در دل رود بر زبان  
آرد، سخن مکنونات قلبی شخص را از خوب و بد، زشت و زیبا، ستوده و ناستوده و هنجار و  
ناهنجار بیان و منعکس می‌نماید، قدر و منزلت فرد در سخن پدیدار شود و کج‌فکری و  
زشت‌سیرتی را هم جمله‌ها نشان دهند. زبان ترجمان دل است.

## هر چه بز کمتر، اخ، کمتر

یا، یک بزی کمتر، یک اخی کمتر، می‌شود تعبیر به مال و منال دنیا نمود، که هر که بامش بیش  
برفش بیشتر. یا، مال را هر کسی به دست آورد، رنجش اندر نگاهداشتن است، همچنین باشد،  
مقام بالاتر و زحمت و مسئولیت و خطرهای زیادتر، کما اینکه فرزند بیشتر، هم با زحمت و  
مرارت فراوان‌تر به همراه خواهد بود. هر چه عوامل گرفتاری، از مال و ثروت، مقام و رفعت  
و عیال و فرزند کمتر، رفاه و آسایش واقعی بیشتر.

## هر چه بسیار شود، خوار شود

که با فراوانی سیری و بی‌توجهی به همراه باشد. دُر و مُروارید، به علت کمیابی و ثبات گرانبها  
هستند. وفور و فراوانی سبب ارزانی می‌شود و ارزانی ماهیت واقعی و ارزش را ضایع  
می‌نماید. فرزندان زیاد هم از محبت کمتر از طرف پدر و مادر و اطرافیان برخوردار  
می‌شوند، که گفته‌اند، فرزند کمتر زندگی بهتر. سخن بی‌مایه و بسیار «وراجی» هم منزلت  
شخص را پائین می‌آورد،

کم گوی و گزیده گوی، چون دُر      تا ز اندک تو جهان شود پر

## هر چه بکاری همان دروی

هر چه گوئی همان شنوی، که جو کشته گندم ندرود درو.

این جهان کوهست و فعل ما ندا  
سوی ما آید نداها را صدا

و هر عملی را عکس‌العملی است که از آن غافل نباید بود، چو بد کردی مشو ایمن ز آفات بدی  
را جواب بدی باشد و نیکی را پاسخ نیک. به کسانی باید گفت که جو کارند و قصد درو کردن  
گندم دارند، بد می‌کنند و چون انعکاس عملشان به آنها می‌رسد، بد می‌گویند و دهان به ناسزا  
می‌کشایند، همه را متهم می‌نماید، جز خود را که بی‌گناه می‌دانند. گندم از گندم بروید، جو ز  
جو.

## هر چه بگندد نمکش می‌زنند      وای به روزی که بگندد نمک

زمانی عنوان کنند که عالمی پرمدعا گمراه و فاسد بشود. مرشد و راهنمایی به کجراهه برود و  
راهگشای گمراهان بشود. قاضی با بیدادگری قضاوت نماید و رأی غیر عادلانه بدهد و پاسبان  
و شحنه خود دزد از آب در آیند. مادر که باید نمونه و سنبل عفت و طهارت برای فرزندان  
خود باشد به فساد بگراید و انگشت‌نما بشود و معلّم و دبیر که باید از هر حیث، از معنا و ظاهر و  
زبان و اخلاق نمونه و سرمشق باشند. خود فاقد این معانی و اصول باشند، آنجاست که عرب  
می‌گوید، اِذَا فَسَدَ الْعَالَمُ، فَسَدَ الْعَالَمُ.  
گوشت چون گنده گردد، نمکش درمان بود      چون نمک گنده شود، آنرا به چه درمان‌کنند؟

## هر چه تو به گوش شنیده‌ای ما آن را به چشم دیده‌ایم

مثل:

شنیدن کی بود مانند دیدن      زلیخا گفتن و یوسف شنیدن

اشاره بر تلقین مسموعات، شنیده‌ها از طرف افراد به ویژه معرضان باشد. افراد عامی و ساده را  
به چشم خود دیدم و به گوش خود شنیدم، در صورتی که فقط شنیده باشد، حال آن که دیده  
شده‌ها هم در طول مدّت و انتقال از این به آن شکل عوض می‌کنند و تغییر ماهیت می‌دهند.  
زورمداران و حاکمان ظالم و شاهان ستمگر چه جنایاتی را که به استناد و اتکاء همین شنیدنیها  
مرتکب نشدند، قتل قائم‌مقام فراهانی، امیرکبیر و بسیاری از موارد دیگر قبل و بعد این دو  
جنایت در همین کشور به اتکاء همین گزارشها و سوء تعبیرها اتفاق افتاده است. اشاره بر تلقین  
و تطبیق عینیات با مسموعات و سپس حصول اطمینان و اقدام، ما که دیده‌ایم مطمئن تر هستیم  
و شنیدنیها را هم به بررسی و تحقیق می‌سپاریم.

## هر چه به هم زنی گندش زیادتر می شود

عقیده افراد ملاحظه کار می باشد و آنهایی که می خواهند گند کار خود و یا بسته و رسته شان در نیاید و سرش به هم بیاید. جمله هائی مثل، آقا مسئله ای نیست، بشر خطا کار و چایز الخطاء می باشد، گندش را در نیاورید، آبروریزی نکنید، خدا را خوش نمی آید. اول با تشدد و توپ و تشر وارد عمل می شوند و بعد که متوجه می شوند کاری از پیش نمی رود تغییر حالت و وضع و کلام می دهند و مصلح می گردند.

## هر چه به هنگام نگوید کسی، خامشی از گفت نکوتر بسی

مثل، هر سخن جانی و هر نکته مقامی دارد. بر جاهلان و عظم و ادیبانه و فیلسوفانه در لمع و سجع گفتن و عالمان را پندهای حکیمانه دادن، شوی مرده و فرزند داده را از زاری منع و نهی نمودن و ستمدیده را به دوست داشتن و محب ستمکاران بودن، و عظم و ترغیب کردن، سخن نابه جا و بیهوده باشد. کلام بی جا از باد بی موقع و نابه جا بدتر بود که گند این یکی آنی و زودگذر و گند دگری مفسده انگیز و مایه عداوت و دشمنی گردد.

## هر چه پول بدهی آش می خوری

کنایه از همراه بودن مزد و برابری آن با انجام و نحوه کار باشد و بالاخره ارزشها و مایه ها هر چه حرکت حساب شده و جهت دار بیشتر، پیشرفت و ثمره آن زیادتر و نیز داستان اربابی باشد که پول کم خانه گرد را می داد و جنس خوب از او مطالبه می نمود. گویند، هیچ ارزانی بی علت نیست و هیچ گرانی بی حکمت.

## هر چه پیش آید خوش آید

چون از بد بتر هم باشد و نیز بد و خوب در قانون نسبت سنجیده می شود، در چنین حال و طرز تفکری باید از رویدادی نه کاملاً موافق و خوب هم ناراضی بود. رویدادها را باید با کیفیت رویداد، امکانات و شرایط زمان و مکان سنجید و با میزان و معیار علمی به مقایسه و مقابله برخاست. که،

بد به نسبت باشد ای خواجه بدان

پس بدمطلق نباشد در جهان

## هر چه خاک اوست عمر شما باشد

تقریباً مفهوم جالبی ندارد ولی مصطلح است. به گاه فوت یکی به بازماندگان می گویند و از جمله، خدا رحمتش کند، خدا بیامرز دش، در غم شما شریک هستیم و تسلیت می گوئیم، یقیناً

آمرزیده است. چون عوام را عقیده بر این است که اگر متوفائی را چهل نفر شهادت بر درستی و بی‌گناهی‌اش بدهند، آمرزیده خواهد بود.

### هرچه خدا خواست همان می‌شود

عقیده، جبریون و کسانی است که همه چیز را از جانب خدای متعال از قبل تعیین شده و مقدر و نوشته شده می‌دانند و کوشش و فعالیت بشر را می‌گویند فاقد اثر آنچنانی باشد و فقط می‌تواند در کم و کیف کار مؤثر بشود حال آن که خداوند به انسان عقل و شعور و قوه ممیزه و شناخت عطا فرموده تا با مراجعه به عقل و استفاده از دانش و تجربه تصمیم بگیرد و به پیش برود.

هر چه خدا خواست همان شد

هرچه دلم خواست نشد

این هم طرز تفکری است.

### هر چه خورده پس نداده

به آدم چاق و چله و شکم‌گنده و تنومند و کم‌حرکت می‌گویند که اغلب بیکاره و انگل اطرافیان و کسان می‌باشد. حرکت ندارد، نمی‌جنبید، تنبل پای زردآلو. بخور و بخواب.

### هر چه خوار آید، روزی به کار آید

یا نگهدار شاید روزی به کار آید، مصداق آن که، در بیابان برای برهنه‌پای، کفش کهنه نعمت خداست. اشاره بر اشیاء و لوازمی باشد که امروز مورد نیاز نیستند و چه بسا فردا به تک تک آنها نیازمند می‌شویم بیشتر افراد به حکم آن که «نو که میاد به بازار، کهنه می‌شه دل آزار» هر کهنه‌ای را به دور می‌ریزند، می‌بخشند که البته پسندیده است و یا به ثمن بخش می‌فروشند، حال آن که نیازمند پولش هم نیستند. نسبت به افراد، کارگزار و یا به همکار هم باید پس از جدائی رابطه را حفظ نمود بسا که فردا مجدداً به وجودشان نیازمند شویم و چنین حفظ رابطه‌ای منوط به گذشت و فداکاری به هنگام جدا شدن از طرفین می‌باشد.

### هر چه داره به بر داره

اشاره بر وضع ظاهری افرادی است که ظاهرشان بسیار آراسته است ولی از درون و در وضع خانواده و مراوده با مردم خرابی بیش از حد دارند. اینان از معنویت هم بهره‌ای ندارند، به قول معروف از طایفه‌ای هستند که، از درون خالی و از برون سیاهی، دارند. قرض و بدهکاری و نامأنوسی و عدم تجانس با اطرافیان، حال انزوا به آنها می‌دهد. افراد ساده‌دل هم فریب ظاهر

آراسته آنها را می‌خورند، خاصه اگر با چرب‌زبانی و پشت هم اندازی توام باشد به طور کلی اینان از حساب و کتاب صحیح زندگی به دورند و به کجراه افتاده.

هر چه دارم به بر دارم      به بقچه پوست خرا<sup>۱</sup> دارم

هر چه داری اگر به عشق دهی      کافر مگر جوی زیان بینی

چرا که با عشق حیات به وجود آمد و تداوم آن به عشق استوار گردید. عشق به خالق، به وجود و کائنات، طبیعت و زیباییهایش، عشق به انسانها و محبت نسبت به آنان و دوستی‌ها و وداد فیما بین. عشق ضمیر پاک و بینش بی‌آلایش بشر عاشق را گواه است. عوام گویند، سری که عشق ندارد کدوی بی‌بار است      لبی که خنده ندارد شکاف دیوار است آدم بی‌عشق موجودی بی‌علاقه و خشک و بی‌توجه به مواهب زیبای زندگی و محروم بی‌بهره‌ای بیش نیست.

هر چه دانی تو به ز نادانی است

باید به افرادی گفته شود که برای دانستن و کنکاش علم حرکتی ندارند زحمتی به خود نمی‌دهند، و قرار در مادیات را بر فرار از معنویات ترجیح می‌دهند. کعبه آمالشان زر و زور است، بی‌توجه بدانکه دانش انسان هر چند که کم باشد از نادانی بهتر است که ارزش انسان به دانش او می‌باشد نه به لباس فاخر و بریشم<sup>۲</sup>. در هر روند حرکتی با دانش که پای‌افزایی نیکو می‌باشد بهتر می‌توان ره پیمود تا با بی‌دانشی و پیوسته در اشتباه بودن و زیان و خسران تحمل کردن و گمراهی - باید پرسید و آموخت.

پرس هر چه ندانی که ذلّ پرسیدن      دلیل راه تو باشد به عزّ و دانائی

هر چه در آینه جوان ببیند      پیر در خشت خام آن ببیند

اشاره بر بینش علمی متکی بر تجربه و دانش‌اندوزی دارد جوان را علم باید و تجربه که اکثر فاقد آن هستند و با نداشتن آن به کجراه روند و زیانها به بار آورند، که مفهوم، التجربه فوق‌العالم خود فراراه آدمیان است و علم خود زائیده تجربه. لذا خامی جوانان در عدم شناخت و روشن بینی پیران در این رابطه باید مورد توجه و قبول باشد.

۱. خز باشد، بر ضرورت قافیه خر آورده شد.

۲. ابریشم باشد.



### هر چه در بغداد است مال خلیفه است

زمانی عنوان کنند که حاکم و یا کدخدائی خود را مالک الرقاب مردم بدانند. مال و ناموس مردم از دست او در امان نباشد. یا میراث خواری سایر وارثان را کنار بزند و آنچه هست از آن خود بداند و حقّی برای دیگران قائل نباشد. اینجاست که گویند، ده برای کدخدا خوب است و مملکت برای حاکم طماع.

### هر چه را در بند آنی بنده آنی

لذا آدم عاقل دلبستگی دنیا را نشاید، چرا که پیوستگی مسئولیت ایجاد می نماید و هر گرفتاری و از بین رفتن آسایش توأم باشد و به قول سعدی، مال را هر کسی به دست آورد، رنجش اندر نگاهداشتن است. مال اندوزان نام نکو با خود نبرند و به حسرت مال بگذارند و بروند. به خست جمع کنند بنهند و به حسرت بگذارند و بروند.

### هر چه در دیگ است به چمچه درآید

کنایه بر شناخت ادواری و برملا شدن ماهیت ها می باشد. کسانی را شامل می شود که بلوف می زنند، اغراق می گویند، آسمان و ریسمان به هم می بافند و خود را در جامعه به خبرت و کاردانی جا می زنند، غافل از آن که با مرور زمان پرده ها بالا می روند و ماهیت ها شناخته می شوند. این قبیل افراد باشد که در کوتاه مدت برنده باشند ولی در درازمدت بازنده اند. مردم را به طور موقت می توان فریب داد ولی در درازمدت هرگز. سعدی گوید: زاهدی مهمان پادشاهی بود، چون به طعام بنشستند کمتر از آن خورد که عادت او بود و چون به نماز برخاستند بیشتر از آن کرد که ارادت او، تا ظن صلاحیت در حق او زیادت کنند. چون به خانه بازگشت سفره خواست تا تناولی کند، پسری داشت صاحب فراست، گفت باری پدر، به مجلس سلطان در، طعام نخوردی؟ گفت چیزی نخوردم که به کار آید. گفت نماز را هم قضا کن، چون چیزی نکردی که به کار آید.

عیبها را نهفته زیر بغل

ای هنرها نهاده بر کف دست

روز درماندگی به سیم دغل

تا چه خواهی خریدن ای مغرور

یا از کوزه همان برون تراود که در اوست.

### هر چه در کتاب کاف است، در آن شکاف است

کنایه از آن که بی عیب خداست، و جز ذات باریش صد درصد و کامل مطلق هم وجود ندارد.

درویشی را گویند که همه جای او از جامه و افکار خراب است، بادلق مرقع و صدچاک که اگر یک من ارزن بر سرش بریزند، یک دانۀ آن به زمین نمی‌رسد. جامه‌ای نهایت، ریش ریش و پاره، افکاری در قلندری و بیکارگی، نه درویشی به معنای بی‌نیازی و معرفت. همچنین است تفکر و کار و اشتباه برای انسان متفکر، دکارت دانشمند فرانسوی می‌گوید، «حالا دیگر اشتباه نمی‌کنم که چون فکر می‌کنم پس اشتباه می‌کنم. ولی تکرار اشتباهی مشابه، خیانت باشد.

#### هر آن چه دیده بیند، دل کند یاد

اشاره بر ارتباط دیده و دل دارد، که چشم می‌بیند و دل می‌طلبد. سرچشمۀ عشق هم متکی بر دیدنیها می‌باشد که ندیده را دل نمی‌تواند عاشق شود. برای تماشای زیبائیهای زندگی و طبیعت، دیده‌ای زیبانگر و واقع‌بین لازم است تا عشق بیافریند، که بی‌عشق زندگی تلخ است و کانون بلا.

که هر چه دیده بیند دل کند یاد

ز دست دیده و دل هر دو فریاد

زمن بر دیده تا دل گردد آزاد

بسازم خنجری نیش ز فولاد

به ویژه عشق بین زن و مرد.

#### هر چه دیر آید خوش آید

کنایه از به همراه بودن رنج و کوشش و کار برای به دست آوردن هر چیزی باشد. بی‌رنج گنج میسر نمی‌شود و بی‌مایه فطیر است و آنچه سهل الوصول باشد بی‌ارزش و بی‌بها نماید و دیری نپاید، آنچه را باد آورد بادش برد. هرچه زود آید، دیر نپاید، همانطور که میراث‌خوار، قدر، موروث نداند و زود به هدر دهد. اما آنچه باکار و زحمت و به مرور به دست آید، پایا باشد.

#### هر چه رشتیم، پنبه شد

کنایه بر بی‌نتیجه بودن و به هدر رفتن زحمت‌ها باشد. زحمت هدر رفته و نتیجه زحمت بر باد داده شده، بی‌فایده بودن و عبث و بیهوده بودن دوندگی‌ها. کوششی بی‌حاصل که برای شفای بیماری متحمل شده باشند. رنجی که برای تربیت و سازندگی زندگی فرزندی به کار رفته و انجام شده و نتیجه‌ای عاید نگردیده. برای جلب محبت و وصلتی کوشش‌های فراوان به کار برده و سعی‌ها نموده ولی دل به دست نیامده و بی‌فایده بوده است. آن چه دلم خواست نشد، آنچه خدا خواست همان شد.

هر چه شمار است جمله زیر هزار است

اشاره بر تابع جزء بر کل بودن است و نیز از جزء به کل رسیدن و این که هر وجودی اجزائی را شامل می‌شود. همچنین است اجزاء صفات و اخلاق، از زشت و زیبا و نیک و بد فرزند را که از پدر و مادر بدو رسند. ناصر خسرو گوید،

ای در کمال اقصای حد	همچون هزار اندر عدد
ور نسل تو مانده ولد	فضل خدائی تا ابد
دین امام حق مُعداً	بر فضل تو ما ناگوا
چونکه صد آید نود هم پیش ماست.	

هر چه عوض دارد گله ندارد

نظیر،

زدی ضربتی، ضربتی نوش کن      غم عالمی را فراموش کن

یا،

هر چه گوئی همان شنوی و هر چه کاری همان دروی. یا، هر چه کاری در بهاران، تیر ماهان بشنوی. یا،

هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی، کس نکند به جای تو، آنچه به جای خود کنی. این جهان کوه است و فعل ما ندا      سوی ما آید نداها را صدا

اشاره بر آن که هر عملی را عکس‌العملی است و هر حرکتی را پاداشی، از نیکی نیک بینی و بدی را سزا بدی باشد.

هر چه نیرزد به شنیدن مگوی

سخندان پرورده پیر کهن      بیندیشد آنگه بگوید سخن

اول اندیشه و انگهی گفتار. سخن بیهوده وزن شخص زایل گرداند و کلام ارزنده بها و شخصیت زیاده گرداند. کلام باطل مایه رنجش دیگران به ویژه دوستان باشد و دشمنان را تحریک نماید و به دشمنی تجرّی دهد.

هر چه لبّت را به سخن ره در اوست      جایزهٔ قد سمع‌الله در اوست

چون شنوایست خدا مو به مو...

هر چه یابی نهان مخور چو خسان      حصه‌ای هم به دیگران برسان

داد و دهش و بخشش و صله رحم شرط کرم است. سعدی گوید:

پوش و بنوش و ببخش و بده      برای دگر روز چیزی بنه

مبادا که در دهر دیرایستی      مصیبت بود پیری و نیستی

مباش آنچه، نه خود خوری نه کس دهی، گنده کنی به سگ دهی. گفتند فلانی آب از دستش نمی‌چکد، گفت تبش ارزانش باد.

هر چه هست از قامت ناساز بی‌هنجار ماست

کنایه از آن که، آنچه به ما می‌رسد بازگشت اعمالمان باشد و عکس‌العمل آنچه مرتکب شده و اعمال نموده‌ایم. ظلمی که در حق دیگران روا داشته‌ایم. تجاوزی که به مال غیر داشته‌ایم. سری که شکسته‌ایم و پائی که لنگ نموده‌ایم. پس، از بازدهی اعمال گله‌مند نباید بود. به کسانی باید گفت که سزای اعمال زشت خود را باور ندارند و پذیرا نیستند.

هر چیز به خرد نیازمند است و خرد به آزمون

اشاره بر آن که از بی‌خرد و ابله کاری ساخته نیست جز خرابکاری، چرا که کار با دانش و خرد و تجربه و تبخّر باید همراه باشد. سنجش سلامت و شناخت کیفیت خرد هم به امتحان و تکمیل آن به تجربه نیازمند است. وگرنه هر جاهلی خود را عقل کلّ می‌داند و فاعل مایشاء، که هر چه جهل بیشتر ادّعا زیادتر. بر همین منوال است که شاعر می‌گوید،

تا بدانجا رسید دانش من      که بدانم همی که نادانم

هر چیز که دیده دید دل می‌خواهد

باز هم اشاره بر ارتباط دیده و دل دارد که هر چه دیده بیند، دل کند یاد. باید که دل و دیده هرزه‌گرد نداشته باشیم، بلکه دیده حقیقت‌بین و دل واقعیت‌پسند و زیبادوست.

جانم لب آن ترک چه کلّ می‌خواهد      خود را و مرآئه خجل می‌خواهد

چشمش چو بدید دیده دل جست ز من      هر چیز که دیده دید دل می‌خواهد

هر چیز به جای خویش نیکوست

اشاره بر وجود و وجوب لازم و ملزوم، طالب و مطلوب، غالب و مغلوب و عاشق و معشوق دارد و آنجا که کلام بیجا، اقدامی نابه جا و برداشت قدمی ناروا، زیان‌هایی به بار می‌آورد. اقدام به جا و مناسب با وضع و حال و مکان، سبب نصرت و خوشحالی و سرور و وجد و

توفیق می‌شود. در جوانی بدون شناخت موقع و موضع و امکانات خود از مادی و معنوی و جسمی و روحی راه پیران رفتن و در پیری ادای جوانان را درآوردن و جوانی کردن هر دو ناپسندند.

جهان چون خطّ و خال و چشم ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست  
یا، هر چیز که هست آنچنان می‌باید آن چیز که آنچنان نمی‌یابد نیست. یا، بد آن است که  
نباشد. یا، پوستین بهردی آمدنی بهار، یا، آنچه بر تن قبول بر جان رد و آنچه بر پای نیک بر  
سر، بد.

هر حيله که در تصوّر عقل آمد، کردیم و دگر نوبت دیوانگی است  
اشاره بر راست روی و سلامت عقل در کار باشد که با خرده گیریها و ریزبینیها بسا که کارگره  
بخورد و به پایان نرسد. اینجاست که شاعر می‌گوید،  
ز هشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد دلا دیوانه شو، دیوانگی هم عالمی دارد  
یا، بزن بر طبل بیعاری که آن هم عالمی دارد. در چنین شرایطی است که بعضی تحمّل نیاورده  
و به ریا و سالوسی و مکر و حيله متوسل می‌شوند، و با گفتن بادآباد قدم بر می‌دارند و به جلو  
می‌روند و فکر رسوائی و سیه‌روزی را هم نمی‌کنند.

#### هر خاتونی آشی می‌پزد

هر دستی یک نمکی دارد و هر گلی یک بوئی می‌دهد و سلیقه‌ها هم مختلف است. لذا  
برخوردها و طرز تفکرها هم متفاوت هستند. هر کس چیزی را با دید خودش برانداز می‌کند و  
نظر می‌دهد. دو طرز تفکر کاملاً همراه و موافق را در یک قالب نمی‌توان یافت، یا که بس  
کمیاب باشد. همچنین غذاهای متفاوت و متنوع و یا یکسان و از یک نوع بامزه‌ها و طعم‌های  
مختلف که بانوئی چند پخته باشند، گویا لذت زندگی در تنوع آن باشد.

یکی درد و یکی درمان پسندد      یکی وصل و یکی هجران پسندد  
من از درمان و درد و وصل و هجران      پسندم آن چه را جانان پسندد

#### هر خانه نیست گوهر، هر چشمه نیست کوثر

شکر مازندران و شکر هندوستان      هر دو شیرینند، اما این کجا و آن کجا  
گوهر پاک ببايد که شود قابل فیض      ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود  
اشاره بر اصالت عنصر و پایه و مایه و اساس دارد، که صدف و خزف با اصالتی یکسان نیستند و

یکی را به جای دیگری نتوان گرفتن. در فرد هم ساختار جسمی و تربیتی در شخصیت اجتماعی او تأثیری تعیین کننده دارد. نه هر زنی خانم خانمهاست و نه هر مردی، مرد زندگی و از هر خانه‌ای هم آدم بیرون نمی‌آید،

نه هر چه جانورند آدمیتی دارند      بس آدمی که در آفاق نقش دیوارند

هر خری را به یک چوب نمی‌رانند

مثل این که، زبان هر خری را چاروادارش<sup>۱</sup> می‌داند. با همه مردم با یک زبان و به یک سنخ نباید سخن گفت. با بزرگان به روشی و با کودکان به روشی دیگر.

چون که با کودک سرو کارت فتاد      پس زبان کودکی باید گشاد  
«کَلِمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ». با مردم در لفافه کلام به قدر شعور و عقلشان باید حرف زد و صحبت نمود، چه همه کس قوه و قدرت درک و تحمّل هر مطلبی را ندارد. خر جموش را با چوب خر رام و تسلیم نمی‌رانند. از این حسن تا آن حسن فرق بسیار است.

نه هر خر را به چوبی راند باید      نه هر کس را به نامی خواند شاید

هر خزانی را ز پی روزی بهار آید همی      جز خزان زندگانی کش بهاری نشکفتد

مثل، هر بهاری را خزانی در پی است. هر مشکل و مسئله‌ای را راه‌حلی به دنبال باشد، هر عسری را یسری و گرفتار در بند را روزی آزادی رسد. با امید زندگی کردن و امیدوار بودن شرط زندگی می‌باشد. به کسانی باید گفته شود که از برخورد با کمترین ناراحتی و یا کوچکترین گرفتاری دچار بحران روحی می‌شوند و خود را می‌بازند، بدون توجه به آنکه هر شکست را پیروزی می‌تواند جبران نماید.

هر خوردنی را پس دادنی باشد

یا هر رفتی را آمدنی است. کاسه همسایه خود در مراودات و بده و بستانها جایی دارد و کاسه همسایه خالی بر نمی‌گردد، رفتن به مهمانی پس دادنی است. شاعر «باباطاهر» گوید:

چه خوش بی تا محبت هر دو سر بی      که یکسر مهربانی در دسر بی

می‌گفتند که مردم کمره چنین پنداری درباره مهمانی و به مهمانی رفتن داشتند، که: مُو دِلْم می‌خواهد مهمونی بُرم یا مهمون بشم و یا مهمون بکنندم. مُو نمی‌خوام هوشکی خونم به مهمونی بیاد. اغلب مردم چنین خلق و خوئی دارند، فقط می‌روند و می‌خورند و پندارند که

دیگران مدیون و بدهکار آنان می‌باشند.

### هر دردی را درمانیست و هر رنجی را پایانی

هر دردی را درمانی مقرر باشد و هر حرکتی را سامانی و انتهای هر عیش و نوشی را طیشی به دنبال باشد و هر حسن و زیبایی را آفتی و زندگانی را هم لدغه مرگ به پایان رساند. باید به دنبال درمان و راه علاج بود نه آن که زانوی غم به بغل گرفت و زاری کرد. و چاره درد را باید از طبیب خواست و از جهل گریختن را با کمک معلم و استاد راه‌یابی نمود.

### هر دم از این باغ بری می‌رسد      تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد

زمانی عنوان کنند که خبری ناخوش آیند از کسی رسد که سابقه خوشی نداشته و مرتکب اعمال خلاف می‌شده است. یا به گاه جنگ و ستیز خبرها یکی پس از دیگری ناراحت‌کننده و ناخوش آیند باشند یا مثل، عروسه خیلی خوشگل بود آبله پوک که هم درآورد. حسنی به مکتب نمی‌رفت، حالا هم که می‌خواهد برود، جمعه است. یا، به قول حافظ:

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق      هر دم از نو غمی آید به مبارکبادم

### هر دو پا را در یک کفش کردن

نهایت سماجت و یکدندگی فرد را می‌رساند. خودرأی و حرف‌نشو و بدون توجه به اظهار نظر و راهنمایی و ارشاد دیگران. کسی را گویند که اصرار دارد رأی و نظر خود را در بست و یکجا و بدون کمترین تغییر و تبدیل به کرسی بنشانند. این که من می‌گم، شعار و تکیه کلام چنین آدمی باشد. من می‌گم مرغ یک پا دارد. من می‌گم پنیر، تو سر بگذار و بمیر.

### هر دو جانسوز است      اما این کجا و آن کجا

در رابطه با فرزند خلف و سر به راه و ناخلف، زن خوب و کدبانو با همسر ناسازگار و خانمان بربادده و خانه خراب کن، بین طبیب عیسوی هش و طبیب آدمی کش. بین مرد راستگو و درستکار با دروغگوی هفت رنگ و حقه‌باز، خارج از تضادها در رابطه با تشابهات هم گویند، شکر مازندران و شکر هندوستان      که هر دو شیرین‌اند اما این کجا و آن کجا  
دانه فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه      هر دو جان‌سوزند، اما این کجا و آن کجا

### هر دودی از کباب نیست، خر داغ می‌کنند

زمانی عنوان کنند که آدمی طمع‌کار، باب طبع و مورد پسندی را ببیند و چشم طمع گشاده

گرداند. از هرکس که چیزی دارد سهمی مطالبه نماید، از دیدن هر چیز مطلوبی دهانش آب بیفتد و زبانش باز شود. به این قبیل آدمها باید گفت، چشمت را درویش کن، چشم آزمندت را ببند و طمع نداشته باش که خر داغ می‌کنند.

طمع آبروی تو قر بریخت      برای جوی دامنی در بریخت  
چو سیراب خواهی شد از آب جوی      چرا ریزی از بهر دوغ آبروی

#### هر دو سرش منفعت است

مادر می‌گوید پسرم تحصیلاتش را تمام نماید، پدر می‌گوید بیاید وردست خودم تاجر بشود، عمو می‌گوید هر دو سرش... چه این کار چه آن کار. می‌پرسد، سرمایه‌ام را به کار حرفه و صنعت بگیرم یا در بازار و خرید و فروش، می‌گوید... در جنگ بین دین و کفر، هم می‌گویند، ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است، چه کشته‌های دشمن سبب تقلیل قشون آنها می‌شود و شهدای اسلام هم باعث تهییج دیگران می‌گردند. مضافاً که اعتقاد بر این است. بکشی بهستی هستی و کشته شوی هم به بهشت می‌روی.

#### هر دو یک روحند اندر دو بدن

کنایه از یکرنگی و یگانگی دو نفر باشد، مثل، دل به دل راه دارد.

اگر قلبم از قلبت آگاه نیست      پس القلب یهدی الی القلب چیست

به طنز و یا تظاهر به شوخی هم گویند، جان چه ارزشی دارد، تو بخواه، کدام بی غیرتی می‌دهد، سری از هم جدا داریم والا جدائی نیست. جدا سر دشمن است که می‌خواهم به تنش نباشد.

#### هر دیدنی برای ندیده بُود ضرور

مثل، هر کتابی هر چند هم مطالبی ناخوش آیند و ناجور داشته باشد، به یکبار خواندنش می‌ارزد. هر ندیده‌ای را باید دید، چه هر اقدامی زمانی صورت می‌پذیرد که دیده ببیند. که هر چه دیده ببند دل کند یاد. دیدنیها، عبرت‌اندوز و پند آموز هم می‌باشند و علم و کمال انسان پس از دیدن و با دیدنیها شکل می‌گیرد و به جمال می‌افزاید. خواندن هم ندانسته را دانستن است و فراموش شده را به یاد آوردن.

هر ذره که بینی از کم و بیش      دارد کششی به مرکز خویش

اشاره بر حرکت دورانی کائنات و جهان و هر چه در اوست. گالیله گفت، «گرد است و



می چرخد» و دکارت این گردش را به حرکت گردباد تشبیه نمود که متعصبان چون گالیه‌اش نکنند. که هر چیز حول مرکز و محور خود در حرکت است. با عنایت به جذب و دفع و کشش و نیرو، بوعلی سینا منشأ آن را چنین توصیف نماید.

دل هر ذره‌ای که بشکافی      آفتابش در میان بینی

#### هر را از پر تشخیص ندادن

کنایه از نهایت بی‌خردی و نفهمی و عدم درک فرد باشد - هیچ نمی‌داند و نمی‌فهمد. سیاهی را از سفیدی تشخیص نمی‌دهد. نمی‌داند، الف گرد است یا دراز. توی آخورش که بریزی، گاه و جو را به یک دندان می‌خورد. برخی اینان را سعادت‌مند می‌دانند و گویند،

بیچاره آن کسی که گرفتار عقل شد      خوشبخت آنکه کرّه خر آمد الاغ رفت  
باباطاهر عریان می‌گوید،

خوشا آنان که هر از بر ندونن      نه حرفی در نویسند و نه خونن

#### هر راستی را نباید گفت

مثل، تجاهل‌العارف. و برخی را عقیده بر این است، که دروغ مصلحت‌آمیز، به از راست فتنه‌انگیز. در دین تقیه را تجویز می‌نمایند. بعضی را اعتقاد چنین است که چون راست وجود عینی و ذهنی واقعی دارد و بالاخره دیده و یا شنیده خواهد شد. چه بهتر که به موقع گفته شود و ارائه گردد و با صدق و صفا همراه باشد.

#### هر راهی را به راهداری سپرده‌اند

زمانی عنوان کنند که فردی خودسرانه، راهی را در پیش گیرد و به جایی وارد شود که نباید. یا حرکتی و کاری بکند که موجه نباشد. آن که مسئول و یا مسئولیتی به مورد شناسد و به جا نیاورد. عوام گویند، چون خری افسار به سر پیچیده به هر طویله‌ای که درش باز باشد داخل می‌شود. چرا که هر راهی را راهداری و هر کاری را مسئولی باشد. آدمی اختیار سرخود.

#### هر روز عید نیست که حلوا خورد کسی

کنایه بر بهره‌وری و استفاده از روزهای خوش زندگی و سود بردن از امکانات و وسایل به ویژه در دوران نوجوانی و جوانی برای خودسازی به جهت پایه‌گذاری و تکمیل سعادت دوران بزرگسالی و تشکیل خانواده و زناشویی و سیر تکاملی زندگانی و آنچه وابسته بدان است و نیاز دارد به کار و کوشش و تمهید و تهیه وسایل در دوران نوباوگی و جوانی. مراحل تکاملی

زندگی دوران خاص خود را دارند و تکرار نمی‌شوند و بر نمی‌گردند. گویند پس از یک قرن شنبه به نروز می‌افتد بابا یک بار می‌میرد وارث هم یکبار است. دوران جوانی هم زود سپری می‌شود و باز نمی‌گردد.

### هر روزی که می‌آید، کار خودش را می‌آورد

اشاره بر محوّل نکردن کار امروز به فردا باشد و به وقت معین و به جای خودش هر کاری را انجام دادن و به سامان رسانیدن. کار امروز را به فردا می‌فکن که فردا را نیز کاری هست. در این رابطه وقت و وظیفه‌شناسی شرط اقدام و توفیق می‌باشد.

به فردا ممان کار امروز را  
بر خویش منشان بدآموز را

هر روز یکی به سر بر آید که منم  
خود را به جهانیان نماید که منم

تا کار جهان بدو قراری گیرد  
ناگاه اجل ز در درآید که منم

اشاره بر ناپایداری دنیا و نهی از دل بستگی به آن دارد. کسانی را باید گفت که پندارند عمر جاودانه دارند و با حرکات مذبح‌خانه، گمان برند که در مقام و منصب و با مال و منال دمسازی همیشگی و بی‌زوال دارند و مرگ به سراغشان نخواهد آمد. چنین‌اند ظالمان و ستمگران و حاکمان جابر و مردم آزار و انسان‌ستیز که مرگ را هرگز باور ندارند. اینان غافلانی هستند بی‌خبر از سیر حرکت زندگی.

### هر سرازیری، سربالائی دارد

مثل، هر نشیبی را فرازی در پی است. یا هر عُسری یُسری باشد و از پس هر گریه آخر خنده‌ای است باید با تحلیل صحیح مسایل زندگی اَضداد و نقیضین را هم پذیرا بود. بسا رفاه و آسایش‌های بی‌حساب که سختی‌ها را به دنبال دارند و سختی‌ها و تنگدستی‌ها که به آسایش می‌رسند. زندگانی یکنواخت و به یک روال نه تنها وجود ندارد، بلکه در صورت وجود خسته‌کننده هم هست. مضافاً که انسانها خواهان تنوع و دگرگونی می‌باشند.

### هر سری دارد در این بازار سودای دگر

مثل، هر کسی را هوسی در سر و کاری در پیش مثل: من بیچاره گرفتار هوای دل خویش. هر سری عقلی دارد و هر عقلی امری و هدفی را راهبر است. هر سری را سَرّی است و هر سَرّی گنجینه‌ای از معضلات و مشکلاتی که باید به تدبیر حلّ و فصل شوند. مپندار که همه چون تو شوند به ویژه زمانی که بر اریکه قدرت سواری و می‌خواهی همه تابع تو باشند و افکار و

عقایدت را بپذیرند و اجرا نمایند. احترام به آراء و عقاید دیگران شرط انسانیت و آزادمنشی می‌باشد.

هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی

کنایه بر استفاده و برخورداری از روزهای گذرای عمر و درک و شناخت خیر و شرّ آن و در این رابطه سازش و سلوک با مردمان و برخورداری از محبت آنان. وداد و دوستی پیشه نمودن و پرهیز از دشمنی و عناد. پرهیز از بطلالت و بیهودگی و درک این مطلب که پیوسته می‌توان مافات را تلافی کرد و شکستها را جبران نمود. خیام گوید:

هنگام سپیده دم خروس سحری	دانی که چرا کند همی نوحه گری
یعنی که نمودند در آئینه صبح	کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری

هر ضروری خالی از نفع نیست

بدان سبب که برای پی بردن به علل و عوامل زیان و ضرر کنکاشها صورت خواهد گرفت و تحلیلها خواهد شد. بالتّیجه شناخت در برخورد با مسایل حادّ زندگی وسعت خواهد یافت و خود منافی فراوان به همراه خواهد داشت. لذا ضمن جلوگیری از بروز زیانی دیگر منافع لازم را خواهند نمود. گفته‌اند، ضرر را هر جا جلوش را بگیری به منفعت می‌رسی و هر ضروری عقل زیاده گرداند. زیان دیده گوید: یک زیان کردم و استاد شدم.

هر طور این می‌زند، او می‌رقصد

یارو اراده ندارد، اختیارش دست خودش نیست، به هر سازی که می‌زنند، می‌رقصد. افراد بی‌اراده، ابن‌الوقت و یا نان به وقت روز بخور را شامل می‌شود. به خلاف افراد صاحب اراده که به آمران و حاکمان می‌گویند: هر ساعت سازی می‌زنی. به کدام سازت برقصم. مادران هم معمولاً به فرزندان بهانه گیر چنین می‌گویند. نوع اول افراد نوکر مآب و مطیع و یا مجبور از اطاعت کورکورانه. مثل، نوکر از ارباب، تاین از فرمانده. کارگر از سرمایه‌دار. زندانی از زندان‌بان.

هر علم که رواج بود به ضرورت و احتیاج بود

گویند، احتیاج مادر اختراعات می‌باشد. بدان سبب که نیاز و ضرورت فکر را به کار می‌اندازد. چشم و گوش را باز می‌نماید و سرمنشأ شناخت‌ها می‌شود. پیشرفت علم نتیجه همین کنکاشها و کاوشها می‌باشد که از طریق تجربه صاحب می‌گردد. به کسانی باید گفت که در روند حرکت

زندگی، هیچگاه فکر خود را به کار نمی‌اندازند و تفحص و تجسّسی در کارشان نیست و از ثمره فکر و کشف و شناخت و ساخت دیگران هم چندان بهره‌ای نمی‌گیرند.

هر عیب که سلطان بپسندد هنر است

کنایه از رعایت حقوق و شئون بزرگترها و رجال‌القوم به ویژه پدران و مادران و معلمان و توجّه و احترام به نظریات ایشان که پسند ایشان توجّه عوام را شاید، چه اینان دارای درایت و تجربه و مهارت و شناخت در کار می‌باشند و شناختی خردمندانه دارند.

گر جمله عیبا بدین بنده در است      هر عیب که سلطان بپسندد هنر است

هر قوی اوّل ضعیف گشت و سپس مرد

اشاره بر مرگ و به پایان رسیدن زندگانی در وقت مقتضی هر فرد را و با ضعف و ناتوانی و فترت لدغه مرگ را چشیدن. در این رابطه شاعر اصفهانی از ابوالعلائی معری دانشمند و شاعر نایب‌الای معروف چنین می‌آورد.

قصه شنیدم که بوالعلا به همه عمر	لحم نخورد و ذوات لحم نیازد
در ملک موت با اشارت دستور	خواجه او جوجه <sup>۱</sup> با به خدمت او برد
خواجه چو آن مرغ سر بریده دید بیفسرد	اشک تحسّر ز هر دو دیده بیفشرد
گفت چرا ماکیان شدی نشدی شیر	تا نتوانند خلق تخم تو را خورد
مرگ برای ضعیف امر طبیعی است	هر قوی اوّل ضعیف گشت و سپس مرد

هر کجا آب نباشد نتوان کرد شنا

می‌گویند «آب پیدا نمی‌شه والا یارو شناگر قابلی است» آب مایه آبادانی است اشاره بر آن که برای انجام هر کاری وسیله و امکان لازم است، بدون ابزار و تمهید وسایل و شناخت و آگاهی نمی‌توان به کاری اقدام نمود. زمانی عنوان می‌کنند که فردی خودش را به موش مردگی بزند و تجاهل نماید و جانماز آب بکشد ولی در اصل آدمی زرننگ و هوشیار و احیاناً رند و دورو باشد و دنبال فرصت بگردد تا کار خودش را بکند و دسته گلش را به آب بدهد.

هر کجا حسن بیش غوغا بیش

بشرها زیباپرستند و به زیبائیهای طبیعت، خلقت و زندگی پای‌بند. همه زیبا و خوبش را طالبند.

۱. شوربا هم آمده که غذای رقیق مریض باشد.

صورت زیبا، آواز حسن، زندگی سرشار از زیبایی و صفا و پاکی، گفتار و کردار و پندار نیک و زیبا و آنچه آرامش و آسایش و سعادت و فراغ‌بال را سبب شود - باید به کسانی توجه داد که مفهوم زیبایی را درک نمی‌کنند و خوب و بد، خیر و شر، و زشت و زیبا برای آنها اگر در یک ردیف نباشند، تفاوت چندانی هم ندارند.

### هر کجا چشمه‌ای بود شیرین      مردم و مرغ و مورگرد آیند

اشاره بر توجه موجودات به ویژه انسانها، به شیرینی و شیرین‌کامی و بهره‌وری از موهبت‌های زندگی دارد. افراد رند و زرننگ نوش بدون نیش را طالبند و زندگی را همه شیرینی. اینان کسانی هستند که چون مگس دور شیرینی می‌باشند، با شیرینی جمع می‌شوند و با اتمام آن پراکنده می‌شوند، از نظر عاطفی چیزی آنها را مقید و پاگیر نمی‌سازد تا سپاس نعمت گزارند و قدر خدمت به پادارند.

این دغل دوستان که می‌بینی      مگسانند دور شیرینی

### هر کجا خرماست، خار است

مثل:

گل بی خار میسر نشود در بستان      گل بی خار جهان مردم نیکوسیرند  
با گنج مار است. و با خمر خمار. نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود. بکوش و تحمل رنج بنما تا بیابی. هر جا راحتیت با صد درد به همراه است و درد و عافیت تو امان‌اند و یکی پس از دیگری می‌رسد.

هر کجا سوری است در گیتی قرین شیونی است      هر کجا نوریت در دنیا قرین ظلمتی است  
هر کجا راحتی است صد رنج است      زیر رنج اندرون دو صد گنج است  
هر کجا زلف ایازی دید خواهی در جهان      عشق بر محمود باشد گپ زدن بر عنصری.

### هر کجا کور دیده بان باشد      لاجرم گرگ سرشبان باشد

اشاره بر خودداری از سپردن کار به دست نابکاران نابخرد. کارهای بزرگ را به افراد کوچک و بی‌خرد و ناآگاه سپردن سررشته امور از دست دادن باشد. چرا که نادان کوری است مشعله‌دار که خود نیاز به عصا کش و راهنما دارد چه رسد که دیده‌بان و راهنما گردد. در خانه مسئولی این چنین، در ده کدخدا، در شهر حاکم و در کشور حاکمان و دست‌اندرکاران، تباهی و خرابی به بار می‌آورند.

## هر کجا یقین آمد گمان برخاست

چرا که شک و یقین از نقیضین اند که چون یکی آید نفی دیگری بشود. اشاره بر شروع و اقدام با علم و یقین و جدا از شک و شبهه و آنگاه که یقین به حصول نتیجه دست دهد. با اطمینان کار را به کار دان سپردن و بدون شک و شبهه از کور آینه‌داری و معجزه نخواستن. چه با علم و یقین در کار شک و گمانی باقی نمی‌ماند. به کسانی باید گفت که کارشان با چون و چرا و تردید همراه است و از ابتدا و شروع کار به پایان آن توجهی ندارند و موفق هم نمی‌شوند.

هر کجا گشت همتی مبذول بی‌گمان نعمتی شود پیدا

مثل،

همّت بلنددار که مردان روزگار از همّت بلند به جایی رسیده‌اند

یا،

همّت اگر سلسله جنبان شود مور تواند که سلیمان شود

از تو حرکت از خدا برکت هر کوششی بهره‌دهی خودش را به دنبال دارد. بکوش و بخواه تا بیایی، که، خواستن توانستن است.

## هر مرغی انجیر خوار نیست

یا، مرغی که انجیر می‌خورد نوکش کج است. به طنز گویند زمانی که نادانی بخواهد کار بزرگی را تعهد نماید، یا چنین فردی به کاری شروع نموده و خرابکاری به بار آورده باشد. چرا که همه کاری از همه کس ساخته نیست. کار تخصص و آگاهی و مهارت و درایت می‌خواهد. کار بوزینه نیست نجاری.

## هر کس آن کند که از گوهر وی سزد

زمانی عنوان کنند که فردی بد نهاد عملی زشت مرتکب شده باشد و دیگری بخواهد از او انتقاد نماید. شخص ثالثی که شناختی نسبت به او دارد چنین گوید. «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ». هر کس به اصل خود مراجعه می‌نماید و «الْأَعْمَالُ بِالْأَنْيَاتِ» باشد از فرد بد نهاد و زشت سیرت نباید نیکوئی انتظار داشت چرا که چنین سرشت و نهادی قابل فیض و عملی خیر نیست. گوهر پاک بساید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

هر کس آن کند که نباید کردن، آن بیند که نباید دیدن

آیه شریفه، فجزاء سَيِّئَةٌ سَيِّئَةٌ مثلها. هر کس هر عملی انجام بدهد باید منتظر پاسخی مشابه

آن باشد.

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات	بدی را بد بود آخر مکافات
بد مکن که بد افتی، چه کن که خود افتی.	
این جهان کو هست و فعل ما ندا	سوی ما آید نداها را صدا
هر چه کنی به خود کنی	گر همه نیک و بد کنی

هر کس این کمان را نتواند کشید

زمانی عنوان کنند که فردی به کاری بزرگ، حاد و شاق، شروع کند و در انجام آن در ماند و اظهار عجز نماید. کمان رستم در خور رستم باشد، رخس می باید تن رستم کشد.

دو صد من استخوان خواهد	که صد من بار بر دارد
هر سری سروری را نشاید و هر فکرت رهبری را. اول مردی بیازمای وانگه زن کن «زن خواستن»	

هر کس به امید همسایه نشست گرسنه می خوابد

کنایه از به خود و به کار و فعالیت و نتیجه کوشش خود متکی بودن باشد. دل به وعده و وعید این و آن خوش نداشتن و به انتظار کمک و مساعدت دیگران نشستن. آنکه می گوید، کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من. به خود متکی است و یقیناً در نمی ماند و به عجز نمی نشیند که عاجزان از نیروی کار و فعاله خود بی خبرند و به اهمال و سستی تن در داده

به غمخوارگی جز سرانگشت من	نخارد کس اندر جهان پشت من
---------------------------	---------------------------

هر کس به قدر خویش گرفتار محنت است

و گرفتاریها به اندازه وجود عوامل گرفتاری‌زا، از زن و فرزند و مال و مکنت می باشد. هر که بامش بیش برفش بیشتر. هر کس مالش بیش گرفتاریش زیادتر. تهی دستی آزادگان هم زبانزد است، او که از قید مال و منال و دلبستگی های دنیا خود را رهانیده است.

به سرو گفت یکی میوه ای نمی آری	جواب داد که آزادگان تهی دستند
سعدی در این رابطه می گوید،	

مال را هر کس به دست آورد	رنجش اندر نگاهداشتن است
نه بر اشتری سوام، نه چو خر به زیر بارم	نه خداوند رعیت، نه غلام شهریارم
غم موجود و پریشانی مفقود ندارم	نفسی می کشم آسوده و عمری بسر آرم

## هر کس به قدر همت خود خانه ساخته

وسع هر کس به قدر همت اوست. اشاره بر برداشت محصول در ازاء و به قدر کشت و کار و کوشش است.

رنج نبرده در این راه به جایی نرسی      مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر  
مکنت در خور همت است،

همت اگر سلسله جنبان شود      مور تواند که سلیمان شود  
برخورداری از نعمتها و مواهب مشروع زندگی، بستگی به همت و کوشش و کوشش شخص دارد.

## هر کس خر را روی بام برده باید پائین بیاورد

کنایه از پاسخگوی اعمال و کردار خود بودن است. می‌گویند هر کس فرزند بد پس انداخته باید جورش را هم بکشد. هر کس خرابی به بار آورده باید آبادش هم بکند. آن که خربزه می‌خورد باید پای تبش هم بنشیند. به کسانی باید گفت که برای اعمال و کردار خلاف خود، باعث و بانی و مسبب و عاملی می‌تراشند، تا خود را بی‌گناه جلوه دهند. یا عنوان «المأمور معذور» را بهانه قرار دهند. ولی آن کسی که دارای عقل و شعور و درایت است، پاسخگوی اعمال خود هم باید باشد.

## هر کس خر شد ما پالانش هستیم

لفظ و کلام آدمهای بی‌اراده، مفت‌خور و مفت‌چر و ابن‌الوقت و نان به وقت روز بخور می‌باشد، اینان کسانی هستند که خود را متعهد نمی‌دانند، مسئولیت قبول نمی‌کنند و از هر طرف باد بیاید مثل بوجار لنجان بادش می‌دهند. بی‌خیال و لاابالی و اغلب طفیلی و سربار جامعه. مأموران شداد و غلاظ حاکمان، شکنجه‌چی‌ها، مأموران جوخه‌های اعدام و طناب‌دار بگیران اکثراً از این طایفه‌اند. اگر در سبب زمینی رگی یافت شود، اینان فاقد آن هستند. رگ غیرت، تعصب و دینی و ملیت. مطیع فرمان زورمداران و گردنکشان و تسلیم محض.

هر کس به خواب است حصّه‌اش<sup>۱</sup> به آب است

در گذشته به بچه‌ای که شبانگاه با قهر به رختخواب می‌رفت و شام نمی‌خورد. بامدادان که سهم غذای مطبوع شب گذشته را مطالبه می‌کرد، چنین پاسخ می‌دادند. در زندگی اجتماعی هم



وضع چنین است، افراد بی خیال و سر به هوا و بیکاره و در خواب خرگوشی فرو رفته، بهره‌ای از مواهب زندگی نخواهند داشت. اینان محرومان اجتماع می‌باشند. در بیداری و با کار و کوشش و فعالیت است که حصه رزق و روزی به انسان می‌رسد با خواب و خواب آلودگی فقط می‌توان با رؤیاهای زندگی دمساز بود. حقایق زندگی با خواب آلودگان دمسازی ندارد.

#### هر کس دردش در دل خودش است

هر کسی کار خودش بار خودش، آتش به انبار خودش. افراد غم خود را خود می‌دانند، و بسا و بسیار که به کسی نمی‌گویند و سمّ، همّ و غم را در دل خود می‌ریزند. اگر می‌گویند، الظاهر عنوان الباطل، بسیارند کسانی که از وضع ظاهر و خلق و خویشان نمی‌توان به باطن و مافی الضمیر و یا درد نهانی آنها پی برد و چیزی هم بر زبان نمی‌آورند. معتقدند درد دل را به دیگران گفتن، دردی را دوا نمی‌کند جز این که دشمن شاد می‌شود. در پاسخ، چرا فلانی ناراحت است و حرفی نمی‌زند، می‌گویند.

#### هر کس در کار خود مختار است

زمانی عنوان کنند که از فردی ایراد گرفته شود که چرا فلان کار را انجام داده و به فلان عمل دست زده است، حال آن که به سئوال‌کننده مربوط نباشد. چرا که، هر کسی را هوسی در سر و کاری در پیش باشد و هر سر را سودائی، هر مغز را نیتی و هر نیتی را قدمی در پیش باشد. مصیبت آن زمان است که جاهلان در زندگی اجتماعی و در دین آمر و ناهی عالمان شوند و بخواهند از بخردان و آگاهان سلب اراده و عمل بنمایند، که آمر و ناهی باید، اعلم و افضل و اکبر و ارجح بر امر و نهی شونده باشند.

#### هر کس را به گناه خود گیرند

مثل، گناه هر کس را پای خودش می‌نویسند، کسی را در قبر دیگری نمی‌گذارند که پاسخگوی اعمال او باشد. هر کس نان عمل خودش را می‌خورد و پای درخت عمل خود می‌نشیند. بهشت و جهنم افراد را مبادله نمی‌نمایند. به فضولباشیهای نادان و بی‌دانشی باید گفت که نخود هر آشی می‌شوند و پا توی کفش همه کس می‌کنند و خود را در رابطه با دخالت در کار دیگران فعال مایشاء می‌دانند. هر بزی را به پای خودش می‌آویزند.

#### هر کس را فرزند خویش خوش نماید

یا، هر کس خود را به کمال پندارد و فرزند خود را به جمال، هر کس زاده و پرورده خود را

دوست دارد و بسا که می‌ستایند.

اگر چند فرزند چون دیو زشت به نزدیک مادر چو حور بهشت عوام گویند، بچه سوسکه از دیوار بالا می‌رفت، مادرش می‌گفت قریون آن دست و پای رنگین و قشنگت بروم. گویند، فرزند مظهری از افکار و اخلاق پدر و مادر است، چون پدر و مادر، خود را دوست دارند، باید فرزند را هم دوست داشته باشند، مضافاً که کوشش و زحمت‌های آنان بر فرزند نیز مترتب است.

هر که نامخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

افراد بی‌خیال و سر به هوا و از خود بی‌خبری را باید گفت که اگر دنیا را آب ببرد آنها را خواب می‌برد. حال آن که از روند حرکت‌های زندگی و رویدادها باید پند گرفت و عبرت آموز بود. تجربه حاصل این توجّهات و دقت نظرها و عبرت‌اندوزیها می‌باشد. بی‌تجربه، بی‌علم است و بی‌علم، جاهل.

هر کس که به تابستان در سایه بخسبد خوابش نبرد گرسنه شبهای زمستان

اشاره بر اهتمام به کار و کوشش و سازندگی به موقع دارد. پائیز کشتن و تابستان درویدن، در جوانی خواندن و آموختن و کسب علم و فنّ و کمال نمودن و در بزرگی و ورود به زندگی اجتماعی بهره‌وری داشتن و از نعمت و مواهب زندگی فیض کافی بردن. آن که خواب است، حصه‌اش به آب است. سازندگی در هر کاری فرصت و زمانی مناسب و بازده دارد، باید شرایط زمان و مکان را درک نمود و شناخت و به بطالت نگذرانید و عقل و فکر را با آنها سازگار و دمساز نمود.

هر کس که برد به بصره خرما بر جهل خود او دهد گواهی

مثل زیره به کرمان بردن و ادویه به هندوستان. بُرد و عقیق به یمن و عقیق نزد دانا اظهار فضل نمودن. با مجنون از سوز عشق و آه و در دل هجران بر شمردن باشد. اقدام‌هایی نابه جا و نه در خور وضع و زمان و مکان انجام دادن. کسی را شامل می‌شود که بینش برای کنش به مورد و به جا ندارد و بدون درک و مطالعه و تفحص اقدام می‌نماید. نقاره عیش را در عزا به صدا درآوردن.

هر کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدال‌دهر بماند

در رابطه با جهل و دانش و دانستن و ندانستن و توجّه و دقت در این رابطه آمده است. موارد

دیگر آن چنین باشد.

آن کس که نداند و بداند که نداند	لنگان خرک خویش به منزل برساند
آن کس که بداند و نداند که بداند	بیدارش نمائید که بس خفته نماند
آن کس که بداند و بداند که بداند	اسب شرف از گنبد گردون بجهاند

هر کس که نمک خورد و نمکدان بشکست در مکتب رندان جهان سگ به از اوست  
که گفته اند، سگ نمک شناس به از آدمی حق شناسی، زمانی عنوان کنند که یکی حق زحمت  
کسی را نادیده بگیرد. قدر زحمت نداند و سپاس آن جای نیاورد. انسان آزاده خدمت و  
زحمت دیگران را در حق خود سپاس می دارد و قدردانی می نماید.

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند.

هر کسی بنده به آئینی دگر دستار را

اشاره بر سنن و آداب و مراسم ملتها و طایفه ها می باشد. همچنین است به جای آوردن و  
خواندن ورد و دعا و نیایش به درگاه باری تعالی که اگر به انواع مختلف صورت می پذیرد ولی  
هدف و نیت و مقصد و مقصود یکی می باشد. تنها تقوی و پرهیزکاری ملاک شناخت و  
معرفت و تقرّب شخص است، لباس ظاهر و بستن دستار صوری برای نشان دادن بستگی به  
افراد فلان طبقه و دسته و طایفه می باشد، نه صلاح و صواب را نمایاندن.

هر کسی پنج روز نوبت اوست

کودکی را نوجوانی و آن را جوانی و جوانی را پیری به دنبال می باشد. وه که چه زود گذرند و  
ناپایدار، فاعتبروا یا اولی الابصار. پند بگیرید ای صاحبان بینائی. به کسانی باید گفت که از  
جمله و در زمره غافلان اند و پندارند که عمر جاودان نمایند و لدعه<sup>۱</sup> مرگ هرگز به کامشان  
شرر نخواهد ریخت. زندگی سرا پا تغییر و تحوّل و دگرگونی می باشد. باید امکان تغییر و  
دگرگونیها را پذیرا بود و وقوع آن را هر لحظه انتظار داشت و به پنج روزه تفوّق و توفیق  
مغرور نشد و پذیرا شد، که از پس هر خنده آخر گریه ایست.

دور مجنون گذشت و نوبت ماست هر کسی پنج روز نوبت اوست

## هر کس جائی دارد و هر چیز مکانی

اشاره بر آن که هر کس با توجه به مقام و منزلت شخصی و اجتماعی خود جایگاهی دارد که باید مورد توجه و احترام باشد. بالا نشستن بدون پایگاه و یا خود را کوچک شمردن و شکسته نفسی نمودن، نه پسندیده است و نه جایز.

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف تا که اسباب بزرگی همه آماده شود همچنان که در جوانی به نقش پیران درآمدن و در پیری به جوانی متظاهر بودن و خود را سبک گردانیدن، شایسته سن و سال و حال و مقال نمی باشد.

## هر کسی را بهر کاری ساختند

اشاره بر استعداد های مختلف و تمایلات و آرزو های گوناگون و این که هر کسی را هوائی در سر و راهی پیش پای باشد. به همه کاره های هیچ کاره و نخود هر آش باید گفت. باید خود را شناخت و به استعداد های خود پی برد و راه صلاح و صواب در پیش گرفت تا به توفیق دست یافت. در هر مورد اظهار عقیده نمودن و در هر کاری دخالت کردن و خود را همه کاره و همه فن حریف دانستن کار عاقلان نیست. که همه چیز همگان دانند و همگان هنوز از مادر متولد نشده اند.

## هر کسی مصلحت خویش نکومی داند

مثل، صلاح مملکت خویش خسروان دانند. هر کسی مختار و فعال مایشاء نفس خویش است. چه هر کسی استعدادها و امیال خود را بهتر از دیگران می شناسد، لذا جدا از مصلحت اندیشی و مشورت با دیگران و خارج و دور از صلاح و صواب قدمی بر نمی دارد و به راهی می رود که باید. به کسانی باید توجه داد که خود را مصلح قوم می دانند و می خواهند کارها با صلاح و صواب دید آنان صورت بگیرد. در گمراهی و عدم مصلحت اندیشی گویند،

صلاح کار کجا و من خراب کجا      بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

## هر کسی ناخلف پسر دارد

پسر نوح با بدان بنشست      خاندان نبوتش گم شد  
سگ اصحاب کهف روزی چند      پی نیکان گرفت و مردم شد

از راه صحیح و اصیل خانواده جدا شدن و گمراه گشتن و به کجراه کشیده شدن در اثر معاشرتها و تماسهای ناسالم و نادرست صورت می بندد.

## هر کمالی را بؤد خوف زوالی در عقب

اشاره بر سیر تکاملی موجودات و سپس سقوط و نزول آنها و گرائیدن به اصل و مبدأ دارد. هر که زاد او بیایدش مردن. کَلَّ شَى يَرْجَعُ إِلَى أَصْلِهِ. رشد و جوانی را پیری و زوال، قدرت و شجاعت را سستی و فترت و مقام و جلال را سقوط و عسرت در پی باشد. کسانی باید توجه کنند که پندارند، امور همیشه و همه جا به یک روال در جریان است و قدرت و زیبایی و مال دائماً با برجا و سقوط و افولی در کار نیست و مرگ را باور ندارند.

هر کو چو روزگار ره غدر می رود      از روزگار هم بستاند سزای خویش  
آری در این جهان هر هائی را هوئی به دنبال باشد و هر عملی را عکس العملی است. گویند:  
زدی ضربتی، ضربتی نوش کن      غم عالمی را فراموش کن  
یا

دزد از جفای شحنه چه بیداد می کشد      کو گردنش نمی زند الا جفای خویش  
اشاره بر کنش و واکنش و بازگشت و بازدهی اعمال به سوی ما می باشد. مکن بد که بد بینی از روزگار،

تو نیکی می کن و در دجله انداز      که ایزد در بیابانت دهد باز

هر که آمد عمارتی نو ساخت      رفت و منزل به دیگری پرداخت  
اشاره بر دور تسلسل و صعود و سقوط و نزول موجودات به ویژه انسانها می باشد علیرغم و وابستگی آنها به زندگی و مال و منال دنیا و مال اندوزی و حتی زرپرستی برخی که، ورد زبانشان چنین است،

ای زر تو خدا نئی ولیکن به خدا      محبوب<sup>۱</sup> قلوب و قاضی الحاجاتی  
هر کسی پنج روز نوبت اوست و از مرگ چاره و گریزی نیست که دنیا بقا را نشاید و پایدار نماند. ملک دنیا به کسی نمی ماند.

هر که آنجا نشیند که خواهد و مرادش بود      چنان کشند که نخواهد و جایش نبود  
اشاره بر آن که هر کس باید مقام و منزلت و جاه و جای خود را بشناسد، که خودشناسی خداشناسی می باشد. آن که خود را شناسد گمراهی بیش نیست و سقوط به اسفل سزای حرکت و پاداش عمل اوست. به صدر نشینان بی مقدار و بی مایگان خودخواه، به ویژه آنان که به مال و

۱. ستار عیوب هم گفته شده است.

ثروت خود نازند و بالاتر از خود کس نبینند باید گفت. مثنی متکبر مغرور و معجب نفور، مشتغل مال و نعمت و مفتتن جاه و ثروت که نظر نکنند الاّ به کراهت و سخن نگویند الاّ به سفاقت. علما را به گدائی منسوب نمایند و فقرا را به بی‌سروپائی معیوب گردانند، به عزّت مالی که دارند و عزّت جاهی که پندارند برتر از همه نشینند و خود را بهتر از همه بینند.

«سعدی»

... و هر آن که ابله‌تر باشد به خود نیکو گمان‌تر بود، که ابله خود را شناسد و عیب خود نداند و به خود گمان بیجا دارد. همچنان که عاقل و اهل دانش به خود پسندی و خودخواهی مبتلا نشود، و در حیطة و وسعت دنیای علم خود را حقیر و ناچیز انگارد و داند که قطره‌ای از اقیانوس بی‌کران علم است و ذره‌ای از عالم امکان.

#### هر که از پل بگذرد خندان بود      زیر پل منزلگه رندان بود

کسانی را شامل می‌شود که فقط منافع و مصالح خود را می‌بینند و به سعادت و یا شقاوت و بدبختی افراد جامعه توجهی ندارند، خرشان که از پل گذشت، به فکر خرشل و بی‌نعل همراه و همپای خود نیستند. در زندگانی اجتماعی تنها به رفاه و آسایش خود فکر می‌کنند و هرگز غم دیگران پای‌بند و گرفتارشان نمی‌کند. اینان مشمول آیه شریفه، لَهِمْ قُلُوبٌ لَّا یَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهِمْ أَعْيُنٌ لَّا یَبْصُرُونَ بِهَا وَ لَهِمْ أُذُنٌ لَّا یَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّغْهُمْ أَصْلَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.

نه هر چه جانورند آدمیتی دارند	بسی آدمی که در آفاق نقش دیوارند
بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

#### هر که از چشم دور از دل دور

نظیر، از دل برود هر آن که از دیده رود. احساس از چشم و گوش حضور را پذیرا باشد ولی یادها از خاطره‌ها و به مرور زمان محو می‌شوند. در دوستی‌ها و گله‌مندی‌ها به زبان می‌آورند، آنجا که دوستی دیرینه را فراموش کرده یا آن که از دیده رود باشند و احوال‌پرسی نکنند، گفته می‌شود، از دل برود.

## هر که از خدا نترسد از او بترسید

بدان سبب که خدانشناسی جز خود و منافع خود به چیزی توجه ندارد و مانع و رادعی او را از ارتکاب اعمال زشت و سیاهکاری اش باز نمی‌دارد. متجاوز به حقوق دیگران است و ارتکاب گناه را گناه نمی‌داند، حق و ناحق در برابر او یکسان است، از رنج و عذاب و درد و الم دیگران متأثر نمی‌شود، چرا که دردمندی برای او مفهومی ندارد. آن که به هر خیانتی تن در می‌دهد و به هر جنایتی دست می‌آلاید. او رحم و شفقت برایش مفهوم و معنائی ندارد.

## هر که او ارزان خرد ارزان دهد

یا، باد آورده را باد می‌برد، یا، آنچه را باد آورد، بادش برد. مفت رسیده را قدر ندانند، همچنان که به ارث رسیده را زود از دست بدهند و قماربازان برنده و بازنده تهی دستند و بدهکار.

گوهری طفلی به قرصی نان دهد      آنچه آسان یافت او آسان دهد

## هر که او آگاه‌تر پردردتر

از آنجا که دانش و درد همراه‌اند، دانشمندی که درد جامعه و بیماری جهل و عوارض ناشی از آن را درک می‌کند، خود دردمندتر است.

بیچاره آن کسی که گرفتار عقل شد      خوشبخت آن که کز خر آمد الاغ رفت  
عارف بزرگ شاعر آزاده، باباطاهر عریان در این رابطه می‌گوید:

بیا سوته دلان گرد هم آییم      غم دور و زمان واهم گزائیم  
ترازو آوریم غمها بسنجیم      هر آن غمگین تریم وزین تر آییم

## هر که اسیر دل است، دشمن جان خود است

اشاره است بر امیال و شهوات نفسانی و خطرهایی که در این راه برای روح و روان در روند حرکت زندگی دارند. هوای دل با عقل سازگاری ندارد و با آن در جدال است، عقل مغلوب هواجس نفسانی شخص را در وادی هلاک رها می‌سازد، مدلت و گمراهی کمترین برداشت از عواقب پیروی از هواهای نفس اماره می‌باشد.

دشمن جان گشته‌ام گزاف مپندار      هر که اسیر دل است، دشمن جان خود است

## هر که اگر کاشت دریغا درود

یا هر که اگر کارد دریغ درود. گویند، اگر را کاشتن چغندر هم سبز نشد. پاسخ کسانی گفته

می شود که قاطعیت ندارند و کلامشان با اگر و مگر توأم است. اگر خاله‌ام... داشت آقادهایم می بود. اگر داشتم و می توانستم به سومات می رفتم و گرد جهان می گشتم. داستان بی خانمانی به یاد می آید که با عائله اش آواره بود و دوستی خانه خراب خود را با اگرها برای او آبادان می نمود، اگر سقفی داشت، درو پنجره اش بود اگر امکان سکونت در آن فراهم می گشت پهلوی هم زندگی خوش و آرامی می داشتیم، و او پاسخ داد،

گفت آری پهلوی یاران خوش است      لیک ای جان در اگر نتوان نشست

هر که او سفله را بزرگ کند      سعی در فریبی گرگ کند

سفله نوازی و دون پروری دهن کجی و ظلم به مردم نیک اندیش و خردمند جامعه است. سفله از خلق و خوی مردمی به دور است و اعمالش مخّل و مزاحم و چون پتکی بر مغز دانش جامعه می کوبد. سفله به مرگ همسایه و تب خودراضی می باشد، خود را راحت و آرام و مردم را رنجور و گرفتار می خواهد تا خود را موفق بداند. او شادی خود را در غم دیگران جستجو می نماید. فردوسی می گوید،

که سفله خداوند هستی میاد      جوانمرد را تنگ دستی مباد

هر که انصاف از او جدا باشد      دد بود گر که پادشا باشد

اشاره بر بی انصافی و بی عدالتی و دوری جستن از عدل و داد است در روند حرکت زندگی و برخورد با مردمان و قضاوت و تمیز حق از ناحق، هده از بیهوده و سره از ناسره و راست از دروغ و در نتیجه خطا و عجز در توان احقاق حق مظلومان و نیز گسترش ظلم و بی عدالتی در جامعه می باشد. آنچه از افراد ساده شروع و به حاکمان و دست اندرکاران منتهی می گردد. بی انصافی سبب قضاوتهای غلط و ظالمانه و بدی در حق دیگران است و در کسب و کار باعث تعدی و گرانفروشی و احتکار و تقلّب و زیانکاری می شود.

ای مفتی شهر از تو پرکارتریم      با این همه مستی ز تو هشیارتریم  
تو خون کسان خوری و ما خون رزان      انصاف بده کدام خونخوارتریم

یا

هر که او بر کران نشست آرد      با وی انصاف در میان ننهند

که او با انصاف و نصفت سروکاری ندارد و ظالمی بیش نیست.



هر که او پیش خردمندان به زانو مانده است با خردمندان نشاید کردنش همزانوی  
 اشاره بر درک محضر استاد نمودن و تلمذ کردن و جور استاد بردن، دارد، تا با کسب علم و  
 فراگیری فردا بتوان هم زانوی استاد نشست و هم جلیس گشت. باید طاعت استاد برد و سپس هم  
 محضر استاد گشت.

سعی ناکرده در این راه به جایی نرسی      مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر  
 یا،

هیچکس از پیش خود چیزی نشد      هیچ آهن خنجر تیزی نشد  
 هیچ حلوائی نشد استادکار      تا که شاگرد شکرریزی نشد

هر که او گامی از تو دور شود      تو از او دور شو به صد فرسنگ  
 کنایه از دوستی دو طرفه با گذشت و فداکاری و گذشتن از گناه و عیب دیگران و به خشم  
 ننشستن و غضب و طغیان نمودن دوستان و خویشان و اطرافیان را باشد. دوستی که جدا شد  
 باید از او دور شد چه ممکن است خبث و خیانتی سر راه باشد. با بدان بد باش با نیکان نکو،  
 جای گل گل باش جای خار خار.

هر که اوّل بین بود اعمی بود  
 اشاره بر ز ابتدای کار، آخر را نگریستن و پس کار بین بودن، دارد. سطحی نگر نبودن، و به  
 عمق مطالب و مسایل توجه داشتن و تجزیه و تحلیل صحیح آنها. از ظاهرنگری و قضاوت  
 عجولانه پرهیز کردن و بصیرت لازم برای درک حقیقت داشتن. هر که آخر بین چه با معنی بود  
 ز ابتدای کار آخر را ببین      تا که گردد کار با فکر عجین.

هر که او مار پرورد به کنار      بگزد مار پرورنده را ناچار  
 کنایه از بدی و بدپروری، با بدان و ددمنشان همنشین شدن و بدان را یاوری نمودن و به شر و  
 فساد آنان صحّه گذاشتن است. آن که بد را ستاید، خود به بدی گراید و سزای بدکرداری ببیند.  
 با دزد نشستن همکار و همداستان دزدان شدن است که مار پرورنده از نیش مار مصون نماند.

یکی بچه گرگ می‌پرورید.      چو پرورده شد خواجه را بر درید  
 همانا که فرزند بدپروری      چو بدپروری خصم جان خودی  
 بچه عقرب هم از کژدم بود

هر که با بدان نشیند نیکی نبیند

مثل:

با بدان کم نشین که صحبت بد  
گرچه پاکی تو را پلید کند.  
آفتابی بدان بزرگی را  
پاره‌ای ابر ناپدید کند  
عوام می‌گویند، دو گاو را که در یک طویله ببندند، هم رنگ نمی‌شوند ولی هم خو می‌شوند.  
یا،

همشین تو از تو به باید      تا تو را عقل و دین بیفزاید

هر که با داناتر از خود مجادله نماید که بدانند دانا است، بدانند که نادان است

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تست      عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری  
اهل خرد دانش دیگران بسنجند و پرسند و سپس به بحث و مجادله پردازند. با بی‌مایگی بحث  
با پرمایه‌ای، رسوائی و نقصان شخصیت را سبب شود. پسته بی‌مغز چون سر واکند رسوا شود.

هر که با دانا مشورت کند از رسوائی ایمن باشد

دانا داند و پرسد، نادان نداند و نپرسد. مشورت که بالاتر از پرسش است سبب شناخت و نجات  
از گمراهی و انحراف می‌شود. مشورت دانا با داناتر از خود و خبره و کارشناس مفید می‌باشد  
که ره شناسند و راهیاب، آن چه سبب درک صحیح و تصمیم‌گیری‌هایی درست می‌شود. باید  
مشورت نمود که یک سر یک فکر و ده مغز ده فکر دارند و برخوردار عقاید و جمع  
آراء، اشکال و نقص موجود در یک فکر را برطرف می‌نمایند و صحت و درستی مشی را  
تضمین می‌نمایند.

هر که با دیگ نشیند سیاه برخیزد

کنایه از تأثیر همنشینی و نقش‌بندی آن دارد. یا، هر که با دیگ نشیند بکند جامه سیاه. یا، هر که  
با رسوا نشیند عاقبت رسوا شود، هر که با فاجر نشیند، همچنان فاجر شود.

ای دوست به یک سخن ز من بگریزی      خوی تو نبُد بهر حدیثی تیزی  
بدگشتی از آن که با بدان آمیزی      با دیگ بمنشین که سیه برخیزی

هر که باشد طالب گوهر نیندیشد ز آب

اشاره بر وجود خطر و زحمت در راه رسیدن به مقصود دارد. جوینده و رهرو باید که از خطر  
نیندیشد و هراس به دل راه ندهد، متفعل نگردد و منصرف نشود. آنچه افراد بی‌اراده و

سست عنصر را وادار به عقب‌نشینی نماید. مرد مصمم و صاحب عزم گوید،  
 مهتری گر به کام شیر در است      شو خطر کن ز کام شیر بجوی  
 یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه      یا چو مردانت مرگ رو یاروی

هر که بامش بیش، برفش بیشتر

شک نیست که مال و مکنت زحمت نگاهداری و دردسر تسمیر برای ازدیاد و ماندگاری دارد.  
 و هر چه وسعت آن بیشتر، رنج و محنت آن زیادتر. سعدی گوید،  
 مال را هر کسی به دست آرد      رنجش اندر نگاهداشتن است  
 آنکه گرفتاری این چنین ندارد گوید،  
 آسوده خودم که خر ندارم      از گاه و جوش خبر ندارم

هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش

گاهی به طنز، به دامادی گویند که پدرزنی ثروتمند و گردآورنده مال داشته باشد. برادر تو که  
 سر گنج خوابیده‌ای، تو دیگر چه غمی داری. ما را بگو که توی هفت آسمان یک ستاره  
 نداریم. پا پس بگذاری و یا پیش، دو طرف برایت سد بسته‌اند و جمع کرده‌اند. اگر شناگر قابلی  
 باشی آب فراوان است. به کسی که با دوستانی خوب و دست و دل باز معاشرت داشته باشد هم  
 می‌گویند.

دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن      هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش  
 یا چه بیم از موج به بحر آن را که باشد نوح کشتیان.

هر که به امید همسایه نشست گرسنه می‌خوابد

در رابطه با کسانی گفته می‌شود که به خود متکی نیستند و به امید کمک و یاوری و مساعدت  
 این و آن نشسته‌اند. چشم به درب دوخته‌اند تا یکی باز کند و کمکی برسد و اغلب اگر  
 مساعدتی نشود گله‌مند هم باشند. اینان کسانی هستند که زندگی و مسئولیت‌های آن را هرگز  
 جدی نمی‌گیرند و بسا که زندگانی دارند توأم با عسرت و تنگدستی.

هر که از بد آغاز کرد، از بد کیفر برد

خشت اول چون نهد معمار کج      تا به آخر می‌رود دیوار کج

از مکافات عمل غافل مشو. اشاره بر آن که هر عملی را عکس‌العملی می‌باشد مساوی و  
 مخالف آن. چنین است که بد را بد سزد و نیکی را حسن و حشمت رسد.

## هر که بر خویشتن ببخشاید      گر نبخشد کسی بر او شاید

اشاره بر، به خود رحم نکردن. تن به کارهای صعب و دشوار دادن و کار زیاد بدون استراحت لازم و بهره‌وری از ثمره کار. پول در آوردن و در هزینه‌های لازم برای خود و خانواده امساک نمودن و تنگی روا داشتن است. به عسرت زیستن. به کارهایی که مستوجب مجازات و تعقیب باشد تن در دادن، چون دزدی و جنایت.

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را      برون کن ز سر باد خیرسری را  
تو چون می‌کنی اختر خویش را بد      مدار از فلک چشم نیک اختری را

## هر که برگزیده حسرت برد و تأسّف خورد، عاقل نبود

مثل، برگزیده حسرت آوردن خطاست. ولی گذشته و گذشت زمان باید عبرت‌انگیز و پندآموز باشد. زمانه برای کسانی عبرت‌انگیز است و پندآموز که به گذشت و روند حرکات زندگی توجه داشته و به کارها با چشم خرد بنگرند، با سطحی‌نگری و بی‌توجهی نمی‌توان اندرز گرفت و پند آموخت و گذشته را چراغ راه آینده قرار داد.

زمانه پندآموز آزادوار داد مرا      زمانه را چون نکو بنگری همه پند است  
به روز نیک کسان گفت غم مخور زینهار      بسا کساکه به روز تو آرزومند است

## هر که به فکر خویش است      کوسه به فکر ریش است

چنین است در جامعه‌ای بی‌فرهنگ و مردمی غیرمتعهد. مردمی را شامل می‌شود که جز به منافع خود به چیزی نمی‌اندیشند و به مصالح جامعه بی‌توجه‌اند و نسبت به منافع دیگران بیگانه و بی‌قید. لفظ و کلام اینان چنین است. دیگری که برای من نجوشد، سر سگ توش بجوشد. بدون توجه به مفهوم آیات ارزشمند و پرمحتوای:

بنی آدم اعضای یکدیگرند      که در آفرینش ز یک گوهرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار      دگر عضوها را نماند قرار  
تو کز محنت دیگران بی‌غمی      نشاید که نامت نهند آدمی

## هر که به نام فریفته شود به نان درماند

بدین سبب، فلان الدوله‌ها و مله‌ها و شاهزادگان و نورچشمی اغنیا که به نام و شجره افتخار می‌کردند غالباً به نان شب محتاج شدند، بیکاره‌هایی ناآگاه و بی‌خبر از حرفه و فن. برای ادامه زندگی، علم و درایت و کار و کاردانی و تخصص و حرفه لازم است، بیکارگی با بی‌نانی توام

می باشد. نام پر آوازه و ظاهر فریبنده، نان دهی ندارد.

به نام نیک تو خواجه فریفته نشوم      که نام نیک تو دام است و زرق مر نان را  
کسی که وام کند نام نیک از پی نان      یقین بدان تو که دامست نانش مر جانرا  
لقمان به پسر خود می گوید، یا بنی انک مسؤل یوم القیمة بماذا اکتسبت ولا بمن انتسبت. از تو  
می پرسند عملت چیست نمی پرسند پدرت کیست، با که نسبت داری و منسوب که هستی.

هر که بی سیرت نیکست و نکو صورت      جز همان صورت دیوار مینگارش  
صورت زیبای ظاهر هیچ نیست      ای برادر سیرت زیبا بیار

نه هر که به صورت بهتر به سیرت مهتر.

نه هر چه جانورند آدمیتی دارند      بس آدمی که در آفاق نقش دیوارند  
کسانی که قلب دارند ولی شعور و بینش ندارند، چشم دارند و نمی بینند، گوش دارند و  
نمی شنوند، اینان مثل حیوانات هستند بلکه پست تر و غافلند. اگر آدمی به چشم است و دهان و  
گوش و بینی - چه میان نقش دیوار و میان آدمیت.

هر که بی عیب نباشد وی را ملامت نرسد و هیچکس بی عیب نباشد

و بهترین و سازنده ترین ملامتها، ملامت استاد باشد، که جور استاد به ز مهر پدر. گویند  
بی عیب خداست. اگر عیب مشخص نباشد، ارزش معین نگردد. ولی انسانها به ویژه افراد  
جاهل که هر چه جهلشان زیادتر باشد خود را بزرگتر می بینند مشمول دو بیت زیراند:

ای هنرها نهاده بر کف دست      عیبها را نهفته زیر بغل  
تا چه خواهی خریدن ای مغرور      روز درماندگی به سیم دغل

هر که در قفا از تو زشت گوید او را معذورتر از آن بدار که آن سخن را به تو رساند  
اشاره بر سخن چینی و آتش افروزی و دو به هم زنی دارد. نَمَام و فتنه انگیز را شامل می شود،  
آن که از سخن چینی جز بدنامی و تنفر چیزی عایدش نمی شود. سخن چین و نَمَام را بدتر از  
کسی دانند که از کسی بدگوئی می کند و ناسپاسی می نماید.

میان دو کس جنگ چون آتش است      سخن چین بدبخت هیزم کش است  
کنند این و آن خوش دگر باره دل      وی اندر میان شوربخت و خجل  
هر آنکو برد نام مردم به عار      تو خیر خود از وی توقع مدار  
که اندر قفای تو گوید همان      که پیش تو گفت از پس دیگران

### هر که بیهوده گردن افرازد خویشتن را به گردن اندازد

کنایه از آن که بزرگی و سربلند کردن مایه و شخصیت می‌خواهد، بی‌هنر در سلک هنرمندان نشستن و بی‌علم و شناخت در بحث و گفتگو وارد شدن عرض و شرف خود بر باد دادن باشد. هر که جایی نشیند که نباید، آنچنان بر خیزانندش که نشاید. یا، هر که پای از حدّ خود برتر نهد سر دهد بر باد و تن بر سر نهد. جایی بنشین که برنخیزانندت.

### هر که پایان بین‌تر او مسعودتر

اشاره بر عاقبت‌اندیشی و نسنجیده و ندانسته و بدون علم و آگاهی کامل اقدام نمودن باشد. ز ابتدای کار آخر را بین. با برنامه و پس از محاسبه دقیق پای در راه نهادن و به کاری مشغول شدن است. پرهیز از کژی و کجروی که هر راهی را پایانی باشد جز راه کج که به منزلی نمی‌رسد، همچون بار کج. در سخن و سخنوری هم امر چنین باشد به پایان سخن و تأثیر آن در شنونده، باید اندیشه کرد و نیز به عکس‌العملی که به بار خواهد آورد.

بیندیش و آنگه بر آور سخن      وز آن پیش بس کن که گویند بس

### هر که پرعیال‌تر بینواتر

عائله‌مندی خود مشکلی است و برای فقیران دردی بی‌درمان. چرا که هر سری را برای سامان هزینه‌ای است و تأمین هزینه‌ها توأم با مشکلات، لذا زندگی بهتر با عائله کمتر. شامل حال کسانی می‌شود که از داشتن عیال و اولاد زیاد هراسی به خود راه نمی‌دهند و غمی در رابطه با سعادت آتی آنان ندارند. و شعارشان چنین است. هر آنکس که دندان دهد نان دهد.

### هر که پرکارتر، برکارتر

چه با پرکاری مهارت و تبخّر حاصل می‌شود و برای آدم‌های خبره و متبخّر کار زیاد است و به کار گرفته می‌شوند. همچنانکه، برای آدم‌های بیکاره و غیر وارد و بدون فکر و تبخّر کاری وجود ندارد و با بیکاری و بیکارگی دمسازند. پرکار نیک کار می‌باشد، چنانکه گویند، کار نیکو کردن از پر کردن است.

### هر که ترسید مرد و هر که نترسید برد

به آدم‌های ترسو و بزدل که از سایه خودشان هم می‌ترسند، می‌گویند همچنین گویند ترس برادر مرگ است، یا برابر مرگ. و نیز به مصداق، الخائن خائف، ترس و بیم خائنان همیشگی و جان‌گناه است و برای خائن آرامش و آسایش وجود ندارد. بد و خلاف مگو و مهراس، ندزد

و ترس. شجاعت با راستی و درستی همراه باشد.

هر که تنها به قاضی رود خوشحال بر می‌گردد

چرا که در قضاوت باید دو طرف دعوا حاضر باشند و اظهار نظر نمایند و امکان ردّ و یا قبول نظریه یکی از طرف دیگری فراهم باشد. تنها به قاضی رفته خود را بی‌گناه و محق جلوه می‌دهد. افرادی را شامل می‌شود که خلافی مرتکب شده و به گناه آلوده باشند ولی به تنهایی نزد این و آن خود را بی‌گناه جلوه گر ساخته و حق به جانب می‌دانند.

هر تهی کیسه‌تر آسوده‌تر

سعدی گوید،

مال را هر کسی به دست آورد رنجش اندر نگاه داشتن است

اشاره بر قبول درویشی و به حداقل قناعت نمودن و برای کسب و اندوختن مال خود را به زحمت و دردسر نینداختن باشد. غم موجود و پریشانی مفقود نداشتن و خواب پریشان ندیدن. غنی طبع بودن و گدا صفتی از خود دور کردن که غنای طبع یا بی‌نیازی به همراه می‌باشد و آسودگی خاطر قرین آن. مال اندوزان زرپرست را باید یاد آور شد.

هر که جو یا شد بیابد عاقبت

یا،

عاقبت جوینده یابنده بود سایه حق بر سر بنده بود

مثل، خواستن توانستن است. بجوی تا بیابی. در کسب علم و دانش نیز وضع چنین است، دانا داند و پرسد، نادان نداند و نپرسد، باید شاگرد مکتب بود و جور استاد تحمّل نمود تا به استادی رسید.

به شاگردی هر آنکو شاد گردد بود بُود روزی که هم استاد گردد

هر که باد کارد، طوفان درود

جواب های هوی باشد. جو کشته گندم درو نکند. کار بد سزای بد به دنبال دارد. چو دشمن تراشیدی ایمن مباش، کسی را گویند که به عاقبت کار خود نمی‌اندیشد. بد می‌کند، دشمن می‌تراشد و از بازگشت اعمال و مکافات به فغان است و به عامل و مسببی آنها را نسبت می‌دهد. بدون توجه به آنکه، خود کرده را تدبیر نیست.

این جهان کوهست و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا

هر که چرد چمد، و هر که خسبد خواب ببند  
مثل، هر که به خواب است حصه‌اش به آب است.

بی زحمت و رنج گنج ناید  
خواب نوشین و بامداد رحیل  
از بهر رفاه رنج باید  
باز دارد پیاده را ز سیل  
به تنبل‌های پای زرد آلو و افراد بی حرکت و تنبل باید گفت.  
شتر در خواب ببند پنبه دانه  
گاهی لُب لُب خورد گه دانه دانه

هر که چون خر فتنه خواب و خور است  
مثل،

آدمی را آدمیت لازم است  
یا،  
ورنه جانش در کالبد دارد گزند

خوردن و خفتن به کاهلی و جهالت  
کار ستوران و حالت حیوان است  
یا، خور و خواب تنها طریق دد است: اگر مراد از انسان بودن حیوان ناطق بودن است،  
حیوانات هم زبان دارند و طوطی هم اداء کلمه و جمله می‌نماید. کسانی را شامل می‌شود که  
جز خور و خواب نقشی در زندگی ندارند و عهده‌دار نمی‌شوند. از مال پدر ارتزاق می‌کنند و  
یا طفیل این و آنند.

تابش ماه و خور کجا یابد

کس سفر بی‌خطر کجا یابد  
مرد اندر حضر کجا یابد  
سلک دُرّ و گهر کجا یابد  
کام دل از هنر کجا یابد  
بر شکاری ظفر کجا یابد  
سُرّه‌ی سیم و زر کجا یابد

هر که چون سایه گشت خانه نشین

ای دل ار چند در سفر خطر است  
آنچه اندر سفر به دست آید  
و آنکه در بحر غوطه می‌نخورد  
گر هنرمند گوشه‌گیر بود  
باز کز آشیان برون نپرد  
آنکه پهلو تهی کند از کار  
زندگی کوشش و جوشش و حرکت است

هر که حاجت به اهل بر دارد  
زود ببند مراد خویش روا

مثل:

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم‌است و رحیم‌است و غفور است و ودود



مراد و نیاز و حاجت را به مردم انسان دوست گفتن و دست پیش هر نا کس دراز نکردن باشد و  
مَنّت خلق نکشیدن. آلوده مَنّت کسان کم شو تا یکشنبه در وثاق تونان است  
تا بتوانی حذر کن از مَنّت کاین مَنّت خلق کاهش جانست

هر که خربزه می خورد پای لرزش هم می نشیند

کنایه از آنکه هر کس عملی خلاف مرتکب می شود، زشتی می نماید، بد می کند باید منتظر  
عواقب و مکافات آن هم باشد. چو بد کردی مشو ایمن ز آفات. چو راه کج رفتی انتظار نداشته  
باش که به منزل برسی. در برخورد با سزای اعمال از بخت بد شکایت نباید کرد، که خود کرده  
را تدبیر نیست. آدمهای بد کنش و گله مند از بخت بد را شامل می شود که در رابطه با سزای  
اعمال خود به زمین و زمان بد می گویند و همه کس و همه چیز را مقصّر می دانند جز خودشان.

هر که خر را بالای بام برد پایین هم می آورد

هر کس باید، پاسخگوی اعمال خودش باشد. آنکه خرابی بار آورده باید اصلاحش هم بکند.  
کسی که فتنه و آشوب به پا نموده خودش هم باید آرامش بنماید و صفا برقرار کند. کسانی را  
شامل می شود که گناهکارند خطا کرده و به منافع و مصالح دیگران لطمه زده با حیثیت افراد  
بازی نموده و به گاه پشیمانی و انفعال انتظار دارند دیگران مشکلشان را حل نمایند و یا تقصیر  
آنها را به گردن بگیرند. گره را می خواهند به دست دیگران بکشایند، و بسا که متهمشان هم  
بنمایند، که خود بست و خود گشود، خود کرد و خود وا کرد.

هر که خر شد ما هم پالانش می شویم

شعار افراد سست عنصر و ابن الوقت و نان به وقت روز بخور می باشد. به شخصیت صاحب زور  
توجه ندارند، به مسندی که زور افراد از آن منبعث می شود خیال اندیشند. مخلص بادمجان  
بخور هستند و کاری به این ندارند که خورنده درباره خوراکی بادمجان چه می گوید، اگر  
بگوید خوب است لاجرم خوب باشد و اگر بد عنوان کند، لابد بد است. اینان مخل و مزاحم  
حرکات سالم و پیشرو جامعه در رابطه با مبارزه با زورمداران و حاکمان هم می باشند، پالان  
خرند برای رفاه و آسایش خر سوار، نه که خود سوار خر شوند، افرادی همیشه پیاده و دنباله رو  
و دنبال خر بدو. میر غضبان و جنایتکاران هم از بین این دسته انتخاب می شوند.

هر که خری ندارد غمی ندارد

مثل، آسوده خودم که خر ندارم، از گاه و جوش خبر ندارم. کنایه از زحمت و مرارتی است که

نگاهداری هر شیئی و یا موجودی به دارنده آن تحمیل می‌کند. غم اهل و عیال و مال و مکنت. می‌گفت آن غافله‌ام به راه شام است و کشتی کالاهایم از هند می‌آید و تجارتخانه‌ام در فلان وضع، سعدی گفت، نه بر اشتری سووارم، نه چو خر به زیر بارم.

غم موجود و پریشانی مفقود ندارم      نفسی می‌کشم آسوده و عمری به سر آرم  
ای گرفتار و پای بند عیال      دیگر آسودگی مبنده خیال

### هر کس که خواب است حصه‌اش به آب است

آنکه زندگی و ایام را با خواب خرگوشی و بی‌خیالی می‌گذرانند از حصه<sup>۱</sup> حیات بی‌بهره می‌ماند. در حرکت زندگی باید بیدار بود و شناخت و برخورد کرد. در خانواده‌ها پاسخ به کودکانی بود که زود می‌خوابیدند و یا با قهر به رختخواب می‌رفتند و صبح حصه خود از غذای شب را مطالبه می‌کردند. آنکه به کار می‌پردازد ولی پیگیر نیست رفاه را دوست دارد ولی رنج آن را متحمل نیست. نظم و ترتیب در زندگی او محلی از اعراب ندارد. اشاره بر حال کسانی است که در رابطه با خواست و تمایلی، با دست پس می‌زنند و با پا پیش می‌کشند، می‌خوام نمی‌خوام. و نیز عقیده بر این بود که فرشته رحمت صبح زود که روزیها «حصه‌ها» را پخش می‌کند، هر کس که خواب است حصه‌اش به آب است.

### هر که خواهد گویا و هر که خواهد گوبرو

کنایه از وجود صفا و صداقت و مردمی و بدون ریب و ریای زندگی و با مردم و خلق خدا یکرنگ و خالصاً مخلصاً برخورد نمودن باشد. انتظار بیجا از کسی نداشتن و توقعها را درز گرفتن از بی‌بند و باری و حساب و کتاب در کار نبودن و آشفستگی و به هم ریختگی هم حکایت دارد. فلان کس حساب و ضابطه‌ای در کارش نیست، بل‌بلشو و بهم‌ریخته می‌باشد، کار و زندگی‌اش سامانی ندارد. کبر و ناز و حاجب و دربان در این درگاه نیست.

### هر که خویشان را عزیز بدارد      اعزاز گوهر خویش کرده باشد

مثل، گوش که عزیز است، گوشواره‌اش هم عزیز است. عزت خویشان و اقربا و دوستان عزت خود است به ویژه در زندگی زناشویی، عزت نهادن زن کسان شوهر را و محترم شمردن مرد، بستگان همسر را. احترام کسان و نزدیکان، خود را اجر نهادن و بزرگ داشتن باشد. هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی.

## هر که خیانت ورزد، دستش در حساب بلرزد

عکس مسئله، مثل، آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است. ندزد و نترس. کسی باید جوابگو باشد که مورد سؤال داشته باشد. هیچی بده را با هیچی بستان کاری نیست - یا، هر که داد از خود بدهد از داور مستغنی باشد

## هر که در او جوهر دانائیست بر همه کاریش توانائی است

مثل،

توانا بود هر که دانا بود بدانش دل پیر برنا بود  
 دانائی، توانائی است. اشاره بر ذکاوت و دها و با فکر و اندیشه تسلط و بینش بر عمل داشتن و با درایت کارها را انجام دادن است. توفیق در کارها بیشتر کسانی را نصیب می شود که از دانش و شناخت بیشتری بهره مند باشند. دانائی جوهریست خود، ذاتی که همه کس از آن بهره کافی ندارد. مدعیان دانش برتر بیشتر صاحبان جهل زیادترند.

## هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند

خوبان جفا ز جور ملک بیشتر کشند گندم چو پاک گشت خورد زخم آسیا  
 صاحبان عقل و درک و شعور، شناختی بیشتر و وسیعتر دارند و مسئولیتی زیادتر پذیرا هستند. لذا پیوسته زیر سؤالند و باید پاسخگو باشند چه اگر درکی عمیق نداشتند مسئولیتی قبول نمی کردند، یله بودند و دله، در زندگیشان دچار هروله و بی مسئولیت.

## هر که در خردیش ادب نکند در بزرگی فلاح از او برخاست

اشاره به انعطاف و ادب پذیری در دوران کودکی باشد، روانشناسی معتقد است که، شخصیت طفل تا پنجسالگی در دامن مادر و یا زانوی پدر، در خانواده شکل می گیرد و در محیط خارج از خانه و در مدرسه کامل می شود. لذا آن که از خانواده مایه تربیتی نگرفته باشد در محیط به بی ادبان پیوندد و در مدرسه هم مشکل بتوان در او تغییری ایجاد نمود. چرا که اهل و یا ناهل بودن شخص از خانواده شروع می شود، لذا سعدی بدین نحو تکمیل می نماید که:

چوب تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست

و این آتش برای فردی کج و خشک و عاری از تربیت، جز تنبیه و مجازات و زندان و مرگ چیز دیگری نخواهد بود.

### هر که در زندگی نانش نخورند در مردگی نامش نبرند

اشاره بر تأثیر محبت و کمک به مردمان و سامان دادن زندگی افراد جامعه به قدر توان و همت و مردانگی دارد. چه انسانها تشنه محبت اند و سیراب شدگان چشمه زلال محبت را شکفتگی گل کمال و شناخت و قدرشناسی به همراه باشد. همراه مردمان باش تا همپای تو باشی. با خیر و برکت به ماندگان و مستمندان زندگی ببخش تا نامت با برکات زنده بماند. به افراد خودخواه و خودبین و بی درد جامعه باید توجه داد.

### هر که دست از جان شوید، هر چه بر زبان آید گوید

اشاره بر پای بند حیات بودن انسان باشد و فغان سر دادن و ناسزاگفتن زمانی که نفعی در بین نباشد و زیانها روی آور گردند، به ویژه زیان حیثیتی و جانی و آنجا که پای مرگ در میان باشد، که پای جان نشسته و دست از زندگی شسته را، ادب و نزاکت و ترس دمساز نباشد و از او دعای خیری برای بقاء و پایداری آمر و مأمور نباید انتظار داشت. زمانی است که کار به جان و کارد به استخوان برسد و انسان درمانده و پریشان گردد.

إِذَا يَسِسَ الْإِنْسَانَ طَالَ لِسَانُهُ      كَسِنُورٍ مَغْلُوبٍ يَصُولُ عَلَى الْكَلْبِ

### هر که دشمن را خوار دارد، زود خوار شود

مثل دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد. و نیز دشمن را در دشمنی ترغیب نتوان کرد که اگر نادان باشد بر جان می زند. ولی،

دشمن دانا که غم جان بود      بهتر از آن دوست که نادان بود

### هر که را چشم عقل کور بود      نبود آدمی ستور بود

چرا که دیده ظاهرین خطا می کند و چشم باطن بین حقیقت را درمی یابد و فریب ظاهر را نمی خورد. صاحبان دیده بصیرت واقع بین اند. فریب سخن فریبنده این و آن را نمی خورند، گمراه نمی شوند، دهان بین نیستند لذا با زیان و ضرر کمتر در زندگی مواجه می شوند.

### هر که را حرص بیش محنت بیش

سعدی گوید، مال را هر کسی به دست آورد رنجش اندر نگاهداشتن است یا، چون مال به دست آری باید که در تمشیر آن بکوشی و گرنه فنا شود، و این کوشش بارنج و تعب به همراه باشد. گفته اند، مال وبال است و زحمتش بسیار.

طمع آرد به مردم رنگ زردی      طمع را سر ببر گر مرد مردی

یا

طمع آبروی تو قَر بریخت      برای جوی دامنی دُر بریخت  
 چو سیراب خواهی شد از آب جوی      چرا ریزی از بهر دوغ آبروی  
 محنت از حرص خیزد ای درویش. به افراد آزمند که فقط به جمع مال می اندیشند باید گفت.

هر که را حلم نیست دیو و دد است

گفته اند، الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ، صبر و شکیبائی رمز توفیق و پیروزی می باشد. آدم شتابزده به سر می افتد، عجول کار را دو دفعه و آن هم به غلط انجام می دهد. عجله کار شیطان است. تصمیم گیریهای بدون موفقیت اکثراً با شتاب بوده است. شتاب تفکر سالم و دقت را زایل می گرداند. عجله مکن، بیندیش و آنکه پا پیش بگذارد. هر که را صبر نیست حکمت نیست.

هر که را خرج ز دخل است فزون عاقل نیست

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن      که می خوانند ملاحان سرودی  
 اگر باران به کوهستان نبارد      به سالی دجله گردد خشگرودی  
 سلامت زندگی در دخل و خرج و با وجود پس انداز است. به افراد ولخرج و آنانکه حساب دخل و خرج خود را ندارند باید گفت. کسانی که دست وام گرفتن و نسبه بریشان دراز است و به قول معروف شش آنها گرو بش است.

بر احوال آن مرد باید گریست      که دخلش بود نوزده خرج بیست

هر که را دانش است خواسته نیست      هر که را خواسته است دانش کم  
 دانش و خواسته است نرگس و گل      که به یک جای نشکفند به هم  
 گویند دانش با رفاه پیوندد.

دولت اندر هنر همی جستم      هر دو را یک مکان نمی یابم  
 گوئیا آب و آتشند این دو      که به هم صلحشان نمی یابم

هر که را در سر نباشد عشق یار      بهر او پالان و افساری بیار

کنایه از آنکه سر بدون عشق سر آدم نباشد. سری که عشق ندارد کدوی بی بار است. عشق به زندگی و مواهب آن، عشق به زیباییهای زندگی، زن و فرزند دوست و دوستی. عشق به دلدار.  
 هر که عاشق نیست او را خر شمر      خر بسی باشد ز خر کمتر شمر

یا، آنکه

گر نبود مر تو را با عشق کار  
تو خری باشی به معنی بی‌فسار  
عشق آن چیزست کوی چون بر فروخت  
غیر معشوقه هر چیزی به سوخت  
عاشقی پیدا هست از زاری دل  
زاری نبود چنان زاری دل

### هر که را راهبر غراب<sup>۱</sup> افتد بی‌گمان منزلش خراب افتد

همنشین تو از توبه باید تا تو را عقل و دین بیفزاید

راهبر و راهنما باید از دنباله‌رو، اعلم و افضل و ارجح باشد و گرنه پایانش گمراهی است، به ویژه رهبران دین و حکومت که باید دانا به امور جامعه و مردم باشند و غاصب حق متابعان نباشند. درد موقعی است که بی‌هنر رهنمای هنرمند، جاهلان مربی و مرشد عالمان و بی‌سیاست و درایتها، بخواهند تدبیر زندگی و ارادهٔ مملکت به اهل سیاست و کیاست بیاموزند، مصداق شرح حال تاجری باشد که به گاه مرگ خواست، اسب و گاو و شتری را که سالها به او خدمت کرده بودند به نزدش آوردند. از یک‌یک آنها حلاّیت طلبید، هر سه رضایت داده او را بخشیدند ولی شتر گفت، از راه دور رفتن‌ها، گرسنگی‌ها و تشنگی‌ها تو را می‌بخشم ولی اینکه به گاه رهروی افسار مرا به رانگی و در کون الاغ می‌بستی و خر را راهنمای من می‌نمودی. تو را نمی‌بخشم. این که شتر بود، وای به آدمهای با راهنما و مرشدی خر گونه.

### هر که را زبان خوشتر، خواهان بیشتر

گویند، زبان خوش مار را از سوراخ به در می‌آورد. بشاشت الوجه عطیه الثّانیه. خنده‌روئی دوّمین موهبتی است که به انسان عطا شده است، و صاحب چنین عطیه‌ای محبوب القلوب می‌باشد. با تشدد دستور می‌داد که کارگزار امر مهمّی را برای او انجام بدهد و اینکه راه دور بود و اجرت کم. عامل گفت، راه که دور است، بار هم سنگین و کار دشوار و اجرت کم، اقلّاً زبان خوش که می‌توانی داشته باشی. بکشیم در رابطه با مردم خنده‌رو باشیم نه ترش‌رو و عبوس. باید دانست مردم به ما بدهکار نیستند.

### هر که را سخاوت است به شجاعت نیاز نیست

چه سخاوت مسخرّ قلوب است و سخی محبوب القلوب مردم باشد. سخاوت جاذب است. همچنانکه خست دافع و جداکننده. آنچه مرد بخشنده می‌تواند به دست آورد، به دست آوردن آن به شمشیر میسر نمی‌شود.

پوش و بنوش و ببخش و بده  
برای دگر روز چیزی بنه  
مبادا که درد هر دیر ایستی  
مصیبت بود پیری و نیستی

### هر که را سر کم از کلاه بود بر سر او کله گناه بود

کنایه از وجود لیاقت و شخصیت برای زندگی و احراز شغل و مقام و مسئولیت دارد. کار را به کاردان و صاحب شعور و لیاقت باید سپرد. به کارهای گران مرد کار دیده فرست. بعضی از مردم با مقام و منصب خود را به شخصیت صوری می‌رسانند ولی افراد عاقل و هوشیار و مردم‌دار و با شخصیت به کار و میز و منصب و زن اعتبار می‌دهند و در این دو رابطه گفته شده

۱- شرف المکین بالمکان، آنکه از میز شخصیت می‌گیرد  
۲- شرف المکان بالمکین و آنکه به میز و مقام و منصب شخصیت می‌دهد.

### هر که را شرم نیست ایمان نیست

شرم و حیا از خصوصیات عاطفی و اخلاق انسان است که دین و تعلیم و تربیت صحیح آنرا پا بر جا و بی مانع و رادع می‌سازد، در برابر وقاحتها و بی‌شرمیها باز می‌دارد از ارتکاب این دو زایل کننده شرف و آبرو. بی‌شرم حدّ و مرزی برای کارهای خلاف و اظهارات زشت و دروغ خود نمی‌شناسد، انکار و حاشا یکی از راههای فرار و نجات او از معرکه و مخمصه و هلاک می‌باشد. در کوتاه مدّت موفق و راضی و در دراز مدّت گرفتار و رسوا. کسانی که بی‌شرمی و وقاحت در وجودشان حدّ و اندازه‌ای ندارد.

### هر که را صبر نیست، حکمت نیست

اشاره بر صبر و تحمل و متانت، این عطیه‌ای که انسانی آزاده، متین و با وقار دارا می‌باشد. آنچه انسانی حکیم و سلیم و آگاه از آن برخوردار است و وقار و متانت از آن منبعث می‌شود.

### هر که را طاووس باید رنج هندوستان کشد

باید به کسانی در این رابطه آگاهی داد، که گنج بی‌رنج می‌خواهند و مزد بدون کار و زحمت می‌طلبند. خدمت نکرده و راه ننموده، دعوی همطرازی با اهل علم دارند. باید رفت، طیّ کرد تا رسید، ریاضت کشید و خواند تا شناخت. کاوید و جستجو کرد تا یافت.

خرمن از می‌بایدت تخمی به کار  
گنج خواهی در طلب رنجی بیر

## هر که را عشق نیست انده نیست

عاشق آگاه است و عشق بدون آگاهی گمراهی می‌باشد. عشق و حصول به آن با درد و رنج و گرفتاری به همراه است. بدون عشق و علاقه شروع به کار و توفیق ممکن نیست. با عشق فرهاد کوهکن شد و مجنون آوارگی و درد و رنج را پذیرا گشت. عشق به پیشرفت و ترقی و اعتلای زندگی بشر، پاستور و گالیله را با تکفیر و مجازات متعصبین کور دل مواجه ساخت و فلاسفه و شاعرانی چون ابوعلی سینا، خیام و حافظ را آنچنان مهجور کرد و به رنجهای مبتلا نمود.

## هر که را غم فزون، گفته افزون

غمگسار می‌گوید، از آنچه شنیدم و دردم را فزون کرد، دود از کله‌ام بلند شد، دود از کله و لفظ از دهان است غمگین را، غمگین برای تسکین آلام خود، نیاز به درد دل دارد، دردها را بیرون بریزد تا آرام شود. گفته‌اند داناتران غمگین تراند. لذا آلام خود را در قالب شعر و جمله بیرون می‌ریزند و می‌آسایند.

بیا سوته دلان گرد هم آییم	غم دو روزمان واهم گراییم
ترازو آوریم غمها بسنجیم	هر آن غمگین تریم وزین تر آییم

## هر که را می‌خواهی خوب بشناسی. با او معامله کن و یا سفر بنما

چرا که در سفر حالتها و کیفیت برخورد و آداب سلوک و معاشرت شخص و گذشت و فداکاریهای او نسبت به دیگران مشخص شود، همچنین است در معامله، نفع خود بر منافع دیگران ترجیح دادن. گرانفروشی، تردستی، و کلاهبرداری. خلاف آنها رعایت بهره‌وری دیگران و مانع شدن از زیان رسیدن به آنها و به قول و وعده و وفا کردن و از قول و قرار عدول نمودن باشد. سفر و معامله هر دو محک شناخت می‌باشند. در گذشته که با سفره‌نان به سفر می‌پرداختند و سفارشها برای سلامت و سیر و سیاحت بسیار بود از جمله سفارشها این بود که هنگام غذا اگر هم سفره نانی را که به دو قسمت می‌کند، تکه بزرگش را به تو داد سفر را با او ادامه بده و اگر خلاف آن کرد از او جدا بشو و یا محتاط باش.

قدر مرد در سفر پدید آید	خانه خویش مترد را بند است
چون به سنگ اندرون بود گوهر	کس نداند که قیمتش چند است

## هر که رحمت نکند بر او رحمت نکنند

ارحم، ترحم، رحم بکن تا به تو رحم نمایند، ببخش تا بر تو ببخشایند. بر اهل زحمت رحمت



روا نیست. کار زندگی بر داد و ستد است. کسی که سودش در حرکت زندگی به دیگران نرسد، سودی از مردمان بدو نمی‌رسد. غم دیگران بخور تا غمگسار تو باشند. به کسانی باید گفت که فقط به فکر خود هستند و از غم و رنج دیگران اندوهی به دل راه نمی‌دهند و بیهوده انتظار دارند، به گاه گرفتاری مردمان در به روی آنان بگشایند و این خلاف قاعده است.

هر که روزی ماند اندر روستا تا به ماهی عقل او ناید به جا

مربوط به گذشته است. عقب ماندگی روستائیان و بی‌بهرگی آنان از دانش و پیشرفتهای علمی روز و غفلت و بی‌خبری آنان از مسایل روز و در مجموع فقر مادی و معنوی آنان، در این رابطه می‌گفتند و می‌سرودند.

مرغ دم سوی شهر سر سوی ده دم آن مرغ از سر او به

یا:

ده مرد را احق کند مرد حق را کافر مطلق کند

امروزه اوضاع دگرگون گشته و ده و شهر و دهاتی و شهری به یکسان از مواهب تمدن و پیشرفت و ترقی بهره‌ورند و بازدهی دارند.

هر که ریش داشت بابا نمی‌شه

وگرنه به بز هم می‌گفتند بابا، میرزا عبدالکریم. اشاره بر آنکه، ولایت و پدری شرایطی و مسئولیتهایی را شامل می‌شود که تعهد آن بعضی را ممکن نیست، بلکه شاق و غیر ممکن می‌نماید، صرف نان آوردن و نان دادن و پوشانیدن سلب تعهد ولایت و وظیفه نمی‌نماید. کسانی را به نام پدر باید متوجه ساخت که از تربیت و سازندگی در خانواده غافل‌اند و اغلب خود از امور تربیتی بی‌بهره چون خواب و خوراکی عائله‌شان مهیا است با لاف و گزاف خود را بهترین پدر می‌دانند. پدرانی این چنین با پدرانی متعهد و انسان‌دوست در یک صف قرار نمی‌گیرند.

هر که زر دارد، همه چیز دارد

عقیده صاحبان زر و زراندوزان است.

ای زر تو خدائشی ولیکن به خدا ستار عیوب و قاضی الحاجاتی

برای اینان، رز و زور تو مانند. و هر که زر دید باید سر فرود آورد. اهل کمال را رای بر این نیست و گویند:

دانش و خواسته است نرگس و گل  
هر که را دانش است خواسته نیست  
که بیکجای نشکفند به هم  
هر که را خواسته است دانش کم

هر که سخن دیگران به تو آرد      سخن تو نیز به دیگران برد

مثل:

هر که عیب دگران پیش تو آورده و بگفت  
خصلتی مذموم است سخن چینی مر سخن چین را. هیزم کش آتشی که بسوزاند و دشمنی  
اندازد و صفا و دوستی بین مردمان از بین ببرد

هر آنکو برد نام مردم به عار  
که اندر قفای تو گوید همان  
تو خیر خود از وی توقع مدار  
که پیش تو گفت از پس دیگران

هر که سخن نسنجد از جوابش برنجد

به کسی گویند که بدون قاعده و ضابطه و نسنجیده حرف می‌زند و اندازه و حد و معیاری در  
کلامش نیست. و راج بیهوده گو. حرّاف مغلظه کار و پشت هم انداز.

سخندان پرورده پیر کهن  
اول اندیشه وانگهی گفتار. بیندیش و سخن بگویی که سخن گفته شده چون آب ریخته باشد،  
این به سرازیری رود و آن به اذهان جهد  
زبان در دهان خردمند چیست  
کلید در گنج صاحب هنر

هر که عروسی رفت. عزا هم می‌رود

گاهی به طنز هم می‌گویند، مثل از پس هر خنده آخر گریه ایست. در حالت عادی در غم و  
شادی یکدیگر شریک بودن است. اگر در شادیاها هم نشین هستیم به گاه غم هم غمگسار باشیم.  
چون غم و شادی به هم اند، ما هم با هم باشیم. اما آنچه در عروسی و عزا قربانی می‌شود  
گوسفند زبان بسته است. آدمهائی را که در دوروند حرکت ناهمگون و متضاد قربانی می‌شوند  
و زیان می‌بینند چنین ترسیم می‌نماید و عنوان می‌کنند.

هر که غیرت نداشت دینش نیست

اشاره بر بی‌حمیت بودن آدم بی‌غیرت است. چون سبب زمینی که رگ ندارد چرا که بی‌حمیت  
از خوی و منش مردمی بی‌بهره است و در نوسانهای اجتماعی بی‌تفاوت، از درد و رنج  
دیگران متأثر نمی‌شود، آنچه که دین و ا  
نارش این دو در مردم

دوستی و مردم داری می‌باشد. آنکه همسایه‌اش گرسنه بخوابد، شاهد رنج دیگران باشد و غمگین نشود حیوانی بیش نیست. در جلد آدمی، چه انسان به عواطف خود انسان و اشرف مخلوقات است. به بی‌رگهای بی‌قید و سر به کار و منافع خود فرو برده باید گفت.

### هر که کار خدا کند به یقین روزیش می‌رسد فراوانا

اشاره بر کار مردم خدا ترس و خدا دوست است که راست رواند و راست گفتار، کثری و کاستی در کارشان نیست و با خلق خدا به صدق و صفایند، از ریا بیزار و از هر منکری به دور خلاف متظاهران به دین و ریاکاران مردم فریب که دین را وسیله‌ای برای فریب و اغوای مردم نموده‌اند و حلال و حرام و مکروه و مباحشان یکی است. دین برای آنها دکانی است که در کوتاه مدّت در آن به کسب و کار و جمع مال مشغولند و در دراز مدّت نفرت مردم به ویژه افراد متدین و انسان دوست را به دنبال دارند. آنکه در راه رضای خدا و خلق کار کند محبوب القلوب است و عمل و شخصیت او مورد قبول عامّه و به سبب نبودن مشکل و گره در کارش فراخ روزی و گشاده دست باشد.

### هر که، کتاب عاریه داد باید یکدستش را برید و آنکه پس آورد دو دستش را

به طنز بین اهل کتاب گفته می‌شود. یا، می‌گویند آنکه کتاب عاریه داد احمق است و آنکه پس آورد احمق تر. علّت چنین طرز تفکری آنست که امانت گیرندگان کتاب اکثراً، آنرا مسترد نمی‌دارند و بسا که فقدان جلدی از مجموعه‌ای چند جلدی، نقصی عمده در اثر به وجود می‌آورد و آگهی و اطلاع قسمتی از اثر را غیر ممکن می‌سازد. توجّه به کسانی که از کتابهای عاریه قفسه کتاب می‌آریند ولی کتاب خوان نمی‌باشند، آنانکه چون سایر اشیاء، در خانه، ویرین و یا نمایشگاهی از کتاب دارند.

### هر که گیرد پیشه‌ای بی‌اوستا ریشخندی شد به شهر و روستا

مثل،

هیچکس از پیش خود چیزی نشد

هیچ آهن خنجر تیزی نشد

هیچ حلوائی نشد استاد کار

تا که شاگرد شکر ریزی نشد

باید جور استاد کشید و رنج آموختن به خود هموار کرد و سپس دعوی کاردانی نمود. بدون درک محضر استاد علم و فرهنگی وجود نخواهد داشت.

کی تواند که شود هستی بخش.

ذات نایافته از هستی بخش

به نخوانده ملاها و همه کاره‌های هیچ کاره و آنانکه به عنوان آگاه در عین جهالت فضولی می‌کنند و نخود هر آشی می‌شوند باید گفت.

هر که مدح تو کند به چیزی که در تو نباشد چون از تو برنجد ذم تو به چیزی کند که در تو نباشد

حق دارد که آنچه به عبث داده است به سبب پس بگیرد. کار آدمهای متملق است، صاحبان مال و قدرت را، تا دارند و بر اریکه قدرت نشسته، بیهوده منت می‌کشند و مدح و ثنا می‌گویند و در صورت بی توجهی با پرخاش و جنجال و سرو صدا پس می‌گیرند که چرا قدر خدمت آنچنانیشان ارج نهاده نشده و یا محفوظ و منظور همیشگی نبوده است و این خود در صورت بروز کمترین بی‌مهری صورت می‌گیرد.

هر که مزروع خود خورد به خوید<sup>۱</sup>      وقت خرمنش خوشه باید چید

اشاره بر احوال کسانی است که به گاه جوانی و فصل آموزش و باروری، عمر به بطالت می‌گذرانند و روزگار تلف می‌نمایند و زمان بهره‌گیری از کار و علم و دانش خود سرمایه‌ای نداشته باشند که ارائه دهند، همچون دهقانی که کشت خود را قبل از موعد درو و آنگاه که سبزه است بچیند و هدر بدهد و به هنگام درو گدای خوشه چین دیگر خرمنها بشود و حسرت گذشته را بکشد و به دل هموار نماید. به کسانی باید گفت که در جوانی آینده‌نگر نیستند و به فرداهای دشوار زندگی توجهی ندارند. غافل از آنکه فضای آینده زندگی بدون سرمایه مادی و یا معنوی تاریک خواهد بود و همراه با عسرت و مرارت و تنگدستی.

هر که مناره دزدد، باید چاه مهیا دارد

گویند فلانی چاه نکرده، مناره دزدیده است، چه قالب چاه مناره است و برای استتار آن باید ابتدا به حفر چاه اقدام کرد. کنایه بر آنکه به کاری اقدام نموده که توان تهیه مخارج و انجام آن را ندارد. راهی را در پیش گرفته که قدرت طی کردن آن را ندارد. بدون درآمد و تمهید وسیله به خواستگاری رفته است. به آدمهایی گفته می‌شود که پس کار بین و عاقبت اندیش نیستند و سرسری اقدام می‌نمایند و پیوسته با مشکلات دست به گریبانند و گره کور در روند حرکت زندگیشان فراوان است.

۱. گیاه و گندمی که نارس باشد.

### هر که نامخت از گذشت روزگار      هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

اشاره بر پندآموزی و گذشت زمان و رویدادها باشد که صاحبان بصیرت از آنها بهره‌وری خواهند داشت ولی در افراد غافل و بی‌توجه تأثیری ندارد. تجربه نتیجه‌توجه به این رویدادها می‌باشد و گفته شد «التَّجْرِبَةُ فَوْقَ الْعِلْمِ» تجربه از علم بالاتر است، لذا کسی که تجربه نیندوزد، از علم بی‌خبر خواهد بود و در جاهلیت به سر خواهد برد. افراد خود خواه، متکبر و مغرور هم از این جمعیت می‌باشند، چه خود را عقل کل و دانای روزگار می‌دانند، لذا به آنچه اطراف آنها می‌گذرد بی‌توجه‌اند.

زمانه پندی آزادوار داد مرا      زمانه را چون نکو بنگری همه پند است  
بدون توجه به مفهوم: فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ

### هر که نان جست کم رسید به نام

کنایه بر کسب مال و زراندوزی باشد طالبان مال و زراندوزان را که از دانش و هنر زمانه بی‌بهره می‌مانند و گمنام می‌میرند، مالشان هم بین ورثه تقسیم می‌شود یا دزد به یک جا می‌برد یا خواجه به تفاریق بخورد و بدین طریق دیگر نام و نشانی از آنها باقی نخواهند ماند. تنها نام آنها بر سنگ رخام گورشان، پند و اعتبار عابران و ناظران را بر خواهد انگیخت.

### هر که نقش خویشتن بیند در آب      برزگر باران و گازر آفتاب

اشاره بر تجزیه رویدادها به نفع خود و با طرز تفکر و نحوه بهره‌گیری برای خود است و این روش برداشت افراد نفع پرست و خودبین می‌باشد که جز به خود و منافع خود به چیزی توجه ندارند همچنان برزیگری که برای سیراب کردن کشت تشنه‌اش به باران می‌اندیشد و در همان حال گازر و لباس شو و هر شوینده‌ای به آفتاب فکر می‌کند. انسانهای مردم دوست و مشول بر خلاف اینان به سود جامعه می‌اندیشند، از الم مردمان مولمند و از شادی آنان شاد و رفاه و آسایش زندگی را برای همه می‌خواهند. دزد در فکر گریز از پاسبان و پاسبان در فکر دستگیری دزد.

من به فکر وصل او و او به فکر قتل من      آری آری، هر که نقش خویشتن بیند در آب

### هر که نیکو خلق تر صوفی تر است

مثل، خنده‌روئی دوّمین عطیه‌ای است که خداوند به انسان عطا فرموده. آزادگان را با روی ترش گردانیدن کاری نیست. درویش بی‌نیاز به دنیا و مافیها و متعلقات آن می‌خندد. صوفی

صافی بی توجّه به مال و منال دنیا و گذشتن از فراز و نشیبهای زندگی به بی نیازی و غنای مطلق رسیده است، تعلق و وابستگی به مال آنچه کژیها و تیرگیهای زندگی منبعث از آنست. نکوئی کن تا نکوئی بینی و نکو شنوی. به آدمهای عبوس و ترش رو که خود را از خلق اله طلبکار می دانند باید گفت بَشَاشَتَةُ الْوَجْهِ، عَطِيَّةُ الْتَانِيَةِ

هر که یک مرغ کم دارد، یک کیش پیش است

باز به قول سعدی، مال را هر کسی به دست آورد، رنجش اندر نگاهداشتن است. مثل، یک بزی کمتر یک اخی کمتر، اشاره بر دشواریهای حفظ و نگاهداری مال دارد. هر که را مال بیشتر، زحمت و مرارت زیادتر. مال اندک، گرفتاری اندک.

هر گاه که بینش تو گردد به کمال کوری خود آن زمان توانی دیدن

جاهلان خود را از همه بیشتر و پیشتر بینند همچنانکه دانشمندان در وسعت و گسترش علم به نادانی خود اعتراف نمایند و گویند:

تا بدان جا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

توجّه به قلت دانش و بینش خود در رابطه با اطلاع و دید از وسعت و گستره علم است. جاهلان را آگاه سازید.

هر گردوئی گرد است ولی هر گردی گردو نمی شود

مثل، هر که ریش داشت بابا نمی شود. زمانی عنوان کنند که کسی قصد قلب ماهیت فرد و یا شیئی را داشته باشد. گفت فلانی چند شعر گفته است گفت هر گردی گردو نمی شود و هر دو بیت سر هم بندی شاعر. از تدین دیگری یاد کرد، گفت برای جلب مشتری و فریب مردم باشد. هر گردی گردو نیست.

هرگز از شاخ بید بر نخوری

کنایه بر بیهودگی دل بستن به ناکس و بی مایه و پایه دارد، همچنان که انتظار میوه از درخت بید داشتن. با اصل خطا نکند، بی اصل وفا نکند. دل به سراب بستن است و از گرد باد انتظار بهره بر زمین رسانیدن و آنچه بر سر راهش آیند گرد کردن که گرد باد از پس خود پراکندگی گذارد. مثل، هرگز از کاشانه کرکس همائی بر نخواست.

هرگز از شاخ بید بر نخوری

کز نبی، بوریا شکر نخوری

ابر اگر آب زندگی بارد

با فرومایه روزگار مبر

یا:

هرگز سراب پر نکند قربه سقا

هرگز به جهان میر ندیده است و گدائی

مراد مانعة الجمع بودن اصداد و نقیضین است ولی گدا صفتی فراوان است. فقر و غنی در یک جا جمع نمی شوند همچنانکه بیکارگی و رفاه. ناامنی و امنیت و آسایش. علم و جهل، صداقت با دروغ و نیرنگ و ریا. صالحان با اهل ریا و تزویر سلوک نتوانند کرد، چونانکه ریاکاران مزور، هم پالکی<sup>۱</sup> نیکان نتوانند بود.

هرگز نباشدت به بد دیگران نظر در فعل خویشتن تو اگر نیک بنگری

اشاره بر خود نگری و به خوب و بد و زشت و زیبا و کم و بیش خود توجه داشتن و خود را شناختن، دارد. آنکه بد خود بیند، به بد مردمان ننگرد و با انگشت ایما، اشارت نکند. بد مردمان دیدن به سبب بد خود ندیدن و خود را پاک و منزه و بی عیب دانستن است.

ای هنرها نهاده بر کف دست عیبها را نهفته زیر بغل

توجه به بد و خطای خود سبب از بد و گناه مردمان در گذشتن است، تا که از خود نگذری از دیگران نتوان گذشت. به مغروری باید گفت که خود را بی عیب می داند، هنرها بر کف دست نهاده و عیبها را زیر بغل نهاده است.

هرگز نبوده است خردمند خاکسار

که تواضع جدا از خاکساری است. خاکسار می خواهد نارسائیها و کمبودها را با جلب مردمان جبران نماید و عقده بگشاید ولی خردمند متواضع است.

تواضع کند هوشمند گزین نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین

خاکساری یک نوع ریاکاری باشد، منبعث از امیال سرکوفته و عقده های حقارت. خاکساری کار دون همتان سبک مایه است. تکیه کلام اینان، جمله هائی چون، چاکرم، نوکرم، عبدم، عبیدم، جان نثارم، خاکسارم می باشد.

۱. پالکی وسیله مسافرت چوبی که دو عدد آن را بر پشت استر می بستند و مسافران بر آنها می نشستند، کجاوه، نوع سقف دار آن بود و برای بانوان.

## هرگز مُشَعْبَدی نبود چون پیمبری

مشعبدی آنچه قوم موسی از او و قریش از رسول اکرم (ص) می خواستند. پیمبری دیگر و مشعبدی چیزی دیگر است. این منبعث از وحی و الهام است و آن از تردستی و حقّه بازی و ریا، اشاره بر راستی و کردار نیک و با خلوص تبت بودن در برابر رنگ و ریا و فریب و نیرنگ و اغماض مردمان باشد.

## هرگز نبود بسان دیدن اخبار

اشاره بر آنکه به اخبار و شنیده‌ها اعتماد نباید کرد و اعتبار نباید داد. شنیدن کی بود مانند دیدن. در دیدن حقیقت هر چیز عیان باشد و از شک و گمراهی بیننده را دور نماید و بیان و تفسیری لازم نباشد. یعنی آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است. با خبر از کاهی کوهی می سازند، بسا اخبار که پس از دهان به دهان گشتن گویند، آن، آن را نشناسد، که دگرگون شده به ویژه اگر به گوش مغرضان رسیده و از دهان آنان خارج شده باشد.

## هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

افتادگی آموز اگر طالب فیضی. به افراد خودخواه و متکبر باید گفت که خود را برتر و بهتر از دیگران می دانند. هر جا که روند برتر و بالاتر از همه نشینند و بهتر از خود نبینند و نه آن در سر دارند که سر بر کسی فرود آرند. چنین است که جدا از مردمانند و کسی گرد آنان نگرود. کاکل از بالانشینی رتبه‌ای پیدا نکرد زلف از افتاده حالی همشین ماه شد افتادگی و تواضع نه خاکساری و بندگی، صفتی است که شخص را محبوب خلق می نماید و محبت او را در قلبها جای می دهد.

## هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

که اولین آن عشق به زندگی و بقا باشد، جدا از آن بیزاری از زندگی است. عشق مظهري از لطافت طبع و شناخت و میل به بهره‌وری از مظاهر مشروع طبیعت و زندگی می باشد. از غیر عاشق نشان و اثری در زندگی باقی نمی ماند. هزاران بی نام در خاک خفته ولی خیام و حافظ و بابا طاهر و مولانا، اشعار عاشقانه‌شان، عشق بر انگیز است و فردوسی عشق به میهن دوستی و آب و خاک و سعدی ادب و سیاست و کیاست را بر می انگیزند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده‌ی عالم نشان ما



یا:

هرگز سراب پر نکند قربه سقا

هرگز به جهان میر ندیده است و گدائی

مراد مانعة الجمع بودن اضداد و نقیضین است ولی گدا صفتی فراوان است. فقر و غنی در یک جا جمع نمی شوند همچنانکه بیکارگی و رفاه. ناامنی و امنیت و آسایش. علم و جهل، صداقت با دروغ و نیرنگ و ریا. صالحان با اهل ریا و تزویر سلوک نتوانند کرد، چونانکه ریاکاران مزور، هم پالکی<sup>۱</sup> نیکان نتوانند بود.

هرگز نباشدت به بد دیگران نظر در فعل خویشتن تو اگر نیک بنگری

اشاره بر خود نگری و به خوب و بد و زشت و زیبا و کم و بیش خود توجه داشتن و خود را شناختن، دارد. آنکه بد خود ببیند، به بد مردمان ننگرد و با انگشت ایما، اشارت نکند. بد مردمان دیدن به سبب بد خود ندیدن و خود را پاک و منزّه و بی عیب دانستن است.

ای هنرها نهاده بر کف دست عیبها را نهفته زیر بغل

توجه به بد و خطای خود سبب از بد و گناه مردمان در گذشتن است، تا که از خود نگذری از دیگران نتوان گذشت. به مغروری باید گفت که خود را بی عیب می داند، هنرها بر کف دست نهاده و عیبها را زیر بغل نهاده است.

هرگز نبوده است خردمند خاکسار

که تواضع جدا از خاکساری است. خاکسار می خواهد نارسائیها و کمبودها را با جلب مردمان جبران نماید و عقده بگشاید ولی خردمند متواضع است.

تواضع کند هوشمند گزین نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین

خاکساری یک نوع ریاکاری باشد، منبعث از امیال سرکوفته و عقده های حقارت. خاکساری کار دون همتان سبک مایه است. تکیه کلام اینان، جمله هائی چون، چاکرم، نوکرم، عبدم، عبیدم، جان نثارم، خاکسارم می باشد.

۱. پالکی وسیله مسافرت چوبی که دو عدد آن را بر پشت استر می بستند و مسافران بر آنها می نشستند، کجاوه، نوع سقف دار آن بود و برای بانوان.

## هرگز مُشَعَبَدی نبود چون پیمبری

مشعبدی آنچه قوم موسی از او و قریش از رسول اکرم (ص) می خواستند. پیمبری دیگر و مشعبدی چیزی دیگر است. این منبعث از وحی و الهام است و آن از تردستی و حقّه بازی و ریا، اشاره بر راستی و کردار نیک و با خلوص نیت بودن در برابر رنگ و ریا و فریب و نیرنگ و اغماض مردمان باشد.

## هرگز نبود بسان دیدن اخبار

اشاره بر آنکه به اخبار و شنیده‌ها اعتماد نباید کرد و اعتبار نباید داد. شنیدن کی بود مانند دیدن. در دیدن حقیقت هر چیز عیان باشد و از شک و گمراهی بیننده را دور نماید و بیان و تفسیری لازم نباشد. یعنی آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است. با خبر از گاهی کوهی می سازند، بسا اخبار که پس از دهان به دهان گشتن گویند، آن، آن را نشناسد، که دگرگون شده به ویژه اگر به گوش مغرضان رسیده و از دهان آنان خارج شده باشد.

## هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

افتادگی آموز اگر طالب فیضی. به افراد خودخواه و متکبر باید گفت که خود را برتر و بهتر از دیگران می دانند. هر جا که روند برتر و بالاتر از همه نشینند و بهتر از خود نبینند و نه آن در سر دارند که سر بر کسی فرود آرند. چنین است که جدا از مردمانند و کسی گرد آنان نگرود. کاکل از بالانشینی رتبه‌ای پیدا نکرد زلف از افتاده حالی همنشین ماه شد افتادگی و تواضع نه خاکساری و بندگی، صفتی است که شخص را محبوب خلق می نماید و محبت او را در قلبها جای می دهد.

## هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

که اولین آن عشق به زندگی و بقا باشد، جدا از آن بیزاری از زندگی است. عشق مظهري از لطافت طبع و شناخت و میل به بهره‌وری از مظاهر مشروع طبیعت و زندگی می باشد. از غیر عاشق نشان و اثری در زندگی باقی نمی ماند. هزاران بی نام در خاک خفته ولی خیام و حافظ و بابا طاهر و مولانا، اشعار عاشقانه‌شان، عشق بر انگیز است و فردوسی عشق به میهن دوستی و آب و خاک و سعدی ادب و سیاست و کیاست را بر می انگیزند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده‌ی عالم نشان ما

## هر گلبنی که گل ندهد کمتر از گیاست

اشاره بر بهره دهی، بازدهی و مثمر بودن زندگی و گذران عمر است، آنچه که نباید به بطالت بگذرد و فانی و فنا شود و آن در خدمت به خلق و نیکی و بخشش نسبت به مردمان و در گذشتن از غیب و جرم دگران باشد. که گل زندگی این چنین است. خور و خواب تنها طریق دد است. آدم بودن و متصف به صفات و خصال انسانی اصل وجود زندگی می باشد. جدا از این مقوله شکلی از حیوان ناطق است و از عواطف و احساسات و اخلاق انسانی بی بهره و بری. درخت بی بره می باشد که بسوزاندش و از آن جز خاکستر باقی نماند.

## هر گلی بوئی دارد

زمانی عنوان کنند که هدیه ای ناچیز به کسی بدهند و گیرنده بخواهد کرامت طرف را گرامی بدارد. در رابطه با دوستان هم چنین باشد چه هر دوستی صفت و خصلت مربوط به خودش را دارد، همچنانکه نسبت به انواع اشعار از شاعران چنین بیانی شنیده می شود، چنانچه سؤال شود کدام شعر بهتر است؟ گویند:

هر گلی بوئی و هر مرغ نوایی دارد      هر سر شاخ از این باغ هوائی دارد.

هر گیاهی که به نوروز نجنبند حَظَب<sup>۱</sup> است

انسان باید در عنفوان جوانی دارای حرکت و جنب و جوش و پویائی باشد. جوانی دوران یادگیری، آموزش و کوشش است. آنکه چنین نباشد در مواجهه با مسایل بعدی زندگی برندگی و سازندگی ندارد. و چون چوب خشک هیكلی بی ثمر خواهد بود. بدون بکارگیری و استفاده از بهار جوانی و خود ساختن و پرداختن دوام و بقاء و سلامت عمر و زندگی امکان پذیر نیست، آنجاست که زندگی توام با عسرت و فلاکت خواهد بود. به جوانان ناآگاه، غافل و بی خبر باید توصیه نمود که زمان سازندگی را به بطالت نگذرانند تا فردای زندگی دچار ندامت نشوند. که پشیمانی سودی نخواهد داشت.

آدمی نیست که عاشق نشود وقت بهار

خاک را زنده کند تربیت باد بهار      خاک باشد که دلش زنده نگردد به نسیم

## هر لحظه به شکلی بت عیار در آمد

کنایه بر تلّون و رنگ به رنگ شدن افراد دارد. هر لحظه به سیری و هر روز به مسیری، آنانکه

عقیده و مرام خود را مانند لباسشان عوض می‌کنند. حالتی است برای افراد ابن‌الوقت و نان به وقت روز بخور و تابع زور و قدرت. عبد و عبید و نوکر بودن اینان قاعده و ضابطه‌ای برای کار و حرکت و نمود خود ندارند، با باد حرکت می‌کنند و از انگشت نمای خلق شدن هم بیمی و هراسی و باکی ندارند، اغلب خواهان زبان زد شدن، مطرح بودن به هر شکلی که میسر شود می‌باشند و بیشتر صاحبان عقده‌های حقارت‌اند. کسانی را شامل می‌شود که به هر محفل و مجلسی سر می‌زنند. هر جا لفظی و کلامی در خور به کار می‌برند و باور دارند که مردم را فریب داده و جا زده‌اند و کسی هم با آنها مطلبی ندارد، سخنی که نفی و رد آنها را حکایت نماید.

#### هر مرغی انجیر تر نمی‌خورد

مثل، مرغی که انجیر می‌خورد نوکش کج است. یا،

کار هر بز نیست خرمن کوفتن      گاو نر می‌خواهد و مرد کهن

اشاره بر آنکه هر کاری از عهده همه کس بر نمی‌آید. کار را باید به کاردان سپرد. مصیبت زمانی است که کارهای کوچک را به افراد بزرگ و کارهای بزرگ را به افراد کوچک بسپارند، افراد بزرگ به کارهای کوچک رغبت نکنند و افراد کوچک از عهده کارهای بزرگ بر نیایند و فروپاشی از اینجا و چنین احوالی صورت پذیرد. به طنز به کسی گویند که کاری را شروع کرده و خرابکاری نموده باشند. آنکه سنگ بزرگ بر می‌دارد و از زدن آن عاجز می‌شود. در هر کاری خلاف قاعده و ضابطه عمل کردن است.

#### هر مس که به کیمیا رسد زر گردد

مس وجود باید به کیمیای تعلیم استاد برسد که تا نرسد ساخته و فرهیخته نگردد.

هیچکس از پیش خود چیزی نشد      هیچ آهن خنجر تیزی نشد  
هیچ حلوانی نشد استاد کار      تا که شاگرد شکرریزی نشد

#### هر میمون که زشت تر است اطوار و نازش بیشتر است

یا، میمونه هر چه زشت‌تر، بازیش بیشتر. اشاره بر وضع حال و کار و نمود فکری بی‌مایه و میمون صفت است که با حرکات زشت و ناموزون و موهن خود می‌خواهند توجه دیگران را جلب نموده و خود را مطرح سازد و زیانزد باشند. بزگر از سرچشمه آب می‌خورد. خیلی خوش سر و براست، جلو آینه هم می‌نشیند. خیلی خوش نفس است جلو باد هم می‌ایستد.

خیلی زیبا و خوش قد و قامت است جلو عروس هم می رقصد.

### هر نخوری یک بخور به دنبال دارد

اشاره بر مال و ثروت دنیا است که چون از خسیس باقی بماند، یا دزد به یک جا ببرد و یا خواجه به تفاریق بخورد. نه خود خورد نه کس دهد، گنده کند به سگ دهد. مالی که به خست جمع کنند و به عسرت نگاهدارند و به حسرت بگذارند و بروند. آنچه برای میراث خوار باد آورده است و لاجرم بادش ببرد.

### هر نشیبی را فرازی در پی است

یا هر فرازی را نشیبی در پی است، هر عسری را یسری و هر شادی را غمی، هر تنگی معیشتی را رفاهی و هر شکستی را پیروزی در پی باشد. به افرادی باید گفت که از یک پیروزی خود را نمی شناسند و به قول معروف خود را گم می کنند و از خوشحالی در پوست خود نمی گنجند و از یک شکست خود را می بازند و منفعل و افسرده می شوند. از یک مویز طبشان گرم و با یک غوره سرد می شود. برای مواجهه و مقابله با رویدادهای زندگی از خوب و بد و زشت و زیبا باید شناخت و معرفت و قدرت و توان تحلیل صحیح و علمی داشت تا از انفعال، طغیان و گمراهی در امان و برکنار بود.

### هر نوشته به یک بار خواندن می‌آرزد

بدان سبب که نوشته آموزنده است، چه مشوق و مهیج و چه باز دارند و منهی باشد. نوشته‌های مستهجن و زشت را باید خواند. نوشته‌ها ثمره کار و فعالیت و تجربه‌های دیگران طی قرون متمادی می‌باشد. لذا در هر کیفیت و ماهیت که باشد علمی یا هنری، تاریخی و یا ادبی و فلسفی آموزنده و انسان‌ساز است. بیهقی گوید، اگر این کتاب دراز شود و خوانندگان را از خواندن آن ملالت افزاید، طمع دارم به فضل ایشان که مرا از مبرمان<sup>۱</sup> بشمارند که هیچ چیز نیست که به خواندن نیرزد

### هر هفت کردن

آرایش کامل و هفت قلم زنان را گویند که عبارت بود از رنگ و حنا، سرخاب و سفید آب، سرمه و وسمه و زرک و غالبه، که برای عروسان لازم بود و به کار گرفته می‌شد. زمانی که

بخواهند کامل عیار بودن کاری را در آرایش و پیرایش عنوان کنند گویند، هفت قلم تمام است. یا هر هفت را کرده. و یا کسی حشو و زائد قائل شود و ظاهر کار را بیاراید و به ماهیت بی توجه باشد، ظاهر را بر ماهیت و باطن ترجیح دهد، چنین گویند. شاعر گوید:

خاقانیا عروس صفا را به دست فقر	هر هفت کن که هفت تنان در رسیده اند
دولت مرا صباح کنان نو عروس وار	هر هفت کرده بر دل من هشت در گشاد
یا، رخ هفت اختر اندر هفت پرده	به حسن آرایش هر هفت کرده
برون آمد ز طرف هفت پرده	به نام ایزد رخی هر هفت کرده
سحرگه این عروس هفت کرده	برون آمد به ناز از پشت پرده
شش بانوی پیر کرده هر هفت	عالم به تو دید هفت در هفت

#### هزاران نعمت و یک تندرستی

اشاره بر آنکه هزاران نعمت یک طرف و تندرستی هم طرف دیگر، که با نعمت بدون تندرستی، حسرت و افسوس را زیاد نمودن است. *الْتَّعْمَاتَانِ مَجْهُولَتَانِ، الْصِّحَّةُ وَالْأَمَانُ.*  
ایمنی و تندرستی را آدمی شکر کرد نتواند  
در جهان این دو نعمتی است بزرگ  
نعمت کسی داند که به گرفتاری مبتلا شود، و قدر عافیت کسی که به مصیبتی گرفتار آید.  
بالاترین نعمتها تندرستی می باشد.

#### هزار از بهر می خوردن بود یار یکی را بهر غم خوردن نگهدار

اشاره بر آنکه به روز فراخی و گشاده دستی همه همراهند و همدل. بر سفره گشاده همه می نشینند ولی، به نان جوین کس توجه نکند. به گاه نعمت و فراخی غمگسار و یار بسیار است ولی به روز فقر و تنگدستی کو غمگسار که همه عیب جویانند. در چنان روزهایی باید گفت،  
به غمخوارگی جز سرانگشت من نخارد کس اندر جهان پشت من  
یار خوب را روز بد باید شناخت  
این دغل دوستان که می بینی  
دوستان نانی اند، نه یاران جانی

دوست آن باشد که گیرد دست دوست	در پریشان حالی و درماندگی
دوست آن نبود که در نعمت زند	لاف دوستی و برادر خواندگی

### هزارت آفرین صد بارک الله

بیشتر برای تشویق و ترغیب کودکان به کار گرفته می شود و یا زمانی که بخواهند، جاهلی را به کار بگیرند و بیکاره‌ای را تهییج نموده آموزش دهند و قدرت سازنده به وجود آورند. ولی این عامل تشویق و ترغیب از جانب بزرگان و دست‌اندرکاران همیشه تو خالی بوده و لفظ مطلق برای فریب و گمراهی .

عطای بزرگان ایران زمین      دو تا بارک الله و یک آفرین

### هزار تا چاقو می سازد که یکیش دسته ندارد

افراد شیاد و حقه‌باز را گویند که کارشان با نیرنگ و دوز و کلک همراه است و جز فریب چیزی در چته<sup>۱</sup> ندارند. یار و آدم حقه‌بازی می باشد، یک موی راست تو تنش نیست. سقش را با دروغ برداشته‌اند. صد تا معلق یک جور می زند. کسی نمی تواند دستش را بخواند. رند و چاچولباز عجیبی است. صد تا کوزه می سازد که یک مثقال آب توشان جانمی گیرد. روباه باید بیاد پیشش شاگردی بکند و چیز یاد بگیرد.

### هزار تا دختر کور داشته باشد یکیش تو خونه نمی مونه یک روزه شوهر می دهد

کنایه بر نهایت زرنگی و جامعه‌شناسی و سامان دهی شخص می باشد، آنطور که می تواند کارها را، راست و ریس نماید و سرهم‌بندی کند. در رابطه با چاچول بازی و سرهم‌بندی کردن و گول زدن عوام و قالب کردن با پوشش عیبا هم بیان می شود. به افراد چرب زبان و پشت‌هم‌انداز هم گفته می شود آنکه از گاهی کوهی می سازد و به قول معروف آب به شیر می کند و میمون را بزک می کند و آدم نما می نماید.

### هزار شکر که یاران شهر بی گنهند

اشاره بر برداشت و قضاوت آن کسی که رنج خود و راحت یاران می طلبد و دوستان و اطرافیان را صالح می داند، خلاف کسانی که همیشه عیب را متوجه دیگران می نمایند و خود را بی‌گناه جلوه گر می سازند، آنکه همه را مقصر می داند و خود را بری از تقصیر. که نهایت نامردمی می باشد. من از چه عاشقم و رندو مست و جامه سیاه هزار شکر...

۱. ساک و کیسه برای پول و یا توتون چپق است که بند آن را بر شانه می اندازند یا حمایل می کنند.

## هزار تا کلاغ را یک سنگ بس است

کنایه از بی‌اثر بودن وجود افرادی در معرکه و یا قشون و در رابطه با برخورد و داستانی باشد. نقش سیاهی لشکر و بی‌اثر و غیر مفید بودن کارشان.

سیاهی لشکر نیاید به کار که یک مرد جنگی به از صد هزار کسانی را شامل می‌شود که در صحنه و میدان زندگی نقشی ندارند و وجودشان «لایضر و لاینفع» است؛ آنان که جرأت و توان رویارویی با مشکلات و تحمّل مصائب را ندارند و همیشه اولینی هستند که به گاه کار و حلّ مشکل از صحنه خارج می‌شوند.

## هزار تا مار خورده تا افعی شده

کنایه بر ماهیت و رفتار و کردار و کنش افراد حقّه‌باز و بیکاره می‌باشد. آنکه با نیرنگ و حقّه‌بازی زندگی می‌کند و امرار معاش می‌نماید که عیب و زشتی با خونس عجین شده و نقش اول را در روند حرکت زندگی‌اش بازی می‌نماید. در انجام کارهای زشت ورزیده است و تبخّر دارد. زیانکار بالفطره.

## هزار نکته باریکتر ز مو اینجا است

در مقام دقّت و موشکافی و کنکاش در جهت شناخت و آگاهی و تشخیص عنوان می‌شود. موضوعی در پرده ابهام است و نیاز به تأمل و تعقل دارد و شناخت و تشخیص آن کار هر کس نیست یا پس از کشف شهود گویند،

نه هر که سر نتراشد قلندری داند      نه هر که آینه سازد سکندری داند  
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست      کلاهداری و آیین و سروری داند  
هزار نکته‌ی باریکتر ز مو اینجا است

## هزار وعده خوبان یکی وفا نکند

زمانی عنوان کنند که از دوست مشفق بی‌مهری و یا تخلف وعده سرزده باشد. خوبروئی که روی پنهان کرده و از وعده خود عدول نموده باشد. در مقام گله و گله‌مندی و جلب محبّت و صاحب سخن را بر سر کار آوردن هم گفته می‌شود

مرا امید وفا داشتن ز تو خامیست      که روی خوب و وفا هر دو ضد یکدیگرند  
خوبروئی و وفا هر دو به هم گرد نیابند      روی دل از این شاهد بد مهر بگردان  
کانجا که جمال است علی‌القطع وفا نیست. یا، بی‌وفائی اتهامی است خوبرویان را.



### هزل آبت زرخ فروریزد      وز فزونیش دشمنی خیزد

اشاره بر یاوه سرائیها و بیهوده گوئی و شوخیهای آزار دهنده و سبک کننده باشد و آنچه از کلام که مایه رنجش دیگران گردد. سخنانی که بی آبروئی و سبکی و خفت و در نتیجه دشمنی به وجود آورد. شوخی های بیجا بسا که به ستیز و قتل انجامیده اند.

### هزیمت به هنگام بهتر که جنگ

زدن به مردی و جستن به مردی، چرا که بدون امکان و نیرو و توان به مبارزه برخاستن عاقلانه نیست. نیرو بیازمای آنگه به ستیز گرای. در برخورد مداوم و همیشگی زندگی هم به قول سعدی. اول مردی بیازمای و آنگه زن کن. در رو به روئی با مسایل زندگی مجموعاً وضع و امر چنین باشد. اندیشه، سنجش، سپس گفتار و کردار.

### هزیمت رفته را در پی نپویند

اشاره بر آنکه دشمن به هزیمت رفته را تعقیب نمی کنند، تأکید بر عفو و اغماض و به گاه تسلیم ترک مخاصمه و ستیز نمودن. تسلیم و دست بر سر را دست به سر نباید کرد که دور از جوانمردی و مردمی است. به افراد مغرور و خودخواه و کینه جوئی باید گفت که به گاه ضعف و تسلیم رقیب و یا دشمن، او را آزار می دهند و رشته عداوت می جنبانند. آدمیت رحم بر بیچارگان آوردن است ای فقیه اول نصیحت کن تو نفس خویش را

### هست از جهل محنت و بیداد      کس نباشد ز جهل هرگز شاد

«أعوذ بالله من فقر المكب و جوار من لأحب»: پناه می برم به خدا از فقری که مرا به ستوه آورد، و همنشین و همدم و همسایه ای که دوستش نداشته باشم. فقر مکب همان جهل باشد که انسان را به ستوه می آورد و بر زمین می زند و اوج آن جهل مرکب است. گویند، نادان اگر بخواهد دوستی هم بکند زیان می رساند، چون شناخت تحلیل و اعمال ندارد. ز نادان گر رسد سودی زیان است. و دشمنی دانا را بهتر از دوستی نادان شناسند.

دشمن دانا که غم جان بود      بهتر از آن دوست که نادان بود  
چون دوستی او بسان دوستی خاله خر سه باشد.

### هست با ابله سخن گفتن جنون

مثل، جواب ابلهان خاموشی است. پاسخ بیهوده گوئی و یاوه سرائی ابله سکون است و سکوت. سکون از این نظر که مهملات او آرامش عاقل را به هم می زند، لذا حفظ آرامش و

توان در این رابطه خود موهبتی بزرگ است.

گفت نقشت همه کز است چرا  
عیب نقاش می‌کنی هشدار  
تو ز من راه راست رفتن خواه

ابلهی دید اشتری به چرا  
گفت اشتر که اندر این پیکار  
بر کز و عیب من مکن تو نگاه  
ایراد گرفتن او هم این چنین باشد

هست تنهائی به از یاران بد

مثل،

گر چه پاکی تو را پلید کند  
پاره‌ای ابر ناپدید کند

با بدان کم‌نشین که صحبت بد  
آفتابی بدان بزرگی را

یا،

خوپذیر است نفس انسانی

با بدان کم‌نشین که بد مانی

تأکید و توصیه بر دوری از بدان به ویژه اگر در سلک یاران باشد. چه، یار بد از مار بد بدتر بود  
مار بد بر جان زند، یار بد بر جان و بر ایمان زند. عوام گویند، یار خوب را هم روز بد باید  
شناخت.

کاین خورد بر تن و آن خورد به جگر

هست تیغ زبان ز تیغ بتر

اشاره بر خودداری از هتاکی و بد زبانی و دشنام‌گوئی باشد و به گاه ناراحتی تیغ زبان بر  
کشیدن و ناسزاگفتن، که زخم شمشیر التیام پذیر باشد و زخم زبان هرگز اصلاح نگردد.

ز بامی که برخاست مشکل نشیند  
چه سازم به جاری که در دل نشیند

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی  
خلد گر به پا خاری آسان بر آرم

هست در وحدت فراهم‌تر خیال

«يَدَ اللّٰهَ الْجَمَاعَةِ». دست خدا و قدرت با جماعت است و یاران یک دل نیروئی مطمئن و باز  
دارنده باشند مر دشمن را. تنها، در فکر و عمل تنهاست و از تنهاکاری ساخته نیست، آنچنانکه  
زندگی در تنهائی با تلخکامی باشد. گویند.

دلا خوکن به تنهائی<sup>۱</sup> که از تنها بلا خیزد سعادت آن کسی دارد که از تنها بپرهیزد

### هست زیر فلک گردنده قانع آزاده و طامع<sup>۱</sup> بنده

طمع آبروی تو قَر بریخت برای جوی دامن دُر بریخت

اشاره بر مرارت و سختی معیشت برای زراندوزان طمع کار و آزمند دارد که عمر خود را جهت جمع مال و ذخیره آن و برای نگاهداری آن چون بنده به پاسداری بگذرانند و به بطالت تلف نمایند.

طمع آرد به مردم رنگ زردی طمع را سر ببر گر مرد مردی

### هست سرمایه احراق جهانی شوری

(بد اندک مشمخوار که بسیار شود...) اشاره بر آنکه همه چیز از صفر و از اندک شروع شود. خرابیها، نابسامانیها، طغیانها و انقلابها، همه از اندک شروع می‌شوند و به سیلابی بر باد دهنده مبدل می‌گردند. همانطور که آتش سوزیهای بزرگ با جرعه‌ای شعله‌ور می‌گردند. نزاع بزرگ را هزل و شوخی بی‌جا و دشنامی و جنگی مخرب و بر باد ده و دنیاگیر را کج فکری و اشتباهی. باید جلو نابسامانیها و خرابیها را از ابتدا و آن زمان که اندکند به تدبیر گرفت، که قطره قطره سیلی شود و ذره ذره خیلی.

گرفتم سهل سوز عشق را اول ندانستم که صد دریای آتش از شراری می‌شود پیدا

### هست فرجام کسان پیدا هم از آغاز کار

اشاره بر آنکه با توجه به کیفیت شروع و امکان و آگاهی و تمهید وسیله و سمت‌گیری مناسب از ابتدا هر کاری پایان آن را می‌توان تشخیص داد. توفیق و یا شکست عاملان و کسان که مجری و سازنده‌اند در چنین روندی از ابتدا نمایان و مشخص است. همچنانکه بود ممتاز نخل از نار بن پیش از ثمر.

### هست نیک و بد عالم همه پوست آنچه مغز است در او نام نکوست

اشاره بر احوال ظاهر فریبان و ریاکاران متظاهر به نیکوکاری و مردم‌داری که فقط به ظاهر توجه دارند و نه آنچه نام نیکو را سبب می‌گردد. پوسته فریبنده را منظور دارند نه مغز و هسته سازنده و بالنده را. به به‌به و چه‌چه این و آن به ویژه ابن‌الوقتها و بادمجان دور قاب چینها دلخوشند که حالی دیگر و هوایی دیگر دارد، دلسته‌اند به ظواهر و آنچه سبب دل بستگی می‌باشد از مال و منال و زر و زیور، نه توجه به آنکه، نام نیکو و فرزند نیکو خصال مایه و اصل

و بقاء زندگی را در بر دارند.

هست هر جفتی ز عالم جفت خواه      راست همچون کهربا و برگ کاه

اشاره بر میل و جاذبه و تنازع بقا و لزوم جفت‌خواهی و تکثیر و توالد و تناسل است به جهت بقاء نسل و گریز از درویشی و رهبانیت به معنای ترک دنیا و با زندگی بیگانه و به وظایف فردی و اجتماعی خود بی‌توجه و بی‌اعتنا بودن. اصل برای بقاء که در سرشت و نهاد هر فرد و هر موجودی به ودیعت نهاده شده است. آنکه وظایف فردی و اجتماعی خود را شناسد و یا به آنها پای‌بند نباشد حالت انگل و طفیلی برای جامعه دارد و ارزش انسانی و مفهوم آدمیت از او سلب می‌گردد.

هستی مستی می‌آورد

اشاره بر آنکه توجه به زیباییها و استفاده از مواهب طبیعت و زندگی. شادابی، سرشار بودن و مست باده عشق زندگی شدن است، زمین از وجود چنین باده‌ای مست می‌شود چه رسد به آدمی خاقانی گوید،

مست است زمین زیرا خوردست به جای می      در کاس سر هرمرز خون دل نوشروان  
زندگی زیباست و بشر عاقل باید سرمست از این زیباییها باشد وگرنه حیوانیست ناطق و بلکه  
پست‌تر.

زانکه هستی سخت مستی آورد      عقل از سر شرم از دل می‌برد  
صد هزاران قرن پیشین را همین      مستی هستی بزد ره در کمین

هست شش حرف آنکه یکسر نیست در ترکی زبان

ای که هستی اندر آیین عجم دانای فرس

گر نمی‌دانی بگویم با تو تعدادش که هست

حا و خا و و ذال و ضاد و عین و آنکه فای فرس

یا،

هشت حرف است آنکه اندر فارسی ناید همی      تا نیاموزی نباشی اندر این معنی معاف  
بشنو از من تا کدام است آن حروف و یادگیر      ثا و حا و ضاد و طا و ظا و عین و قاف  
چار دیگر خاص باشد در زبان فارسی      بر شمارم بر تو یک‌یک، پ و چ و ژ و گاف

## هشتش گرو نه بودن: یا شش او گرو بش بودن

کنایه از همیشه محتاج و مقروض بودن و به جایی نرسیدن و دست پیش این و آن به قرض دراز داشتن. معمولاً آدمهای ولخرج و آنهایی که حساب دخل و خرج خودشان را ندارند، اینچنین اند. مآلاً کسانی را که درآمد کافی ندارند هم شامل می‌شود.

بر احوال آن مرد باید گریست      که دخلش بود نوزده خرج بیست

## هشیار را خطاست به مست خراب بحث

دانای هشیار را با نادان مخمور چکار که آن غم نادان خورد و این به نادانی خود چرد مراد مانعة‌الجمع بودن اضداد و نقیضین است. بیماری و سلامت، مستی و هشیاری، دانش و جهل، زشتی و زیبایی.

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت      مست گفتا جانم این پیراهن است افسار نیست  
گفت مستی زان سبب افتان و خزان میروی      گفت مستی را نباشد عیب ره هموار نیست  
گفت باید تا تو را در محضر قاضی برم      گفت قاضی مست باشد اینچنین خمار نیست  
گفت مستی زان سبب از سر در افتادت کلاه      گفت در سر عقل باید بی‌کلاهی عار نیست.

بعضی مست و خراب بودن را توجیه می‌کنند و می‌گویند:

ز هشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد      دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد.  
یا،

عاقل مباش تا غم دیوانگان خوری      دیوانه باش تا غم تو عاقلان خورند.  
مراد از دیوانگی همان مست و خراب بودن است.

## هفتاد زلت از نظر خلق در حجاب      بهتر ز طاعتی که ز روی ریا کنیم

گناه کردن پنهان بهتر از عبادت فاش. اشاره بر تظاهر به دین و ریاکاری و مردم فریبی دارد. در عرف و دین ریا همچون زنا از گناهان کبیره است. به بعضی تسبیح به دستان ریاکاری باید گفت که پینه به پیشانی می‌اندازند و حرام و حلال و مباح و مکروه برای آنها فرقی ندارد و به هر منکری در زیر پرده و سقف این ظاهر دینی دست می‌اندازند، گرانفروشی و احتکار و دلالی و واسطه‌گی مباح روزانه آنها می‌باشد. در چنین احوالی وای بر آنکه انگشت اشاره به طرف آنها دراز شود که کفر و الحاد و بی‌دینی فحش و ناله و نفرین را نثار اشاره‌کننده بیچاره نمایند.

## هفت خانه به یک دیگ محتاج شدن

کنایه از نهایت فقر و فاقه یک قوم و ملت است، در قحطیهای بزرگ گذشته و پس از بیرون آمدن از جنگها و به گاه ترمیم ویرانیها وضع چنین می‌بوده. زمانی مال و منال و مایملک و حتی بعضی فرزندان خود را برای یک وعده نان می‌فروختند. اشاره بر استیصال بیش از حد دارد.

چنان قحط سالی اندر دمشق      که یاران فراموش کردند عشق  
چنان آسمان بر زمین شد بخیل      که لب تر نکردند زرع و نخیل

## هفت خم خسروی داشتند

مربوط به خسرو پرویز پادشاه عیاش مورد نظر نظامی گنجوی می‌باشد، ثروتی که اتکاء به آن باعث عیاشی بیش از حد فرزندش و سقوط سلسله ساسانی شد. کنایه بر داشتن نقدینه و ثروت و جواهر بسیار باشد، گویند فلانی مار روی خم خسروی‌اش خوابیده، پولش با پارو بالا می‌رود، اغلب پدران به همسران و لخرج و یا فرزندان زیاده طلب خود می‌گویند. «بابا خم خسروی که ندارم».

## هفت شهر عشق را عطار اگشت      ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

در رابطه با رکود و کم‌کاری و توقف از حرکت، باز ایستادن و کندی کار. به ویژه واپس‌گرایی حکومتها و مانع شدن از پیشرفت به سوی ترقی و تکامل عنوان می‌شود. زمانی که بخواهند سستی و رخوت خود و حرکت و پیشرفت دیگری را در کار و توفیق او را زیر سؤال قرار دهند و توجیه نمایند.

## هفت قران در میان

زمانی که مطلبی و یا حرکتی را مطرح می‌نمایند و بخواهند که شنونده شک و تردید در دل راه ندهد و به دروغ گمان نبرد و طرف را انسانی درستکار بداند بیان کنند، و یا بخواهند درباره زیبایی و یا موفقیت فردی موفق سخن به میان آورند که طرف از زهر چشم بری باشد هم عنوان می‌شود.

### هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ<sup>۱</sup> وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که عالم‌اند و می‌دانند با جاهلان یکسانند. مثل، «هَلْ يَسْتَوِي<sup>۲</sup> الْأَعْمَى والبصير. همچنانکه نابینا و بینا یکسان نیستند و از دنیا و زیباییهای آن به یکسان شناخت و برداشت ندارند.

نیست دانا برابر نادان  
این مثل زد خدای در قران  
به کسانی باید گفت که خود را نخوانده ملاً می‌دانند. با نادانی و جهل در مجلس اهل علم ادّعی فضل می‌کنند و خود را رسوا می‌نمایند. غافل از آنکه با جهالت ادّعی فضل نمودن اعتراف به جهل خود است.

### هل<sup>۳</sup> من مزید گفتن

اشاره بر رجز خوانی و ادّعی منیت و زیاده طلبی نمودن و برای ارباب دیگران بیش از آنچه که هست خود را بزرگ و صاحب قدرت جلوه گر ساختن است. کار آدمهای بی‌مایه و از منش انسانها عار و بری.

مست شراب صمدی با یزید  
آنکه زدی نعره هل من مزید

یا،

هزار شربت زهر ار ز دست او بخورم  
ز عشق نعره هل من مزید بر خیزد  
یا، هل من مزید گوید هر دم جحیم وار  
خواهد ز جسم دشمن او هر زمان مزید

### هل جزاء الاحسان<sup>۴</sup> الا الاحسان

آیا جزای احسان و نیکی غیر از احسان باید باشد. به زشت سیرتان خیانتکار که نان دوست بر سفره او می‌خورند و خیانت می‌کنند، نیکی را سزا بدی می‌دهند باید گفت که نیکی را جز با نیکی نباید پاسخ داد.

چیست نیکی را مکافات ای پسر  
لطف و احسان و ثواب معتبر

هم آتش معاویه را می‌خورد و هم نماز علی را می‌خواند

اشاره بر وضع حال آن کسی است که با دشمن دوست همنشین و جلیس است در رفتار و معاشرتهای او ضابطه و قاعده‌ای وجود ندارد، هر جایی است، به لقمه چرب تر بهتر جذب

۲. سوره ۶ آیه ۵۰.  
۴. آیه شریفه ۶۰ سوره ۵۵.

۱. قرآن شریف سوره ۳۹، آیه ۱۲.  
۳. از آیه شریفه ۲۹ سوره ۵۰.

می‌شود و از روی ریا به خانه دوست هم می‌رود و اظهار ارادت می‌کند، حال آنکه شامش را بر سفره دشمن دوست خورده و مآلاً از این دوست بدگوئی هم نموده است. از تمأینه نماز علی (ع) و شام چرب معاویه استفاده نمودن. به هر سازی رقصیدن و ابن‌الوقت بودن. هر لحظه به شکلی بت عیار در آید.

#### هم آشیان نشود شیر شرز به روباه

زمانی گویند که انسانی دارای شرف مردمی، بلند مرتبه و با اخلاق و عواطف خاصّ بری از بدیها و زشتیها و پلیدیها را بخواهند با حيله و نیرنگ و فریب و ریا به کجراهه بکشانند، خوار و زبون نمایند، شرف و مردمی را از او بگیرند مثله‌اش کنند و به دورش بیندازند.

#### همان آبست اگر کوبی هزاران بار در هاون

آب در هاون کوبیدن یا ساییدن کنایه از کار عبث و بیهوده نمودن باشد. فلان کس با این کارش آب در هاون بکوبد و سرمه و توتیای چشم بنماید تا بینائی پیدا کند و هرز نرود و بیهوده ندود. کاری که نتیجه‌ای مفید و مثبت به بار نمی‌آورد، وقت تلف می‌کند و عمر بر باد می‌دهد. بیهوده هده نشود و اگر عمر تلف نمائی و انسان نمائی را جان به جانش بکنی، همان آس است و همان کاسه. خر همان خر است و پالانش عوض شده، و آدم نمی‌شود.

#### همانکه تنها به داور شده

مثل، تنها به قاضی رفته خوشحال بر می‌گردد. چرا که در غیاب مدّعی قضاوت یک طرفه صورت می‌گیرد و حق فرد غایب ضایع می‌شود. افراد بی‌منطق و اغلب زرنگ می‌کوشند در برخوردشان با دیگران و قضایا از چنین روشی استفاده نمایند، اینان کسانی هستند که برای بد نام کردن، متهم نمودن و گناهکار جلوه دادن دیگری مایلند تنها به قاضی بروند و با دیگران تنها بنشینند. در این رابطه از گوش موش دیوار هم هراس دارند و ملاحظه می‌کنند.

همانکه تنها به داور شده      به پیروزی خود دلاور شده.

#### همان قدر که آدم بد هست، آدم خوب هم هست

جواب کسی باشد که فردی به او بدی کرده، کار نیکش را به بدی پاسخ داده، حال همه را بد می‌بیند و به همه بد می‌گوید و خوبی و مردمی را بر باد رفته می‌داند. قضاوت‌های غلط کسانی که به محض به خطر افتادن منافعشان به دنیا و مافیها بد می‌گویند، به زمین و زمان دشنام می‌دهند. همه مردمان را ظالم و گمراه می‌دانند. حال آنکه اکثریت جامعه را خوبان تشکیل می‌دهند.



همای بر سر مرغان از آن شرف دارد      که استخوان خورد و جانور نیازارد  
 اشاره بر نیک مردمی و انسانیت است و خودداری از ستم و مردم آزاری و کین توزی و شرارت. دد صفتانی هستند که از ناراحتی و عذاب دیگران لذت می‌برند و شاد می‌شوند، همه چیز را برای خود و همه کس را در خدمت خود می‌خواهند. بدون توجه به نظریه غالب که شاعر بدان استناد می‌نماید و می‌گوید،

می‌بخور منبر بسوزان، آتش اندر خانه زن      ساکن میخانه باش و مردم آزاری مکن

هم بلاهوتش خورده و هم بنا سوتش

مثل، حَسْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. زمانیکه که بخواهند با یک تیر دو نشان بزنند ولی هر دو به هدف نخورند و هدر بروند. کسی بخواهد با یک حرکت هم به دیدن یار برود و هم به زیارت شاه عبدالعظیم و از هر دو بی‌فیض بماند. حال و مقال آدمهای زرنگ است آنهایی که همیشه ته کفششان سوراخ است از آب و خاک توی کفش گل آلود دارند و به رنج و عذابند.

همّت از تو قوّت از خدا

مثل، از تو حرکت، از خدا برکت، تنها قوّت داشتن کافی نیست، چه بسیار قدرتها و قوتها که عاطل و باطل می‌مانند و هدر می‌روند و اثری از آنها به جای نمی‌ماند و یا در مسیری غیر مفید به جریان می‌افتند. همّت با قدرت و توکل سه عامل سازنده‌اند و دارنده آنها فردی موفق خواهد بود.

همّت بلنددار که مردان روزگار      از همّت بلند به جایی رسیده‌اند

یا،

همّت اگر سلسله جنبان شود      مور تواند که سلیمان شود.

همّت عالی ز فلک بگذرد      مرد به همّت ز ملک بگذرد

اهل همّت رازنا همواری گردون چه باک... سیر انجم را چه غم کاندز زمین جوی و جراست،

هر بلندی که در جهان والاست      همّت آدمی از آن بالاست

همچنین آید پسر چون همچنان باشد پدر

«وَلَدَ الصِّدِّيقِ سِرَّابِيَه». و نیز گفته‌اند فرزند مظهر افکار و اخلاق خانواده است. دامان مادر و زانوی پدر به شخصیت طفل تا پنج سالگی و با گذشتن از فصل چیه و چراها شکل می‌دهد و جامعه و مدرسه و معلّم آن را کامل می‌نمایند. لذا باید گفت که پسر پا جای پای پدر می‌گذارد،

همچنانکه دختر سخت مقلد و دنباله رو مادر است. پسر اول به ویژه الگوئی از رفتار و کردار و خلق و خوی پدر است. از قدیم می‌گفتند فرزند اول را خوب تربیت بکنید و فکر خود را از کج رفتاری و کژی سایر فرزندان راحت نمائید که آنان دنباله‌رو و مقلد اولی می‌باشند. به کسانی باید گفت که اگر فرزند و یا فرزندان‌شان گمراه شدند و به کجراه افتادند. گناه را به گردن دیگران از جمله همسایه و معاشر و نیز محیط می‌اندازند و خود را راحت، تبرئه می‌نمایند.

پسر کو ندارد نشان از پدر      تو بیگانه خوانش نخوانش پسر

هم چوب را خورد و هم پیاز را و هم جریمه را پرداخت

کسی که عمل خلافی مرتکب شده و او را پذیرش یکی از سه نوع مجازات مخیر می‌کنند و او می‌خواهد با زرنگی از زیر مجازات‌ها فرار کند و شانه خالی نماید، ولی هر سه مجازات در حق ادا اعمال می‌شود. شاگرد مدرسه‌ای که دیر و با تأخیر به مدرسه رسیده است و می‌تواند با مراجعه به ناظم مدرسه با کسر نمره انضباط به کلاس برود، خود را مخفی می‌کند ولی گرفتار می‌شود. هم نمره انضباطش کسر می‌شود، هم از کلاس و امتحان باز می‌ماند و بالاخره از چک و سیلی ناظم هم مصون نمی‌ماند.

همچو دیده به سوی خویش مبین      خویش را از دگران بیش مبین

مثل، خودپسندی جان من برهان نادانی بود، یا، خودپسند پشت در است. اشاره بر ذم و نهی خودپرستی و خودخواهی و خود را از دگران برتر دیدن دارد که روش جاهلان باشد. آنکه نادان است و از جهل خود بی‌خبر «آنکس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالذهر بماند» آنانکه سلام و تکریم از دیگران توقع دارند، در رابطه با جاه و شخصیتی که ندارند. از مردمک چشم ببااید همه آموخت      دیدن همه کس را و ندیدن همه خود را

همچو شتر مرغ بودن

کنایه از خود را نشناختن و به کارائی و وظیفه خود واقف نبودن و در برخورد با مسایل اجتماعی تعهد و مسئولیتی را پذیرا نبودن است. به شتر مرغ گفتند، پیر گفت شترم، گفتند بار بردار، گفت، مرغم. حال آدمهای بهانه‌جو و بهره‌ور از موقعیتهای ناسالم، آنچه که نباید.

هم حلوای مرده‌ها می‌باشد و هم خورش زنده‌ها

مثل گوسفند قربانی که هم به گاه عزا قربانی می‌شود و هم به هنگام عروسی. آنکه در روابط

اجتماعی در دو روند مشابه زیان و ضرر می‌بیند، به او ظلم و ستم روا می‌شود و هر دو عامل هم خود را محق و مجاز می‌دانند.

#### هم خدا را می‌خواهد و هم خرما را

زمانی عنوان کنند که فردی بخواهد از دو سو در یک حرکت و اقدام سود ببرد. دو مسمّر نامتجانس و غیر همراه. دنیادار مردم آزاری که بخواهد در آخرت هم به جرگه ثوابکاران بپیوندد. هم پاسبان بودن و هم با دزد شریک شدن. در مدرسه درس نخواندن و قبول شدن. هم فال و هم تماشا. متلّون بودن و ابن‌الوقت. هم می‌خواهد حرف پدر و مادر را نشنود و هم او را دوست داشته باشد. هم می‌خواهد در خارج از خانه با دوستان باشد و هزینه نماید و هم فرزندان خوب و خانواده‌ای مرّقه داشته باشد. شتر، گاو پلنگ.

#### همدلی از همزبانی بهتر است

کنایه بر پرهیز از دورویی و دغلکاری و تنها به زبان و حرف همراه بودن است. به زبان نوعی و در عمل به روشی دیگر در حرف دوست و در عمل دشمن. افراد دورو و ریاکار را شامل می‌شود که از این در رانده و به آن در مانده خسرالدنیا و الاخره. به ظاهر همراه و در باطن گمراه.

#### همراه است اوّل و سپس راه

اشاره بر انتخاب همسفر خوب و موافق دارد و سپس عزیمت نمودن که همراه خوب و یاری موافق در سفر از رنج سفر می‌کاهد و به آرامش و اطمینان خاطر برای سلامت و رسیدن به مقصود می‌افزاید. قدر مرد در سفر پدید آید. یار خوب را روز بد باید شناخت. سفرهای دور و دراز روزهای سخت و بد دارد. همراه کسی باش که همپای تو باشد.

#### هم زیارت است و سیاحت و هم تجارت

زمانی که برآید به یک کرشمه سه کار عنوان کنند. آنگاه که یک کلام با دو منظور و بیشتر بیان شود. صدقه و کمکی که هم جنبه دینی داشته باشد و هم بدون اعتقاد کامل به اینکه قیامتی هست و به اضافه نماز روزه و اینکه اگر فردا خبری بود او هم از جمله نیکان و رهروان بهشت باشد و هم تظاهر و ریا و مردم فریبی برای کسب موقیّت شغلی و استحکام آن، بین مردمی که به ظاهر قضاوت می‌کنند. امروزه وضع، کثیری از مردمی که به زیارت خانه خدا و برای چندمین بار می‌روند چنین است. در طواف خانه خدا دلشان و حواسشان گرد مغازه‌های لوکس

و لوازم فروشی دور می‌زند و آن شعر معروف ناصر خسرو قبادیانی که دکتر شریعتی هم در کتاب حج خود شاهد و مصداق آورده درباره‌شان صدق می‌کند.

### همسایه‌ایم و خانه‌ی هم را ندیده‌ایم

کنایه از نهایت دوری و جدائی قلبی از یکدیگر و بسا بیزاری و تنفر. حال آنکه باید حال همسایه را از همسایه پرسید. و کیفیت حال دوست را از دوست. عرب گوید، أَلْجَارُ ثُمَّ أَلْدَّارُ اشاره بر آنکه به هنگام تهیه مسکن اول همسایه را ببین و بشناس بعد اقدام بکن که، همسایه بد مباد کس را. ولی در مجموع که همسایه برادر نمی‌شود.

تا ندانی که کیست همسایه      به عمارت تلف مکن مایه

مردمی آزموده باید وراد      که به نزدیکشان کنی بنیاد

و نیز گفته‌اند: همسایه نزدیک به از برادر دور. یا، همسایه نیک در جهان فضل خداست. زنی تنبل چنین گوید، همسایه‌ها یاری کنید، تا من شوهرداری کنم.

### هم شام کوفه دیدم و هم صبح کربلا

کنایه از نهایت جور و ستم را متحمل شدن و بردباری نمودن است. زمانی عنوان کنند که مطالب در مقام تهدید و تنبیه گفته شود و آنجا که دلجوئی و تسلی هم بی‌مورد و صوری و بیجا باشد، بدان معنی که این دلجوئی تو هم کارساز نیست. ما صدمه و مکافات بسیار کشیده‌ایم. به ویژه آنجا که هدف اغفال و منت هم در کار باشد.

برو این دام بر مرغی دگر نه      که عنقا را بلند است آشیانه

### هم قیمت و هم منت

کار کسانی که در معاشرت و معامله هم سود کامل خود را منظور دارند و هم منت محبت و یاوری بر طرف می‌گذارند. هم پول کامل و قیمت بالا گرفته و هم منت می‌نهد. آنکه هم جریمه را پرداخت نمود و هم منت فردی را که می‌گوید، اگر من نبودم چها و فلان می‌شد بر خود هموار نموده است. هم چوب را خورده و هم تره را و هم منت را متحمل شده است. کاسبی که قیمت حداکثر برای جنسی مرغوب گرفته، منت نهاده و جنس نامرغوب هم تحویل داده است.

### همکار، همکار را دشمن است

مثل، مهمان، مهمان را نمی‌تواند ببیند و زمانی که ناخوانده باشند، صاحبخانه هر دو را. تکیه کلام به همکار بد لعنت بسیار مصطلح است به ویژه زمانی که از کسی حرکتی بد سر بزنند و

دیگری به او تاسی نماید. و به طنز گویند: همکار، همکار را نمی تواند ببیند و بیکار هیچکدام را، گویند، در اصفهان خیاطی بدعق و بداخلاق بود که همسایگان خنده او را ندیده بودند، از قضا روزی او را خندان یافتند، یکی از آنان سبب پرسید، خیاط پاسخ داد که در نجف آباد خیاطی مرده است. حال آنکه بین اصفهان و نجف آباد چندین کیلومتر راه است و کارشان به هم غیر مربوط.

### هم لحاف است و هم تشک

کنایه بر چاقی و فربهی، به ویژه چاق و چله بودن علیا مخدره باشد. مصیبت آنجائی شروع می شود که به سبب چاقی بازو و تنگی جا آقا از تخت به زیر افتد و دستش صدمه ببیند، فردا دوستان در محل کار چها که نخواهند کرد و چه چیزها که نخواهند گفت لحاف و تشکی که هم از لحاظ جا مزاحم است و هم با خرناس و ایجاد و سر و صدا و بیدار نمودن لحظه به لحظه آقا.

### هم می ترسم و هم می ترسانم

وضع حال و کار کسانی باشد که چون می ترسند جبهه می گیرند و حرکاتی از خود بروز می دهند که اطرافیان و یا طرف را بترسانند. شیری که می غرید و دم می جنبانید، پرسیدند چرا چنین می کنی گفت هم می ترسم و هم می ترسانم. از بدعق و بداخلاقی پرسید اسمت چیست گفت هیبت الله. گفت اسمت هیبت الله است یا می خواهی مرا بترسانی، پاسخ داد، هر دو.

### همنشین و همراه داناگزین

همنشین تو از تو به باید      تا تو را عقل و دین بیفزاید

ای فغان از یار ناجنس ای فغان. هم نشینم به بود تا من از او بهتر شوم. عوام گویند، دوگاو را که در یک طویله ببندند، هم رنگ نمی شوند ولی هم خو می شوند. تأثیر کمال همنشین و همچنین زشتی ها و بدیهای او به ویژه در اطفال نقش آفرین می باشد. گل خوشبوی حمام گوید، کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم.

همه از دست غیر می نالند      سعدی از دست خویشان فریاد

اشاره بر بدیها و آزار و اذیتهایی است که از خویشان و نزدیکان به انسان می رسد. انسان از بد کرداری و آزار دشمن گله مند نیست، چون از دشمن انتظار نیکی ندارد ولی از دوست دوستی و همیاری و مساعدت انتظار دارد.

شیشه نزدیکتر از سنگ ندارد خویشی  
هر کس به طریقی دل ما می شکند  
هر بلائی که به هر کس برسد از خویش است  
بیگانه جدا، دوست جدا می شکند  
از دوست بپرسید چرا می شکند  
بیگانه اگر می شکند حرفی نیست

همه از آدمیم ما لیکن او گرامی تر است کو داناست

به نطق آدمی بهتر است از دواب  
دواب از تو به گر نگوئی صواب  
گوهر آدمی دانش است و جاهل بی دانش از این جوهر محروم. زمانی عنوان کنند که جاهل  
نخوانده ملائی بخواهد در سلک اهل فضل و دانش دعوی سخنوری و فضل و ادب نماید و  
خود رسوا کند و قدر صوری خود زایل گرداند، غافل از آنکه نطق و سخن صواب و آموزنده  
نیاز به علم و دانش دارد و دانش جز در مکتب استاد و کسب فیض از محضر و تحمّل جور او  
حاصل نشود. دانائی توانائی است و جاهل ناتوان و بی درایت.

توانا بود هر که دانا بود  
به دانش دل پیر برنا بود

همه انگشت یکسان نیست بر دست

مثل، هر پنج انگشت دست یک اندازه نیستند. اشاره بر خلقت است و اینکه افراد بشر همه بر  
یک سنخ و روال خلق نشده و یکسان نیستند، حتی فرزندان یک خانواده از پسر و دختر و  
شکل و خلق و خوی، مضافاً که تحولات زندگی خانواده از، موفقیت و یا شکست، تولد و یا  
مرگ، جنگ و یا صلح، دوستی و یا دشمنی و معاشرتها با توجه به سن و سال فرزندان در آنها  
تاثیر مثبت یا منفی، سازنده و یا مخرب می گذارد. زمانی عنوان کنند که کسی از نارسائیه و  
ناهمگونیهای اطرافیان گله مند باشد و بدون توجه به علل و عوامل، از خلقت تا تربیت و  
نقش پذیری سخن بگوید و توجیه های بلاوجه بنماید. چراهای بدون جواب.

همه آن کن که گر بپرسندت  
زان توانی درست داد جواب

مثل، کاری مکن که به گاه پرسش از جواب آن عاجز باشی. یا، راهی در پیش مگیر که در ادامه  
آن درمانی و به مقصد نرسی. به هنگام اقدام چنان مکن و سمت و جهت چنان مگیر که پشیمان  
شوی و انگشت نمای خلق گردی، که پشیمانی سودی ندارد. می گفت، اگر پشیمانی شاخ داشت.  
شاخهایم به آسمان رسیده بود.

همه ترسند ز بیگانه و من از خویش می ترسم

چرا که دشمن خویش نزد من است و آن نفس من. نفس اماره که چون افسار بگسلد و فرمانروا

شود. خیر و صلاح و صواب و سعادت از بین برود. منکر جای مباح بگیرد و حرام راه بند حلال و گناه جایگزین ثواب گردد. آنجا که شیطان نفس علم طغیان بر افرازد و شخص هر منکری را مرتکب شود. **أَعْدَا عَدُوکَ نَفْسِکَ الَّتِی بَیْنَ یدَیکَ.**

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

همه کس طالب یار است چه هشیار و چه مست

مهم این است که انسان معنی عشق را بفهمد و درک نماید. باید نهادی پاک داشت و شناختی انسانی. با عشق فرهاد کوه کن می شود و مجنون آواره بیابانها و معتکف کوی دوست و همه زیباییها را در وجود لیلی می بیند،

اگر بر دیده مجنون نشینی      به غیر از خوبی لیلی نبینی

زندگی یعنی عشق به انسانها و زیباییهای خلقت و طبیعت و درک مفاهیم عاشقانه آن است.

سری که عشق ندارد کدوی بی بار است      لبی که خنده ندارد، شکاف دیوار است

عاشقی پیدا است از زاری دل      زاری نبود چنان زاری دل

همه جاش سست و مست است

به جز نان دانش که درست است. زمانی عنوان کنند که فردی بیمار همه جاش خراب باشد. از درد بنالد ولی اشتهای او خوب باشد. یا، آدمی تنبل و بیکاره که تن به کار ندهد، زحمت نکشد با تنبلی و بیکارگی روزگار بگذراند ولی سر سفره به موقع حاضر باشد، به آدمی طماع و پول دوست می گویند که در رابطه با خلق و خوی انسانی و در برخورد با مردم قاعده و ضابطه ای را پذیرا نباشد، ولی برای جذب پول و مال و ثروت حسابهای دقیقی داشته باشد. درباره اتومبیلهای کهنه و فرسوده و مستعمل هم عنوان می کنند که همه جاش از موتور و پشت موتور و اطاق خراب است ولی باک بنزین و مصرف بنزینشان حرفی ندارد. وقت کار کردن چلاق و به موقع خوردن غول چماق<sup>۱</sup>.

همه جستند، لاک پشت هم جست

مثل، شترها را نعل می کردند کبک هم پاشو بلند کرد، همه آره تو هم آره. ما را سینه نمه. خوشگل ها را به باغ می بردند میمونه گفت ما هم هستیم. میمونه هر چه زشت تره، اطوار و نازش بیشتره. اشاره بر آنکه هر کس باید ادعایش با توان و قدرت و وسع و نیروی کارش هم

آهنگی داشته باشد. لاف بیهوده مزین تا که نگردي علاّف. خيّاظها را دعوت کرده بودند پالاندوز گفت ما هم دوزنده ايم.

همه حمال عيب خويشينييم      طعنه بر عيب خويشتن چه زنيم  
 اي هنرها نهاده بر کف دست      عييبها را نهفته زير بغل  
 تا چه خواهی خريدن اي مغرور      روز درماندگی به سيم دغل  
 گوسفند همیشه عورت بز را می ديد و صدا در نمی آورد روزی که از جوی آب می پرید و  
 دنبه اش بالا رفت، بزه گفت آي ديدم.

همه چيز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر متولد نشده اند  
 اشاره بر آنکه هر کس چيزی داند و محتویات مغزی و فکری یکی با دیگری فرق دارد،  
 همچنان که دو انسان تمام عيار با هم شبیه نيستند و با توجه به گسترش و پيشرفت علم بسياری از  
 ناشناخته ها شناخته خواهد شد و مکتومات کشف خواهد گرديد و کاشفين آنها آيندگانی  
 خواهند بود که هنوز از مادر متولد نشده اند. به کسانی بايد گفت که بدون توجه به رشته های  
 مختلف علم و وسعت دانش بشری خود را کامل و آگاه می دانند. چونانکه چيزی نيست که  
 ندانند. خواجو چنين گويد،

اهل خرد گر چه در اين ره بسند      در همه چيزی نه به تنها رسند  
 هر چه در آفاق ز خير و ز شر      هر که در آفاق شناسد مگر  
 سفره حکمت نه به يک جا نهند      تحفه دانش نه به يک تن دهند  
 عقل در اين ره همه دانی ندید      او همه دانست که عقل آفرید

همه حمال عيب خويشتنيم      طعنه بر عيب ديگران چه زنيم  
 هر چه عييبها و نقص ها بيشتر ادعا و خودخواهی ها زيادتر. هنرها بر کف و دست و عييبها به زير  
 بغل. عيب ديگران را می بينيم و از عيب خود غافليم. حال آدمهای جاهل و بري از اخلاق  
 انسانی و غافل و ناآگاه می باشد. بی عيب خداست. عيب خود را کسی نمی بيند

چو عيب تن خويش داند کسی      ز عيب کسان بر نگويد بسی  
 يا، هرگز نباشدت به بد ديگران نظر      در فعل خويشتن تو اگر نيك بنگری



### همه دانند مزامیر،<sup>۱</sup> نه همچون داود

کنایه از اینکه هر کس با توجه به محیط و به اندازه فهم و درک خود می‌داند. همه گویند ولی گفته سعدی دگر است. علم هر کسی مربوط به رشته و مطالعه خود اوست. نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند همچنان که سخنوری کار هر کسی نیست و اثم را فقط انشیتین شکافت و قران را محمد(ص) آورد. به مدعیان همه‌دان هیچ ندان باید گفت.

### همه درد تن در فزون خوردن است

چرا که پر خوری باعث حرارت بیش از حد معده و تأثیر آن بر مغز و مختل نمودن کار مرکز تفکر و تأمل و تفحص می‌باشد. خواب زیاد و رخوت و سستی، حاصل پر خوری می‌باشد و توان و استقامت و کارآئی بدن را می‌کاهد.

نه چندان بخور کز دهانت بر آید      نه چندان که از ضعف جانت بر آید  
سعدی گوید، دو نفر را بشنعتی<sup>۲</sup> بگرفتند و در اطاقکی زندانی کردند و در به گل بر آوردند، پس از یک هفته که بیگناهی آنان ثابت شد، در بگشودند، آنکه چاق بود و پر خور مرده یافتند و و آنکه ضعیف و کم خور زنده.

همه درد تن در فزون خوردن است      درستیش به اندازه پروردن است

### همه درد خفاش از چشم اوست

«که بر مهر سرمایه خشم اوست» گر نبیند به روز شب پره چشم چشمه آفتاب را چه گناه. زمانی عنوان کنند که فردی خود را شناسد و به عیبهای خود و نقصهای موجود پی نبرد و در رابطه با عدم کارآئی و موفقیت دیگران را مقصر بداند و یا از گردش روزگار و حرکت چرخ و فلک شکوه و شکایت داشته و ورد زبان او چنین باشد.

ای چرخ و فلک خرابی از کینه تو است      بیدادگری عادت دیرینه تست

ای خاک اگر سینه تو بشکافند      بس گوهر قیمتی که در سینه تست

و مطالب غیر مربوط را به هم ربط دادن است و توجیه نمودن و خود را قانع کردن.

۱. به معنی سرود و ترانه. ترانه‌هایی که حضرت داود به آنها مترنم بود و مجموع آنها زیور است.

۲. کاری زشت و شنیع.

## همه دوستان را به مهر اندرون گه خشم و سختی کنند آزمون

یار خوب را روز بد باید شناخت و آن که به هنگام خشم دوست خویشتن داری نموده و متقابلاً عصبانی نشود. باید با دوستان این چنین بود و دوستان جانی. چنین اند. نه دوستان نانی و یا زبانی. اشاره بر آن که باید با یاران مهربان بود و همچنانکه از مهر و محبت آنها برخورداریم. در رابطه با قهر و ناراحتی آنان نیز خوددار باشیم و صبور. به کسانی باید گفت که از دوستان فقط یاری و محبت انتظار دارند.

همه دویدند گیوه کشها<sup>۱</sup> هم دویدند یا پالان دوزها هم دویدند

به طنز زمانی عنوان می کنند که فردی خارج از وزن و مایه، رده و دسته و شخصیت و موقع و وضع خودنمایی نماید و ادعاهائی خارج از وزن و معیارهای مربوط به خود داشته باشد. اگر همه گفتند میر تو سر بزار و بمیر. اگر همه گفتند دنبه، تو برو بنشین چُنبه<sup>۲</sup>. گویند خیاطها را والی شهر دعوت کرده بود گیوه کشها و پالان دوزان هم می دویدند، پرسیدند شما کجا می روید گفتند آخر ما هم دوزنده ایم. به کسانی باید گفت که وضع و موقع خود را نمی شناسند و تشخیص نمی دهند و ادعاهای بیجا دارند.

## همه را به یک چشم می بیند

اشاره بر عدم تشخیص و تفاوت بین نیک و بد و زشت و زیبا و آنچه انسانها بدان شاخص اند. در قضاوت بین دو نفر به ضابطه و مستند و قاعده و ممیزه ای قائل نبودن. سطحی نگریستن و یا مغرضانه حقایق و شواهد را ندیده گرفتن. آنچه حاصل، همه قضاوت های غلط بر پایه ضایع نمودن حق و دگرگون نمودن کیفیت قضیه می باشد، اظهار نظری غیر عادلانه و قضاوتی غیر منصفانه. کار افراد سودجو، بدخواه و مغرض و یا نا آگاه و غیر وارد و ابله می باشد.

## همه روشنی در تن از راستی است

اشاره بر آن که راستی سبب اطمینان و قوت قلب و محبوب القلوب بودن نزد مردمان می باشد. در وجود و ذهن راسترو و راستگو از تیرگی و وهن و ترس چیزی وجود ندارد و از انتقاد و بدگوئی و بدخواهی مردمان بر کنار می باشد و نقطه های تاریک در زندگی او وجود ندارد، آنچه سبب تاریکی و عدم اطمینان می شود، کژان و دروغگویان را دغدغه و هروله و ترس و ناامنی در پهنه زندگی شان گسترده است.

۱. تخت گیوه که از چرم و یا پارچه درست می کردند. ۲. آدم چاق و گنده و تبیل.

راستی مایه رضای خداست  
 کس ندیدم که گم شد از ره راست  
 یا، راسترو راستگو بود به یقین  
 از کژ و کاستی بریست همین  
 راستی کن که راستان رستند  
 در جهان راستان قوی دستند

#### همه شب گربه موش را به خواب می بیند

مثل، گرسنه نان خواب می بیند، برهنه تنبان. در رابطه با آدمهای پرتوقع و نیازمندی است که در زندگی سیری ندارند و به دنبال پول و مال و منال دو اسبه می تازند و با آرزوهای دور و دراز که شبها هم خوابش را می بینند خود را سرگرم می نمایند. چه خواب بازتابی از افکار روزانه و «رله Relée» آنها می باشد. اینان به امور اجتماعی و مسئولیتهای آن توجهی ندارند در عالم بی خبری و به خود مشغول بودن، منزوی و جدا از خلق خدا زنده هستند

#### همه عالم جمال و آواز است چشم کور است و گوش کر چه کنم

در رابطه با کسانی که قلب دارند و شناخت و معرفت و عاطفه ندارند، گوش دارند و حقایق را نمی شنوند، چشم دارند و به زیباییهای زندگی و گذران آن و آنچه به عنوان وظیفه دیگران بدان مشغولند و الهام دهنده است بی توجه. اینان همچون حیوانها هستند بلکه پست تر، و از دسته غافلان گمراه.

#### همه فنّ حریف بودن نه همه کاره و هیچ کاره

کنایه از زرنگ و کاردان و کارآگاه بودن و گاهی شارلاتان و از پس حریف بر آمدن و او را مرعوب کردن و شکست دادن است. آنکه فوت و فنّ کارها را می داند. کلاه سرش نمی رود. گاهی کلاه سر خاص و عام می گذارد در ضمن با هوش و وقت شناس هم هست. مایه اش از کشتی باشد و فنونی که کشتی گیر باید بداند و حریف را با آن از پای در آورد. بعضی از پهلوان پای تخت و دارای بازوبند هم بودند. اگر احساس می کردند که نوجهای در زور خانه پیشرفتی دارد و ممکن است روزی با خودش سر شاخ بشود. یکی دو فنّ را به یاد او نمی دادند که در کشتی پهلوانی آن روز به کار ببرد. مثل فوت کاسه گری که کاسه گربه شاگردی که می خواست خود مستقل کار بکند نیاموخته بود.

#### همه کارهای جهان را در است مگر مرگ را کان در دیگر است

به افراد سست عنصر و بی اراده گویند که اگر با یک مانع برخورد بکنند خود را می بازند و از کار کنار می کشند، چرا که به بن بست رسیده است، بدون توجه به اینکه راههای دیگری هم

وجود دارد و در دنیا را نبسته‌اند. اینان کسانی هستند که یاس و انفعال را در جامعه گسترش می‌دهند، جمله‌هایی مثل، بابا مگه میشه کارکرد، فایده ندارد، دیگران راه را بسته‌اند، کارها تیول عده‌ای خاص می‌باشد، باید پول آدم با پارو بالا برود تا بشود کاری را شروع نمود، ورد زبان‌شان می‌باشد. غافل از اینکه، باید دنبال کرد، افتاد و برخاست و عبرت گرفت و به کار بست که:

همه کارهای جهان عبرت است گرت مغز پرهوش و پرفکرت است.

همه کس دزد دان، کالا نگهدار      مباحش ایمن ز چشم و دست طرّار

مثل در جیبت را محکم بگیر و از دزد هم ترس. یا، قفل در خانه‌ات را محکم کن و همسایه را هم بد نام منما. بد نفس مباحش و بدگمان باش.

همه کس را جفا سخت آید از یار

اگر این یار دلبر باشد که جفاکاری خوب رویان زبان زد است. اگر نانی باشد هر گاه نانش ببری، جفا پیشه کند. یاران زبانی هم به گاه فَرَج همراهند و به وقت شدّت جدا و بسا که جفا کار هم بشوند. ولی اگر یار جانی باشد، هرگز جفا نکند و به هنگام عسر و یسر همراه باشد و اطمینان و اتّکاء. سعدی گوید

هر کس از دست غیر مینالد	سعدی از دست خویشتن فریاد
دلا یاران سه باشند ار بدانی	زبانی‌اند و نانی‌اند و جانی
به نانی نان بده از در برانش	محبت کن به باران زبانی
ولیکن یار جانی را نگهدار	به راهش جان بده گر می‌توانی
بیگانه اگر وفا کند به ز خودی جفا کار.	

همه کس عقل خود را به کمال پندار و فرزند خود را به جمال

اشاره بر خودخواهی و خودپسندی افراد باشد تا زمانی که جاهل باشند، که جاهل خود را از هر حیث به ویژه علم و کمال کامل می‌داند و از دیگران برتر. عوام می‌گویند.

پسر گر چه کور است و زین خانه دور	به چشم پدر شب چراغ است و نور
خورد گسّر چه آواز خر خنده را	بود ارغنون گوش خر بنده را
گر از بسیط زمین عقل منهدم گردد	گمان به خود نبرد هیچکس که نادانم

همه کس را دندان از ترشی کند شود و قاضی را از شیرینی

واقعیتی است واضح چه رشوه پا را از پیش رفتن باز می‌دارد، دست و قلم را به ناحق و باطل می‌گرداند، فصاحت بیان و حق‌گوئی را زایل می‌نماید و همانطور که دندان کند از حرکت باز می‌ماند و نمی‌توان با آن جوید، دندان کند هم داور و قاضی و هر حلّ و فصل‌کننده‌ای را هم از کار سالم باز می‌دارد.

همه مراد بر آید چو روزگار بر آید

کنایه از سعی و کوشش بیهوده و بی‌موقع باشد تا زمانی که وسایل کار و امکانات فراهم نباشد با گذشت روزگار مرور زمان، امکانات فراهم و مسایل حلّ و کارها سامان می‌پذیرد. زمانی که زمینه مساعد نباشد ولی به مرور زمان مساعد گردد، مراد آنکه باگذشت زمان و حرکت زندگی کارها نیکو گردد. کارها نیکو شود اما به صبر، الصبر مفتاح الفرج. بلبل بی‌دل تو عمر خواه که آخر باغ شود سبز و سرخ گل به در آید.

همه کس را خدا بکشته و مرا گندمه نان

زمانی عنوان کنند که فردی بی‌وزن و بی‌ارزش به ساحت شخصیتی برتر دست تطاول و تجاوز دراز کند، گویند، همه کس را مار می‌زند و مار خرچسنگ.<sup>۱</sup> سابقاً مازندرانها به ندرت نان می‌خوردند و خوراکی خوب آنها کته و دوشاب<sup>۲</sup> بود. مازندرانی از دوستش پرسید اگر تو شاه بشی چی می‌خوری، پاسخ داد، کته و دوشاب طرف پرسید اگر تو شاه بشی چی می‌خوری، گفت من درد بابا و ننهات را بخورم، هر چه چیز خوب بود که تو خوردی و نیز می‌گویند رستم زال با خوردن کته و برنج قوت گرفت و به جنگ دیو سپید رفت. در گذشته هم میهنان مازندرانی گندم و نان آن را خوراکی عراقیها می‌دانستند.

همه منید پس نیم من کو

در بحث و جدال و منازعه اگر یکی عقب‌نشینی بکند دعوا پایان می‌پذیرد، ولی موضوع این است که همه می‌خواهند طرف دیگر نیم من بشود و اینکار را بکنند، همه من هستند و مدعی. منازعه‌ها بدین سبب ادامه پیدا می‌کند، به کینه‌ها مبدل می‌شود و بسا که به جنایت و قتل و کشتار می‌انجامد.

۱. همان سوسک صحرائی باشد.

۲. سرکه شیره.

## همه مهری ز نادیدن بکاهد      اگر دیده نبیند دل نخواهد

اشاره بر آنکه دیده ببیند و دل بخواهد. علم و آگاهی، کار و کوشش و عشق و فرزاندگی ما را این دو گاهانه‌ها سرمنشاء هستند. بابا طاهر گوید:

اگر چشمان نکردی دیده بونی	چه ذونه دل که خوبان در کجایی
بلایی دل بلایی دل بلایی	گنه چشمان کیرن دل مبتلایی
چو بر دل چیره گردد مهر جانان	به از دوری نباشد هیچ درمان

«خواهی که به کس دل ندهی دیده ببند» این هم فرار از آنچه دیده بر دل داده است و دل می‌خواهد.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد	که هر چه دیده ببند دل کند یاد
بسازم خنجری نیش ز فولاد	زنم بر دیده تا دل گردد آزاد.
و نیز، همیشه دل بود اندر بلای چشم	

همه، نیوشه<sup>۱</sup> نادان به جنگ و فتنه و غوغاست

زمانی که بخواهند هل من مبارز طلبی، میدان داری و کینه‌توزی و جنگ طلبی جاهلی را ترسیم نمایند، چنین گویند، همانطور که همه، نیوشه دانا به نیکوئی و به صلح است. جاهل همانطور که با علم و ادب بیگانه است، برای حلّ مشکلات زندگی به ارباب دیگران و زور متوسّل می‌شود و بی‌منطقی راهگشای او می‌باشد. عقل سلیم و متانت را در زندگی جاهلان راهی نیست، به ویژه حاکمان و سردمدارانی این چنین را، که جنگهای بزرگ محلی و جهان منبث از طرز تفکر و برخورد با مسایل مملکتی و جهانی آنها می‌باشد.

## همه وقتی توان جستن جدائی      ولیکن جست نتوان آشنائی

به کسی گویند که همیشه به فکر عناد و ستیز و دشمنی می‌باشد و از دوستی و رافت و یگانگی بیگانه است، به دوست و دوستی اهمیتی نمی‌دهد، بدون توجه به آنکه دوست را به آسانی توان دشمن نمود ولی دشمن را به دوستی آوردن بس دشوار باشد، به ویژه دوست به دشمنی کشانیده را، که گفته‌اند

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد	نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد
همی تا بر آید به تدبیر کار	مدارای دشمن به از کارزار

۱. گوش فرا دادن به حرف دیگران، استراق‌سمع.

## همیشه آب در یک جوی نرود

مثل، همیشه در به یک پاشنه نمی‌گردد. اشاره بر آنکه کارها همیشه بر یک روال و یک منوال نیست،

یک سبب اگر به آسمان اندازی صد چرخ خورد تا به زمین بر گردد  
به کسی گویند که از حساب و کتاب زندگی بیگانه است و به چیزی در روند حرکت زندگی  
قائل نیست و همه چیز را بیهوده و نابه جا می‌داند و هر انسان را فعال مایشاء. غافل از آن  
که،

جهانست زیر و رو دارد	رخ زشت و نکو دارد
شب ار باگریه خو دارد	سحر بینیش خندانش.

## همیشه در سیر و گشت

زمانی که با دوست و یا عزیز از سفر برگشته برخوردار بکنند و یا به دیدن او بروند. چنین گویند.  
مفهوم آن برای او آرزوی همیشه در سفر و سیاحت و زیارت نمودن باشد. به طنز به خانمهایی  
که ددري هستند و از خانه این همسایه نزد آن یک می‌روند و ظهر که بچه‌ها می‌یابند یا غذا  
سوخته و یا آماده نشده است هم می‌گویند، یا گویند، همیشه به سیاحت.

## همیشه ما می‌دیدیم، یک بار هم تو ببین

به افراد کجرو و خطاکاری گویند که دیگران، عیب و خطاهای آنها را همیشه می‌بینند و دم بر  
نمی‌آورند و انگشت اشاره دراز نمی‌کنند ولی آنها به محض مشاهده اشتباه دوست خود زبان  
به طنزگوئی و شماتت می‌کشایند، و تیغ برنده زبان بر می‌کشند. عیب خود را نمی‌بینند ولی  
سخت عیبجوی دیگرانند و این عیب‌جوئی را پرده استتاری برای عیبهای خود می‌نمایند.

## همین دو سه روزه تا عید ماه روزه بین آنها هم روز به روزه

به طنز وضع حال و بیان وعده و وعید بدهکاری را مطرح می‌نماید که قصد پرداخت بدهی  
خود را ندارد و یا امکان پرداخت برای او موجود نیست و طلبکار را دست به سر می‌نماید.  
مثل،

بزرک نمیر بهار میاد	کمبروزه با خیار میاد
و فردا هم روز خداست.	

## همین را که زائیده‌ای بزرگ کن

مثل، همین یکی برای هر دومان بس است. به کسی گویند که کاری زشت انجام داده و یا اشتباهی از او سرزده باشد و بخواهد با حرکتی دیگر اینچنین آن را جبران و یا ترمیم و پرده‌پوشی نماید، حرکتی که خود ممکن است مزاحمتی دیگر ایجاد کند. برو اولی را جواب بده و صاف و صوفش بکن و از خیر این یکی بگذر. آن یکی برای هفت پشتمان کافی است.

## همین هلو و همین گلو

به ترکی گویند، بودور که واردور. کال است یا رسیده، خوب است یا بد، از گلو پائین میره یا نه. همین است که هست. به کسی گویند که در موردی از سهمی که به او داده‌اند، چیزی که نصیبش شده ایراد می‌گیرد و ناراضی می‌باشد. نق می‌زند و با پا پس می‌زند و با دست پیش می‌کشد. مثل،

همین آش است و همین خاله

همین آش است و همین کاسه

آش خالته، بخوری پاته، نخوری پاته. مال مال تو است و سهم سهم تو چون به خواهرزاده از همه کس نزدیکتر است.

## همین یکی را ندارم

جواب کاسبی باشد که در رابطه با جنس یا اجناسی که ندارد، به هر مشتری و به همه چنین می‌گوید و عنوان می‌کند. و خود را به اینکه دکانش خالی است از تک و دو نمی‌اندازد. و نیز حال کسی است که در سلک اهل علم خود را جازده باشد و هر سوالی که از او بشود با مجامله و تعارف بگوید، این مطلب را فراموش کرده‌ام، ای لعنت بر کم حواسی و فراموشی و اگر چند سالی هم نه چندان از آن گذشته باشد. پای پیری را به میان می‌کشد. پدر پیری بسوزد که حواس برای آدم باقی نمی‌گذارد.

## هند جگر خواره

یا، مثل هند جگر خواره می‌باشد. هند جگر خواره، همسر ابوسفیان و مادر معاویه می‌باشد که در جنگ احد بین رسول اکرم (ص) و کفار قریش جگر حمزه سیدالشهدا عم پیغمبر را که در جنگ شهید شده بود به دندان گرفت و جوید و او را «آکله الاکباد» لقب دادند. معمولاً مادران به دختران بهانه گیر و بد اخلاق خود به گاه عصبانیت چنین می‌گویند. کنایه از آنکه حوصله‌ام



سر رفت و جگرم از کار افتاد و دیگر تاب تحمّل ندارم. اشاره بر تأثیر نامطلوب غرولند روی سلسله اعصاب و قلب و جگر می باشد.

### هندوانه زیر بغل کسی نهادن

کنایه از تهییج و ترغیب نمودن و گول زدن کسی برای شروع به کاری و یا در پیش گرفتن راهی صعب باشد، خر نمودن و به قول معروف به غضب بارک الله گرفتار نمودن است. باد در آستین کسی انداختن. بسا که هندوانه زیر بغل رفته گمراه شده و با سر به زمین خورده باشد، آدمهای کم ظرفیت، ساده دل و کسانی که می خواهند در جامعه خودی نشان بدهند، چنین می شوند، به ویژه صاحبان امیال سرکوفته و عقده های حقارت.

### هنر به چشم عداوت بزرگتر عیب است

صحیح است که بی هنران دشمن هنرمندانند، ولی به قول سعدی هنرمند هر جا که رود قدر بیند و در صدر نشیند و بی هنر خفت کشد و لقمه چیند «گل است سعدی و در چشم دشمنان خار است»

هنر آن پسندیده تر دان ز پیش	که دشمن پسندد بنا کام خویش
هنر بنما اگر داری نه گوهر	گل از خار است و ابراهیم از آذر
هنر بهتر از گوهر نامدار	هنر بهتر از ملک و مال پدر

که گفته اند فرزندان خود را هنر بیاموزید باشد که روزی دانش به کار نیاید و هنر کار ساز و مفید واقع شود.

هنر مردمی باشد و راستی	ز کژی بود کمتی و کاستی
الا ای هنرمند فرخنده خوی	هنرمند نشنیده ام عیبجوی
هنر هر کجا افکند سایه ای	چو ظلّ همایش دهد پایه ای

و در رابطه با علتّ عداوت بی هنران نسبت به هنرمندان گفته شده:

هیچ دانی که چرا با تازی <sup>۱</sup>	این سگانی که به شهرند بدند
علّت این است که تازی هنری است	وین سگان بی ادب و بی هنرند
هنرها سراسر به گفتار نیست	دو صد گفته چون نیم کردار نیست
هنر هر چه در مرد والا بود	به چهرش بر از دور پیدا بود

### هنوز از میوه‌ها توتش رسیده

کنایه از آنکه، زود آمدی ای نگار زیبا و موقع عقد قرار داد و کار نرسیده است در رابطه با ازدواج هم گویند، جوانی را که بدون کار و در آمد برای خواستگاری رفته باشد. باش تا صبح دولتش بدمد. آنچه تو می‌خواهی گوساله‌ایست که تازه به دنیا آمده و هنوز گاوش نلیسیده است. صبر کن تا سر خرمن، هنوز گندمزار سبز است. بگذار تا میوه باغمان برسد. اشاره بر وعده‌های سر خرمن، وعده‌های تو خالی و سرگرم کننده دارد.

### هنوز آتش همان کاسه همان کاسه است

کنایه از آنکه چیزی عوض نشده و همه مشکلات سر جایش است و مانع و رادع فراوان. برای سهولت کار دور نمایی امیدوار کننده و راهی بدون مانع به چشم نمی‌خورد. پس کو آن وعده‌ها و آن انتظارها. آشپز همان است و آتش همان و علیرغم رویدادهای ناگوار وجود مشکلات و بروز ناراحتیها، همه چیز لایتغیر. به کسانی باید گفت که سر می‌دوانند، وعده می‌دهند و امروز و فردا می‌کنند، تا طرف خسته شود و دست بکشد و پشیمان گردد و دیگر مراجعه نکند.

### هوا ابر بودن

مثل، هوا پس بودن. به معنی شرایط مساعد نبودن، زورمند بودن و بی‌منطقی طرف و آمادگی او برای جدال و ستیز. قافیه را باختن است. احتمال بروز رویدادی ناگوار در پیش بودن، آنجا که جبهه‌بندی کامل و صفوف غیر قابل نفوذ و ضربه‌زدن غیر ممکن باشد، و همه راهها برم ختم بشود و امور به زیان باشد.

### هوا ابر و گله، مهمان نمیتانی بره

زمانی عنوان کنند که مهمان ناخوانده‌ای رحل اقامت افکنده و به هر بهانه‌ای متوسل می‌شود که ترک خانه میزبان نکند، هوا ابریه، راه خراب است، دزدان در گردنه‌اند و وسیله نامطمئن و غیر کافی. گویند هزار فکر در مغز مهمان کار می‌کند که یکیش در مغز صاحبخانه نیست. مهمان شب اول در باقیمت است و شب دوم طلا و شب هفتم از خاکستر بی‌ارزش تر. و ما ایرانیان که به حدیث «اکرم الضیف و لوکان کافرا. مهمان را گرامی بدارید اگر چه کافر باشد. معتقد و پایند هستیم و مشکلاتی که در این روند وجود دارد.

### هواگرم و خر مانده و راه دور بیابان و من تشنه و ناصبور

کنایه از بدبیماری و موافق نبودن عناصر کار و راه باشد. سه پلشت آید و زن زاید و مهمان ز در آید. چون بد آید هر چه آید بد شود. اشاره بر توالی و تواتر نابسامانیها دارد. آنجا که از هر طرف که قدم به پیش گذاشته شود. سدّی در پیش آید و مانعی خودنمایی کند که بعضی به بخت و شانس بد و سرنوشت به غلط تعبیر نمایند.

### هوس پختن از کودک ناتمام چنان زشت ناید که از پیر خام

عشق پیری گر بجنبد سر به رسوائی زند. طول امل معروف و مخصوص است پیران را. آخر پیری و معرکه گیری. هوس پیشه چون آدمی نیست کس که دارد به نادیده دیدن هوس. عرب گوید، شَيَانٌ عَجِيبَانِ هُمَا اَبْرُدُ مِنْ اَلَيْخِ شَيْخٍ يَتَّصِبِي وَصَبِي يَتَشَيْخُ. دو چیز است که زشت و یخ است و از یخ سردتر، پیری که جوانی بکند و جوانی که بخواهد در نقش پیران بنماید، یا ادای پیران را در بیاورد. جوانی که در مجلس اهل دانش اظهار فضل بنماید.

### هوشیار بدگمان است

بیچاره آن کسی که گرفتار عقل شد خوشبخت آنکه کره خر آمد الاغ رفت عذاب و تعقیب و شکنجه همیشه در دنیا قسمت متفکران و دانشمندان و مکتشفان بوده است. مصداق و مورد در این باره بسیار است. اشاره بر بینش و دقت نظر و ریزیینی و زیر ذره بین گذاردن مسایل و رویدادها و حرکات و افکار و عقاید و علل ناراحتیهای مردم در زمینه‌های اجتماعی می‌باشد. همانطور که ابلهان راحت و آسوده‌اند و عمر زیاد دارند و رویدادهای ناهنجار هم هرگز آنها را تهدید نمی‌کند و آرامشان را به هم نمی‌زند. عوام دقت نظر و هشیاری دانشمندان را به بدبینی تعبیر و تفسیر می‌نمایند.

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند  
عاقل به کنار آب تا پُل می‌جست دیوانه بی‌مروت از آب گذشت

### هوو، هوو را خوشگل می‌کند و جاری، جاری را کدبانو

اشاره بر رقابت و چشم و هم چشمی شدید، بین دو هوو و جاریان دارد. بدان سبب که هوو سعی بر آن دارد که از هووی خود برای شوهر جالب‌تر باشد و جاری خانه‌داریش از دیگران برتر و جالبتر. این رقابتها در عالم جهل و عقب‌ماندگی به دشمنی هم منجر می‌شود. حال آنکه

امروزه، شوهر خواهران و جاریان از بهترین معاشران هستند و گرمترین معاشرتها را هم دارند. ولی در عالم حسادت و رقابت سازندگی هم ظاهر می‌شود.

### هویداکن ای شیر نر زور خویش مهل با شغالان به کف گور خویش

اشاره بر حال و کیفیت برخوردهای اجتماعی کسانی باشد که ادّعی مردی و مردانگی و شهامت در دفاع از ناموس و شرف و دین و آیین و ملک و ملّت دارند، ولی به گاه امتحان و به هنگام کارزار و در روز بروز خطر، پاپس می‌کشند، مردانگی فراموش می‌نمایند و نه اینکه روزی چنین ادّعاهائی داشته‌اند اینجاست که تن به پستی در می‌دهند و از میدان به در می‌روند و با شغالان همصدا می‌گردند. کسانی که گفتار و ادّعی آنها با کردارشان یکی نیست. می‌گویند ولی عمل نمی‌کنند.

### هیچی بده را با هیچی بستان کاری نیست

کاری به کارت ندارم، کاری به کارم نداشته باش. قلقلک میدی، سیخونک می‌خوری، زمانی عنوان کنند که آدمی بی طرف و برکنار را بخواهند داخل معرکه‌ای بنمایند و او تمایل نداشته باشد. آدمی که آزارش به کسی نرسد و بخواهند بی جهت به او آزار برسانند، چنین گوید، یا کسی بخواهد چنین آدمی را بر بی تفاوتی و بی آزاری توجیه نماید. نه بر اشتری سوادم، نه چو خر به زیر بارم، نه خداوند رعیت، نه غلام شهریارم، غم موجود و پریشانی مفقود ندارم نفسی می‌کشم آسوده و عمری به سر آرم.

### هیچ تقلبی بهتر از راستی نیست

سر نادرستیها، درستی و آن زاده دروغ است و دروغ مادر کژیها و زشتیها باشد. حال آن که راستی، درستی و پاکی را به دنبال دارد و رستگاری را. به کسانی باید گفت که سرلوحه کارشان دروغ است و زشتیها و کژیها را با دروغ توجیه می‌نمایند و در کوتاه‌مدت موفق‌اند و در درازمدت شکست خورده و شرمسار زیان دروغ است که دروغگو را به راستی وامی‌دارد.

### هیچ چراغی تا صبح نسوزد

در رابطه با رویدادهای دردناک، ناگهانی و صعب و پیش‌بینی نشده گفته شده است، آنچه اکنون در لبنان مورد هجوم اسرائیل واقع شده، رخ داده و می‌بینیم. اشاره بر آن که همه چیز و همه کس فناشدنی و رفتنی می‌باشد و بقا را در موجودات تضمین نتوان کرد. به کسانی باید گفت که به جاودانگی خود باور دارند و گمان کنند مرگی وجود ندارد و برای همیشه به فسق و

فجور و ظلم و مردم آزاری برای به دست آوردن مال و کسب مقام ادامه خواهند داد غافل از آنکه فقط نیکی و نیکنامی است که از انسان باقی می ماند و نام شخص را جاودانه می سازد.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ.

هیچ چیز و هیچ کس به تو نزدیکتر از تو نیست چون خود را شناسی دیگری را چون شناسی:

انسان تا جاهل است خود را نشناسد، بلکه خودخواهی جاهلانه مانع از آن است که عیبی را در خود ببیند و یا از کسی بشنود. فقط با دانش می توان خود را شناخت و نسبت به شناخت دیگران هم تفحص نمود و اعلام نظر کرد، مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. خودشناسی خداشناسی می باشد.

هیچ دوئی نیست که سه نشود

در فرهنگ عوام مایه اعتقادی پیدا نموده، که چون حادثه ای از زشت و زیبا و خوب و بد روی دهد، سومی اش هم به دنبال و در پس خواهد بود. از نظر تواتر و توالی فقط سه بعد از دورا در عدد می توان قبول نمود ولی به عنوان قاعده ای علمی قابل قبول نیست و مردود می باشد. در رابطه عددی گویند، چون نود آید، صد هم پیش ماست. ولی مثل عدد سیزده، سعد و نحس و ده ها عقیده خرافی دیگر، دوئی که سه نشود هم بی مایه است.

هیچ دودی بی آتش نیست

همچنان که هر معلولی زائیده علتی است. آتشی که زورمداران از جنگ و ستیز و ظلم و تعدی روشن نمایند، دودش به چشم مردم بینوا و ضعیف می رود. آتشی که از ظلم و جور در دل مظلوم شعله ور شود، دودش آهی است که به آسمان می رود و طغیان بر می انگیزد و طومار هستی ظالم را در می نوردد. هیچ آتشی بی دود نمی تواند باشد. دود بی آتش، آه دل مستمندان، یتیمان بی سرپرست و دردمندان بینوا می باشد.

هیچ چیز کلیت ندارد

چرا که علم گوید همه چیز در نقصان است و صد درصد وجود ندارد، همچنان که کامل مطلق جز ذات باری اش. همچنین است، کلماتی که امروزه زیاد به کار گرفته می شود، مثل دقیقاً و یقیناً، که جدا از شک و شبهه باشد. فلسفه معتقد است که انسان متفکر عمل می کند لذا از شک و تردید و اشتباه برکنار نمی تواند باشد. انسان کامل می گوید، شک نمی کنم که شک می کنم.

به عقل کلها و کسانی که خود را از شک و تردید و اشتباه و خطا بری می‌دانند باید گفت. آری همین حالا که چنین ادعائی می‌کنی در خطا و اشتباه هستی.

### هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور

اشاره بر امید و امیدواری و دوری از یأس ناامیدی دارد. به کسانی باید گفت که از یک رویداد ناملایم و ناسازگار خود را می‌بازند، یأس ناامیدی بر آنها مستولی می‌شود و حالت انفعالی به آنها دست می‌دهد. باید ناامیدی را از خود دور کرد با اتکاء به نفس و شناخت علل و عوامل به کار ادامه داد، از عوامل موقّیت یکی هم از تکرار اشتباه دوری جستن می‌باشد و هر راهی را پایانی است.

در بیابان گر ز شوق کعبه بگذاری قدم      سرزنشها گر کند خار مگیلان غم مخور  
ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی برکند      چون تو را نوحست کشتیان ز طوفان غم مخور  
دور گردون گر دوروزی بر مراد ما نگشت      دایماً یکسان نباشد دور گردون غم مخور

### هیچ عاشق عیب معشوق نبیند

گویند عاشق کور و کور است و نه تنها گوش شنوا و چشم بینا برای درک دیدار معشوق و محبوب ندارد بلکه به جز حسن در او چیزی نمی‌بیند، همچنین است حال مادری که عاشق طفل خودش است و زشتیهای فرزند هم به چشم او زیباست. عشق سدها و مانع‌ها را از پیش پای عاشق برمی‌دارد، عاشق در راه وصال خود را به آب و آتش می‌زند. و در این ورطه ترسی به خود راه نمی‌دهد. چرا که همه چیز برای او در وجود معشوق خلاصه می‌شود.

### هیچ چیز برای انسان صعب‌تر و مشکل‌تر از تحمّل محال نیست

اشاره بر اینکه، انسان آزاده و هشیار زیر بار زور نمی‌رود و محال را پذیرا نیست و غیر ممکن را هم ممکن می‌داند. عکس‌العمل زورگوئیها و قلدریها، تمردها و عصیانها و بالاخره در مایه‌های اجتماعی، انقلاب می‌باشد. آنچه برای بسیاری محال به نظر می‌رسد. آنچه در این سرزمین، ایران اسلامی تحقّق یافت و محال که ممکن شد زورگویان در کوتاه‌مدت سوارند و در درازمدت پیاده به زیر افتاده که هر عملی را عکس‌العملی.

### هیچ چیز کلیت ندارد

جز ذات باریش، کلی‌گرایی و تعمیم در استدلال نتیجه‌گیری صحیح و سالم بدنبال ندارد. زمانی عنوان شود که نمودی صوری و مقطعی را بخواهند لباس کلیت بپوشانند، با مشاهده

یک بد در هر مورد همه را بد بدانند و با نتیجه گیری به روش «استقراء» خود را راضی و از معرکه به دور بدارند. کار آدمهای منفی باف، اینان از روشهای انتزاعی گریزانند.

### هیچ چیز بشر را چنان ضعیف نکرد که اتکاء بغیر خویش

مثل هر کس به امید همسایه نشیند گرسنه می خواند کس نخارد پشت من، جز ناخن انگشت من. به کسی گویند که دست نگر این و آن است و متوقع کمک دیگران. و از نرسیدن کمک و عدم ارضای آمال خود توسط دیگران گله مند هم می شود.

هیچ حزری<sup>۱</sup> چون دل خود به خدا بستن نیست  
با تو گل زانوی اشتر ببند  
بی خدا باش و هر چه خواهی کن  
با خدا باش پادشاهی کن

### هیچ خانه ای الهی بی بزرگتر نباشد

قدر بزرگتر و پدر و مادر را دانستن و از تجربه ها و راهنماییهای آن بهره بردن است همچنین است برای قوم و ملت و مملکت که نیاز به وجود مسئولان کار آگاه و کاردان دارد.

بی پیر مرو تو در خرابیات  
هر چند سکندر جهانی  
مطلب درباره جوانانی صادق است که در دوره غلیان احساسات و طغیان شهوت دلباخته اند و کور و کور اقدام می کنند و به ارشاد و راهنمایی احدی توجه ندارند و بسا جوانان از دختر و پسر که در این رابطه زندگی خود را تباه می سازند. گویند، هیچ معشوق و عروس سیاه بختی نیست که تا چهل روز سفید بخت نباشد. و اگر ناسازگاری باشد، از آن روز سیاه سختی شروع می شود.

### هیچ عزیزی امید است خوار نشود

همیشه و زمانی عنوان کنند که عزیزی ذلیل شده و متنعمی به خاک سیاه نشسته را ملاحظه نمایند. گویند سه کس واجب الترحم اند، اول عزیزی که ذلیل شده باشد، دوم، دانشمندی که بین جاهلان قرار بگیرد و سوم بینوائی که به نوائی برسد که خود همان ندید، بدید نوکیسه باشد، از آن جهت که این دسته آنچنان به مال دنیا و زر و زیور آن دلبسته می شوند که زر برای آنها به صورت کعبه و معبودی در می آید و زبان حالشان چنین می شود ای زر تو خدانتی ولیکن به خدا ستار عیوب و قاضی الحاجاتی. گفته شده، از نوکیسه قرض مکن و اگر کردی خرج مکن. ندید بدید وقتی که دید، بخود...

۱. پناهگاه، جای محکم، سنگر.

## هیچ کس از پیش خود چیزی نشد

اشاره بر لزوم آموزش و فراگیری و درک محضر استاد نمودن و دود چراغ خوردن باشد. میدان زندگی صحنه داد و دهش است. باید گرفت و داد. بی مایه فطیر است، و با دست خالی نمی توان سازندگی داشت و برای این سازندگی دانش و فن و خبرگی ناشی از پرکاری و تکرار نقش عمده دارد.

ذات نیافته از هستی نبخش	که تواند که شود هستی بخش
هیچ کس از پیش خود چیزی نشد	هیچ آهن خنجر تیزی نشد
هیچ حلوائی نشد استادکار	تا که شاگرد شکرریزی نشد

## هیچکس از معصیت معصوم نیست

اشاره بر جایز الخطا بودن انسان دارد، بدان سبب که صاحب عقل و تفکر که لامحال عامل هم خواهد بود، اشتباه می کند و بعضی از اشتباهات پایانش به گناه می انجامد. هیچکس را نمی توان از معصیت بری دانست.

## هیچکس بر بام نتواند شدن بی نردبان

«حُسن بامی هست عالی نردبانش چیست عشق» اشاره بر آن که هر کاری وسیله می خواهد. عاشق بی پول و وسیله هم مشکل به مراد دل برسد. قبل از شروع کار، مشورت و سپس تمهید و تهیه وسایل و بوجود آوردن امکان و شرایط مساعد برای به ثمر رسانیدن کار و بهره وری از آن. لذا، آگاهی، مشورت، تمهید وسیله، شرایط مساعد در جمله شرط موفقیت هستند.

## هیچکس در خانه پیغمبر نشد

اشاره بر سفر و سیر و سلوک و جویندگی و پویندگی باشد.

قدر مرد در سفر پدید آید	خانه خویش مرد را بند است
چون به سنگ اندرون بود گوهر	کس نداند که قیمتش چند است
یا، کباب پخته نگرده مگر به گردیدن.	

## هیچکس را با زنان محرم مدار که مثال آن چو پنبه است و شرار

چون آتش و پنبه که چون پنبه را آتش درگیرد، دودش همه جا را فراگیرد و به چشم همگان رود. این مثل به ویژه جوانان عزب را شامل می شود که شهوت عقلی بر آنها باقی نگذارد و وجدان عاطفی شان لحظه ها و ساعاتی و در شرایطی خاص زایل گردد. اشاره بر وجود شهوت



و تمایلات شهوانی مرد و زن به ویژه پسر و دختر باشد زمانی که نزدیکی‌ها زیاد گردد و دوستی‌ها و نشست‌ها از پرده بیرون افتد و از اخلاق و عرف و عادت برکنار ماند.

#### هیچکس گفت گدا را نپذیرد

«گر بگویم که چه دیدم از تو». اشاره بر مظاهر اجتماع دارد، خاصه در توجّه به ظاهر فریبنده و آراسته و آستین نو نوار و مال و منال به ویژه در جوامع عقب‌افتاده و مادی. ملا نصرالدین روزی با لباس نامناسب به مجلسی برای صرف غذا وارد شد، او را به پائین سفره همچون مهمانی ناخوانده نشانیدند، دفعه بعد به همان مجلس با لباسی نو و ظاهری آراسته آمد، با احترام لازم به صدر هدایتش کردند و اکرام نمودند، به گاه غذا خوردن می‌گفت و تکرار می‌کرد که «ای آستین پلو بخور» شاعر می‌گوید:

شعر من و مرگ فقرا، ننگ بزرگان این هر سه متاعی است که آوازه ندارد

#### هیچکس ناکشته هرگز کی درود

مثل،

کار ناکرده در این راه به جانی نرسی      مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر  
تارنج نبری گنج نیایی. به افراد بیکاره و انگل و ولنگار گویند که به مفت‌خوری و سر سفره پدر و مادر و این و آن و به گاه کار آئی و توان جسمی می‌نشینند و طفیلی وار می‌لولند.  
دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر      کای نور چشم من به جز از کشته ندروی

#### هیچکس نگوید که دوغ من ترش است

کنایه از آن که همه خود را برتر و به کمال بیشتر و به جمال زیباتر از دیگران می‌دانند. هر کاسبی گوید، جنس من بهتر است. جاهلان نیز خود را دانا و از عیب‌بری می‌دانند و از صفات بی‌شمار و حسن‌های بی‌حدّ و مرّ خود تعریف می‌نمایند. من آنم که رستم بود پهلوان. من آنم که حاتم جوانمرد بود. عوام گویند. خودپسند پشت دراست.

#### هیچکس گرگ را شبانی نداده است

مثل، از بدان نیکوئی نیاموزی نکند گرگ پوستین دوزی. زمانی گفته می‌شود که ناانسان ناصالحی را به کار مردم بگمارند و مسئول حفظ جان و مال آنها بنمایند. قُطَاع الطَّرِيق و خیانتکاری را به شحنگی بپارند «دزد را پاسبانی دهند». حاکم و کارگزار امین مردم نباشد و صلاحیت اجتماعی و مردمی نداشته باشد و اوباش او را کارگزار باشند.

دل به هوای تو داده‌ام من و جز من هیچکس گرگ را نداده شبانی

هیچ گرانی بی حکمت نیست و هیچ ارزانی بی علت

می‌گفت من آنقدر ثروتمند نشده‌ام که جنس ارزان بخرم. کم بخر و خوب بخر، کمیت را فدای کیفیت نمودن باشد. اجناس ارزان افت زیاد و هدر رونده دارند. ضایعات اجناس کم بها زیاد است. ارزان خریدن آشغال خریدن است و پول دورریختن.

هیچ گربه‌ای محض رضای خدا موش نگیرد

چرا که برای سدجوع شکار می‌کند. به کسانی باید گفت که کار می‌کنند، پول می‌گیرند منت می‌گذارند و تظاهر به نظر انتفاعی نداشتن می‌نمایند، محض رضای خدا. در راه خدا. و یا سودهای معنوی می‌برند، بعضی هم برای فریب مردمان کار خیر می‌کنند و بذل و بخشش می‌نمایند، سفره می‌اندازند و ولیمه می‌دهند. متظاهری ریاکار.

چون اشتر مست در قطاریم همه	چون شیر گرسنه در شکاریم همه
گر پرده ز روی کارها بردارند	معلوم شود که در چه کاریم همه

هیچ گنبد نگه‌ندارد جوز

کنایه بر آن که، هرکاری زمینه مساعد می‌خواهد، سعدی در رابطه با تربیت هم بیت و مصراعی دارد و می‌گوید:

پرتو نیکان نگرید هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است  
یا ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس. که به زمینه و مایه توجه کامل شده است. مثل، بارنج به منزل نمی‌رسد و کجراهه زود به بن بست می‌رسد یا، آب توی آبکش نمی‌ماند و بر وفای سپهر کیسه مدوز که دنیا به کسی وفا ندارد و این عجوزه عروس هزار داماد است و انتظار وفا از او چون تمایل ماندن گردکان بر گنبد باشد.

هیچ مرده‌ای را تابحال به این پاکی نشسته بود

کنایه از انجام کار باشد به نحو احسن. آن که کار را با دقت نظر و آگاهی و دید لازم انجام می‌دهد. به نتیجه کار شسته و رفته و بدون عیب باشد. بیشتر بدان سبب گویند که طرف تا آن زمان خدمات خوبی ارائه نداده و بی دقت و سرسری کار می‌کرده است.

## هیچ مصیبتی از جهل بدتر نیست

عرب گوید، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ فَقْرِ الْمَكِيبِ وَ جَوَارِ مَنْ لَا أَحِبُّ. فقری که انسان را بستوه بیاورد همان جهل است و همنشینی که قابل تحمل نباشد، همسر بد باشد و یا همسایه و همکار ناسازگار. جهل سرمنشأ کژیها و نادرستیها و ابزار دست خیانتکاران است. جاهل کسی است که خود را برتر و بالاتر از دیگران می‌داند، در هر محفلی در صدر نشیند و بالاتر از خود کس نبیند، او خود را عقل کل می‌داند بدان سبب که نمی‌داند.

## هیچ ناممکن به حیلت می‌نگردد ممکنی

«در میان دیو و آدم آشتی میدان محال: جمع اضداد و اجتماع نقیضین محال است. به کسانی باید گفت که با خدعه و نیرنگ می‌خواهند، ناباب خود را باب، زشت را زیبا، بد بالاصل را نیک و کج را راست ارائه دهند. غافل از آنکه، آنچه از بنیاد زشت و کج است به تمهید و خدعه و نیرنگ راست نشود.

چوب تر را چنان که خواهی پیچ      نشود خشک جز به آتش راست

روش کسانی باشد که با صداقت و راست روی بیگانه‌اند و از پیروزیهای سهل الوصول زودرس و ناپایدار خود، بسی سرشارند و در پوست خود نمی‌گنجند. اینان عاقبتی نامیمون دارند.

## هیچ نبشته‌ای نیست که به یکبار خواندنش نیرزد

شامل حال کسانی باشد که منتقد کتابخوانی دیگرانند و با فضل فروشی و در رده بالای اهل علم قرار دادن خود، نزد هر کس و در هر محفلی می‌گویند، آقا این کتاب که خواندنی نیست، حیف تلف کردن وقت و انباشتن مغز از لطائلات. اینان کسانی هستند که خود کتابخوان نیستند و برای آن که سثوالی در موردی از آنان نشود، چنین تظاهر می‌کنند و خود را صاحب کمال می‌دانند. واقعاً هر نوشته‌ای یک بار بخواندنش می‌ارزد، برای تمیز خوب از بد و زشت از زیبا، باید نسبت به هر دو شناخت و آگاهی داشت.

هیزم خشک و برق آتشبار      مرد خفته است و دشمن او، بیدار

کنایه از غفلت و آفاتی که برای هر سالم و سلامتی به طور غیر مرئی در زندگی وجود دارند و با استفاده از غفلت و بی‌توجهی هجوم می‌آورند. چون میکرب امراض و ضعف و ناتوانی تن. خراقه و گمراهی و جهل و ناآگاهی، پنبه و آتش و هیزم خشک و برق آسمانی. همه مهاجمین

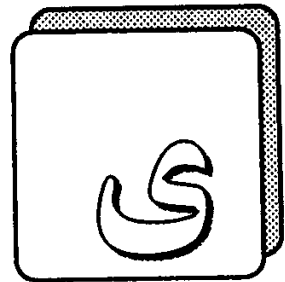
بگاہ غفلت و بی خبری و ضعف و ناتوانی هجومی مؤثر دارند.

هیزم تر به کسی فروختن «یا هیمة تر»

کنایه از کلاهبرداری، با خدعه و نیرنگ روند حرکت و کاری و موضوعی را به سود خود به پایان رسانیدن و گول زدن و خیانت نمودن. زمانی عنوان کنند و کسی عنوان کند که دیگری نسبت به او مقروض باشد و از او انتقاد نماید و در صدد مجادله برآید، طرف گوید، من نمی دانم چه هیزم تری به تو فروخته ام که چنین می کنی و یا چنان می گوئی و نیز در رابطه با کینه جوئی و انتقام مطرح می شود.

تاکی از شور درون ای سخت جان      هیزم تر می فروشی با کسان





### یا اجل می‌دواند یا روزی

به گاه بیرون آمدن صبح از خانه، می‌گفتند، پاشنه کفش را بکش و بسم‌الله بگو و دنبال روزی بدو، هر چند بی‌هدف و وسیله هر چه بدوی به جایی نمی‌رسی، وضع و حال افرادی را شامل است که بیش از حدّ لزوم می‌دوند و در تکاپو هستند و به جایی هم نمی‌رسند و همیشه شش آنها گرو بوشان می‌باشد. به پا یک لنگه کفش و یک لنگه گیوه دارند، اینان به سبب تحمّل کار و مشقت زیاد و بیش از حدّ به دنبال اجل هم می‌دوند و لامحاله مرگ زودرس دارند. خَسْر الدُّنْیَا وَالْآخِرَة، از این در مانده و از آن در رانده. خود را دچار مهلکه نمودن است. فرمود، وَلَا تَلْقُوا بِأَيِّكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ. ولی گاهی احتیاج وادار به تحمّل عذاب می‌نماید.

یا باش دشمن یا باش دوست وَيَحْكُ ۱      نه دوستی نه دشمن این است

### سپیدکاری

به کسانی مربوط می‌شود که دوستی و دشمنی آنها معلوم نیست، یاریا کارند و یابی توجه و سر به هوا. کسانی که به مفهوم واقعی دوستی و دشمنی پی نبرده‌اند. دوستی آنها همچون دوستی خاله خرسه می‌ماند، و در دشمنی هم به فکر دوستی مجدد و شرمندگی بعدی آن نیستند. سعدی گوید، هر آن رازی که داری با دوست در میان منه، که شاید روزی دشمن گردد و هر آن بدی که توانی با دشمن مکن که شاید روزی دوست شود و شرمساری بری.

### یا بکش یا دانه ده یا از قفس آزاد کن

به معشوقی گویند که دل به عشق او بسته باشند و دل به گرو وصل نهاده‌اند. نه باز پس دهد و نه پذیرا باشد، زمانی که حاجتی پیش کسی برند و ردّ یا اجابتی در کار نباشد و طرف امروز و

فردا نماید، بدهکاری که وضع بدهی خود را با طلبکار روشن ننماید. گویند، بابا راحتم کن.  
یک نه بگو و نه ماه به دل مگیر. تا کی این دست و آن دست کردن. تا که سرگردانی؟  
یا کشد صید خویش را صیاد  
یا دهد دانه یا کند آزاد  
هست آئین نیک صیادی  
مرگ یا دانه گر نه آزادی

### یابوی اخته<sup>۱</sup> و مرد کوسه سالشان پیدا نباشد

به طنز به کسانی گویند که سعی دارند سن و سالشان را مکتوم دارند. یابوی اخته به سبب آنکه از جفت‌گیری با مادیان و الاغ محروم است. لذا دیر از پا می‌افتد و مرد کوسه هم چون هیچگاه در زمره ریش سفیدان نیست، آدمهائی که ماهیت خود را پنهان می‌دارند و تغییر حال و صورت می‌دهند چه در زندگی اجتماعی و چه در رفاقت و کسب و کار این چنین‌اند، خود را ارائه نمی‌دهند، حرفشان را نمی‌زنند و دستشان را رو نمی‌کنند، لذا شناخته نمی‌شوند.  
گره تا در سرای بُومرّه<sup>۲</sup> است  
تا به صد سال همچنان گره است  
گر کند کوسه سوی گور بسیج  
جده جز نوخطش نخواند هیچ

### یابوی پیش‌آهنگ توبره کش می‌شود

به طنز به آدمهای تندرو و پیش‌قراول در کار و روابط اجتماعی و نیز در جدالها و رویدادها و جنگها می‌گویند که بار سنگین و ضربه و خطر متوجه و بار آنها باشد. به کسی گویند که در این رابطه از مظالم و رویدادها و جراحتهای و زیانهای وارده گله نماید. خود کرده را تدبیر نیست. برخی گویند توبره کش در پس کاروان است و از پافتاده‌ای باشد که چون بار نتواند کشد، توبره‌ها که باری سبک هستند بارش می‌کنند. یا به مصداق:

چون که باز آید گله از ورود  
پس فتد آن بز که پیش‌آهنگ بود  
هر که گریزد ز خراجات شام  
توشه کش غول بیابان شود

### یا بیبا با یزید بیعت کن یا برو کنگور<sup>۳</sup> زراعت کن

اصطلاحی عامیانه است. شاید به دوران یزید بن معاویه قاتل حضرت امام حسین (ع) برسد که افراد جدا از بیعت را به بیگاری می‌فرستادند. به کسانی گویند که تن به کار نمی‌دهند و تسلیم‌ناپذیر هستند و حد و مرزی هم نمی‌شناسند. آنها را در برابر دو امر قرار می‌دهند و برای

۱. بی‌خایه، بیضه کشیده.

۲. شیطان، ابلیس.

۳. کنگاور شهری است در کردستان.

پذیرفتن یکی از آن دو او را مخیر می‌نمایند. یا تبعیت یا خدا حافظ. عبید زاکانی در داستان موش و گربه گوید،

یا بیا پایتخت بیعت کن      یا که آماده باش جنگانا

### یا خدا و یا خرما

هم خدا و هم خرما نمی‌شود. به کسی گویند که از دو چیز متضاد هر دو را مطالبه نماید و بخواهد. هم بیکاری و هم مزد. هم تنبلی و بیکاری در درس و هم نمره قبولی، هم ظلم و جور و هم محبوب القلوب مردم بودن. هم بی تفاوت بودن در کارها و خدمات اجتماعی و هم توقع کمک و مساعدت به روز تنگدستی و مصیبت از دیگران داشتن.

یارب این نو دولتان را بر خر خودشان نشان      کاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند  
اشاره بر کیفیت رفتار و وضع و حال تازه به دوران رسیده‌هایی دارد که امروزه به پارک و اتومبیل خود می‌نازند و به اهل دانش که مآلاً در فقر مالی بسر می‌برند فخر می‌فروشند، آن هم در جامعه‌ای که مال و منال و زر و سیم میزان سنجش شخصیت می‌باشد در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب،

یارب مباد آن که گدا معتبر شود      گر معتبر شود ز خدا بی‌خبر شود

### یارب چه متاعم که خریدارم نیست

«سرتاسر آفاق به هیچم نخرند.» در نهایت درماندگی و آن زمان که بین جاهلان واقع شده، شاعری که شعرش خریدار نداشته باشد، هنرمندی که اطرافیانش قدر، هنر او را ندانند و هنر شناسند. نه در مسجد دهندم ره که مستی نه در میخانه کاین خمّار خام است.

دورم همه کس لیک کس و کار ندارم      یارب چه متاعم که خریدارم نیست

### یار در خانه و ماگرد جهان می‌گردیم      «آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم»

اشاره بر مساعد بودن وضع و همراه بودن رقیب و پذیرا بودن یار و با غفلت و بی‌توجهی به عوامل مساعد برخورد کردن. زمانی عنوان کنند که جویای کسی باشند و برای دیدن او، این در و آن در بزنند و کوی و دیار طیّ طریق نمایند ولی برخلاف انتظار او را نزد دوستی یا در محلی برخلاف انتظار ببینند. به به، تو کجا و اینجا کجا، پشت کوه قاف دنبالت می‌گشیم و پیش‌ناف می‌بینیم.



یارا بهشت صحبت یاران همدم است دیدار یار نامتناسب جهنم است  
 در مصاحبت با دوستی موافق نه همدمی منافق گویند. مثل،  
 سخن ابلهان چو دیگ تهی از درون خالی از برون سیاهی

یا،

روح را صحبت ناجنس غذایی است الیم  
 از صحبت دوستی برنجم  
 عسیم همگی جمال بیند  
 کو دشمن شوخ چشم بدخواه  
 کاخلاق بدم حسن نماید  
 خارم گل و یاسمن نماید  
 کاخلاق بدم یمن نماید.

یار بینش شو نه فرزند قیاس

جان شو و از راه جان جان را شناس. شنیدن کی بود مانند دیدن اشاره و تأکید و اتکاء بر بینش و آنچه دیده بیند و محلّ خطا هم نباشد، به سبب همراه بودن عینیت با واقعیت آن هم در صورتی که همه چیز به جای خود و دیدگاهها هم صحیح باشد. در رابطه با قیاس آن هم قیاس به نفس انتظار دید و قضاوتی صحیح نمی توان داشت، باید دید سالم داشت و دیده را به دل سپرد و در ذهن جاودانی نمود.

یار را هم یار هست، از یار، یار اندیشه کن

هر آن سخنی که داری با دوست در میان منه که او را نیز یارانی است و نتیجه آن باشد که سخن خود را از دیگران و در هر محفل و کوی و برزن بشنوی. مضافاً که با دهان بدهان گشتن مطلب، سخن شکل و مفهوم دیگری به خود می گیرد. آنچنان که خود از اصل آن را بازشناسی.

دست در سوراخها داری ز مار اندیشه کن راز خود با یار خود هر چند بتوانی مگوی  
 پای در گل می نهی از رخم خار اندیشه کن، در رابطه با یار مطلب بسیار است، مثل،

یار تو خورجین توست و کیسه ات گر<sup>۱</sup> تو رامینی مجو جز ویسه ات

یار را باید امتحان کردن تا آخر پشیمانی نباشد. همه چیز نو آن خوبست بجز یار که کهنه است و یار قدیم اسب زین کرده است. دشمن دانا به از یار نادان. یارا بهشت صحبت یاران همدم است دیدار یار نامتناسب جهنم است.

۱. مراد ویس و رامین باشند، از فخرالدین اسعد گرگانی

## یارضای دوست باید یا هوای خویشتن

هم خدا و هم خرما نمی شود. از این دو یکی را می توان انتخاب نمود یا منافع و مصالح خویش یا مصلحت دوستان و منفعت ایشان در نظر گرفتن در یک رابطه. با دوستان عادلانه برخورد و سلوک داشتن، در دوستی برادروار و در معامله بیگانه وار. *تَعَامَلُوا كَأَلَا جَانِبٍ وَ تُعَاشِرُوا كَأَلَا خَوَانٍ*. به کسانی باید گفت که با دوست و بیگانه فقط به فکر سود و آسایش خود می باشند.

## یار غار بودن

کنایه از یاری صمیمی و فداکار بودن و در سختیها و روزهای سراسر گرفتاری غمخوار و مددکار بودن است. همچون یاران صمیمی و جان برکف رسول اکرم (ص) و همراهی آنها با ایشان در غار به گاه هجرت.

هر جا روی و آئی همراه تو سعادت  
هر جا مقام سازی اقبال یار غارت  
به یاران بی وفا و دمدمی و هر جایی باید گفت.

## یار مرا یاد کن یک هل پوک

کنایه بر انتظار محبت و خدمت از دوستان داشتن و از گرمی محبت آنان بهره مند شدن است هر چند کم و ناچیز حتی یک هل پوک،<sup>۱</sup> به کسی گویند که ادعای دوستی دارد و به ظاهر اظهار ارادت می نماید ولی به گاه گرفتاری و ناراحتی دوست، قدمی پیش نمی گذارد. یار خوب را روز بد باید شناخت. نباید در زمره دغل دوستان چون مگس دور شیرینی بود.

## یاری، یاری است و حساب حساب

حساب حساب و کاکا برادر. دوستی سر جایش معامله مان بیگانه وار. دوستی مان پابرجا، بزغاله یکی چهار عباسی.<sup>۲</sup> چه بیشتر ناراحتیهای بین خویشان و دوستان منشأ پولی دارد. قابل ندارد من و توئی در بین نیست، دو روح در یک جسم هستیم و از این قبیل تعارفات بعداً نفاق برانگیز. مثل مسایل جنسی زن و شوهر در رابطه با نارسائی یکی.

## یار همکاسه هست، بسیاری

مثل،

۱. پوچ و تو خالی الوجه.

۲. عباسی  $\frac{1}{5}$  ریال باشد از زمان صفویه - یک شاهی، صَنَار، مراد صد دینار باشد سه شاهی، یک عباسی، دوسه و چهار عباسی و یک قران.

این دغل دوستان که می‌بینی      مگس‌انند دور شیرینی  
 از یاران، جانی زبانی و نایی. جانی کم است و این دو بسیار. که یار جانی را نگاهداشتن و در  
 راه او از فدا کردن جان دریغ نداشتن شرط دوستی باشد. دوستان لقمه و سفره، از آن دسته  
 دوستانی باشند که چون سفره جمع شود پراکنده گردند. گریزان از فقر.  
 یاری که تحمل نکند یار نباشد      جنگ از طرف یار، دل آزار نباشد  
 لیک هم‌درد کم بود یاری.

### یا زنگی زنگ یا رومی روم

اشاره بر اخلاق و رفتار مردمی نادرست و زرننگ و دورو و حقه‌باز می‌باشد که نه دوستیشان  
 معلوم است و نه خویشان و نه بدیشان، نه خوشبینان و نه بدبینان. می‌خواهند نخود هر آشی  
 باشند و در هر کاری دخالت کنند. برای مصالحه در رابطه با جدال و نزاع بین دو نفر سعی  
 می‌کنند هر دو را راضی نگهدارند و بهر دو طرف حق بدهند. هر چند موضوع جدی باشد و  
 حق هم به جانب یک طرف. در سیاست و دین هم متلون هستند، هم چپ را می‌خواهند  
 نگهدارند و هم راست را. شب به کلوپ و دفتر این حزب می‌روند و روز با رهبر و یا مسئول  
 آن یکی دسته نرد محبت می‌زنند. اگر مسلمان است با کافر و بیدین هم، نشستی دارد و گپ  
 می‌زند.

ای موی تو شاه زنگ<sup>۱</sup> و رویت مه روم      شاهی و مهی حسن تو را گشته رسوم

یا

سخت چو سنگ باش یا نرم چو موم      یا زنگی زنگ باش یا رومی روم  
 گفتم که غلام هر دوام گفتمی نه      یا زنگی زنگ یا رومی روم  
 به مارماهی مانی نه این تمام و نه آن      مناققی چه کنی مار باش یا ماهی

### یا سخن دانسته گوای مرد بخرد یا خموش

سخندان پرورده پیر کهن      بیندیش آنگه برآرد سخن  
 اوّل اندیشه وانگهی گفتار.

بیندیش و آنگه برآور سخن      وز آن پیش بس کن که گویند، بس  
 مزن تا توانی به گفتار دم      نکوگوی اگر دیرگوئی چه غم

۱. مراد زنگبار آفریقا باشد.

گوهر کلام جوهر منش و شخصیت است، با کلام بیجا و بی ارزش و نسنجیده این گوهر را بی بها مکن که قدر مرد با سخن پدید آید. به افراد پر حرف و وِزّاج و بیهوده گو باید گوشزد کرد و تأکید نمود.

#### یا سر می رود یا کلاه می آید.

جواب کسی باشد که در مبارزه ای شکست خورده و زیان دیده است و فغان سر می دهد و افسوس می خورد، باید گفت بالاخره در میدان مبارزه زندگی شخص مبارز یا شکست می خورد و یا پیروز می شود، که این هر دو و قبول یکی از آنها نیز، به شناخت و آگاهی و قدرت و امکان و استقامت فرد بستگی دارد. نه بخت و اتفاق و تصادف.

#### یاسین بگوش خر خواندن

کنایه از عدم تأثیر نصیحت، پند و ارشاد در جاهل گمراه و بچه های سر به هوا و حرف نشنو باشد. بیشتر پدران و مادران در رابطه با حرف نشنیدن فرزندانشان به کار می برند. جاهل را اندرز دادن و حجّت بر او تمام کردن، حال آن که کمترین تأثیری در وضع و حال او ندارد، همچون میخ آهنینی که بر سنگ بی اثر باشد، سعدی گوید:

با سیه دل چه سود خواندن و عظمی  
نرود میخ آهنین بر سنگ

#### یا کوچه گردی، یا خانه داری

مرد خانه ای که ظهر یا شب که به خانه می آید، غذائی و سامانی در خانه نمی بیند به همسرش می گوید. از آن دسته زنانی که با رفتن شوهر و بچه ها، از این خانه به آن خانه و از این مغازه به آن مغازه می روند، و به عنوان ناهار و شام، معجون سرهم کردنی و گاهی سوخته و ته دیگ چسبیده جلو همسر و بچه ها می گذارند. به طنز گویند، زن شیخ سعدی است.

#### یا گربه است یا گوشت

در رابطه با کلام بی منطق افرادی عنوان می شود که دو چیز ناموزون، ناهم آهنگ و ناجور و ضد و نقیض را می خواهند در یک روند و در یک جا به هم نزدیک کرده و توجیه نمایند. داستان مردی است که نیم من گوشت به خانه آورده بود و زن کباب کرده و بادوستانش خورده بود، به گاه آمدن مهمان به طور ناگهانی، مرد خواست که از آن گوشت کبابی و ماحضری ترتیب دهد، زن گفت گوشت را گربه خورده است، کار به جایی رسید که مرد برای ردّ این ادّعا گربه را در ترازو گذاشت که از سه کیلو هم کمتر بود. سپس زن را گفت، اگر این گربه است،

گوشتی که یک ساعت قبل خورد کجا رفته است.

این اگر گربه است پس آن گوشت کو  
ور بود این گوشت بنما گربه کو؟

#### یا مرد باش یا نیم مرد یا هپولی هپول

اشاره بر اخلاق و رفتار افرادی می‌باشد، انسانهایی که در روند حرکت زندگی و امور اجتماعی و برخورد با مردم از اخلاق و رفتار و شخصیت و خط‌مشی مشخصی برخوردار نیستند و روی قول و قرار و وعده و وعید آنها نمی‌شود حساب نمود. قول و بولشان یکی است، به هیچ اصلی پایبند نیستند و از دروغ و نیرنگ و تهمت و افترا نسبت به دیگران ابا و اکراهی ندارند. اینان افرادی هستند که اخلاق انسانی را زیر سؤال می‌برند و حس اعتماد و اطمینان را در جامعه از بین می‌برند.

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند  
قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است  
نه زنی در ره صواب نه مرد  
نه محنت از آنت نبود درد

#### یا مرگ یا اشتها

معمولاً تکیه کلام بیماری می‌باشد که اشتهای غذا ندارد و از ضعف رنج می‌برد، همچنین وصف حال پرخور و ذله‌ایست که به سفره‌ای رنگین یا غذاهائی مأکول دست یافته، تا حلقوم خورده ولی غذاهای خوشمزه و معطر مانده در سفره او را آزار می‌دهند و نمی‌تواند بخورد. به طنز دیگران با و چنین گویند.

#### یا مشت یا پشت

کنایه از آن که در میدان مبارزه زندگی با دست خالی نمی‌توان داخل شد. مبارزه وسیله می‌خواهد. علم و درایت، هنر زندگی کردن و سلوک با مردم، اگر مشت پر نباشد و حواله زندگی خالی‌الوجه باشد، باید به پشتیبان و مددکار و تأییدکننده‌ای متکی بود، به کسانی باید گفت که نه مایه دارند و نه مورد تأیید هستند و خالی‌الوجه در صحنه اجتماع رجز می‌خوانند.

#### یا مفت یا مفت

مال خودم از خودم، مال مردم هم از خودم. تقلیدی به استهزاء از گفتار و کردار متظاهرين بدین می‌باشد نه متدینین واقعی که با اذکار و اوراد برای جلب خاطر عوام و در نتیجه سود بردن به آن متوسل می‌شوند.

## یا مکن با پیلبانان دوستی      یا بناکن خانه‌ای در خورد پیل

به طنز گویند، یا بناکن خانه‌ای فیل توش بره، کنایه از بررسی وسایل و امکانات و نیز ظرفیت و تحمل خود شخص است در برخورد با مسائل زندگی و شروع کارها و ریختن طرح دوستی و ازدواج، به نحوی که در اجرا و تعقیب عاجز نمایم و به زحمت نیفتیم. لقمه از دهان بزرگتر گرفتن گلوگیر است. به اندازه و کمتر از درآمد خرج کردن و در معاضدت با کسان حساب زندگی را داشتن، و امکان و سنخیت را رعایت نمودن باشد. کند همجنس با همجنس پرواز، کبوتر با کبوتر باز با باز. اگر با ولخرج و آدم بی حساب کتاب نشستی، باید چون او باشی.

## یا مکن وعده چون نخواهی کرد      یا وفاکن به هر چه می‌گوئی

عوام می‌گویند، مرد است و قولش و در ادب پارسی گویند:  
وفای عهد نکو باشد ار بیاموزی      وگر نه هر که تو بینی ستمگری داند  
به کسانی باید گفت که می‌گویند ولی عمل نمی‌کنند وعده می‌دهند ولی وفای به عهد ندارند، همراه می‌شوند ولی در مواجهه با اولین مشکل و یا خطر پاپس می‌کشند و یار دیرین را تنها می‌گذارند.

يُعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ<sup>۱</sup>

چون ما فی الضمیر را از وجنات شخص می‌توان شناخت و بدان پی برد. همچنان که شادیه‌ها، غمها، افسردگیها و نگرانیها را در صورت و رخسار می‌توان دید، رنگ و رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر. همانگونه هم که مومنون را می‌توان از رنگ و رخساره شناخت.

## یعنی کَشک

زمانی که آدمی بدقول باشد، به آنچه می‌گوید عمل نکند، سر قرار حاضر نشود، مردم رامتر نماید به طنز گویند، قول یعنی کَشک و از کَشک بی‌بها تر.

زن خواجه دهد به مهمان دوغ      چه کند نیستش جز این در مشک  
کهنه مشکش مباد هیچ تهی      یارب از دوغ تازه، یعنی کَشک.

## یقین را به گمان نفروشدند

نقد را به نسیه، حتم و یقین را به شک و تردید و سرکه نقد را به حلوائی نسیه. این نقد بگیر و

دست از آن نسیه بدار. تا حتم و یقین است چرا با شک و شبهه.

ای اهل یقین قصه همین است که گفتم      هان تا نفروشد یقینی به گمانی  
نقد امروز مده نسیه فردا مستان      که یقین را ندهد مردم فرزانه به شک

یکان یکان شمر ابجد حروف تا حطی      چنانکه از کلمن عشر عشر تا سعفص

پس آنگه از قرشت تا ضطغ شمر صد صد دل از حروف جمل شد تمام مستخلص. مربوط به حروف ابجد باشد که از ابجد تا حطی از یک تا ده شمرند و از آن پس تا سعفص ده تاده تا و سپس صد تا صد تا. ابجد، هوز، حطی، کلمن. سعفص قرشت ثخذ ضطغ.

ا ب ج د - ه و ز - ح ط ی - ک ل م ن - ض ع ف ص - ق ر ش ت - ث خ ذ - ض ظ ع  
۱۰۰۰ ۹۰۰ ۸۰۰ ۷۰۰ ۶۰۰ ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۹۰ ۸۰ ۷۰ ۶۰ ۵۰ ۴۰ ۳۰ ۲۰ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

یک ارزن از دستش نمی افتد

مثل، آب از دستش نمی چکد، کنایه از نهایت خست و آزمندی و خودبینی طرف باشد. ارزانش باشد، تبش را به کسی نمی دهد. خدا نکند کسی محتاج به او بشود، از صورتش نفرت و کینه می بارد، سعدی گوید، درویشی را گفتند فلان کس سفره ای گسترده دارد و دستی باز، پیش او برو شاید که حاجت برآورده سازد. برگشت و گفت «یکی را دیدم لب فرو هشته و ابرو در هم کیشده و سخت نشسته، گفتم عطایش را به لقایش بخشیدم.»

یکبار جستی ملخه، دو بار جستی ملخه، آخر بدستی ملخه

کسانی را شامل است که به کرات مرتکب خلاف و گناه می شوند و هر بار به لطایف الحیل از زیر بار مجازات شانه خالی می کنند ولی بالاخره یکدفعه به دام می افتند و پایشان گیر می کند و به پای محاکمه و بازخواست می آیند. راه کج همیشه به بن بست می رسد. دلو همیشه از چاه سالم بیرون نمی آید که آب گوارا با خود بیاورد.

یک بام و دو هوا

در جامعه و در فرهنگ عوام چنین مصطلح است: قربون برم خدا را یک بام و دو هوا را. زمانی عنوان کنند که قانون و مقررات برای همه یکسان و به یک نحو اجرا نشود، قوی و ضعیف و غنی و فقیر در برابر قانون یک وضع نداشته باشند، قانون ضعیف کش و قلدر و زورمند نواز باشد، در خانه اگر پدر و یا مادر بین فرزندان فرق قائل باشند، طرف دیگر چنین گوید. در جامعه، دزدان بزرگ و غارتگران مال مردم راست راست با استفاده از تعبیر و تفسیر

قانون توسط بعضی از داوران خطا کار و مغرض، آزاد بگردند و آفتابه دزدها در زندان بمانند. بالاخره جوابگوی نوای دل مردمان ستم دیده جامعه‌ای می‌باشد که عدالت در آن اجرا بشود. اشاره به گفتار پیرزنی می‌باشد که تابستان پشت بام خوابیده بود به دختر و دامادش می‌گفت هوا سرد است مهربان تر بخواید و آن طرف تر به پسر و عروسش ندا می‌داد که هوا گرم است، کمی جدا بخواید و عروسش چنین می‌گفت:

قربون برم خدا را      یک بام و دو هوا را

یک بزرگتری گفته‌اند و یک کوچکتری

به کوچکترها به ویژه جوانان گفته می‌شود آنگاه که احترام پدر و مادر و یا بزرگترها را نگاه ندارند، شرط ادب بجای نیاورند و در برابر آنان گستاخ باشند.

یک بزرگرا گله را گر می‌کند

به قول سعدی،

چو در قومی یکی بی‌دانشی کرد      نه که را منزلت مانند نه مه را  
ندیدستی که گاوی در علفزار      بی‌الاید همه گاوان ده را

یا، با بدان کم‌نشین که بدمانی خوپذیر است نفس انسانی. که این خوپذیری و نسبت آن با تربیت اولیه و مایه‌های ادب خانوادگی ارتباط دارد.

یکپا پیش و یک پا پس گذاردن

کنایه از شک و دودلی و تردید داشتن. نه حال پیش رفتن و نه جای بازگشتن یا، با دست پیش کشیدن و با پا عقب زدن، هم آری هم نه. هم می‌خوام هم نمی‌خوام. گاهی فرار کسی را هم، چنین تعبیر می‌نمایند. یک پا پس گذاشت و یکی پیش، دو پا داشت دو پا هم قرض کرد و پا به فرار گذاشت. کسانی را شامل می‌شود که قدرت تصمیم‌گیری ندارند و به قول و فعلشان هم نمی‌توان اطمینان نمود. دلش می‌خواد، قلوه‌اش نمی‌خواد پایش پیش می‌رود و دستش در عقب است.

۱. گر یا گری بیماری پوستی خطرناکی است که سابقاً بر سر می‌زد و پیاز موی را زایل می‌نمود و در صورت معالجه بیمار کچل و با سر بی‌مو می‌ماند.



### یکپا چارق، یکپا گیوه

به طنز به تازه به دوران رسیده‌ای که از ده به شهر آمده و به آلف و الوفی رسیده می‌گویند. از ده که آمد در نهایت فقر بود و یک پایش گیوه و در پای دیگر چارق. کک توی جیش چهارقاپ می‌انداخت. یک من ارزن اگر سرش می‌ریختی دو تاش روی زمین نمی‌افتاد. کنایه از نهایت فقر و فاقه و افلاس فرد می‌باشد.

### یک پایش این دنیا و یک پایش آن دنیا است

مثل، یک پایش لب گور است، عزرائیل فراموش کرده و قصد رفتن ندارد. اشاره بر پیری و سن و سال زیاد دارد، به ویژه اگر مورد محبت و علاقه اطرافیان نباشد و انتظار مرگش را داشته باشند. اگر زمانی، پیری جوانی بکند و یا بیش از حد، حساب مال دنیا را داشته باشد هم چنین گویند. آفتاب لب بام است و غروبش نزدیک.

### یک پول جگرک سفره قلمکار نمی‌خواد

در ردّ تشریفات و ظاهر سازی‌های پرهزینه در مهمانیها و پذیرائیها گفته شده و تأکید دارد کسانی را شامل می‌شود که به ماهیت و اصل موضوع و حرکت آن قدر توجه ندارند که به ظاهر و نماد خارجی آن. زمانی عنوان کنند که برای کاری کوچک و یا قرارداد و معامله و مراوده‌ای نه چندان مهم شرایط و مراسمی سنگین قائل شوند. برای رفتن به سفری کوتاه باری سنگین ببندند. مثل، آفتابه لگن ده دست، شام و ناهار هیچی.

### یک تخته‌اش کم است

مثل، بالاخانه‌اش را اجاره داده است. عقلش پارسنگ برمی‌دارد. یک دنده‌اش کم است. خل است. برخی معتقدند افراد بشر اکثراً یک تخته‌شان کم است. گویند از دانشمندی پرسیدند در شهر چند نفر دیوانه داریم. پاسخ داد می‌خواهید بگویم چند نفر عاقل داریم.

### یک تیر و دو نشان

اشاره بر دو هدف را از یک طریق دنبال نمودن است. مسئولیتی دولتی را تصاحب کردن که علاوه بر اجرای امر مسئولیت، کارهای جنبی مربوط به خود را هم «اجرا نمودن». کارخانه‌دار است می‌کوشد تا در وزارتخانه مربوط به کارخانه، وزارت یا مسئولیتی بزرگ به چنگ آورد و کارخانه خودش را هم بچرخاند.

چه خوش بود که بر آید به یک کرشمه دو کار زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار

## یک جان در دو قالب

دوستان جانی را گویند، آنها که نهایت گذشت و فداکاری و صفا را نسبت به یکدیگر دارند.  
همچون دو جان در یک بدن

دلا یاران سه باشند از بدانی	زیبانی‌اند و نانی‌اند و جانی
به نانی نان بده از در برانش	محبت کن به یاران زبانی
ولیکن یار جانی را نگهدار	براهش جان بده گر می‌توانی
دوست آن باشد که گیرد دست دوست	در پریشانحالی و درماندگی
دوست آن نبود که در نعمت زند	لاف دوستی و برادر خواندگی

## یک جا، همه جا، هیچ جا

همه کاره و هیچ‌کاره، بدون مسئولیت و همه جا حاضر. دعوت نشده سر هر سفره نشین پرمدعا  
و پرتوقع بی‌درایت و دانش. نخود هر آش و مداخله‌جو در کار این و آن. آن که وجود  
ولا وجود و بودن و نبودنش یکی است، مرگ و زندگی او در جامعه بلاثر می‌باشد.

از آمدنش نبود گردون را سود	وز رفتن اوسود و زیبانی نفزود
نه هر چه جانورند آدمیتی دارند	بس آدمی که در آفاق نقش دیوارند

## یک جو از عقل کم کن و هر چه می‌خواهی بکن

بیچاره آن کسی که گرفتار عقل شد خوشبخت آنکه کرّه خر آمد الاغ رفت  
خواجه عبدالله انصاری می‌گوید، بارالها آن کس را که دادی چه ندادی و آن کس را که ندادی  
چه دادی و آزادش کردی. که مراد خواجه عقل باشد آنچه انسان را مسئول و مقید می‌نماید و  
نبودن آن خودکامگی و جنون است و بی‌بند و باری.

## یک جو منت دو نان به صد من زر نمی‌ارزد

مثل بهر دو نان منت دونان مکش.

تا یک شبه در وثاق تونان است	آلوده منت کسان کم شو
کاین منت خلق کاهش جانست	تا بتوانی حذر کن از منت

به قول سعدی شیراز:

کاحتمال جفای بوآبان	ترک احسان خواجه اولیتر
که تمنای زشت قصابان	به تقاضای گوشت مردن به

و امروزه، به بقالان و عطاران هم در این ردیف هستند.

### یک چیز بگو که بگنجد

زمانی که کسی تهمتی ناروا به کسی بزند، چیزی بگوید که با وضع طرف مانعةالجمع باشد و سختی نداشته باشد عنوان کنند. فردی متقی و پرهیزکاری واقعی را به دروغ و دزدی نمایند. دزد، داوری درستکار که او را محکوم نموده به درخواست و پیشنهاد رشوه متهم کند. در مسایل خارجی مثل فیل و فنجان، به گنجشک گفتند منار به فلانت، گفت یک چیزی بگوئید که بگنجد. چاه و منار، آن که می خواهد منار بدزدد، باید چاهی بزرگتر و ژرفتر از منار حفر کند.

### یک حقام خرابه چند تا جامه دار می خواهد

زمانی عنوان کنند که سرپرست و قائم مقام و آقابالاسر تعدادش زیاد بشود و هر کسی خودش را آمر و فرمانده و مسئول بداند، آن وقت است که زمام امور از هم می باشد و رشته ها گسیخته می شوند. یک ده با دو کدخدا، یک خانه و دو کدبانو، خانه ای را که دو کدبانوست، خاک تا زانوست یک ده و دو کدخدا را سامانی نباشد.

### یک داغ دل بس است برای قبیله ای

زمانی عنوان کنند که در خانواده و یا اجتماع نقصانی پدید آید که قلبها را جریحه دار نماید از بزرگ خانه و خانواده و یا سران قوم حرکتی ناشایست و موهن سر بزند که دوشان آن خانواده و یا اجتماع و ملت باشد.

روشن شود هزار چراغ از فتیله ای      یک داغ دل بس است برای قبیله ای

### یک دست بی صدا است

يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ. دست خدا با جماعت و جمع باشد و یک دست صدا ندارد. اشاره و تأکید بر اتحاد و اتفاق و برادری و هماهنگی و گریز از نفاق و دودستگی دارد.

دلا خوکن به تنهایی<sup>۱</sup> که از تنها بلاخیزد      سعادت آن کسی دارد که از تنها پرهیزد  
تنهای اول مفهوم جمع و دومی یکه و تنها بودن را می رساند بعضی هم به عکس، تنهایی را تبلیغ می کنند که سلامت و آرامش در آن باشد.

۱. چشم کج، چشم گشته، لوچ و کاژ هم گویند.

### یک دستی تحویل گرفتن

بی‌اعتنائی کردن، توجه نمودن. حقیر شمردن و بی‌تفاوت بودن در برابر شخص و یا موضوع یا فردی وزین و یا شخصیتی واجب‌الاحترام، برخوردی سالم و لازم و انسانی نداشتن و یا بدنام نمودن باشد. مقام و منزلت فردی دانشمند و صاحب‌جاه را درک نمودن.

بزرگش نخوانند اهل خرد  
که نام بزرگان به زشتی برد

یک دستی زدن هم، مفهوم کلک زدن و نارو و فریب و نیرنگ را می‌رساند.

### یک دم نشد که بی‌سر خر زندگی کنیم

«ابلیس کی گذاشت که ما بندگی کنیم.» در رابطه با مزاحمت و آزار، مردم آزاری طفیلی و انگل گفته می‌شود. افرادی که اینجا و آنجا مزاحم و سرخرند. بدون دعوت و درخواست به همه جا می‌روند و هر جایی سر می‌کشند و سر هر سفره می‌نشینند، مخرب و دشمن‌سازندگی و آبادانی‌اند. آن که می‌کوشد رابطه سالم بین افراد را بهم بزند هم گفته می‌شود.

### یک دو بیند همی به چشم احول

به طنز به آدمهای خرده‌گیر و ریزبین و ایرادگیر و بهانه‌جو که هر چیز کوچک را بزرگ می‌کنند و از گاه کوه می‌سازند گفته می‌شود. افراد تبلیغاتچی و حادثه‌آفرین و آنان را که می‌توانند با بزرگ و حادثه‌نمائی داستان و یا رویداد و موضوعی جامعه را تهییج نمایند هم در بر می‌گیرد. اما اینکه لوچ هر چیز را دو تا می‌بیند، می‌گفتند در مجلسی از احولی سخن به میان می‌آید، بعضی دو دیدی او را رد و برخی تأیید می‌نمایند. کار به آزمایش می‌رسد، دو نفر با یک چراغ دستی به درب خانه طرف می‌روند و او را به آمدن جلو در دعوت می‌نمایند. سپس یکی از آنان صادقانه و البته به طرفداری از او موضوع را مطرح می‌نماید، بلافاصله احول که ناراحت شده بود، می‌گوید، خجالت نمی‌کشند چهار نفر آدم با دو تا چراغ آمده‌اند پیرسند که من هر چیزی را دو تا می‌بینم یا نه. چرا من چهار نفر شما را با دو تا چراغ، هشت نفر و چهار تا چراغ نمی‌بینم.

### یک دوست بسنده کن که یک دل داری

به آدمهای هر جایی که یک دل دارند و هزار سودا، هر روز دلشان را جایی گرو می‌گذارند. و هر زمان به یاری و چیزی دل می‌بندند، گفته می‌شود. آنان که دلی هرزه‌گرد و هر جایی دارند.

با غیر چرا قرار گیریم  
یک دل بودم دو یار گیریم؟

منظر دل نیست جای صحبت اغیار      دیو چو بیرون رود فرشته درآید  
گر مذهب عاشقان یک دل داری      یک دوست بسنده کن که یک دل داری

یک ده آباد به از صد شهر خراب است

اشاره بر سازندگی و تکمیل موضعی باشد که یک تمام شده و به هدف رسیده به از ده ناتمام و نیمه کاره و نیمه راه رها کرده. به کسی گویند که از هر مبحث و علمی می خواهد طرفی بگیرد و همه دان و همه دانا باشد ولی چیزی بارش نیست و بی بهره است و بسیار باشد که چنین افرادی برای خودنمائی و فضل فروشی چنین روشی را در پیش می گیرند، همه کاره و هیچ کاره ها از این قبیل مردمانند. به طنز هم زمانی که غذا برای چند نفر کافی نباشد، کسی بخواد خود را سیر نماید و کامل بخورد، چنین گوید... ناموخته یک علم پی علم دگری بودن، که کامل کردن یک علم به از بهره ای ناقص از چند علم و مبحث داشتن است.

یک دیوانه سنگی به چاه می اندازد که صد عاقل نمی توانند بیرون بیاورند

زمانی عنوان کنند که فردی، خرابکاری بزرگ بنماید، زیانکاری بکند. مشکل ایجاد نماید که امکان اصلاح و حلّ و فصل آن ممکن نباشد و دیگران از حلّ آن عاجز باشند. در مسایل اجتماعی اغلب حاکمان و دست اندرکاران به سبب بی خردی و خودخواهی و یا زیاده طلبی چنین کنند و بسا جنگهای مخرب چون جنگ اول جهانی که از اقدام دیوانه ای منبث گردید. عوام در این رابطه گویند، کار فلانی ایوالله دارد.

یک رعایت قاضی به از هزار گواه

اشاره بر درک و شناخت و دادگری و توجه قاضی باشد که بر مسند قضاوت می باشد، در رابطه با ضد و نقیض گوئیهای شاهدان طرفدار یکی و مخالف دیگری. آنجا که مغلظه و سفسطه و دروغ بازار و رواجی داشته باشد. قاضی پاکدامن و مؤمن باصلاحیت قضائی و اجتماعی می تواند کاشف اسرار باشد. گناه را بشناسد و گناهکار را تشخیص بدهد جایی که شهادت بی ربط شاهدان مؤثر واقع نشود و حق به حق دار برسد.

یک روده راست در شکمش نیست

به آدمهایی دروغ گو و حقّه باز و کلک و پشت هم انداز و شیاد می گویند که یک حرف راست در دهان ندارند. هر ساعت با لفظی و کلامی هستند و هر روز به رنگی در می آیند. دارای عقیده و منشی سالم و صحیح نیستند. ناستوارند و مذبذب. ابن الوقت و نان به وقت روز بخور.

از چاکری و دنائت آنان را گریزی نیست. عتبه بوسان حاکمان و درگاه زورمداران و مقتدرانند. عقیده و مرام خود را مانند لباس زیر خود عوض می‌کنند و بالاخره، هر لحظه به شکلی بت عیار درآید.

### یک روز بخر ز آنچه فروشی همه سال

سالها بدی کردی و بر مردم ستم رواداشتی حال سزای عملت را پذیرا باش و دم بر نیاور.

این جهان کوهست و فعل ما ندا      سوی ما آید نداها را صدا

از مکافات عمل غافل مشو

صد سال بدی کردی و دیدی ثمرش را      نیکی چه بدی داشت که یکبار نکردی  
آنچه به خود نپسندی به دیگران مپسند. شامل کسانی می‌شود که چون با عکس‌العمل اعمال  
زشت خود مواجه می‌شوند. فغان و فریاد سر می‌دهند و همه را گناهکار می‌دانند جز خود را  
یک روز آن باش که همه سال و سالها بودی.

### یک روز مهمانیم و صد ساله دعاگو

جواب کسی است که وجود و حضور او را با اکراه پذیرا باشند و حضورش به تصدیع و  
مزاحمت تعبیر شود و از دیدار او کراهت در میان باشد. یا کسی که به محلی و یا محفلی وارد  
شده و از او مدت اقامت سئوال شود. یا مؤمنی که به امید آخرت و روز پاداش روزشماری  
می‌کند چنین تکیه کلامی دارد.

### یک زبان داری دو گوش، یکی بگو دو تا بنیوش<sup>۱</sup>

دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز      یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگو

به آدمهای پرحرف و وراج گفته می‌شود که در هر محفلی و مجلسی که حضور داشته باشند به  
کسی مهلت حرف زدن نمی‌دهند. متکلم وحده و اغلب بی‌منطق و بی‌مایه هستند و طاقت  
شنیدن سخن دیگران را ندارند زبان گویا دارند بدون گوش شنوا، اینان سئوال از دیگری را هم  
پاسخگو هستند.

کم گوی و به جز مصلحت خویش مگو      چیزی که نپرسند تو از پیش مگو

۱. از نیوشیدن به معنی شنیدن و به گوش دل پذیرا بودن.

### یک زیان کردم و استاد شدم

التَّجْرِبَةُ فَوْقَ الْعِلْمِ. ضرر را هر جا جلوش را بگیری منفعت است. کسی که از گذشت زمان و رویدادها پند نگیرد عاقل نیست.

زمانه پندی آز او را داد مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پند است عاقل یک اشتباه را تکرار نمی‌کند، چه بسا که تکرار یک اشتباه، را به خیانت تعبیر می‌کنند. برای جلوگیری از خطا و اشتباه، ز ابتدای کار آخر را ببین. پاسخ کسی است که می‌خواهند او را به کاری وادارند و به مسیری بکشانند که او اطمینانی به حصول و وصول پایان آن ندارد.

### یک سال بخور نان و تره صدسال بخور مرغ و بره

کنایه از آن‌که، زندگی را باید از صفر و با صرفه‌جویی و قناعت شروع کرد و قدم به قدم پیش رفت و پله پله پیمود. تأکید و سفارش بر خودداری از اصراف و زیاده‌روی و ولخرجی و بی‌حساب و کتاب بودن در زندگی روزانه دارد. اصراف و زیاده‌روی دشمن رفاه و جمع سرمایه است. با خرج بیش از دخل نمی‌توان معیشتی سالم و کاری با بازده و آتیه‌ای داشت. ولخرجی و زیاده‌روی دشمن ثروت و رفاه و آسایش است.

### یک ستاره در هفت آسمان نداشتن

کنایه از به حساب نیامدن، مورد توجه نبودن، وزنی و شخصیتی در اجتماع نداشتن است. یارو آسمان جل است. ول وادراست. نمودی ندارد که بشود روی او حساب کرد. نهایت فقر و فاقه را نیز می‌رساند، آه در بساط ندارد. به نان شب محتاج است.

چون بر زمین بروی توام آفتاب هست ز افلاس گو ستاره نباشم بر آسمان

### یک سراست و هزار سودا

کنایه از گرفتاری و مرارت و وقت نداشتن برای خاراندن سر. آن‌که مسئولیت چندکار را به عهده می‌گیرد، یا خود چند فقره کار را سرهم می‌کند و خود را به درد چه کنم چه کنم گرفتار می‌نماید. به قول معروف شب و روز خودش را نمی‌فهمد. جواب اهل و عیال را نمی‌تواند بدهد. به فلان خودش سوزن می‌زند و فریاد می‌کشد. آن‌که دل هرزه‌گردش را چند جاگرو می‌گذارد و به چند دلبر می‌دهد ولی معنی عشق را هم نمی‌فهمد. یک دل و هزار دلبر. به کسانی باید گفت که برای خود گرفتاری و دردسر می‌خرند.

## یک سر مهربانی در دسر است

محبت و دوستی و مهربانی باید دو طرفه باشد. سلام ادب است و جواب انسانیت سلام بی‌علیک هم بی‌ادبی است و تکرارش جهل سلام‌دهنده باشد.

چه خوش بی‌تا محبت هر دو سربی  
کشش عشق هم باید دو طرفه باشد.

تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی  
کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

## یک سنگ دو گنجشک

یک تیر و دو نشان، با یک راه و دو مقصد: اشاره بر وضع کسانی است که با یک اقدام دو هدف را دنبال می‌کنند. بیشتر آدمهای، زرننگ و حسابگر چنین می‌کنند. چه خوش بود که بر آید به یک کرشمه دو کار، ولی یک دل دو دلدار را شاید، همانطور که یک تیر و دو نشان را. این قبیل افراد بیشتر گرفتار و سردرگریباند و گمراه.

## یک سوزن به خود بزن یک جوالدوز به دیگری

آنچه به خود نپسندی به دیگران مپسند. تا که از خود نگذری از دیگران نتوان گذشت. یا، پیکان به تیر جا کند آنگاه بر نشان. به افراد مردم آزاری باید گفت که از آزار و اذیت دیگران لذت می‌برند و هر از گاهی که از دیگران رنجی به آنها برسد و یا آسیبی وارد آید فغان سر می‌دهند و گله و شکایت می‌نمایند.

## یک سیب اگر به آسمان بیاندازی صد چرخ خورد تا به زمین برگردد

به کسانی گفته می‌شود که با تحولات زمانه بیگانه‌اند و قبول دگرگونیهای روز به روز برای آنها نه تنها قابل قبول نیست بلکه باور نکردنی هم نیستند. غافل از آن که:

جهان است زیر و رو دارد  
رخ زشت و نکو دارد

شب ار باگریه خود دارد  
سحر بینیش خندانش

## یک شاهی هم یک شاهی است

در رابطه با صرفه‌جوئی و نیز حساب و معامله بین دو طرف عنوان می‌شود. حساب حسابست و کاکابرادر. دوستیمان سر جاش و معامله مان بیگانه‌وار،<sup>۱</sup> صنّار هم صنّار است. قطره قطره جمع



گردد وانگهی دریا شود.

دانه دانه است غلّه در انبان  
قطره قطره است آب در دریا.  
به افراد ولخرج باید گفت.

### یک شب هزار شب همیشه

در پاسخ به اظهارات و تعارف مهمانی باشد که حضور خود را برای صاحبخانه مزاحم می‌شمارد، گفته می‌شود. مهمان حبیب خداست. مهمان روزیش را با خودش می‌آورد. اغتنام شبهای خوش و مصاحبت با دوستان را هم باید گفت. گویند،

در کلبهٔ ماسور اگر نیست صفا هست  
هر جا که صفا هست در آن نور خدا هست  
صبر کن کامشیم مجالی نیست  
آخر امشب شبی است، سالی نیست

### یک شرح کشاف<sup>۱</sup> جواب دارد

اشاره در روده‌درازی سؤال‌کننده و شرح و بسط دادن بیش از حدّ موضوع که مستلزم جوابی طولانی باشد. گوینده‌ایکه برای توضیح مطلب خود به لیت و لعلّ متوسل می‌شود. توضیح خارج از موضوع. از این آدم خدا نکند سئوالی بکنی و ناخود آگاه به پاسخ او گوش فرا داری. مثل این که کله گنجشک خورده باشد. باید به اندازه کتابهای چهل طوطی و حسین کرد از او مطلب و داستان بشنوی، حرفهایی که سر و ته‌اش معلوم نیست. حرف بی حساب و چرند و پرند، بی مایه و بی پایه و دور از درک و منطق. افراد پرحرف و بیهوده گو که سخنشان سبب سرور دیگران می‌شود باید توجه کنند.

### یک شکم دو منت

زمانی عنوان کنند که برای انجام یک کار، بهره‌مندی از گونه‌ای کمک و گرفتن وام، باید منت دو یا چند نفر را بکشند و یا تشکر نمایند، و کوتاهی در این رابطه سبب گله‌مندی بشود.

### یک شهر و دو نرخ

کنایه از نبودن قانون و مقرّرات و ضابطه برای کنترل و قضاوت و بالاخره بهره‌مندی مردم از حقوق و قانون بر یک روال و منوال باشد. شهر هرت و قاضی شارح. در خانه بین فرزندان فرق قائل شدن. در مدرسه روی شاگردان دیدگاههای مختلف داشتن.

۱. کتابی از کلینی. در اینجا مراد فقط طول کلام است نه مفهوم و معنی.

### یک صبر کن و هزار افسوس مخور.

الْعَجَلَةُ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ. الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ. عجله کار شیطان است و صبر نجات دهنده و کلید نجات. آدم شتابزده هر کاری را دوبار می‌کند آن هم خراب لذا پیوسته عصبانی می‌باشد، بدان سبب که کارهای عجولانه و ناقص او کمتر به نتیجه مطلوب می‌رسد. عجله و عصبانیت همزادند.

### یک عمر گدائی کرده هنوز شب جمعه‌اش را نمی‌داند

به طنز به کسی گویند که از روند حرکت زندگی و گذران امور و کیفیت به انجام رسیدن کارها و علل سود و زیان آنها تجربه نمی‌اندوزد. نداشتن کامل قوه درک و شناخت. هنوز نمی‌داند در برخورد با همکار، همسایه، کسان و خویشان و با هر یک چه نوع برخوردی باید داشته باشد. فرقی بین این مسائل قائل نیست. همه را در مواجهه و برخورد با یک چوب می‌راند. آدمی سر به هوا، بی‌توجه و کم‌شعور باشد.

### یک کاسه کاجی<sup>۱</sup> و صد تا سرناچی

آفتابه لگن ده دست، شام و نهار هیچی. مثل، صنّار جگرک سفره قلمکار نمی‌خواد. یک درب و ده تا قاپاقچی. یک دیگ آش و ده تا آشپز، جائی که کارها نظم و ترتیب لازم را ندارد. بلبشو می‌باشد و آش یا شور است و یا بیمزه.

### یک کفش آهنین و یک عصای پولادین

زمانی که مقصد و مقصودی دراز و مشکل و دیروصول در پیش باشد وجوب و لزوم آن را توصیه و تأکید کنند. صبر ایوب لازم دارد و قدرت رستم و کمان آرش و اسفندیار. پاشنه کفشها را بکش که راهی بس دور و دراز و سنگلاخ در پیش داری. اراده‌ای پولادین می‌خواهد. ناستواری و پای‌پس کشیدن همان و سقوط و پس افتادن همان.

### یک کلاغ چهل کلاغ کردن

کنایه از بزرگ کردن، آب به شیر نمودن، رنگ و جلا دادن موضوع، یکی راده تا گفتن، از گاه کوه ساختن و از هیچی چیزی درست کردن. کار آدمهای مغرض، هوچی و کسانی است که با شرف و حیثیت دیگران بازی می‌کنند. از هتک حرمت و آبروی طرف شاد می‌شوند، چرا که

۱. غذائی از آرد بوداده و روغن و شیرینی.

خود بی آبرو هستند. لذا همه چیز را به همه کس نباید گفت. دیوار موش دارد و موش گوش. و نیز، مفهوم کامل غلو و اغراق و گزافه گوئی مغرضانه باشد.

یک کلوخ صد کلاغ را بس است

هزار مورچه و یک نم آب. یک کارآ و مفید در برابر صد بیهوده و غیر مفید. یک مرد جنگی و گروهها سیاهی لشکر،

سیاهی لشکر نباید بکار که یک مرد جنگی به از صد هزار کسانی که بدون شناخت قصد و هدف و رویه با دنباله روی کاری را شروع می کنند، زود به هیجان می آیند، هوس و قصد دشمن شکنی در سر می پروراند و با یک ناروا و سخن خلاف و گزاف از میدان به در می روند و هزیمت می گیرند. با یک کشمش «مویز» طبعشان گرم و با یک غوره سرد می شود. صد تا کلاغ و یک سنگ.

یک گوشش در است و یک گوشش دروازه

کنایه از آنکه حرف شنو و حرف نگهدار نیست و احساس مسئولیت نمی کند از این گوش می شنود و از آن گوش به در می نماید. گوشش بدهکار نیست و حرف حق و حسابی برایش مفهومی ندارد و به آن توجه نمی کند، فقط خودش را می شناسد و به خودش مشغول است، جوابهای سربالا می دهد. دم گرم گوینده در آهن سرد او اثر ندارد. به ویژه از شنیدن سخن مربوط به ناراحتیها و سختیها و رنجهای اطرافیان و کسان و خویشان متألم و متأثر نمی شود. به کودکان سر به هوا و بازیگوش هم پدر و مادرها می گویند، زنان به شوهرانی که به خواستهای آنها توجه ندارند هم نسبت می دهند.

به یکی در درآید از گوشش بدگر در برون کند هوشش

یک لبش زمین را جاروب می کند و یک لبش آسمان را

مثل

«لب بالا نگا بر عرش می کرد لب پایین زمین را فرش می کرد»

شاعر گوید،

ای من به فدای آن لبان هیزم شکنت اشتر به قطار می رود در دهنت

ای نرمتر از خار مغیلان بدنت. در نهایت ضخامت و گشودگی لبها هم گفته می شود و به طنز به یار لب سترک و برگشته می گویند. ای تنگ تر از گوشه ی میدان دهننت.

### یک لقمه نان بربری،<sup>۱</sup> من بخورم یا اکبری

زمانی زن خانه عنوان می‌کند که همسر به اندازه کافی برای عائله خود هزینه نکند و مایحتاج خانه را تأمین ننماید و به کم اکتفا بکند. در شهرهای مرکزی گویند «پنجانی<sup>۲</sup> نان بربری، من بخورم یا اکبری. مثل، یک مویز و چهل قلندر. در رابطه با حکومت و ملت هم صادق می‌باشد.

### یک مثقال تریاک ضرر کرد

مثل «چرتش پاره شد» زمانی عنوان کنند که پیش‌آمدی غیر مترقبه برای فردی بی‌خبر روی دهد و به طور ناگهانی در روحیه و وضع حالش تأثیری نامطلوب بگذارد. فلانی چرتش پاره و حالی به حالی شد. خبری ناگوار و ناگهانی شنیدن، فردی مال‌اندوز، زرپرست که زیانی کلان متوجهش بشود و یا حکم انفصال کارمندی بینوا و آسمان‌جل که بدستش برسد. بالاخره تریاکی که مأموران دولت بالای سرش سبز شوند و وافور از دستش بیفتد.

### یک مریدخر، به از یک توبره زر

اشاره بر اطاعت بی‌چون و چرا و کورکورانه باشد. بدون شناخت و ادراک از مشی و طریقه‌ای پیروی کردن. به همین سبب حاکمان ظالم و خودکامه و ستمگر سعی بر این داشته‌اند که مردمان جاهل و ناآگاه باشند و از رویدادها و گذشت زمان سر در نیاورند و هر رویدادی را هم به قضا و قدر نسبت بدهند و خود را راضی نمایند قیامی صورت نگیرد و مزاحم کسی نشوند.

### یک نان بخور و صد تا خیر کن

چونان که خطری از کسی بگذرد و به قول معروف، رویداد به خیر بگذرد چنین گویند... دشمنی از بین برود، تصادفی مهلک زیانی جانی نرساند، جلو زیانی مالی و بر باددهنده گرفته شده. گویند جای شکرش باقی است که از بد بتر نرسیده و حادثه ضرر چندانی نداشته است. در این گونه موارد به علل و عوامل زیانبار یا نافع و بازدارنده توجهی نمی‌شود.

### یک نفس غافل شدم صد سال را هم دور شد

«رفتم که خار از پاکشم محیل نماند از نظر.» اشاره بر غفلتهائی می‌باشد که باعث

۲. ده سیر و یک چارک باشد.

۱. نان نازک و چون پر.

عقب ماندگی و بسا تیره روزی می شود. جوانی را به بطالت گذرانیدن و تمهید وسیله و آموزش برای زندگی فردا نکردن. دوستان محفلی و یکرنگ را بایی توجّهی از دست دادن، از مدرسه و مکتب استاد بهره نگرفتن و از غافله تمدّن و زندگی عقب ماندن و دور افتادن و در مجموع از موقعیتهای مساعد بهره نگرفتن و خود را نساختن و در تأمین مادّی و معنوی آینده غفلت روا داشتن باشد. می گفت، پشیمانی اگر شاخ داشت، شاخهایم چند و جب بود. باشد که چنین شاخی دریاوری.

### یک نه بگو و نه ماه بدل مگیر

کنایه از تصمیم گیری به موقع و تأیید نظرهای مساعد و ردّ نظرهای ناموافق باشد. کمّ و کیف قضایا را در اخذ تصمیم در نظر گرفتن و سبک و سنگین نمودن، ردّ و یا قبول سنجیده و به جا و با تفکّر و تأمل باشد. با اطمینان بیش از حدّ و نادرست به افراد، حتّی دوستان و نزدیکان بله گفتن و نخوانده امضاء نمودن و عمری پشیمانی تحمّل کردن و کاشکی گفتن. آنچه با درایت و شعور و منطق سازگار نیست. مایه آن مربوط به «بله»، گفتن عروس خانم موقع عقد می رسد.

### یک و دو کردن

کنایه از جدال و ستیز و بگو و مگوهای بیفایده است و طرفین حرف خود را تکرار نمودن و نتیجه نگرفتن، چه یک همیشه یک است و دو همان دو و لایتغیّر. روش کسانی است که برای بگو مگو سرشان درد می کند. و از آرامش زده می شوند و به قول معروف حالشان به هم می خورد. سرشان درد می کند برای جدال. در دسر ایجاد نمودن حرفه شان باشد.

### یکی باید من بشود و یکی نیم من

در روابط و مراوده ها، ستیزها و برخوردها، آنجا که صداها بلند شود و منطق حاکم نباشد، اگر دو طرف برخورد و نزاع هر دو من باشند و یکی نخواهد عقب نشینی بنماید، ستیز به جنگ و جدالی بسا خطرناک مبدّل می شود. در تمام مسایل مورد بحث زندگی امر چنین است، خانوادگی یا اجتماعی، زن و شوهر به ویژه زنان اگر بخواهند من باشند، زوج خانواده ای زیانبارند با خسرانهای مادّی و به ویژه معنوی بسیار که عمده زیان آن متوجه فرزندان می شود. اینجا فرزندان هستند که منفعل و کناره گیر و یا طاغی و عصیانگر می شوند.

### یکی بگو، یکی بشنو

به کسانی باید گفت که فقط زبان بگو دارند، پر حرف و و راج، مثل بعضی از خانمهای پایه سن

بالا گذاشته. این قبیل افراد بی منطق‌اند، مطالب را تکرار می‌کنند، خود نمی‌دانند چه گفته و چه می‌گویند، اغلب وسط کلام، مطلب را فراموش می‌کنند و سلسله و زنجیره سخن از دستشان به در می‌رود و بسا که با بیهوده و بسیارگوئی حق را هم به جانب خود می‌دانند.

دادند دو گوش و یک زبانت ز آغاز      یعنی که دو بشنو و یکی پیش مگوی

یکی بود که حساب را به هزار رساند

مثل، چون که صد آید نود هم پیش ماست. همچنان که درآمد و ذخیره از یکی به هزار و میلیارد می‌رسد، قرض و بدهی هم چنین وضعی دارد، آنکه کاری را شروع کرده باید توجه باشد که پا را از صفر فرانهاده و پله پله باید بالا برود، صعود بکند. حرکت جهشی زمین خوردن دارد، ول‌خرج و مُصرف<sup>۱</sup> را که حساب دخل و خرجش را ندارد باید آگاه نمود که اگر، قطره قطره جمع گردد و انگهی دریا شود، به خلاف آن در زیاده‌روی هم، ذره ذره نفی گردد ثروت یغما رود.

یکی پرسید از آن شوریده ایام، که تو چه دوست داری گفت دشنام - چرا چون هر چه

دیگر می‌دهندم، بجز دشنام منت می‌نهندم

باز هم دربارهٔ منت و منت‌کشی و منت‌گزاردن است که پشت انسان را خم می‌کند و به شخصیت صدمه وارد می‌نماید، به ویژه اگر از جانب تازه به دوران رسیده‌های خواهان نام به جهت عقده‌گشائی باشد که از خدمتی کوچک داستانی بوجود می‌آورند. اینجاست که شاعر فحش و ناسزا را که بی‌منت است بر بخشش و کمک با منت ترجیح می‌دهد و پذیرا می‌گردد.

یکی چهارشنبه پیدا می‌کند، یکی گم می‌کند

امر بر این است که هر کس روز موفقی دارد و روز عدم توفیقی، یکی روزی چیزی گم می‌کند و روزی دیگر می‌یابد. حال اگر تقارن زمانی پیدا می‌کرد عوام بر آن قاعده و روالی صورت می‌دادند و سعد و نحسی به روی آن می‌گذاشتند، حال آن که اتفاق است و از جریان عادت و قاعده به دور.

متاع کفر و دین بی‌مشتی نیست      گروهی این گروهی آن پسندند

## یکی از بام افتاد و دیگری را گردن شکست

زد به قلب اخوی بنده را کشت  
به شوستر بریدند سر مسگری  
وگر نه من همان خاکم که هستم  
که از بوی دلاویز تو مستم

تیر مژگان تو از عینک پشت  
گنه کرد در بلخ آهنگری  
کلنگ از آسمان افتاد و نشکست  
درختی در نهاوند می بریدند

یکی را شلاق می زدند، دیگری آخش را می گفت.

همی گفت برده منم کدخدای

یکی را به ده بر ندادند راه

## یکی را توی ده راه نمی دادند سراغ خانه کدخدا را می کرد

اشاره بر آن کسی که خود را شناسد و خود را در جایگاه و پایگاهی بلند و مقامی رفیع بداند، در صورتی که فاقد آن باشد. به کسی گویند که بیهوده ادعای بزرگی و سروری داشته و بخواهد دیگران را امر و نهی نماید. بی هنری که بخواهد در سلک هنرمندان بنشیند. اول از عواطف و اخلاق انسانی خود شمه‌ای بنما سپس از بی توجهی و یا بی احترامی نسبت به خودت ناخرسند باش.

ور خود کری، از نوا چرا می پرسی  
از خانه کدخدا چرا می پرسی

گر کافری از خدا چرا می پرسی  
زان پس که تو را راه ندادند به ده

اول برادریت را ثابت کن، آنگاه ادعای ارث بنما

ز تیمار و دردش کند بی گزند  
نهد بر سرش برزگو هر کلاه  
یکی را به خاک افکند مستمند  
یکی را ز مه اندر آرد به چاه

یکی را بر آرد به چرخ بلند  
یکی را ز چاه آورد سوی گاه  
یکی را بر آرد به چرخ بلند  
یکی را ز ماهی بر آرد به ماه

در رابطه با افکار جبری مذهبی که در قرن سوم از طرف اشاعره عنوان شد و در برابر آنان معتزله انسان را با توجه به عقل و شعور و ممیزه مختار خواندند تا آنکه از نیروهای خداداده استفاده نماید و خودگردان باشد.

یکی را چوب به پای می زدند می گفت وای پشتم گفتند چرا چنین می گوئی، گفت

اگر پشت و کسی داشت می، کس مرا بر پای زدن نتوانستی

اشاره بر بی کسی و نداشتن پشت و پناه و یار پشتیبان، آن هم در جوامعی که وابستگی و

همبستگی و دوستی و خویشی سبب بسیاری از رویدادهای غیرمنتظره می‌گردد و به خلاف آن مانع از بروز حوادث و برخوردهای زیادی می‌شود. عوام گویند.

برادر پشت برادرزاده هم پشت  
درخت بی برادر کی کند رشد

یکی مرد و یکی مردار شد، یکی به غضب الهی گرفتار شد

زمانی که قومی یا ملّتی و یا خانواده‌ای از هم متلاشی شود معاندین به طنز چنین تعبیر نمایند.

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام  
هر کس از گوشه‌ای فرار رفتند.

روستازادگان دانشمند  
به وزیری پادشا رفتند

پسران وزیر ناقص عقل  
به گدائی به روستا رفتند

عامل بزرگ پریشانیها و تلاش ملّتها جنگ است و خانواده را اختلاف زن و شوهر.

یکی می‌گفت مادرم را می‌فروشم، گفتند مگر می‌شود مادر را هم فروخت، پاسخ داد،

قیمتی می‌گذارم که نخرند

مثل سنگ بزرگ علامت نزدن است. به قول دلالان، سنگ انداختن و سنگ کردن. خانواده‌ای که برای دک کردن خواستگار دخترشان، شرایطی سنگین قائل شوند و مخطور اخلاقی هم اضافه نمایند. برای دور کردن طرف و رفع گله‌های بعدی بهانه جوئی نمودن و مشکلاتی تراشیدن به ظاهر معقول و متین.

یکی می‌مرد ز درد بینوائی یکی می‌گفت حاجی زردک<sup>۱</sup> می‌خواهی

کنایه از عدم درک شرایط بدون توجه به وضع موجود. بیهوده و بی حساب حرف زدن و اظهار نظر نمودن است. پرت و پلا گوئی. مرد خانه در ارتباط باشش و بش زندگی اش در مانده، زن خانه چادر فاق و روبنده ابریشم می‌خواهد. یکی نان نداشت بخورد پیاز به او می‌دادند تا اشتهايش باز بشود.

یکی به او نگفت خرت به چنده

وارد مجلس و محفلی شدن و مورد توجه قرار نگرفتن. مشکلات روزمره زندگی او را از پای در می‌آورد از یاران دیروزی یکی هم احوال او را نمی‌پرسد. ولی در این گونه وقتها، زبان انتقاد همان دیروزها گشوده می‌شود و هرکس به جای کمک و همیاری به نحوی و از طریق



او را مقصّر می‌داند. زمانی که زخم زبان از زخم شمشیر بدتر است. از یک طرف زیان و نقصان مایه و از طرف دیگر شماتت همسایه.

### یکی یک دانه یا خل می‌شود یا دیوانه

مثل، عزیزدردانه یا خار میشه یا زار. چرا که متکی به خود بار نیامده، برای زندگی ساخته نشده، هر چه خواسته برای او آماده کرده‌اند، خورده و چریده و قدم از قدم برای کاری برنداشته، مادر از یک طرف و پدر از طرف دیگر او را لوس و نر بار آورده‌اند. لذا با مشکلات زندگی نمی‌تواند دست و پنجه نرم کند، گرفتاریها و معضلات او را به خود می‌پیچد و از پای در می‌آورد. عزیز بلاجهت و طفیلی‌های جامعه از این قبیل می‌باشند. افراد جامعه هم تافته‌های جدا بافته را پذیرا نمی‌باشند.

### یکی یک مو اگر به کچل بدهند مودار می‌شود

اشاره بر همیاری و معاونت و اعانت و کمک دسته‌جمعی، که قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود. مصداق آیه شریفه تَعَاوَنُوا عَلَی الْأَبْر وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ. در راه تقوی و نیکوکاری یاری کنید، نه برای گناه و دشمنی. در کارهای اجتماعی وضع چنین است و با دست یاری و مساعدت چهره فقر و تنگدستی را از جامعه زدودن باشد. با کمک‌های مردمی می‌توان در جامعه فقرزدائی کرد و رفاه را جانشین آن نمود.

### یوسف از گرگ چون کند نالش

هر کس از دست غیر می‌نالد

### که به چاهش برادر اندازد

سعدی از دست خویشان فریاد

یا،

شیشه نزدیکتر از سنگ ندارد خویشی هر بلائی که بهر کسی برسد از خویش است زبان حال کسانی است که از نزدیکان و یاران دیروز خود صدمه می‌بینند، اغلب آنچه را که فکرش را هم نمی‌توانند بکنند. برادران یوسف او را به چاه کاروانیان پائین فرستادند و ترک نمودند و سالها یعقوب را دچار درد و تب هجران کردند، تا از گریه نایبنا شد. یوسف از چاه نجات یافت و بالاخره روزی یعقوب دیده‌اش به دیدار او روشن گردید.

من از بیگانگان هرگز نالم

که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

### یوسف که بده درم فروشی چه خری

اشاره بر چیز ارزنده‌ای که فردی از دست بدهد به نحوی که جبران و یا پیدا کردن عوض و

مشابه آن ممکن نباشد. فرزند و عیال را رها کرده و به خانه پشت کرده و هرزه گردی اختیار کرده‌ای به شهر و دیارت پشت پا زده، به میهن و ملت خود خیانت نموده‌ای و با دشمنان نرد محبت می‌زنی، به کجا می‌روی و به کجا خواهی رسید. از کثری و گمراهی چه حاصلی انتظار داری؟ همچون گل فروش که گل دهد و سیم بگیرد. زیباترین را بدهد و کراهت و زشتی آفرین را بگیرد.

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت      مردم کسری‌تر شود اندر نعیم گل  
ای گل فروش گل چه فروشی برای سیم      وز گل عزیزتر چه ستانی بسیم گل  
اولی بها ندارد که از او بهاست و دومی بها ندارد که بی‌بهاست و فاقد ارزش.

#### یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم‌مخور

«کلبه احزان شود روزی گلستان غم‌مخور». اشاره بر امید داشتن و امیدوار بودن و از یأس و حرمان دوری گزیدن است. رویدادهای زندگی را از سالم و ناسالم، خوب و بد و زشت و زیبا و مفید و مضر خوب تجزیه و تحلیل نمودن و از تحلیل یک طرفه و یک‌بُعدی و به سوی بن‌بست کشیدن احتراز کردن. نه از یک شکست وجود را کانون غم ساختن و نه از یک پیروزی، مغرور شدن و خود را شناختن و به کجراه افتادن. انسان دارای شعور و قوه ممیزه و عقل کارساز است و می‌تواند بر مشکلات فائق آید.

ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن      وین سر شوریده باز آید به سامان غم‌مخور  
ای دل از سیل فنا بنیان هستی بر کند      چون تو را نوحست کشتیان ز طوفان غم‌مخور  
در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم      سرزنشهاگر کند خار مغیلان غم‌مخور  
حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار      تا بود وردت دعا و درس قرآن غم‌مخور

## فهرست منابع

- ۱- مُصَحَفِ شَرِيف، قرآن کریم.
- ۲- امثال حکم چهارجلدی دهخدا.
- ۳- گلستان سعدی.
- ۴- تاریخ اجتماعی ایران، راوندی جلد ۳-۸.
- ۵- موسیقی مذهبی ایران، جلد اول، از انتشارات سروش.
- ۶- مجله هنر و مردم از سالهای ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۶ «کتابخانه ملی».
- ۷- تاریخ مردم سروستان.

## در پایان:

از آنجا که جمع آوری لغات و اصطلاحات، قصه‌ها و افسانه‌های مردمی، همچنین شناخت علل و عوامل نام‌گذاریها، نام‌گذاری روی محله‌ها، مکانها و دشت و کوهستانها، خود مربوط به قسمت و گوشه‌ای از فرهنگ مردمی می‌باشد، مسئولیت حفظ ارزشها و ربط و وصل این اسمها و عنوانها با فرهنگ ملی و مردمی نیز بر عهده‌ی اهل ادب و مردم ادب دوست نهاده شده است. اجازه فرمایید من معلم کوهنورد که عمر عزیز خود را با افتخار و علاقه‌ای خاص در راه آموزش و پرورش فرزندان این آب و خاک گذرانیده و از حرکت و گذشت عمر در این روند، رضایت خاطری عمیق دارم و طیّ چهل سال کوهنوردی مستمر و آشنایی با نام و چگونگی بلندبهای البرز در شمال تهران، نام بیش از سی قلّه و درّه، چشمه و چشمه سار را که پیشینیان نامگذاری نموده‌اند، در ابیاتی در مایه‌های مثنوی و با توجه به مفاد «نیستم شاعر و زین مایه ندارم هنری من» به ضرورت گنج‌انیده، تقدیم کوهنوردان و علاقه‌مندان به بهره‌وری از طبیعت سلامت‌زای کوهستان بنمایم. امید است به ویژه کوهنوردان جوان با پیگیری برای شناخت مکانهای نامبرده در شعر و نیز فراز و نشیب‌هایی که به اشارت نیامده‌اند، از دارآباد و آهار و شکرآب در شرق و کشار علیا و سفلی و کن و سولقون و سنگون در غرب، کوهستان البرز را زیر پا بگذارند و تأمین سلامت و ایمنی خود را، با شناخت این قلّه‌ها و چشمه سارها عجزین نمایند.

که : أَلْبِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ، أَلْبِصْحَتِ وَالْأَمَانِ.

ایمنی را و تندرستی را	آدمی شکر کرد نتواند
در جهان این دو نعمتی است بزرگ	داند آنکس که نیک و بد داند

## «هـ»

## کوهیار

زان جسارت دل او را آزد  
 باد بر بود چنان تیر فشنگ  
 که نهد سر گه کوه و صحرا  
 به چمن عقده دل باز کند  
 که بود دور زنی رنگ و فسون  
 بدهد باد و به دنبال دود  
 که نمودار بود از هر جا  
 آنکه از هیبت آن دیو رمید  
 کرده از برف حنک تحت حنک  
 پدرم عنصر بهتر از جان  
 یاد کن یکدم هم از پسرت  
 چای را دیشلمه خور قند مینه  
 خیل مردم بنگر از پس و پیش  
 داعی خیر و شر، گهیبار است  
 مبدأ چشمه و کوه و کمر است  
 شو خطر کن اگر اهل ریسکی  
 خسته رو تا نرسد بر تو بلا  
 تا نیفتی نَز عقب نی ز جلو  
 پیش پا بین که نیفتی به تلو  
 چشمه مُرشد که بُود پاک وبری  
 عطرافشان و مُخمر چونبید  
 شب زیباش به طلوع ماه است  
 نای ایرانی و تار و تنبور  
 خالقی و وزیر عالی باد  
 رفتنش مشکل و با ادبار است  
 توی آن درّه که آهو خفتد  
 شو چو پروانه و پرواز نما  
 قدمی نه که ندارد ضرری

باد پیچید و کلاهش را برد  
 گلهی بود فراگیر و قشنگ  
 پسرش پیشکش آورده ورا  
 دَمَن و دشت سفر ساز کند  
 بَنهد سر، برود درّه اوسون  
 نه که بر قلّه‌ی توچال رود  
 قلّه‌ای سر بفلک پا برجا  
 قلّه‌ای بادکش دیو سپید  
 قلّه‌ای سر زده از بام فلک  
 گفت ویرا پسر خوش الحان  
 چون به کوه و کمر افتد گذرت  
 وصل یاران به سریند پینه  
 چون رسی کافه‌ی عبدالله ریش  
 زانکه از کافه‌ها سردمدار است  
 شیردزّه سر دریند سراسر است  
 درشن اسکی نتوان کرد اسکی  
 گر روی در جهت شیر پلا  
 دست بر کابل و رَسَن گیر و برو  
 چون روی جانب آبشار دوقلو  
 به سوی سنگ سیه‌کن گذری  
 در گلاب درّه گل و سنبل بید  
 پس از آن گل عسلک در راه است  
 یاد آرد مرا زان روزهای دور  
 جای شهناز و صبا خالی باد  
 وان کُلک چال که پس وزواراست  
 به پیازچال چو گذارت افتد  
 مرغ دل از قفس آزاد نما  
 قبر اُرس چو زاوسون گذری

پس درّه اوسون آبشار سوتکه  
 بر قبر اُرس اسپدکمر است  
 تپه بادی که زیر توچال است  
 بروند زین ره که پیمایان  
 تنبلان با تله کابین بروند  
 جارو و جنجال کنند زان بالا  
 چرخشی کن به سوی دارآباد  
 قلّه‌ها از پس و از پیش نگر  
 باد چرخنده و سوزان زندت  
 سدّ لثیان که زدور داره نمود  
 قسمتی ز آب ده تهرانست  
 زی پلنگ چال قدم پیش بنه  
 بگذری از ده و بندِ دَرکه  
 کافه هفت حوض از آن چون گذری  
 هفت حوض درکه معروف است  
 هرکس از کافه جوزک دیدن کرد  
 فرصتی ده تو به از غل چالش  
 در بهارانش ز گیللاس و سماق  
 درّه سنکواز که پیچاپیچ است  
 در پلنگ چال نفس تازه نما  
 چون به هفت چشمه رسیدی گه بام  
 آبشان پاک چو آب کوثر  
 نوش کن نوش چو خواهی مانی  
 چشمه مختار که بالا و سر است  
 بعد از آن رو به سوی چین کلاغ  
 شانشین از شابابا یاد بکن  
 غرب را هم به زیر پا بگذار  
 کن و سنگون، سولقون، هفت چنار  
 الغرض و زرش ما در کوه است  
 ای که عادت به خور و خواب توراست  
 جمعه‌ها در پی خودسازی باش  
 آنکه گفته ترک عادت مرض است

باریک و پرصدا چون سوت سوتکی  
 معبرش بی خطر و دردسر است  
 رفتنش کار نه هر رمال است  
 زبده تن پاک دلان با حالان  
 ز هوا، نی که ز پایین گذرند  
 قصه‌ی قال و مقال است حالا  
 بنشین قلّه و گو بادا باد  
 آنچه نادیده ورا پیش نگر  
 گر سبک جنبی با خود بردت  
 پهن و گسترده، آبی و کبود  
 مانع سیل گه توفان است  
 مرهمی روی دل ریش بنه  
 که ردیف سپرند و ونکه  
 به که جولانگه مردم نگری  
 جای قرقی و مکان بوف است  
 هوس خوردن و نوشیدن کرد  
 جای کهپارنشین با حالش  
 بخور و تازه نما حال و دماغ  
 مشککش پوتین و دو مچ پیچ است  
 چاشت خور و ایست به اندازه نما  
 قصد کن زانکه بمانی تا شام  
 بخور و نوش بکن بارِ دگر  
 که شده قصه‌ای آب درمانی  
 لذتی دارد و لطفی دگر است  
 که بود جایگاه روبه و زاغ  
 آن پدر سوخته را شاد بکن  
 که بود جایگه گشت و گذار  
 پا بزن علیا و سفلائی کشار  
 لذت و خاصیتش انبوه است  
 شوبه گهسار و به پیچ از چپ و راست  
 در پی ورزش و هم بازی باش  
 بیهوده گفته و عین غرض است

رخوت و سستی از خویش بران  
 کذب و نیرنگ هم از کاستی است  
 بی ادب در رده‌ی حیوانست  
 صفت و مردمی خود بنما  
 آنچه از دوست تو خواهی آف باش  
 تا که مشکل نشود بر تو جهان

عقل سالم بر سالم می‌دان  
 که ز نیرو ادب و راستی است  
 نیک دانی که ادب ایمان است  
 در زه صدق و صفا پای گشا  
 مدتی خصم علیمردان باش  
 باش در زمره‌ی ورزشکاران

تهران، دیماه ۱۳۶۹ شمسی

فرج الله شریفی گلپایگانی دبیر بازنشسته

کوهنورد هفتاد و چهار ساله

به پسران کره نورد و دلبندم، فرامرز و فرزین

و همهی کوهنوردان جوان، که ناشناخته‌ها را

بیابند و بشناسند.

از همین مجموعه بخوانید:

بوستان سعدی

بر اساس نسخه‌ی تصحیح‌شده‌ی محمدعلی فروغی

.....

مقدمه، شرح، توضیحات و تعلیقات: دکتر منوچهر دانش‌پژوه

تعداد صفحات: ۳۵۲ / قیمت: ۸۵۰۰ تومان / قطع: وزیری / نوع جلد: سخت / چاپ سوم

از شوکتی تا دولتی

.....

نویسنده: محمدرضا راشد محصل

تعداد صفحات: ۳۹۷ / قیمت: ۱۰۶۰۰ تومان / قطع: وزیری / نوع جلد: سخت / چاپ اول



## صد جنگ بزرگ تاریخ

---

نویسنده: علی غفوری

تعداد صفحات: ۷۲۳ / قیمت: ۱۴۸۰۰ تومان / قطع: وزیری / نوع جلد: سخت / چاپ سوم

## شرح بیرجندی بر تذکره‌ی طوسی

---

مترجم: سیدغلامرضا تهامی، محمود رفیعی

تعداد صفحات: ۲۸۷ / قیمت: ۶۸۰۰ تومان / قطع: وزیری / نوع جلد: سخت / چاپ اول

## گلستان سعدی

براساس نسخه‌ی تصحیح‌شده‌ی محمدعلی فروغی

---

تعداد صفحات: ۳۸۴ / قیمت: ۸۵۰۰ تومان / قطع: وزیری / نوع جلد: سخت / چاپ سوم

نمایندگان بیرجند در مجلس شورای ملی

.....

نویسنده: محمد فاضلی بیرجندی، محمود رفیعی

تعداد صفحات: ۶۴۰ / قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان / قطع: وزیری / نوع جلد: سخت / چاپ اول

افسانه‌های کهن ایران

.....

فضل‌الله مهتدی (صبحی) / گردآورنده: محمد قاسم زاده

تعداد صفحات: ۶۸۰ / قیمت: ۱۳۸۰۰ تومان / قطع: وزیری / نوع جلد: سخت / چاپ اول

غزلیات سعدی

براساس نسخه‌ی تصحیح‌شده‌ی محمدعلی فروغی

.....

تعداد صفحات: ۲۸۳ / قیمت: ۷۵۰۰ تومان / قطع: وزیری / نوع جلد: سخت / چاپ اول

## تاریخ بیهقی

.....

تألیف: ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی / به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض  
تعداد صفحات: ۷۹۲ / قیمت: ۱۷۵۰۰ تومان / قطع: وزیری / نوع جلد: سخت / چاپ اول

## داستان‌های شاهنامه

.....

نویسنده: منوچهر دانش‌پژوه  
تعداد صفحات: ۳۸۷ / قیمت: ۹۸۰۰ تومان / قطع: وزیری / نوع جلد: سخت / چاپ اول



دوره ۲ جلدی



هیرومند

ISBN: 978-964-5521-84-2



9 789645 552184 >

